

کارنامه حیدری

سید سیدری

و آثار حیدری

RESERVED

حیدر شاه عرف حیدر علیخان مشهور

بانی دولت اسلامی میسر

منایل

بجای و مال فرزند ارجمندش طیبوسالطان میرور

فراگرفته

از روایات مندرجه کتب سر قوم انگریز و فرانسویس و هندوستانی

که القاب تاریخیش

تواریخ گزیده

۱۲۶۳

است



در دارالاماره کاشته

در مطبع مشن پریس در سنه ۱۸۴۸م پیرایه از طباع پوشیده

2002
[Signature]

ج
9075.12
5798
1112

M.A. LIBRARY, A.M.U.
[Barcode]
PK1113

RESERVED.

22.4

KARNAMA I HYDARY



MEMOIRS

OF THE

BRAVE AND NOBLE HYDER SHAH,

SUBJUGATED

HYDER ALLY KHAN BAHADUR.

TO WHICH IS ANNEXED

A SKETCH OF THE HISTORY OF HIS ILLUSTRIOUS SON,

TIPPOO SULTAN.

COMPILED FROM THE DIFFERENT WORKS

WRITTEN BY

ENGLISH, FRENCH, AND ORIENTAL AUTHORS.

CALCUTTA :

PRINTED BY J. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS, 4, 10 & 12, ROSS ST.

1848.

جناب محامد انتساب

محترم و معظّم سرطاسس ہر برط مادک بہادر سرکردہ کونسلیان
دیوان دولت برطانیہ ہندوستان و نائب ناظم ہنگالہ
بالتابہ الشریفہ و صفاتہ الملیفہ،

بدین امید داری

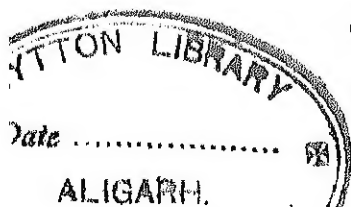
کہ این ہدیہ ستایش باج واجب الادای نبایش از برای خاصہ
خجستہ عبادت و عامہ فرخندہ اخلاق آن برگزیدہ انفس و آفاق

مقبول خواهد بود

این سواد آیندہ را دوستدارش صادق الولا شاہزادہ محمد سلطان
(عرف غلام محمد) ابن ظہیر سلطان جنت مکان بنام نامی و لقب گرامی
آن والا نظرستودہ سیر

باغایت مہر جوئی و سپاس گستری
ونہایت آزر م خوئی و ستایش پروری
انتصاص بخشید؛

چہارم سہپٹمبر سنہ ۱۸۴۶ ع



TO
THE HONORABLE
SIR THOMAS HERBERT MADDOCK, KT.

President of the Council of India and Deputy Governor of Bengal,

Esq. Esq. Esq.

I N T H E H O P E,

THAT THIS TRIBUTE OF
PROFOUND RESPECT AND ADMIRATION

FOR HIS

PUBLIC AND PRIVATE WORTH AND VIRTUES,

WILL BE ACCEPTABLE,

THE FOLLOWING PAGES

ARE,

WITH THE WARMEST SENTIMENTS OF ESTEEM AND GRATITUDE,

DEDICATED BY

HIS MOST SINCERE FRIEND,

GHOOLAM MOHAMED.

RUSSAPPOULAH, *4th September, 1846.*

سینجی

بسم الله الرحمن الرحيم

—❦—

الحمد لله الواجب الوجود والشهود، مبدأ كل موجود ومشهود، والصلاة
على سيد طوایف الاسلام، مقتن شرایعهم والاحكام، ومرتبه الاطهار
اصحاب التقى والسداد، وصحابته الاخيار ارباب الهدى والرشاد؛

گفتار عبرت بار، وابسته بی ثباتی این نشأت
ناپایدار، و تبتدع عوالم کن فکان، بتبتدع انظار
پاک یزدان، که دنباله اش باجمالی بیان فوائد
مطالعه اسفار مآثر و سیر، و ترجیح بعضی از آن
بر بعض دیگر می کشد، و خاتمه آن باظهار
سبب تالیف این اوراق تواریخی می انجامد
که قطره از آن دریا، و ذره از آن صیواست

اگرچه درین منزلگاه امکانی دایرمان سرای فانی، که بسبب
تجدد انظار یزدانی نسبت بدین تیره خاکه ان هیولانی، جنود
وجود در هر زمان و هر مکان، قافله قافله آیان و روان است، و هر
کونی از اکوان در هر سنی از اسنان، در دیگه وضع و شان،
بل در هر دو آن نایکان مان،

مطلع

درین دیر فنا یکره اگر از چشم جان بینی
دمادم کاروانهای روان هر جاردان بینی
هر پاره خاک در نظر دیده و در آن کامل ادراک تماشاگاه هست
شبحون، از غرائب کن فیکون و عجائب هو قلمون؛

بیت

هر زمان هر زمان دگر نیرنگ هر نفس هر نفس دگر بازار
و از نیرد که نهمین از تضار یف لیل و نهار، مظهر کونیه را
کسوتهای گوناگون از بود و نمود در کنار، و از تقالیب خزان
و بهار، خلعتهای وجودشان بافته رنگارنگ بود و تاری باشد، بلکه
از قبل تغییر اعمار و تبدل از منته روزگار پیش نیز هر مولود ویرا
از مولید، از آغاز میلاد، تا اوان مرگ و فساد، در طی
مراحل اسنان در هر زمان منزلی است نمود مقامی جدید،
عارفان ارباب ینش در تماشاگاه آفرینش، در عرصه
استاد بود و مستی هر ذیحیات، هزاران فساد و ممات،
در نظر دارند، و در پی هر فساد کونی دیگر، و از بجهت که سیر
مآثر عالم بشری را که معظم آن در عرف عام انسانی آنگونه
دارد است و وقایع اند که ددی و درندگی را در آن گری بازار.

و احکام مردمی و لوازم انسانیت در آن یکسر معطل و بیکار می باشد ، در ضمن کتاب الحیوان از اصل صحائف آفرینش بر نگاشته انگشت پاک یزدان ، یحشم سر راست نگرشاهده می نمایند ، بمطالعه کتب اخبار و آثار رقمزده کلام و بنان انسانی نسخه گرفته از آن صحائف آسمانی کلمه سر فردی آرند که گفته اند ،

دبیت

پشمنی داری و عالمی در نظرت دیگر چه معلّم و کتابت باید ؛
و لیکن بنظر تقسیم فوائد و تکثیر عوائد نسبت بطبقات مردم
و اصناف امم توان گفت که تذکار سرگذشت پیش
رفتگان ازین دارمجاز ، و معبر جواز ، بهین سرمایه اعتبار از برای
پس آینده گان جویای اخبار و آثار است ، که بذریعه آن بی
می برند که چنان آنان در هر عهد و اوان خیل خیل از هر قومی
از اقوام در هر جا و مقام در گذشته اند ، و نیک و بدی که کرده
و خوب و زشتی که بعمل آورده ، پیادگار باز پس گذاشته
و آنچه کاشته اند همان صد چند ان در داده ، آنان که تخم نیکی
کاشتند دوست کام زیستند نیک فرجام مردند رحمت و آخرین
بردند و آنانکه تخم بدی کاشتند دشمن کام زیستند بد انجام مردند

لغبت و نفرین بردند ؛ مادامیکه اینان خودشان نیز
بر سیل استمرار بر همان و تیره و آنجا را برابر و یکسان
شتابان اندودوان ، دهر شام و باید ادا کردن کاروان
کاروان روان ؛

مثنوی

شکاریم یکسر همه پیش مرگ	سری زیر تاج و سری زیر ترک
چنین است کردار چرخ بایند	بدستی گاه و بدستی کنند
چو شادان نشیند کسی با گاه	بخم کنندشش و باید ز گاه
کجا آنکه بر سود تا جش بابر	کجا آنکه بودی شکارش بذر
نهایی همه خاک دارند و خشت	خنک آنکه جز تخم نیکی نگشت
زمین گمرگشاده کند از خویش	نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارشش پراز تاجداران بود	برشش پرزخون سواران بود
پراز مرد دانا بود دانشش	پراز خوب رخ چال پیرانش

قطعه

جانان بنگر قوافل جان	زمین دیر چگونه همین گزشتند
گریبان زادند و مانده پیرمان	چندی ، زار و عزین گزشتند
چون ریگردان سپاه دشان	چالش کن و گرم کین گزشتند
بیش از که دوانه کشتورزان	خرمن برد خوشه چین گزشتند

و ز موی فردن گلیم پوشان از کوچه آن و این گزشتند
 و ز سبزه و برگ گل زیاده خوبان سمن جبین گزشتند
 و ز عرف کتاب هم فردن تر دانشمند آن دین گزشتند
 در زیر همین زمین سزیدند بر روی همین زمین گزشتند
 تا درین پنجره اقامت راه راستی و سلامت پویند
 و از طریق کینه توزی و آتش فتنه افروزی کناره جویند ، و اگر
 بجبهی از جهات بد داعی اقبال و ایثار فرار کنند به آن
 چند ان نازند و بسیار بر خود نبالند ، بلکه آنرا از انقض عطیات
 ربانی بر شمارند ، و بر سپاس و ستایش او سر نیایش
 فرود آرند ، که ادبجانه موسیای دلهای شکسته و کلید درهای
 بسته بدیشان ارزانی فرموده ، و اگر بسببی از اسباب
 بابواعت ادبار و عسار دوچار شوند تا توان با آن سازند
 و زار نبالند ، بلکه آنرا سرمایه خود شناسی و عبرت پذیري
 انگارند ، و بر احوال آن کان که نسبت بخودشان
 ستمند تر و بیچاره تر اند و بسیارند و بیشتر ، نظر بر گمارند
 که یکی از فرزندگان پیشین گفته است و گوهر انصاف گفته :

قطعه

زمانه پندی آزاده دارد مرا زمانه را چونکو بنگری همه پند است

بروز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری
 بسا که هر روز تو آرزو مند است
 و همواره در آن کوشند که این دوره حیات استعاره فرسند
 دلی آزار بر آرند، و درین میان از فحواهی این ابیات
 نظر برندارند،

نظم

بدین زور و زردنیاست و غره چو کالوسان
 که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی
 که گهر عرشی بفرشش آئی و گهر ماهی بچاه افیی
 و گهر بحری بهر گردی و گهر باغی خسزان بینی
 گهی اعضا را حمال، موران زمین یابی
 گهی اجزات را انتقال، ماران زمان بینی
 چه باید باش و نالش باقبایی و ادباری
 که تا بر همزنی دیده نه این بینی نه آن بینی
 اکنون ای خواننده سعادت یار بشهریر نامه داستان نگار
 گوشش دار که مطالعه سیر و آثار اسلاف عالی مقدار از
 در باب فضل و کمال و اصحاب عز و اقبال که مورد عظیمی
 جزایله یزدانی و مصدر مزایای جمیل انسانی بوده اند عموماً و نظم

وقایع و اخبار بادشاهان نامدار و سلاطین ذوی الاقدار
پیشین که عزامت و سطواتشان زاینده تقالیب
ادبیات و اطوار در کافه بشر از خواص و عوام، و دانشمندان
گوناگون خیر و شر نسبت بطوایف انام گشته است
خصوصاً و ملاعظم نوادر صفات و بدایع ملکات آن دالامنتان
از جمله دیگر ایمانگان است مانند که بعالی فطرت و فرخنده نهاد،
و عزایم ماضیه و آرای خداداد، مبدای فتوحات جلیله، و موسس
ریاضات نبیانه شده اند علی الخصوص، کشاینده ابواب تجارب
گوناگون و رنگارنگ خبرت و آزمون بر روی اعتقاد
سعید تجربت آموز و اخلاف رشید عبرت اندوز
می باشد، سیما ازین طبقه علییه پسین مطالعه کارنامه آن
اقبال مندان نامجوی و دولتیان نجسته خوی که غرائب واقعات
و عجائب و اردات ایشان از جهت قرب از منته وقوع
آن هنوز براسنه جمهور جاری و مذکور، و مانند امثال سائر در میان
مردم دائر و مشهور اند، چه ازینرو که را دیان سیر و اطوار
و حاکیمان اخبار و آثار ایشان بسیار اند، تصحیح ردایت
آن واقعات که بسبب تخالف مراتب رذات
اختلاف و دوگونگی در آن راه یافته است سیر است
و آسان، و انتقاد سره از ناسره آن متیسر، نزد ناقدان متبهر؛

و خداوندان آن غرائب و اقصیات و عجایب و اردات
 هم ولایت و هم اقلیم می باشند نسبت بخوانندگان آن،
 زیرا که مردم هر اقلیم از مطالعه سوانح مملکت خویش نسبت
 بوقایع ممالک بیگانه بیشتر فائده بر میدارند و بدایع غیرت
 قومی که در جبات اصناف بشر مضر است ساکنان
 هر ولایت بمطالعه آن گونه بدایع و قایع که مصدر آن یلان نامور
 و گرانمایگان و الا که آن کشور شده اند بدل رغبت می نمایند، و بدان
 فقاع می کشایند، و نیز آن عالی هستان ادلی العزم شده اند در ایست
 و کفایت و حزم، با طوائف امم گوناگون مطارحه و معامله و محاربه و
 مجادله داشته اند، و مطالعه آثار و اخبارشان بالا جمال ملاحظه احوال
 آن طبقات مردم و طوائف امم است، و بناچار اسفار حاکی سیه
 و اخبار آن اشخاص و الامقام از مقوله اسفار حاکی آثار جمهور انام
 است و خوانندگان آنرا در آشنای تذکره و تکرار آثار آن ناموران
 بزرگوار بر خصوصیات عباد گوناگون نظر، و بر کیف و کم بنام
 بوقلمون گذرمی افتد؛ همین این مقال و مفصل این اجمال
 اخبار و آثار نواب حیدر علیخان مغفور، بانی اساس دولت
 اسلامیة میسور است که نوادر واقعاتش گویای دیردزیست
 و خواندن آن نسبت بهمانند داستانان باغش و لکرمی
 دردان فردزی که ازین تیره ظلمتستان خاصه درین زمان

آنچنان نیمی درخشان بر تافته که عالمی از ان فروغ و ضیایافته،
و کارنامه بدایع آغاز دنوادر انجام و اخبار و وقایع غرائب اسام
اد، تماشاگاه ناظران ادلی الابصار، در دزبازار جویندگان عجائب
بسیه و آثار است؛ چه این نمایون بخت خجسته نهاده بهشتاکی
رای رزین و فکر متین، سلطنت آبائی را رنگ و آب
د فروغ و تاب داده بلکه بقیادت هست بلند و هدایت
سلطه ارجمند، دولت گر انمایه جدید را بنیاد نهاده و با همه
فقه ان تعلیم و تربیت عرفی آنچنان آئینهای گزیده و دستورهای
پسندیده در باره رفاهیت عامه رعایا و استالست کاف برای ایجاد
کرده که بدان ایشان نهمین خود را معروف خیر سگالی و هواخواهی
ادمی داشتند، بلکه تخم مهر و محبت او (که اعلا درجه سعادت
سلطنت در یاست است) در مزرع سینه می کاشتند؛ معامله او
با فاطمه شکر یان و سپام یان بدان جوانمردی و رادی قرین بود که
ایشان نهمین رطب اللسان سپاس و ستایش او بودند، بلکه

* درباره حق شناسی و قدر دانی مردان نبرد از حیدر علی خان روایتی است، اگرچه
در قذافی دیده نشد که نویی هنگامیکه سپاهیان پردل انگریزی بر بعض قلاع او حمله آورده
بودند و با کمال جرات و جگر داری با وجود شدت مدافعه و آتشباری که از قلعیان بعمل
می آمد، بکار قلعه گیری اشتغال میداشتند، از دور بر کوه بلند این واقعه را مشاهده نموده
بزرگان آورد، ای کاش اینچنین سپاه دلار و جانبار مرابودی زهار نگذاشته می که احدی
از ایشان هنگام چالش و لشکر کشی زحمت پداده پائی کشیدی، بلکه مانند یوز و بلندگ
شکاری ایشان در میان گرد و نه سواره برد می و هنگام یورش و حمله بر اعدای مردان می؛

بسبب دلداري دشيرين کاري که نسبت بايشان در معاشرت
مراعات مي فرمود ، و بجهت مجازات حقوق عرقيزي
و جانفشاني شان ، جوانمردانه ، و مقامات محض شکرکشي
و شهادت جنگ و پیکار با ايشان ، برابرانه ، مانند رنجاها ،
لواي والاي او ، برمي افراشتند ؛ بعلو درجه حسن تدبير
و اصابت راي منير او در مهمات ديواني ، از پنجابي توان
برد که هم از حريفان پخته کارپيش بين و پرفنون (که عبارت
از طبقه انگريزان باشد) و هم از غنيان کج باز مکيدست آئين
و پرفنون (که کنيت است از جماعه مرهه) عيارانه دادمي برد
و هر دو فريق را با همنگام در ششدره چرت مي انداخت
و سمو مرتبه شجاعت و بسالت او را در کار و بار ميداني
برين قياس توان کرد که در مصاف ديوان جنگي آتش دست
شعله بار ، و پردلان سنگي آزموده کار و رشيوه رزم
و پیکار ، قدم ثبات و پايداري مي افشرد ، و با همنگام نالاي
ظفر و فيروزي بلند مي ساخت ؛ ساوک او با قريبان و خويشان
هماغوش غايت مدارا و شيرين زباني ، و نهايت مواسا و مهرباني

* مهرباني و موالاتش با قريبان و خويشان و دلسوزي و مواساتش با ايشان بدان
مثابه بود که موشير م د ل ط فرط ظهور اين سچيه بهيه و شيمه کريمه نفس انساني را
از در ضعف فطرت حيدر عليخان انگاشته و از جماعه نقائص آن سهر پرور محبت
نوامان پنداشته ؛

بوده ، و رفتار او با تاجران و دیگر اهل معامله ، مقارن راستی و دیانت و درستی و امانت ؛ چنانچه اینهمه دعوی از سواد آینده که شغل نفسانی حیدر علیخان ، درست و راست و امانی نماید ، نیکو و اشبح درویش ، و باو اهی شاهدان عدل بسپارن و مبرهن ساخته خواهد شد ، و چون از میان شده انظر سیرنگاری ، این دو امر آینده بر مهم بوده ، و مراعات آن بر تصدی این کار واجب و مستقیم یعنی تصحیح یا تحقیق روایت ، و تنقیح یا ته قیق حکایت ، تصحیح روایت ، نقد کردن روایت آن سیر و اخبار است که داستان نگار ثبت کردنش مطمح نظر میدارد ، تا سهره از ناسره ممتاز و راستی از کاستی منخار گمراخته شود ، و هر سیر اخبار که ازین اصل اصول سیرنگاری بی بهره و عاریست ،

• زیرا که راین تمامی این سیر و اخبار مردم فرنگستان اند خاصه اگر بزرگان که در ملت و دین و رسم و آئین یکسر مبدائن و متخالف و در ادعای حکومت دگن ، خصمیم مطالب و حریف غالب حیدر علیخان بودند و خیلی مستبعد و دور از قیاس خورد می نماید که اینچنین کسان که حیدر علیخان دشمن چنانی ایشان و همواره در صدد استیصال شان از هندوستان بوده بجای اینکه در افشای رذائل (چنانچه از عادات مستمره مردم آن دنیا است) و اخفای فضائل او کوشند ، یا بجای آنکه بتعویج حق بس بود خاصه ز خصمان قوی افراری ، باقرار خشک و اعتراف سوسری اکتفا نمایند ، به تدبیر مکار صفات و صفات او تر زبان بوندی ؛ و آنچه برداختند ؛ بذچار چون این دشمنان فرزانه بیشتر نسبت به خودشان یگانه باطراف خفیه از شمائل روحانی او وارسیده داد استعسان مستعد و متعصب او داده اند ، همانا کمالات نفسانی حیدر علیخان نه از او مقوله خواهد بود که کسی را از متخالف و موافق در آن مجال چون و چرا باشد *

همانا از قبیل داستان و افسانه پاستان شمرده خواهد شد
نه از مقوله داستان ، و کارنامه عهد راستان ، و تنقیح
حکایت ، و نمودن آن اخبار و آثار نقده کرده شده است ،
بدان گونه عبارت سلیس و طرز ساده که گشت و گشت
بر آن دلالت کند بی شائبه از شوائب بیشه و کبی
و بدون اضافه از اضافات مدحی و ذمی ، بحدیکه داستان طراز ،
زنگ بست تشبیه و استعاره گردانیدن عبارت ساده را
از باب هتک حمای سیر نویسی انگارد ، و به شائبه مرآت
صیقل زده ، دشمنی و دوستی محکی عنه یا موضوع مستحق را
هیچ منظور نداشته بیگانه دار آینه داری ادکند ، و بمنزله تصور شبیه
پرداز ، و نمودن خط و خال و خم و دخم واقعی ادرا دظیفه خود
گرداند ، و هر کارنامه که ازین جوهر گوهری عاقل و بریست
همانا از عالم ثرائت خیالی شاعران گراف پست خواهد بود
نه از دای اخبار واقعی سیر نگاران تنقیح اندیشه ،
و نیز چون این دو امر ، تعیین از سنه و اردات که بتخصیص
بنام تواریخ ، و تشخیص امکان آن که بنام جغرافیای آن خوانده
می شود ، از لوازم ناگزیر داستان طرازی است
و از جهت پرنالگری و عظمت شان شان ، این دو امر
دو دیده آن علم نامیده میشوند که تحقیق ردایت ، نیردی

جانی و نه قیق حکایت، کالبه جسمانی ادا است، و هیچ کتاب
از کتب متکفل شرح احوال حیدر علیخان و خلف الصدق
او (طیو سلطان) نبود که بدست محتوی براین شه ایط
پارگانه که گوئی عناصر اربعه علم سیر و اخبار اند، باشد، یا از
عبدی مراعات لوازم و شه ایط شان چنانکه باید و شاید
براید، بر آن کارنامه تا که بر نگاشته خامه تحقیق اهل فرنگ،
خاصه انگریزان خداوند دانش و فرهنگ است، زیرا که
این طبقه عالی در خصوص اخبار نگاری ز بهار مدینه و سامح را
روانی شماره اند، و در تبیین محاسن و مطاعن خویش و بیگانه
هرگز افراط و تفریط را جایز نمی انگارند، و در حکایت آنگونه روداد
که در میان خودشان و دشمنان ایشان صورت
گرفته است، میتوان گفت که اخفا نمودن خطای خویش
و اصابت آرای بداندیش را از باب کفر شریعت
داستان نگاری می پندارند، و باینهمه درستی و راستی
در ردایت و حکایت، در پرورش اخبار پنهان
و کادش اسرار پنهان، و تمیز جد و جزل، و بی بردن به نیت
و ارادت خفی از ظاهر کار و عمل، و استتاج نتایج از علل،
به نیکو دانداری و امثال آن که مبادی در بایست داستان
طرازی است، از دیگر طبقات ناسمجظ اودا و قدح معلّا

ممتاز اند؛ بنابراین شاهزاده عالی فطرت بلند همت ستوده
 خوی حقجوی موین دل موسی جان محمد سلطان ابن طیبو
 سلطان، جرت خیراته، وسریت مبراته، بمولف این ادراک
 اشارت فرمود تا احوال حیدر علیخان و طیبو سلطان را از
 رساله موسومه به تذکره حیدر علیخان و طیبو سلطان که میجر
 چارلس استوارط مدرس السنه خاور زمین در مدرسه
 شرقی هندوستانی کهنی که در قصبه هرطور و از قصبه است
 انگلستان واقع است از چندین کتب التلخیص نموده
 جزوی از آن صحنه لطیفه اش گردانیده که آنرا بنام دسکه
 پطیو کطلاک اف آر نیپل یبر ری اف طیبو سلطان
 [یعنی تفسیری فهرست (که متکفل اجمالی بیان مقاصد کتب
 باضمیمه ذکر تخی هر کتاب و نحو خط و اسمای مؤلفان آن
 باشد) شرقی کتبخانه طیبو سلطان نامیده، در پارسی
 زبان ترجمه کند؛ و ازین رو که در اثنای ترجمه معاوم گردید
 که میجر موصوف را درین تالیف غرض اصلیش استیضای
 احوال حیدر علیخان و طیبو سلطان، و تدوین کتابی جامع و کافی
 در آن خصوص (چنانچه خودش درین باب بحرسی

* معروف به غلام محمد و تالقیب الابن بلقیب ابیه احمد :

† در خصوص تالیف تذکره نواب حیدر علیخان و طیبو سلطان که ضمیمه کطلاک گردانیده ام

جنبانیده) نبوده، بلکه بر سیل تذکره و ترجمه ایشان، کامه چند بر نگاشته و یادگاری مختصر از ایشان باز پس گذاشته است، و بناچار میجر مدوح اکثر درین تذکار راه اقصای بی پوید و بعضی از وقایع نامدار آن شور شای دولتیاری را یکسر میگذارد، و بعضی را بایجاز تحمل میگذارد، مؤلف این اوراق کسان کسان بران آورده شد که از بهر تکمیل این تدوین از دیگر کتب انگریزی که همین آهنگ میسر آیند، رودادهای مقصود را که در رساله مسطور ناقص یا مفقود است ترجمه نموده منضاف اصل کتاب سازد؛ — این است تفصیل کتابها که از ان القاط صورت گرفته؛

۱. مسطور ری اف حیدر علیخان نواب بهادر، در دو جلد تالیف کرده، موسیرم دل ط سر کرده ده هزار سپاهی در لشکر دولت مغولیه و پیشتر سپهبد ار فرمانده توپخانه حیدر علیخان و سردار جماعه فرنگستانیان در خدمت همان نواب، و منطبع گردانیده در دار السلطنت لندن سنه ۱۷۸۴ء
۲. بریطش مایطری بیا گریفی یا تذکره بهادران انگلستان،

هیچگونه دعوی استحقاق از جمهور خوانندگان ندارم مقصود من ازین تدوین همین بوده که بعضی از خوانندگان کتاب من از مطالعه اجمالی بیان وابسته احوال آن بزرگواران گونه منفعت یا سود خواهند درود، و بسیاری از روایات درباره نسب و عروج حیدر علیخان که بر غلط نزد مردم شهرت گرفته بذریعه این تذکره از خواطر محو گردانیده خواهد شد؛

محتوی برش کبری اخبار آن مملکت از عهد پاستان تا زمان حال ، که در دارالسلطنت لندن سنه ۱۸۴۱ء تحت صورت انطباع پذیرفته ،

۳ آتھنطک مہارٹس اف طیوسالطان متضمن ترجمہ و شمائل حیدر علیخان کہ بعضی از منصبہ اہل ان کپنی آنرا تالیف کردہ و فلیپ پیرا آنرا در دارالامارت کاکتہ دوم بار در سنہ ۱۸۲۰ء کتوت طبع پوشانیدہ ؛

۴ مارکونٹس ویانزلیس دسپانچہ ، در پنج جلد مطبوعہ دارالسلطنت لندن سنہ ۱۸۳۶ء ؛
۵ یسطاندیہ گزیدتہ تالیف کردہ والطرہاٹن در دو جلد مطبوعہ لندن سنہ ۱۸۲۸ء ؛

۶ ہستوری اف نادر شاہ تالیف کردہ جیمس فریزر مطبوعہ لندن سنہ ۱۷۴۲ء ؛

۷ کتاب فتوحات حیدری تالیف کردہ لالہ کہیم زامن ،

۸ کتاب نشان حیدری تالیف کردہ میر حسین علی کرمانی ،

۹ کتاب جار جناحہ نظم کردہ ملا فیروز ،

۱۰ تواریخ حمید خانی تالیف کردہ منشی حمید خان کہ در مہم دکن ملازم رکاب گورنر جنرل مارکونٹس کارنوالس بودہ ؛

*List of Authorities from which the following work is either wholly
or partly translated.*

- 1.—Memoirs of Hyder Aly Khan, and his son Tippoo Sultan, By Charles Stewart, Esq. M. A. S.
- 2.—The History of Hyder Aly Khan, Nabob Bahader, By M. M. D. L. T.
- 3.—British Military Biography, from Alfred to Wellington.
- 4.—Authentic Memoirs of Tippoo Sultan, By an Officer in the East India Service.
- 5.—The History of Nader Shah, to which is prefixed a Short History of the Mogol Emperors, By James Fraser.
- 6.—The Despatches, Minutes, and Correspondence, of the Marquess Wellesley, K. G.
- 7.—The East India Gazetteer, By Walter Hamilton.
- 8.—A view of the origin and conduct of the war with Tippoo Sultan, by Lt. Col. A. Beatson.
- 9.—The United Service Journal, and Naval and Military Magazine for 1841, part 2.
- 10.—Historical Sketches of the South of India, in an attempt to trace the History of Mysoor, By Lieut. Colonel Mark Wilks.

اجمالی بیان در تسمیل هندوستان، در عهد حال
و پاکستان، و توصیف بعض اعظم عطا پای خاصه آن



این ولایت وسیع و فراخ، در جنوبی بهره از بر اعظم
اشیه یا بلاد سمران واقع است، و جنوباً و شمالاً بتقریب
محااط است در میان هشت، دسی و پنج درجه عرض شمالی،
و شرقاً و غرباً در میان شصت و هشت، و نود و دو درجه
طول شرقی از نصف النهار گرینویچ (رصدگاه انگلستان که
صاحب طول امکان در نقشه های انگریزی از آنجا گرفته میشود)
ازین بیان روشن است که طول این ولایت از جنوب
بشمال میکشد و اعظم اطوالش قریب ۱۹۰۰ میل انگریزی
است، و عرضش از مشرق بمغرب ممتد میگردد و اعظم
عرضش قریب ۱۵۰۰، ولیکن از رهگذر ناموزونی شکل
دی (یعنی نبودن طول و عرض آن در همه جایگان ای
نه طول در همه مقام ۱۹۰۰ و نه عرض ۱۵۰۰) مساحت روی
زمین آن بیش از ۱۲۸۰۰۰۰ مربع میل انگریزی حساب
کرده نمیشود؛

بر حسب روایت هندو پیشین، وسعت و فراخیش

(در اعلا در جات حدودش) بر استداد چهل درجه در یک یک
طول و عرض احتوا داشت و تقریباً بر آنقدر ردی زمین که
سادی آن فرنگستان باشد محیط بود، حد غربی آن که از
ممالک ایران و پیرامون گزداند کوستان سیستان،
و حد شرقیش بهره های چینی بود از سر زمین جزیره های شرقی
بیرون گنگ، و بر جانب شمالی محدود بدشت ترکستان
و خفجاق، و بر جانب جنوب، استدادش تا بحر ارسند
محدود میگردد؛ این حدود محدود محتوی است بر جبال شامخ
تبت و وادی جنت نظیر کشمیر و تمامی ممالک قدیم
اندو سیته (ای هند و تورانی) و خطه های نیپال و بهوتان و کامرد
و آشام با ضمیمه سیثم و آوادارکان یار خنگ در ریاست
مجاور آن تا آنقدر که چین هند و آن است و صین بغرافیا دانان
عربستان و تمامت غربی دیار زمین جزیره های هند و جزیره
سیلان؛

این مغنی بدشواری توان یافت که براهمه قدیم این کشور
وسیع را که بران کیش و عقیدت شان استیلا داشت
و آنرا گاهی بت ترکیب اضافی و گاهی بتوصیفی میخوانند بجه نام اختصاص
میدادند، ایشان گاهی آنرا بدین ترکیب توصیفی مدھیانا (مرکزی
بهره) میخوانند (چه بگمان ایشان موقع هندوستان بر مرکزی

بهره پست آن کشف واقع است که کره زمین بر پشت دارد و گاهی بدین ترکیب اضافی پُنیاجهومی (زمین خیر رسانی) و میگویند که این بهره از بسط زمین، بخش بهار تهم بوده یکی از نه پسران آن پدر که بر تمامست روی زمین فرمانروائی داشت و بنام بهار تهم که خنده خوانده شده و این ولایت نامو که بهار تهم را ایشان مرکزی بهره یا پاره میانگی جنبود پ می پندارند

و گاهی برهمنان، ولایت خود را آنقطه از بسط زمین می انگارند که در میان جبال هماله در امیسرام (ستون رام) که جزیره است کوچک در میان آبهای مابین بحریره و اندیپ و زمین جزیره نمای هندوستان؛ هندوستان که نام جدید این کشور است ترکیب پارسی است یعنی بوم و برسیان، ولیکن بهمین نام از مدت متمادی در میان هندوستانیان و دیگر طبقات انام شهرت گرفته است

نزد سیرنگاران اسلامی، لفظ هندوستان عبارتست از آن مملکت که در تصرف پادشاهان دهلی بود و این مملکت در ۱۶۸۲ بمغران جلال الدین اکبر پادشاه نخست دریازده بهره تقسیم کرده شده و هر بهره بنام صوبه خوانده بدین تفصیل

۱ صوبہ لاہور ۲ صوبہ ملتان ۳ صوبہ اجمیر ۴ صوبہ دہلی
 ۵ صوبہ آگرہ ۶ صوبہ آلہ آباد ۷ صوبہ اودھ ۸ صوبہ بہار ۹ صوبہ بنگالہ
 ۱۰ صوبہ مالوہ ۱۱ صوبہ گجرات ۱۲ دازان پس بر حسب
 توسیع حوزہ نکومست داز دیاد شوکت دکنٹ این صوبجات
 آئندہ بدان مضاف گردید ۱۳ صوبہ کابل ۱۴ صوبہ کشمیر
 ۱۵ صوبہ سند ۱۶ صوبہ برار ۱۷ صوبہ ناندیس ۱۸ صوبہ احمد نگر
 یا اورنگ آباد ۱۹ صوبہ بیدر ۲۰ صوبہ حیدر آباد ۲۱ صوبہ بجاپور ۲۲ صوبہ
 اودیسہ ۲۳ بمبئی بیست و یک صوبہ ۲۴ دراد انگریزہ عالمگیر
 تمامی دولت دہلی بر این بیست و یک صوبہ متحدہ بود
 این است تجدید پاستانین از ہند و تجدید پستانین از

اہل اسلام

ولیکن در عہد حدیث کہ عہد سیمیان خوردہ گیر دشوار
 پسند است ۱ حدود ہندوستان را بہین طول و عرض ہنداشتہ
 میشود کہ در عہد قدیم ہندو ہنداشتہ میشد ۲ دہانایین نقشہ
 را ازین جهت بالائی در جہانست کہ محتاط است بر حد است
 گوہری استوار تر از سہ سکنہ ری ۳ دران ۴ چگونہ انبیاج
 تجدید صنایع نیست ۵ بر حسب این قرار داد ۶ نقشہ
 ہندوستان بر بانب شمال از برد بوم ثبت جدا ساختہ
 شدہ است بگوستان ہالہ یا نیپال کہ از ملک سند

بقریب ۳۵ درجه عرض شمالی می آغازد ، و بر همان عرض بر
 سرزمین کشمیر گذشته از انجا بسوی جنوب مشرقی بر
 مسافت نامستحق گذشته تا به انجانب بهوتان میگردد ؛
 و بر جانب جنوب یکسره محاط است ببحر محیط و بجانب
 مغرب رودخانه سند ؛ ولیکن بر جانب مشرق ، تخدیه
 سرحد هندوستان بسیار دشوار است مگر سرحد این
 جانب که بغایت ممتاز باشد ساله کواستان و جنگلستان
 است که بر مرز دہوم چائنگانو و تپرا از صوبه بنگاله مشرف
 است ، و بسوی شمال میکشد تا رود برده پتر که در آن
 نزدیکی آن رود عظیم پس از جریان تا دور سمت راست
 مغرب ناگهان سمت جنوب متوجہ میگردد ، در میان
 اینخود که حالی مسطور گشت هندوستان در پار بهره عظیم منقسم میگردد ؛

بهره اول ، هندوستان شمالی ،

این بهره وسیع ناموار بسوی مغرب از رود ستیج می آغازد
 و از انجا بسوی جنوب گرایان به مشرق میکشد تا آنکه میرسد
 برودخانه پاستا که طول شرقیش فمیل است ، و بسوی شمال
 میگردد است بچبال نیپال که ممتاز میگردد آنرا از جنوبی مرزد
 بوم تاتار و تبت ، و بسوی جنوب ممتاز میگردد از قدیم

حکومت اسلامی بدان سرحد که سلسله کواچها در آنجا بوسیع بادید
 شرق رود گنگ متقل میکرد؛ بوم دبر یا اقطاع و اراضی
 واقع این بهره بدین تفصیل است؛

۱ سرزمینیکه در میان رودخانه ستلج در دوجمن واقع است؛

۲ گردال که بنام سرینگر اشته دارد؛

۳ خطه که بنام سه چشمه یا منبع گنگ اختصاص میدهد؛

۴ کاندن که محذوبست بران عرصه که در میان رود گنگ

و ردگالی است؛

۵ پینگانه ی؛

۶ جهوتان؛

۷ ممالک نیپال؛

چون ساکنان این مرز بوم کوستانی تا قریب زمانه سل

با ساکنان سواد اعظم هندوستان اختلاط و آمیزش گنمیده اشته اند.

بنابران نسبت بایشان در هندوب و دانش

بسیار فرمایند؛

بهره دوم هندوستان خاص،

این بهره نسبت بدیگر بهره ای سه گانه بغایت وسیع

و وسیع است که بجانب جنوب منتهی میگردد و نزدیک

شمالی حد دکن است و محتویست بریازده صوبه کلان که
 هر یک سادی ریاستی یا مملکتی است با ضمیمه دو صوبه
 دیگر که کشمیر و سنده باشد؛ ۱ بنگاله ۲ بهار ۳ آلهاباد ۴
 اوده ۵ آگره ۶ دلهلی ۷ لاهور ۸ کشمیر ۹ اجمیر ۱۰ ماتان
 ۱۱ سنده یا کچه ۱۲ گجرات ۱۳ مالوه؛ این صوبجات از دیر باز
 سیر حاصلی و غنای ممتاز، دستر تکوینت بادشاهان گردن فراز
 بوده اند؛ قبائل سخت کوشش شمالی مغرب زمین
 هندوستان بار بار بتغیر آن پرداخته اند؛ اکثر باشندگان
 این بهره بر ساکنان دیگر صوبجات فضل و بالائی دارند
 هم در تنادری و زور مندی جسمانی و هم در ظرافت و
 نیر و مندی نفسانی؛ بر اهر قدیم این بهره را از هندوستان
 از بهر تمیز آن از شرقی و جنوبی بهره ایشان بنام امید هیادیس
 یا مرکز ی بهره موسوم ساخته بودند؛



بهره سیوم جنوبی هندوستان

سره شمالی آن محدداست قدری برود نریده و قدری
 بجانب شرق بحد خیالی که میگذرد در همان عرض تا جنوبی
 اوگلی یا غربی شاخ رود گنگ، و جنوبی، بحد و شمالی دکن که
 رود کشنه و تنبهره باشد، و شرقی، بتلیج بنگاله، و غربی، ببحر هند؛

این بهره هندوستان، ممالک آینه را تقریباً حاطه میکند:
 ۱ کندهانه ۲ اودیسه ۳ شمالی سرکار است
 ۴ خاندیس ۵ برار ۶ بیدر ۷ حیدرآباد ۸ اورنگ آباد
 ۹ بیجاپور؛

بهره چهارم 'دکهن یا خاص جنوبی هندوستان

این بهره بساطت نام بنام جزیره نما اختصاص داده میشود؛
 اگر چه شکل این بهره بسیار مانا است بمثلث هندوستان
 سابقین که حد شمالی آن رود کشتر، قاعده و بهره و ساحل
 شرقی و غربی یعنی کرد مندل و ماییار و دساق و در اس کمران
 سه آن مثلث است؛

بر و بوم واقع این بهره بدین تفصیل است؛ ۱ کنده
 ۲ ماییار ۳ کوچین ۴ ترادنگور ۵ بالا گهاست ۶ میسور
 ۷ کونبائور ۸ سالم و باره محال ۹ کرناٹک؛
 اکنون دانستنیست که هیچ جزیره در خور اعتبار
 منقل هندوستان بجز سراندیست و آن مرز
 و بوم که در جوار دهمسایگی هندوستان واقع اند بدین
 تفصیل اند (بجانب مغرب) ۱ بلوچستان ۲ افغانستان
 (بسی شمال) ۳ تبت ۴ بهره شمالی هندوستان

۵ بهتان، (سوی شرق) ۶ آشام ۷ ریاست متصل
آشام ۸ آداد ملک برهما؛

مبایات و نازش هندوستان، رودهای خجسته نهاد اداست
نامه رود گنگ پاک رودان پرستش را شایان که
هم سرزمین آنرا شاداب و سیر حاصل میدارد و هم
حاصلات و اجناس آنرا از جایی بجایی میرساند، در موسم
بارش از قبل سیل ریزان از کوستان این رود
را عظیم طغیان و فراخی پدید می آید؛ اگرچه در اکثر نامهای
خطوط و بلاد هندوستان از جهت اختلاف السند و ادیان
تکلم تغییر راه یافته است، ولیکن اسمای آنها در رودخانه
هنوز ازین تغییر پاک و مصون است؛

این است نامهای آنها در شهره هندوستان با تقریبی
مسافتهای خاصه شان از منبع تا بحر محیط و تارود گنگ
درود سند،

رودهای شمالی هندوستان

میل انگریزی

- ۱ سند ۱۷۰۰
- ۲ گنگ ۱۵۰۰
- ۳ جمن (تالما قاش بارود گنگ ۷۸۵) ۱۰۰۰

میل انگریزی

- ۴ ستلج (تالماقات رود سند ۹۰۰) ۱۴۰۰
 ۵ جمیل (تالماقات رود سند ۷۵۰) ۱۲۵۰
 ۶ گندک (تالماقات رود گنگ ۴۵۰) ۹۸۰

رودهای جنوبی هندوستان

میل انگریزی

- ۷ گودادری ۸۵۰
 ۸ کشته ۷۰۰
 ۹ نریده ۶۰۰
 ۱۰ مہاندی ۵۵۰
 ۱۱ تپتی ۴۶۰
 ۱۲ کادیری ۴۰۰

دیگر رودها که مسافت شان نیکو معلوم نیست
 از بزرگ و کوچک بسیار اند، چون برہمپتر و گھاگھرہ
 در اہی و گوہتی و سون در ادی و بیاہ و چناب و غیرہ،
 از میان جبال ہندوستان، دو سلسلہ شرقی و غربی
 کوہستان در ممالک دکن کہ بنام شہتی گھاٹ
 و غربی گھاٹ خواندہ میشود غربی گھاٹ از راس
 کدراں کہ نہایت جنوبی بہرہ دکن است تا رود تپتی

یارود و سورت می‌کشد؛ قلّه‌های این سلسله جبال جایجا از پنجه‌زار
تاشش هزار فط یا ذراع از سطح دریای شور بلندتر است،
ولیکن قلّه‌های سلسله کوهستان شرقی نسبت به غربی پست‌تر اند؛
و این سلسله ممتد می‌شود از یک عرض شمالی تارود کشته
یو عرض شمالی و جدا می‌کند بر دو بوم بالا گهاست را از پائین
گهاست که ممتد می‌گردد در سواحل شرقی کار و مندرل؛
در حدود در اس بنایت مرتفع قلّه آن سه هزار ذراع
بلندتر است نسبت به سطح دریای شور، و طبیل لند بنگاور
نسبت به سکوته نسبت به سطح دریای سه هزار
ذراع بلندتر است؛ ولیکن از عجائب این عالم کوه
هماله است که بار تفاع آن کوهی در دنیا نیست، این
کوه و الاشکوه که از حدود ملک خراسان تا سرحد غربی
هند می‌کشد و در محاذ است چندین بلاد می‌گذرد در هر کشور
بنای یا لقبی خاص موسوم می‌شود، در ممالک غربی رود سنه
مردم ملک بالا خراسانیان و کابل‌یان آنرا بنام هند کش
میخوانند، و ساکنان بلاد شرقی آن رود بنام هماله (یعنی

* قطعه زمینی هموار واقع سر کوه که قابل بود و باش است در ادگریزی زبان بزم
طویل لذت خوانده می‌شود، چنانچه سرزمین میسور و غیره که بالای غربی گهاست
است نیز طویل لذت آن کوهستان نامیده می‌شود.

ماوای برف (می نامند) از شمال شرقی کشمیر این جبل
 بر سمت جنوب مشرق گرایده بر منابع تمامی رودهای
 پنجاب بجز رود ستلج مردور میکند و درین حدود کوهستانی
 بهره لاهور را از تبت کوچک منخاز میسازد و بر همان سمت
 بیشتر شتافته سرچشمه رود گنگ و جمن را قطع میکند
 و مجرای شان بسوی جنوب بر میگردد و مانند سلسله اش
 ازین پیش بسوی مشرق اختلال می پذیرد و شاید
 سبب این اختلال نفوذ رود گنگ درین و کوه سی
 و تبتی است در قواعد آن بهر نسبی به شان سرشته
 سلسله اش در بر دهم نامعلوم گم میگردد و میگویند تا بحیره
 چین می کشد تا آنکه از این سلسله که محاذی هندوستان
 است ارتفاع قله ایش عظیم است و میتوان گفت که
 بدان ارتفاع کوهی در تمامی رودی زمین نیست و بلندترین
 قله ایش قله دهوله گیری است که از بیط دریا بیست
 و هفت هزار ذراع یا قریب پنج میل انگریزی بلندتر
 است ؟

گمراهی اجناس تجارتی که هندوستان بدان اختصاص دارد
 و گونی تمامی اقالیم عالم درین مخصوص منون ادیند توایل یا ابازیر
 دیست که از جزائر شرقی هندوستان از قدیم الایام

به مالک دیگری برده اند و هنوز می برند و جوهر گران بهاء و مرادارید نیز
 زنان اجناس طبیعی است که سبب مزید غنا و زینت
 وی، دگر دادن اصناف اُمم درین خصوص زیر بار نیست
 او است؛ التَّصَدُّقَاتُ طبعی این خیر البقاع از آنگونه
 که هم حاجات گوهری بشری بدان روا نموده و هم
 بوسه های بر بسته عالم انسانی بدان زدوده شود بدان
 موفوری درین بلاد عشرت بنیاد پیدا میکند که ازین
 رهکنه رتوان گفت که مختلف اقوام از سوائف ایام
 بالطبع بسوی وی مائل و راغب بوده اند و خیرات
 و برکات او را خواه بوسیله ملک گیر و تجارت
 خواه به بهانه اشاعت دین و ملت طالب و طالب؛
 و ازین جهت است که ساکنان این دیار، ابواب
 تجارتی ضروری حیات بسیار میفروشند و حاجت خریدن
 بسیار کمتر دارند؛ سیم دزدان و فرادان از بلاد دوردست
 بوجه تجارت در آن فراهم می آید و سرمایه توکل و غنای
 اهل آن بدان می افزاید؛ الحق رزق افزون ثروت
 و شمار اهل این دیار از چیز حساب و شمار بیرون
 بودی اگر حکام معدلت اقسام در اخذ باج و خراج راه
 انصاف پیمودندی و سلوک طریق نهیب و تاراج بحبابه

باج و خراج که در حقیقت مرث و پاسبانی یا چوپانی است
 جائزند اشستندی یا کم از آنکه این زرهای بیاج و خراج برده را
 در همین بلاد خرج کردند و بدینار بیگانه نهند و ؛ اگر
 افرادی خیر است گوهری هندوستان در ثروت و توکلش
 افزوده است و ابواب برکات گوناگون بر روی انانی
 آن کشوده مفاسد لازمیه و فراخی که از غلط تنعم و تناسی
 میخیزد ، و گوناگون خاک مذلت و خواری بر سر اصحابش
 می بیند ، نیز بسیار است و اعظم آنها این ، پرداختگی
 بدوای طلب و نشاط و محبت زنان ، و کثرت اطلاق
 و احتفاد ، و تناسی و آسایش دوستی ، و زحمت
 دشمنی و ملازمت اوطان ، و مسافرت از سفر و
 سیاحت بلدان ، و تقاضای هم از ارتکاب انظار و احوال ،

* از جمله صفات که مردم این دیار بخاصه عقود بدان مستقر و شاید مستقر از اهداف
 بشر دران با ایشان اندازند این ستوده خصال و گزیده اعمال اند : نوع دای ، و سحر
 جویی ، و خائساری و ازیم خوئی ، فاجان آزاری بل برضاعت جاندانان رحم آوری ،
 و قدرت خدوات و صفات و اجتهاد از رسوم حیوانات ، و تعظیم منظره غایبه یزدانی
 از ارکانی و انانی یزدانی و حیوانی ، زود آسوری زنان و روش و شغیاری مردم
 بیگانه و غیره ؛

۱- اگرچه این ستوده صفات مستلزم فساد است و آن بدید آمدن
 گوناگون طایعات درویشان و فقیران و چوکیان و سداکیان و غیر ایشان است ؛

و عدم ترقی و فزونی در هر گونه هنر و کمال ، و دودن هستی و فردیایی ،
 و بشیوه های رذل انسانی تن در دهی ، و غرط طمع زر بهر
 طریقه از زور و خدایتکاری یا مذلت و خواری که دست دهد ،
 و سر بندت مرد سی بیگانه مردم فرد آری ، (آری
 به خواری و ددنی و ناکسی و زبونی ازین بیشتر خواهد بود
 که مردم ملکی ، بقوت و قوت بیگانگان را یادری نمایند
 و خودشان زیر بار گران بندگی و فرمانبرداری ایشان بغر نمایند)
 و تکثر مراسم کیش و کنش که بزرگ سبب اختلاف
 و تفاق و سترگ عت و دشمنی و شقاق گردیده ، و خوش
 خوش سنگ تفرقه در جمعیت تمدنیش انداخته ؛
 و از همین جهاتست که از عهد پاستان ، ساکنان این دیار ،
 مقهور و مغلوب اقوام ممالک بالا بوده اند و از مدت
 ستادی غاشیه بل یوغ حکومت بیگانگان بردوش تسلیم و انقیاد
 برداشته و کشیده ؛ و بهمین اسباب نسبت
 توان کرد آنهمه استنکاف و نفرت را از توطن درین بلاد
 که سلاطین پاستان که بتخیرش همت برگماشته اند

• همان کرباس یا پارچه های نخعی و کلفت یا گفده ابریشمی که پیش ازین
 پچند هزار سال یافته میشد حالانیز همانست و سلیقه خاص شان در دیگر حرفت
 و صناعت و شیوه زراعت و عمارت همان خام و ناتمام است که بود بقلیلی از تفاوت
 که سبب آن ، اختلاط و آمیزش با مردم فرنگستان گردیده ؛

می نموده اند، چنانچه این ابیات گرشاسب نامه اسدی که
 خجاک، گرشاسب سپهسالار خود را که از بهر کنایه است بعضی
 از مهمات بهند و ستانزش فرستاده بود در آن وصیت میکند
 بهمین معنی اشارت می نماید؛

مثنوی

وصیت چنین کرد گرشاسب را که در هند رود کن خواب را
 نداری ز خون سیاهان دریغ همی کار فرما در خشنده تیغ
 بچستی ده انجام کار بزرگ برایشان چنان زن که برگاه گرسنگ
 نهانی در آن بوم سالی تمام که لشکر کران گیرد از تنگ و نام
 گرت بگذرد چارموسم در آن ز فرهنگ و مردی نیابی نشان
 داگر کسی را در ین باب اریاب باشد که آب و هوای
 هندوستان و معیشت کدائی هندوستانیان چگونه نامردی
 و انونست خیر است باید بحال ناند انهای قدیم مغولیه
 و افغانیه نظر کند که چسان بنابر و نیازادگان آن اسیران شیردل
 پانگینه پوش از گریبان رود باده و خرگوش سر بر آدریده اند و از غایت
 بیشرمی و ددنی خصال زنانه را بر مالکاست مردانه برگزیده؟
 اگر چه طبقه انگریزان خداوند دانش و فرهنگ که از میان
 فرهنگیان فرنگ بمنزید تجربست و آزمون ممتاز اند و توان

گفت که بسزا دانشمندان این بلاد سرفراز بمفاسد
تعمیه آب و هوای نامردم خیز این ممالک نیکو و ارسیده اند
و از گزین تدابیر ملکی شان یکی این است که سرداران ایشان را
از توطن بدین ممالک نمی میکنند و ز نهار جائز نمی شمارد
که اعظم این دولت درین بلاد سکنا برگزینند بلکه بمقتضای
همت بلند و آرای ارجمند درین باره نیکو بذل جهد میکنند
که هندیان را بتربیت و تأمین از اسفل سافلین جهالت
و نامردانگی به اعلا علیین بسالت و فرز انگی برسانند و بجای
ایکه خودشان متسنن بنن نگویند شان گردانند ایشانرا
متادب آداب پسندیده خود گردانند شکرت بالضمیر
مساعدیم و نصرت بالفوز دواعیم ؛ ولیکن مفاسد فرط زر
و دستداری و غایت تنم و استنکاف از رنجبرداری
که آن صفت گوهری عالم سوداگری و تجارت ، داین لازم
ناگزیر نالت ثروت و امارتست بسیار است و یکسر
از ان پاک دبری نادیر مانند دشوار و چه دشوار ؛
اکنون سطر ی چند وابسته حکومت قوم بر اطنه در
هندوستان بترتیب از منہ تاریخ دار برنگاشته میشود که چگونه در
امداد مدت دو صد سال گام بگام افزوده است ؛
شهر در اس باضمیمه بوم و بر پنج میل بر ساحل دریادر طول

سنین هجری

- ۱۶۳۹ ویک میل بسوی خشکی در عرض
- ۱۶۶۴ جزیره بنی
- ۱۶۹۱ قلعه سست دیو در ساحل کرناٹک
- ۱۶۹۶ کابک
- ۱۷۵۰ } جاگیر در کرناٹک
- ۱۷۶۳ } بیست و چهار پرگنه
- ۱۷۵۷ پانگا نو در ددان دسیدنی پور
- ۱۷۶۱ بنگال و بهار و چهار سره کار شاهی
- ۱۷۶۵ برد بوم سالیستی
- ۱۷۷۶ زمینداری بنارس
- ۱۷۸۱ سرکار گنطور
- ۱۷۸۷
- مایبار کنره کوئتا بر دند یگل سالیم باره محل و غیره
- ۱۷۹۲ که از ممالک طیبو سلطان برگرفته شده
- ۱۷۹۹ ممالک سریر نکپتن از طیبو سلطان جنت مکان
- ۱۸۰۰ بالا کانت و بوم در بناری و کزپه
- خط های داداده نواب اده بانز ای اعانت دایمی
- انگیزان یعنی ممالکت روپیل کهند مشتمل بر بریلی
- مراد آباد شاه جهان پور و غیره و پائین دواب و بوم و بر فرخ آباد
- ۸۰۱ دآباد دکانپور و گور کپور و اعظم گره و غیره

صوبه کرناٹک محتوي برتھامي خطط متصرفه نواب

سنين شمسي

۱۸۰۱

کرناٹک

دهلي آگره دداسپ بالا هريانه سهارپور ميرتبه

۱۸۰۳

علي گنزه اتاوده بوندیل كهنته كٹك بالاسور جكر ناتمه وغيره

۱۸۰۳

حقه ملوكه دچ از دروني بهره غزيره سيلان

۱۸۰۳

بوم دبر داداده پيشوا دگيكوار در صوبه گجرات

خطط مفتوحه از مملكت نيپال مشتل بر برد بوم

كوستاني واقع در ميان رود ستاج و جمن

۱۸۱۵

دگر دال و كهاون

۱۸۱۵

مملكت كاندي در سيلان

۱۸۱۶

انجار و سنده ادبي و ديگر ناحيه در كچه

پونه و تهمامي ممالك پيشوا خانديس ساگر و ديگر بوم

دبر در صوبه مالوه و اجمير در راجپوتانه سنبه پور سرگوجه

۱۸۱۸

گرا سنده و ديگر خطط هاي داداده راجه ناگپور

خطط مفتوحه از مملكت برمه يعني آشام و كاچار و منيپور

۱۸۲۵

ورخنك و مارتبان دني و تواني و تينا سيم و جزائر مرگائي

اندين اجمالي بيان بر پشه منده هو شمنه واضح خواهد گرديد كه اکنون

تمامت هندوستان كه در تحت تصرف دولت یموريه

(انگام غايت اقتدارش) بود بجز اين چهار صوبه كابل و کشمير

دلاهور و پشاور باضمیمه مرز دہوم شرقی از مملکت برصغاد خطہ های
 جنوبی تا اقصای دکن باجزائر شرقی و دہوم و برشمالی از مملکت
 نیپال یکسر و تمام در قبضه تصرف دولت برطیہ ہند است کہ
 حدود از بعد اش بسوی مغرب رودخانه ستلج و بسوی
 مشرق بقیہ مملکت برصغاد بسوی جنوب اقصای دکن و بسوی
 شمال کوستان نیپال است مگر اینکہ بر بعضی از مرز بانان و
 ناحیہ داران قدیم چون بادشاہ اودہ و نواب حیدر آباد و راجہ
 میسور و راجہ ترانکور و راجہ کوچین ہنوز مصالح ملکی دولت
 برطیہ نام نکرانی و فرمان رسانی مسلم داشتہ است و از ایشان
 بر رسم تعالیمی خراجی می گیرند و فوجی از طرف خود در مملکت
 ایشان داگذاشتہ تا ہم حافظ و ناصر شان باشد از سطوت و
 حوصلت بیگانہ دہم قاضی و داد رشان در فصل خصوصیات نانگی
 دہم ضابطہ و قاسم ایشان برمازست بنادہ استدال و اقتصاد و عدم
 سلوک طریق فتنہ و فساد ؛ این طبقہ را از مرز بانان و ہواخوانان
 کہکی دولت برطیہ توان نامید ؛ و بعضی دیگر از راجگان
 سبکایہ اند چون راجہ بھرتپور و مچھری و سرداران اطراف دہلی
 و سکھان جوار ستلج کہ ایشان نیز مانند طبقہ نخستین
 ہواخوانان کہکی دولت برطیہ اند لیکن فوج انگریزی در دہوم
 و برایشان نمی باشد ؛

و بعضی دیگر زمینداران و راجگان از خانواده های پاستانی اند
 چون راجه بوندی و کوته و بهوپال که حالا حوزه ریاست شان
 نسبت بسابق گونه افزوده است و پنج راجه نامدار عهد قدیم راجپوتانه
 راجه جیپور و راجه جودپور و راجه ادی پور و راجه بیکانیر و راجه
 جیسامیر که ایشان اخواه معاهد دولت برطانیه می خوانده می شوند
 و از هر گونه تکالیف دولت برطانیه آزاد فارغ می زیند همچنین که
 پیشتر می زیستند ؛ همانا نظر مرحمت و نوازش دولت
 برطانیه بدیشان بیشتر است ؛



تشیته حاصل زر خراج و باج دولت برطانیه

در حدود سنه ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ تمامی حاصل مملکت بنگاله	
دو پ ۰۵ ۰۲۰	دهندستان بابت خراج زمین
۱۳ ۳۴	و آن مملکت مدراس
۵ ۵۵ ۷۱ ۲۹۰	و آن مملکت بنبری
۲ ۸۵ ۵۷ ۴۱۰	
۲۱ ۷۵ ۳۳ ۷۲۰	جمعا

که جماعه آن بیست و یک کرد در دهفتاد و پنج لک و سی
 و سه هزار و هفتصد و بیست و دو پی می باشد ؛

(۴۰)

دور حدود همین سنه ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲

روپيه
۲ ۰۶ ۰۷ ۶۸۰

حاصل تجارت خاصه نمک

۱ ۱۲ ۵۷ ۲۷۵

حاصل تجارت خاصه افیون

۲۱ ۵۷ ۶۰۰

حاصل کاغذ اسطام

۴۷ ۹۰ ۰۱۴

باج ممالک قدیمه

۸۴ ۷۴ ۴۹۰

باج ممالک جدیده

۴ ۷۲ ۸۷ ۰۵۹

در عهد عالمگیر که نصاب زر خراج و باج بسبب افتاد و صوبه
مفتوحه جدیده حیدرآباد و بیجاپور خیلی افزوده بود زر حاصل تمامست
بیست و یک صوبه بدین مبلغ میرسیده ۳۱۴۲۹۶ ۹۲۱
یعنی سی و یک کرد و چهل و دد لک و نود و شش هزار و
نه صد و بیست و یک روپيه مال افزونی زراعت یا حاصل
زمین را درین روزگار نسبت بسابق ازینجا قیاس توان کرد
که اگر خراج واجب الادا سرکار ناگم فرمانده ۱۰ باشد حاصل
خاص زمیندار درین روزگار ۵ است دور عهد پیشین همین
۱ بوده و تفاوت در میان ۱۵ و ۱۱ چهار و بنابر توان
گفت که در زمان حال حاصل زراعت قریب یک
ثالث نسبت بحاصل عهد سابق افزوده است

تختیه تربیع یا مساحت سطحی روی زمین هندوستان
 بگونه تفصیل اقطاع و اضلاع و تعداد تقریبی
 نفوس انسانی در آن وابسته سنه ۱۸۴۰ ع

عدد نفوس	عدد مرعات میل انگریزی	
۳ ۹۰ ۰۰ ۰۰۰	۱ ۶۲ ۰۰۰	بنگاله و بهار و بنارس
		بوم دبر منضافه هندوستان بعد این
۱ ۸۰ ۰۰ ۰۰۰	۱ ۴۸ ۰۰۰	سنه ۱۷۶۵ ع
		گردال و کماؤن و عرصه در میانه
۵ ۰۰ ۰۰ ۰۰۰	۱۸ ۰۰۰	رود ستلج و جمن
۵ ۷۵ ۰۰ ۰۰۰	۳ ۲۸ ۰۰۰	جمله اندر حکومت بنگاله
۱ ۵۰ ۰۰ ۰۰۰	۱ ۵۲ ۰۰۰	جمله اندر حکومت مدراس
۲۵ ۰۰ ۰۰۰	۱۱ ۰۰۰	جمله اندر حکومت بنوبی
		خطه های دکن و غیره حاصل کرده
		سنه ۱۸۱۵ ع از ریاست پیشوا
		و غیره که از ان باز اکثری از ان
۸۰ ۰۰ ۰۰۰	۶۰ ۰۰۰	منضافات ممالک برطانیه گردیده
۸ ۳۰ ۰۰ ۰۰۰	۵ ۵۳ ۰۰۰	جمله تحت سلطنت برطانیه هندیه

ممالك هوا خواهان و خراج گزاران دولت برطانیه

عدد نفوس	عدد سربازان میل انگریزی	
۱۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰	۹۶ ۰۰۰	آن نظام عالی خان
۳۰ ۰۰۰ ۰۰۰	۷۰ ۰۰۰	آن راجه ناگپور
۳۰ ۰۰۰ ۰۰۰	۲۰ ۰۰۰	آن بادشاه اوده
۲۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰	۱۸ ۰۰۰	آن گیکوار
۱۵ ۰۰۰ ۰۰۰	۱۳ ۰۰۰	آن کوته ۶۵۰۰ آن بوندي ۲۵۰۰
		آن بهوپال ۵۰۰۰
۳۰ ۰۰۰ ۰۰۰	۲۷ ۰۰۰	آن راجه بیسور
۱۵ ۰۰۰ ۰۰۰	۱۴ ۰۰۰	آن راجه ستاره
۱۰ ۰۰۰ ۰۰۰	۸ ۰۰۰	آن راجه تراونکور ۶۰۰۰ آن راجه
		کوچین ۲۰۰۰

حمایان دولت برطانیه یعنی راجه

بینانیزاد دیپور جود دیپور جیسامیر وغیره

سرکردگان راجه پوت و هلیگر

امیرخان دراد کچه و بهرنور و مجهری

وغیره و امیران سنده و سکھان و

راجگان گنده و اند و بهیل و کولی و کالی

جماعه مالک دولت برطانیه و آن

۱۲۳۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۱۱۰۳ ۰۰۰

هوا خواهان

ویاسته‌های مستقل

عدد نفوس	عدد ریماک میل انگریزی	
۲۰ ۰۰ ۰۰۰	۵۳ ۰۰۰	آن راجه پنپال
۳۰ ۰۰ ۰۰۰	۵۰ ۰۰۰	آن راجه لاهور
۱۰ ۰۰ ۰۰۰	۲۴ ۰۰۰	آن امیران سند
۴۰ ۰۰ ۰۰۰	۴۰ ۰۰۰	آن سیند هیه
۱۰ ۰۰ ۰۰۰	۱۰ ۰۰۰	آن شاه کابل
۱۳ ۴۰ ۰۰ ۰۰۰	۱۲ ۸۰ ۰۰۰	جمعه کلی آن هندوستان



تخته میثوی بر تقریبی شمار نفوس بعضی

از شهرهای مشهور هندوستان

عدد نفوس	عدد نفوس	
۱ ۱۵ ۰۰۰	۶ ۰۰ ۰۰۰	بنارس
۱ ۰۰ ۰۰۰	۵ ۰۰ ۰۰۰	کاکته
۱ ۰۰ ۰۰۰	۴ ۶۲ ۰۵۱	مدراس باحوالی آن
۱ ۰۰ ۰۰۰	۳ ۱۲ ۰۰۰	عظیم آباد
۷۰ ۰۰۰	۳ ۰۰ ۰۰۰	لکهنو
۶۰ ۰۰۰	۲ ۰۰ ۰۰۰	حیدرآباد
		ناگپور
		بروده
		احمدآباد
		کشمیر
		فرخ آباد
		مرزاپور

(۴۴)

مردود نقوس	مردود نقوس	مردود نقوس	مردود نقوس
۶۰ ۰۰۰	آگره	۱۸۰ ۰۰۰	دهاکه
۶۶ ۰۰۰	بريلي	۱۷۰ ۰۰۰	بنسبي
۶۰ ۰۰۰	اورنگ آباد	۱۶۰ ۰۰۰	سورست
۵۴ ۰۰۰	برددان	۱۵۰ ۰۰۰	دملی
۵۰ ۰۰۰	بنگلور	۱۵۰ ۰۰۰	مرشد آباد
۴۳ ۰۰۰	چوپره	۱۱۰ ۰۰۰	پونه

بیتکی چند در بیان اجمالی خصوصیات جنوبی
 بهر هندوستان که جهت قرب خط استوا و اعتدال
 از منہ ظلمات و ضیا زاینده خیرات حسان و برکات
 بیکران است و متاع نواب مکارم انتساب حیدر علی خان
 فردوس مکان که موسس بنیان حکومت اسلامی
 سریر نگین، و فرازنده لوای فتوحات تا اقصای ممالک
 دکن، و مناقب بادشاه سلطان نشان طیب و سلطان جنت
 آشیان، که طرازنده سریر سلطنت و زیبنده افسردولت
 و مکنیت بوده، مذیل بتوصیف لطائف صفات و شرائف
 ملکات ارکان دولت سنیّه برطنیه که حالا بر تمامت
 ممالک هندوستان بسزادارائی، و از سواحل شرقی ارض
 جزیره نماى هند تا سواحل غربی آن و از اقصای دکن
 تا کوهستان شمالی هندوستان فرمان روائی دارند،



همایون کشوری خرم زمینی	طرز امرز بومی دل نشینی
وطن گاهى نشاء خرمی را	طرب گاهى پری و آدمی را
صفای آب شیرینش روان بخش	ریاح باد مشکینش توان بخش
مزاجش را اعتدال استوائی	بعنبر پیزی و گوهر فزائی

هوایش را نشاط زعفران زاز
 چباشش معدن یاقوت و گوهر
 گیاهش زعفران و آس و سبیل
 گهستان در گهستان لاله زارش
 مغاص در درمرجان ساحل او
 ابازیرش بیابان در بیابان
 برند از دی ابازیر و توابل
 ز ساج و آبنوس و عود و صندل
 بهشتی گشته اش یابی بیابان
 ندیده کس چنین آب و هوایی
 زبان در وصف آن فرخنده کشور
 بهست این فصل کش بهر تخوم است
 و کهن زینر و شده دارا اختلاف
 خنک باش ای زمین مهر پرور
 جمادات تو بارگردن حور
 نه تنهانا توانا ترا توان بخشش
 بدین نحو بی گیاهست و جمادات
 گلت گمر باشد این بهستان چه باشد
 چو دهمی را چراغ سلطنت مرد

نسیمش را شمیم زلف دلدار
 بخارشش شمع زن لولو و عنبر
 نباتش فلفل و جوز و قمر نفل
 گلستان در گلستان نو بهارش
 خراج جماله گیهان حاصل او
 ریاحینش خیابان در خیابان
 بکشور باقواقل در قواقل
 زبان و بید مشک و رند و مندل
 بداغ رشک از فردوس رفشوان
 بدین خوبی نهان نیست بانی
 بود لال و کند خامه نگون سه
 که آدم بوالبشر را زاد بوم است
 مصون باد از هر آسیب و آفت
 نواز شکر سعادت بار آور
 نباتات تو توان جان رنجور
 که جانرا نیر و افزای دردان بخشش
 چه باشد گلشن و جان بخش بادست
 ستانت این بود ایوان چه باشد
 گل و بوستان او افسرد و پرشرد

د کهن مانده تهی از تاجداري
 د لیر نا مجوی بر د باری
 بهر بوم و بهر آن از تباہی
 مہی بر کرده مرا ز جیب شاهی
 نخستین تا کمانش را جہ بودند
 کہ بر هر خطم دارائی نمودند
 از ایشان زان سپس باز در دستان
 سہمہ دار مہین شیر شاخ شور
 چو سام اندر توانائی و چستی
 قوی رای و قوی باز و قوی بخت
 نمود از تنگ تیغ کند ناگون
 امیران و کهن از سطوت او
 د کهن بد پیشہ آشیر شہزہ
 سہمات مہتری پیدا ز کارش
 بہر بار و کہ غمیش کردہ آہنگ
 ظفر از چادش موکب او
 جوان دارای دین رخت از جہان بست
 شہ سلطان نشان زیبای شاهی
 مہی بہرام کین و شتری خو
 خدیو نا مجوی در پنج بردار
 بکین و مہر زہر دا نگبین ریز
 جہانگیری بہ تیغ ہند دی زاد
 د لیر نا مجوی بر د باری
 مہی بر کرده مرا ز جیب شاهی
 کہ بر هر خطم دارائی نمودند
 ستد پور علی حیدر علی خان
 کہ بنہادہ اسانس ملک پیہور
 چورستم در کمانداری و درستی
 سرش زیب کلمہ پاش افسر تخت
 دل رایان ملک ہند را خون
 رمان از دی چنان کز شیر آہو
 چور و بہ دشمنان از وی بلرزہ
 نشان حیدری از کارزارش
 کلیدش را نہاد اقبال در چنگ
 دوان در پیش مرکب طوقوگو
 بتختش خسرو آفاق بنہشت
 ہمای سلطنت ظل الہی
 طرفدار د کهن سلطان طیبو
 دلیری گرم کین و برق پیکار
 بر زم اسکنند و در بر زم پرویز
 جہانمندی بکاک پہاوی زاد

بآب تیغ برق کشت پیداد ز بد دینان جهانرا شست و شوداد
 رواج دین احمد بود کارش چو عهد مهدی آمد روزگارش
 صنعت خانه بنیاد کرداد جهان از داد و دین آباد کرداد
 بسی آئین شاهی کرد ایجاد بسی دولت سرانهاد بنیاد
 ز گوناگون عمارات نو آئین زر نگار نگار باغات و بساطین
 ز بس آرایش و سامان و سازش که بست این مملکت رازان نظارش
 شده یکسر و کهن چون خلد رضوان پراز ناز و نعیم و حور و غلمان
 ازان غیرت که ادراید در اسلام چو پروانه بر آتش زد سرانجام
 ببرد و یک نامی از جهان برد چو ماند نام نیکو خوش توان مرد
 چو دولت نوبت است و خم گردون بهر نوبت رزد رنگی دگرگون
 ز مانده آن ورق را در نوشته بشسته نقش دیگر بر بنشته
 کنون آن تاج و تخت از داد ذوالمن در آمد زیر فرمان بر یطن
 کنون اینجا مه اعجاز پرداز بر افکن پرده از روی سخن باز
 فرا تران سنه از جد خود های سخن سنجیده گوی و سخته بسرای
 ناگویم راه مدح و شاعری پوی هر آنچست فرض شد گفتن همان گوی
 ز مهر و داد این دولت سخن ران حدیث شرم و آزرش فرد خوان
 ز ارکان و ز اعیانش نشانی بده با نغز و زیبا تر بیانی
 که بنود و بیانی در دری به خرد احسنست گوید دانشت نه
 چه دولت مظهر الطاف یزدان به دولت مطلع اوصاف یزدان

همه آئین و دستورش همایون
 اساسش برسد ادومهر و داد است
 بنامیزد خرد پرو و گرویی
 دلیر و چابک و پست و سبکخیز
 براه نیک نامی گرم پویان
 همه خوشنموی و آزاد دهنر مند
 همه لطف و همه مهر و همه شرم
 بهر آیشختن فرخنده دین شان
 ز نکست هر همه سرمایه دارند
 چو آئینه مصفا سینه شان
 جهان پیا چو سیاحان افلاک
 چو مرغان هوا آزاده و خوشش
 بهر گلشن زمانی خوش بپایند
 بدان سامان و ساز و رخت و کالا
 همه آزاده بزمند و سبک روح
 سلیمان دارند مرکب باد
 گزین دستور بار آتازه کردند
 هنر را عهد شان شد روز بازار
 شده از فرشتان این ظلمتستان
 گزین هنجارش و فرخنده قانون
 از آن پاینده چون سبع شداد است
 صفا پرو و نواز شکر گرویی
 شگرف و کارزان نغز و دلاویز
 بکیش دل نوازی نرم خویان
 همه دلجوی و راد و پاک پیوند
 تپی از کینه و لبریز از آرم
 ز کین بکسختن آئین گزین شان
 همه شان یکدل ار صد گره دارند
 عیان زان مهر و کینه شان
 چو صحن خانه شان این خط خاک
 سیر اینجهان دلداده و خوش
 در آیند و سر آیند و بر آیند
 کز ایشان هر یکی دارد دنیا
 گران و تیز رو چون کشتی نوح
 ازین کشور بدان گردند دل شاد
 ز دانش دهر پر آوازه کردند
 چه دانش را که نگر فتد در کار
 فروغ آگین چو یونان حکمتستان

عجب نبود این پس گر از این بوم صنایع را برند در چین و در روم
 بتدبیر و بدانش کار سازند بتاب فکر خسار را اگر گذارند
 شکیب و آگهی و دور بینی همه آلات کارشان به بینی
 قلم و رکار یا نی تیغ بیکار سپهر حزم و زبان شان تیغ بیکار
 فکنده اسلحه در تاب آتش و زان زنجیر را پر داخته خوش
 گزین بندند دست و پای اشرار نه زان برند تیغ و شاخ ابرار
 سخن کوتاه بسی اشیاء کارند دور و زنده گانی خوش گذارند

دروانه‌هایش چگونگی مملکت میسور و شهر سریرنگپن
 دارالملک آن که اساس دولت اسلامی در آن، بنانهاده
 نواب حیدر علی خان مبرور بود و آرایش و پیرایش داده
 طیب و سلطان مغفور

میسور صوبه ایست در جنوبی بهره هندوستان، بوم و برشش
 مرتفع و هموار و آب و هوایش شیرین و خوش گوار،
 ارتفاع آن از روی دریای مشور، سه هزار ذراع، جای
 از آن کوچه‌های سه بهوا بر کشیده از رنگد ر بلندی آن

* مترجم از کتاب آتھنطاک مایرس اف طیب و سلطان تالیف کرده یکی از
 منصبداران افواج برطنیه هندوستان؟

بر د بوم، آب و هوایش صحت آگین و با غایت اعتدال
 همقرین است؛ در اواسط صد هجری دهم مسیحی نو آب
 حیدر علی خان آن مملکت را از تصرف راجه فرمانروایش
 که پیشتر یکی از خراج گزاران دولت دهلویه بود انتزاع
 نموده با استقلال در آن حکومت رانده؛ سریرنگپتن
 دارالملک میسور شهر است حصین و استوار در جوار
 غربی ساحل ملبار واقع در میان کبھی دگوشه گرداگرد آن زمین
 سنگلاخ است و رود بار و بناچار ملاذست ایمن از آفات
 و اشتراط، حیدر علی خان ششستین کیست که در افرونی رونق دهبای
 این بقعه افروده و طیو سلطان در نیکو آرایش و پیرایش آن
 بذل جهد نموده عرض شماییش **بِسْمِ اللَّهِ** است و طول شرقی از
 گودینویچ (رصدگاه انگلستان) **هو ما**؛ این دارالملک در جزیره
 واقع است که آنرا دو شعبه رود کادیری احاطه میکند طول
 جزیره پانز میل و عرضش یک و نیم میل انگریزیست؛ قلعه
 سریرنگپتن، مجاور حد غربی جزیره، در آن مقام واقع است که
 هر دو شعبه کادیری از هم جدا میگردد، و بر حد شرقیش جائیکه
 آن دو شعبه باز با هم می پیوندند پادشاهی بوستانست مشهور
 بنام لعل باغ، سابق برین ایام درین جزیره شهری بود نیکو
 آبادان بنام کنجام خوانده که بر تمامی زمین جزیره جز باغ کوچک

موسوم دودلر باغ یا باغ راجه بر شمالي شاخ کادیری، محتوی بوده؛
 ولیکن هنگام یساق و چاشن افواج متفقہ سرداران ہم عهدہ
 کلان ترین بهره شهر قدیم منہدم گردانیدہ شدہ بود تا بجای آن
 ددمہ دمو رچال توپ از بہر حمایت و عراست جزیرہ بر پا
 ساختہ شود؛ بہرہ کوچک از شہر قدیم قریب مربع نیم
 میل انگریزی کہ باقی گذاشتہ شدہ از بہر مصالحت اقامت
 تجارت مسافر و سکونت افواج سلطانی بودہ؛ و این قطعہ
 باقیماندہ کہ بنام پیتہ (یا آثار باقی) شہر کہ بنجام نامیدہ می شود
 و متصل است بہ بوستان لعل باغ، بسور گلین استوار محاط است
 و آنچه درین مقام بیشتر شایستگی تذکار دارد این است
 کہ خارج جزیرہ بیرون سوی ہر دو شاخ رود کادیری و عرصہ
 ایست از زمین احاطہ کردہ بخار بست در ہم بافتہ تا بہمنزلہ
 سرحد بیرون دارالملک باشد هنگام هجوم و تاخت افواج
 اعادی سکنہ جو اردہ مسایگان آخذہ در ان محوطہ کہ بلجایست
 حصین پناہ جو میگردند؛ محوطہ بیرون جنوبی شاخ رود، یکسہ محور
 و آباد است ولیکن محوطہ شمالی در تصرف افواج دولت
 میسوریہ می باشد در دن این محوطہ کہ بہرہ آفرانہری بہنام اور
 و عطفات رود لکونی برگرفتہ دفر دہوشیدہ است شش قلعہ
 یا حصن حصین بر مواضع مرتفع آن بر آدرہ شدہ است تا سپاہ

عراست پیشه بجهایت و پاسداری جزیره از سطواست
اعادی خیره پردازند ؛

عمارات شهر سریرنگاپتن که از خشت و سنگ برآورده
شده اند یک شکر ف و موزون و باقرینه اند ، مردان
آنجا اکثر تاد و صحت آگین ، دزنان ، شیرین شمایل و پد رام
و کامل اندام ، دل داده آرایش و تزئین ، اغلب رفته های
شان سپید و فراخ بکمرگاه گرد بسته ، نخستین زاده را از
فرزندان توأم باقتضای رسم و سواس انگیز آن مملکت
در دریای اندازند (شاید این رسم از رسوم قدیم این ملک
بوده است مگر از عهد نواب حیدر علی خان منسوخ شده)
و بر حسب عقیده هندو اکثر زنان عفت بنیان این ملک
پس از مرگ شوهران خویش بطیب خاطر خود را با جسد
ایشان زنده می سوزند ؛ سرزمین آن خطه دلگزین سیر حاصل
میوه خیز است گوناگون اشمار و اصول (یعنی بیخ های خوردنی
نباتات) و غلات و حب و غیره در آن پیدا می شود ؛ اغلب
قوت اسافل ناس برنج و ماهی است گوشت آنجا لاغر و نافه شگوار
می باشد ؛ ساکنانش اکثر مالدار اند و تونگر خداوند گله زرگادان
و حلقه فیلمان ، اکثر مال و نعمت از ان غنایم است که از معمورات
نزدیک و دور بتاراج و غارت آورده شده بودند ؛

مکننت میسور در حدود سال ۱۷۶۳، و مرز بوم بد نور در میان
 سال ۱۷۶۳ و ۱۷۶۵ و سونده در ۱۷۶۶ باره محال در میان سال
 ۱۷۶۵ و ۱۷۶۴ و خطه های کوچک از آن را جگان یاز میداران
 و پراسرام بهاد در اواسط سال ۱۷۷۴ و ۱۷۷۷ کر ناک
 بالا گھاٹ بیجا پوری در سال ۱۷۷۶ کر ناک بالا گھاٹ
 حیدر آبادی در میان ۱۷۷۶ و ۱۷۷۹، بقصر ف نواب
 حیدر علی خان در آمد؛ و طیپو سلطان پس از جلوس بر سر
 فرمانروائی، نواح ادهونی بلاری کوزگ گئی انا گندی را
 بر ممالک تسخیر کرده والد ماجدش اضافه نموده؛ این امیر مولع
 مکننت و جاه که بسزایکی از جباریه یا فرمان فرمایان جبار
 شرقی دیار خوانده شده بود از پدر نامدارش بمیراث
 سرمایہ نعمت و مکننت گرانمایه اند و ختم بود چنانچه حوزه
 حکومتش کمتر از اشتاد هزار مربع میل آنگریزی نبوده مبلغ
 زر سالانه خراج و باج آن پس از وضع اغراجات در بایست
 مالکداری سه کز در روپه در خزانه عامه می رسید و شمار
 عباد ساکنان آن بلاد از شش کز در بالاتر از آن میان
 یک لک و سی و پنج هزار سپاه بودند در فتون سپاهیگری
 و ساحشوری ماهر و پرکار که از بهر حمایت کافه رعایا در عایت
 عامه بر ایا در حصون و ثنور و قلعات ممالک محروسه متعین

بودند ، علاوه این جمعیت مسطور قریب یک لک
داشتاد هزار نفر از سپاه ، ملازم بارگاه بودند از بهر پاسداری
و حمایت جان و خائمان و خزاین و قلعه و شهر سلطان
از گوناگون طبقات و مختلف خدمات از سوار و پیاده
چون جانداران و حارسان و قلعه داران و توپچیان و نیزه داران
و بان داران و کمانداران و گرز برداران و غیر ایشان از
گوناگون طوائف انام چون دکهنیان و کرناکیان و ایرانیان
و حبشیان و فرانسویان و مانند شان ؛

باشندگان سر رنگین در باره دین و کیش یا رسم و
عادت خویش تنجیهی سخت گیر اند و متعصب و باجماعه
مخالف خود در عقیده کمتر آمیزند ؛ پیشتر ازین ایام مخالف
عقاید عوام سبب خونریزی و کشت و خون عام گردیده
است اگر چه این مرتزبوم بکثرت مال و نعمت ، موسوم
است ، ولیکن از طبقات مردم همین اهل خدمات عالیه
بسیار مالدار و تونگر و بفرادانی سیم و زر مخصوص داشته اند
و بس ؛ غله و ابواب جلیله تجارت را از آن برکار ساختن از
آئینهای پسندیده نواب حیدر علی خان بود و طپو سلطان
این عادت نخست فشان را از پدر بزرگوارش بمیراست
در گرفته ؛

در اشارت بد واهی فساد و از نظام افتادگی دولت ککویه
 تیموریه که علت موجب کون و هستی پلیرکریاستهای
 جنرئیه در دیار جنوبیه و ممالک شرقیه و غربیه شد :

چون پرسنگدلی و قسوت اورنگ زیب عالمگیر
 (پسین فرمانفرمای نادر دولت تیموریه) که اورانی با کانه
 بر ریختن خون برادران و کشتن پدرش در زندان و ستم
 واهی بسیاری دیگر از خدایندگان دلیبر کرده بود، و فرط بنادست
 و هوس از دیادجاه و کمینش که دیرانی محابا بر تغلب و تصرف
 مرزوبوم (مجاور ممالک محروسه) مهاو که مرزبانان دیگر، قانده
 گشته، و مزید گریز و دنایش که خویشان و نزدیکانش را
 باهم در مقام کینه و رزی و نامهربانی و با خودش در محمل توهم و
 بدگمانی داداشته، و شدت تشرع و تعصبش در دین
 و ملت (زاینده هزار گونه رنجوری و علت) که راجگان
 و طرفداران هندوستان را باالطبع بر بد سگالیش باعث گمیده؛
 اولاً سیر سلطنت تیموریه را گونه سست بنیان و متزلزل
 ارکان، و ارکان دولت و اعیان حضرت آن دولت
 عظیمه را بد دل و بدگمان ساخته بود، و ثانیاً جنگ و پیکار

و ستیزه و شمار اولاد و بنائش که پس از انتقال ادا زین دار ناپایدار صورت گرفته و تنعم و بیزاری ایشان از رنجبرداری در تمشیت مهمات شهریاری، و در صحبت زنان نابکار هندوستان و فرومایگان ناپسندان آن، در سستی و بیخبری شب و روز بغذلت بسر آری، یوما فیوما در جمعیت و انتظام آن سلطنت و مکنیت، سنگ تفرقه و پیرشانی در انداخته، حاکمان صوبجات آن مملکت وسیع الفضا سر از گریبان استقلال بر آوردند و از تسلیم و اطاعت ظل آلهی که وجود ظلیش رود بکاهش و تباهی نهاده چون سایه نیروزان از ان جز نام نشانی باقی نمانده بود، سر عریان بر تافتند؛

و از جهت بر افتادن نواحی و اطراف مملکت از نسق و نظام بسبب خالی ماندن تخت سلطنت از وجود بادشاهی خداوند اقتدار و شکوه که حدود و اطراف آنرا سیاست و هیئت نیکو نگاه، و ایادی جماعه ظلمه و فتنه مغلبه را از تعدی و تجاوز کوتاه داشتی، در هر ناحیه سرداری و در هر خطم دعوی داری بر از زوایه خمول بر آورده علم ریاست برافراشت؛ احمد شاه درانی در افغانستان و فرقه مرهتته در مرز و بوم دکن و جماعه انگریزان در صوبه بنگاله و سواحل غربی سرزمین جزیره سنای هندوستان، و نواب حیدر علی خان میرور در بوم دهر میسور

و کانور و کترینه و بد نور و شانور و کتره و گنگر و کایکوت و ماسبار و دیگر
نواحی و اقطار آن دیار ، مبانی حکومت را اساس نهادند ؛
آن حوادث و تقلایب اد ضاع روزگار که در دیار دکن
کار حیدر علیخان را از حالت سپه داری و سرگردی ،
در گذرانیده او را بر سریر فرمانروایی و کشور خدیوی و دارایی
مستمكن گردانیده تقریباً معاصر آن سوانح و افتلا با است اد وار بوده
در صوبه بنگاله که دنباله آن منجر به ان گشته که شرقی اندیه کنینی
یعنی تاجران انگریزی نامزد شرقی صوبه هندوستان از حالت
تجارت مختصر بمصوب بایل دیوانی این سر صوبه بنگاله و بهار
داد دیم اختصاص یافته و از ان پس از مطلع دیوانی در اندک زمانه
بیر جهان فرد ز سلطانی طلوع نموده بر تمامی مرز بوم محتوی بر ناز و
نعمت فرادان زاینده خیر است بیکران بر تواند اخت ،

داعیه ارتقای حیدر علی خان بر معارج حکومت در حدود جنوبی
هندوستان همان باعثه عروج کنینی انگریزان بوده بر مدارج سلطنت
در ممالک شرقی آن ، و علت مشترک آن داعیه داین باعثه
هرج مرجی نمایان بود که از رهگذر یغ و تاراج افواج غریبه بقیادت
نادر شاه ایرانی و احمد شاه درانی در ممالک هندوستان صورت
گرفته ، و بناچار ، پس از انکه از ناستوده شیم عالمگیر (چنانچه بالابه ان
اشارت رفت) آن دولت مشرف باختلال شده و از

جنگ و جدال بسیار و کشت و خون خانگی فرادان که در میان
اولاد و اخفادش بوقوع آمده کارش بغتور و زوال گراییده بود از
نهب و تاراج نادرشاهی اولاد از یغماگری و غارت گستره
احمد شاه ابدالی چند باره اثری از آثار سلطنت باقی نمانده و دست
روزگار خاک مذلت گوناگون بر مفارق واپس مانده گان دوده
شهریاری افشانده؛ حاکمان و صوبه داران آن دولت
عظیم ایشان که بر چندین صوبه ریاست فراخ و وسیع که یکیک
از آن بر سر خود مملکتی بودند استوار داشت از اطاعت و نیابت
آن دولت سر بر تافته دم از استقلال و استبداد زدند
و بدداعی رشک و هم چشمی در صدد استیصال یکدیگر
شدند؛ چنانچه مشاهده این خصوصیات نهمین کنهی تاجران
طبقه انگریزی و حیدر علیخان را درین زمان دعوت کرد و بود
که بنای حکومتی در آن نهاد و این چنین فرصت کار را از
دست نهند؛ بلکه جماعه مرهطه را نیز که بنیان ریاست شان
پیش ازین روزگار صورت تاسیس پذیرفته بود و نیک
قابوداده تافتوحات خود را از سر کار شاهی مملکت حیدر آباد
تا حدود دهملی و آگره و از خلیج کنهی که بر سواحل غربی زمین جزیره
نهای هندوستان واقع است تا خلیج بنگاله یا سواحل شرقی
آن، واریسایند و هیبت و سطوت خود را در سر تا سر

ممالک که مابین اینخود داند در انداختند ؛ و ازینجهست که
 دارالملک این فرقه متغلبه در مرکزی بهره مند وستان
 است و اسپان آنمکان خاصه مادیان سرزمین ایشان خیلی
 سبکناز و تیزجولان می باشد یکسر مصائب صوبجات شکسته
 بسته گردیش خود را باخیول تیزتک و باد رفتار و افواج
 یغماگر جبار خویش و بالا ساختند ؛



در بیان فطرت ارجمنک و همت بلند و مطامع دور و دراز
 نواب حیدر علیخان و سایقه درست خلادش در کفایت
 مهم سپهسالاری و مهمات ملکداری و شمانل نفسانی
 آنسپهبد کامگار دولت جلایار ابائی ؛

اگر چه اختلال نظام مهمام دولت دهمایه سبب بروز
 چندین طرفدار فرصت و وقت غنیمت شمار گردیده ،
 و لیکن از میان آنهمه جاه جویان ، نواب حیدر علیخان ممتاز و برتر
 قابلیت کشورگشایی و صلاحیت دارائی ممتاز بود چه این
 سپهبدار بختیار نه مانند دیگر نوابان و صوبه داران ، پس از نیابت
 و باجگزاری دعوی استقلال در حکومت و طرفداری کرده ؛
 و نه مانند قدیم راجگان هندوستان سر از اطاعت و فرمانبری بر تافته
 باسترداد مرزبانی خاندانی خویش ، قدم هست برافشوده ؛ و نه چون

رئیسان قبیله دالوس، که در موس بلندی نام و از دیادنگ
 و ناموس بهد استانی و پای مردی ایشان خاصه در این چنین زمان
 در ممالک توران دایران مصدر امور جلیله میگردد، رنگی
 بر روی کار آورده؛ و نه بهر افراشتن رایت امانت یا ولایت
 و گرد آوردن نفاق بدعوت چنانچه اکثری از پشینان
 و کمتر کی از پشینان بدان حیل و بدین وسیله از مرتبه ولایت
 و پیری بدرجه علیّه نگه داشت و امیری رسیده اند، از حقیض مردوسی
 باوج ریشی ارتقا نموده، بلکه بمحض سعادت طالع
 و بلندی فطرت و علوی است و مزید هوای جاه و کنت و غرط
 آرزوی بلندی نامی و رفعت که توانائی و صلابت اعضا و تیزی
 و قوت حواس ظاهر و نه و مندی و اصابت قوای باطن و کمال
 تفرس و تنظن و دقت نظر و دیداری در مهمام ملکه اری و تطلع بر آثار
 و اخبار دور و نزدیک از بلاد و عباد و تفحص از ضمایر و سایر اعدا
 و تحیل شاق روز ایجاد بخشش و بخشایش بجا و تدبیر و مشورت
 در مهمام عظام و مانند آن خجسته صفات و فرخنده ملکات، ادرا
 نیکو شایسته آن هوا و این آرزو گردانیده بود از حقیض
 سپهداری باوج گرانمایه کشور خدیوی و شهریاری تقدی نموده؛
 است والا نه است او در هوای کشور کشتائی و مندی خدیوی نه همین
 مقصود بود بر اینکه دولت دوده تیموریه از آب و تاب رفته را

برونق و بهای پیشین باز آرد و وسط دوست باغیان و غاصبان آنرا
 بر شکند، سپس سیر آن آب بچو باز آمده را بسوی دوده حیدریه
 (یعنی خاندان خویش) باز گرداند بلکه آن امیر و ولیار بر درایت
 و کفایت خود در باره کشور کشائی و تاسیس بنیان دارائی
 آنقدر وثوق داشت که مسموح نظر بلند و فطرت ارجمندش این
 بود که بتجدید آن دولت را چنان اساسی نهد و حوزه آنرا چنان
 سعی دهد و مدت آن دولت را چنان پاینده گرداند که نسبت
 به نخستین بنا استوار تر و فراختر و بناچار پایدار تر باشد؛ و امیران
 باغی سست بنیاد و صوبه داران طاعی نند یعنی نهاد را که بر خرابه
 آن دولتمراود ویرانه آن شانمانه بنا بمواد خرد در یزه باقیانده اش
 عمارت امارت بر آورده بودند آنچنان خوار و مبتذل می پنداشت
 که زنهار شایستگی آنمندانست و مقام که بر حسب اقتضای بخت
 و اتفاق، متصرف آن شده بودند نمیداشتند و از شعار و دثار
 مردی و حریمی و کفایت و درایت که در روز میدان، بهت است
 رزم آراشی و دشمن شکنی را شایستی، و در روز دیوان مصالح
 مملکت اندیشی و رعیت پروری را بایستی، یکسر غایب و دریان
 اند، و بجای آنکه آن امیران پست فطرت را نلاند از
 عزایم جلیله خود انگاشتی اموال و ربال ایشان را بتدبیر
 شایسته خود بر حسب اقتضای مقام زاینده ننگست و دبال خود

شان می پنداشت، در میان امیران عهد خویش، همین جماعه مرده را مختل مقصد و مرام خود توهم میکرد، ولیکن چون از مدت متبادی با آن غافلان ناعاقبت اندیش آنگونه نزد حریفانه می باخت و آنچنان حیا و فسون برهم زن جمعیت آن یغماگران که وضع خاص حکومت شان بدان آسانی برهم میخورد بکاری برد که در آن بکام دل فیر و زیگر دید او را ازین معنی مایوسی نبود که بمقتضایس زردلهای ایشان بر باید یا بفته انگیزی ناگنی اتفاق و اقتدار ایشان معطل و بیکار دارد تا آن زمانکه افزونی اقتدار دولت روز افزونش دست تطاول ایشان بسته گرداند و پای سگاپوی شان در شکستین عز و شاننش شکسته؛ ولیکن تمامی اندیشه های دور در ارزش در باره افزایش دولت و جاه خام ماند و یکسر منصوبه بایش ناتمام و جنگ و جدال متبادی ملالت انگیز که در کرنا تک صورت گرفته بود او را شمر سودی و مستج امید بهبودی نگردید، و اگر در تمشیت مصالح دشمنانش خلل انداخت مفاسد آن برابرانه سودی ادعاند گشت؛ او برای پیش یانش در یافته بود که عهد آشتی و اتفاق در میان انگریزان و جماعه مرده اگر حالی صورت نگرفته احتمال قویست که عنقریب بعین آید و این معنی بدلائل عقلی قبل از وقوع نزودی ثابت شده بود که سبب همدستانان این دو فرقه بد سگالان که از افزایش جاه

و جلالتش در تب رشک می سوختند و از دست و بازوی
مردانه او سرچنگهای نمایان و شکستهای عیان خورده بودند تقسیم
ممالک محروسه اوست که مطمح نظر ایشانست، و نیز به نظر
دورنگرش مشاهده کرده بود که انگریزان همگی افواج خود را
بسوی او متوجه خواهند کرد، و جنود بنی و بنگاله تماست جد و جهد
خود را بر رخم او در حدود مایبار بکار خواهند برد تا اینکه سپاه حمایت
پیشم اش بسیار کم است و سیر و بناچار آن ناحیه بی پناه از
ممالک دیورنش ایشان تباهی پذیرد؛

القصه عهد صلاح و صلاح که حیدر علی خان آنچنان از دسترسید
در میان فریقین به اندیشش بوساطت ماد هسوتی سید هیبه
بسته و بکار دانی و سابقه شعاری سطراند رسن سه راه
نموده شد؛ شرط نهم از شرایط عهد و میثاق بسته این بود که
حیدر علی خان همگی بوم و بر را که از دوست انگریزیه تصرف
کرده بود باز پس دهد و تمامی اسیران را که برگرفته و اگذار
و در آینده از تاخت دیورنش احترام کند؛

بر حسب پیش گوئی حیدر علی خان از بنی جمعیتی از سپاه
بقیادت جنرال ماتھیوس بسواحل مایبار بیاریگری کرنیل
هسبر سرتون که بگام اضطراب فائسب و ناسر از پلاچری میرفت
فرستاده می شود طیو صاحب باستمع این خبر بر سیل ایلغار از کرناٹک

تیز بست تافت تاراه تلاقی شان زند و با جمعیت گران از سپاه
محبوب سطرلابی سپهدار قشون فرانسوی بهیست
مجموعی برافواج انگریزی حمله آورد و لیکن بدافعه پردلانده کر نیل
مالی و ذنای کام باز گردانیده شد؛ آنگاه طیپو صاعب بزودی خیمه برکنده
از راه پلاچری بر جناح استیصال بازگشت؛

موجب بازگشت ناگهان طیپو صاعب، خبر وحشت اثر
بیماری یا مرگ حیدر علی خان بود که بدو رسیده؛ مرگ این سپهسالار
نامی اگرچه چندی پنهان داشته شده ولیکن گمان غالب همین
است که در اخیر سال ۱۷۸۲ ع این واقعه ناگزیر صورت گرفته؛
الحق نواب حیدر علی خان یکی از فرمانروایان عظیم الشأن و
سپهداران بدیع العوان هندوستان بوده فطرتش
عظمتی داشت و سستی که یک مرتبه بر تمامی خصوصیات سپهسالاری
و شهر یاری میرسید و برخطوب میدانی و مهمام دیوانی احتوا
می نمود؛ از کار و بارش چنان پیدامیگشت که گویی تمامی هندو کمال
که در بایست تاسیس و تأیید سلطنت جلایه باشد مانند عطایای
و مهبی یا طبعی از فطرت ارجمند او بر رسته بود؛ و بکمال ژرف
نگاهی از کوچکترین نمایش یا آغاز امری بانجام آن پی می برد که زنده
از نظر شماش غایب نمیگردید؛ ساعتی آنچنان پیش میبرد
پرچایک و چست از مردم هندوستان که از آن گاهی بر تماشاست

و شاید برنخواهد خاست، و تسخیر کردن بعضی ممالک بزور شمشیر، و بدست آوردن دیگر بلاد بقوت رای و تدبیر، و برداشتن این ممالک و بلاد را بدان درجه از عمارت و رفاهیت و امنیت و شکفتگی که پیشتر از آن در آن نشانی نبود کمرشده بود از در ایست و کفایت نواب حیدر علی خان و ششم از فطنت و فراست آن بانی سلطنت جدید در هندوستان، علاوه بنیاد نهادن دولت جلیله و فرود آوردن طبقات اهل فرنگ که سر بادج حکومت و ایالت برداشتن می خواستند بکشفیض حالت نخستین شان که تجارت و کارخانه داری باشد تا شاید دیگر رعایا یکسر تحت حمایت و فراموشی سلطنت هندوستانی زندگانی میکردند باشند، همست و الایش بدان مرتبه علیه رسیده بود که نهمین میخواست که مرتبه عظیمه ملک التجاری را که از آن برتر پایه در عالم تجارت نباشد از آن دولت هندیه در آشیه یا بلاد سمران قایم گرداند، بلکه ازین مقام بالاتر برداز کرده بدان اوج رسیده بود که در ممالک مشرقیه هیچ هست بلندی کمندی بکنگره اش ننیده اخته یعنی مطمع نظرش این بود که بنای سنگاری از جهماز است یا جمعیتی گرانمایه از مراکب جنگی دریائی برزند، تا بوسیله آن سواحل شرقی و غربی هندوستان از ناخست و تاراج و تنگد و تصرف یگانگان همواره محفوظ و از رفاهیت و امنیت محفوظ بوده باشد، اگر چه حیدر علی خان

آئینگری و قانون سازی را شیوه نورزیده باری در ممالک
محمودیه خویش ظاهراً به سزا و کمال گهریش آشنان دستور است
آرنمیده فرمانروایی و قوانین سنجیده دارایی را تاسیس نهاده که
نهمین رعایای چندین بلاد سنجیده کرده جدید، خواه و مهر و زود جو
کراست آموذش باقصری الغایه بودند بلکه ساکنان دیگر بلاد مجاور
ممالک محمودیه اش بدل آرزوی آن داشتند که در کنف
تمایست و عراست او در آیند و در سایه عطف عام او خوش
و غم زندگانی کنند؛ همین جماعه نهران از میان رعایای او بهر کشی و
طغیان که خاصه آن طبعه است تشنه بودند چه این جماعه طاغی اگر چه ظاهراً
به دولت سنجیده بودند هنوز سرشت عاصی و سرکش
شان از تسلیم و انقیاد ابا می نمود؛

نهمین صریفان جنگجو در امور وابسته رزم و پیکار با حیدر علی خان
در مقام ترس و باک بودند بلکه در فنون و تدابیر ملکه اری نیز از حساب
میگرفتند و هر حذر زندگانی میکردند، البته هیچ اریاب درین باب
نیست که ادیکی از جلیل القدر ترین مردم روزگار خود بود در خصوص
ملکه اری خواه در ولایت فرنگستان خواه در ممالک شرقی آن،
(از همین ملکات ادیکی این بود که) از ستمگری و بیرحمی آنقدر پاک و
بری می زیست و از مردم آزاری آشنان مجتنب و محتاط می بود که
می توان گفت که او درین باب از تمامی کشور کشایان قدیم بلاد

شرفیه که اخبار ایشان بمارسیده گوی سبقت ر بوده یا بهزید
 شرف ممتاز بوده، ولیکن چون ادا از خیانت و نابخجاری خانگی
 پرمتنفر بود و امانت و دیانت را خودش بجدکاری بست
 و شرایط جنگ و پیکار را اینک مراعات میکرد، بنابراین در
 عقوبت مجرمین و مکافات خایان بغایت سختگیری می نمود
 چنانچه در بعضی ازین گونه صورت نزد مردمان ظاهر بین خاصه آنانکه از
 حقیقت واقعه آگاهی نداشتند و در پروا شش آن اعتنا نداشتند، چنان
 مخیل میشد که مگر او از طبقه جباران یا بزرگ منکران و خدا دور است
 و (از گزیده عادات ادبکی این بود که) از بیهوده و انمایش
 و شتمت و نخوت آمیزشان و شوکت که از همین عادات
 در بارای هندوستان است نفرت میداشت، و بادستان
 و درباریان و منصبداران با غایت همدی و موافقت و آشنایی
 و بهاسط می زیست؛ و از تمنع و احتشام که سببیه امیران
 شرقی است می پرهیزید و در خانه و در محضر چنان بی تکلف
 و آزادانه زندگی میکرد که در لشکرگاه و سفر،

اگر چه نواب حیدر علی خان نسبت بطبقه انگریزان
 از رهگذر خطای خودشان و قدری از جهت رخنه گرمی و نعل
 اندازی ایشان در منصوبه یارش کار عداوت و عناد را بغایت
 رسانیده بود و گویی دشمن جانی ایشان گردیده از امارت

دونی دنیا کی حلیہ نگار یا ترجمہ نویس اد (کہ افرقہ انگریز انست) پسند آشتہ خواہد شد کہ بدین سبب در اظہار کمالات او از خود بقصہ و راز ہی گردید یا اگر انمایہ ملکات او را پوشد؛ عیبی کہ ہنر های او راگونہ داند ار کند؛ (و کیست کہ مضمون

دیت

سیر کردیم درین دیر زمانہ تاملی
 ایچکس نیست کہ پیداغ بود در عالم
 یکسر از عیب بشری پاک و بریست؛ این بود کہ در افزودن سرمایہ
 شربت و غناد رنہب و تاراج بلاد و قتل و سفک دمای عباد
 ایچگونہ و استادی و تاملی نمیکرد و ازین رہگذر نام جباری را
 گوئی نقش نگین خود گردانیدہ؛

مجتهدی از احوال اسلاف کرام و آبای والا مقام نواب
مستامل انتساب حیدر علی خان بهادر مغفور، بانی دولت
اسلامیه میسور؛



اجداد امجاد نواب فرخنده الثواب به قبیله جلیله قریش انتساب
داشتند بر تعیین انیمینی که در پنه عهد دکه ام کس از ایشان
از عربستان نخست در هندوستان وارد شده روایت
مساعدت نمیکند آبای عظام نواب همایون فرجام در قصبه کولار
بعزت و احترام زندگی میگردید و بعضی از ایشان بمنصب قضا
از میان اقران ممتاز بودند؛

“ (میگویند که پدر جد بزرگوار آن امیر سعادت یار شیخ دلی محمد
بعزیمت زیارت بتناع مرتبه که در زنی صوفیه از بلده دهملی برآمده
در عهد حکومت محمود بن ابراهیم عادل شاه فرمانفرمای بیجاپور و شهر کابیر که
دکهن در حواله مزار سید محمد گیسو در آنکه از مریدان شیخ نصیر الدین
چراغ دهملی است و از راه کمال اکرام و اعزاز ایشان را در آن دیار
بالقب شاه بنده نواز میخوانند سکنه گزیده خودش سجاد آرای
عبادات و ادراد و تلقین و ارشاد گردید و پسر سعادت منده خود را

(که محمد علی نام داشت و همپای شیخ از دہلی آمدہ بود) بتحصیل علوم دینی و معارف یقینی مشغول گردانید چون آن نونہال سعادت و اقبال از اقتنای سرمایہ فضل و کمال پرداختہ بسن شباب رسیدہ پدر عالیقدر دشتربعض موالی آن درگاہ را کہ بشرافت نسب و کرامت حسب امتیاز داشت بسالک ازدواج فرزند ارجمندش در کشیدہ ازین صدف بحر عفت و شرف چہار گوہر شاہوار پیدا شدند بدین ترتیب ۱ شیخ محمد الیاس ۲ شیخ محمد علی ۳ شیخ محمد امام ۴ شیخ فتح محمد ؛ شیخ ولی محمد پس از انکہ روزگار دراز تا او انحرکوست علی عادلشاہ در طاعت و عبادت جناب احدیت بسر بردیہوار اینزد پاک ازین تیرہ خاک انتقال نمود و شیخ محمد علی کہ بعالی صاحب شہرت داشت پس از ارتحال پدر بزرگوار از شہر کلبرگہ با اہل و عیال بہ بیجاپور انتقال کردہ بحاکمہ شیخ پورہ بخانہ برادران جلیلہ اش کہ ہفت تن ، و در رفاقت شیخ منہاج الدین سپہ سالار دالی بیجاپور در ہرگہ سالہ داران منسلک بودند رحل اقامت افکندہ و ایشان از رہگذر فرط محبت کہ با خواہر داشتند قدم شیخ محمد علی را فوز عظیم انگاشتہ در تقدیم لوازم خدمت گزاریش بجان میکوشیدند و دقیقہ از ملاطفت و دلجوئی نامرعی نمیکنند استند شیخ نیک نام ہنوز روزی چند در آن مقام با آسایش و آرام بایشان بسر بردہ بود کہ

ادادار بوقلمون زمان ، سنگ تفرقه در جمیعت ایشان انداخت و آن
 برادران نامجوی در مصافیکه میان جنود سلطان و هلی که باستیلاص
 بیجا پور آمده و افواج والی آن ولایت که بسرکردگی شیخ منہاج الدین
 بدافعه آن تعیین نموده شده بود اتفاق افتاده و ملاقی فتنین در ظاهر
 کلبه گر روداده دلیرانه جنگیده هر هفت تن شہید شدند ؛ و نام
 نیک پردلی ازین جهان بردند ؛ شیخ علی صاحب ازین واقعه
 جانگل نیک خسته خاطر و تنگدل گردید و ازین پیش بود
 و باش آنجا خنک و پیمزه انگاشت بابران باخاتون غمزه و محزونش
 (که در سوگ مرگ ناگهانه هفت گرامی برادر ، دل نالانش برآذر بود
 و مشاهده آثار باقیمانده آن از نظر نور فشان هر زمان و هشت
 تازه اش می افروزد) معه دیگر و ابستگان بصوب کرمان تاک
 بالا گشت نهضت نموده در قصبه کولار نزول کرد شاه محمد دکنی
 که مردی ستوده صفات و از قبل قاسم خان صوبه دار فطرتا
 بحکومت آن مکان می پرداخت سابقه معرفتی که با شیخ
 داشت و روداد را در آن تمام بتعظیم و اکرام تاقی نموده مقامی
 شایسته از بهر سکونت ایشان تعیین فرمود و پس از چندی
 از جهت و فور دیانت و مزید امانت که در شیخ بزرگوار
 معاینه کرد زمام نظم و نسق تمامی امور خود بکف کنایت ادا سپرد
 تا آن نیکو نهاد مدتی مدید در آن مقام بعزت و احترام بسر برد ؛

سینجیلا

بسم الله الرحمن الرحيم

—❦—

الحمد لله الواجب الوجود والشهود، مبدأ كل موجود ومشهود، والصلاة
على سيد طوائف الاسلام، مقتن شرايعهم والاحكام، ومنزله الاطهار
اصحاب النقي والسداد، وصحابته الاخيار ارباب الهدى والرشاد؛

گفتار عبرت بار، وابسته بی ثباتی این نشأت
ناپایدار، و تجدد عوالم کن فکان، بتجدد انظار
پاک یزدان، که دنباله اش باجمالی بیان فوائد
مطالعه اسفار مآثر و سیر، و ترجیح بعضی از آن
بر بعض دیگر می کشد، و خاتمه آن باظهار
سبب تالیف این اوراق تواریخی می انجامد
که قطره از آن دریا، و ذره از آن صیواست.

اگر چه درین منزلگاه امکانی دایرمان سرای فانی، که بسبب
تجدد انظار یزدانی نسبت بدین تیره خاکه ان هیولانی، جنود
وجود در هر زمان و هر مکان، قافله قافله آیان دروان است، و هر
کونی از اکوان در هر سنی از اسنان، در دیگه وضع و شان،
بل در هر دو آن نایکان مان،

جنگیکه بمقام چنچی از اعمال کرنا تک راجه سیکه را بانواب
 اتفاق افتاده و راجه شیردل با چهارده نفر سوار از رود سکر ایتیرت
 که در عین طغیان بود در گذشته خود را بنی محابا بر فیل سواری
 نواب که در قالب بیچاره میان پنج هزار سوار و سیزده هزار
 پیاده دیگر طرف رود صف آراسته ستند جدال استاده
 بود زده میخو است که سنان نیزه از سینه نواب بگذراند
 درین زمان همین شیخ فتح محمد سپهدار بود که از میان تمامی افواج
 پیشتر شتافته سپر حمایت نواب از آن نابه گم دیده و
 بضر ب شمشیر، راجه بنی پاک را بر خاک ملاک انداخت بکادی
 این کار مردانه بانعام علم و تقاره سر بلندی یافت، سپس چون
 نواب سعادت الله خان وفات کرد از رهگذر نزاع و پرخاش
 که در میان عزیزان و خویشان او صورت گرفت اخلاص
 تمام در آن ریاست راه یافت شیخ فتح محمد از بود و باش
 ارکات دل برکنده با هشتم خدم خود بسوی بالا گاهات سعادت
 نمود و اهل و عیال خود را در کولار گذاشته بعزم ملاقات
 برادرزاده اش حیدر صاحب پسر شیخ محمد الیاس که در رذقت
 راجه میسور روزگاری بکام داشت بمیسور شتافت و
 در آن سرکار بخدمتی شایسته منصوب گردیده بمطلب
 ناک (که در زبان سنگسرت مرادف سپهدار

است) عزت خاص یافت؛ و پس از آنکه نظام امور سرکار
میسور برهم خورد فتح محمد نایک از آن خدمت استعفا خواسته
بکولار مراجعت کرد و چندی در آنجا بپاسود هنگام اقامت کولار
حضرت آفریدگار ادرادراد پسر کرامت فرمود نخستین ایشان
باسم شهباز صاحب نامیده شد و دویین که بعد دو سال
بعمر سه شهود آمده بود (و باسم ولی محمد خوانده) در عهد گوارگی
در مهند فناخته؛

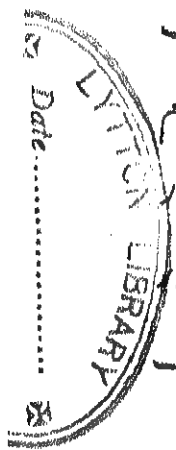
چون هست والا هست فتح محمد نایک هنوز جویای نام
باند و پایه ارجمند بود با جمیعت پانصد پیاده و دوصد سوار آن
سپه ار بختیار متر صد منصب جدید پیش درگاه قلیخان صوبه دار
سرا رفت خان قدر دان مردم شناس سؤل او را بشرف
قبول پذیرفتاری نموده بقامه داری حصار بالا پور نامزدش فرمود
و سپه دار کامگار با جمیعت پیاده و سوار که همراه رکاب داشت
بدان صوب گرائیده بو ظائف قلعه داری پرداخت و چون آب
و هوای آن مکان بمزاج او خیلی سازگار آمد و آب شکان خود را از
قصبه کولار در جوار خود طلبید و روزگاری در آنجا با جمیعت
و شادمانی بسر آورد درین مقام سمادت قرین ایند جهان آفرین
ادرادر سال ۱۱۳۴ هجری فرزند بختیار ارزانی فرمود که از انوار

جیبش و دودمان متور گردید و از شواهد طالع همایون و دلایل زایچه
میسویش چنان معلوم گردید که آن لعل شمعراغ درج سعادت
و بختیاری گور شاهوار زینبند دیم امارت و شهر یاری
خواهد گردید و چون آثار سردری و ایالت و نشان پردلی و
بسالب از صفات و جنات ادویه بود آن گل سبب
دوده علی بنام حیدر علی خوانده شد؛ " اینست آنچه مردم غالی درین
باب روایت کرده اند؛

ولیکن راویان ثقات چنین حکایت میکنند که شیخ محمد علی جد
بزرگوار نواب حیدر علی خان پس از آنکه دختر سید پارسا که یکی از اعیان
کولار بود در حبالة نکاح خود آورد و اباسنگان خود را به انجان نقل کرده
طرح سکونت در ان مقام انداخت از بطن این بانواد را یک
پسر و یک دختر پیدا شد پسر بنام فتح علی موسوم گردید و دختر
هنوز نراده بود که پدر جهان فانی را درود نمود؛ فتح علی بنامه جد مادری
خویش تربیت و تعلیم یافت و از جهت سیادت خویش
(یا خاندان مادری) او را بهیر فتح علی میخواندند؛ میگویند که بهیر فتح علی
خداوند ملکات نامی و صفات گرامی بود و چون بسن شباب
رسید جمعی از سپاه از پیروان پدر مرحومش و فیر آن فراهم
آورده در رفاقت نواب دلدار خان ناکم سه پانصدی بعزت
و احترام بسر برد؛ و در ان مقام مصدر کارای شایسته شده آخر کار

بسپهنداری دو هزار پیاده و پانصد سوار سرمایه اعتبار اندوخت
و با لقب نایک ممتاز ساخته شد؛ چون روزگاری سرین منوال
بگذشت باری چنان اتفاق افتاد که میر فتح علی نایک بابر است
مبلغ خطیر در وجه بقیه تنخواه خود که حاکم میرا بر میر علی اکبر خان زمیندار
بخشی از نواحی آن خطه نوشته بود بد آن ناحیه رفت میر نامبرده
چون زر نقد داشت قطعه تمسک آن بمیر محمد شاه به میر موصوف
داد؛ ولیکن هنوز زمانه ادای بر است طی نشده بود که بر است
زندگانی میر پایان رسید؛ و آنچه از نقد و جنس از و باز پس مانده
بعامت بقیه خراج که بر ذمه او بود کارکنان حاکم میرا بجهت ضبط
در آوردند فتح علی نایک بر میر محمد موعود با تمسکی که داشت
پیش پیوه میر مرحوم رفته درخواست زیاده (که از میر مرحوم
یادگار مانده بود) نمود پیوه سکین چون استقامت ادای زیاده
نداشت و دامادی نایک را ناپسندیده نمی دانست زیاده
تمسک را کابین آن نازنین شمرده او را بمیر فتح علی نایک
برنی واسپرد؛

میگویند هنگام بارداری این خاتون که مجیده بیگم نام داشت
او را بزیارت پارسائی که بطهارت ظاهر و باطن در آن
مواطن موصوف بود و بنام حیدر شاه معروف از بهر دریوزه
است بردند؛ آمدند خدا پرست بشارت فرزند نرینه داد و فرمود



تا اورا بنام حیدر علی موسوم کنند ؛ چنانچه فرزند سعادتمند در سال
یکهزار دیکصد و بیست و نه هجری مطابق یکهزار و هشتصد و اربعه عیسوی
که بچندین وجه قرین قیاس می نماید در موضع دیوندرلی در جوار کولار از
مادر بزراد و در نای فیروز و اقبال بر روی دودمان واکشاد ؛

فتح علی سپهدار در خدمت حاکم خطه سیواس با همان جمعیت
روزگاری در ازغرسند و کامیگار بسر آورد و دوهوای از دیاد مکنت
و جاه پیرامون خاشرش نگردید تا آنکه امور حکومت دلاور خان از
نظام در افتاد ؛ و کار سپهاده از جهست بی زری جتنکی و عسرت
کشید ؛ درینحال بقوای ضرورت سپهدار موصوف بختیجی
خدمت دیگر در آمده غزیمست سریرنگپتن نمود و در انبار و زکار
با ادسازگاری و بخت و دولت یاری کرد تا در سرکار راجه
میسور سپهداری و دوهزار پیاده و پانصد سوار که همراه خود داشت
سرافراز گردید ؛ داین ردداد که سرمایه تمامی جاه و مکنت و شان
و شوکت آینده او بود در سنه یکهزار دیکصد و پانچم هجری یا یکهزار
و هشتصد و بیست و هشت عیسوی صورت گرفت ؛

از قدیم الایام زمیندار خطه میسور که محضی بود بر کسی و دوقریه
خراج گزار راجه پنکراپتن ، داین راجه یکی از بابا نزاران خدیو اعظم
مهاراجه اناگندی بود که نسبش به دودمان والا شان راجگان

و بجا نگر می پیوند که در بعضی از از سنه سالف بر سر تا سر
 ممالک هندوستان واقع زمین جزیره نمای هند فرمانروائی داشتند؛
 اگر چه بتقالیب روزگار از شهر چکرا پتن اکنون بجز نام
 نشانی در میان نیست ولیکن از آثار عمارات آن می توان
 بی برد که مقام آن بر شمالی کناره رود کایوری بقرب سه میل
 از سر یرنگ پتن بوده است؛ پسین راجه این مقام سری رنگه
 رائل بود و چون او در سال یک هزار و ششصد و ده عیسوی
 مرد و قایم مقامی باز پس نگذاشت لقب راجگی و زمینداری او
 بر راجه و اتاریار زمیندار میسور باز گردید از آن باز اهل خانواده میسور
 لقب راجگی بر خود گرفتند و بنای نشستن بر تخت نهادند
 و بمرد و ایام گام بگام به تنخیر املاک و اراضی ریشان قرب
 و جوار، حوزه مملکت خود را وسیع و فراختر گردانیدند؛
 در میان این خاندان دستور بودی بودستمر که هرگاه راجه
 از ایشان لادله مردی خویشان و قریبان، تمامی نوزادگان
 خورد و بزرگ خاندان را که بار راجه مرحوم در یک سلسله نسبی
 منظوم می بودند در انجمنی فراهم آوردندی و از آنمیان کودکی
 سه ساله یا پنج ساله را به مهتری برگزیدندی و بدین وسیله تا
 مدت دراز خودشان بتکفل همای امور حکومت بنام اولیای
 راجه صغیر پرداختندی و درین عهد وظائف تربیت و فوائد

مملکت در میان سرکردگان آن خاندان منقسم بودی و یکی از ایشان بنام دلوانی یعنی دستور کار فرمایا وکیل مطلق ممتاز ساخته شد می؛

رودادی ازین مقوله پس از آمدن فتح علی نانک درین سرکار بزمانه قلیل صورت گرفت چون راجه در سال یک هزار و هفصد و سی و شش عیسوی جامه عنصری گذاشت و فرزندى جانشین نداشت بدستور دستور کودکی سه ساله را برگزیده بنام چمک کشنه راجه موسوم کردند و زمام مل و عقد بکراتی بدست گوراجری نند راج و اسپه دند؛ و این دستور خیانت پیشه بکاند و فلولی که داشت در اندک روزگار اقتدار راجگی را بر نهج غصب، خودش متصرف گه دید فتح علی نانک بحسن سلیقه که در استماله و استرفضای این دستور بکار برده و بمساعی جمیاه که در کفایت مهام مرجوعه بوی بتقدیم رساننده آنچنان در دش راه پیدا ساخت که در کفایت تمامی مهمات عظیمه دستور کار فرمای میسوراد را بر دیگر منصبداران رجحان دادی و فوج او را بر دیگر افواج مزیت نهادی؛

چون فتح علی نانک در سال یک هزار و هفصد و سی و هفت عیسوی سرای فانی را پرورد کرد و زمام سپهبداری

جمعیت پیردانش بطریق میراث بدست فرزندانش
 علی نایک شهباز خان و حیدر علی در افتاد این جوانان چالاک
 در قلیلی از زمان از پیشگاه دستور کار فرما بخت طلب سپیداری
 ممتاز گشتند؛ ولیکن در عرض دو سال بعد این روداد از جهت
 بعضی حرکات ناملایم مزاج دستور از ایشان متغیر شده رقم عزل
 بر منصب شان کشید بناچار این هر دو برادر با اتباع داشتیار
 خویش راه ارکات پیش گزیدند و در آنجا بزرگوار نواب
 صفدر علی خان که در آن زمان از بهر مقادست افواج مرهله که
 در سال یک هزار و هفصد و چهل و پنج در سرزمین کرناٹک تاراج
 و غنای گری را بنا نهاده و دست ستگری بر رعایای آن خند و کشاده
 بودند در نگاهداشت افواج جدید اشتغال میداشت نوکر شدند؛
 در عنفوان جوانی حیدر علی نایک را باد و دانی باند اتفاق رشته
 و پیوند دست داد یعنی دختر میر معین الدین حاکم قلعه کرتیه خواهر
 میر علی رضارادر سالک ازدواج کشید از بطن همین بانوی نیکخوی
 در حدود سال یک هزار و هفصد و چهل و نه عیسوی فرزند گرامیش
 طیبو صاحب بوجود آمد؛

چون در سال یک هزار و هفصد و چهل و دو عیسوی نواب
 صفدر علی خان بدست خویشدانش مرزا علی ویلوری کشته شد
 این هر دو برادر باز از منصب خویش معزول گشتند، آنگاه

مکتوبی در خدمت دستور کار فرمای میسور ارسال داشتند و او بتصور فوائد عائد شدنی از رفاقت این پردلان و جمعیت پیروان شان مانتسمس ایشانرا بشرف اجابت مقرون گردانید حیدر علی نایک پس از مراجعت در میسور بزمانه اندک زوجه دیگر، خواهر مخدوم صائب دختر قاضی سریرنگپتن را بجباله نکاح خود در آورد و در سال آینده چون برادرش شهباز خان وفات کرد همگی اموال و جهات پدر را متصرف و بر تمامی چند و چشم بر سبیل استقلال سپهدار فرمانفرما گردید ازین پس او را از سپهداران بلند نام شمرند و بالتب حیدر علی نایک خواندندی؛

اکنون حیدر علی نایک بجای پدر و الامقام در مرتبه سپهسالاری متمکن گردید و دستور کار فرمای میسور بردارایت و کفایت او و ثوقی تمام داشت و سپهدار نامجودی بتقدیم مساعی جمیله و کار سازی مشاغل بلیله بتاکید استحقاق خود میکوشید؛ چنانچه در آخر شرف کاری و حاکمزاری نایک موصوف آشنجان در دل دستور میسور ثابت و راسخ گردید که در هر مهتی که پیش آمدی رجوع باستصواب رای رزین و فکر متین او کردی؛ و هر جنگ و پیکار که رونمودی استعانت از دست و بازوی مردانه آن سپهدار پناک و فرزانه جستی؛ درین

ایام کارگزاری و شکر فکاری حیدر علی نایک زبانه خاص
و عام گردیده بود و از آن شیرینکاری و خوشنویسی و پامردی
و دلجوئی که در بدست آوردن دلهای کافه سپاهیان خاصه
جماعه اسلامیان بکاری برد ایشان را اسیر دام هواخواهی
و محبت خود گردانیده؛

درین جزو زمان صورت حال این نواح برین منوال
بود که از رهگذر تزلزل دستی که در اساس دولت
و یگانگی در اواسط شانزده صد سال عیسوی راه یافته تمامی
زمینداران و باجگزاران این دواست، گردن حال خود را از بند
بندگی و اطاعت آزاد ساخته هر یکی از ایشان لقب خواجگی
بر خود برگزیده بود و از ننگ فرمانبرداری و باجگزاری دارسته؛
گمانهای و تونگرترین ایشان زمیندار بنگلور بود پنجمین راج نام
که بر مرز دہوم فراخ و وسیع مجاور سبت شمال غربی میسور
فرماندا بوده؛ و علاوه دارالملکشی که مدینه بود محکم نهاد قوی
بنیاد، قلعه سیون درک که در آن روزگار حصار نامدار و در
از در افتتاح شمرده می شد در دست تصرف او بود این
راجه ساده نهاد از جهت پندار سطوت و اقتدار خویش
و حسن ظنی که نسبت بکار فرمایان میسور که از قدیم الایام
بادی در مقام غایت مودت و ایتلاف بودند میداشت

از نگاهداشتن آنقدر عدت سپاه که از عهد رعایت
و حمایت آن مملکت وسیع الفضا بیرون آمدی تا اهل
داساک می درزید و از انجام کار این شیوه ناانجاری نمی اندیشید؛
و چون این غفلت نمایان از راجه بنگلور نه از ان جنس
امور بود که بر مرآت ضمیر سپهبدار میسور که در استخبار نهانی
اسرار و انتهاز فرصت کارید بیضا داشت بر تو ظهور بینداختی
بنابران بیاعنه عرص افزونی که اکثر غشاده دیده راستی و دیانت
خاصه نوبه طالبان میگرد دستور کار فرمای میسور را از راه افغان و تحریص
بران آورد که او را ابلت دستبرد ی ناگهان بر بنگلور بیان
غفلت تو امان دهد؛ دستور میسور بدینگونه اغوا از راه رفته
بدین ناانجاری رضاداد؛ و حیدر علی ناک در سال یک هزار و هشتصد
و چهل و شش عیسوی با جمعیت بیست هزار مرد برگزیده اش
از سریر نگپش تسخیر بنگلور نهضت نمود راجه بنگلور که در عین
لی سرد سامانی درین بلای ناگهانی مبتلا شده بود هیچ تدبیر بجز این ندید
که درون حصار استوارش متحصن گردید، و بدینوسیله تا یکماه
اندرون آن حصن حصین محصور و از آسیب افواج غنیم دور
ماند؛ و پس از انتضای آن مدت چهار سالار میسور بدین شرط
که راجه بنگلور چهار لک روپیه نقد خالی بدو سپارد و دفعه
آنها بایع هر سال بطریق خراج براجه میسور میداده باشد از محاصره

دست برداشت؛ و سنبه و ناکه نامی را بنیابت خویش در بنگلور
گذاشته متغیر و منصور بصوب میسور در حالت نمود دستور
میسور بدین روداد نصرت بنیاد آنچنان سرور و دشتاد گردید
که سپهبد ارنا را با کمال اکرام و اجلال استقبال کرده انواع
عظوفت و نوازش نسبت بوی مهذول نمود و بلقب بلند
فرزند ارجمند ممتاز فرمود؛

ولیکن راجه بنگلور همینکه از بهوم این بلیه مشوّم رنشی یافت
در صدد انتقام در آمده همت بر نگاهداشت جنود نو برگماشت
و بر تیره اسباب حرب و آلات طعن و ضرب نیکو متوجه
گردید و چون ازین جهات واپرداخت کوس بغاوت
و عصیان بر سهیل اعلان خواست و نیز نائب حیدر علی ناک
را بنزدان محبوس ساخت؛ چون این خبر بمیسور میرسد
بزودی حیدر علی ناک با جمعیت بیست هزار پیاده و سوار نیزه
گذار باز متوجه تسخیر بنگلور میگردد و در ششم ماه صفر سال یک هزار
و یکصد و شصت هجری مطابق یک هزار و هفصد و چهل و هفت
عیسوی بر دوی بیست و چهار میل از دارالملک بنگلور
با فوج راجه دوپارمی شود؛ راجه ناآزموده کار اعتماد بر دلی خویش
و وفاداری سپاه جدید نموده با میسور یان پخته کار آزموده کارزار
گرم رزم و پیکار میگردد؛ پس از آنکه تادیر آسیای ستیزه آدیز

سخت گردان ماند سپاه راجه همگی پشت دادند در راجه خودش
در دست سپاه مظفر اسیر گردید ؛

سپهبد ار نادر انتهاز فرصت نموده محاصره دارالملک
پرداخت محصوران تاب محاصره نیاد رده بزودی شهر را
واسیر دند و بر همین نمط دیگر قلاع و اضلاع آن مملکت بدست
تصرف میسوریان در آمد ؛ سپهسالار نادر فتوحنامه این ظفر نامور
باغنائیم و اسرار دانه میسور نمود ؛ و تختی از جنود خاصه خود را
بجراست و حمایت دارالملک بسر کردگی سپهجو ناتج
نائبش وا گذاشت ؛

و انگاه سپهبد ار دولت یار است بر پرورش احوال
آن مملکت مصروف نمود پس از آنکه براتب جزوی
و کلی آن نیک دار سیده بود دستور العلی گزیده از بهر تحسین
باج و عراج معین فرمود و نقل این دستور العلی پیش دستور
کار فرمای میسور ار سال داشت ؛ دستور پنشته کار بدر یافت
مساعی جمیله آن سپهبد ار بختیار بسیار شادمان گردید ؛
ولیکن چون میتر سید که مبادا خویشان و نیک اندیشان
راجه اسیر ، مصدر شورش دباواشی گردند و با تراض آن مملکت
شکر کشند ، نواحی بنگالور را در وجه تنخواه سپاه ناصه آن سپهبد ار
نامجوی بر سبیل جایداد بر دی وا گذاشت ؛ سپهبد ار نادر

فرصت کار غنیمت شمرده پیهانه فراست و حمایت این
 مملکت، عدت سپاه را از آنچه بود و چند نمود و گام بگام حوزه
 حکومت خود را فراختر ساخته زمینداران در اجکان اسیاه
 و جوار را مطیع فرمان خود گردانید اگر چه از راهکذر ساخته جدید که
 درین روزگار ناگهان صورت گرفته آنهمه عزایم که سپهدار
 جاه طلب در باره فزونی مکننت و شوکت خود در نظر داشت
 و در تمشیت آن همت والا نهست برمی گماشت پندی
 در عین تاخیر مانده بود ولیکن چون اختر اقبالش یار و بخت
 دولت بیدار بود همگی موانع در آخر کار از میان راهکذر بر فراست
 و درخت ناردار میوه خوشگوار بار آورده که کام امیدش بدان
 شیرین گشت؛ توضیح این مقال و تفصیل این اجمال اینکه
 در سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و یک عیسوی محمد علی خان نواب
 کرناٹک چینیکه در دست انواع محسن مبتلا بود و افواج حریف
 غالبش چند اصحاب و جماعه از فرانسویان ادرا در قلعه ترچناپلی
 تنگ محصور داشتند بذریعہ ارسال سفیری پیش راجه
 میسور، سالت امداد و اعانتش بپناه دزد نمود؛ سفیر
 مسطور تعالیم کرده شده بود تا در تحریض راجه میسور بر امداد و
 اعانت مزبور نیکو جد و جهد کند و آنهمه مراتب بدستگالی و
 عداوت که چند اصحاب نسبت بآن راجه داشت خاطر

نشین ادگردانه که چگونه هنگام حکومت ترچناپایی چند محال
 نیکو آبادان از اعمال میسور غارت و تاراج کرده و چند ماه حصن
 حصین کاتر در متعلقه آنسرکار را محاصره نموده بود، بنابراین این معنی
 خیال قرین مصالحت ملکه اری خواهد بود که در هدم بنیان این
 دشمن طرفین نیکو کوشیده آید؛ ورنه در صورت فیر و زمندیش
 در استخلاص کرنا یک هیچ شک نیست که دست
 تطاول بر آن حدود خواهد کشود، و آنچه پیشتر نکرده اکنون خواهد
 کرد و نیز این سفیر اختیار داده شده بود که اگر این گونه استدلال ثمری
 نبخشید بوضعه گرانمایه مبالغ زر در تحریض راجه بران کار کوشد و هر شرط
 که راجه از برای انجام مرام پیشش کند انگشت قبول بردیده نمید؛
 دستور کار فرمای میسور که مردی ذوقنون و عیار دیکلی از
 بزرگ محتالان روزگار بود و از دیر باز بدل مینخواست که حوزه
 ریاست رای میسور از آنکه بود فراختر گرداند و تمامی بلوکات
 وابسته ترچناپایی را متضاف آن سازد، در مقابل آن مبالغ زر
 و یکک سپاه در خواسته بهیچ شرطی از شرط را خبی نشده
 جز اینکه نواب آن بلوکات و قلمه را بر وجه واسپارد؛ اگر چه
 پذیرفتن این شرط خیلی ناگوار طبع نواب بود و فتوای غرورت
 بسوگند ویمین پذیرفته شد که پس از آنکه چند اسماسب بزیست
 داده و دشمنانش از ممالک مسروبه اش بدر کرده خواهند شد قلعه

تر چنایابی بابا و کاست و ابسته آن بکارکنان میسور تسلیم نموده
خواهد شد ؟

القصه بر حسب این عهد و پیمان جنود میسور در کاترور فراهم
آمده و پس از آنکه دستور میسور شش هزار نفر دیگر از جماعه
مرهفته نوکر داشته بود با تمامی ششم و سپاه در آغاز سال یک هزار
و هفصد و پنجاه و سه عیسوی بصوب کرنا تک نهضت کرد
و در ششم فبروری با جمعیت دوازده هزار سوار و هشت هزار
پیاده در تر چنایابی رسید ؟

برایت ثقات بثبوت رسیده که در اثنای این جنگ
و ستیز که هنگام محاصره تر چنایابی صورت گرفت حیدر علی خان
سپهدار که بار ساله خاصه اش یجا بکیه های نمایان و دستبرد های
شایان از میانه تمامت سپهدار ان خود را ممتاز ساخته
بود ، با اوقات تنها با محدودی از پیروانش محترک ساسله
جنگ و پر خاش میگردید ؛ چنانچه درین وقایع چندین کسانرا
از جماعه اعدا در صف جنگ تن تنها کشته سه های شان
بمسکرم بطریق نشان و نمونه فیروز مندی و ظفر خویش
آورد ؛ بوسیله این نوع کار های مردانه منظور نظم خاص و
عام گردیده ؟

پس از هزیمت و قتل چند اصحاب و شکست جماعه

فرانسيس و خواهانش، کار فرمای ميسور از نواب محمد علي خان
در خواست ايفای عهد و پيمان نمود و ليکن پياشده بی انتظامی امور
سرکار نواب و لحاظ حمايت و خوشنشين داریش این معنی
از چیز اسکان نواب پیردن بود که آن حصن حصین حواله چنان
حریف غالب و متین کند بنابران چنگ بذیل معاذیر ناد پذیر
زده بجای آن، بدادن قلعه مد راد باو کاتش باضمیمه دیگر پیشکشهای
ارجمند راضی شد؛ و لیکن کارکنان دولت ميسور از قبول
آن ابا نمودند و پس از آنکه هر دو فریق دم گرم از یاری و دوستداری
میزدند سر از گریبان دشمنی و تنافکاری برآوردند؛ آری

بیعت

عشقه های کز بنی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

آغاز جنگ حیدر علیخان با انگریزان و آموختن رسم
وراه اهل فونگ در جنگ و پیکار و بر سر آمدن درین
شیوه از اهل روزگار خاصه امیران آن دیار،

اگر چه رادیان حالات سالت سالت نواب
حیدر علی خان درباره تادری و نیر و مندی و پردلی و است باندی
دیدار دلی و هوشیاری و پناگی در پنج برداری و دلبوننی طبقات
سپاه و اطلاع بر اخبار اعادی کینه خواه و دیگر گزیده مانجست

و پسندیده صفات که لازمه پایه علیّه ملکه‌داری و سپهر سالاریست
 اتفاق دارند که این همه عطایای بی‌پایه و مزایای جمیله در ذات
 نواب حیدر علی خان بر وجه ابلاغ و احسن فراهم آمده بود؛ ولیکن
 درین خصوص که آداب عرب و پیکار و تعبیه صفوف کارزار
 و فنون دشمن شکنی و محاصره کشائی بآلات ایجاد کرده اهل
 فرنگ در رسم و راه یتاق و طلایه‌داری و دیده بانی روز میدان
 و جنگ و مانند آن که مردم فرنگستان درین خصوص نیکو ماہر
 و بنا بران باندک جمعیت سپاه بر شکرگشتن ممالک دیگر
 غالب و قاهر می‌باشند، (و این شیوه جلیله بجز در زشن
 و مهارست نیکو دست بهم نمیدهد) چگونه در گوهر هر جوهر نواب
 حیدر علی خان (که درین فنون آیتی بود) پیدا شده و از کجا
 فراهم آمده و در چه عهد و چنان با کتساب آن پرداخته اند استان
 نیستند؛ و قایع نگاران فارسی درین باب عظیم هیچگونه
 بیان شافی ندارند؛ مگر ملا فیردز صاحب فتوحات برطینہ در
 ممالک ہندیکہ سر رشته روایتش بحقایق نگاران انگریزی
 میرسد چنین می‌نویسد،

مثنوی

ز گاه سیجا شماره ز سال چو شد هشت بابیست بر غین و ذال
 ز مادر جدا گشت آن نامور شده شاد زان پور فرخ پدر

چو می یافت ز دفره پهلوی و را نام بنهاد حیدر علی
 پیر درد تا شد ز خوردی بزرگ بر زم و به پیکار کردن سرگ
 ده و بیست ساله چو شد نامور سوی قلمچی شد بگفت پدر
 به راه او بود پنجم سوار دو صد هم پیاده و را بود یار
 که بوده فرانسیس را یار جنگ پدید آور رسم و راه پاننگ
 رسیده بد انخایگاه سر فراز بیا سوده از پنج راه دراز
 بدیدار آتشهر بنهاده ردی بدیده دژ و باره د شهر و کوی
 ز بس گونه گون ساز و سامان جنگ همان راه و آئین جنگ فرنگ
 سپه دیده هر روز در مشق کین فرادان شافتید و کرد آفرین
 در خشان چو آئینه آلات حرب همان راه و آئین پیکار و غرب
 چو پیدار بد بخت هشیار مرد پسندید آن رسم و راه نبرد
 خود و لشکر خویش تن نامور دل و جان بپردخته از خواب و خور
 هنر ما که آید گم کار زار دلیران پیکار جو را بکار
 یکا یک بیا موخته آن هنر به پیش فرانسیس پر خاشخه
 چنان شد که در اندازند یان نه بد کس که با او بیند میان
 مر آنرا که یاور بود کردگار گزیند همه نغمه و شایسته کار
 ندارد ز آموختن هیچ ننگ اگر رفت باید بچین و فرنگ
 فردمایه مردم شود از هنر گر اعی تر از کان گنج و گهر
 خداوند سازد هنر بنده را سرافراز مرد سرافکنده را

هنر بی نیازی دهد از نژاد کسی از نژادش نیارد بیاد
 اگر شاهزاده بود بی هنر به ننگ آورد و دودمان پدر
 و سطرچارلس اسطوارط در مآثر نوآپ حیدر علی خان و طیب و سلطان
 که این ادراک از انجا ترجمه کرده شده چنین برمی نگارد؛ که در جنگهای
 آینده که حیدر علی خان را با سطرلارنس و کلیو دست داده
 و آن هنر دیده و ری در امور جنگ آوری آموخته بود که
 سپس بدان بر تمامی هنر آن و سرکردگان دیار دکن که با او
 بنیاد جنگ و جدال نهادند مظفر و فیروز گردید و بر قتل عام
 کردن یکسر و قشون انگریزی نیر و مند و توانا گشت و نیز بر مقابله
 کردن با تمامی افواج هندیه بر طنیه در میدان کارزار جسارت
 و یاراپیدا کرد؛

هفدهم آگست یک هزار و هفصد و پنجاه و چهار عیسوی در جوار ترچناپلی
 جنگی عظیم در میان لشکر انگریز و سپاه فرانسیس که هر دو طایفه
 افواج و اخواهان خاص خود از بهر حمایت جانب خویش
 همراه داشتند صورت گرفت؛ در اثنای این جنگ
 حیدر علی خان سپهبدار (که سطرلارنس بهین سپهبداران
 میسورش میخواند) چون می بیند که نگاه لشکر انگریزی پناه و از
 بدرقه خالیست قشونی را از فوج خود فرمان میدهد که سواران
 بنجاد را در مقدمه با طائفه الحیل مشغول دارد و خودش

با جمعی از سواران چابک و چست گرد تاخته خود را یک
ناگاه برد بالا چند اول یاسافه لشکر دشمن می زند و در میان
ایشان آشوبی برپا میکند و سی و پنج گره دادن را که پرازا سینه
و اذنه و دیگر ذخائر جنگی بود در می رباید؛

چون در میان فریقین جنگجوی فرنگستان بعد چندی گونه
صلح در میان آمد و راه پر خاشخری و جنگجویی در میان شان
بسته گردید بناچار آثار پردی و دستبرد میسوریان خاصه سپهبد ار
نامدار شان حیدر علی نان سپهبد ار که از هواداران طبعه
فرانسس بودند چندی بظهور رسید؛ دستور رای میسور
که از رهگذر عهد شکنی نواب محمد علی نان چنانچه بالا مذکور شد
طی بساط موافقت نموده سرگرم انتقام از دشمنان بود و دست
به تسخیر قلعه ترچناپلی برگذاشته تا دست میدید بمحاصره آن پرداخته
ولیکن از جهت دزدقونی نواب و استدادش از جماعه
فرانسس که پس از برآم شدن کار چند اصحاب بهو خواهی
نواب سر بر آورده بودند دست حاصره دراز کشید و اثری
بران مترتب نشد درین اثنا خبر وحشت بار بدستور
موصوف رسید که جماعه مرهقه باشکر سنگین بر حدود
میسور تاخته بتخریب بلاد و سفک دمای عباد استغال
داشته میخواهند که بر مملکت میسور غزاجی سالانه تحمیل

کنند بناچار از اتمام آن مهم دست باز داشته بصوب
دارالملک میسور نهضت میکنند هنگام مراجعت لشکر
میسور از ترچناپلی سرکردگی ساقه به حیدر علی خان سپهدار
تفویض کرده شده بود تا او بمختدر رسیدن لشکر بحدود میسور
بسوی دت تیگل (که محالیست سمت جنوبی سریرنگپتن)
ششافه بحماییت آن از دستبر غنیمت بردارد؛

چون دستور بدارالملک سریرنگپتن رسید راجه میسور را
که در مدت متمادی غیبتش خودش مقصدی انتظام مهمام مملکت
گشته و سپاه قلیلی که در میسور مانده بود بخر است و حماییت
دارالملک اشتغال میداشت، از خوف حملات
غنیمت بغایت سراسیمه و پریشان خاطر یافت؛ بنا بران
آرامی کارکنان دولت میسوریه بران قرار گرفت که سپاه
کینه خواه بدافع یغماگران طبقه مرهشته نامزد گردد؛ ولیکن ازین جهت
که سپاه، زرتخواه چند ماه نیافته بودند سرکشی و بغاوت را
بناهند و نیافته زر باقی از رفتن سر باز زدند؛ و پس از بحث
و تکرار بسیار چون سرانجام زر باقی و استرضای جماعه سپاه
باغی نموده شد دستور سرداران سپاه خطاب میکنند
تا کیست که متعهد قیادت سپاه کین توز از ان جماعه آتش
فته افروز گردد؛ همه شان بتصور کثرت جنود غنیمت و قللت

جمعیت آن سپاه که از بهر مدافعه و مقابله ایشان تعیین نموده
 می شد از تکفل این مهم مرد آزار وی هست بر تافتند آخر کار
 سخن بر آن مقرر شد که حیدر علی خان سپهبد ار را که از بهر
 حراست سرحد جنوبی مملکت فرستاده شده بود و بر عرات
 و جلادت او خاصه در چنین روزگار محنت و ثار اعتماد کلی
 داشتند از برای کفایت این مهم باز خوانند؛ آن شیردل یگانه
 که بدل جویای اینچنین مصاف مرد آزار جوهری است دانما
 بود بشنیدن این پیام نصرت تمام سرعت تمام
 متوجه دارالملک سریر نگین گردید؛ و بسپهسالاری سپاه
 که از بهر مدافعه افواج مرهته نامزد شده بود علم استیاز برافراشت؛
 ولیکن پیش از آنکه او متکفل قیادت سپاه کینه خواه گردد
 یغماگران مرهته بر جناح استیصال بر متقل دارالملک
 رانده کار بر ارکان دولت بیسوریه آشنان دشوار کرده بودند
 که ایشان بدین شرط که آن تاراج پیشگان از اغیار دایه ای
 سگان آن مملکت دست برداشته به مستقر ریاست
 خویش پونا باز گردند بیست لک روپیه نقد بدیشان دادند؛
 این روداد در ماه اپریل سنه یک هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی
 صورت گرفته؛ اگر چه حیدر علی خان پس از نامزد شدنش
 بسپهسالاری افواج، مصد رکاری نشده ازین سر که فرصت کار

درین مهم از دست رفته بود ، ولیکن از جهت سارعتش
 در قبول این فرمان و آمادگیش در اهتمام سرانجام نمودن آن ،
 و نیز از رهگذر شایسته آداب و قواعد میدان جنگ
 و بایسته در زشتهای سپاهیکری ایجاد کرده مردم فرنگ
 که او پیشتر از جماعه فرانسیس در آموخته بود و بعد از آن
 در میان طبقات سپاه میسور در آورده و ایشان را در خور کارهای
 بزرگ و مهمات سترگ ساخته ، او خود را منظور نظر غایت
 عاطفت و کمال ملاحظت راجه فرمانفرمای میسور گردانیده بود ؛
 و در اواخر این سال محفوظ خان برادر کلان نواب محمد علی خان
 صوبه دار کرناٹک سر بمبئیان بر کشیده خطم تینوالی را که یکی
 از ان بلوکات یا اعمال است که بر اقصای جنوبی بهر ارض
 جزیره نمای هندوستان واقع اند متصرف گردید و از کارکنان
 دولت میسوریه درخواست امداد و اعانت نمود ؛ درین
 خصوص که ایاکار گزاران دولت میسوریه مائتمس او را مقرون
 اجابت نموده با عاتش پرداخته بودند یانه پیچ روایت
 در میان نیست ؛ ولیکن در ماه اکتوبر سال یک هزار و هفصد
 و پنجاه و هفت عیسوی حیدر علی خان سپهبد ار بافوجی گران
 در محال دندیلگل رفت و در ماه آینده از انجا پیشترک
 بجانب جنوب شتافت و قلعہ شولاندن بجیزتخیر

در آورده در محال مدره که مجاور محال تینوالی بجانب شمال
است در آمد

ولیکن درین مقام پس از اندک زمانه محمد یوسف
کمیدان بنود طبقه انگریزیه بر دهمانه آورده اورا به دندینگل باز گردانید
درین محل انتظار تلافی جماعه از سپاه فرانسیس تا سال آینده
کشید، و از آن پس با اتفاق ایشان عثمان عزیمت
باز گردانید و بر شهر مدره و مضافات آن تاخت آورد

در اوایل ماه جنوری سال یک هزار و نه صد و پنجاه و هشت عیسوی
قشونی از جماعه فرانسیس محتوی برافتنه و پنج مرد فنگلی و سه صد
سپاهی هندوستانی بر سرکردگی موشیر اسطیرک در شهر
دندینگل رسید؛ ولیکن ازین جهت که جمعی مرده باز بر سر
میسور تاخت آورده در خواست پاریک خراج ملک
نموده بودند مکاتولی از دولت میسوریه بجهیدر علی نان می رسید
که از عزیمت تسخیر بلاد دور دست عثمان عزیمت
بر تافته بر جناح استیصال بجمایت دارالملک سریرنگاپتن که از
تطاؤل آن یغماگران، مبتلای انهای رنج و محن است پردازد؛
بناچار جیدر علی نان با جماعه فرانسیس آن شد و د که بزودی عازم
پیوستن بالشکر خویش بودند که در آلمان قلعه ترچناپلی را در
شدید محاصره میداشت طبل ارتحال می کوبید

ولیکن پیشترک فرار سیدن حیدر علی خان بسریرنگپن
 معامه جماعه مرهغه یکسو ساخته می شود دکار گزاران دولت
 میسوریه بوادادن مبالغی از زر، کالای شمین ایمنی دامن از ان
 تاراج پیشگان دای خرنه ؛ اکنون چون خاطر ازین رهگذر
 قرین طمانیت میگرد، سپهندار ناجوی از بهر تجدید انتظام امور
 خطم بنگلور جایداشت که درین غیبت متدای از نظام در افتاده بود
 رخصت انصراف می یابد و بزودی بدانصوب می شتابد ؛



برانگیختن حیدر هایشان دل دستور میسور برتسشیر
 چک بالا پوروپس از استرخاص اولشکر کشیدن و فیروز
 گردیلانش بران حملود و افزودن جمعیت سپاهش
 بر آنچه پیشتر بود ؛

پس از پنده ماهه اقامت بنگلور، آن سپهندار سلکشور بیاعثه
 فطرت بلند دل داده کار، دشمن آرامش و قرار، راه
 فتوح تازه و فیروزی بی انداز، بر رای دستور کار فرمای میسور
 می کشاید و اینچنین تحریض ادبرین کاری نماید که بدین فتوح
 که مطلق نظر اوست هم حوزة ممالک دولت میسوریه نیکو فراخ
 ددسیع خواهد گردید، و هم خزانه عامه که از رهگذر خرچ
 مبالغ سنگین که در یورشش ارکاست صورت گرفته و فدیة

گرا نیاید که بدان دنان بندی گرگان مرهشته دو بار نموده شده،
 خالی شده است باز معمور خواهد گردید؛ دستور میسور که
 چشمتش از غشاده طمع زر، کور، و از دیدن غرض پندمان ساخته
 پروهای تو بر تو بافته حیدر علی خان دستور بود؛ بدین عزیزست
 عرض داشته او، رقم قبول راند؛

تفصیل این اجمال آنکه بمسافت هفتاد میل انگریزی
 بر سمت شمال شرقی بنگلور خطه چک (یا کوپک) بالا پور واقع
 است و این محال خطه ایست دلچسپ و نزهت انگیز
 سیر حاصل و زر خیز، با سوسان اخبار، سپهدار نامدار
 چنین دانموده بودند که زمیندار آن خطه، نرائن شامی نام مردیست
 ماله دار و خداوند نعمت بسیار و با این همه نعمت و ثروت
 از همت و جرات که متکفل عراست و حمایت آن توانده بود
 یکسر بی بهره؛ این اخبار سرست بار از ان دلکش
 و دلفریب تر بود که سپهدار جاه طلب ما از او پس تسخیر
 آن و ایستادی یادری اعراض آن بیفتادی؛ بنابراین پس از
 استحصال اجازت دستور، جمعیتی فراخور از سپاه فراهم
 ساخته در بعض شهر و سال یک هزار و انصد و پنجاه و هشت عیسوی
 از بنگلور بصوب کوپک بالا پور نهضت مینماید؛ و پیش
 از آنکه زمیندار آن خطه که ازین بلای ناگهانی در عین غفلت

و نادانی بود، آگاه شود، بدان خطه درمی آید، زمیندار مذکور در
حصن نندی درک متحصن میگردد؛ و لیکن پس از انقضای همین دو
روز، تاسع محسن محاصره نیادیده فرار برقرار اختیار میکند و مال
و اسباب افراد آن باز پس میکند ارد، سپهبدار نامجو از آن همه
نقود و نفایس که در قبضه تصرف او در آمده نوادر چند با تهنیت
نامه بلند به دارالملک میسر میفرستد، و از اموال باقی بهره
بر سپاه خود میپاشد و دیگر بهره از آن در سرکار خاص خویش نگاه
میدارد، و از طرف خود عالمان کار گزار از هر ضبط و سیاست
آن دیار بر میگمارد، و این خطه دلکشای جدید را منضاف
جایه اد قدیم خود میگردداند؛

اکنون حیدر علی خان چون اوضاع روزگار را با خود مساعد
دید و نونهالان مساعی خود را در سرابستان نامجوئی
بار آور اثمار خوشگوار یافت فطرت بلندی گرایش خواست
که حوزه ریاست خود را فراختر سازد؛ و بناچار بهانه حراست
ممالک مفتوحه جمعیت سپاه قدیم را از آنچه بود پیفزود؛
و رساله جدید از سواران که بر حقگزاری و وفاداری شان و ثوق
تواند نمود، در خاص خدمت خود نگاه داشت؛

حسل بردن کنار و دستور بمشاهنه افزونی عز و شان آن سپهسالار
دوالتیار و چاه گنجان در راه آن جو پنهان نام و چاه و خودش
اوفتادن در آن چاه و رسیدن سپهسالار کامگار به مرتبه جلیله
وزارت رای میسور و متصرف گردیدن در مهمات امور،



چون خبر این روداد های تازه که سپهسالار نامه از مصدر آن شده
بدستور میسور میرسد از خواب غفلتش بیدار میگردد و بناچار
آن دستور خامکار حالا بتحریر رض را چه میگوید تا با آن سپهسالار نامه
بل صریف هر کار نزدیک باز دو باطنائف الحیل بدار الیه یک
سریرنگش طلبیده او را مقید سازد؛ بنا بر این نامه از پیشگاه
دولت میسوریه مشغول از ستایش و تهنیت گوناگون بطلب
آن سپهسالار یگانه که مصدر آنهمه ترداست مردانه شده بود
فرستاده میشود،

صدر علی خان سپهسالار که از قدیم افراد دوز را عموماً و سگانه
دستور میسور خصوصاً نیک آگاه و باخبر بود و بناچار به مقتضای
احتیاط و عزم دور بین منتهی تیز هوش را بمشاهده گرانمایه از طرف
خود پنهان در دیار میسور معین کرده بود تا امواره باینهای اخبار لازم

الاعلام می پرداخته باشد؛ چنانچه پیش از آنکه نامه خدیعت
 ضامه بوی رسد آن منتهی پخته کار بر تمامی خدایع دستور گزید
 میگرداند و اینکو خبردار ساخته بود؛ بنابراین پس از اندیش
 شایسته و تدبیر بایسته ادلا آن سپهدار دودلیار از بالا پور
 به بنگلور نهضت می نماید و در آنجا تمامی جنود خود را فراهم ساخته
 بهر گردگی ایشان متوجه دارالالملک سریرنگپتن میگردد؛
 و چون بدان مقام میرسد در حوالی شهر فرود آمده نیمه میزند؛ و
 شایگان مصحوب چندی از دلادران سپاهش که برایشان
 وثوق میداشت بملاقات دستور میرود؛ ولیکن با آنکه دستور
 پخته کار پیش از آمدن سپهدار نامه از بهر گرفتار و محبوس
 کردن یاکشتن او تدبیر اندیشیده بود همه سوداایش درین
 باره، خام دانید و پیش ناتمام میماند؛ فرصت از دست میشود
 و کاری از پیش نمیرود؛ سپس چون آن وزیر برتر و نیز دید
 که در ادل ملاقات منصوبه بدگالیش بعل نیامده بار دیگر
 خواست که هنگام ملاقات دیگر همان دام در راهش نهد و عریف
 غالب خود را برد و ماتی دهد؛ ولیکن چون دوستان او خواه
 آن سپهدار نامه در آن دربار از بدگالی دستور آگاهی داشتند
 براین راز سر بسته، پیش از وقوع او را مطلع ساخته بودند؛
 اگر چه آن سپهدار از بداندیشیهایی دستور خیانت کار

پیش ازین واقعه خبر داشت ماین همه بفتوای پخته کاریش
درین واقعه نامرضیه اظهار شکفت و استعجاب نموده انگشت
حیرت بدندان گزیده یعنی از چنان فرزانه نیکخواه اینچنین
اندیشه های تباه کی میسزید و پس از استشاره از دوستان
خیر سگال عزم جزم کرد که آن دستور خیانت پیش را از پایه
وزارت دکامگاری بر دز سیاه عزلت و خواری بنشانند؛
از بهر اتمام این عزیمت پس از چند روز بهمانه ملاقات
بممنزل دستور میه و د بعد از آنکه جمعی از سپاه خود در دانه اش
مینشانند، و با معدودی از باند اران برگزیده اش در دانه در آمده
بی هیچگونه مدافعه و مزاحمه احدی او را اسیر میکند و آنگاه جماعتی
از سپاه تسخیر دولتهای راجه فرمانفرمای میسور میفرستند؛
ولیکن راجه ازین واقعه تنگدلی و پریشانی را بخود راه نداد و اظهار
اطاعت و انقیاد کرد و حیدر علی خان را طلبیده با کمال اعزاز و
اکرام تاقی نمود و در بارگاه غام بر سر انجمن چنین فرمود که راه و روش
نند در ارج از چندی آنچنان از بناده راستی و اعتدال منحرف
گشته، و از جهت ارتکاب امور نامرغیه، ادانقدر ظنون مرا
نسبت بخود فاسد کرده بود که پیش نهاد ناظر حق گزین من
همین بود که رقم عزل بر جریده روزگارش کشیده شود و دست
وزارت بچنین سپهداری کفایت پیشه زیب و زینت

پذیرد الحمد لله که آنهمه بی‌مداخلت این نیازمند درگاه احدیت
 نیکو سرانجام پذیرفت اکنون با کمال طیب خاطر و خوشنودی
 میخواهم که زمام حکومت در کف کفایت چنین سپهر
 کارگزار سلطه شعار و اسپارم؛ چون حیدر علیخان سپهر
 بکام دوستان کارفرمای میسور را در این واقعه اینچنین ترسان
 دل‌زبان می‌بیند زبان مبالغه‌پرور، بدبجوشی راجه میکشاید و مراتب
 محبت و هواخواهی خود را بر وجه ابلاغ خاطر نشین دی مینماید،
 و از بهر برایت ساعت خویش درین ساخته هولناک، چنین
 میگوید که اگر دستور پرزور قصد جان دی‌نذاشتی حاشا که او
 مصدر این همه شورش و اذاک گردیدی؛ نواب حیدر علیخان، دستور
 اسیر را باد و پسرش درین قلعه محبوس گردانیده و وظیفه شایسته
 از بهر ایشان تعیین نمود؛ پدر تا سیزده سال بعد سnoch این
 نکبت و وبال در قید حیات بود و آنگاه پدر و داین جهان گذران
 نمود؛ پس از آنکه حیدر علی خان حریف غالب خود را
 بروز سیاه زندانیان در شانیده تمامی مناصب جلیله دولت
 مسوریه را خودش مقترف گردیده بود یکسر مهتات مالکی برای
 وریست خود کفایت کردی و با استصواب راجه کمتر سر فرو
 آوردی باین همه. بسیاری از زمینداران و راجگان در دست
 از اطاعتش سرپیچیده از اعتراف نمودن بحکومت واقعه‌ارش

سر باز زده بودند؛ ولیکن چنان می نماید که ناخشنودی این جماعت را نزد او بیچ وقعت نبود و بعد در راه می سال یک هزار و دویست و شصت هشتاد و یک موش پیرلای فرمانفرمای پانده پیری از در خواست کمک نموده بود تا افواج و وظیفه پرورد خود را با توپخانه که در تحت فرمان برادر حلیله اش محمد دم علی خان بود باید از جماعه فرانسویس بفرستد؛ پس از روانگی این سپاه آنته روثوق بردست و باز وی مردانه خود داشت که با همین جمعیت سه صد سوار برگزیده اش که بحمایه و جانداریش میپرداختند تا چند گاه در مقام در یاد دولت باغ که بر مسافت سه میل از قلعه سریرنگ پتن است بسر برد؛

روانه کردن نواب حیدر علیشان مشدوم علیشان را با جنود و توپخانه باعانت جماعه فرانسویس بقلعه پانده پیری و بتصرف در آوردن انگریزان آن قلعه را و مراجعت نمودن مشدوم علیشان ناکام و بمعرض عتاب نواب در افتادن و سپس بشفاعت مردم فرانسویس و دیگر منصبداران ازان رهائی یافتن ،

پوشیده مباد بر خوانندگان اخبار نواب حیدر علی خان که چون واقع در خواستن موشیرلای کمک شایسته از حیدر علیخان از بهر حمایت پانده پیری از دستبرد جماعه انگریزان در دانه

ساختن آن سپهدار دولتیار گویي تمامست سپاه و توپخانه
 خود را بسرگردگی محمد دوم علي خان خسرو پوره اش، و بدر رفتن
 پانده پچيري از تصرف جماعه فرانسیسیه و بناچار ناکام
 برکشتن نان موصوف و بمعرض عتاب و خطاب حیدر علیخان
 در آمدنش بادیگر خصوصیات وابسته آن واقعه، مشعر بر گونه طرفی
 و منبئی از شهامت و کرمیت و حریت و مرحمت نواب
 حیدر علیخان بود که اساس این مختصر بر اعلام امثال این چیزها
 نهاده شده، و صاحب تذکره نواب حیدر علیخان که این ادراک
 از ان مترجم شده گوئی، آنرا یکباره قلم انداز کرده بود، مناسب
 چنان نمود که این مقام از کتاب مآثر حیدر علیخان بهادر
 برنگاشته موسیرم دل ط فرانسیس ترجمه کرده باصل
 کتاب ملحق گردانیده شود، و همچنین دیگر مآثر و اخبار شایسته یادگار
 از ان کتاب برگرفته باقتضای مقامات خویش برین مختصر
 اضافه کرده خواهد شد؛ اکنون بر سر حرف باید شد؛ در سال یک هزار
 و هفتصد و شصت عیسوی در آن زمان که حیدر علیخان بهادر بحماییت
 مکننت و اقتدار خودش از سطوت و دستبرد جماعه مرهقه
 اشتغال میداشت پانده پچيري مستقر جماعه فرانسیسیه
 از صولت انگریزان بمعرض خطر عظیم بود بنا بران بر حسب
 استدادموشیرلای، حیدر علیخان هفت هزار مرد جنگی را از سوار و

پیاده با توپخانه بسرکردگی مخدوم علی خان روانه آنصوب نمود؛
 و آن مرد مردل پس از مدافعه جمعی از افواج انگریزی که از
 عبور رودمانع جنودش شده بودند در حوالی پانده پیکیری رسیده
 تا دو ماه در آنجا اقامت نمود و درین اثنا چندین بار سپاه خود را
 درون قلعه بحمايت آن فرستاد و بارها بتخریض موشیرلای
 همت برگماشت تا بیرون قلعه آمده بجنگ انگریزان مضاف
 آراگر دودلیکن مردل موشیرلای آنقدر صولت و سطوت
 افواج انگریزی استیلا یافته بود که زنهار بر تخریض نمودن
 مخدوم علی خان ددل دادن سپاه خودش اثری مترتب نگذید؛
 و بناچار بباعثه جبن و نامردی، مفتاح آنچنان قائمه حصین و استوار
 بدست سرکردگان افواج انگریزی داسپرد؛ و خودش
 از ان میان رخت بدر برد؛

بنابران مخدوم علی خان از انجا به بنگلور باز گردید و یکسر
 سواران فرانسیس را که در رساله میوس آلن د هدیوگل بودند
 و تمامی اهل حرفه و پیشم و راکه در انجا اقامت داشتند همراه
 خود آورد؛ در آمدن این جماعه فرانسیه فوزی عظیم بود که
 در فیر و زمندی و نیک سرانجامی نواب حیدر علی نان افزود؛
 چه اکثری ازین پیشم و ران از مقوله زرادان یراق و جوشن ساز
 دآهنگران و صیقلان و نجاران آلات و اسلحه جنگ پرداز

بودند که مردم فرانسیس از بهر قورخانه پانده پچیری بجستجوی تمام و خرچ مبالغ گرانمایه فراهم آورده بودند؛ چون نواب صدر علی خان نسبت بقوم فرانسیسیه خیلی خوشگمان، ودیاری دیباکی ایشان را بسیار اسخسان می نمود، در آمدن سواران آنطبقه در جرگه سپاهش او را خرم و شادمان ساخت؛

وازی بجهت اسباب شادمانی او و بالاگردید که همراه سواران فرانسیس جمعی از پیشه دران آنطبقه آمده بودند که ادب و سوسی ایشان بسیار حاجت میداشت؛

اگر چه صدر علی خان بنظر آمدن این جماعه، بسیار شادمان گشته بود ولیکن از رهنمندی ناکام بازگشتن برادرش خردوم علیخان از پانده پچیری خیلی آزرده شده خان موصوف را با کمال سرد مهری تاقی نموده مورد عتاب گردانید که کار خود را ناتمام وا گذاشت و از محاصره پانده پچیری دست برداشت و کار این عتاب را بدان درجه رسانید که بدون آنکه جواب این سوال از دستماع نماید، او را از منصب سپهسالاری معزول گردانیده در جرگه سواران سرسری منسلک ساخت یعنی که او شایستگی فرماندهی و سپهسالاری ندارد؛ ازین سبب که نواب نامدار نسبت به برادر خود پیش کرد، عالمیان، انگشت پیرت بدندان لیزیدند؛ و منصبداران

و سپاهیان که شریک این مهم به نیامده بودند خیلی اندوگین
 و دلگرفته شدند؛ بسیاری از ایشان خاصه مردم فرانسیس که همراه
 آمده بودند بشفاعت منته دوم علی خان پرداختند چون از سنن
 گزیده آن سپهبد ارنامدار بود که اگر چه بر امر ناشایسته اظهار
 غضب می نمود از راه انصاف انحراف نمی فرمود بنا بران
 چون سخنان شفیعمان در باره عدم قصور خان مذکور استماع فرمود
 برین معنی هداستان گشته تمامی منصبداران افواج او را طلب
 داشته از ایشان خصوصیات راه در دشمنان موصوف
 درین مهم پانده پچیری نیکو استفسار نمود؛ تمامست ایشان
 یکدل دیکزمان، جوهر مردانگی و فرزانی او را بستودند؛ و از هر گونه
 نقصت، بر ادب ساحت او نمودند؛ بمهر دشمنین این
 سخنان، نواب حمید علی خان فرمان داد تا سوار می خاص او را با سایر
 سار و سنان شوکت و توزک برود می یار استند؛ هینگامیکه
 آن سپهبد ارنامدار درین کوکبه پر شکوه و شان با انبوه مجلسیان
 متوجه خانه منته و م عایشان بود او را در باز از پیاده پاردان مانند یکی از
 عامه سپاهیان یافت؛ همینکه نظر آن سپهبد ارنامدار بر افتاد، از
 فیل خاصه سوار می خود پیاده گشت و برودی نزدیک خان
 موصوف شتافته او را باغوش شهنقت در گرفت و چند
 کمرت بدل بادی معانقه کرد و تشریاً بدین عبارت و لبعوسی

اد نمود و عذر خطای خود خواست ؛ از تقریر هواخوان شما حالا
 بر من چنین روشن گشت که درین لوم و عتاب ، دور از صواب
 بوده ام و بخانه شما بگام اعتذار میرفتم تا عذر خطای خود از شما خواهم
 و شاد شدم که شمارا در راه دیدم تا این اعتذار بر سر بازار که میکنم
 نیکو ابرای ذمت شما نزد کافه مردم ننماید ؛ سپس او را بر فیل
 خاص خود سوار گردانیده و خود شش بر اسپ سوار شده
 باتهامی کوکبه و توزک سواریش پیش او میرفت و دیگر
 مردمان و سپاه در عقب او بودند از وقوع خوشحالی سپهبدار
 نامدار بانفردم علی خان ، جمهور مردم آنچنان شادمان گشتند
 که در اشای راه محمّد و شای آن سپهبدار که مذیل بستایش
 محمّدوم علی خان بود س. ایان میرفتند ؛

اگرچه ظاهر این حال ، دلالت برین داشت که باعث
 سلوک آن سپهبدار نامدار در هر دو صورت خشم و رضا
 بابرادرش همین تاسی جاده انصاف و تحائف از راه اعتساف بود
 ولیکن بر ناظران حال و مقام آن سپهبدار نامجوی نیکو روشن است
 که این نمط خطاب و عتابش نتیجه مصاحبت ملکه اری و لازمه
 سیاست سپهسالاری بوده زیرا که چون او در آن زمان در صدد
 اقتصادی جاه و مکنت عظیم بود و سرش آرزوی ملکه اری و کشور
 خدیوی داشت این عتاب ، بمضمون ————— ع

ای در بتو میگویم دیوار تو هم بشنو ، سبقتی بود از بهر دیگر
 منصبداران تانیکو یاد دارند و از خاطر فرو نگذارند که چون او در قصور
 وابسته امور نام و ننگ و مهمات پیکار و جنگ بر برادرش
 که نزد او چون جانش عزیز و گرامی بود بخشود و پاداش
 شایسته کردار در کنارش نهاد زنهارد در امثال این صورت
 بردیگران ، راه غفو و بخشایش نخواهد پیمود ؟



لشکر کشیمان ویسوا جی پنالت سردار مرهتته بوسو میسور
 و پنانهانی برانگیختن راجه میسور ، او را برگرفتار کردن
 حیدر علی سپهسالار و آگاهی یافتن و کناره گیری پیدایش از
 وقوع این سانحه دلازار ؛

در ماه جون سال یک هزار و هشتصد و شصت عیسوی فوجی از مرهتته
 سرکردگی ویسوا جی پنالت بعزیمت مطالبه نمودن پارک
 خراج بحدود سریرنگاپتن رسید ، را به میسور ، رسولی را زدان
 پنانهانی نزد این سپهسالار فرستاده حال نگهت اشتغال خود را بروی
 شرح داد و با کمال غرارت و ابدمال از وی درخواست
 تا او در باره استیلا صحتش از قید و بند مسلمانان نرومند (یعنی حیدر علی خان)
 سعی نماید ، سپهبد ار مرهتته پیاعته تعصب دینی یا بداعیه
 طمع زر بر نمعنی ابد استان شده با تمامی جمعیت سپاه خویش

بصوب دارالملک سریرنگپاشا، بعزم یورش لشکر می‌کشد
 حیدر علیخان ازین مکرو دستان هیچ آگاهی نداشت ادلاپیش
 آمدن افواج مرهته را بر مطالبه چار یک خراج (چنانکه دستور
 ایشان بود) حمل نموده ؛ ولیکن پیشتر که بهوم شان بساعتی
 چند بر تمامی منصوبه راجه و سگالش مرهته مطلع شده دانست که
 قصد ایشان گرفتار ساختن اوست ؛ بنا بران فرصت کار از
 دست نداده بنور از انجا باقی چند از جانداران ، پنهان بجانب
 بنگلور که سپاه خاصه خودش (چنانچه بالا مذکور شد) بغبط و عراست
 قلعه آن تعیین نموده بود می‌نشاند ؛

میگویند که هنگام بر آمدن نواب حیدر علی خان از قلعه سریرنگپاشا
 بعزم بنگلور ، منتسبان راجه برین معنی آگاه گشته چندین گلوله
 از توپهای قلعه برد سر دادند و جماعه از سواران مرهته نیز
 در دنبال دی تاخستند ولیکن اثری بران مترتب نگردید
 و سپهدار نادر صحیح و سالم بقلعه بنگلور رسید ؛

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هریمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تمایست با آنجه افواج که پیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پاندیجیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ماهی دقایق کارزار پیشتر که از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده بودی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

که درین عرصه روزگار جمعیتی از پیاده و سوار از هواخوانان و
 دابستانگان خود فراهم ساخته بود آنچنان سپاه غنیسم را محقر و ناچیز
 شهرد که بفتوای جرات انتظار یورش ایشان اندرون قلعه
 نمودن از در بددی و نابکاری شهرده با جمعیت سپاه خویش
 از قلعه برآمده پذیره شان می شود و لشکر راجه را هر یست فاحش
 میدهد و کناری را و سپه سالار لشکر راجه را اسیر میکند؛ درین مقام
 از روایات ثقات هیچ مفهوم نمی شود که آیا درین جنگ
 و پیکار که حیدر علی خان را با افواج راجه میسور اتفاق افتاده جماعه
 مرهله حاضر بودند یا نه ؟

حیدر علی خان سپهبد ار مظهر و منصور با سپه سالار اسیر
 به بنگلور مراجعت می نماید؛ و پس از اندک زمانه که مخدوم علینخان
 با جنود مجنده اش بدو ملحق می شود، حیدر علی خان با تمامی سپاه
 کینه خواه متوجه دارالملک سریرنگپتن می گردد و دینی هیچگونه
 مقابله و مزاحمه اندرون قلعه می شنابد؛ راجه را درون حرمسرایش
 محبوس می نماید و مشیران و کارگزاران او را بیرون میراند؛
 و یکسر مکننت و اقتدار و شان و شکوه راجگی را بزور مستلظ
 میگردد؛ این واقعه جلیله در اواخر سال یک هزار و هفصد و شصت
 عیسوی صورت پذیر شد؛

* میگویند که سپه سالار میسور را در قفس آهنین مقید ساخته بود ؟

پیشتر که استخفاف انگریزان پانده پی پی را از دست
 جماعه فرانسیس که در اواخر سال یک هزار و هشتصد و شصت
 عیسوی صورت گرفت موشیر لالی یکی از ائمه دین را که
 بنام استشف مالیکار ناسیرس خوانده می شد نزد دیسواچی
 پندت سپهسالار طبقه مرهشته که در آن روزگار در صوبه
 کرناٹک بر سر می برد فرستاده استداد کمناک نمود، از بهر
 و انهایش عظمت شان این سفارت سه هزار سپاهی
 از مردم فرنگ بر سر کردگی موشیر آیین همراه سفیر کرده بود
 ولیکن چون کار طبقه فرانسیس درین جزو زمان از رونق
 و بها افتاده و بحدود زوال مشرف گردیده بود بر تملق
 و زبان آوری استشف مذکور اثری مترتب نگردید و پیش
 از آنکه موشیر آیین از معسکر مرهشته رخصت انصراف یابد
 خبر استخفاف شدن پانده پی پی بدور رسید بنا بر آن با تمامی جمعیتش
 متوجه سریرنگاپن گردید و بمحضر رسیدنش در آن مکان پیدر علی نان
 سپهبد ار که خالادر زمی شهریار بر آمده بود این جماعه را در سناک
 ملازمان خویش منظوم ساخت و ایشان پس از
 چندی در آن سرکار، مصدر کارهای مشگرف و سودمند گردیدند
 سپاه پیادگان او را آداب و قواعد جنگ خاصه مردم فرنگ
 آموختند و توپخانه اش را بفروغ و تاب دیگر برآراستند،

توسط جستن میوشربف علیخان نواب بسالت جنگ برادر
نواب نظام علیخان اسل جنگ صوبه دار ملک دکن به نواب
حیدر علیخان بهادر از بهر تسخیر صوبه سر او قلعه آن مشروط
بشرایط چند،



پس از آنکه مملکت میسور بر آن سپهدار نامدار مسلم گردید
ادتماری محال و اعمال وابسته آن را که از جهت عزلت و
گوشه نشینی رای، دبدلی و سوء تدبیر دستور تیره رای بشهرت
حکمه متغلبه در آمده بود مستخلص نموده مضاف مملکت
میسور گردانید خاصه کانور و کرپه و سانور که افغانه بتغلبه، متصرف
آن گشته بودند از ایادی ایشان انتزاع نموده داخل ممالک
محمروسم ساخت؛ ازین جنگ وجدال که سپهدار نامدار
در تسخیر این سم ناحیه از دست افغانه که پردلی و تهورشان
در تمام هندوستان مثل است بکار برده و غاصبان ستم در
نیکو مقهور و مخدول گردانیده مظفر و فیروز شد، آوازه شیردلی
و جلادت وصیت سپهسالاری و بسالت او در گوش
جهانیان رفته و مهتران نزدیک و دور از حساب گرفتند
و بمقام بیم و امید سبب باو درآمدند چنانچه نواب بسالت جنگ

برادر نظام علي خان صوبه دار دکن که فرمانفرمای کشور ادهونی بود
 و در آن روزها، به محاصره قلعه صوبه سیرا که از دیر باز، تسخیر
 جماعه متغلبه مرهته در آمده بود می پرداخت و میخواست تا از
 ایادی ایشان مستخاص ساخته مضامین ادهونی گرداند، بنا بر آن
 از آن پردل نامدار درخواست تأیید نموده، تفصیل این اجمال
 آنکه چون در سال یک هزار و یکصد و شصت و شش هجری
 نواب نظام علي خان اسد جنگب پس از آلودن داسن مردمی
 بخون برادرش نواب صلابت جنگب که بعد شته شدن
 برادرش نواب ناصر جنگب سر مرحوم نظام الملک
 فرمانفرمای دکن بردست افغانه، روزی چند برسد حکومت
 متمسکین شده بود، بمسند صوبه داری بر نشیست، بداعیه طمع افزدن
 اسباب ثروت و نعمت و باعثة غیرت دین و ملت
 هوای آن در سرش پیچید که بنهیب و غارت شهر پونه
 دار الملک دولت پیشوایان مرهته پردازد بنا بر آن
 هنگامیکه زبانی جاسوان مای او گردید که بالاجی را دفرمانردای
 پونه با تمامی جنود و عساکر خویش از بهر نظم و نسق ملک
 خاندیس رفته است فرصت کار غنیمت پنداشته بالشکر
 گمران بصوب پونه بشتافت و پس از تاراج کردن
 مال و نعمت فرادان در آن شهر آتش زد و معابد نمود را

سوخته با خاک برابر ساخت و هیچ دقیقه از وقایق خواری و بجمهرستی
 فرونگذاشت ولیکن همینکه این خبر وحشت اثر گوش گذار
 پیشوا گردید بطریق ایامغار با عتشی پیشمار از سپاه کینه خواه
 چون مرگ ناگهان بر معکر نظام علی خان متصل همنا باد
 فرو ریخت و لشکریان دشمن را فرصت سرخاریدن نداده
 بقصد انتقام تیغ بی دریغ در ایشان بنهاد اکثری از سرداران
 نظام علی خان کشته شدند و برخی اسیر گشتند نظام علی خان خودش
 همگی ساز و سامان ششست و جاه و خیمه و خرگاه باز پس
 گذاشته نخست بقلعه که در آن حدود بود مانجی و پناه جو
 گردید و انگاه بفرستادن پیشکش هشتاد لک روپیه
 نقد بطریق سر بها، جان خود را از دست پیشوا که قاصد انتقام
 شدید از و بود و اخذ علاقه آن زر نقد، صوبه برهان پور با ضمیمه
 دولت آباد و احمد نگر و صوبه سراب تهر ف کار گزاران
 دولت پیشوا گذاشت و از آن پس این صوبجات
 در قبضه دولت پونه بهمانه الحال فرمانفرمای پونه بالاجی راد
 پیشوارا کار مکنست و اقتدار بجائی میرسد که هیچکس را
 از امیران هند و ستان بحساب نمیگیرد و جز خویشان را
 در عالم نمی بیند چنانچه بعد قلیلی از ایام ویدار شد خود
 بسواس راد را مصحوب سدا شیو پندت عرف بهاد

با جمعیت سده کس سوار و خزانین بیست هزار و توپخانه گران
 از بهر تسخیر دارالخلافه شاه جهان آباد و ممالک مجاور آن
 روانه میکند و ایشان در انحدود رفته دست یغماگیری و تظاول
 بران مرز و بوم میکشایند و تهاست سرزمین صوبه دهلوی
 و لاهور را بهی سپر هیونان جهان گرد می نمایند حال تسلط
 و تمکین ایشان دران حدود برین منوال می ماند تا آنکه احمد شاه
 درآنی فرمانده افغانستان با جیوش بحر جوش چون سیل دمان
 از ملک کابل متوجه هندوستان می گردد و خیل سواران
 جماعه مرهته را با لشکر افغانان در ظاهر پانی پت تلاقی صورت
 میگیرد آنان در شیوه جنگ و پیکار، تاب مقاومت
 ایستادگی نیاورده راه فراری پیمایند و یکسر ساز و سامان و مال
 و نعمت بیکر ان بر اعادی مظفر و امیکندارند درین جنگ
 شصت هزار نفر از ایشان کشته شدند پتون این خبر
 نکبت اثر به پیشوار سید کارش از سر اسیملی و دشت
 بهالپور لیا کشید و در همان حال ازین جهان ارتحال نمود نظام
 دولت پونه احتمال پذیرفت و آن مکنیت و اقتدار رخ
 بزوال بنهاد، اکنون هوای روزگار، میر شریف علی خان
 بسالچنگ برادر نظام علی خان، مرزبان ادھونی را دیگ
 هوس ملک گیری در جوش می آرد چنانچه مرار را و حاکم گیتی

و افغانان کرپه را همراه خود گرفته با افواج گران متوجه هسکوته
 (پرگنه از مضافات صوبه سررا) گردید و قلعه آنرا محاصره نمود
 ولیکن از رها کردن عدم در زش خودش در امور وابسته جنگ
 آدری و قلعه گشائی و سایه پردردگی سپاهش، محصوران
 حصار که قلعه دارش میکنند سربست نام داشت و در فنون
 سپاهیکری ماهر بود آنچنان بدافعه افواج محاصرنیکو پرداختند
 و سخت کوشیدند که نزدیک بود که نواب صاحب ما
 با کمال بدنامی و رسوائی دست از محاصره بردارد، درین
 میان باشارت بعضی از مشیران خود، مکتوبی، به حیدر علی خان
 که آدازه سلخشوری و شیرزدوری و دشمن شکنی و قلعه گیری
 او، در آن زمان، کوشش زده جهانیان شده بود متضمن
 سالت یاریگری داداد، ارسال داشت ولیکن سپهدار
 پخته کار پیش از آنکه با داداد پردازد با نواب موصوف
 مشراط آینده استوار و مهتد گردانید که آن سپهدار
 باجنود و توپخانه اش بر ظاهر قلعه خواهد آمد و با اتفاق لشکر نواب
 موصوف بهتم حصارگیری اشتغال خواهد نمود و پس از
 تسخیر قلعه هر یک از فریقین آن بهره را از قلعه باصرف
 خود در خواهد آورد که بدانسو حمله برده است؛ و تمامست
 توپخانه و ذخیره ساز و سامان جنگی و هر گونه مال و متاع دیگر

که بدست فریق حیدری افتد از آن نواب مدد و ح خواهد بود
خواه او آن اشیاء را بجنسه بگیرد یا قیمت آن از و باز یافت
نماید؛ و آن سپهبد از بازای آن جد و جهد، قلعه و مضائق
آزادست و خواهد گردید؛

سپهبد از نامدار با جنود آداب فروست درزیده
و شد اند عرب و پیکار دیده و بزرگ توپخانه که گوله اند از انش
همه مردم فرانسویس بودند فرار سیده بزدی با مور و اوست
قلعه کشائی اشتغال درزیده. منتهی یکسره مهین آن منتهی
بود که افواج نواب صاحب مایشتر مسلولک داشته
بودند؛ چنانچه در عرصه قلیل نقدها کنده و از بار دست پر کرده
دو تاج و پاره از حصار را بپراپند؛ ازین مظهر کار، مخصوص آن
قلعه مضطر گردیده بزدی قلعه را تسلیم کردند و خودشان جان
بلاست بردند؛

پس از فتح قلعه نواب با التماس (که سپهبد از
نامدار از آن پس او را با لقب تاجریاد میگرد) همه اشیای
بدست آورده قلعه را بدست حیدر علی خان بزرگ نقد فروخت
و با وی عهد کرد که بقیة العمر سر از جاده اتحاد او بیرون نکشد
و در راه رضا جوئی ثابت قدم باشد و بوسیله عرضداشت
بنای دوستی و اتفاق و اساس یکجہتی و وفاق فیما بین آن سپهبد از

و شاه دهلېي موسس گر داند چنانچه پس از انقضای روزی
چند سفیر محمد شاه پادشاه دهلېي با اتحاد نامه و سپر و شمشیر
مرصع کار و پاکی جواهر دار و چتر جواهر نگار و ماهی و مراتب
و کوس و علم بادگیر هدایا و نوادری روزگار رسید و آذاره فتوحات
تازه و بلند نامی بی اندازه اش آویزه گوش جهان و جهانیان
گردید؛ اکنون سپهدار نامدار با لقب غرای نواب حیدر علیخان
بهادر خوانده شد و ازین پس این امیر کبیر درین کتاب بهمین
لقب یاد کرده خواهد شد؛ نواب حیدر علیخان بهادر پس از
تسخیر قلعه باجماع مرهته همواره در جنگ و پیکار غالب آمده
قلعه مرگسرا و کهیری که از مضافات صوبه سیرا بود از ایشان
بزور برگرفت و خطه ابرسنگر یا یاسار اشتهرف خویش در آورد؛



استغاثه مهابدھی متبتنای بیتر سنجه و راجه بدت نور دار الملک
کنوّه از حیدر علیخان تابل استیاری او بر مسند راجگی که
حق او بود و رانی بیوه بغصب متصرف آن شده متمکن گردد،
در سال یک هزار و هفصد و شصت و دو عیسوی بدت سنجه و راجه
بدت نور لادله مرد اگر چه پیش از وقوع این سرگذشت
ناگزیر، بر حسب شریعت هندوی برهن بچه مهابدھی نام را
پسر خوانده یا بتبتنای برداشته بود ولیکن بیوه راجه پسر خوانده

مذکور را هیچ محل ننهاد و در امور ریاستش دخل نداده
خودش سند آرای حکومت گردید ؛
چون حکومت کناره از مضافات صوبه سمرقند
می شد بر همین بجه شکایت نزد حیدر علی خان که حاکم آن صوبه
بود برد و در یوزه دستگیری از د نمود تارانی را از سند
حکومت پیردن راند و ادرا بجایش بر سند راجگی
بنشاند ؛ نواب حیدر علی خان که همواره این چنین واقعه
را از فتوحات غیبی می شمرد فرصت کار مغتلم شده
نخست ، فرمانی با حضار رانی صادر فرمود ؛ ولیکن چون رانی
در برقع زبان ، دل مردان داشت و از رهگذر اشتغال
امور سلطنت دہلی از دیر باز خورده آن شده بود که احکام
بادشاه و دیگر اعیان دولتش را خوار دارد و سه باطاعت
آن فرود نیارد ، رسول حیدر علی خان را چنین پاسخ داد که
من سر خود این دیار را فرماندم و بنا بران سر بر خط فرمان
کسی نمی نهم چون اینگونه جواب ، نامایم طبع حیدر علیخان
که حیله از بهر لشکر کشی و ملک گیری میخواست ، آمد ،
عزیمت جنگ را تقصیم نمود ، ولیکن صعوبات طرق
و شوار گذار آن بوم و بر سنگلاخ ، عایقی بود عظیم از بهر
عبور لشکر ؛

بر خوانندگان این سواد پوشیده مباد که بد نور بلده حاکم نشین
ولایت کنره، یکی از شهرهای نامی هندوستان شمرده
می شود در آن زمان عدد سگانش کمتر از پنجاه هزار نبود
و لیکن این قلت عدد با وسعت و فراخی آن بلده که
دوره اش از سمرسنگ متجاوز است هیچ مناسبت
ندارد، و زینهار این حرف فراخی، محمول بر مبالغه نخواهد گردید
هنگامیکه بر خصوصیات آینده نظر کرده خواهد شد که
کوچه و برزن های شهر بد نور اکثر تا دو فرسنگ بر خط
مستقیم می کشد و در اغلب محلات آن، اعیان و ارکان
دولت کنره اقامت دارند که خانه های ایشان در میان
ساتین وسیع می باشد که محتویست بر آبگیر و خانجیم
و انواع درختان بلند که بر تمامی طرق و سبل سایه می اندازند
و در دورسته بر زنه های شهر جویهای آب شیرین و صاف
و روشن که دیدنش دیده را نور و سینه را سرور بخشد روان
است و شوارع و طرق، دیگر گونه تبلیط بجز فرش سنگریزه های
کوچک ندارند؛

این زیبا شهر عشرت بهر در جوار کوچه واقع است که
بر قلعه آن حصنی است حصین و استوار و پس از آنکه
تمرت دولت میدری در آمده در تحصین و احکام آن

اهتمام بیشتر رفته و این کوچه در میدان گاهی است که
قطرش پنج یا شش فرسنگ است و گرداگرد آن جبال
و غیاض متشابه که بهر جانب تابویست فرسنگ پیش
ممتد میگردد و بنحویکه عبور از آن هر آنکه دشوار است بجز از
کوچه تنگی که بر هر مسافتی کوچه قلعه دارد از بهر حمایت
راه از هجوم افواج یگانه ، و همانا این نوع عقببات از بهر لشکر
قاصد آن شهر سدی است مانع از عبور زیرا که بر هر چند گام آنرا
بنحوی سبکایه در آن راه تنگ میتوان معاودت نمود
و اقامت گاهی دیگر از برای آن لشکر بجز همان راه گذار
ضیق نیست و در آنجا عرضه اخطار از حملات سگینه آن دیار ،
زیرا که ایشان از کوچه ها و طرق تنگ آن آگاه اند
و بر اعدای از آن تنگچه ها همواره کین کشادن میتوانند
و جنگل آن اکثر از قصببات وجود پذیرفته که بریدن آن
دشوار است و سوتنش دشوار تر و تمامی بیشه ها و غیاض
مادای شیر و پلنگ و خرس و فیل ، و پر از حیات
و سهمون و حشرات زهر پاش و مهیل ؛
اینچنین عوایق و موانع نامندفع ساختنی هر آینه سگرا بزرگ
بودی از بهر عزیمت حیدری اگر آن پسر خوانده را به
که محبوب ساکنان آن دیار و امیران آن دربار بود

پیش ازین واقعه خبر داشت ماین همه بفتوای پخته کاریش
درین واقعه نامرضیه اظهار شکفت و استعجاب نموده انگشت
حیرت بدندان گزیده یعنی از چنان فرزانه نیکخواه اینچنین
اندیشه های تباه کی میسزید و پس از استشاره از دوستان
خیر سگال عزم جزم کرد که آن دستور خیانت پیشه را از پایه
وزارت دکامگاری بر دز سیاه عزلت و خواری بنشانند؛
از بهر اتمام این عزیمت پس از چند روز بهمانه ملاقات
بممنزل دستور میه و د بعد از آنکه جمعی از سپاه خود در دانه اش
مینشانند، و با معدودی از باند اران برگزیده اش در دانه در آمده
بی هیچگونه مدافعه و مزاحمه احدی او را اسیر میکند و آنگاه جماعتی
از سپاه تسخیر دولتهای راجه فرمانفرمای میسور میفرستند؛
ولیکن راجه ازین واقعه تنگدلی و پریشانی را بخود راه ندهد اظهار
اطاعت و انقیاد کرد و حیدر علی خان را طلبیده با کمال اعزاز و
اکرام تاقی نمود و در بارگاه غام بر سر انجمن چنین فرمود که راه و روش
نند در ارج از چندی آنچنان از بناده راستی و اعتدال مستحرف
گشته، و از جهت ارتکاب امور نامرغیه، ادانقدر ظنون مرا
نسبت بخود فاسد کرده بود که پیش نهاد ناظر حق گزین من
همین بود که رقم عزل بر جریده روزگارش کشیده شود و دست
وزارت بچنین سپهداری کفایت پیشه زیب و زینت

بمحضر رسیدن افواج حیدر علی خان بهادر در میدان بد نور
 سوارانش جمعی را از جنود رانی که از بهر مدافعه او
 پیش آمده بودند هریمست داده از هم پاشیدند و رانی
 خودش که آنقدر فرصت وقت نیافته بود که خود را بهامنی
 رساند و از دستبرد سپاه حیدری خود را دورتر گرداند در عین
 گریز، تعاقب کرده و برگرفته و پیش حیدر علیخان آورده شد؛
 و ردایتی دیگر این است که رانی تاب مقاومت
 افواج حیدری نیاد و در قاعه متشن گم دید و لیکن پس از
 برداشتن محبوبت شاعر بهیست و هفت روزه آنکار
 بقوای اضطراب سر تسلیم پیش نهاد و مسند را بجای
 بحر یف غالب داداد؛ هماندهی که حیدر علی خان بهادر با وی
 عهد و پیمان موکد با تلف و ایمان بسته بود اکنون فارغ البال
 بر ادج دولت و اقبال مرتبی گردیده خود را از مکاره
 روزگار ایمن شمرد و لیکن از رهگذر گوش نهادن بمشورت‌های
 بد آن زن ناخودکارش از مسند امیری بمحبس اسیری انجامید؛
 تفصیل این اجمال آنکه پیش از مقابله و مبارزه که بارانی
 صورت گیرد بر این زاده متبنا با حیدر علی خان عهد و پیمان
 بسته بود که بازای این اعانت داداد؛ بندر بنگالور باضمیمه
 خط از آن ملک که با سرحد ملک میسور اتصال

دارد بر کار گزاران دولت حیدری و خواهد گذاشت
چنانچه پس از بر نشاندن وی بر سینه راجگی، حیدر علیخان
بکام دل دوستان با جمعی از سواران متوجه مشکور گردید
تا بضبط و تصرف آن پردازد، و اختری از سپاه خود را در ظاهر
شهر رانده نور باز پس گذاشت؛

رانی بوقوع این رو داد حرمان بنیاد، خیلی شسته خاطر
می زیست و هیچ نمیدانست که با چنان حریف غالب
که او را بدین روز سپاه در نشاندند چه تدبیر کند تا در کار
ادشکست و تباہی راه یابد؛ آخر کار رو بدین حیالت
در آورد که با پور خوانده راجه، اظهار دلخوشی و ملاطفت کرده
ریا کارانه او را بر ارجگی قبول دارد و تا توان خود را خیر گال
و هوا خواهش و انموده در تباہی نواب حیدر علی خان فکری
کند یا چاره اندیشد؛ بنابراین تا نزد آن جوان ساده دل
خیر اندیشی و یک خواهی خود را بمقام ثبوت رسانیده
باشد، نخست باز بان هر چه تمامتر چرب و شیرین
در عنوان هوا خواهی او را سرزنش کردن گرفت که
باقضای خرد سالی و ناعاقبت اندیشی بنام خشک راجگی
قانع گشته اقتدار و اختیار خود را بر دست مسلمانان بدین
و سفاکی نگویده آئین و اسپرد که احتمال قویست که بعد

چندی اوزا از باقی مانده ریاستش نیز بی نصیب، و تمامی آن ملک را از آن خویش گرداند؛ القصة بامثال این سخنان ابله فریب آن جوان ساده دل را آتچنان در دام کشید و رام گردانید که اواز عهد و میثاق بسته اش با حیدر علی خان، نادم و پشیمان گردید، و منصوبه رانی که از بهر اہلاک نواب حیدر علی خان بسته بود در نظرش مستحسن نمود؛

در زمان اقامت حیدر علی خان در بد نور، دولتمندای راجہ کنڑہ منزل گاہ او بود و گمان غالب آنکہ ہنگام مراجعتش از مشکور در ہمان دولتمندانزل خواهد فرمود؛ و ازین مشکور تا معبدی بزرگ در ان نزدیکی، راہی بود پنہانی زیر زمین کہ ایچکس جز رانی بران آگاہی نہ داشت، رانی، عزیزست آن جزم کردہ بود کہ بنیاد بوم آن مشکور از خشت و گل تہی گردانیدہ بہار و ست پر کند و در شبیکہ حیدر علی خان باناخان و مشہدارانش درون آن، بخوردن طعام مشغول باشد بآتش دادن بار و ست، آن مکان را پیراند؛ و در ہمان زمان افواج ریاست کنڑہ در عین جوش و خروش و ہنگامہ و پریشانی بسر کردگی راجہ زادہ دمار از روزگار جنود حیدری برآرند؛ الحق این منصوبہ بآسانی تمام صورت گرفتہ چہ برہن

دوستدار راني بابر همنان آن معبد نهاني در ساخته بود و ايشان
را از آن خود گمرايده؛ اکنون نواب حيدر علي خان از
منگلور باز گمرايد و آنوقت که اهلاک حيدر علي خان در آن
انديشیده شده بود پيش آمد؛ قضا را بر همنی از بر همنان
آخه داد که از کردار بر همن راني و راني نیک مستغفر بود بحیال
خود را در آن انجمن در آورد و بر تمامی منصوبه پند همنی آن
نگوایده خصال راني، نواب موصوف را مطلع گمرايد،
حاضران، انگشت بدندان گمرايد و لیکن نواب حيدر دل،
هیچگونه از جانرفته بکشف این ماجرا فرمان داد تا پس از
انکشاف حقیقت حال، راني را باشوهرش بر همن ناسوده
فن و دیگر همکاران آن زن بزاري بکشند، و پور خوانده
راجه را اسیر کرده بقاعه گنجیري فرستادند، بدین نمط آن
کشور سرتاسر ضمیمه مملکت حیدری گمرايد؛

از کتاب فتوحات برطانیه در ممالک

هندیه مشهور به چار جنا مه

تظلم نمودن پسر راجه ملک کنره پیاکناره از تسلط
مادرش بر مملکت موروثی پیش حیدر علیشان و متمکن
گردانیدن حیدر علیشان اورا بجای پدر و صلح دادنش
با مادر و بتصرف در آوردن شهر منگاوراولا و تسامی
مملکت بعد از آن بعلت غارتی که رانی نسبت
باواندیشیه داده بود ،

مشگفتی ز کردار حیدر نشنو	نوی نو آئین دیگر شنو
چو آورد بوم سوارا بدست	سریر کشان کرده یکباره بدست
روان بود اختر بیهر دزیش	فرایش همی داد در روزیش
کنار که بد کشوری بس بزرگ	نشیمنگه را بنگان سترگ
ز بس خوبی ناک آن پاک بوم	شدی آشکارا نگین از ز قوم
در ختش همه صندل و سماج و عود	کشیده همه سر به سرخ کبود
پراز میخک و فلفل و جوز و میل	همه پیشه و دشت و راغ و میل
در انجایی رای بد که ندای	چو زین ناله ان شد بدیگره رای
بجایش یکی خورد و کودک گذاشت	بجز دی دیگر بانیشی گذاشت

پسر نارسیده بده زانش مام گرفته بکف کار را از مام
 چو مردان پیداشت کار جهان هر شهر و جاداشت کار آگهان
 ز کشور نمائیش پوشیده راز چه از راه کوتاه چه راه دراز
 سپه را بآئین نگه داشتی ره در رسم شایسته نگه داشتی
 کشاورز و بازارگان سر به سر ز هر گونه گون مردم پیشم در
 گرفته همه را بزیر پناه به نیکی نموده بهر کس نگاه
 چو رایان و فرمانان سترگ جهان راند تا گشت خورشید بزرگ
 رسیده چو شد کودک نارسیده دلش مهر و پیوند شاهی گزیده
 نشستن بجای پدر کرد رای ز مادر نشد آرزویش ردای
 پدر چون شود خاک در قعر گور کم از خاک گردد پدر مرده پور
 بخوردی همی را دس را پدر کشاورز باشد اگر تا جور
 چون از زنی سر بشاهی کشید بجز خود سزاوار شاهی ندید
 بشاهی دلش چون شده شیفته جوان را با مید بفریفته
 بامروز و فردا کشادی زبان زبانش نبود آشنایان
 سخن بود و زور استی ناپدید ز مادر چو فرزند شد ناپدید
 بیازرد از مام و پدر مرد روی ز حیدر از ان در دشت چاره جوی
 بگفت از بمردی ببندی کمر مرا بر نشانی بجای پدر
 ز مایی همه بر فرازی سرم کشاده کنی دست بر کشورم
 سپاس ترا پاس دارم بجان بکنج پدر آنچه باشد نهان

سپارم فرادان از آن خواسته بگوهر همه چیز آراسته
 جد کرده از کشورم منگولور بخشم نباشم ز فرمانت دور
 تو باشی بران مرز بر زبان چنان چون بودن بفرمان جان
 مر آن شهر باشد بفرمان تو کسی سر نه پیچد ز پیمان تو
 چون بشنید حیدر سپه بر نشاند بسوی کناره به تن دی براند
 بنزد دژ آمد چو از دور راه زن رای آمد برون با سپاه
 دولشکر چپ و راست سر بر زده زمین گل شده از خون هر دوده
 پس از آنکه بسیار پیکار شد زن از سخت داورون گرفتار شد
 تا بید با شیر ز ماده شیر بیفتاد در چنگ حیدر اسیر
 بر خویشتن خواندش آن سر فراز نکرده بد دست بردی دراز
 پسر را بیاورده نزد یک مام سوی آشتی نیند سپرده گام
 دل هر دو از کینه پرداخته دو سینه ز کینه تنی ساخته
 دونا ساز گرا بهم ساز کار نمود و ز دود از ردا نه غبار
 دل مام نشنود شد از پسر بآئین بد داد جای پدر
 نشیمن شدش جایگاه مہی کشاده دودستش بفرمان مہی
 ز بازوی حیدر رسیداد بکام همش مہربان گشت آشفته نام
 چو شد رای زاده برائی بلند بعدد و پیمان شده کار بند
 بجا آوریده همه سر بسر نکرد هیچ از گنته خود گذر
 وفا پیش خوانده جفا کرده دور سپردش دژ و باره منگولور

جدا گشته زو حیدر نامجوی
 که آنجا یکه را بگیرد بدست
 نشانند ز خود مرزبان جا بجا
 چو شد حیدر از زاده رای دور
 چه گفتش بگفتا که ای پور خام
 بنیاست او را ترا گشت دوست
 بد آید بانجام زین کار کرد
 بود او دستان و بیگانه دین
 مسلمان اگر چون فرشته بخوست
 بود نیک شان بد زبده شان سخن
 بگیرد همه کثورت را بدست
 شود ز دبه کثورت و دین ما
 دلیر یکه همسای او اژدها
 اگر تو بگردون برائی بلند
 شوی گم بر ریاز بیمش نهان
 چو او باز گردد بدین جایگاه
 بر آورد باید ز جانش دمار
 تنش چون شود از روانش تهی
 دگر نه تو مرخویش را مرده گیر
 بد انسوی بالشکر آورده روی
 بد انسانکه شاید دهد بند و بست
 گمارد ز نزدیک خود پیشوا
 بر غمش سخن رانده مادر پور
 ندانسته از سردری جز که نام
 ترا در جهان بدترین دشمن دوست
 به پیش آید ت رنج و بیمار و درد
 به بیگانه و ینان بود پر ز کین
 چو او اینگری بد ترازدیو دوست
 سراید اگر کس نیاید بین
 بکیش نیاکانت آرد شکست
 برافتد از و نام و آئین ما
 نباشد از و چون شوی تور
 کشد بر زمینت خنجم کند
 چو ماهی بشست آردت بیگمان
 در ساخت باید نهانی تباه
 بدستان و نیرنگی آشکار
 همانند بتو فر فرماندهی
 سردتن بخون اندر آورده گیر

جوان چون ز مادر شنید این سخن
 بگفتار مادر نهاده دو گوشش
 گذشت ز رسم دره راستان
 پیاداش نیکی چو شد بد سگال
 سگالیده با همه گر مام و پور
 بکاخی پیادیده او را فرد
 فرد آوریم آنرا بر سرش
 سگالش بدینگونه آمد بجای
 کنون حال زن بشنوا ی نیکنوی
 چو جوینده کام بود و هوا
 گزیده بکامش یکی برهن
 در خواند نزد یکش آنچاره گر
 برهن پرستار بتخانه بود
 فرادان باذین پیار است
 پی حیدر آتخانه کرده پسند
 بگفتش ز بتخانه تا آنرا
 کشاید بر زیر زمین ره فراخ
 بد آنسانکه فرمود آنشوم زن
 چو حیدر پیر داخت از سنگاور
 فرد مشه بانده شمشیر تا بین
 سپرده روان ددل و جان و هوش
 بگردار بد گشت همه استان
 بزند آن بر سر برد بسیار سال
 که چون دار سد حیدر از سنگاور
 گسسته نهان کاخ را تار و پود
 بخاک اندر آید سر و افسرش
 میان زن و پور نا پخته رای
 که چون بود کارش پسر از مرگ شوی
 چنان چون بود راه نا پار سا
 از و شاد زانسانکه از بت شمن
 بگفت آتیه بودش بدل سر بر
 بنزدش یکی خانه شانه بود
 بزینت چو فردوس پیر است
 که بر باننش آرد بد آنجا گزند
 نماید زمین را تهی جایجا
 رساند سر نقب تازیر کاخ
 بانجام آورد آن برهن
 بیاید بجاییکه بد مام و پور

پذیره شده پور و نام و سپاه
 به پیوسته باد ز هر گون سخن
 که ایوان ز مردم چو مانند تپه
 کسی را که ایزد بدارد نگاه
 بفرمان دارنده جان و تن
 نشسته در انجای بد رای نو
 جز اینان سران سپه سر بر
 بحیدر سخن گفتن آغاز کرد
 نهان بخیه افکنند بر روی کار
 شیند و روانش بر آشفت سخت
 کاینکه بودند انباز کار
 هماندم زن دراز داران او
 بد ژخیم فرمود کنز تیغ تیز
 به بسته ببند گران پای رای
 برد کرده زندان یکی از حصار
 سوی رانه بد نور شد با سپاه
 شد آن شهر و کشور مراد رایی
 بدست آمدش خواسته پیشمار
 که آنرا کران دکناره نبود
 دران کاخش آورده از گرد راه
 همی جست هنگام آن خیره زن
 بحیدر فرد آورده از ابله
 نگردد ز دستان دشمن تباه
 بکاخ اندر آمد یکی بر همین
 همان مادر کشور آرای نو
 نشسته یکی ایستاده دیگر
 سر را ز پوشیده را باز کرد
 برو نقب پندمان نمود آشکار
 بران مادر و پور گم کرده بخت
 بفرمود بستن بند دراز
 دران کار انباز و یاران او
 برانگیزد از جان شان رستخیز
 فرستاد در شهر و بوم سرای
 نشانده پیاپی بسی استوار
 که آن شهر بد رای را تختگاه
 فرمهند را شه فزون فرهی
 ز رایان و نام آوران یادگار
 شهردی اگر کس شماره نبود

زرد سیم آمده انبار ۴ زهرگون گهر بود خردار ۴
 طرایف زهرگون با بنوه بود نفایس بسی توده چون کوه بود
 نگار ایوان و پیلان مست زرد گوهر آمده جامی نشست
 چو الماس شمشیر زرین نیام زرد زرین و سپهر رکیب و ستام
 ز درع و زنجیر زخفتان و خود بکس هیچ اندازد پیدا نبود
 ز بسیار کس کنج انداخته باند و ختن در جگر سوخته
 چو فرخنده بدر روز فیر و ز مرد بدستش بیفتاد بی رنج و درد
 از ان کشور و کنج و آن خواسته فرادان بشد کارش آراسته
 ز گردن و را بود چون یادری رسانده بشان سر اسیری
 همان جهان زد گرفته شمار ز نامش هر اسنان بسی نادر
 چو زان بوم آمد بدستش ز نام بگر دانه از رانه بد نور نام
 بفرمود تا مردمان سربس مر آن شهر خوانند حیدر نگه
 القمه ، استکشاف این خدیعت پنهان ، سبب از دیار
 حوزه مملکت نواب حیدر علی خان بسوی سواحل زاینده
 گوناگون محاسل ، و محتوی بر چندین بنادر خداوند فرادان نوادر ،
 و مقدمه فتوحات تازه بسیار ، در مرز و بوم یابار گردید ، تمامی
 ملک کنار و یا کتره که کشور یست سیر حاصل شمعون
 از انواع خیرات سمائی و انجای برکات ارضی و مائی و
 مخزن دن از کوز بحری دکانی شایسته ردائی مابیات حیوانی

و بایسته هوسندائی اهوای انسانی، برنج که غالب غذای
ساکنان آن ممالک است از چیز سنجیدن و پیمودن
بیرون، و قفل گردد و دارچینی و میخک و هیل و جوز و غیر آن
از توایل و مردارید و بست و صندل و عاج بدان فرادانی و
کثرت در آن مرزد بوم پیدامی شود و از آنجا بد یار و در و
نزدیک می برند که آن مملکت را از نیجهت ذخیره گاه و انبار خانه
تسمای هندوستان می نامند؛ در کوهستانش معادن طلا و الماس و
یا قوت و لعل و دیگر اجبار بیش بها است و در قلعه رانه بد نور
خودش که دارالملک آن مملکت است گرانمایه کان زراست؛
هنگامیکه نواب حیدر علی خان بهادر متصرف آن مقام شد، گنج
شایگان بل کنوز بیکر آن از زر سکو و خشتهاد و لعبتهای
زر و زیورات و اجبار شمین و جواهر زدا هرند رست آگین
در آن موجود و ذخیره کرده یافت، اگر بردایت مردم
فرانسیس که درین یساق همراه حیدر علی خان بودند اعتبار کرده شود
ایشان میگویند که نواب فرمود تا خزینه مردارید و اجبار
گرا نههایش نظر ایشان به پیمانهای غله به پیمایند؛ در آنجا
چند تا انبار از زر و زیورات مردارید و غیره فراهم ساخته بودند
که هر یک در ارتفاع از بلندی آدم که براسپ بلند سوار
باشد مستجاوز بوده؛

درین فیروز مندی حیدر علیخان قاطبه لشکر یان و منتهبان دور
و نزدیک خود را با انعام یکنیمه ساله مشاوهه مستحق و شادمان
گردانید و قلعه داران و سپاهیان را نیز که بر صویحاست
متعین بودند فراموش ساخت و ازین خیر بنی بهره و محروم
نگذاشت؛ نام سنگلور را به کوتریال یا شاه بندر تبدیل نمود
و رانده نوره را به حیدر نگر (چنانچه بالا مذکور شد) اختصاص
بخشید، و خود را با لقب بادشاه کنره و کارگس (کوچک)
ریاستی واقع بر جنوبی سرحد کنره و صحاط بکواستان که
ادرا از کنره و مملکت میسور و مرز دہوم مایبار ممتاز و ممتاز
می کند،) لقب گردانید،



توجه فرمودن حیدر علیخان بتسخیر آن نواح که ازین
مملکت بتصرف جماعه پرتگیشان درآمده بود و اعانت
جستن قوم ماپله از حیدر علیخان و جزئیات احوال دیگر
که درین بساق روی نمود،

پس از اعزاز دارالملک کنره حیدر علیخان در بهر ای
ممالک جدید خود رفته کیف و کم آنرا پردهش نمود و هر جا
بفرماندائی مقبول دستام گردید؛ سپس خواست تا آن
خطه را که پرتگیشان ازین مملکت جدا ساخته در تصرف خود

داشتند باز منضاف آن گردانند ؛ چون اینجماعه سر بانقیاداد
 فرد نیادر دند ادنی ایچگونه تامل و اندیشم برایشان حمله آورده
 باندک صعوبت ناحیه کار دار و قلعه اش ادپر را که در سر زمین
 سند واقع است و سابق ازین از مملکت کنتره جدا
 ساخته شده بود بقضه تصرف خود را آورد ؛ و چون ایننگامیکه اودر تهیه
 محاصره قلعه راسه بود که در سرحد راس راسه واقع است و همین
 یک عایق و سنگ راه پیش رفتن او بود به بلده گوئ
 نشیمن قدیم بر طکیش ، یکسر مردم فرنگستان فرانسیس و غیره
 از یاریگری حیدر علی خان بهادر بر جنگ بر طکیش سر باز زدند و
 حیدر علی خان می دانست که از افواج هند وستانی برگرفتن آنقلعه
 از چیز امکان بیرون بود بناچار باجماعه بر طکیشان طرح آشتی
 افکند و ایشان نیز این مصالحه را مغتنم شمرده ناحیه کار دار را
 تسلیم دی نمودند ؛

چون حیدر علی خان از بوم و بر بر طکیش به منگلور باز گردیده درین
 مقام سفیری با احتشام از قبل قوم باپله نزد اود آمد ، گرده باپله
 طائفه اند تازی نژاد از روزگار دراز بر تماس سواحل ملیبار پاشیده
 و در آن مملکت سکنا برگزیده ، اوقات زندگانی بسوداگری
 می گذراند یکسر تجارت خشکی و تری آن دیار مقصور برین
 قوم است بنابراین ایشان در آن مملکت از تونگرترین

مردم شده اند و همگی سرداران و رؤسای آنجا هنگام
 ضرورت از ایشان بسودی خیلی سنگین و ام میگیرند ،
 چنانچه تمول این مردم از ینگونه سود و از بار بار در حساب گرفتن
 و مضایق اصل و ام گردانیدن آن ، روز افزون گردیده
 است و مهربان آن دیار از ین ممر بروز سیاه تهیدستی
 و افلاس نشسته ؛ و چون کثرت مال و نعمت اغلب
 سبب خود بینی و باد بردت مردم می افتد این طائفه در ین
 زمان یکباره از مرتبه شیوه خود ، پافرا ترک گذاشته بودند
 و هوای مهربی و سرداری در سر ایشان پیچیده بود خاصه
 بمشاهده نمودن عروج علی راجه که جوانی بود از قبیله خود شان بفراز
 سنگاسن راجگی یا سریر فرمانفرمائی آن دیار ؛ و این علی راجه پسر
 یکی از اغنیای قوم پاپاه مردی بود خوش برد و اقبال مند در عهد جوانی
 دختر راجه کانانور از قوم نائر بر دی عاشق گردید و پدرش

* اصل و نسب قوم مایله بعرب می پیوندند و لیکن شکل و صورت ایشان باعراب چندان
 مشابهت ندارد ؟

+ از باستانی تواریخ چنان مفهوم میگردند که قوم نائر شرقای قدیم سواحل ملیدبار اند
 یکی از رسوم قومی ایشان که از گونه طرفگی خالی نیست اینست که بچتر اولاد نرینه
 خواهر ، هیچکس را بوراثت قبول نمی دارند یا وارث ایشان منحصر است در خواهرزاده
 میگردند که داعی بر تقدیر این دستور خلاف جمهور مزید غیوری و فرط و اح ایشان بود شمن
 شکنی و عدو صالی بوده تا از جهت نا داشتن آل و عیال از بهر مقابله اعادی و مقاتله
 ایشان نیکو آماده و مهیا بوده باشند ؟ و چون خواهرزادگان شایسته استعمال حرب و سلاح

با همه اختلاف دین و ملت بر رنم عقیده قومش که رسته
و پیوند با قوم دیگر جائز نمی شمارند دختر خود را برضا و رغبتش بزنی
علی داد و در مرض موتش از راه وصیت حکومت کانا نور
بر وی گذاشت و علی را علی راجه ساخت ؛

سرداران نائربیدین این خوا و ضاع و اطوار متکبرانه طبقه پاپه
بر آتش رشک و غیرت می سوختند و اکثر از ایشان
خاصه سرداران خدادند حکومت و اقتدار در ادا کردن زر
دام ایشان نیز مضائقه می نمودند ؛ این بود حال مردم ساکنان
ملیبار و معامله رئیسان و مردسان آن دیار در آن زمان که
حیدر علی خان بر مملکت کنره و جوار سواحل ملیبار که ریاست
کانا نور بر سر حد آن واقع است فرمان فرما گردید ؛ علی راجه

جنگ میگردند در جنگ و پیکار پیروی خال خود میکنند و دیگر رسم این ، که بر رنم
مسلمانان که مردان شان چار تازن نگاه میدارند زنان مردانه این قوم چار مرد اختیار
میکند و خانه زن که از دیگر خانه ها جدا گانه می باشد چار تا دروازه دارد هرگاه یکی از آن
شوهر چار گانه بزیارتش می آید گرد خانه میگرد و شمشیر خود را بر سپرش میکوبد
تا از آن صدای بر آید و انگاه دروازه خاصه اش باز می کشاید و چاکر خود را با سلاحش
در دهلیز وا گذاشته خودش اندرون میرود و درین حال اگر مرد دیگر وارد شود چاکر
با علامتش می پردازد که بی بی مشغول است در هفته یکبار هر چهار دروازه وامی گردن
و در آن روزه شوهران بی بی بزیارتش می آیند و با هم طعام میخورند و مانند عناصر
اربعه در یک تن ساعتی همه استان می باشند ؛ هر یک از این چار بار مبلغی از زرهنگام نکاح
به بی بی میدهد و تیمار و تربیت اطفال بر دست همت وی حوالهت میبرد نائرزادگان
نام خاص پدر خود نمیدانند بلکه از شوهران مادر یا خال خود حرف میزنند ؛

و مهمتر آن قوم پاپامه بدین اعتماد خود را در ظلّ ظلیل ادا نموده بودند که نواب حیدر علی خان پیاس اتحاد دین و ملت البته حمایت و رعایت ایشان خواهد فرمود و برابر یافت گردانیدن دام از قوم نائر، امداد اعانت از ایشان دریغ نخواهد داشت؛

این سفارت را حیدر علی خان با کمال اعزاز و احترام تلقی نموده سفیران را با هدایای گرانبها سرفراز فرمود و حمایت و رعایت خود را خاطر نشین ایشان گردانید؛ چون طبقه پاپامه بهره از چهار رانی داشتند و علی راجه چندین جہاز پر بار آماده روانگی داشت و حیدر علی خان از بهر این مصلحت ملکی که او حلقه از مراکب دریائی مهیّا داشته باشد تا سواحل ممالک او را از تاخت و تاراج مرهت و دیگر رهنمان دریائی حمایت و عراست نمایند، علی راجه را بزرگ امیر البحر خود گردانید، و شیخ علی برادر او را سربراه کار امور دریا و بنادر و دریائی تجارت ممالک خود ساخت؛ نیز مبلغ گرانمایه از زر بدو و اسپرد تا جہازات نو بخرد و بنا سازد؛

حیدر علی خان مملکت کنڑه را از همین عطیات یزدانی در حق خویش داذ بهمن مواریث که بعد از خود بوارثانش واگذار دیند داشت (الحق پندار او قرین راستی بود

د ازپرتو نیکو د اوری بی بهره فی) بنا بران خواست تاجید ر نگر را
 دارالملک سرتاسر ممالک خود گردانید، سپس تمامی
 مردم خانواده را بدانجا نقل نمود و اراده صمیم جید ر علیخان بهادر
 همین بود که درین مملکت آنگونه حکومت مکرمت آئین
 مرحمت قرین را بنهند که بدان خود را محبوب ساکنان
 آن مرزد بوم گردانند و ایشان با وی بجای اطاعت و انقیاد
 مهرورزند (و این خود غایت سعادت این جهان نیست)
 و میگویند که ادد درین امید بیش از آرزو کامیاب گردید؛
 و حکمرانی دیگر ممالک محروسه را بر خویشاوند و قریبان خود
 بدین نمط توزیع نمود؛

حکومت بنگلور و توابع آنرا بم خود ابراهیم علی خان تفویض
 نمود و ادالت مدید ازین ریاست بهره ورماند، و مخدوم علیخانرا
 (که در سند مملکت بخشی او را بلقب مخدوم علیخان بهادر یاد کرده بود)
 به فرمانروائی سلطنت میسور اختصاص بخشید؛ و مرزا صاحب را
 به طرفداری سراد و مضافات آن نامزد فرمود و عمرزاده خود
 امین صاحب را بفرماندگی بنگر ممتاز گردانید؛

چون علی راجه امیر البحر حلقه از جهازات فراهم آورده بود
 در آغاز موسم سفر دریای هند، جزائر مالدیوه را بیهانه اینکه
 نسبت بقوم اداز ساکنان آن جزائر حیفی رفته است

مفتوح ساخت و پس از آنکه بادشاه آن جزائر را
با سیري گرفته بود، از غایت سنگدلي هردو جهان پيش از
چشم خانه برآورد؛ چون سپاه و نشان حیدري بر مراکب خود
برده بود هر جا که در دریای رفت بحریان با کرام و احترام او را
مستقی می شدند؛

چون علي راجه با جهازات مظفر خود به منگلو مراجعت نمود
از بهر ادای وظائف خدمت بحضور نواب حیدر علیخان آمد
و راجه مالدیوه را نزد او حاضر آورد چون نواب از پیداد گري
و پیداد پسندی خیلی اجتناب می ورزید بمشاهده این ستمگري
که علي راجه، مصدر آن، نسبت بر راجه مالدیوه شده بود آن قدر
آشفته و ناخشنود گشت که بزودی علي راجه را از مرتبه
اميري حلقه جهازات معزول فرمود؛ و از نامردمي علي راجه خیلی
متاثر گردیده از راجه مالدیوه در یوزه عفو و بخشایش نمود و
پس از اظهار این معنی که او چقدر از این روداد پیداد بنیاد
متاثر و غمناک گردیده و احتمال هر گونه استمال و دلجوئي
که در قدرتش بود، از شکوی شاهي، دولتخانه از بهر سکونت
راجه مظلوم معین فرمود و جاگیری که دخل آن فراهم ساختن اسباب
مسرت و خوشدلي آبخنان کس محترم را در این چنین مقام
کافي و بسنده تواند بود نامزد آن بزرگوار نمود؛

اشتراک مملکت کنده که مساعی اورنگ زیب عالمگیر
در تسخیر آن رایگان رفته بود و ثمری بخشیده و استخلاص
جزائر مالدیوه که در عدد بسیار افزون از حصه و شمار اند و اکثر
سلاطین مغولیه را از آن آگاهی نبود، آنقدر در مکنست و جاه
حیدر علیخان افزود که تمامی امیران هندوستان و سرداران
آن، سفیران خود را از بهر ادای رسم تهنیت و مبارکباد
نزد حیدر علی خان بهادر روانه نموده بودند و شاعران مدحت
سردار قصائد خود مرتبه او را بر رتبه اسکندر ذوالقمرین
و تیمور لنگ ترجیح و بالائی داده؛

یک سال پیش گذشته بود که حیدر علیخان از حوالی نگر
دوری نگزیده و از راهگذر اشتغالش بامور وابسته
مهمات دیوانی و لوازم عشرت و کامرانی چنان می نمود که او
بدوای آسایش و استراحت که تا حال از آن یکسر بیگانه
میزیست نیکو شادمان و سرور بود؛ در چنین حال مسرت
اشتمال که جهان از کتش و کوشش عرب و ضرب
آسوده بود و ساقی دوران، رچیق خوشدلی و سرور برندیان
بزم حضور نواب حیدر علیخان می پیمود ناگاه تذکر آنعهد و پیمان

* شاعریکه در دیوان دولت حیدری بمشاهده هزار روپیة بسم کردگی هزار نفر مقهور
بود واقعات شایسته و فتوحات بایسته او را منظوم می ساخت ؟

که حیدر علی خان با قوم مایله در حمایت و رعایت ایشان
 نموده بود همست والا نهست او را بران می آرد که بساط
 عیش و نشاط در نوردد، و نطق چاشگری و یساق بر میان
 بندد، ندیمان ایوان بزم دوستگانی را الوداع، و صریشان
 میدان رزم خون آشامی را مرجا گوید بر نغمات ملایمی و نوای
 بر بطن و چنگ صابیل اسلحه پیکار و طنطنه کوس جنگ برگزیند
 و بجای ساغر سرشار مدام شمشیر آبدار خون آشام در
 دست گیرد،



بقتل آوردن قوم نائز جماعه مایله را و آمدن نواب
 حیدر علی خان بهادر با انتقام آن فعل ناشایان و پندیره
 شدن علی راجه او را و مبارزه کردنش با نائران
 و منهزم گردانیدن ایشان،

به نائز به بیداد چون مایله شده بر ربه همچو گرگان یله
 بیننده هر کس بی دام خویش بسی مرد بیچاره در دام خویش
 شده بینوا سوز آتش بلند رسیده تر دشک را از ان گزند
 هر بر زن و شهر فریاد بود بنائز از ان بهره بیداد بود
 چو شد سخت آزرده نائز گرده ز حد رفته بیداد و آمد ستوه
 نشسته یکجا یکه رای زن برین بر نهادند یکسر سخن

بخون ریختن تیغ کرده یله درین بوم هر جا بود مایله
 همه را سرازتن نمایم دور برانگیخته به زبد خواه شور
 مایبار اندر یکی تن یگای نمایم زمین مردم تیره رای
 ندیده در آغاز و انجام کار که شیری چو چیدر بود در کنار
 بدینسان سستم کی بهمدین خویش پسندد کشته بیگمان کین خویش
 بخون ریختن تیغ افراختند بسی مایله را تبه ساختند
 بشهر و بهر زن روان گشت خون تن کشته پر خاک سرانگون
 بهر جا ز کشته زمین گشت کوه هران زنده کو مانده بدزان گروه
 همه جامه بر خویشتن کرده چاک بتارک پراگنده تار یک خاک
 پریشان روان و پراگنده دل زخو ناب دیده زمین کرده گل
 بنزدیک حیدر گریزان شدند از ان در دجویان در مان شدند
 بدرگاه او بانگ و فریاد خاست ز هر گوشه آواز داد خاست
 برآمد ز غوغای یکی رستخیز چو بشنید حیدر سرش گشت تیز
 دلش همچو در یاد آمد بجوش ز بس ناله زار و بانگ و غروش
 بفرمود تا بر کشیدند نای همه دشت پر شدند پرده سرای
 بنهرگاه او شد سپه انجمن تگاور سواران شمشیر زن
 دوده هزار از در زم جنگ گرفت و روان شدند نکرده درنگ
 بسوی کنانور آمد سپاه علی را به گشتش پذیره براه
 شده شاد هر دو ز دیدار هم بسته ز آب سخن گرد غم

بنزد یکی شهر بد رود آب سرا پرده را کشیده طناب
 بد انجای آورد لشکر فرود زنائر سپه نیز آنسوی رود
 پی کینه آمد گرد و گرده ز بس مرد پوشیده شد دشت و کوه
 کشیده بکینه رده از دوسوی به پیکار و ناور و بنهاد روی
 شد اندر میانه کما بیش جنگ نیارست نائر نمودن درنگ
 یکی آنکه از حیدر شیر مرد سپه بود خو کرده اندر نبرد
 شب دروز در زیده آئین جنگ بشمشیر و خنجر به تیر و تفنگ
 و گهر آنکه هر گز زنائر سپاه بند دیده در گردش رزم گاه
 که آید بمیدان برابرش سوار بد شمن کند کوشش و کارزار
 چونگاه دیدند اندر نبرد بر اسپ نگاور سواران مرد
 فرادان بر سیده زان ترکتاز پیابان گرفتند و راه دراز
 برفتند بگذاشته رزم خوار پس اندر روانه نگاور سوار
 بکشتند بسیار و انداختند ز کشته بسی پشته و مباحثند
 بیفتاد مرده زنائر گرده بهر جادوان دشت مانند کوه

آمدن نواب حیدر علی خان از کنانور بکلی کوت واستقبال
کردن رای ملقب بساموری و تسلیم نمودن شهر و آنگاه
تثویف نمودن برهمنی ساموری را بمرتد گردیدنش
ازین کردار از کیش و مردود از قوم خویش و سوختن
ساموری بلاین تثویف خود را بافرزندان و مسلم
گردیدن ملیبار حیدر علی خان بهادر

کلّی کوت پیوسته بدپای تخت	بوم ملیبار ای نیک بخت
بساموری آمد شهر بود	در انجا کسی را که منشور بود
ز نامش جز این کس نبردی بلب	پدر بر پدر بوده اینش لقب
بسوی کلّی کوت شد با سپاه	چو حیدر پیر داشت از زر مگاه
بنیر و نمود آنه ز آن خویش	براهش هر آن شهر کام به پیش
شده کار سالار آنجا تاه	چو نزد کلّی کوت آمد سپاه
نمانده بجز جایگاه نشست	برفته همه کشور او ز دست
نه خویشش بجا مانده فی یار غار	سپاهش شده کشته و تار و مار
نیارست کردن به پیکار روی	کسی کو بجا مانده بد پیش اوی
نه برداشت از جای خود پای خویش	نخبید ناکام از جای خویش
نه در وازه شهر بست و نه کاخ	به پیکار نغراخته یال و شاخ

چو در شهر آورد چیدر سپاه
پندیره شدش رای کشور براه
برد کرد هر گونه گوهر تبار
گرفتش بهر دل اندر کنار
ردان گشت دستش گرفته بدست
بیاد داد را بکاخ شست
بتو گفت این بوم فرخنده یاد
به پیش تو چون من بسی بنده باد
بگفتار حرب و سخنهای نرم
نیوشنده در مهر او گشت گرم
بگفتش خور هیچ تیمار و غم
نیاید بروی تو از من ستم
سپارم بتو کشورت آنچه هست
نگیرم از آن یک بدستی بدست
برد بومست از من نه بایند گزند
بدانسانکه بودی کنم از جمند
زهر گونه نیکی بدادش نوید
ر میده ردان و را آر مید
چو کوتاه شد گفتههای دراز
به شکر گه خویش آمد فراز
چو چیدر جدا گشت از پیش رای
ز کاخ اندر آمد پیرده سرای
یکی برهن بد تر از اهر من
بدانیش و بد کیش و ناپاک تن
خمیرش سرشته ز ناپاک آب
سگش مادر و خرس و گفتار باب
بآتش زن و دودمان کهن
سزاوار پیغاره و سرزنش
زبان از زفر کرده بیرون چومار
سرور و کشنده بهم همچو خوک
کشاده دنان همچو مردار خوار
چو گر به برافروخته چشم خویش
فرا کرده گردن بهمانند لوک
بگفتش که ای گشته از راه دین
بگردار گرگ و بدیدار میش
چرا مهر چیدر نمودی گزین

بدو چون شدی یکدل و دوستدار
 بدی گادخواره سوی خویش راه
 بدانیش بتخانه و بت شکن
 روانش پراز کینه از کیش ما
 پیاداش این کار نائر کرده
 نمایند یرونت از قوم خویش
 چو زنده بوی پیش ناید کست
 نگردد کس انبار با تو بنان
 چو در کیش هند و ازین بد سزا
 نباشد پرا ندو شد جان رای
 شود در جهان خوار دبی آبروی
 بآتش بر افروخت گاخ و سرای
 یکا یک بدن تیز آتش بسوخت
 بران برهمن بیمر و یستمار
 چو شد سوخته رای باخان و مان
 ز کمبوده بختان نائر کرده
 یکی شکر کشن آراستند
 سپاهی فرو تتر ز مور و ملخ
 دلادر بهماند شیر تریان
 به بی کیش و بدوین شدی از چه یار
 برترین چه باشد بگیتی گناه
 برارنده جان برهمن زن
 به پیدا و پنهان بدانیش ما
 بر خنجد و گردند از تو ستوه
 بدانند درست ز آئین و کیش
 چو میری یکی تن نیاید پست
 ترا کس نتواند بنزدیک خوان
 که داشت کس را ز دین شان جدا
 بر رسیدارندش از خود جدای
 ز غم اشک کرده روانه بردی
 خود و هر کرا اندر آن بود جای
 جهانرا دل از کاراد بر فروخت
 همی باد نفرین ز پروردگار
 نهاند از کسانش بگیتی نشان
 پرا گندگان گرد گشته چو کوه
 بناورد و پیکار برخاستند
 برابر بجیدر کشیدند نخ
 به پیکار بسته کمر بر میان

(۱۵۲)

پیاده سپید ساخته جنگ را برانگیخت از جای شبرنگ را
 برآمده و دار از هر دو سوی بچوگان شمشیر سرچوگوی
 فزادان بغلطید در تیره خاک زیگان جگر بسی گشت چاک
 چو برق یمان خنجر آبدار نمایان بتاریک گرد سوار
 بسی خرمن زندگی سوخته چو خس ز آتش تند افروخته
 ز ناله بسی مرد در رزمگاه بیفتاد برگشته روز و تباه
 سر انجام از رزم برگاشته بچیدر برو بوم بگذاشته
 سراسر شد آذر ز اورا رهی بنیروی بازوی و روز بهی



سرعصیان بر تافتن نائوران از اطاعت نواب حیدر علیخان
 بهادر و پیشینی موسم برشکال قصص انتزاع بعضی از قلاع
 از تصرف کارگزاران حیدری نمودن و جمعی را از قلعه دارانش
 کشتن و لشکر کشیدن حیدر علیخان در معین ظغیان سیلاب
 و جوش و خروش رودبار آن دیار و بتخریب و افساد آن
 بلاد پیرداختن و به تن لیل نائوران سیه بخت سخت کوشیدن

ازین واقعه نواب حیدر علی خان بنایت متاثر گشت
 و آنچنان بر خواهر زادگان ساموری مرحوم که مصدر این تاهی
 شده بودند آشفته و خشمناک گردید که بر سر انجمن سوگند

بیتکی چند در بیان اجمالی خصوصیات جنوبی
 بهر هندوستان که جهت قرب خط استوا و اعتدال
 از منہ ظلمات و ضیا زاینده خیرات حسان و برکات
 بیکران است و متاع نواب مکارم انتساب حیدر علی خان
 فردوس مکان که موسس بنیان حکومت اسلامی
 سریر نگین، و فرازنده لوای فتوحات تا اقصای ممالک
 دکن، و مناقب بادشاه سلطان نشان طیب و سلطان جنت
 آشیان، که طرازنده سریر سلطنت و زیبنده افسردولت
 و مکنیت بوده، مذیل بتوصیف لطائف صفات و شرائف
 ملکات ارکان دولت سنیّه برطنیه که حالا بر تمامت
 ممالک هندوستان بسزادارائی، و از سواحل شرقی ارض
 جزیره نماى هند تا سواحل غربی آن و از اقصای دکن
 تا کوهستان شمالی هندوستان فرمان روائی دارند،



همایون کشوری خرم زمینی	طرز امرز بومی دل نشینی
وطن گاهی نشاء خرمی را	طرب گاهی پری و آدمی را
صفای آب شیرینش روان بخش	ریاح باد مشکینش توان بخش
مزاجش را اعتدال استوائی	بعنبر پیزی و گوهر فزائی

بوده باشند از سرکشت و خون ایشان در گذشته تماست
مرز و بوم نائربدیشان و اسپرد ؟

دپس از آنکه سپاه و قلعه داران را از بهر صراست و پاسداری
کلیکوت و پانیانی تعیین نموده بود حکومت این ناحیه را
بر راجه کوبنا تورا از زانی فرمود ؛ و این راجه بر همین بود فرمانده
ریاستی از مضافات میسنور و از آن مملکت بکوستان
جدا گردانیده ؛ حیدر علی خان بهادر این عطیت را از مصالح
ملکی پنداشته که چون اینکس بر همین و محترم است در میان
طبقات مردم نائربد از کیف و کم آن دیار و رسم و عادات
ایشان نیکو آگاه است ایشان را در مقام آشتی و دفاق
نگاه خواهد داشت ؛

چون موسم برشکال که در نواح ملیبار تا دیر می پاید و ملازم
باد های تند و سیلابهای جوشان می باشد آغازیده بود حیدر علی خان بحکم
خرد و رت آن سرزمین را داگذاشت و لیکن تا این مملکت نو
مفتوحه را هنوز در نظر داشته باشد ، او همین تا کوبنا تورا که سکونت گاه
راجه مزبور بود رفته و در دلتسرای او رحل اقامت انداخت
زیرا که این مرز و بوم بیرون آن کوستان است که بنام
گهات خوانده می شود و عرضه آن باران و سیلانی که بر سواحل
ملیبار از وسط ماه اپریل تا آخر ماه سپتمبر مستوی می باشد ، حیدر علی خان

چنان می پنداشت که جماعه نائرسطو است افواج دشمنند حملات
آزادیده و شکوهمیده اند ، و چون ادبای ایشان طریق نیست و
مواست پیموده است سراز خط فرمانش برتخواهند تافت
دیو غ اطاعتش را که بردوش نشان نهاده بر نهج تسلیم خواهند
برداشت ، ولیکن حیدر علی خان دران زمان از رسم و راه
آن جماعه خود بین چنانچه باید آگاه نبوده چه ایشان همیمن که یکبار
آز رده شدند اگر چه بریمه ایشان کبیره باشد عفو و بخشایش را
نمی دانند و تا از آزارنده ، انتقام خود نگیرند نمی آراسند ؛

هنوز ماه می تمام نگذشته بود که در یکا سرسوا حل ملیار آدازه بغاوت
نائرو خروج ایشان بر ر غم حکومت حیدر می بلند شد ؛ آغاز این
خروج از قتل عام جمعیت قلیلی از قلعه داران بود که بدست
ساکنان قصبه کلان پانده یگاری که در پای قلعه واقع است
ناگهان کشته شدند ؛ این باغیان به کارستمگری خود را کار بجای
رسانند که چند سپاهیان فرانسیس را که قلعه ماهی را
داگذاشته میخواستند که در لشکر حیدری در آیند و دران قصبه
فردای روز قتل عام رسیده بودند ، قتل کردند ؛

از هر گونه آثار ظاهر ، احتمال قوی همیمن است که باعث خروج قوم
نائر ، سازش پنهانی راجه ترو انکور و خواهر زادگان ساموری
بوده ؛ همانا کار این بغاوت بدان درجه نیجامیدی اگر راجه

کوئنها تور و علي راجه و برادرش شيخ راجه که انتقام کشي
قوم مايله از نائربديشان حوالهت رفته بود آنقدر در شتي و
ستمگري نکردند ؛

چون کثرت آب باران در سواحل مايلار کوچکترين جو را
رود کلان ميگرداند و از رهاگذر سيلاب عام که در موسم
برشکال دران ديار صورت ميگيرد يکسر شوارع و مسالک
سدودي شوند ، نائران که بخصوصيات مملکت خویش
مستوداند در شهر باد و باران يکسر عريان آمد و شد میکنند
چنان اعتقاد کرده بودند که ايشان کليکوت و پانياني را پيش
از انکه افواج حيدري بديشان برسد بشرف خود آورده قوم
مايله را يکسر کشته و تباہ خواهند ساخت و ليکن هيچ خبر
نداشتند که منتقم ايشان را همچگونه عائق و مانع اگر چه از ان
سيلاب و طوفان باد و باران سختتر باشد سده راه انتقام
شدني نيست ؛ درين عصيان و بغاوت ، ايشان آنچنان
کتمان و اخفارا بکار برده بودند که رضا علي خان سده دار ماقيگهري
و نواب حيدر عليخان هنوز از ان بوي نبرده ؛

پيشتر که از انکه خبر اين واقعه بحيدر علي خان بهادر رسد ، افواج
نائرب کليکوت و پانياني را محاصره کرده بودند ؛ و اين خبر را بديشان
ملاحی از جماعه پرطکيشان آورده بود ، اين ملاح باميد جزای

گراشهای که قلعه دار پانیانی بدو وعده کرده بود از راه جانبازی
جراأت بر رکوب رود پانیانی که در عین جوش و خروش بود
کرده بر کشتیکی از چوب قصب (یا بانس) ساخته
و یکسر با چرم پوشیده ، بر نشست چنانچه این کشتیبان همسین
در ظلمت شب جنگل و بیابان که از دام و دود موسیقی و درنده
خالی نبود طی میکرد و درین شبانه قطع مراحل ، هیچکس بجز
قطب نمایی جیبی قائد و راه برش نبوده پس از زحمت
و مشقت بسیار به مقام مآذیگه ری رسید و رضا علی خان
را از واقعه خروج نادر از ان اخطار که افواج نواب حیدر علیخان
در کلیکوٹ و پانیانی عرضه آن بود ، آگاهی بخشید ؛

رضا علی خان آن ملاح را بزودی بسوی کوئٹا تورا روانه گردانید
و خودش بر جناح استعجال با افواج مستقیمه اش با وجود و فور بارش
و عموم سیلاب بسوی پانیانی کوچ کرد ؛

همینکه خبر ایامغار این جیش بجماعه باغیه رسید یزیدی و تنیدی
ایشان اندکی بشکست ؛ ولیکن چون حالی ایشان گردید که

* این نوع زورق قصباتی بچرم پوشیده نوعیست از سبد کلان و پاهایان افواج را
خاصه در سواحل ملایبار بسیار مفید نواب حیدر علیخان اینگونه کشتی ها در لشکر
خود بسیار نگاه میداشت و احتمال کالبد یک کشتی را می بردند و دوتا نفر بالا پوش
چرمینه اش و در چار یک ساعت آنرا شایسته استعمال می ساختند در یک کشتی
بسیست و پنج کس می نشستند یا یک ضرب نوپ میدانی بران بار میکردند ؛

آن فوج از وجود سواران خالیست قشونی را از جنود خویش
 بدافعه جمعیت رضا علی خان فرستادند و این قشون هنگام عبور
 از هر رود در تشویش و پهریشانی فوج رضا علی خان می افزود و در آخر
 از جهت خطای قائدانش بر مراد خود که در انداختن او باشد
 در خطرگاهی عظیم که در انجاد و تارود با هم نزدیک پانده یا گهری
 مجتمع شده بود گویی فیر و ز شدند؛ چنانچه رضا علی خان در آن
 خطرگاه آنچنان متعبد مانده بود که از جهت عمق و تیرگی آب
 او را بر هیچ جانب راه عبور و جو از نبود، و طرفه تر اینکه راه
 بازگشت نیز بر دست بود و زیرا که آنکوچه های تنگبار در میان
 جنگستان متشاجر که او هنگام رفتن از آن در گذشته بود از
 موفوری درختان که از هر درسته اش بریده در عرض آن
 انداخته بودند و در اکثر بهره آن سپاهیان خود را در کمینگاه
 نشانیده، طی کردن آن یکسر دشوار گردیده بود؛ نواب
 حیدر علی خان بهادر به مجتهد شنیدن خبر عصیان نائران، رساله
 سواران خود را که بحسن اتفاق نزدیک کونبئاتور از قول
 جدا مانده بود، می طلبید، و از نواح میسور و دیگر بهرهای مملکتش افواج
 سنگین از سوار و پیاده فراهم میگرداند، و جمعیتی گزیده از
 پیادگان چست و چابک خود نزد خویش مهیا داشت ولیکن
 منتظر اخبار آنجانب ماند پیش از آنکه جنود خود را که از بهر مهامت

عظیمه دیگر آماده داشته بود عرضه اخطار در این چنین موسم
طوفان بار نماید؛

همینکه رضا علی خان از خصوصیات مقام خویش اعلام داده بود
نواب حیدر علیخان با سه هزار سوار و ده هزار پیاده ^{تفنگچی} به تیزی
سل دمان و سرعت بادوزان در آن بارش و طوفان روانه
گردید؛ یکسره سواران در ساله داران و غیره را فرمان داده بود
که بر اسپان برهنه پشت بر نشینند و پیادگان را چنین
فرموده که از تمامی رخت بجز زیرجامه سبک و کفش از همه
پوشش عریان گردند، و هر کس از ایشان قطعه موم جامه
داداده شد تا کیسه خود را به آن از آب فرد پوشد، و سپاهیان
فرنگ که تازه از پانده یحیری و کابنو وارد سیده بودند هر فرد را
چتر موم جامه بخشیده شد؛

همگی توپها که بیاریگری این جیش سبکمایه همراه ساخته شده
دوازده ضرب از توپهای میدانی بود که بر فیلمان بار کرده بودند؛
درست و انمودن صورت حال این چالش دیاق که
حیدر علی خان بهادر جنود خود را در آن قیادت نموده بود کمتر دشوار
نیست؛ پانزده هزار مرد جنگی از سپیده صبح تا شام روانه بود
در کشوری سه تاسه کوستان، از کوچه های دشوار گذار که
بیشتر از سه کس در عرض آن امکان عبور نمی داشتند،

معروض آن چنان بارش ستمراز بام تا شام که مصحوب دیوآباد
 و برق دندرمی باشد ، و در همان زمان متوقع آچنان ستم
 ساعت بعد نیمروز هر روز که آفتاب می درخشد با آن فروغ
 و تاب در آن ممالک گرم سیر که مساکین بشریارای
 احتمال آن کمتر میدارند ؛ و درین میان اکثر عبور رودخانها نمودنی
 که آب آن تاز نخدان شان میرسید و بسا اوقات
 شناکنان میگذاشتند و شبها بسرمی بردند و در دشت
 و قصبات ویران که یکسر ساکنانش آن را واپس گذاشته
 بودند ولیکن در آن معمور است بکثرت اذوقه می یافتند ،
 برایشان همین حکم رفته که بهر آبادی که رسند آنرا بر دز سیاه
 خاک و خاک تر نشاند و از نهیب و غارت آن تا توان
 دست باز ندارند ؛

ازین چالش که ناگهان بعمل آمد فتنه باغیه هراسان شده تمامی
 افواج خود را فراهم آوردند ؛ و گونه تلّی بجنود رضا علی خان
 پیدا آمد اگر چه بسیاری از ایشان بسبب فقدان اذوقه
 و اخطار طریق که در آن مبتلا شده بودند هلاک شدند ، همتران
 نائرا از سهم سوء نتایج بغاوت خویش بر ر غم نواب
 حیدر علی خان که صولت و سطوتش را حالی مشاهده کرده
 بودند ترسان و لرزان ماندند ؛ با این همه پستی و حمایت

معسكر مورچال بسته يا خندق زده خویش که بردست چپش
 دهی داشت پچار دیوار و خندق و دار بزین (که احاطه باشد
 از چوبها ساخته) محکم استوار گردانیده و بتوپخانه سنگین
 که حامیان آن جماعتی پردل بودند بایکدیگر همدستان و همعهد
 گشته که جان دهند و جان دهند ، میخواستند که با افواج حیدری
 دوچار گردند ؛

از بهر حمله بردن برین معسكر حصین حیدر علی خان بهادر چار هزار
 مرد جنگی را از بهین سپاهش جناح راست ساخته فرمان داد
 که بران ده حمله آرند ، سرگروه این جماعه ، لفظنظ کرنیل از
 قوم پرطکیش بود که دران نزدیکی با سه داران دیگر ازان
 قوم از گونه آمده ؛ و جناح چپ که از تفنگچیان وجود پذیرفته
 سرکردگیش بپهداری از طبقه انگریزان حواله رفته ،
 قائد قول کلان نواب حیدر علی خان خودش بود و پس
 آن قول جماعتی بود التمش از سپاه فرانسیس ضمیمه
 ساخته با جمعیتی گزیده از جوانان طبقه امرا و اکابر دولت حیدری
 و آن پهداران و سپهسالاران که دران روز بقیادت
 در همناسی سپاه جنگی نمی پرداختند ؛ این جماعه گزیده همه شان
 پیاده بودند و سلاح شان همین شمشیر و سپر ، ایشان
 بطیب خاطر خود ؛ پیر و سپهدار سپاهیان فرنگ گشته بودند ؛

چون جمعیت سواران درین یورشش بکار آمد نبود از پس
فوج التمش مقام برگزید بر حسب نظم و نسق افواج که مرتب
ساخته شده بود سپهبد ار پر طکیش با چهار هزار سپاه خاصه
خویش بسوی آن ده، متوجه گردید و ایشان را با چابکی و چستی
تمام تائب خندق برد؛ ولیکن بدون آنکه گامی پیشتر شتابد
بر همین قدر از یورشش بس کرد که سپاهیان خود را فرمود
تا تفنگهای خود را سربا داده باشند؛ چون این سپاهیان پناهیگاهی
نداشتند یکسر از گلوله های اعدای که از رخنهای دیوار می انداختند
خسته و تباه شدند؛ بدین آتشباری که تا دو ساعت پایید
دکاری نکرد و حیدر علی خان که دم بدم بدو خبر این چالش میرسید،
که دران بهترین افواجش عیث تلف گردیدند بسیار
دلگرفته و آشفته گشت؛ سپهبد ار فرانسیس سر کرده
قشون فرنگستانی که تازه در سالک ملازمان حیدری منسلک
شده و محلی شایسته و انمودن هنر و کمال ساحشوریش هنوز
نیافته بود، درخواست تا با فوج التمش درین مهم اقدام نماید
و بسرکردگی سپاهیان ممتاز گرد و حیدر علی خان دعوت او را
قرین اجابت نموده گفت که آنچه مناسب حال داند بعمل
آرد؛ چنانچه این سپهبد ار بزدی با سپاه خود که از بهر جنگ
و پیکار نعل در آتش داشتند و پر موی انتقام کشیدن از نادران

بودند که با کمال قساوت چند نفر فرانسیس را بنی سبب
در پانده یگه‌ری کشته بودند چنانچه فوج فرنگ بسرکردگی این قائد
بهادر و پر دل محبوب جمعیت گزیده امیران و اکابر باغایت
و لعل پیورش بشتافت؛ از ان تنگنا که در میان قشونهای
سپاهیان پیش رفته بود در گذشته در کندل بی محابا
فروریختند و یک چشم زدن از ان عبور کرده مجبور ا باز شکافته
بمقابله اعادی پرداختند؛ و بی هیچگونه رحم و امان تیغ در جمع
دشمنان نهادند؛ چون گرده اعادی این چنین طیش و شدت
از ایشان در سفلک دامادیدند همگی ایشان بدون آنکه
در مقاومت و مدافعت دست و پا زنند کشته شدند؛
بمشاهده شعله که از ده آتش داده بلند شده بود و سمب
پرواز گلوله ها که بسوی نائران بغاوت نهاد عرضه کینه و عناد
میشتافت نیکو حالی نواب حیدر علیخان گردید که ده مسطور
تسخیر او لیای دولت منصور در آمد؛ اکنون تمامست
جیوش بهیئت مجموعی در حرکت می آید تا بر لشکرگاه خندق
زده شان حمله کند، ولیکن چون دشمنان معاینه کردند که
جنود حیدری ده حصین پشیمان لشکرگاه ایشان را پیورش
گرفته بودند دل باخته جوق جوق باغایت هراس هر سو گریختند
و معسر خود را داگذاشته بزودی سرا سیمه دار پراگنده گشتند؛

چون نواب حیدر علیخان میدانست که درین مهم، دشمنان دست از جان شسته نیکو جنگیده باشند این یورش پر دلانه که از جرأت و دلیری امیر زادگان دولت حیدری که درین یورش یار یگر بودند و بحفظ او فابره در، آب و تاب دیگر یافته بود، باعث کمال دلخوشی و سرت نواب والا جناب گردیده؛ سپهبد ار فرانسیس را که فاتح باب فیروزی بود بلقب اغریهادر عزامتیا ز بخشید؛ و همان روز شامگاهان بعطای سند سپهسالاری ده هزار سوار که در دولت مغولیه بلندترین مرتبه در طبقه سپاهیان است او را محسود امثال و اقرا ن ساخت و بخطاب میر آتش یا سرخیل تو پخانه احترام و احتشام او را دو بالا گردانید و یکیک سپاهیان را بجائزه سی و زخمیان را که عدت ایشان بسیار بود بجائزه شصت روپیه اختصاص بخشید، همین یک کس از سپاه مجروح اینطرف مرده بود و بس؛ مردم فرنگستانی بدین کشش و کوشش روح عظیم در دلهای جماعه مرسته افکندند و از بهر افزدن هیبت تازه حیدر علیخان بهادر این آوازه در انداخته بود که چندین هزار سپاه دیگر عنقریب از فرنگستان بجنود او ملحق و منضاف شدنی اند؛ و این هیبت و شکوه را باذاعت این غلغله، سمست از دیاد

بخشیده که سپاه فرنگستان سخت ستمگاره اند و مردم خواره ،
 و این آذاره را آن در شتی و شدت که بدان فرنگیان ملازم
 حیدری انتقام کشندگان بیگناه خویش از جماعه ناکشیده بودند
 در اعتقاد ساکنان آن دیار نیکو و ثوق و استواری داده ،
 بنا بر آن هر سو که بیوش حیدری روی آورد از وجود اعدای بلکه
 از مطلق مردم زاد اثری پیدا نبود یکسر معمور است خالی و ویران
 افتاده بودند و ساکنان آن جلای وطن نموده پناه بچنگل و کوهستان
 برده و از مسافت دور بدیده حسرت آگین این تماشای
 وحشت قرین می نمودند که خانه های شان یکسر سوخته است
 و با خاک سیاه برابر ساخته و درختان میوه دار تمامی بریده بر زمین
 افتاده و مواشی و چراگاه همگی برباد داده و تباه و معابد و اوثان تهاست
 عاف آتش سوزان گردانیده ، بدعهدی و خیانت ناران
 بدان درجه رسیده بود که ز نهار بقول بر اسمان که نواب
 حیدر علی خان بچنگل و کوهستان از بهر باز گردانیدن این سیه
 بختان بسوی اوطان شان فرستاده بود اعتماد نکردند و بمکافات
 این سرکشی و طغیان و سر بر تافتن از عهد و پیمان ، نواب
 حیدر علی خان حکم داده که هر کس را ازین فراریان یابند
 بیدریغ میاویزند و زنان و بچگان ایشان را اسیر و برده سازند
 سختی و نرمی هر دو در باز گردانیدن این شقاوت شعاران

بسوی بلدان یکسر بی ثمر بود بنابراین علی راجه و دیگر سرداران
متفق شده بنواب حیدر علی خان بهادر بطریق صواب
اندیشی عرض نمودند تا سپاه حیدری از آنجا کوچیده بسوی
کوئٹا توجیه نهضت نماید باشد که بدین وسیلت فرط شهیم
و هیبت او که در دلهای شان مستقر گشته است بکاهد
پیش از آنکه موکب حیدری آن دیار را بدورد نمود چنین
فرمان موکد صادر شده بود که جماعه نائران از تمامی القاب
و حقوق قدیم خویش محروم و بی بهره گردانیده شوند و آنانکه مرتبه
شان در عزت، بعد برهمنان است پائین تر همه قبائل شان
باشند و با جماعه پریه و دیگر اسافل طبقات ایشان، راه تواضع
و تعظیم و اسپارند به پیش و دیدن یا بجاو رفتن پیش
ایشان چنانچه دیگر ملیباریان پیش نائران میرفتند دیگر آنکه
همه قبائل بجز نائز سلاح پوشند و پیشتر ازین همین نائران
بدین سلاح پوشی اختصاص داشتند و دیگران بدان مجازد
ماذون فی حکم عام داده شد که هر کس یکی از نائران را سلاح
پوشیده بیند هر که باشد بکشد، باصدار این احکام درشت
مطهر نظر نواب حیدر علی خان همین بود تا دیگر قبائل ملیبار
که جماعه نائران پیش ازین به چشم کم بسوی ایشان
میدیدند دشمن شان گردند و بمشاهده این انقلاب دلخواه

که روی نمود بدل شادمان شوند که همان قوم جبار و متکبر که پیش ازین برایشان قاهرانه فرمان میراندند بدین دوفی منقهر ایشان شدند و بناچار نخوت نائران با خاک برابرگشته باشد چون این احکام شدید پس از صد و راز پیشگاه حیدری، نفاذی نیافت چه ایشان مرگ را بر این چنین زندگانی زشت و زبون ترجیح می دادند؛ بناچار نواب حیدر علی خان دستور نو در باره ایشان بنیاد نهاد که هر کس ازین طبقه دین اسلام را قبول کند بر دی تسمائی حقوق و رسوم قدیمه و دودمان ادرا بحال دارند؛ بسیاری از شرفای نائردرین هرج مرج شمار و دثار اسلامیان برخود بستند؛ ولیکن اکثری از ایشان در حالت آوارگی ماندند و بر پذیرفتن حکم پسین، جلای وطن و پناه بردن را در مرز دهم ترادون کور ترجیح دادند؛

اگر چه بسبب نزدیک رسیدن فصل خوش و خرم و پرکار گمر گردیدن هیبت و سهم که حیدر علی خان بهادر در آن بوم و برپاشیده بود توهم بغاوت دیگر بار از جماعه نائران مبتلای سر پنجه مصیبت و ادبار نبوده هنوز نواب موصوف بفتوای عزم و احتیاط چندین جیوش را از سپاه خود در آن سرزمین و اگداشت و بر مواضع شایسته آن که در صورت ضرورت با هم متعاون یا بر یاری گیری و کمک یکدیگر از آن، آسانی توانا باشند، توزیع

فرمود: و بقیه سپاه پیادگان خود را در جوار مادیگه‌ری مقیم
گمردانید؛ و همین تنها جماعه سواران خود را همراه گرفته متوجه
کونابا تور گشت؛



رشلک بودن جماعه مرهته ازین تسخیر و فیروزیه که
حیدر علی خان بهادر در ممالک ملایبار مصر آن شده و لشکر
کشیشان بر سر بلانور؛

طبعه مرهته که از بهنگر تشریب و نزدیک رسیدن حدود
ولایت حیدر علی خان بسرحه مملکت ایشان بر آتش
رشلک میسوختند از جهت درخواست ساکنان بد نور،
امداد و اعانت را از ایشان بر کوته ساختن دست تطاول
نواب موصوف در سال یک هزار و هفتصد و شصت و سه عیسوی
شکری جرّار از شصت هزار سوار و پانزده هزار پیاده فراهم
آورده از بهر انتزاع ممالک از دست حیدر علی خان فرستادند؛
و نواب حیدر علی خان بهادر در مقابل افواج مرهته مضایقت وقت
نذیده همت خود را مقصور بر حمایت شهر بد نور گردانید،
و تا آغاز موسم برشکال بر مدافعه افواج غنیم بخوبی توانا گردید
و در آن زمان جماعه مرهته از محاصره آن دست برداشته
غریمت مراجعت نمودند؛

لشکر کشیدن نواب حیدر علی خان بر محال پالیگاران
چیتل درگ و غیره ؛

در حدود سال یک هزار هفصد و شصت و پنج عیسوی نواب
حیدر علی خان بر محال پالیگاران در اجه چیتل درگ لشکر میکشد ؛
و آن نواحی سهل و هموار را باستانی هر چه تهاشم شرف
خویش در می آرد ؛ ولیکن پس از محاصره قلعه چیتل درگ تا پنجاه
آخر کار بدو داعی ضرورت و اضطراب از استفتاح آن مایوس
شده ناکام باز گردید ؛ اگر چه در سال آینده باز آمده دیگر باره
بمحاصره پرداخت و پس از امتداد شش ماه بر آن قلعه
دست یافت



از کتاب فتوحات حیدری تألیف لاله کهیم نوابین
نهضت فرمودن نواب حیدر علی خان بهادر از برای تنبیه
نواب عبدالحمید خان حاکم شانورو وزیریت یافتن
خان موصوف ؛

چون نواب حیدر علی خان بهادر از برای استیصال رانی
بد نور نهضت فرموده بود عبدالحکیم خان حاکم شانور ددهزار
سوار و چهار هزار پیاده بمسک رانی فرستاده ، خودش

بر لب جوی بلاری دایره شکر کرده بتدبیر زدن راه رسد ،
 بلشکر ظفر پیکر نواب حیدر علی خان بهادر می پرداخت و
 هیبت جنگ بخشی از حضور فیض گنجور از برای مقابله عبدالحکیم خان
 تعیین شده همیشه با افغانه بازار زد و خورد را گرم می ساخت
 و عبدالحکیم خان هر چند سعی میکرد که محاصره کرده کار هیبت جنگ
 تمام سازد آن رستم دل تکیه بر افضال ایزد کرده
 مردانه داری کوشید لیکن از آنجا که آن جماعه در پناه جنگلی مترکم
 و شعاب جبال متواری بوده بقابوی وقت حمله آور میشدند
 ماعی جمیله هیبت جنگ نفعی نمی بخشید و در همین
 حیص بیص تا عرصه دوسال جنگ تراز و ماند و از جانبین فتح
 و شکست متمیز نگشت بعد انقضای این عرصه محمد چون نواب
 والا جناب را از تنظیم و تسبیق ملک بد نور و تسخیر
 قلاع و گوشمال راجه های آن نواحی اطمینان و ان فراغ کلی
 دست دادیش ازین حارت ورزی عبدالحکیم
 خان بر طبع اقدس گوارا نشده بطریق ایلغار با افواج قاهره
 وقت شب بلشکر هیبت جنگ پیوست و رساله های
 بار و سواران خنجر گذار و توپ خانه آتش بار در کمین گاه
 گذاشته بجماعه پنداره فرمان داد که بمقابله افغانه شتافته آن اجل
 گرفتگان را بچنگ زر گری بر روی توپ خانه آرند علی الصبح

ساختن آن سپهدار دولتیار گویي تمامست سپاه و توپخانه
 خود را بسرگردگی محمد دوم علي خان خسرو پوره اش، و بدر رفتن
 پانده پچيري از تصرف جماعه فرانسیسیه و بناچار ناکام
 برکشتن نان موصوف و بمعرض عتاب و خطاب حیدر علیخان
 در آمدنش بادیگر خصوصیات وابسته آن واقعه، مشعر بر گونه طرفی
 و منبئی از شهامت و مکرمت و حریت و مرحمت نواب
 حیدر علیخان بود که اساس این مختصر بر اعلام امثال این چیزها
 نهاده شده، و صاحب تذکره نواب حیدر علیخان که این ادراک
 از ان مترجم شده گوئی، آنرا یکباره قلم انداز کرده بود، مناسب
 چنان نمود که این مقام از کتاب مآثر حیدر علیخان بهادر
 برنگاشته موسیرم دل ط فرانسیس ترجمه کرده باصل
 کتاب ملحق گردانیده شود، و همچنین دیگر مآثر و اخبار شایسته یادگار
 از ان کتاب برگرفته باقتضای مقامات خویش برین مختصر
 اضافه کرده خواهد شد؛ اکنون بر سر حرف باید شد؛ در سال یک هزار
 و هفتصد و شصت عیسوی در آن زمان که حیدر علیخان بهادر بحماییت
 مکننت و اقتدار خودش از سطوت و دستبرد جماعه مرهقه
 اشتغال میداشت پانده پچيري مستقر جماعه فرانسیسیه
 از صولت انگریزان بمعرض خطر عظیم بود بنا بران بر حسب
 استدادموشیرلای، حیدر علیخان هفت هزار مرد جنگی را از سوار و

شده به عجز گمراشته و بوعده ایصال یک کرد در روپیه خواست
 تاسع جان و ناموس خود را و اخذ نواب حیدر علی خان بهادر اگر چه از
 جسارت و رزوی و گستاخی های شایسته زنگ ملال بر آینه خاطر
 صفات داشت پنجه شاهد تمسای ادرابجناهی اجابت رنگین ساخت
 و عبدالحکیم خان چون سرانجام آنقدر زر نقد از حوصله طاقت
 خود افزون دید تمسای اسباب تو شکخانه خود که اندوخته حکام
 سلف بود معه اخیال کوه تمثال و اسپان صبار فتار و اتواب
 قلعه شکن ضمیره زر نقد کرده بحضور نواب عالی جناب ارسال
 نمود و او بعد وصول پیشکش از آن مقام طبل مراجعت نداشت
 مگر بحکم احتیاط تا در آینه عبدالحکیم خان باغواهی کجردان
 شجده باز و خوشامدیان خانه برانداز پا از انداز گلیم خود بیرون
 تواند آورد و در بنگاپور و چرولی و هر دلی و هر نی که از توابع شانور
 بود تهمانه های استحکم گذاشته و اذوقه و سامان حرب و پیکار
 بقدر مناسب در هر مقام آماده داشته سواد غربی نگر را مخیم
 سردقات جاه و جلال فرمود و با نظام قلعجات متعلقه
 بد نور که بر سواد حل دریا واقع است همست برگماشت
 و همیبت جنگ بخشی را فرمان داد که با فوجی گران بضبط
 و ربط نواح صوبه سرابستابد و زرای واجب سرکار
 از راجگان آن ممالک بمعرض وصول در آرد و بعد چند روز

مرزا حسین علی بیگ که خال بزرگوار صاحب زاده کهنین نواب
عبد الکریم صاحب بهادر بود برای تسخیر بسواری درگ
دستوری یافت و با فوجی گمران از بهادران از حضور انور
بدان سمت بشتافت و بر ساحل رسیده دید که قلعه
بسواری درگ از کنار دریا بفاصله دو میل بر سر کوهی در دریا
واقع است و آب دریای شور از هر چهار جانب محیط وی
گمردیده پس مرزای معامله فهم تسخیر آن قلعه را بجنگ
مشکل دیده بر کشتیهما با مردان کاری نشسته در داسن کوه
رسید و خطی متضمن تهدید و تحریص و مواعید اضافه شاهره
و جاگیر و مفصل حقیقت اسیر شدن رانی و مفتوح شدن تمامی
قلعجات آنجا و عزم نواب حیدر خان بهادران برای
افتتاح این قلعه بقید قلم آورده بصحابت سفیری دانا بالای کوه
فرستاد و قلعه دار بمطالعه آن کار نامه دلادوری دل از دست داده
امان خواست و بعد سه روز قلعه را تسلیم مرزا حسین
علی بیگ نمود مرزای شجاعت پیرای، اموال امانت داشته
سوم سنکر متوقفا که شوهر رانی بوده صندوق پیران لالی شاهوار
دیواقیت و لعل های آبدار دده صندوق ممدا و دیگر زیور مرصع
گمران بهادر دود جل فیل که بجای کلابتون و ابریشم از تارهای
نقره و طلا گل دوزی کرده بودند و دود عدد زنجیر طلایی و دود عدد

گلوبند مرصع که برای آرایش گردن فیلمان ساخته شده بود
 و دو عدد زین مرصع بقبضه تصرف آورده و تهنانه مستحکم در آن
 قلعه گذاشته مراجعت نمود و با ستلام عتبه فلک رتبه
 سرمفاحرت برافراخته و به گذر آیدن اموال سرخرودی آنه وخته
 بعطیات جزیل محسود اقران گردید و نواب والا جناب را
 چون خاطر مقدس از انتظام ملک بد نور باطمینان گمراشد
 و رقلعه مرجان دانگوله که تعمیر کرده سیف الملک از امرای
 عادل شاهیه بود و کوتر یال بندر و سداشیو که ده و منکی موسرد
 و هنادور و پاتکل که از امکنه قلب آن دیار بودند تهنانه های مستحکم
 نشانیده بدار الحکومت سریرنگپتن بغرخی و فیروزی معاودت
 فرموده سایه هماپایه بر مفارق منتظران قدوم میمنت لزوم
 انداخت و ایست جنگ که از حضور انور شرف ترخیص
 یافته برای انتظام نواحی صوبه سداشتهافت بود اول برکنک
 گرمی تاخته و دو لک روپیه باقی پیشکش سه ساله از راجه
 آنجا به عرض وصول آورده بطرف هرین هلی رو آورد و از مرزبان
 آنجا هم شش لک روپیه گرفته سمست چیتل درگ شکر
 کشید و از زمینداران آن مقام نیز چهارده لک روپیه
 وصول کرده در سوادرای درگ رسید و از حاکم آنجا هم طلب
 زر پیشکش نمود راجه آنجا عذر ناداری بسبب پایمالی

ملک خود از تطاول و تعدی راجه بلاری بیان نموده در ایصال
 زریشکیش مقرری تساهل و تغافل ورزید هیبت جنگ را
 چون عذر ادب خاطر گران گذشت برای چشم نمایی قلعه آبی کل را
 که از توابع رای درگ است محاصره نمود و راجه آنجا هم به حمیت
 ننگ و ناموس با پنج شش صد سوار و دویزار پیاده آماده
 جنگ گردیده در قطع کردن راه رسد بلدشکر هیبت جنگ
 ساعی شده در خلال اینحال پروانه حضور پر نور نواب حیدر علیخان
 بهادر بنام هیبت جنگ بدین مضمون شرف صدور
 یافت که یک هزار جوان مردانه از لشکر خود انتخاب
 کرده بی سلاح روانه حضور نماید هیبت جنگ امردارا
 پذیرفته یک هزار جوان بی سلاح از لشکر خود چیده و برگزیده
 و پانصد سوار و دویزار بدرقه دانه روانه حضور ساخت
 چون آن جماعه بفاصله دویزسانگ رفته فرود آمدند سواران
 راجه از میان یستم متر اکم، وقت شب بران غنودگان
 بستر غفلت ریخته دقیقه در مراتب خونریزی باقی نگذاشته
 و بسیاری از جوانان بی سلاح را از بار هستی سبک
 ساختند سواران بدرقه اگر چه بار ساله های بار متفق شده شیلک
 بنادیق بکار بردند لیکن سودی نه بخشید و یغما گران ملازم راجه بهمان
 راهی که آمده بودند رجعت قهقری کرده سلامت بدر رفتند صبح

آن چون ساخته غیرت افزا بگوش هیبت جنگ رسید
فوج خود را بتوزک آراسته جماعت سواران و پیادگان راجه
را در میان آورده خون هزاران کس بر خاک خواری ریخت
و خطی بدین مضمون بر اجه مذکور قلمی ساخت که اراده چنان
بود که از حضور انور نواب حیدر علی خان بهادر عذر جرایم او
خواسته فکر امان جان و مال و ناموس بعمل آرم مگر ازین شوخی
واضح شد که سرعافیتش بدرد آمده بهر حال اکنون که کار از مدارا
در گذشت انشاء الله تعالی بسزای لایق خواهد رسید
راجه را از ملاحظه خط، زهره آب شده و دانست که فوجی تازه زور
بکمک هیبت جنگ از حضور خواهد رسید ناچار امان
خواسته دیوان خود را معه شش لک روپیه نزد
هیبت جنگ فرستاد و آن شجاع رستم جگر دیوان را
معه زرشک کش همراه گرفته بمحادثت ملازمت حضور
پرنور فایز و مقفی المرام گشت؛

نهیست نمودن ماهدور او پیشوا از پونه برای انتزاع
 ممالک متروکه نواب حیدر علی خان بهادر و معاودت
 کردن او ازین ملک و مستقر نمودن نواب نامدار
 چنگ قلاع دیگر بتوفیق حضرت آفریدگار؛

چون بالاجی راد پیشوا فرمان ردای پونه بسواس را و نام
 پسر خود را مع سدا شیو پندت عرف بهاد از برای
 تسخیر هندوستان بایک لک سوار و پیادگان بی شمار
 فرستاده بود دآن هردو سردار ذوالقدر مع شمشیر بهادر
 پسر بالاجی راد (که از بطن زن رقاصه مسلم بوجود آمده
 و بالاجی راد او را بلحاظ نسبت مادریش بطریق اهل اسلام
 پرورش ساخته و بعد بالغ شدنش دوازده هزار سوار همراهش
 داده و شمشیر بهادر نام گذاشته بود) از دست غازیان
 شکر احمد شاه درانی فرمان ردای کابل و قندهار بمطعموره عدم
 شتافتند و از ان شکرگران اثری نماند و بالاجی راد پیشوا
 از سوج این واقعه بایه خط و ماغ بهرسانیده بعد چندی ره گرای
 وادی فنا گردید بعد انتقال بالاجی راد ماهدور او پسرش بصوابید
 ارکان دولت بر سنده ریاست پونه جلوس نمود و چند

سال در انتظام آن ملک و سیح بسر برد درینولا که طظنه شوکت و جاه نواب حیدر علی خان بهادر و خبر تسخیر کردنش ممالک و سیح بسمع مادهوراد رسید عرق طمعش ب حرکت آمد و بایک لک سوار و شصت هزار سپاهیان بار و سواران پنداره و پنجاه هزار پیاده تفنگچی و کهنی و علی بهادر پسر شمشیر بهادر مع فوج اود توپ خانه عظیم از پونه طبل رحیل کوفته سمت کرناٹک بالا گجرات رود آورد و اذل بشانور ورود نموده حاکم آنجا را که مخزن فساد و منبع عناد بود نیز دران مهم با خود برد و هرگاه سواد چیتل مخیم گردید راجه آنجا هم شیوه زمینداری را کار بند شده رفاقت او گزید و چون در صوبه سراد اخل شده محاذی قلعه اعلام شکر برافراشت میر علی رضا خان که ناظم آنجا بود متحصن گشت و دوازده روز بازار جنگ توپ و تفنگ گرم داشت آخر کار مقادست با فوج کشیر از اندازه طاقت خود افزون دیده کلینه قلعه بهادراد پیشوا تفویض کرده خود نوکری ادا اختیار نمود و مادهوراد که مرد زیرک بود میر موصوف را با احترام در شکر خود جاداده و از آنجا بطرف مادیا گهری عزیم کرده در عرصه یک ماه به جنگ و جدل آن کوه راهم تسخیر نمود چون این اخبار بسمع اقدس نواب حیدر علی خان بهادر متصل رسید

از دارالاماره سیرنگپتن نهضت فرموده به بنگلور رونق افزا
 گردید و آن قلعه را از سامان حرب و اذوقه معسور ساخته
 باز بمقر حکومت معاودت فرمود و چون محاصره لشکر مرهته
 از اندازه خیال بیرون بود و فوج خود را بران آتش سوزان
 پروانه دار زدن از آئین سپهرداری بعید می نمود سواران
 طویله خاص و فوج پنداره را فرمان داد که در یستم منراکم
 ماکزی درگ مخفی بوده دست یغما بر لشکر مرهته مبسوط دارند
 و خود داخل ارک دارالحکومت شده و گرد قلعه کمین گاه را
 . توایپ و بنادیق مستحکم نموده منتظر افضال آسمانی ماند
 درین ضمن چون مادهور او بسواد ماکزی درگ رسید خطی متضمن
 تحریص و ترغیب و تهدید بنام سردار خان قلعه دار که فدوی
 جان تار نواب حیدر علی خان بهادر بود در قلعه ابلاغ داشت
 سردار خان که مرد باوقار عالی خاندان و بار اطلای شجاعتش
 بر محکم امتحان کامل عیار برآمده بود باندک تغییر حال از
 دلی نیت قدیم خود برگشتن و قلعه را بی جنگ بشصرف غنیم
 سپردن عار دانسته بجواب مراسله چند گوله از مالای قلعه
 بشتریب ضیافت پیشو ابهادر ارسال داشت مادهور او
 از جسارت قلعه دار سخت بر آشفت و به دلادران
 بشکر خود گفت که از فکر انهدام برج و باره حصار در گذشته

یکبار حمله نموده بر فراز کوه برآینده و قلعه را تسخّر نمایند ملازمانش
 چون جز انقیاد چاره نداشتند چند هزار کس از اسپان فرود آمده
 و خیل "تفنگچیان" را همراه گرفته و اسن همّت بر کمر زده بالادوی
 اختیار نمودند و دید بانان چون خبر سردار خان رسانیدند آن
 بهادر رستم جگر بی خوف و هراس رفقای خود را با چند ضرب
 توپ همراه گرفته از قلعه برآمده به شیلک اتواب و بنا دین
 و شمشیر بران و خنجر و سنان جانستان سینه پر کینه آن
 تیره باطنان که چون خیل زنبور طنین در گبند افلاک انداخته بودند
 چون شان عسل مشک ساخت و بقیّه السیف
 رو بفرار نهادند و باز از رسیدن کمک تازه زور قوی پشت
 شده چون اخوان الشیاطین بران کوه فلک فرساراده
 صعود نمودند مگر سردار خان فرشته خصال چنان بزدن شهاب
 ثاقب بان و تفنگ بر جسم آنها پرداخت که هزاران کس
 طعمه اجل گشتند و از کشته پشته نمودار گشت روز سیوم
 مادهوراد پیشوا غیرت را کنار فرموده خود بر پشت فیل
 برآمده جمیع مردم افواج و سرداران لشکر خود را حکم محکم نمود که از
 سر جان برخاسته حمله نمایند سردار خان درین مرتبه هم پیاس نمک
 را بر حفاظت جان خود مقدم داشته و لادرانه پیش آمد
 و چنان بارش گلوله توپ و بندوق نمود که احدی را از لشکر

غنیمت فرصت از چنگ اجل دارستن نشد و مطلق بالا رفتن
 کار میسر نیامد مادهو را و پیشوا از معاینه این حال غرق عرق
 انفعال گردیده چون دیگر چاره نیافت راجه پیتل درک و دیگر
 چند کس را که واقف مسالک آن کوه بودند از برای افتتاح
 آن قلعه نامزد نمود و آن گروه در حالی که سردار خان بمقابل غنیمت
 اشتغال داشت نزد بان مایر فصیل قلعه استوار کرده بر فراز
 دیوار حصار برآمدند و چندین پیادگان را که اندرون قلعه بودند یگان
 کشتند سردار خان چون سیل بلار محیط خود دید در دریای
 طوفان خیز لشکر اعدا غوطه زده آب گوهر آبرو نگاهداشت
 و رفیقانش کشته گشتند و خود زخم های کاری برداشته از خون تازه
 غازه بر روی شجاعت کشیده مادهو را و آن خان جلالت نشان
 را از رزمگاه پیش خود طلب کرده دقیقه از مراسم تعظیم
 و تکریم نامرعی نگذاشت و اوصاف جوانمردی آن رستم
 اسفند یارکش تا دیر بر زبان رانده در لشکر خود جاداد و جراحان
 حاذق بمعالجه اش برگماشت و روز دیگر تهمانه خود در آن حصار
 نشانیده عازم پیشتر گردید اگر چه سواران طویله خاص و پنداره های
 متعین نواب حیدر علی خان بهادر در غارت گری پس
 و پیش لشکر مرهته کوتاهی نمی کردند و دست برداری نمایان
 بر روی کاری آوردند مگر از آنجا که آن لشکر افزون از مورد ملخ بود

پشت اعدار و به شکست نمی نهاد و مادی و را در بند ریج و تال از
 بند و بست بالا پور کلان فراغت نموده خواست که ادل
 قلعات و پرگنات اطراف را تمامی بقبضه اقتدار خود آورده
 بعد از آن به تسخیر دارالحکومت سریرنگ پتتن کمر همت
 بند و باین نیت سمت بالا پور خورد و عطف عنان نمود
 چون قریب رسید بدر الزمان خان تاب حمله آن
 لشکر ابنوه از حوصله طاقت خود دور دیده مقابل قلع و دیگر
 کار خانات بدست غنیم سپرد و نقشه جان خود در دامن
 کم همتی بسته از غنیم رخصت گرفته بسوی کترپه راه نور و
 گردید پس از تسخیر آن مقام پیشوا بهادر بطرف کولار
 جلو ریز شده از دلاور خان جاگیردار مبلغ زرری بمعرض وصول آورده
 جاگیرش بحال داشت و کوه مرواکل را که در آنجا تهمانه نواب
 حیدر علی خان بهادر بود محاصره کرده بیورش های متوالی بمعرض تسخیر
 در آورده و قلعه دار را مع تمامی متحصنان علف تیغ خون آشام
 ساخته بسوی گرم کنده تاخته آنرا هم بزور مفتوح ساخت و میر
 علی رضا خان را که بهلازمش حاضر بود و اباعن جد تعلقه اری آن حدود
 کرده بود کوه مذکور جاگیر داده و برای نگاهداشت یک هزار
 سوار و سه هزار پیاده اجازت بخشیده عنان تگاور صحرا نور و
 مطوف ساخت چون زبانی جواسیس معتبر این خبر

بحضور انور نواب حیدر علی خان بہادر رسید دست بعروہ
 الوثقای حمایت ایزدی استوار کردہ تمامی سواران جگر دار
 ہر شکار را بہمان سعادت نمودہ چون شیر گرسنہ
 در صحرائی کوہ ماکڑی آر مید و انتظار میکشید ناگاہ ہر اول افواج
 غنیم با جمعیت پنجاہ ہزار سوار و پیادہ و توپ های
 گران سنگ غافل از کمین گاہ نواب حیدر علی خان بہادر متصل
 ادتری در گ فرد گاہ ساختہ دارادہ داشت کہ فردا طبل کوچ
 نواختہ قلعہ دارالامارہ سریر نگہبان را محاصرہ سازد نواب
 عالی جناب باستماع این نوید تمام روز در صحرا بسایہ عنایت
 یزدانی بسر بردہ بعد انقضای نصف شب از عقب لشکر
 ہر اول غنیم در آمدہ چنان شب خون زد کہ آن خون
 گرفتگان بخیبر کہ سر بر بستر خواب داشتند بخواب
 گران رفتند بہادران لشکر فیروزی پیکر حمیت شجاعت را
 کار فرمودہ و تیغ دلادری از نیام انتقام کشیدہ خون ہزاران
 ہزار مردان کار بر خاک ریختند و از صرصر و چکاچک شمشیر
 و صہیل باد پایان و نعرہ مردان شور روز نشور برا نگشتند جمعی کہ
 بہ نرسیدن وقت معین از ان مہملکہ جان بردند بی اسب
 و سلاح رو بفرار نہادند و اموال بیقیاس بعوض نیم جان خود برباد
 دادند نواب مظفر لوانقارہ فتح نواختہ چون صبح بدیدہ تمامی

غنایم را بحیثم ضبط آورده غازیان اسلام را با عطای انعامات
 لایقه راضی و شاکر ساخته مابقی را روانه سریر نگینان فرمود و بهمان
 مقام لوای نصرت و اقبال بلند نمود مادهور او را بر سیدن
 خبر شکست لشکر رنگ بر و شکست و چون مار سر کوفته
 به پیچ و تاب افتاد و هدرین اثنا پنج شش هزار سوار که حسب
 الحکم او بطرف بار احمیل تاخته بودند اموال و اسلحه خود را از
 دست پنداره های لشکر ظفر پیکر نواب حیدر علی خان بهادر
 بغارت داده شامل لشکرش شدند و این معنی زیاده تر موجب
 ملائت و تحسیر مادهور او گردید مگر عزت نام پیشوائی
 گریبان گیر خاطرش شده بطرف پونه بی نیل مقصود نمیتوانست
 رفت ناپاچار بادل سوگوار و دیده اشک بار از مقام چتنامنی
 کوچیده و در دامن کوستان انباجی درگ مانند لخت سنگ
 استقامت و رزید بمحاینه این حال نواب والا جناب که
 عقل کامل و اقبال شامل داشت نقد مال کار برادر میزان
 خرد خداداد سنجید که عرصه دوسال است که تمامی ملک
 توابع دارالامارت پی سپر لشکر مرهته گردیده و درین مدت
 محنت از تاخت و تاراج آن یغماگران چه جای جوب بل
 سبزه بر زمین ندیده درین صورت اگر چندی دیگر بساط
 جنگ گسترده باشد حال رعایا بکجا خواهد کشید و بزرگان

فرموده اند که الصالح خیر من المحرب پس باقضای رای صواب
 نمای شخصی را که مشیر محفل خاص و محرم خلوت برای صدق و
 اخلاص بود بعهده سفارت مامور فرموده خطی بدین مضمون بنام
 ماهدوراد بهادر قلمی فرمود که ع دینانه متاعیست که ارزد بنزاعی
 علی الخصوص رعایا و برایا را که بدائع و دایع الهی اند پامال و غارت
 ساختن و بارادزار خون های ناحق برگردن خود انداختن از آئین
 جوانمردان حق شناس بعید مینماید این معنی اظهر من الشمس و این
 من الامس است که تاریستی از جان در تن مجاهدان این طرف
 باقی است آنقدر فرصت نخواهند داد که لشکریان ایشان
 نفسی سر بر بالین آسایش گذارند و اگر صد سال درین
 کواستان سربنگ خواهند کوفت چه ممکن که نقش
 ریاست آنصاعب درین ممالک درست نشیند بنابراین
 صلاح دولت است که به پونه مع النخیر مراجعت فرمایند
 و اگر چندی دیگر باغواهی خوشایان خانه برانداز دور از دیار
 خود درین ماک تاخیر خواهند فرمود چون معاندان در کمین
 اند اغلب که در انطرف فتنه های خوابیده از بالین سرکشی
 سر خواهد کشید و آنوقت غیر از مالیدن دست تأسف هیچ
 دستیاب شدنی نیست و رسیدن بدار القرار مشکل
 خواهد افتاد و از آنجا که در عالم اتحاد ضیافت دوستانه بعل

آوردن ضرور بود پاره از تنسوقات و قدری زر نقد ارسال شد
 بمقتضای حق همسایگی و عطف و باطنی بقبول آن مشکور
 محبت خواهند فرمود و السلام چون نامه مصاحبت ختامه
 بهر خاص مزین و مرتب گردید معه هفت لک روپیه نقد
 و برخی از نفایس اقمشه که از لشکر هراول دوسر روز
 پیش ازین باحاطه غنیمت آمده بود انتخاب فرموده چون
 گل بوستان و فلفل بهندستان ارمغان برای مادهوراد
 حواله سفیر باندیسر فرمود و آن فدوی اخلاص شمار جمالی
 نقود و اجناس را برده بخدست مادهوراد گذرانید مادهوراد که
 نزول اینچنین مایده پرفایده را از جناب الهی بدعا می خواست
 و رد نامه و وصول نقود و اقمشه را از فتوحات غیبی شمرده
 ارشاد نواب عالی جناب را بدامن جان گره زد و اسیران
 لشکر فیروزی اثر نواب مالک رقاب را بانعام و خلایع
 خوشدل ساخته همراه سفیر بحضور آن حیدر دل روانه ساخت
 و خود فی الفور طبیل مراجعت به پونه نواخت چون میدان
 از فوج مرهتته خالی شد نواب همایون عقبش طبیل نهضت
 سمت بالا پور خور و کوفته نظر توجه بر حال رعایا مبذول
 فرموده و آن ستم رسیدگان تطاول مرهتته را بتقادی از
 سرکار دولت مدار خوشدل فرموده و خراج یکساله معاف

داشته بطرف بنگلور عنان تاب گردید از سوانح اقبال
 که در آن مقام بوقوع انجامید این است که علی زمان خان
 نایب هم زلف بدر الزمان خان بوکالت محمد یوسف کمیدان
 قلعه دار مدهری که محمد علی خان او را به باغی گری متهم نموده
 لشکر باستانیالش برگماشته بود در حضور نواب حیدر علی خان
 بهادر حاضر شده استمداد نمود مگر چون در ضمیر خورشید تنویر
 انتظام نواعی بنگلور و صوبه سرا تصمیم یافته بود به علی زمان خان
 حکم حاضر باشی اصدار یافت و چون از افراد وقایح معلوم شد
 که محمد علی خان والا به محمد یوسف کمیدان را گرفتار کرده
 به دار کشید و قلعه مفتوح شد نواب والا جناب علی زمان خان را
 که نهایت حسیم الخاققت داز سواری اسپ معذور
 بود بنایت فیل ممتاز فرموده در زمره ندیمان خاص منسلک
 فرمود و هدرین ایام فیض الله خان هیبت جنگ داد
 نواب دلاور خان صوبه دار سابق سرا از خسر خود رنجیده
 پناه بایه دولت حیدری آورده بود چون درینو لا بسبب
 فرونشستن فتنه مرهتته و انتظام یافتن ملک خاطر انور نواب
 حیدر علی خان بهادر را خورسند دید بوقت فرصت دعوی
 خود را اظهار ساخته اتهام طغیان بر خسر خود بسته طبع
 مقدس را خشم آلود ساخت و با چند سوار مع یک زنجیر فیل

برای حاضر آوردن نواب دلادر خان از پیشگاه جاه و جلال
 روانه کولار شد دلادر خان که مرد جهان دیده بود بی تاثر روانه
 حضور والا گردید و کیفیت دانا خود مشرح و مبسوط بحضور
 انور ظاهر نمود و پسران هیبت جنگ را که همراه آورده بود
 در جناب کرامت اکتساب حاضر ساخت نواب عالی
 جناب صدق مقال دلادر خان بر ضمیر منیر ثبت ساخته
 پسران را پیش فیض الله خان هیبت جنگ
 رسانید و بدلا در خان ارشاد شد که چون فیض الله خان تربیت
 طلب است به پندش توجه خاطر عاظم مسرور فایده داشت
 بعد این کلمات نواب دلادر خان در خیمه عاصمه که حسب احکام
 والا به فروش نفیسه و جمیع مایحتاج مرثب بود داخل گردیده
 و هر دو وقت با نواب والا جناب شریک تناول اطعمه
 الوان میشد و علاوه آن بدیوان سرکار اعلی حکم عالی شرف
 نفاذ یافت که تا تشریف داشتن نواب دلادر خان
 در لشکر فیروزی اشتریکزار روپیہ یومیہ برای مصارف ضروریہ
 میرسانیده باشد و از بسکه خاطر انور از ملاقات دلادر خان
 مسرت اندوز گردید نواب نورالابصار خان را که برادر زاده
 نواب دلادر خان بود بمصاهره خود افتخار بخشیده سر عزتش
 بعنایت سامان چهار دافر که لایق سلاطین معاصر و فایق

بر رتبه اعظم و اکابر باشد بایوان کیوان رسانید پس از ایام
چند خود بنفیس نفیس پای شجاعت بر کاب اشهب
هست نهاده عرصه شش ماه نواحی پنکورد و مدن هلی و گیسر
را هلی سپر هیونان جهان پیاخته راجه های سرکش را
سنای واقعی در کنار نهاده بمقتدر حکومت رونق افزا
گردید و عرصه دو سال کامل چون هیچ فتنه از اطراف و جوانب
سرنکشید بد لجمعی تمام توجه ضمیر خورشید تنویر بر آراستگی
سپاه رزم خواه و جمع آوردن آلات حرب مرعی فرموده
فارغ البال بر مسند اقبال اتکا داشت در همان زمان خبر
فوت شدن محمد عمر کمیدان بحضور انور رسید نواب
والاجناب پسرش را که محمد علی نام داشت بمقتضای
بنده نوازی بجای پدرش بکمیدانی همان رساله افتخار
بخشید ؛

رسمیان رکھنا تھے راو پيشوا بارادہ تسخير ملك بالآگھاٹ
 از پونہ و باز گردیدن او بی نیل مقصود مانند زبونان
 و تسخير فرمردن نواب حیدر علی خان بہادر اقلیم بادامی
 و جالی مال و غیرہ بعنایت رب و دود با دیگر واقعاتی
 کہ در سنہ یکہزار و یکصدم و ہشتاد و سہ ہجری رونمود ؛



چون نراین راو پيشوا بہ ستم گاری را گھو کہ عمویش بود از
 دست خویش محمد یوسف کمید ان ساغر ممات چشید
 را گھو کہ از عہد بالاجی راو و مادھو راو در حبس بودہ بکمال تلخ کامی
 شبی بروزی آورد قتل برادر زادہ موجب استقرار دولت
 خود دانستہ بر سندیاست پونہ تمکن گزید و چند کس از
 امرا و ارکان دولت مرہتہ را بمواعید آیندہ و انعام نقد
 از خود ساختہ با فوج بی شمار و توپ خانہ آتش بار بطرف
 حیدر آباد و آورد و ناظم حیدر آباد ہم با ستماع این خبر با عساکر
 خود بمقابلہ اش شتافت و صفوف جنگ آراستہ گشت
 از آنجا کہ افواج ناظم حیدر آباد بسبب آرام طلبی با سراز بالین
 خواب برداشتن گوارای طبع نازک نداشتند تاب حملہ
 آن نیادرده از میدان رمیدند و رکن الدولہ ہم کہ دیوان ستم

و مالک امورات جزئی و کلی بود سلامتی سر خود مقدم
 دانسته پهلوتپی کرد و نواب نظام علی خان بهادر از دادید
 این حال در گرداب حیرت افتاد درین وقت موسی رمو
 فرانسیس باد و هزار سپاهیان بار فیل مرکوب نواب را
 در میان آورده جنگ کنان درون قلعه بیدر رسانید و راگهو
 پاشنه کوب از عقب در رسیده بمحاصره پرداخت و
 در چند روز نواب ناظم بوا گذاشت مکانات سیر حاصل
 مثل بیدر و درنگ آباد و احمد آباد و برابر بارگه سنا تمهم را و طریق
 مصالحت پیمود و راگه سنا تمهم را و بعد این فتح نمایان و ماغ فرعون
 بهم رسانیده بطرف ملک بالا کھانت که در قبضه اقتدار نواب
 حیدر علی خان بهادر بود عنان پیچید درین عرصه نانا پهم نویس
 که رکن اعظم مملکت پونه و از کشته شدن نراین را و
 تسلط یافتن راگهو دلی پرداخت و تمارض نموده در پونه
 مانده بود بناظم حیدر آباد نوشت که راگهو خلل و ماغ بهم رسانیده
 نراین را و را که برادر زاده حقیقی و جوان نیکد است بود بدشنه
 ستم کشته و انهدام کاخ وجود این سفاک و خواستن قصاص
 خون ناحق بر ذمه نهمت و الانهمت صاحب دولتان
 اَلْوَالِئِزْمِ لازم و واجب است بنابران مصلحت آنکه ما و شما
 بالاتفاق نطق شجاعت بر میان جان بسته میونان جهان نور

بجولان در آریم و تدابیر شایسته و ساعی جمیله بکار برده
 همت به قتلش برگماریم. بهمین مضمون مکاتبه اتحاد آمیر بجغفور
 انور نواب حیدر علی خان بهادر ارسال داشت نواب
 ممدوح یحیو اب نوشت که در صورت رسیدن ایشان
 از آن طرف از ماقصوری نخواهد رفت و بعد ابلاغ این پیام
 برای انتشار صیت جوان مردی خود با حضار شکر فیر دزی اثر
 فرمان داد چون مرا سله نواب فلک قباب بنظر نانا پهر نویس
 رسید و موجب اطمینان خاطرش گردید تدبیری اندیشیده
 سرداران لشکر که بارگه سنا بهم را و پیوسته بودند پیام فرستاد
 که رفاقت این چنین خونی که قطع صله رحم کرده برادر زاده
 رشید خود را بخنجریداد سینه چاک کرده اختیار نمودن از حمیت
 مردانگی بعید است و از چنان ظالم که خون جگر گوشت خود
 بکمال بیرحمی بر خاک ریخت توقع رفاه و فلاح داشتن نزدیک
 عقل نال اندیش خیلی غریب لازم آدمیت آنکه از
 همراهی ادا بانموده به پونه بستانند و بر در حریم عزت نار این را و
 مقتول حاضر شده ملازمست اهلایه آن مظلوم که حامیه است
 نمایند چون این پیغام سرداران رسید بمقتضای فرد مصاحبت
 اندیش اکثری بی اجازت را گهو معه احوال و اطفال خود
 بطرف پونه ره گراگردیدند و بعضی بی بهانه طلایه و منقلا و نیزک از لشکر

برآمده جاده پیمای مراحل مقصود شدند الغرض از بیدار تار سیدن
 به رای درگ متنفسی از شکریان پونه همراهش نمایند و را گود
 باخاطری شکسته تر از رنگ حنادست تاسف مالیده
 باسی هزار سوار پنداره که خود جمع ساخته بود با استگی طی مراحل
 نمودند درین اثنا چون زبانی جو اسیس خبر یافت که ناظم
 حیدر آباد هم بصواب دید نانا پهنو نویس با فواج قوی ایلغار کرده
 می آید مانند خرگوش که در شکر و بنگاه افتاده سر اسیمه راه نجات
 می جوید مضطر گردیده التجا آوردن بنواب حیدر علی خان بهادر
 قرین مصاحبت دیده و کیلی دانار اردانه حضور اقدس ساخت
 و نمیشه بدین مضمون نوشت که اگر درین وقت کمک
 فرمایند و از حصه چهارم لطف سازند نهایت کرم مقصود است
 نواب فلک اقتدار بجواب قلمی فرمود که از تطاول
 ترک را و در را عایا حالتی باقی نمانده که مال واجب
 عاید توانند ساخت پس برای ایشان حصه از کجا
 فرستاده شود و در باب کمک که مستدعی شده اند اگر
 آن صاحب را با دیگر کسی منازعت در میان می آید
 بمقتضای اتحاد کمک نمودن مضایقه داشت مگر درین حالت
 که این طوفان از تنور خانه خودشان جوش زده مارا در امورات
 خانگی ایشان دخل کردن نمیرسد آینده مارا ازین تکلیف

مالایطاق معاف باید داشت را که موکّر نوشت که درینوقت
 که بازار فتن از تمامی جوانب گرم است اگر ده لک روپیه
 مهربانی فرمایند تمامی صوبه سران بلکه آنطرف بوی کشنات آبادی
 و جایی مال و غیره تفویض گماشتگان حیدری می نمایم نواب
 حیدر خان بهادر با صغای این پیام بوکلای او فرمود که اگر موکل
 شما مطابق نوشته خود بعمل آورد ازینطرف هم در انجاء
 مرام او تساهل بعمل نخواهد آمد را که مو ازین نوید خوشدل
 شده برادر نسبتی خود را که باجی را داشت معه سم صد
 سوار و قطعه تانکد نامه در باب خالی کرده دادن قلعه بنام بابو جی
 سیندی صوبه دار سرار دانه ساخت چون بابو جی را در بحوالی
 قلعه رسید و تانکد نامه مذکور پیش صوبه دار قلعه فرستاد او بمجرد
 مطالعه تیر تر از آتش گردیده جواب داد که را که مو قاتل
 برادر زاده کیست که بکشمش قلعه خالی کرده دهم اگر خیریت خود
 میخواهی سلامت برو والا بضرب گوله دود از نهادت
 خواهم برآورد بابو جی را چون طاقت مقاومت نداشت
 از انجا مراجعت کرده بسریرنگپتن رسید و بحضور اقدس
 نواب بهادر سعادت ملازمت دریافته استدعای
 کمک نموده نواب والا جناب حسب آرزوی
 بابو جی را د شاهزاده فیروز سخت همایون طالع را با فوجی شایسته

برای افتتاح قلعه رخصت ارزانی داشت درین اثنا خطوط
 نانا پهر نویس از پونه بدین مضمون بحضور رسید که زهار بر اقوال
 و افعال کاذبه را گهواز بناید رفت و بهر تدبیری که باشد در قلع
 و قمع آن مواد فاسده که وجود ریاست پونه را تقسیم ساخته
 باید کوشید ان شاء الله تعالی بعد استیصال آن خونی و غیم العاقبت
 هر آنچه موجب استحکام آن دولت خدا داد خواهد بود ازین
 خیر خواهانه ادعانت کای بکار خواهد رفت نواب والا جناب
 که دعوی جهمان ستانی مکنون ضمیر انور داشت اهل کاران
 و سران پونه را مکنون احسان داشتین موجب مزید شوکت
 خود تصور فرموده از دارالریاست پای همت در رکاب اشهب
 دولت گذاشته با فوج قاہرہ در سواد برجن رای پتن منجوق
 اقبال بعیوق برافراشت و شاهزاده جهمان ستان همعنان
 نصرت بقلاعہ ہرا رسیدہ بمحاصرہ پرداخت و سیبہ و سباط
 مرتب ساخته بطرب گوالیل و مار از روزگار قلعه شینان
 بر آورد و در عرصہ ۳۳ ماہ ساعی جمیلم بکار برده قلعه را بکلید
 شمشیر عالم گیر مفتوح ساخت و تہانہ استحکم در قلعه
 نشانیدہ است مدگیری عنان تافت و در عرصہ چہار روز
 جبراً قہراً آن قلعه را ہم نسخیر فرمودہ قلعه بجن رای درگ را
 نگین دار در حلقہ محاصرہ کشید و چون عرصہ یکماہ جنگ استداد

یافت روزی بابا در آن شیر صولت و غازیان رستم
صلابت دامن همت بر کمر شوکت زده یورش فرمود
و قلعه را بزور قوت بازوی مردانگی یکشود و درین عرصه نواب
حیدر علی خان بهادر هم از مستقر شوکت نهضت فرموده
به تائی و تامل طی صحاری و بوادی نموده نواحی تمکور را مضرب خام
اقبال فرمود و اگرچه چون خبر افتتاح چند قلعه به شمشیر کشور کشای
شاهزده بلند اقبال شنید و افواج ظفر امواج نواب
حیدر علی خان بهادر را هم چون سیل بلاستوجه خود دیدند پیری به از
گمر بخش ندانسته باشند زده هزار سوار که در آن حالت
اضطرار همراهش مانده بودند و بر تافت و اراده رفتن
هندوستان نمود و لیکن افواج پونه و ناظم حیدر آباد بتعاقبش پرداخته
فرصت سرخاریدنش ندادند و او را بهرمان پور و از آنجا
تا خاندیس و از آنمقام بگجرات رسانیدند نواب حیدر علیخان
بهادر درین وقت فرصت را مغتنم شمرده بی مزاحمت اغیار
گوپال و بهادر پنده و مودگی درگ و کچندر گد ره که همه قلاع متینه
و مواضعات توابع سیر حاصل داشتند بقبضه اقتدار خود در آورد
در اجه سرهستی را که غاشیه اطاعت بردوش کشیده بجاخت
فانغره سر فرازی بخشیده بتوفیر خزان و آبادی آن ملک قدغن
بلیغ فرمود و در چند روز نول کنده و جان هلی را مفتوح فرموده

بسست هوپلی دهات و آرشکر کشید ، بر متحصان اخبار
 پوشیده ماند که در ایام ماضیه چون نواب حیدر علی خان بهادر
 قلعه نگر را مفتوح ساخته تمامی ملک بد نور بتصرف در آورد
 میررستم خان فاروقی که از طرف نواب آصف جاہ قلعه دار
 هوپلی دهات و آرش بود حلقه عبودیت نواب حیدر علی خان بهادر
 بگوشش کشیده قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود
 و خود بمشاهره پانصد روپیہ و بخشی گری سواران بارگیر عزت
 اندوخت پس از مرور ایام که مالدھور او پیش وادرا ملک
 بالاگاہات آمده فتنه با برپا کرد آن قلعه از تصرف گماشتگان
 حیدری بدر رفتہ بقبضہ تصرف مرہنہ درآمد و از ان باز بسونت راد
 نام شخصی از خویشان گوپال راد ناظم مرج بقلعه داری
 می پرداخت درینولا که گذار لشکر قاہرہ نواب حیدر علی خان
 بہادر بدین سمت اتفاق افتاد از آنجا سرسری گذشتن و گذاشتن
 دور از حمیت سرداری دیدہ حکم والا برای محاصره قلعه شرف نفاذ
 پذیرفت و بگولہ اندازان قدغن رفت کہ از دور بگولہ اندازی
 اشتغال دارند از آنجا کہ افتتاح قلعه مستحکم بسرعت متصور
 نمی شد نواب والا جناب باقتضای خرد و درین تدبیری شایستہ
 اندیشیدہ خطی از طرف اباجی رام کارپرداز نواحی مرج بنام
 بسونت راد قلعه دار هوپلی دهات و آرش نوشت بدین مضمون کہ

ظاهر انواب حیدر علی خان عزم تخییر قلعه هویلی دھاتر دار دارد
 ز بهار بیدل نباید شد و مستعد جنگ باید بود اینک قوجی
 برای کمک روانه می سازم و چون خط مرتب شد نواب
 و انادل مہر ایاچی رام نام ملازم خود را کہ ہمراہ لشکر فیروزہ اثر
 بود بران شب نموده و دو نفر ہرکارہ را بلباس مرہٹہ ملبس
 ساختہ روانہ فرمود چون ہرکارہ پیش قلعه دار ہویلی رسیدند
 آن نا فہم شاست رسیدہ مطلق بی بمنز مدعا ہر دہ آن خط را
 مر ساء ایاچی رام کار پرداز نواحی مرج انگاشت و باید داری
 رسیدن کمک پیش از پیش باستکام برج و بارہ پرداخت
 نواب والا جناب بعد چہار روز وقت شب دو ہزار سپاہیان
 بار و سہ صد سوار از قوم مرہٹہ و راچپوت انتخاب فرمودہ
 و سہ ضرب توپ ہمراہ دادہ و گردہی دیگر از سواران
 بنا بر احتیاط تعیین کردہ و شخص معتمد را سر لشکر مقرر نمودہ
 رخصت فرمود و آن جماعہ دریشم خزیدہ براہی کہ از مرج
 بطرف قلعه پیوستہ است سر بر آوردند و از آن شارع
 بطرف قلعه رہ نور شدہ چند توپ و بنا دیق بی گولہ سر
 نمودند اہل قلعه کہ باید داری رسیدن کمک چشم
 بر راہ داشتند بمجرد شنیدن صدای توپ و بندوق
 رسیدن کمک یقین کردہ دروازہ قلعہ را بخشودہ تمام

بکشدند و تمام سواران و پیادگان را در قلعه جا دادند سردار جماعه
 مذکور بقاعه دار گفت که مردمان همراهی خود را از قلعه بیرون کن
 تا بر مورچال مردم نواب رفته شش بخون زنند و جماعتی که همراه
 من از مرچ آمده اند حفاظت قلعه بانیها بپار قلعه دار وقت
 شب تمیز دوست و دشمن نکرده سپاهیان خود را از قلعه
 بیرون فرستاد و مردمان تازه وارد را بحفاظت قلعه تعیین نمود
 همین که مردم قلعه پا از حصار بیرون نهادند سردار حیدری
 بی تکلف دست و گردن قلعه دار و چند کس از متابعانش
 استوار بست و تمامی غله و آلات حرب که در قلعه بود
 بقیمه ضبط در آورده شیلک مبارک باد سر نمود چون قلعه
 باقبال عدو مال بی جنگ بدست آمد علی الصبح نواب
 گردون جناب سوار تو سن جاه و جلال شده داخل قلعه
 گشت و پس از سیر اکنه اشیای نفیسه انتخاب
 فرموده آنچه قابل انعام بود بپاه رزم خواه بخشید و همبرین
 نق عرصه یک سال سیر و گشت آن مملکت فرموده
 و از راجگان آن نواحی مبالغه خطیر بمعرض وصول آورده و تالیف
 قلوب راجز و اعظم سرداری دانسته پنج لک روپیه با تحایف
 و نفایس برای نانا پھر نویس و دیگر رؤسای پونه روانه فرمود
 پس از آن باجی را و برادر نبستی را گھو را که در لشکر ظفر پیکر

چون سایه بدنبال میگردید در حضور طلبیده فرمود که اگر عزم رفتن داشته باشی برو ما را با تو هیچ گونه مزاحمت و مواخذه نیست آن در مانده تیره گردانی عرض کرد که راگه هوا از میان رفته و سرداران پونه بسبب قرابت قریبه بار راگهوتشند خون من اند حالا غم از سایه دولت هما پایه ملجا و ما دای ندارم نواب مالک رقاب بر یکسبی او ترحم فرموده بر ساله داری پانصد سوار و عنایت فیل و نقاره سرفرازی بخشیده در زمره ملازمان خود منساک فرمود و همدرین ایام میمنت التیام که اسباب دولت همه آماده بود و فتح و اقبال چون چاکران غاشیه بدوش و بندگان حلقه بگوش بر در دولت سرا ایستاده پور نیاتار دار را که بجوهر عقل آراستگی داشت و بمشاهره پنجاه هون پیش یکی از عمده صرافان لشکر دفع الوقت میکرد و تحریر و تقریرش از دیر باز منظور نظر شکل پسند نواب حیدر علی خان بهادر بود بمقتضای ذره پردری از حضیض نکبت بر آورده باوج سردری رسانید و دفتر کنری با و تفویض فرمود و موجب معقول مقرر ساخته و شناس عالمیان گردانید و بعد انتظام امور کار خانجات خاطر انور پیش از پیش متوجه آراستگی سپاه رزم خواه شد تا در اندک مدت آلات حرب و پیکار افزون از تعداد فراهم گردید و صیت قدر دانی

و سپاه دوستی نواب نامدار در انصار و اقطار خون گدهر
 شهوار آدیزه گوشش حقیقت نبوش بهادران جان سپار
 شده جوق جوق با اسلحه مرغوب و اسپان خوب رسیده
 در ملک ملازمان منسلک میگرددند و دسته دسته
 سواران طوایل خاص با اسلحه زر نشان و البسه رنگهای
 الوان خار حسرت در سینه گلزار می شکستند تفنگچیان
 ملبس بلباس بانات سرخ و زرد و سبز شده چون
 ابرهای موسم بهار هر جانب قطره زنی میکردند و سواران
 خفتان پوش مانند دریای موج بحر اخضر را غریق آب خجالت
 میساختند الغرض در عرصه قلیل پنجاه و هشت هزار سوار جرّار
 و شانزده هزار سپاهیان بار و چهل و پنج هزار پیادگان کراتکی
 که در فن تفنگ اندازی بی خطا بودند زیر لوای آسمان
 سای مجتمع گردیدند و علاوه توپ خانه یک هزار چهار صد
 شتر انتخاب فرموده حواله جوانان روئین تن گردید که بطرز
 افواج عراق و ترکستان شتر نال بران بسته مانند رعد
 جوشان و خردشان هنگام پیکار برق افشان باشند الغرض
 چون ضمیر خود شید تنویر از انجام جمیع اسباب سروری
 جمع گردید معاودت بمقتدر سریر دولت فرموده سایه
 عاطفت بر مفارق سکنه آن بلاد خجسته بنیاد انداخت

و بنایت مناسب مناسب و علوفه واجب و انعام خلایع و جواهر
زواهر و اخیال و اسپان بی مثال تمامی سایه گزینیان دامن
دولت را مریون مست و آماده جان فشانی ساخت



رسیدن ماده و او بار ثانی از پونه در ملک بالا گهات
بقصد انتزاع و عاقبت الامر صالح کردن و بکشتن بملک
خود بعد قطع نزاع ؛

چون نواب بهادر بعد رفتن ماده و او را لشکری قوی از مردان
جنگجوی کار دیده فراهم آورده و توپخانه صاعقه بار جمع کرده برای
انتظام ملک بد نور نوند آهین سیم را سبک عنان ساخت
ناظم صوبه سرا که از طرف ماده و او را مسلط بود از نهضت
فرمودن نواب عالیجناب بطرف بد نور یقین دانست
که آن حیدر دل از نظم و نسق توابع نگه ان فراغ بسته باستخلاص
صوبه سرانست خواهد گماشت بنا بر آن بخود داری کوشیدن
و علاج واقعه پیش از وقوع بعمل آوردن اصلاح دانسته
شرح داری بزرگ عرایض بحضور ماده و او را پیش و اطلاع بخشید
و آن سردار ذو الاقدار جمعیت نواب بهادر را موجب
پراگندگی دولت خود انگاشته باز امرا و افواج جمع کرده
بطرف مملکت محروس نواب و الاجناب رو آورد

و سرداران خود را معه جمعیت‌های شایسته برای افتتاح
 قلعه‌جات متعلقه دولت حیدری تعیین نمود نواب والا جناب
 از آمدن آن نیندیشیده تمامی فوج ظفر موج و توپخانه همراه گرفته
 از راه سمو که دیوالتین عبور جوی تنب بجهت را نموده
 سواد شکار پور را مطرب خیام اقبال ساخت و
 افواج غنیمت هم از استماع درود لشکر نصرت اثر محاصره
 قلعه‌جات معطل داشته بفاصله دو میل دایره کرده صباح آن
 بجنگ گاه در رسید و ازینطرف نواب والا جناب هم
 خود توکل بر سر و جوشن صیانت حافظ حقیقی در بر کرده به رزمگاه
 خرامید و راجه چیتل درگ که درین سفر برهمنونی قاید توفیق
 غاشیه اطاعت بردوشش گرفته همکاب بود معه فوج خود
 در جنگ گاه همعنائی گزیده اگر چه بسبب افزونی لشکر
 مرهشته که فروتر از مور و مانخ بود لشکر ظفر پیکر در محاصره چون نگین
 در حلقه می نمود مگر از اینجا که شیر عرین از گله آهو غمی ندارد
 بهادران ناموس دوست تمامی روز چقلش‌های نمایان کرده بشام
 رسانیدند و لشکر مخالف از میدان جنگ معاودت کرده
 بفردگاه خود رفت نواب فریدون فر که خرد آموز عقل والا بود
 شکر یان را فرصت اکل و شرب بخشیده شب هنگام
 از اینجا کوچیده متصل مقام چردلی و نوزلی و چرایش متر اکم

پس پشت لشکر گذاشته خیام اقبال نصب فرمود و اطراف لشکر کمینگاه های دشمن شکار تجویز فرموده جای باز سواران و پیادگان یزک استحکام بخشید و از انطرف ماهدوراد با اتفاق حاکم شانور که این بار هم قسح عهده کرده همراه او بود بمحاذی لشکر نصرت قرین دایره نمود و هر روز جوق جوق مردان کاری از طرفین بمیدان خرامیده جان نثاری مینمودند بعد چند روز چون سردار مرهنة اتواب گران سنگ بر قلل جبال کشیده گلوله های التواتر چون تگرگ باریدن آغاز نهاد و مردم بسیار از اردوی همایون شربت شهادت چشیدند نواب عالیجناب پیش ازین ضایع شدن بهادران کار آمدنی گوارای طبع اقدس نفرموده وقت شب پنج هزار پیاده تفنگچی قادر انداز و یک هزار و پانصد سوار جان نثار و چهار ضرب توپ جلو تینزد و همراه گرفته و جمیع کار خنجات عظمت و شوکت را باعتماد و لاور خان گذاشته و باقی لشکر نزد هیبت جنگ داشته بعزم ششخون و ریشت خزید و عزم مصمم فرمود که اول بر توپخانه غنیم دست تصرف یافته بعد از ان دود از نهاد دشمن باید بر آورد لیکن چون بخت آن خفتگان بستر مد هوشی میدار بود همین که نواب ظفر انتساب از ان یشم متر اکم برآمد شب پایان رسید و سفیده صبح

بد مید فوج اعدا از طلیمه لشکر نواب بهادر خبردار شده و شان
 عسل را بکام خود یافته چون مگان از جوانب از دحام نموده
 طنین بگیر و ببند بلند نمودند و نواب نامدار را سمع همراهان از چهار
 طرف احاطه کردند نواب کوه وقار دران هنگامه محشر آشوب
 هر چند بگوله اندازان بخطا انداز که از تادی ایام بمشوق آن کار
 سر برده بودند فرمان داد و آنها هم قاصر نشدند مگر از انجا که اختر
 در گذر و سمادت و خوست توانان است مطلق آتش
 فتیله بر بار دست پیاله توپ گرفت تا آنکه نواب خود
 از اسب فرود آمد و فتیله سوزان بر بار دست نهاد هرگز
 اثری بنخسید ناچار از اتواپ دست برداشته به تفنگچیان
 تقیّه فرمود و آن جان نثاران چند شلک بناویق زده بسیاری
 را از خون گرفتگان بدار البوار فرستادند مگر چون لشکر مرهقه
 از حصر و شمار افزون بود و حاضر بودن نواب بهادر
 دران جماعه اندک ، برایشان به ثبوت پیوست
 اختتام جنگ را بهمان روز یقین دانسته دوست از جان
 شسته مادیان های صرصر تردد و کمره های آتش نهاد و کوهن را
 همینه کرده باین غازیان شهادت طلب در پیوستند
 و بهیراق کوتاه کار نامه رستم و اسفند یار بروی کار آوردند و
 دران آشوبگاه بیکندت را دیوان ازین خاکدان سفلی

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هر نیمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تماسته با آنچه افواج که بیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پانده پیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ماهر و قایق کارزار بیشتر ک از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده و دی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

با فوج خون خوار و توپخانه و سپاهیان بار ایلغار در زیده بر سر وقت
 رسیده نواب هلال رکاب هیبت جنگ را مورد
 نوازشات بی پایان فرموده با شکر تازه زور و توپخانه تعاقب
 فوج مرهته نمود و تیغ خون آشام از نیام انتقام بر آورده حکم قتل عام
 صادر فرمود. بمجرّد صدور حکم قضا ششم گوله اندازان چابک دست
 و تفنگچیان از باده تهوّر مست بیارش گو ایل جماعه اعدا را
 چون برگ لاله بادل پرداز غنجاک و خون انداختند و سواران
 ظفر پیمان اسپان باد رفتار را سبک عنان ساخته دست یغما
 بر نقد روان آن گرانجان در از ساختند مدهوراد چون کشتی امید
 خود از لطمه شکر طوفان زای در گرداب تباهی دید با آنچنان
 فوج بیکران ردا از معرکه مردان تافته تا سواد بنکا پور عنان باز نکشید
 چون میدان رزم از وجود معاندان تهی گردید نواب ظفر نصیب
 شاد یانه فتح نواخته در هسان مقام نصرت انجام قبه بارگاه با وج ماه
 بر افراخت و برهم مراجع و انعامات نقود و اجناس بالتیام
 جرات مجروحان پرداخت درین اثناء چون از شروع شدن
 برشکال کوس ابر در غرش آمده غلغله در زمین و زمان
 برانداخت و فرمانروای فلک چهارم برای تهدید خیل نجوم تیغ
 لامع برق بر افراخت مدهوراد در حوالی بنکا پور طرح قشلاق
 افکند و در آنچنان موسم که همه عالم آب بود و سیل ناله

عابران یک نیزه از سر میگذشت بغیرت نام پیشوائی
گوپال را دناظم مرجع را فرمان داد که بهر نوعی که تواند آنطرف جوی
تنب بجهت رارفته دست یغما بر ملک مقبوضه نواب بهادر
در از سازد از انجا که از حکم حاکم گزیر نبود گوپال را دبا فوجی گران
از معبر هورل عابر گردیده مواضع مات و قریا هر چه پیش آمد
بجارد و ب غارت رفته و در امکانه آتش زده بخاک سیاه برابر
ساخت و از پالیکار هم پین هلی و رای درگ بعنف و اشتلم
ز رمای خطیر بمعرض وصول آورده در تعلقات چیتل درگ
دست تعدی در از نمود و چون این سلسله بمعرض نواب
همایون رسید از انجا که عذر برشکال بخاطر آوردن و از طغیانی
سیلابها اندیشیدن آبروی شجاعت ریختن است
بی تامل و تانی تسامی اردوی ظفر قرین را بر مقامگاه گذاشته
شش هزار سوار اسپان خاصه دهنه هزار سلحه ار و چهار هزار
پیادگان باردشش ضرب توپ همکاب سعادت داشته
چون ابر صاعقه بار بطرف خرمن اعدا قطره زن گردید و در
سه روز متاعب و مصائب راه پر خطر طی کرده در حالی که
گوپال را دوشکریانش مطلق از نزول آن سیلاب
بلا آگاهی نداشتند بی محابا ریخت و کسی را فرصت
زمین کشیدن و اسلحه گرفتن نداده از لطمه طوفان تیغ و

خنجر برق افشان جویهای خون روان کرده موج متوالی چون
 آب دریای سرخاب برانگیخت شمشیر زنان آن لشکر
 هریمت اثر از ترس مردان رستم جگر چون زال سپهر انداختند و از
 دست برد شطرنجی فلک فیل و اسب سواران چون اشتر
 بی مهار از مرکب هست پیاده شده بازی شاه دوزیر پونه
 رامت دیده رخ از بند بر تافته نقد هستی در باختند گویا پال راد
 چون دید که منسوبه اش نتیجه بر عکس داد و مهره امید در ششدر
 یاس افتاد بساط نرد و غار بر چیده جمیع اموال سابقه و لاحق و خیام
 مملو از اقمشه نفیسه که از پالیکاران و مواضعات بتقدی گرفته
 جمع ساخته بود بر جاد مقام گذاشته بامعدودی از خواص اسب
 گریز تیز رانده در پناه قلعه سرا که بتصرف مادی هوراد بود رسید
 و مردان و زنان بنگاهش هر قدر که از ضربت شمشیر
 خوتخوار و اسیری بهادران جلادت شمار نواب نامدار
 سلامت مانند با نیم جانی که داشتند بلشکر مادی هوراد ملحق
 گردیدند و لب تشنگان دادی ادبار لذت قطره آب
 خنجر آبدار نواب دریادل خوب چشیدند پس نواب
 اثر در هیبت غضنفر صلابت از تعاقب آن روبا طینستان
 که چند روز چون گرگ دندان آزار بر استخوان رعایای گوسپند
 خصال تیز کرده بودند عنان تگاور هست باز داشته تقاره

فتح گرفت و همانجا لوای اقبال بلند ساخت و همدران روز
 فیردزی اندوز بازی تازه از پرده نیلگون حصار بر روی کار آمد که
 پنداره های شکر فیردزی اثر که بطریق مستقلا قبل از نهضت
 نواب کامگار شرف رخصت یافته به بندیل لهجه و تغیر
 لباس با سواران شکر گوپال را و چون نشم با شراب
 آمیخته بودند وقت فرصت از دست نداده در چینیکه گوپال را در
 فرار برقرار اختیار نموده بود بسر خوشی تمام فکر خمار شکنی خود
 نموده در حالت مدهوشی بسیاری را از بار هستی سبکدوش
 ساخته پنج هزار راس اسپان صبار فتار و نوزده زنجیر
 اخیال کوه و قار و نود و چهار اشتران بختی نژاد بیغمار بوده بحضور
 نواب کامگار سالها و غنائما سعادت اندوز شده و از انعام
 و افره نقود و اجناس کام دل برگرفتند مادهوراد چون دید که
 با وصف حاضر نمودن این قدر شکر کشید و جَم غفیر هیچ عقده
 بناخن تدبیر نمیکشاید و از طغیانی آبه چون ماهی بی آب راه
 بدر رود بطرف پونه نمی نماید معرفت و کلامی کار دان راه
 آشتی بانواب را سطور ای سکنده فریاده و بهانه اخذ
 حصه چهارم ظاهر نموده بر دو لک روپیه انقطاع معامله جنگ
 نمود و بعد یک سال و چند ماه خایب و خاسر بادلی شکسته
 عنان گسسته بمقر حکومت خود ره نور دگر دید نواب بهادر

بعد رفتن مادهوراد انتظام واقعی آن نواحی نموده قرین فتح و ظفر
در سایه عنایت خالق داور از راه نگر بسیر نیگپتن نزول اجلال
ارزانی داشته سپاه رزمخواه را بعنایت خلایع رنگارنگ و نقود
و جالیسات سرفراز کرده رخصت استراحت بخشیده بعد
چندی نواب دلاور خان که در کنف حمایت نواب عالیجناب
روزگاری بکام و آرام داشت باغواهی شیطان لعین که از راه بر
غردمتین است بی صدور سببی عذر بیماری خود ظاهر ساخته بکولار
رفت و از انجاء جمع احوال و اثقال خود بی خبر سرعت
بآرکات رفته سکونت ورزید نواب و الاجناب
باستماع این خبر قرین حیرت و تاسف گردیده تعلقه کولار را
ضبط فرموده حاکم عادل دیگر از حضور بدان مقام تعیین فرمود ؛



نهضت نمودن رایات عالیات به تسخیر کوزگ
و کلیکوت بادیهگوسوانج که در سینه بیک هزار و یکصد
و هشتاد و پنج رجب رونمود ؛

در ایامی که سلاطین سیجاپور سهیر آرای خلافت بودند حکام کوزگ
و کلیکوت سرچمبر اطاعت نهاده باج گزاری مینمودند پس از
انقلاب آن دولت چون نواب آصفجاه از حضور بادشاه
هندوستان به صوبه داری دکن سرفراز شده هند ریاست

گرم ساخت مرزبانان مذکور بدستور مستمر در ایصال زر
پیشکش تهادن نمی ورزیدند در اواخر عهد چون نواب آصفجه
بامرهقه در آویخت و توجه به جزئیات ملکداری نکرد زمینداران
قابوطلب سستی حکام دیده گاه گوشه نخوت بر شکستند
اگرچه نواب حیدر عیسیخان بهادر را خار خار سیخ آن ملک
در خاطر اقدس جاداشت مگر بسبب هرج و مرج کالی که از دردد
مرهقه لاحق حال شکریان عدو مال شده بود آن اراده از قوت
بفیل نمی آمد درینولا که گلزار همیشه بهار بالاگهات پیکمن پیرانی
باغبان اقبال بی زوال نواب بهادر بی خار گردید و مرهقه از
دست غازیان نصرت شعار سرچنگ رسائی خورده بطرف
پونه ره نور دید عزم خاطر ملکوت مناظر نواب والاعجاب از
مکمن بطون بمنقه شهو جلوه گر شد و سرای آن بدکرداران که
در ایام فترات مردم تهمناجات سرکار دولت مدار را قتل
وغارت نموده و ملک را بقبضه اقتدار خود آورده دایمی و درمی
سرکار عاید نمی ساختند و لوای استکبار می افراختند بر ذمه
همت والا نهست واجب شمرده باحضار لشکر فرمان
داد و چون باسرع اوقات عاکر فیروز پیگر بسایه
لوای آسمان سای مجتمع شدند ساعت همایون
نواب پیل بند شیر شکار از راه نگر گذشته بر ساحل

دریا جاده پیماکر دید و قریب هفصد نفر از زمره ماهیگیران
 معه سفاین شان جمع فرموده سامان رشد از راه دریا
 طلب داشت و چون از اذوقه لشکر اطمینان دست داد
 بار ساله های بار و توپخانه برق آشوب بر سر آن جماعه باغیه طاغیه
 چون مرگ مفاجات در رسید دادل بهادران جان تار را
 برای گردن شکنی پالیکار تعاقب بل که در همان نزدیکی بر سر مواضعات
 مستعاقبه دار الاماره تاخته دمال رعایا را غارت نموده و مواشی را ضی
 کرده برده بود حکم داد پالیکار مذکور باستماع این خبر طاقت
 پنجه آزمائی با شیران سرشکن نیافته قلعه را خالی کرده معه عیال و
 احمال و اثقال خود در کنام صحرا خزید و فوج حاکم کورگ را با خود
 شریک ساخته آماده جنگ گردید چون این خبر سامعه افروز
 حضور انور گردید نواب نامدار جمعی از مردان معتمد را در قلعه
 گذاشته بر سر آن اجل گرفتگان از راه صحرا تاخت و مانند
 شیر زیان از ان نیستان سر بر آورده بی محابایت کین از نیام
 برکشید و از طرفین بازار دهنده گرم گردید پالیکار ان باغی چون
 رهائی خود از جنگ اجل متعذر دیدند دست از جان برداشته
 کارزار نمایان نمودند و بر فوج میسره چنان زد و زدند که قریب
 بود تا تزلزلی پهای ثبات راه یابد مگر نواب عالیجناب خود
 بنفس نفیس با چهار هزار سوار از قلنگاه جلوریزه بدر رسید و از

عقب فوج مقامیر به ضرب تیغ و سنان زهر آب گزن گردن
و پشت شان شکسته از گمران بار هستی سبک
ساخت و همدرین روز که نوروز سال دولت و اقبال بود
صاحبزاده عالم و عالمیان جوان طالع فیر دزی نشان جناب
طیپو سلطان که درین سفر فرخی اثر مرکاب سعادت پدر والا گهر
بود زبانی جواسیس معتبر خبر یافت که پالیکار ان مقهور از انجا
بمسافت و د میل جمیع ناموس و اموال خود را در میان صحرا
بجای قلب گذاشته اند صاحبزاده و الاتبار با آنکه در ان روز
شهبسوار عمر مبارک در مرحله سال هژدهم جولانگری داشت
مگر از انجا که شیران را از بد و آفرینش برای صید نخچیر
حاجت تعلیم نیست بی محابا بدو سه هزار بهادران شیر خصال
سمند آهو گیر را همیز کرد و در ان صحرای پر خار متر اکم که
خم و پانچ زلف گره گیر عنبرین مویان را در طلقه زنجیر حیرت
و بند طوق حسرت میکشید بد ان مقام قلب باستحفظان
مال و ناموس در آویخت و خون بسیاری از ان تیره
درونان بر خاک خواری ریخت اگر چه آن مدبران شوم
طبع در شیلک بنادیق و استعمال شمشیر و سنان
حتی الوسع و الامکان کوتاهی نکردند آخر و بفرار نهادند و میدان
معرکه را پشت دادند صاحبزاده رستم شوکت اسفند یار

صلاحت تمامی زبان را به سلسلهٔ اسیری در آورده و اموال
 بقیاس جمع کرده صحیح و سالم قرین فتح و ظفر معاودت فرموده
 چوین نیاز را بدرگاه خالق حقیقی و مجازی سجده ریز اطاعت
 ساخت نواب نامدار گردون و قار آن فتح سترگ را دیباجه
 جراید فتوحات آینده تصور فرموده فرزند بجان پیوند را در آغوش
 شفقت کشید و کلاه گوشتم افتخارش را از طرهٔ ایوان
 کیوان بلند گردانید پالیکار از شنیدن خبر گرفتاری ناموس
 و رفتن اموال چاره جز انقیاد ندیده با دوسم خواص در حضور
 لامع النور حاضر شده سعادت زمین بوس دریافت و باقی
 خزانه و اقمشه نفیسه و دندانه های اخیال که اندوخته آرایش
 بود پنجاه شتر بار بحضور گذرانیده ذریعهٔ جان بخشی خود ساخت
 نواب عالیجناب که ترحم و شفقت نحمد و جود با جود
 داشت بر مسکننت او بخشود و ناموس او را حکم اطلاق داده
 و قول و پیمان استوار در باب آبادی ملک و حفاظت
 رعایا از و گرفته علاقه اش باز بر و بحال داشته بعد یک روز
 از آنجا پیشتر نهضت فرمود پالیکار کوترگ چون طوفان بلامتوجه
 دیار خود دید و احوال پالیکار قلعه بل و گرفتاری ناموسش شنید
 بفکر خود داری افتاده رقبهٔ جان را ببقهٔ اطاعت در آوردن
 مصاحبت وقت دانست و زر خطیر و نفایس آن دیار

بطریق پیشکش حاضر آورده حلقه بندگی در گوش کشید نواب
والافطرت انسداد رخنه فساد قرین مصالحت دیده در قلعه پرکرا
که قلب ترازو در آن نواحی مکانی نبود تهمانه قایم ساخته پیشتر
توجه فرمود علی راجه مرزبان کنیانور که مرد سلیمان از قوم مایلم بود
ورد نمود نواب بهادر را که اعلام دین محمدی در آن ملک
برافراخته و میان تیره خاکدان شمع هدایت روشن ساخته
نهایت گرامی داشته سعادت دیدار اقدس از جمله
مفروضات و طاعات شمرده بگام شوق شتافته شرف
ملازمت دریافت و آنچه از نقد و جنس حاضر داشت تار قدم
میسخت لرزدم نمود نواب والا جناب بر حسن اعتقادش
آفرین خوانده و واقف کار آن ملک دانسته در آن سفر
میسخت اثر بهرامی خود سهیلند ساخت و چنان از اکرام
و انعام تالیف قلبش نمود که او بر عمر گذشته تاسف نمود
پس دو سه روز در آن سرزمین و نشین برای آسودگی
شکریان مقام فرموده طبل کوچ بنوازش در آورد و سواد
کلیکوت را مضر بصادقات جاه و جلال ساخته به قلع
و قمع مواد فاسده سرکشان آن ملک که از قوم نائرتهوریکیش
و جهالت شمار اند پیش نهاد همت والا فرمود و خون آن
بدرگان به آب شمشیر آمیخته زمین تشنه را سیراب نمود

درین اثنا پالیکار هر کل سر از گریبان عصیان بر آورده بجنگ جسارت
 نمود بهادران فوج ظفر موج حسب الحکم اقدس از هر طرف اشهب
 جلادت برانگیختند و خون بسیاری از ان کوتاه اندیشان بجاک ریختند
 هر کار پالیکار مذکور خود جوشن جهالت در بر کرده چون پر دانه بمقابل
 آتش سوزان رسید و بحالت نزع بال و پری جنبانیده وجود
 خاکی خود را خاکستر گردانید بعد کشته شدنش رزمجویان لشکر
 فیروزی اثر اموالش بقید ضبط آورده و پسر هفت ساله اش را بدام
 اسیری کشیده در حضور اقدس رسانیده مورد تحسین و انعام گردیدند
 نواب و الایثار بران طفلملک نظر ترحم مبذول داشته بشرف
 اسلام شرف ساخت و بخطاب ایاز خان ممتاز فرموده
 سر افتخارش برافراخت و از انتظام ملک مقبوضه پالیکار
 مقتول فراغت یافته بعزم محاصره قلعه کالیکوت لوای هست
 بلند نمود حاکم آن حصار مینو سواد چون بوادید احوال پراختلال
 راجگان اطراف نقد حواس در باخت و طاقت جنگ
 و ستیز در خود ساقط دید و کلامی کار دان ردانه حضور کرده دار سال نقد
 و اشیای نفیسه را شفیع جان بخشی خود برانگیخته بعد عنایت شدن
 عهد نامه سعادت اندوز ملازمت گردیده در زمره دولتخواهان
 سرکار دولت مدار منسلک گردید و از مطیع گردیدن او چون
 صیت سکین نوازی و افتاده برداری نواب ستباب

محلّ القاب چون در رغر آدیزه گوش اخلاص نبوش سکنه
آن دیار گره دید خیل خیل از اقوام مایله و نائر غاشیه اطاعت
بردش گرفته میر سیدند و از ذایقه نعمت الوان خوان احسان
نواب صاحب اقبال خلیل نوال شیرین کام میگر دیدند چون
از مصفا شدن آن ناحیه هیچگونه غبار تردد بر آئینه خاطر خورشید
منظر نماند تا کنجی بند رهی سپهر هیونان جهانگر دفرموده و مبالغ
بیتقیاس بحیطم تهرّف آورده سمت ملک ملیبار عنان
تاب شد حاکم آن مقام دریای فوج ظفر موج را مستلّاطم دیده از
انهدام قهر دولت خود اندیشیده تدبیری نیکو اندیشیده و بار سال
بیست و هشت زنجیر فیل و هشتاد لک روپیه نقد سدی
بر روی ملک خود کشید نواب منظر لوایش ازین روادار
تاخت و تاراج ملکش نشده بعضی نائران را که بنواحی کونبها تور
در شعاب جبال پنهان بوده سری چون شرری برمی آوردند
بآب شمشیر اطفای نوایر آن مفاسد نموده سردار خان را که فدوی
عقید تکیش شجاعت اندیش بود بصوبه داری آن ملک وسیع
ممتاز فرموده و فوجی قوی برای انتظام آن دیار متعین نموده تمامی
آن ملک رشک گلزار را در عرصه دو سال بی خس و خار
ساخته برای استیصال مقامیر تعلّقه مدکل عنان شبدهیز جهان
پیما معطوف فرمود؛

لشکر کشیدند ترمک را و نانا خال مادهور او پیشوا
و چشم زخم رسیدن بلشکر نواب ظفر او و باز درستی یافتن
آن شکست بعنایت خالق داور و معاودت نمودن
ترمک نانا به پونه پریشان حال و مضطرب؛

چون در سنین ماضیه مادهور او پیشوا دوبار بالشکر بیار
و خزاین و توپ خانه بی شمار برای انتزاع ممالک محروسه
نواب بهادر دیار بالاگهات رسید و با وصف کدوکاوش
لا تعد و لا تحصى مساعی او راه بجائی نبرد زیر بار اخراجات بی نهایت
شده چون صدا از کوه برگشت بعد رسیدن پونه چون
کباب بادیده گریان و سینه بریان بر آتش غضب
می غلطیده و آخر برض خفقان گرفتار گردیده بملک عدم نقاره کوچ
نواخت ناراین را و برادرش سند آرای سرداری پونه
گردیده بر سنت برادر خود کار بند شده خود از پونه حرکت
نکرد مگر ترک را در که خال او بل خال رخساره دولتش بود بایک لک
و بیست هزار سوار نیزه گذار و شصت هزار پیاده و
یکصد ضرب توپ قلعه شکن بتنجیر مملکت میسور و
تمامی دیار بالاگهات روانه ساخت ترک را و بعد طی
مراحل چون وارد سرزمین بالاگهات گردید مرار را و حاکم

گفتی و پالیکاران چیتل درگ ورتن گیری و مرکسی و نیگت
 گیری و دیگر چند کس واقعه طلبان را که در انتها از فرصت بودند
 با خود رفیق ساخت و همچنین حاکم شانور هم بدستور ستم
 خود بریده شرائط عهد و پیمان بر طاق نیان گذاشته با فوج
 خود شریک حال ترکم را در گردید و رسانیدن رسد
 بر ذمه خود گرفتند پس ترکم را و خاطر از اذوقه شکر جمع ساخته
 چند قلعه متعلقه پتن که آلات عرب و اذوقه چندان در آن نبود
 سخر ساخته و عمال خود را برای انتظام مواضع تعیین کرده بطرف
 دارالاماره رود آورد و سواد آن شهر بجهت بنیاد را که رشک
 گلزار بود بشامست قدم شوم خویش آشیانه بوم ساخت
 و هر زمینی که پی سپر شکرش شد چه جای گیاه سبز که پره گاه
 خشک هم بر خانه های نی بست رعایا باقی نماند و چون شکر
 نواب بهادر از دارالاماره بفاصله بعید دایره داشت و در نواحی
 آن شهر فیض بهر عساکری که سنگ راه او شود حاضر نبود
 افواج مرهته چون سباع خوشخوار رعایا را که چون رسد بی شبان
 یامه بود از هم دریدند و کانی را که برای حفاظت جان و مال
 و ناموس خود دست سلاح بردند ته تیغ کشیدند چون این
 اخبار وحشت افزا بسمع اقدس نواب بهادر رسید معه
 تمامی لشکر و سامان پیکار عازم سریرنگ پتن شد و از جمیع سامان

قابله داری خاطر مبارک مطمئن ساخته از راه چنی پتن بد اسن کوه
 ماکری درگ آمده اقامت در زید و در ضمیر الهام تخمیر اراده
 فرموده که چون فوج مرهته بمحاصره دارالحکومت پردازد از
 طرف پشت لشکرش راه دخول پیدا کرده گردن مدعی باید
 شکست هر کاره های مرهته چون خبر و در ایات عالیات
 نواب فلک جناب ترکمک را در رسانیدند و تدبیر
 نواب حیدر دل بر خاطر ادهم پیرایه انکشاف یافت معه
 لشکر و توپخانه عازم آنطرف گردید پس نواب روشن
 ضمیر از رو آوردن ترکمک را بدینسو خبردار شده وقت
 شب بر فوج هراول غنیم دست بردی نمایان بظهور رسانیده
 بر کوه میلکوته علم برافراخت صباح آن ترکمک را و هم بالشکر
 قاهره جلوریز رسیده بمحاصره کوه پرداخت نواب دریادل
 چشمک زنی برق توپ و تفنگ دشمن معاینه فرموده
 چون رعد خردشان وسیل دمان از بالای کوه بدوید و بیارش
 تگرگ گوله فوج برگی را بکمال بی برگی پریشان ساخت
 و بهمین سوال هر روز از صبح تا شام شور و هیجا گرم و همان آتش
 جنگ در کاس امید رزم آزمایان طرفین ریخته می شد نواب
 عالیجناب عرصه بیست روز مانند کوه پابرجا داشته در خونریزی
 اعدا دقیقه نامرعی نگذاشت ترکمک را و چون دید که از جمله

لشکر یانش عقد ه کار نمیکشاید وسیل خون از تن اجل گم فنگان
 فوج او هر روز روان میگردد دست از جنگ باز کشیده کوه را
 در میان گرفته است بر ضیق محاصره گذاشت و قطع کردن راه
 رسد بشکر اسلام منظور داشت آخر کار نواب کوه و قار چون
 ملاحظه فرمود که رسد از هیچ جانب نمیرسد خوشم پر دین که بنظر
 می آید بر آسمان است و قطره آبی بر داند چون آبر و عزیز
 در بختن آن بر خاطر اگران تشریف بردن به دارالاماره صلاح
 وقت دیده توپخانه را از عقب کوه بعد قطع اشجار انبوه
 فرود آورده روانه فرمود و خود سواران و پیادگان بار از
 دامن کوه پای شجاعت بر آورده بشکوه تمام گام سنج جاده
 تمنا گردید چون راه عقب کوه نهایت نامموار و از آب
 برنده سیاهها تمام زمین شاخ شاخ گردیده و مغاک های بسیار
 پیدا شده بود گذار توپخانه سخت مشکل بل متعذر افتاد همین
 که هزار مشقت و دسم فرسنگ راه طی شد شب پیاپیان
 رسید در دزدان بد میدیز که اران غنیم چون خبر بسردار
 رسانیدند او فی الفور فوجی قوی زور به انتزاع توپخانه گسیل کرد
 و خود هم سوار گردیده بد آن طرف تاخت درین عرصه نواب
 عالیقدر در حینیکه متصل گری کوره از دارالاماره بمفاصله سم
 چهار فرسنگ ره نوردی فرموده زبانی هر کاره بعرض رسید

که ترک را و سمنه را و خود را بر آتشخانه زده در صد و
 آنست که آب روی مردان بیاد خاکساری دهد نواب
 شیردل از گله آهوان هر اسی نکرده معه تمامی کار خانجاست
 که زیر سایه لوای آسمان سای بود فوراً چون تیر بازگشتی
 برگشت و افواج عدد را که چون ابر غلیظ پیرامون آن کرده
 آتش دغان نخوت بلند کرده بودند بصر صرم باد پایان
 پریشان ساخت و میسره و میمنه و قلب شکر را بتوزک
 تمام آراسته و اتواب را پیش کرده شیلک کنان
 بسمت دارالحکومت جاده پیما گردید رزم جویان فوج
 غنیم هر چند چون خیل ز افغان از جوانب هجوم می آوردند
 و فریاد میکشیدند مگر شاهین آهنین چنگال گوله و باز بلند پرداز
 و تیر باران مجاهدان ظفر کیش بر سر دیده می رسیدند چون سواری
 خاص بر موتی تالاب رسید و بنظر آمد که گردهی از مقام میر
 هشت ضرب توپ بر بند تالاب بالا برده بانداد گذار
 لشکر فیر دزی پیکر سعی میکنند فی الفور حکم بر حمله بردن بنفاذ
 پیوست و مجاهدان جان نثار حمله رستمانه کرده آنهمه توپهارا
 معه گوله و باروت بتصرف در آوردند نواب کامیاب
 قرین خوشحالی گشته بهادرانی را که در گرفتن اتواب دشمن
 مساعی جمیله بکار برده بودند بانعام لایقه زیاده ترستعد جازخشانی

ساخت بعد چند ساعت چون شمایی توپخانه و سواران و
 پیادگان و اهل بنگاه جمع شدند خود بدولت باکل ماحضر اشتغال
 ورزید و لشکریان هم به ناهار شکنی اشتغال ورزیدند
 بعد ان فراغ از اکل و شرب هواخواهان دولت ابد مدت
 معروض داشتند که چون لشکریان از چند روز مصاعب و
 متاعب بیحد کشیده اند صلاح دولت چنان می نماید که امروز
 بهمین مقام خیام اقبال قایم کرده شود و چون صبحدم آفتاب
 عالم تاب سر از دریاچه مشرق بر آورده ظلمت شب را
 بانوار روز مبدل سازد بمیمنت و فرخی داخل دارالاماره شوند
 لیکن از اینجا که هر دولتی را از کاتی واجب است و هر فرحتی را
 مالتی و در پی نظر برین معنی که از اینجا تا دارالاماره اندک راه باقیست
 سرعت توان شتافت و یکبارگی مع لشکریان
 لذت آرام توان گرفت معروضه هواخواهان مقبول خاطر
 مقدس نگشت و بر اشهب زرین لجام سوار شده جاده پیمایند
 و لشکریان را چون رفاقت و اطاعت ضرور افتاد بکمال
 بدلی و سستی که تعب بسیار کشیده بودند همه براه افتادند
 درین اثنا افواج مرهتته که از مورد مانع افزون بود باز جسارت
 ورزیده چند ضرب اتواسپ گران سنگ پیش روداشته
 بر لشکر جلادت اثر گوله اندازی آغاز کردند قضا را گوله از

اتواپ غنیم بر قطار اشتران محموله بان های سرکار عالی رسید
و آتش در بانها افتاد و از جست و خیز اشتران آن آتش
از یکی بدیگری سرایت کرده تمامی بانها را برافروخت و آن
آتش سوزان هزاران هزار سوار و پیاده و مردم بنگاه را بسوخت
علاوه این مصیبت چند بان پریده در باروت که بر عرابه تابار بود
در گرفت و از پریدن باروت و شر هول محشر و هنگامه روز عشر
بر عرصه زمین هویداشد از بال افشانی بان بسیاری از مردان
کاری چون طایران ادلی اچنجه بر هوا پریدند و خیل خیل نبرد
آزمایان از طوفان آتش باروت مانند دود برسمار شدند
در آن هنگامه که از شدت آتش آن صحرا از میدان محشر گرمتر
بود سواران غنیم فرصت وقت مغتنم شمرده چون هوا
بآتش در آمیختند و خون هزاران هزار مردم کار گزار و اهل بنگاه
نجاک عدم ریختند لالامیان و انا و جناب شهباز صاحب که رستم
را کمین زال عرصه نبرد خود میداندست در انحالت پر ملالت
حتی المقدور در کشتن اعدا قاصر نشده در آخر بزخمهای کاری شربت
شهادت چشید و فوج غنیم خیره شده میر علی رضا خان
و علی زمان خان و دیگر چند کس از اعیان را در حلقه کنند اسیری
کشید و یاسین خان که فدوی جان نثار و برو بازوی اوفی الجماه
بابرو بازوی نواب نامدار مشاهیرت داشت چند کس

را از ان جماعه ضاله مجروح و پیروح ساخته داد جوان مردی داد
 و خود بزخم شمشیرها گلگونه شجاعت بر روی کشیده در میدان
 افتاد چون گذار سواران غنیمت که نواب جوین بودند بر سر
 دقش افتاد و استفسار نام کردند آن مصالحت اندیش
 و فاکیش پرده از روی راز برداشته گفت که نواب
 بهادر منم سواران دستمن که به تحس آن نعمت غیر
 مترقب دندان طمع نیز کرده بودند فی الفور یاسین خان را به نواب
 بهادر غلط کرده از رزگاه برداشته پیش ترک را فرستادند
 و بر اموال نواب بهادر که انداخته شهور و سنین بود
 دست یغما کشادند نواب والا جناب چون ملاعظم فرمود که
 تیری که از شست قضا حسته اسکان عود ندارد از ان
 آشوب گاه دوری ضروری پنداشته چون آفتاب یک تنه
 بر سر کوه چرکوبی برآمد درین اثنا غازیخان سه خیل پنداره های
 سرکار بحضور حاضر شده بهجرت دست استدعی مراجعت
 به سمت دارالاماره گردید اگر چه هنوز عزم نواب صاحب
 چنان بود که اگر درینوقت هم جمعی از سپاه چون انگشتان
 دست فراهم آیند شستی برگاه غنیمت توان زد لیکن چون لشکریان را
 کار از دست و دست از کار رفته بود ظهور این معنی صورت
 نه بست ناچار آن عزم را موقوف بردقت دیگر داشته

از کوه فرود آمده خانه زین را در شک مطلق خاور فرمود و با چهارده
سوار که هرکاب سعادت شدند شب دیز را تیز رانده متقل
قلعه سریرنگین در دود خود از زانی فرموده بمیر اسماعیل خان
قلعه دار خبر مقدم فیض توأم رسانید و چون در آن هنگامه محشر
آشوب که از دود باروت و بان و چپقلش افواج جهان
تیره و تار بود و صورت کسی محسوس نمیشد مردک دیده
بختیاری و نور مردک اقبال مندی و نصرت شعاری شاهزاده
جهان و جهانیان پیر تدبیر طالع جوان طیبو سلطان از نظر انور
دور افتاده بود بنا بر آن خاطر دریا مقاطر بشوق دیدن آن تابنده گوهر
نرگس دار چشم بر شارع انتظار دو چار داشته داخل قلعه
نگرید و در مشهد مقدس قادر علی دلی که بر ساحل نهر کادیری
واقع است آرمید از آنجا که بخت بلند آن سکندر جاه را
همیشه خضر اقبال را بهری میکند قریب نماز عصر شاهزاده
والا تبار که بمقتضای خرد خدا داد خود را بلباس یفاگران شکر
غنییم بر آراسته بود باد و سوار پاشنه کوب در رسید
و چشم پدر بزرگوار عالیقدر را بنور جمال خود روشن گردانید
پس نواب نامدار با فرزند جگر پیوند سوار توسن اقبال شده
داخل قلعه مبارک گردید و در خزاین داساخته هر که از شکریان
پیاده میرسید او را یک مشت زرشخ انعام می بخشید

و آنکه با اسب و سلاح فایز ملازمت میشد باو خلعتی بپاینج
 مشت زر سرخ مرحمت میساخت و پایه عزتش می افراخت
 اکابر شهر بادای تهنیت سلامت ذات بابرکات حاضر
 گشته رسم مبارکباد بجا آوردند و مستحقان و محتاجان دامن
 دامن زر تصدق فرق فرقدان سای بردند نواب هلال رکاب
 سران لشکر را به کلمات تسلی افزا تشیی نمود و مضمون
 این ایات بزبان گوهر بارگوش گذار حاشیه نشینان بساط
 فیض مناظ فرمود ؛

نظم

سعادوت مساعد بنجست من است	فلک چتر و آفاق تخت من است
عنان تاییم موجب عار نیست	که بی جزر دم بحر زخار نیست
ز صحر اگر شعله لرزد چه باک	نماید بدم دادی و شهر خاک
اگر خضم البرز باشد به تن	بمن داده حق گرز گردن شکن
اگر نیزه بالا به کین آورم	مه از آسمان بر زمین آورم
اگر سوخت باروت و بان و شتر	از ان جنس دارم بسی قلعه پر
چو باشد بعالم خدا مهر بان	ندارم غم ارسوخت باروت و بان
مرا بخ دولت چو مستحکم است	دو شاخ اربینند چه جای غم است
امیران من نیکخواه من اند	هوا دار فرکلاه من اند

رئیس آن قبیله دالتوس، که در موس بلندی نام و از دیادنگ
 و ناموس بهد استانی و پای مردی ایشان خاصه در این چنین زمان
 در ممالک توران دایران مصدر امور جلیله میگردد، رنگی
 بر روی کار آورده؛ و نه به برافراشتن رایت امانت یا ولایت
 و گرد آوردن نفاق بدعوت چنانچه اکثری از پشینان
 و کمتر کی از پشینان بدان حمله و بدین وسیله از مرتبه ولایت
 و پیری بدرجه علیّه نگامست و امیری رسیده اند، از حقیض مردوسی
 باوج ریشی ارتقا نموده، بلکه بمحض سعادت طالع
 و بلندی فطرت و علوی هست و مزید هوای جاه و کنت و غرط
 آرزوی بلندی نامی و رفعت که توانائی و صلابت اعضا و تیزی
 و قوت حواس ظاهر و نه و مندی و اصابت قوای باطن و کمال
 تفرس و تنظن و دقت نظر و دیداری در مهمام ملکه اری و تطلع بر آثار
 و اخبار دور و نزدیک از بلاد و عباد و تفحص از ضمایر و سایر اعدا
 و تحین شاق روز ایجاد بخشش و بخشایش بجای و تدبیر و مشورت
 در مهمام عظام و مانند آن خجسته صفات و فرخنده ملکات، ادرا
 نیکو شایسته آن هوا و این آرزو گردانیده بود از حقیض
 سپهداری باوج گرانمایه کشور خدیوی و شهریاری تقدی نموده؛
 هست و الان همست او در هوای کشور کشائی و مندی خدیوی همین
 مقصور بود بر اینکه دولت دوده تیموریه از آب و تاب رفته را

چوننگ جهان گرد راهی کنم
 فلک هم تابد شتاب مرا
 سه و مهر بیند چو جنگ مرا
 ثباتم چو خاک و روانم چو آب
 یلانم که دشمن کشیده به بند
 ز اسواران رفته بگردم و درم
 دگر گنج دگو هر بدست آورم
 گر آن خواب را بر عدو بشکنم
 چو اول مدد کرده اقبال من
 الا ای سواران شمشیر زن
 سواری بر اسپان تازی کنید
 بر آرید شمشیر کین از نیام
 به پنجیر گه گرم آرید رو
 به بندید بر باره برگستان
 پوشید خفتان و خود دزده
 فسان تازه گیرید شمشیر را
 بخشید طغنه ز تیر و ستان
 حرام است آرام در روز جنگ
 چو نصرت بیایم شادی کنیم
 شمشیر پای صبا پی کنم
 هوا کی بسوسد رکاب مرا
 تابد شتاب و در رنگ مرا
 شتابم چو باد و چو آتش تاب
 بیارم بتائید بخت بلند
 ز کاتی گهر از مال کم شد چه غم
 بزنجیر فیلان مست آورم
 سر نیزه در چشم او بشکنم
 با خرمایون بود فسال من
 جوانان شیر افکن و پیلان
 بفرق عدو گوی بازی کنید
 که از خصم لازم بود انتقام
 بقتراک بندید فرق عدو
 بگیرید بر دوش گرز گهر آن
 بگیرید پس ناپنج نه گره
 ز سر راست سازید هر تیر را
 جگر بند دشمن بزاع کمان
 بر آید از خانه چون خدنگ
 پی عیش دایم منادی کنیم

سناها بروی فسان برکشید شرر بهر دفع خسان برکشید
به بندید پرچم بزرین درفش سیاه و سفید و کبود و بنفش
بفوج عسک و تیر باران کنید هوا را چو ابر بهاران کنید
به پیلان به بندید کوس و درای که تا گاو و ماهی بجنبند ز جای
چو سر برکشید آفتاب از زمین من و ترک و تیغ و میدان کین
سرداران لشکر چون این کلمات شجاعت افزا از زبان
مبارک نواب رستم خصال همایون فال اصغا نمودند از
یکدل هزار دل گردیدند و غاشیه انقیاد بردوش و حلقه اطاعت
در گوش کشیدند اکنون را قلم شبیدیز قلم را به تسطیر احوال
شکریانی که در غیبت نواب نامدار متصل کوه چرکولی
مانده بودند گرم جولان می سازد پوشیده نماند که چون نواب
فلک جناب حسب استدعای غازی خان بطرف
دارالاماره تشریف برد توپخانه و تو شکخانه سرکار و اموال
دیگر نامداران بقبضه تصرف مرهته در آمد و از آتش بان و
باروت غرم هستی هزاران کس بیاد فنارفت محمد علی
کمید ان که خطاط قضا جامه شجاعت بر قامتش دوخته بود چون
کشتی امید را در گرداب تباهی دید و مید ان نبرد از وجود
فیض آموذ نواب بهادر خالی یافت بمقتضای جوهر ذاتی بهی همستی
در قید مرهته افتادن بر خود گوارا نموده مردان همراهی خود و از ملازمان

سرکار عالی آنانکه زنده مانده بودند همراه گرفته و دامن همست
 بر کمر بسته بالای کوه برآمد و بی آب و طعام باوصف برداشتن
 سه زخم شمشیر سیاری از لشکریان غنیمت را که عزم
 بالاروی داشتند به ضرب شیلک تفنگ در مغاک
 نیستی انداخت و بقوت شمشیر آبدار آبروی مردانگی را
 نگاهداشت ترکم را و بملاحظه دست برد آن شجاع
 بدل خوانان اد شده و بر جوانمردیش آفرین گفته محمد علی نام
 ملازم خود و محمد یوسف مکیدان را معه قولنامه امان و ابرو پیش
 محمد علی فرستاد و نامبردگان پیمان را بایمان موکد ساخته آن
 قوی دل را با همراهیانش فرود آوردند و درین مرصه چون ظلمت
 لیل پرده قیرگون بردی آفاق کشید ترکم را و اسلحه از
 همراهانش گرفته و اسباب خوردنی بقدر احتیاج پیش
 محمد علی مکیدان فرستاده برای اقبال نوکری سرکار پیشوا
 بهادر ترغیب و تحریص و ابرام و اصرار از حد گذرانید محمد علی
 که زیرک و دانا بود انکار صریح مصالحت وقت ندانسته
 بجواب پرداخت که بالفعل مرارخصت باید ساخت زیرا که
 عیال و اطفال را در سریرنگپتن گذاشتن عقل مآل اندیش
 و حمیت مردی رخصت نمیدهد بعد اندمال زخمهای خود اهل و
 عیال را از انجا برآورده آنچه شرط خدمت است بجا خواهیم آورد

ترک را از بسختن چرب و اباه فریب اورا ضی شده رخصت
 داد و کمیدان قوی دل بعد تمام شدن شب یکروز در همان میدان
 بسر برده شاگاه با یک هزار و ششصد کس بی سلاح بظرف
 سیرنگپتن ره نور دگردید قضا را گذر کمیدان مذکور بر سر
 دو هزار پیاده تفنگچی که بطریق یزک از شکر مرهقه بفاصله
 دو فرسنگ سه پایه های بنادیق بسته بر بستر مدوشی
 در خواب غفلت بودند افتاد محمد علی که بجان ددل هوا خواه
 دولت حیدری بود بی ار مغانی داخل قلعه شدن از هست
 بعید دانسته اول با تائی همراهان خود سنگها برداشته بر جم
 آن اخوان الشیاطین پرداخته سر پر غرور شان را از بار
 مغز سبک ساخت و سرعت تمام بنادیق آن
 پاشکستگان سنگ اجل را بقبضه اختیار خود آورده
 چنان شیلکهای علی التواتر زد که یکی هم از ان مملکه جان
 ستان سلامت بیرون نجست و پس از قتل
 عام بفر اغت تمام دیگر همه سلاح و سامان مقتولان بسپاهیان
 خود تقسیم ساخته و همه بی سلاحان را با سلاح نموده زیر
 دیوار قلعه سیرنگپتن رسید و شیلک مبارکباد نمود
 نواب نامدار از رسیدن محمد علی خبر یافته در حضور اقدس
 رخصت بار داده بخلعت گرانها معه جوهر سرفراز ساخت

و بنادیق نواز کار خانه سرکار دولتمدار باد بخشید تا از سرنو بفرایم
 ساختن جوانان رزم آزمایند و بد بخشیدان عظام فرمان رفت
 که سواران و پیادگان هر قدر بهر سواران در سلک ملازمان
 منسلک سازند و بایصال زرهای مواب و اعطای یراق
 جنگ همه را بنوازند و پس از آن گرد قلعه سوار پی فرموده
 در کمینها اتواب دشمن کوب و جوانان کار دیده تعیین
 فرمود و باطراف قلعه سیبه های مستحکم بنا فرموده از آلات
 حرب معمور ساخته بانظار رسیدن مرهتت بر صدر دولت
 متمسکن ماند و ادی گوید که چون خبر رفتن محمد علی کمیدان بسیریزنگین
 و قتل شدن دو هزار پیاده از ضرب دست آن لشکر شکن به سمع
 ترکم رسید چون مار سر کوفته برخود پیچید و از آنجا که از میر
 علی رضا خان بسبب آنکه نوکری ماهور را قبول کرده و باز بانتهماز
 فرصت بحضور نواب بهادر برخاسته رفته بود دلی پر داشت
 میر موصوف را و بدو طلبیده دفاتر شکایت باز کرد و الفاظ
 رکیک که لایق شان آن سردار نبود به طیش طبیعت
 و سفله مزاجی بر زبان آورده مقید مع تاملی اسیران لشکر
 نواب بهادر که تا آن زمان باختیارش بودند روانه پونه ساخت
 و یاسین خان را که بشبه نواب بهادر در خیمه عاصمه جاداده
 بود باطایف التحیل تسلی بسیار داده گفت که فتح و شکست

آسمانیست بالفعل که گردون بکام پیش و ا بهادر گردیده لازمه
خردمندی آنست که بصبر باید پرداخت و جمیع پردگیان
حرم را راعه شاهزاده های و الا تبار باید طلبید تا با اتفاق رهگرای
پونه شویم بعد فایز شدن بمنزل مقصود هر چه رای صواب نمای
پیش و ا بهادر در باره جناب اقتضا خواهد فرمود بعمل خواهد آمد
اما یاسین خان که مرد جهان دیده بود باقتضای این

رباعی

گر عاشق صادق ز نایاب منال پیدا گردد
دین عقده که بسته است و هست بخیاں هم دا گردد
در آبله افتاد بیای طلبت ز نهار مایست
شاید که همین بیضه بر آرد پروبال عنقا گردد
با آنکه خبری از صحت و عافیت نواب بهادر نداشت
لیکن حرف توکل بر خدا کرده و مردن خود برای سلامتی
ذات مقدس نواب که رزاق مطلق سلسله روزی
عالی بدستش سپرده بر زیستن مرجع داشته هرگز
لب به لا و نعم نکشود و از طرف نواب بهادر اگر چه
راه رسیدن خبر دار الا ماره باشکر ترکم چنان بسته
بود که هوا را بمجال نفوذ نمانده مگر از آنجا که نور شمس

در پرده ابر پنهان نمی ماند بعد هفتۀ عشره غنچه راز گل
 کرد و به ترک رک را و از درود نواب بقلمه و فکر لشکر
 کشی کردن خبر رسید و خار خار حسرت در دشت
 خلید کلامیکه به یاسین خان گفته بود از آن سخت نادم
 و غریق لجه تشویر گشته آه سرد از دل گرم برکشید و بافوج
 خود کوچیده پیرامون قلعه سیرنگپتن نزول نموده بساختن
 سابط و سلامت کوچه مشغول گردید و از طرفین آمد و رفت
 سفیران گوله بوقوع انجامید درینمصره که روزی چند جنگ
 استداد یافت بافضال همین لایزال درهنمونی قاید اقبال
 طرفه رنگی بر روی کار آمد که صیت زری پاشی و قدر دانی
 نواب بهادر که چون نکهت گل بدماغ عالمیان پیچیده بود
 چند سردار لشکر ترک را و را مایل ملازمت نواب
 بهادر ساخت و نوکری ترک را و را کساد بازار شجاعت
 و مزیل شخصیت خود دانسته بدشکر فیروزی اثر پیوستند
 و بهمین قسم از اطراف سواران و پیادگان حلقه عبودیت
 بگوش کشیده دوازده هزار سوار و پیاده در زیر لوای
 آسمان سای جمع شدند شبی نواب عالیجناب به محمد علی کمیدان
 فرمود که چون حسرت غنیم از حد گذشته رای جهان
 آرای اقتضای آن میکنند که بافوج عدد سوز بمقابله اش پای

در رکاب اشهب هست در آریم و بلسمات تیغ
آتش نشان دود از نهاد آن فرقه ضاله بر آریم محمد علی زمین
ضاعت بلب ادب بوسیده معروض داشت ؛

بیت

نمی زید که خورشید جهانگیر بتاراج سها بر زه نهند تیر
امید دارم که این فدوی جان تار را رخصت فرمایند تا زور
پنجه ترکم پیازمایم و جوی خون اعدا در آن پهن دشت
ردان نمایم نواب دریادل آن نهنگ لبه شجاعت
را بتحسین و آفرین نواخته اجازت بخشید و مکیدان جری الجحان
دو هزار تفنگچیان همراه گرفته از دروازه میسور بیرون شتافته
متصل عیدگاه بر جماعه سه هزار پیاده همراهیان را بجهت چیتل درگ
و دو هزار پیاده ملازم مرار را در که با چهار ضرب توپ و یک هزار
سوار بران راه سدی مستحکم بسته بودند تاخت آورد و ناگهان
بر سر آن خفته بختان ریخته فتنه عظیم پیدا کرد و بسیاری را
از ان جم غفیر گرفتار ساخته و خلعت عریانی پوشانیده از بار
اسلحه درخت سبکدوش ساخت و چون بقیه السیف
رو بفرار نهادند کیدان شجاع اسلحه و اجناس مقتولان و مغروران
بر سر اسیران بار کرده فرین فتح و ظفر بحضور فیض گنجور سعادت

مجموعه حاصل کرده مورد نوازشات بنی پایان گردید صبح آن
غنییم پیچ و تاب خورده شمالی کوه گری گتیم بر لب جوی
سپیده وسیع بسته و بمور چال خاص نامزد نموده و اضراب گران
سنگ بالا کشیده بگوله زنی استغال در زید و بسبب
رفت و مدینه که از آن گلوله درون حصار میرسد سکنه قلعه را
مضرت کلّی عاید حال میگرددید محمد علی کمیدان که سرمست باده
شجاعت بود تاب دیدن جسارت غنییم نیاورده مکرر اجازت
جنگ خواست مگر بدرجه اجابت مقرون نشد آخر چون
جراسته و گستاخی دشمن از حد گذشت محمد علی کمیدان از حضور
فیض معمر رخصت جنگ یافته باسم هزار سپاهیان بار
و یک هزار پیاده کرناکی سلاح جنگ راست کرده و از محاذی
شکر غنییم بنفاصله دو فرسنگ عبور آب نموده چون
شیر گرسنه در یستم متر اکم غزیده متحیل سابط غنییم سر بر آورد
و به تحفظان آن مقام گفت که ترک را و ما را برای تبدیل
متعینان مورد چال فرستاده است آن مردم که بسبب
رسیدن گلوله های اتواپ قلعه خود را هر نفس در دمان
زنگ اجل دیده تبدیل شده رفتن را حیات دوباره تصور
میگردند از شنیدن این سخن قرین نهایت خوشحالی گردیدند
و مطلق بدافعت و ممانعت نپرداختند محمد علی چون تقدیر

موافق تدبیر یافت بی اندیشه چون فتنه داخل آن مورچال
 شده آتش فتنه بلند ساخت و بضرب شیلک های
 بنادیق آن جماعه پروانه خصال را بآن آتش جهانسوز بی پروا
 بال نموده تمامی تیره بختان را که باستماع خبر تبدیل شدن
 از انمکان چون سپند از جامی بستند از بستر نرم بخاکستر گرم
 نشانید و بعد قتل و غارت چون معدودی پی سپر دادی
 فرار شدند اتواپ کلان را در زمین دفن نمود و اضراب تیر جلور را
 روانه دارالحکومت ساخت باستماع این خبر کلفت اثر اگر چه ترک را
 جماعه دیگر سلاح و مکمل بکومک فرستاد لیکن چون اقبال
 برگشت همه پشت دادند و مکیدان شجاع پیش
 از طلوع آفتاب عالمتاب مورچال و سلامت کوچه
 ساخته و پرداخته غنیمت را بخاک یکسان ساخته و امکانی بست را
 آتش زده سعادت ملازمت آقای رفیق پرورداریافت
 و بخلعت فاخره و جواهر و اسلحه گران بها محسود اقران گردید
 و صدای آفرین و تحسین از زبان اکابر و اداست و اصاغر شنید
 ترک را از وقوع این حوادث مضطر شده دست
 تدبیر از مورچال بندی و حفر کوچه سلامت کوتاه کرده پنداره های
 لشکر خود را برای تاخت و تاراج ممالک متعلقه بالاگهات
 فرمان داد و خود باجمعی غفیر در میدان چهره پای در دامن

استقامت پیچید اتفاقاً بعد انقضای دو سه روز روزی
از اعیاد هندو که در آنروز غسل را بمقامیکه دو دریابهم اتصال
مییابد موجب نهایت حسنت میدانند در پیش آمد
و برور معهود ترک رک را در سوار شده از راه شرقی کوچه گری
گشمر دانه گشت و ازینطرف نواب دریادل زبانی
جاسوس خبر یافته با سپاه رزمخواه از قلعه بیرون خراسیده
خود بدولت و اقبال با سپاهیان موکب خاص خود
قریب مانانند ف قیام ورزید و شاهزاده سکندر طالع را
معه سواران جان نثار در کمینگاه نشاند تا بوقت
فرار سواران آن یا جوج صفیان باشد و محمد علی کمیدان را
باغازینخان سردار پنداره و دلیر خان با چهار هزار پیاده
صف شکن و چهار ضرب توپ بطریق منتقلارخصت
فرمود چون ترک رک را در بر مقام موعود رسیده با خواص
خود مثل ماهیان بآیازی و شنادری مشغول گردید و گردوی
انبوه بآستکی از عقب ادبی فکر دانیشم خرامان خرامان
می آمدند محمد علی پیشتر از نزدیک رسیدن آنجماعت
تدبیر اعدا شکنی اندیشیده اتواب و تفنگچیان را
در نهر خشک به ملین نشاند بود چون دید که مردم
غنیمت قریب رسیدند بغازینخان اشاره ساخت و آن بیباک

از پناه سنگستان برآمده بادوسم صد سواران ینهاگر بافوج
غنییم مقابل گردید و آنها این جماعه را مردم قلیل دانسته
در تاخته غازینان که شیریش شجاعت بود آن مقهوران
را یجنگ زرگری بر روی کمینگاه آورده خود کناره گزید کمیدان
شجاعت شعار فی الفور سراز کمین بیرون برآورده ایشانرا بنیر
شیلک اتواپ و بناویق گرفت و آن مشتاقان آب
را پیش از غسل برای ناشتاشکنی از مهمانی نقل گلوله
تفنگ شکم سیر کرده بخوابگاه عدم رخصت نمود دران
هنگامه قیامت اثر سه زنجیر فیل از فوج غنییم معه سه نفر
سردار که بران سوار بودند کجک بان بر سر خورده بسوی
صحرای عدم قدم تیز برداشتند و فیلان نشان و نقاره هم از
شدت گوایل صورت غربال پیدا کرده آبردی شکریان
خود بخاک ریختند چون جمعیت اعدا از دست برد غازیان اسلام
انتشار کلی یافت و هزیمت را غنییمت شمرند شاهزاده
گیتی ستان تیغ برق افشان علم ساخته و غازیخان را همکاب
سعادت داشته تعاقب بخت برگشتگان فرمود و جوهر
شمشیر شجاعت آشکارا ساخته چند هزار کس را طعمه
نهنگ اجل گردانید و پنجهزار را اس اسان خوب
به غنییمت گرفته و دوهزار نفر را بقید اسیری در آورده عطف

عنان سمند جوان پیمان نمود ترکم را و بمعاینه اینحال خسران
 مآل با پارچه ترکم هنوز آب از آن میچکیده براسپی سوار شده
 پشت بمیدان داد و بسواد موتی تالاب رفته باز بغراهم آوردن
 لشکر پریشان خود پرداخت و نواب بهادر بوقوع این
 فتح نمایان شادمانه نواخته داخل قلعه مبارک گردید و روز دوم
 باز جنگ فراوانی در پیش گردید هر روز جمعی از طرفین بمیدان
 رد می نهادند و شمشیر و خنجر را بخون رزم آزمایان فشان میدادند
 آخر ترکم چون دید که کاری از پیش نمیرود از مقابله فوج
 ظفر موج و دستنگ و دست بردار شده بتاخت و تاراج بعضی
 پرگنات پایین گهاک مثل کونبالتور و بالا گهاک و دندنگل
 که در تصرف نواب و الا جناب بودند ان طمع تیز کرد
 همه رین اثنای بانی هر کاره تا بسمع او رسید که اسباب
 رساندن اطراف بید رفته نائران بلشکر نصرت پیکر
 نواب بهادر داخل میشود و سواران و پیادگان هم از همان
 نواحی جمع شده بلشکر فیروزیه اثر ملحق میشوند این مغنی زیاده تر
 شورش افزای خاطرش شده چون طوفان بلا بدان دست
 تاخت و آن ناحیه را چنان ویران مطلق نمود که چه جای دانه
 بل هیچ رستنی باقی نگذاشت مگر قلعه داران ملازم حضور
 نواب فلک جناب پاس نمک مرعی داشته چنان

باستحکام برج و باره همت گماشتند که ترکم را و هر چند
 سربسگ کوفت گوهر مد عابدش نیامد بعد مرد را یام
 معده و چون غارت رفتگان پائین گجاست در حضور رسیده
 و بدعتهای افواج مرهقه ظاهر کرده دست نظم برداشتند
 نواب و الاجناب بر حال آن ستم رسیدگان ترحم
 فرموده اراده کرد که خود بذات اقدس برای مقابله
 ترکم را و پادشاه اشهب همت نهند مگر محمد علی کمیدان
 که فدای جان نثار آن درگاه آسمان جاه بود زمین ادب
 بلب مراعت بوسیده معروض داشت که درین اوقات
 که معاندان این دولت خدا داد از هر طرف در کمین اند
 از دارالحکومت دوری گزیدن قرین صلاح دولت ابد
 مدت نیست انسب چنان می نماید که شاهزاده جوان سال
 پیر تدبیر را شرف دستوری بخشند تا در نواحی بار امحال
 رونق افزا باشد و این خانه زاد در رکاب سعادت شاهزاده
 عالم و عالمیان حاضر بوده در تقدیم مراتب جان نثاری و حق
 گزارای قاصر نخواهد بود نواب مظفر عرض او را بدرجه اجابت
 مقرون فرموده شاهزاده گیتیستان را باهشت هزار سوار
 جوشن پوش تند و غرورش و بیست و دو ضرب توپ
 دستوری آن طرف بخشید و محمد علی کمیدان به جمعیت

چهار هزار سپاهیان بار و دود هزار پیاده کرناتکی و شش
ضرب توپ بعد نهضت فرمودن شاهزاده و الا تبار طبل
کوچ کوفته بر معبر رای کوه سعادت ملازمت شاهزاده
بلند اقبال حاصل نمود و با هم مشوره کرده جناب سرتاب
شاهزاده بهادر بمیدان کاویری مطرب خیام اقبال فرمود و کمیدان
صاحب هست بکشن گرمی محفل اقامت خود مقرر نمود
درین اثنا زبانی جو اسیس، سرایه انکشاف یافت که قریب
پنجهزار سواران لشکر غنیمت با مرکب را و اسوال مغرور را
که از محالک بالا گهاقت و پائین گهاقت یافته بود باد یگر خواسته
و خزا این موفور که در جنگ چرکولی از عساکر نواب بهادر
در قبضه تصرف در آمده بود پیوند میبند و ساهوکاران لشکر
ترک باز و گوهریشمار با آن جماعه همراه اند بمحرد استماع
این نوید کمیدان شجاعت آثار با پانصد جوانان بار و یک هزار
پیاده از راه کنکندهی که پالیکار آنجا داخل زمره فدائیان را سخ
الا اعتقاد نواب والا جناب بود شبانه طی صحاری کرده از
معبر بیل هلی عابر شده بر شارع کرن پاست در داسن کوهی
مانند لخت سنگ استقامت ورزید و بر ساحل دریای
بمعبر مذکور که حاکم آنجا بظاهر نوکر محمد علیخان والا بجاه و بیاطن حلقه
اطاعت نواب بهادر در گوش داشت گردی از بهادران

جان باز تعیین نمود و آن جماعه بی مزاحمت نگاهبانان معبر
از راه دروازه که بطرف معبر بود گذر کرده در بروچی که از
سابق تیار بود بکمین فرصت نشستند روز دیگر سواران
شکر غنیم با گله گله گادان و طویله طویله اسپان و قطار قطار
شتران محموله اموال از معبر کوچا پیچید که مکینگاه محمد علی کمیدان
بود برگزشتند محمد علی چون دریافت که آن گروه
پای خود در کام نهنگ اجل در آمدند بکشکیان معبر آگاهی
فرستاد که بر معبر سد راه شده گذرگاه را تنگ ساخته کشتی
امید غنیم را در گرداب تباهی در اندازند و ابواب بلا بر روی
ایشان کشاده راه عاقبت سد و سازند چون گروه معاندان
همه مجتمع شده بسوی معبر رو آوردند فوج یزک از پیش و کمیدان
شجاع از پس مقام میر را در میان گرفته به شیلک بنادیق
سینه اعدا را چنان شبک ساختند که طیور جانهای آن
هوش رفتگان بی تکلف از قفس تن پرداز نمود و سرهای
رز مجویان در چوگان قوایم اسپان غازیان تهور نشان چون
گوی غلطان گردید سران سپاه غنیم چون راه عاقبت تنگتر
از دیده موردیدند تا بس سر پنجه شیران فیل شکار در خود
ندیده مانند روباه و موش در هوای برشکال بمخاکهای کوه خزیدند
هزیمت نصیبان تیره روز بر هر قدم خاک ادا بار بر سرهای خود

می پیختند و مانند نخچیران تیر خورده بازخمهای خون چکان بعقب
میدیدند و می گریختند کمیدان شجاعت نشان بعد خونریزی
فراوان تعاقب گریختگان گذاشته تمامی نقود و اجناس
و مواش و اسبان و شتران و بسیاری از اسیران را
بقبضه اختیار خود آورده قریب معبر که مقام وسیع و منزه بود
عزم فرود آمدن نمود درین اثنا جوقی از لشکریان غنیمت که
بتائی و تأمل از عقب می آمدند در میدان نبرد گاه رسیده چون
بتاهی لشکر خود و بغارت رفتن تمامی اموال شنیدند
انگشت تحیر بدندان خنجر گزیده و بهیست کمیدان را
به چشم ظاهر بین کمر دیده جلوریز تاختند و طرح جنگ انداختند
محمد علی کمیدان بی خوف و بیم گروهی را بمحافظت اموال
گذاشته از پناه خاربتی که در انجا بود چون گل خندان برآمده
به صرصر شایک بنادیق قریب سه صد جوان را از ان
گلگون سواران چون اوراق خزان دیده از پادرا انداخت
بعد این فتح نمایان کمیدان رستم دل تمامی نقود و اجناس
مغروته را بار کرده بدبجمعی تمام بکشتگری رسیده سبکدوش
گشت چون این ساخته هوشش ربابگوش ترک راد
رسید خبر عبور کردن محمد علی از معبر کرن پاست که تعلق بصوبه
ارکات دارد و مراحم نشدن مستظان دریافته غرق لجه

تخیر گردید و دود این اندیشه در دماغش پیچید که اگر محمد علی خان
والا جاه هم با نواب بهادر یکدل شده باشد عقده بر عقده
خواهد افتاد و بهیچ ناخن تدبیر نخواهد کشاد پس باین زعم فی الفور
طبل کوچ نواخته ایلغار کرد و از معبر پنور عبور کرده نزدیک
قصبه اوتال کیر فرودگاه ساخت محمد علی کمیدان از رفتن غنیم
آگاهی یافته سفیر سریع السیر بحضور شاهزاده سکندر فر
روانه ساخت و به انهای خبر رفتن غنیم بدان نواحی
پرداخت شاهزاده از سطور ای بعد دریافت این خبر
همراه داشتن احمال و اثقال صلاح دولت ابد قرین ندیده تمامی
خیام و اهل بنگاه را روانه سیرنگپلن فرموده با چهار هزار سوار
جرا حاضر پاشنه کوب چون قضای مهتم است شکر
غنیم تاخت قضا را در آن روز یغماگران شکر غنیم در سواد
و هرم پوری شور محشر برانگیخته چند مواضع را تاراج ساخته گاه و همیشه
و اجناس مغروته بر اسپان بار میکردند درین اثنای چون گذار
سواری خاص شاهزاده قوی طالع بران سرزین افتاد برای
مخالطه دادن اعدا خود هم بر موضعی دست یغما کشاده از حکمت
عملی بجمع آوردن همیشه و گاه اشتغال ورزید همینکه آن
بی خبران شتران و قیلان و اسپان را باشیای مغروته
بار کرده و بر راه نهادند صاحبزاده غضنفر فرهم همیشه و گاه از پشت

اسپان بر زمین افکنده بی محابا تیغ تیز از نیام برکشید و بر جماعه
 مقامیر ریخته جوی خون روان گردانید سواران لشکر غنیم
 تاب آن حمله جانستان نیاورده تمامی اجناس مغرورته را برجا گذاشتند
 و بحال تپاه و ردی سیاه گام ادبار بطرف لشکر ترک
 برداشتند و شاهزاده گردون و قار چهار هزار راس اسپان
 و گله گله گادان و شصت هزار شتر محموله اجناس نفیسه تو شکخانه
 ترک را د که در راه بدست افتاد و بیست زنجیر فیل پیغمار بوده
 با فرد جلال و میمنت و اقبال بطرف صحرای ماکرتی درگ
 عنان شبرنگ جهان پیما معطوف فرمود و ترک را د
 پشت دست تاسف بدندان گزیده در سواد کادیری پتن خیمه
 کرد و در آن شب محمد علی مکیدان از قربت لشکر نکبت
 اثر غنیم خبر یافته با جمعیت همراهی خود بعزم شبنخون تاخت
 لیکن چون نفیسی چند از حیات آن غنودگان بسترده هوشی
 باقی بود هجوم اشجار مترامه دامن کوه مانع عبور بهادران
 لشکر اسلام شده پیش از رسیدن محمد علی صبح
 بدید و آن رستم دل برآمدن از یشتر خلاف مصلحت
 دیده در دامن کوه گلن گده پای اضطراب پیچید و ترک را د
 از نزول آن آفت آسمانی پیخبر بوده آنروز هما نجا مقام
 کرد بعد شام چون عرصه آفاق مانند بخت غنیم سیاه شد

کمیدان شجاع با جماعه سپاه خود اسلحه جنگ آراسته
 از پناه یستم برآمده بر فوج میمنه غنیم ریخت و به شیلک
 بنادیق در آن شب تار شور یوم النشور برانگیخت و هزاران
 کس را مجروح و بیروح ساخته و تو شکانه غنیم را بتصرف
 آورده و اسیران لشکر اسلام را که در جنگ چرکولی
 بدست غنیم افتاده بودند از قید برآورده و اهل بنگاه را تاراج
 ساخته و اعلام و خیام را آتش زده پانصد راس اسپان
 و شش زنجیر فیل کلان و یازده مهار شتر جوان پر از خزانه یغما
 ر بوده بوقت طلوع آفتاب صحیح و سالم از راه دامن
 کوهستان داخل رای کوه گردید و در اینجا از تیمار مجروحان
 و اکل و شرب بهادران آسوده شبگیر زده بانی کل رسید
 ترک راو از تباهی شکریان اگر چه نه روی رفتن بهونه
 داشت و نه از عهده بهادران رزمجوی برآمدن میتوانست
 مگر از اینجا که نام سرداری چون اجل موعود گریبانگیر جاننش
 شده بود باز فوج هراول را بتعاقب محمد علی روانه ساخت
 و خود هم بالشکر خود از جاجنید و در چینیکه محمد علی کمیدان از
 انی کل کوچیده بخان خان هلی رسیده بود فوج غنیم نمایان
 گشته کمیدان شجاع را محاصره کرده راه برآمد از جوانب
 اربعه مقتود و مسدود ساختند محمد علی در آنوقت تدبیر را

باشی بجاست تو امان ساخته در پناه قلعه که از دل دشمن
 هم ویران تر بود پناه جنت افواج غنیم بسبب
 ضیق محاصره راه بیرون شدنش ندیده باطمینان خاطر
 قرار گرفتند تا آنکه روشنی روز بظلمت شب مبدل
 گردید و شب تاریک پرده زنگاری بر روی مرآت روز
 فرومشت محمد علی بمقتضای عقل صلاح اندیش پارچه های
 کهنه و از کار رفته را بر بروج و باره و کنگره های آن حصار شکسته
 آویخته و میزیم و گاه بسیار جایجا انبار کرده و در آن آتش زده
 از انبار روان شد و از عقب آن حصار در بیستم متر اکم
 خزیده بطرف پشت لشکر اعداء علم بر آورد لشکریان غنیم
 که از روشنی آتش و جنیدن پارچه های سفید یقین
 میداشتند که محمد علی در میان حصار مستحسن است و فردا
 او را زنده میگیریم همه با بغرا غت در فکر اکل و شرب خود
 بودند ناگاه محمد علی چون شیر زریان بر سر آن گاه گوسفندان
 ریخته و از دامن تفنگ اثر در نشان ششاره های آتش
 برانگیخته دو از نهاد آن تیره روزان بر آورد و در آشنای این
 گیر ددار پنج شش هزار سوار فراهم شده و دست از جان
 شسته کمیدان شجاع را در میان گرفتند محمد علی چون کار
 بر خود تنگ دید چند ضرب اتواپ که از لشکر غنیم

یافته بود از ساچمه پر کرده بران گمرده شتادوت پرده زد
 و هزاران کس را بخون آغشته چون غنیمت های گل سرخ
 دلاله حمرا از مغان محفل ملک الموت فرستاد هر چند رزم
 آزمایان فوج غنیمت هم دران شب تار که نمونه روز محشر بود
 در جان فشانی قصور نکردند و پنج شش صد کس تنفنگچیان
 همراهی محمد علی را خسته و بیروح ساختند مگر از آنجا که بخت
 برگشته را بتدبیر راست نتوان نمود و گره فرو بسته دست
 قضا را بناخن عقل نتوان کشود بقیه ایف رو و بنفرار نهادند
 و کمیدان صاحب جگر قرین فتح و ظفر باستانی غنایم در پناه
 یشم ماکری گام سنج گردیده و در کنف حمایت کردگار
 قرین صحت و عافیت پاشن رسیده از دیدار فایض الانوار
 نواب بهادر دیده جان و دل را نورانی ساخته باقتضای خلعت
 فاخره و نقود و لالی آبدار آفرین و تحسین ذخیره سعادت دارین
 اندوخت و ترک را از شکست یافتن هراول و لشکسته تر
 گردیده از آنجا طبل رحیل کوفته سمت میل کوفته رفته پایدار سن
 خود داری پیچید چون خبر رفتن ترک را و بد آنطرف
 معروض حضور اقدس نواب عالی جناب شد باقتضای رای
 صواب نمای یش ازین پایمالی ملک و تاراج شدن
 رعایا که و دایم الهی اند و آبادی ایشان موجب توفیر خراین

است بر طبع حق پرست گوارا نفرموده و کیل کار دان را
پیش ترک را در روانه فرمود تا مفرجی از سخنان تلخ
و شیرین ترکیب داده طبعش را از اخلاط مواد خفقتان باز دارد
و مزاجش را که مایخولیای ریاست ملک بالا گوشت
بدماغش جا گرفته به نوش و آردی لولوی پند و نصیحت
باصلاح آرد و کیل و انانیش ترک رسیده هر چند خواست
که چون طبیب شفق اول منصف مدارا بکار برده بعد از آن
به تنقیه کامل مغز فلدوس و مشربت دینار مواد فاسده را بکلی
از اعماق عروقش بر آرد لیکن بران مریض که بهیچان مواد
سودادی خون شجاعتش احتراق یافته و علاقه آن بشدت
اکل غذای ردی الکیموس یعنی اموال ریاعای بیچاره
علت جوع البقر بهرسانیده بود موثر نیفتاد و بمقتضای جهل
مرگب رسیدن و کیل را که عین صلاح حالش بود جهل
بر فروتنی کرده سخندهای نخوت و استکبار مانند هذیان
در حالت بحران بر زبان آورد و کیل را حکم حاضر باشی داده
بعد چند روز تاخت و تاراج ملک بد نور را که از هر گونه
ناز و نعمت معور بود منظور نظر کوتاه بین نموده پیش خیمه
بدان طرف بر آرد و کیل کار شناس چون بدین اراده پی برد
صورت واقعه بحضور اقدس معروض داشت و نواب و الاجنب

از استماع این خبر محفل کنگاش آراست آخر کار جمیع مآل اندیشان
قرعه این فال هم بنام محمد علی کمیدان زدند و آن بهادر میدان جنگ
برضاد و رغبت نطق اطاعت بر میان جان بسته مستعد
گردید پس نواب فیروز طالع کمیدان مذکور را با شش هزار
تفنگچی حکم اندازد و دوازده هزار سوار از اصطبل خاصه چیده
و سی ضرب توپ دشمن کوب برای انهدام قصر شوکت
نعیم شرف رخصت بخشید و کمیدان کار دان از شارع
پریا پتن بر معبر کو رگ رسید لیکن پالیکار کو رگ که در آن
ایام بسبب تسلط مرهتته از چنبر اطاعت و انقیاد نواب
بهادر گردن میزدن کشیده خود را در زمره هواخواهان نعیم
منسلک کرده بود بران معبر از تیر و تفنگ بانند و طرق
کوشیده گذر کردند و داد محمد علی که عقل کامل باشجاعت
تو امان داشت از کایات در گذشتن و بحزنیات متوجه
گردیدن خلاف عقل صواب اندیش دیده انتقام آن
موقوف بروقت دیگر داشته از انتقام عطف عنان نمود
و صحرای کو رگ را بطرف چپ گذاشته ره نور دشت اما از
اثقال اسباب و ضیق شوارع و تراکم اشجار صحرائی گذاره
توپخانه مشکل بل متعذر دیده چهار هزار پیاده تفنگچی و دوازده
هزار سوار همراه گرفته باقی اسباب و توپخانه و پیادگان

را همراه اسدخان کمیدان و جهانخان رساله دار روانه حضور
 نواب بهادر ساخت و خود با جمعیت همراهی خود مقابل
 فوج غنیمت رسیده عقب کواچه بر فراز زمینی مرتفع لوای
 عزم برافراخت ترک را چون از روانه شدن توپخانه و اهل
 بنگاه محمد علی کمیدان بطرف سریزنگین خبر یافت گردید
 سپاه را از لشکر خود روانه ساخت تا توپخانه را بشرف
 آرند علی الصباح دید بانان کمیدان شجاع که از بالای کوه
 پیک نگاه را برای جاسوسی هر طرف دوایده بودند بکمیدان
 خبر دادند که جمعی از سواران لشکر غنیمت بطرفیکه توپخانه
 رفته است میروند کمیدان ذی شعور فی الفور سپاهیان
 خود حکم داد که چند بندوق بی گلوله بروی هوا سردهند تا مردم
 غنیمت از بودن ما خبردار شده رو باینطرف آرند از آنجا که
 تقدیر موافق تدبیر بود بمجروح شدن صدای بنادیق سواران
 غنیمت از اتزع آتشخانه دل سرد شده عنان بطرف
 آواز بندوق پیچیدند محمد علی پیش از نزول آن بلیه فکر معقول
 اندیشیده چهار هزار سپاهیان بار را در زمین نشیب
 که از چشم بد غنیمت محفوظ و مصون بود نشانیده خود با سواران
 بجانب صحرا بتائی میرفت درین اثنا ترک را در خود
 بمیدان رسیده چون کشته شدن محمد علی را مواد فتح

خودمیدانست قریب شصت هزار سوار را حکم محکم داد
 که بهر نوع که توانند محمد علی را سر از تن بردارند یا زنده بدست
 آرند لشکریانش چون از حکم حاکم چاره نداشتند طمع از جان
 بریدند و بکشش قضا عنان گسیخته بران کسمینگاه رسیدند صیادان
 خونریز چون آن رزمه را بمساخت رسیدند دیدند بجای تمام چنان
 شیلک بنادیق زدند که فلک فتنه پرداز را دود حیرت
 بدماغ پیچید و ملک الموت را از کثرت قبض جانها نفس
 در سینه نمیگنجید ؛

نظم

ردان جوی خون از تن بیشمار	شقایق دمید از صف کارزار
فتاده بمیدان یلان سرنگون	چو ماهی شنا کرده در بحر خون
شده شکرش در شتاب و درنگ	پریشان چو باد و معطل چو سنگ
کسی کو بهر داشت ز آهن زره	شد سفته از ناچرخ نه گره
سپر ز بس او فتاده ز مشت	عیان گشته از بحر خون سنگ پشت
فتاده ز سه خود و بی حساب	نمودار زان بحر پر خون حباب
ز بس لطمه تیغ ز هر آبگون	شده کشتی بخت دشمن نگون
دران آن که سپاهیان بارشور قیامت	بر سر اعدا بزانگیخته بودند
محمد علی کمیدان باد و هزار سوار	جلو ریز از کنار صحرا رسیده

بفوج دشمن در آمیخت و به نیران سیوف برق
 افشان خرمن وجود آن ناکسان سبکسر توده خاکستر ساخته
 بر فرق ادبار شان پینخت شکر یان غنیم چون خود را
 در کام نهنگ اجل دیدند جان بردن را غنیمت دانسته
 آنچه باقی ماندند فراری گردیدند ترک راد از شاهده آنحال
 توپخانه پیش رس کرده بمیدان خرابیده و از غایت غیظ
 پشت دست بدن ان گزیده بشیلک اتواپ حکم
 داد و گوله اندازان توپهای دور رس مقابل شکر اسلام
 چیده بارش گوالیل بیشتر از قطرات باران بر روی کار
 آوردند و صدمه کثیفی ببهادران شکر ظفر پیکر رسانیدند چنانچه
 یکصد و پنجاه کس از بهرامیان محمد علی بضرب گوالیل
 شهید شدند محمد علی چون اتواپ با خود نداشت تدبیری
 اندیشیده سپاهیان را حکم داد تا لشکری مقتولان و مجروحان
 شکر غنیم را پیش صف خود بصورت دیواری
 چیده در پناه آن جا گرفته بازار شیلک بنادیق را گرم
 دارند و خود بکمال خضوع و خشوع دست مناجات بدرگاه
 قاضی الحاجات برداشت از آنجا که دعای قلبی را اثر است
 عنایت ایزدی شامل حال شده دیگر ضرری بغازیان نرسید
 و هر چند گوله اندازان غنیم در انداختن گوالیل قصوری نکردند

هیچ شمر نیامد الغرض تا شام از سعی سپاه مرهنة آنها هم متمشی نشد
 و بتقدیرت الهی شیلک بنادیق سپاهیان محمد علی در هر بار
 اعدا را بر سر عدم میخواست باینده چون ظلمت شب روی صحرا را
 از بخت دشمن سیاه تر ساخت ترک را و شب را
 پرده دار رسوائی خود دیده معه توپخانه مراجعت کرده بنفردگاه
 که بفاصله دوفرنسنگ بود برگردید بعد رفتنش محمد علی که
 تمامی روز بی طعام آبروی مردانگی نگاهداشته بود ماندن خود را
 در انتقام صلاح وقت ندیده سپاهیان مجروح که از ضرب
 گوایل در ره نوردی عذر لنگ بهرسانیده بودند در میدان
 گذاشته گفت که من به آبادی استاره شباسب رسیده
 محققه برای سواری شما خواهم فرستاد و بعد گفتگوی دیگر
 همه سپاهیان و سواران را همراه گرفته بگام سرعت جانب
 میسور گامزن شد و اگر چه جماعه از لشکر غنیمت برای طلایه
 مانند سرعینان بگردش بودند لیکن در آن شب تار جنگ
 انداختن مصاحبت حال خود ندیدند و محمد علی بی مزاحمت
 انعیار داخل قلعه میسور گردید و علی الصباح ترک را و
 بمیدان رسیده چون کسی را از لشکر اسلام آنجا نیافت
 زبانی مجروحان خبر دریافت بسوی استاره ستافت و هدران
 شب باعانت اقبال طرفه رنگی بر روی کار آمد که شاهزاده

فیروز بخت سزادار اکلیل و تخت از صحرای ماکری
 ایانار فرموده باشش هزار سوار غنجرگذار دسم هزار پیاده
 خوتخوار بر سر رسد آوران غنیمت هفت هزار سوار
 دده هزار پیاده که با اذوقه بسیار و سی زنجیر فیل و یکصد مهار
 شتر پر از خزان و صنایع و عرابه های مخموله گوله و باروت
 قریب جوی رای پتن بی اندیشم رسیده فرود آمده بود
 و سوداگران با اقمشه و امتعه گران بها و نقد و افراد آن
 بدرقه راهی خود دانسته همراهی گزیده بودند کشتبختون زد و
 بهر بکشمشیر آبدار و غنجر جوشن گذار بسیاری را
 از آن گرده که بر بستر بیهوشتی افتاده بودند مانند غبار تربد و نیم
 بپدید و مستنقسی از آن معرکه هوش ربا جان بیرون نبرد و بعد از
 قتل عام تمامی نقد و اجناس بر همان بار بردار لشکر غنیمت
 حمل کرده به حضور پرنور نواب بهادر روانه سریرنگ پتن
 فرمود و خود بدولت و اقبال بطرف نگر اسپ باد رفتار
 را همینز نمود چون این خبر ترک راد رسید مانند مرغ
 پر شکسته که جایش در قفس باشد طپیدن آغاز کرد و
 نمیدانست که چکند درین اثنا که زخم دلش خنده بر روی التیام
 میزد و جراح فلک نمک تازه بر جراحتش پاشید و از
 پونه خبر رسید که نراین راد پیش و خواهر زاده اش که

راس الرئیس جماعه مرهته بود از خنجر ستم رگه‌ناهم راد
 عموی خود کشته شد و رگه‌ناهم راد عرف را گهو بفکر درستی
 کار خود افتاده امرای قدیم نراین راد را در شکبجه تعذیب میکشد
 بشیندن این خبر رنگ بر روی ترکم راد بشکست
 و پای استقلالش لغزش پذیرفت ناچار بمقتضای عقل
 مصاحت اندیش بوساطت دکلای نواب بهادر که از چندی
 پیش خودنگاه داشته بود طالب صلاح گردید و عرف
 طلب مبلغی بعوض خسارتهای که درین سفر سراسر خطر برداشته
 بود بر زبان گذرانید بعد یک هفته از حضور نواب عالی جناب
 بدین مضمون جواب رسید که اموال آنچه بود در جنگ
 چرکولی بخانه شما پیش ازین داخل شده و از دست
 تعدی ایشان تمامی ملک پایمال گردیده بالفعل صلاح همین
 است که بر مال ماضی راضی شده و انتفاع صلاح حال را بر زمان
 استقبال منحصر داشته بصحت و عافیت بسمت
 پونه مراجعت نمایند آخر بعد رد و قدح بسیار صلاح به ایصال
 دو لک روپیه بشرط اطلاق اسارای شکر اسلام قرار یافت
 و ترکم راد چون چاره نداشت نمک خوان احسان
 را غنیمت دانسته هر قدر مردم که از ابتدای وزودش
 درین ملک تا حال از نیرنگی تقدیر بقید اسیری او بودند

علی قدر حال خلایع داده حواله وکلا نمود و تهنات خود را از
 قلجیات متعلقه ملک نواب والا جناب برداشته
 و بابو جی سندهیه را بایالت صوبه سرانواخته رخت سفر
 بطرف پونه بر بست پندهاره های لشکر ظفر پیکر نواب
 بهادر یاس خاطر اینچنین مهمان عزیز لازمه هست دانسته
 بطریق شایسته تاجوی تب بهدر اند همراهی پهلوتی
 نکرده دقیقه در مراتب نهب و غارت لشکر نکبت
 اثرش باقی نگذاشته برگردیدند و بعد چندی میر علی رضا خان
 که مقید پونه رفته بود مصاعب بسیار کشیده به سعی نانا
 پهر نویس که مرد معرودانا بود از قید رئیسی یافته بر آستان
 دولت پاسبان نواب بهادر رسید و نواب فلک
 جناب حقوق خویشی او مطلق نظر کیسیا اثر فرموده باز بعنایت
 جاگیر گرم کنده و دنده یگل سر افتخارش بر فلک رسانید ؟

قرار یافتن صلح در میان نواب نظام الملک بهادر ناظم
حیدر آباد و صاحبان عالیشان انگریز بهادر و بوقوع
آمدن جنگهای متواتر نواب حیدر عالیشان بهادر را
با صاحبان عالیشان و آخر فرونشستن غبار نزاع و خصوصیت
از میان هر دو دولت ؛

چون نواب نظام الملک با صاحبان عالیشان عهد آشتی
در میان آورده ملک سیکا کول در راج بندری که سیلک
روپیة مداخل آن بود برایشان وا گذاشت عرصه دو ماه تنور
بسیجاسه و ماند بعد از آن جنرل اسمت بهادر سب
فرموده ناظم حیدر آباد عزم تسخیر ملک بالا گهاٹ مقسم
فرموده و افواج قوی زور فراهم آورده و محمد علی خان دالاباه را
همراه گرفته پای همت در رکاب سمنه عزیزست آورد
پیشتر از انبور گده کوچ نمود نواب حیدر علی خان بهادر
سپاه کار آمدنی را بر روی توپخانه برق افشان انگریزی ضایع
کردن دور از قوانین جهان ستانی دانسته بفخوای الحرب
خده دور از ضرب گوله گردشکر انگریز بهادر مترصد فرصت
کاری بود بدین عزیزست اقبال کار خنجات و مردم نابکار آمد
بنگاه را بطرف انگل و ماکری در گ روانه فرموده سواران

خوش اسپه و سپاهیان بار و پیادگان جرّار کرنأکی همکاب
اقبال داشته بهر جانب که قابو می یافت دست یغما بر
اسباب لشکریان انگریز بهادر می شاد درین اثنا
بعض هرکاره ها حالی جناب نصرت انتساب گشت که
از طرف شهرنگر رسد بسیار و مواشی بیشمار همراه بدرقه
دو هزار پیاده و یک پلتن انگریزی و چهار صد سوار و
دو ضرب توپ بلشکر انگریز بهادر می آیند نواب کامیاب
فی الفور با جمعیت سواران بد آنطرف تاخت و یکایک
چون شیرزیان از پناه کوه و بیشم سریردن کشیده
جمعیت بدرقه را پریشان ساخت و همه اسباب
رسد و مواشی بدست آورده سالها و غنایم برگشت و سردار
انگریز بهادر در نواحی تریاتور مقام فرموده فوج تازه زور و اذوقه
لشکر قیامت اثر از مدراس طلب داشت بعد انقضای چند روز
بحضور نواب حیدر علی خان بهادر خبر رسید که فوج انگریزی از
بنی بر جناح استعجال رسیده کورتیال بندر را بزور مردانگی
مستخر ساخت و قریب است که اقلیم نگر هم بقبضه
تصرف آن فوج دریاموج در آید و همین حین از
عرضی عامل کونبانتور و کلیکوت بوضوح انجاسید که سه پلتن
سپاهیان انگریزی و چهار هزار کس از ملازمان رام راجه

حاکم ملیبار عزم تسخیر تعلقات آن نواحی دارند نواب
حیدر علیخان بهادر مطلق ازین خبر مضطر نشده تکیه بر افضال
ایزدیهمال نموده برهنائی قاید اقبال شاهزاده سکندر خصال
یعنی جناب طیو سلطان را باد و هزار سوار و چهار هزار
پیادگان بار و یک هزار پیاده کرنا تکی بست نگر شرف
رخصت بخشید و هیبت جنگ بخشی را با چهار هزار
سوار برای مقابله راجه و حفاظت ملک بطرف کونبنا توت
و کالیکوت روانه فرمود چون شاهزاده جوان بخت بطریق
ایله خار به کورتیال بندر رسید بوضوح پیوست که سردار
شکر انگریزی پیش از ورود این لشکر قلعه را استحکام
تمام بخشیده و ذخیره اذوقه و آلات حرب نموده مستعد رزم
نشسته است شاهزاده پردل به جماعتی که همراه
سعادت بود محاصره و افتتاح قلعه متعذر دیده عرضداشت
بحضور انور ار سال داشت نواب معلّا القاب انتظام
آن نواحی را بر جمیع مآرب و مقاصد مرجّح داشته چهار هزار
پیاده تفنگچی قادر انداز و دو هزار سوار انتخابی و چهار ده
ضرب توپ همراه گرفته و باقی لشکر بدّمه میر علی رضا
خان و محمد علی کمیدان گذاشته از برق و باد پیشی بسته
در عرصه یک هفته مسافت بعید را طی فرموده داخل قلعه نگر

گشت و در عرصه دو هفته هشت هزار بندوق چوبین از
 اشجار آبنوس تیار گردانیده بهشت هزار نفر از رعایای
 فراهم آورده سپرد و سیرقهای رنگارنگ با آن جماعه برای
 نمودن شکوه همراه ساخته بسمت کوریاال بندر نهضت
 فرمود و بمنزل مقصود فایز گردیده محاذی سابط انگریزی که بر
 اطراف قلعه بسته بودند دایره نمود و شاهزاده والا قدر
 حسب فرمان بریک سیبه خیمه رستمانه کرده مستحفظان
 را بعد کشش و کوشش فرادان از میان برداشت و سردار
 انگریز بهادر سیاهی بنادیق آبنوسی را از دور دیده با احتمال
 افواج کثر مصاف آرائی دور از آئین حزم دانسته مردم
 بیرونی را جمع ساخته طرف قلعه راه پیمای شد درینوقت دو کس
 پیاده از لشکر انگریزی فرار کرده بحضور شاهزاده والا تبار
 این خبر رسانیدند و شاهزاده بهادر پیش از آنکه فوج انگریزی
 داخل قلعه شود جماعه سواران همراه گرفته و تندرانه داخل قلعه
 گشت و مستحفظان برج و باره را بنیر تیغ بیدریغ کشید و
 نواب بهادر هم باستماع این خبر گرم و کیرا شتافته بدد شاهزاده
 بانند اقبال رسید و باران تیر و بان و گوله باریدن گرفت
 و ملک جمعیت اعدا بشدت طوفان حوادث از هم پاشید
 ناچار بقیه السیف از قلعه مایوس شده راه ساحل دریا

گرفتند اگر چه از ترک تاز نواب حیدر علیخان بهادر کشتی
 حیات بسیاری ازان گرده بگرداب فنا غرق شد مگر
 سردار انگریز بهادر چاکپی و چستی بکار برده بر جهازیکه موجود
 بود سوار شده سمت بندر بندیشی بادبان را فراشته لنگر
 استقامت ازین ملک برداشت پس ازان نواب
 همایون بخت مع شاهزاده تھانه ستقیم در قلعه نشانیده
 بعد انتضای عرصه یک ماه و پانزده روز بسواد بنگلور علم زد
 و درین مدت جنرل صاحب بهادر و کرنیل صاحب
 بیادری اقبال قلعه و انم باری و ترپاتور و گلن گده و چکدیورا
 بزور بازوی جوانمردی مفتوح ساختند و بعد چند روز دست
 شجاعت از آستین همت بر آورده قلعه دهرم پوری
 را محاصره کردند پاینده خان رساله دار که تھانه دار آن مقام
 بود داد مردانگی داده کشته گشت و صاحبان عالی شان آن قلعه
 را هم بظبط در آورده عبدالرشید خان دیوان نواب محمد
 علی خان والا جاہ را برای انتظام بار امحال متعین فرموده قلعه
 هور و ماستی و مور و اکرد کولار و مسکوته را هم فتح ساختند
 و محمد علی خان والا جاہ خود در کولار رحل اقامت انداخته
 مرار را و حاکم گئی را باعانت خود طلب داشت و بعد رسیدنش
 به تنظیم و تنسیق آن نواحی توجه گماشت درین عرصه نواب

حیدر علی خان بهادر از بنگلور نهضت فرموده بلشکری که
 بسرگردگی میر علی رضا خان و غیره سرداران گذاشته رفته
 بود ملحق گردید و جنرل صاحب بهادر معه مرار راو که فوج
 تازه زور همراه آورده بود در سواد نرسی پور علم شوکت
 برافراخت نواب والا جناب در انتهاز فرصت بوده
 شبی بر لشکر مرار راو شبخون زده بسیاری را مجروح
 دلی روح ساخت و مرار را زخمی شده بهانه معالجه را
 وسیله نجات خود پنداشت و دست از اموال برداشته
 عار فرار اختیار نمود و فوج قاہرہ نواب بران خوان یغما بفرار
 خاطر دست تصرف کشود درین هنگامه محشر آشوب قلیلی
 از لشکر انگریز بهادر و جمعی از سواران محمد علی خان والا جاہ
 ہم نقد جان در باختند و بعد ازین زد و کشت چون نواب
 متوجه اسکوٹہ شدہ صاحبان انگریز بهادر شلک کنان
 بدان سمت رہ نور شدند و پهای استقلال طی راه
 نموده در میدان شرقی اسکوٹہ لواں شوکت بلند ساختند
 و ازین مقام محمد علی خان والا جاہ از ترک تازشکریا است اثر
 نواب حیدر علی خان بهادر و مصاعب و متاعب صحرا
 نوردی عاجز آمده تمارض نموده بساتنگہ رفت و دیوان خود را
 ہم از گام نہننگ اجل برآوردن صلاح دیدہ از بار احوال

پیش خود طلبیداشت درین اثنا از عریضه محافظان طرف
 ترچناپالی بحضور نواب حیدر علی خان بهادر پیرایه ایضاح
 یافت که کپتان فوج انگریزی دند یگل و کونبیا تور و بالا گهاست
 و ترور و دهاراپور را مستخر ساخته الحال عازم آنست که
 بعد رسیدن سامان رسد و اضراب اتواب که آنطرف
 ترناپالی و دهارا و ترچناپالی رسیده در قلعه کروت فرام شده است
 از معبر کجکل هستی عابر شده نواحی میسور و سریرنگپتن را
 پی سپرد بهادران صف شکن سازد و اگر چه پنداره های
 متعینه حضور در جان بازی قاصر نیستند اما بی مدد توپ خانه
 با فوج انگریزی مقاومت نمی تواند نمود بمجرد دریافت
 مضمون عریضه نواب نادر تنجی لشکر را همراه شاهزاده
 شیرشکار گذاشته خود جریده باشش هزار سپاهیان
 بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ قلعه کوب
 ایلغار فرموده بدهرم پوری چپاول انداخت و وقت شب
 یورش کرده قلعه را مفتوح و قلعه دار را اسیر ساخت
 و از آنجا روانه شده از راه نامنکل بکوچ متوالی در سواد کروت
 رسید و قلعه را که سپاهیان انگریزی در آن بحفاظت
 رسد معمور بودند محاصره کرده و دمدمه بسته چند ضرب توپ
 کلان را بالا کشیده دیوار آنحصار را از پا در انداخت

مستحقان اگر چه تا دو پاس پای مردی مستحکم داشته در ادای
 حقوق نمک قاصه نشدند مگر از شکستن دیوار بنیاد هست
 شان منزلزل شد و قلعه را گذاشته رفتند درین وقت
 معروض پیش گاه اقبال شد که چهار هزار راس گادان
 حمال غله را چهار پانصد کس بدرقه شده بحکم کپتان انگریزی
 برای آوردن رسید می روند نواب عالیجناب بدریافت
 این خبر یک هزار پیاده تفنگچی و دو ضرب توپ بر سر
 راه تعیین نمود تا بکیمین گاه نشستند چون اهل بدرقه غافل
 بد انتقام رسیدند جوانان از کیمین گاه چست برخاسته
 بشیلک بنادق و ساچمه اتوآپ بیاری را بصحرای
 عدم فرستادند و گادان را محی کرده بحضور نواب حیدر علی خان
 بهادر حسن خدمت بظهور آوردند نواب فلک جناب
 گادان را بر توپ خانه تقسیم فرموده بعد سه روز از آنجا
 بطرف هرور اشهب صباغرام مهینز کرد کپتان انگریزی
 چون از تباهی حال رسید آوران خبرنداشت برای تفحص
 احوال آنها و حفاظت اسباب رسید شش صد سپاهی
 و دو صد جوان ولایتی را معه چهار ضرب اتوآپ به کرد
 روانه نمود آنجماعه هنوز زیاده از چهار فرسنگ راه طی
 نداشتند بودند که خبر بنواب بهادر رسید و آنجناب توپخانه را

در زمین نشیب پنهان ساخته بسواران حکم فرمود که چون
 آن جماعه وارد آن مقام شوند جنگ زرگري کرده بر روی
 توپخانه بیارند سردار انگريزي چون از ورود نواب خبر
 داشت بی باکانه گام سنج ميرفت درین اثنا سواران
 حسب الحکم نواب حیدر علي خان بهادر اسپان را
 بجولا نگري در آورده چند بان سردادند سپاهیان فوج انگريزي
 ازین سواران متپسج اندیشم نکرده مقابل شدند و سواران
 بکاست عثماني قدم بقدم آنجماعه را بر روی آتشخانه آوردند
 و یک ناگاه گوله اندازان شلک اتواب آغاز کردند
 و تفرقه دران گرده افکنده پیادگان کرناکي را بعد تاراج اسلحه
 و لباس بجان امان دادند مگر دوصد سپاهي ولايتي را طعمه تیغ
 پیدریغ کرده و طفل نه ده ساله را زنده اسیر کرده بردند
 و نواب حیدر علي خان بهادر از آنجا کوچ فرموده در ظاهر قلعه
 پرور سراق جاه و جلال برپا نمود از آنجا که در فن گيتي سانی
 و تدابیر جنگ گوی سبقت از معاصرین می ربود و تدبیری
 بخاطر مشکل پسند قرار داده آن هر دو طفل نادان را که
 در قید آمده بودند بنبخت آزادي شیرین کام ساخته تمامی
 کیفیت تباه شدن رسد آوران و برهمي شکر نواب والاباه
 و افتتخار چند قلعه به اطفال مذکور تعلیم فرمود و ارشاد کرد که

به کپتان صاحب رفته بگویند که اگر زندگی در کار است لازم
 که بگام نیاز و تسلیم شتافته بهلازمست نواب فایز شوند
 والا فردا سکنه این قلعہ ہم بارسد آوران ملحق خواهند شد
 و بعد زرد خورد اگر طالب امان و صلح شوند منظور نخواهد شد
 بعد این تعلیمات اطفال چون رعب زده بقلعہ رسیدند
 بحضور کپتان صاحب حقیقت کشته شدن سپاهیان
 ولایتی که بچشم خود دیده با دیگر تمامی گفتگو که شنیده بودند
 من و عن ظاهر ساختند کپتان صاحب چون دریافت که
 رسد هیچ نوع نمی رسد و سپاهیان کار آمدنی هم بسیار
 بکار آمدند و نواب حیدر علی خان بهادر وعده امان بشرط
 ملاقات فرموده است بی تشریف برپا لگی سوار شده باد و شتر
 سوار و هفت نفر سپاهی پس از آنکه یک کس را بسرداری
 محافظان قلعہ بجای خود گذاشته بود بحضور نواب معالی القاب
 روانه شد چون فایز خدمت گشت نواب بد لجوی و تسلیم
 خاطرش پرداخته در خیمه علحدہ جایش داد بعد لمحه تصدیق بان
 حضور پیش کپتان صاحب آمده ظاهر ساختند که اکنون
 با شما هیچ عداوت باقی نمانده و چون با سترضای خاطر
 عاظم نواب حیدر علی خان بهادر راه مصالحت پیمودید
 هیچ گونه مضرت جانی عاید حال شما نخواهد گردید حالا بهتر آنست

که خطی بنام سرداری که در قلعه است در باب و گذاشت
 قلعه و اسباب آن نوشته و باید کپتان صاحب هر چند بسنجیان
 حرب و شیرین تعلل نمود و گفت که من بقلعه رفته تعلیقه
 اسباب کرده تفویض گماشتگان نواب مع قلعه مینایم
 مگر هیچ سودمند نیفتاد کپتان صاحب از حرکت طفلانه خود
 نادم شده چون از هر چهار جانب راه تدبیر مفقود دید بناچار
 بحفاظت جان خود کوشیدن مصلحت دانسته رقبه بنام
 سردار محافظ قلعه نوشته داد و نواب کامگار آن نوشته را
 مصحوب یکی از معتمدان خود با چهار هزار سپاهیان بار دیگر هزار
 پیادگان ملکی بسوی قلعه فرستاد چون رقبه کپتان صاحب
 سردار محافظ قلعه رسید موافق رسم خود که از حکم حاکم خود عدول
 نمی ورزند قلعه را باتمامی اذوقه و آلات حرب حواله سپاهیان
 سرکار حیدری نمود و بعد این فتح نواب رستم جگر با نصرت
 و ظفر از آنجا ایلغار کرده در اردوی کلان رونق افزاشده بملاقات
 شاهزاده داللاتبار مسترت و خوششلی اندوخت و اسیران
 لشکر انگریزی که درین تلک و تار بدست افتاده بودند
 بمقاصات مقبوضه خود روانه ساخت و دو سه روز بعد اوساز
 و سامان لشکر پرداخته باتمامی خدم و حشم برای مقابله جنریل
 استریت صاحب بهادر لوابی عزم پرافرخت دیر اشای راه

خبر رسید که جنرل صاحب بهادر از اسکوتة مراجعت فرموده
 در نواحی کولار خیام شوکت برافراخته و دو پلتن سپاهی و چهار صد
 سپاهیان ولایتی را برای آوردن رسد که در قلعه هسور فرام
 است روانه ساخته نواب بهادر فی الفور محمد علی مکیدان را
 با چهار هزار سپاهیان بار و چند ضرب توپ برای مفتوح
 ساختن قلعه هسور گسیل فرمود و خود از مقام اینکل با سواران
 خوش اسبه بر سبیل ایلغار تاخته چون بلای ناگهان بر جماعه
 رسد آوران که از اسکوتة مراجعت کرده بودند بی محابا
 فروریخت و شور و محشر و طوفان چارموجه دریای آتش
 برانگیخت یغماگران لشکر نواب که تقریب آن اذوقه را نعمت
 غیر مترقب پنداشته بخلوریز رسیدند بودند جانبین را مشغول
 جنگ دیده گادان بار بردار را معه جوال های حبوبات
 بشرف خود آوردند و گادان توپ کشی را از بار توپ
 سبکدوش ساخته بقبضه اختیار خود کشیدند اما سردار
 آنجماعه که از اهل ولایت بود بمقتضای سمت ذاتی در پناه
 قلعه ویران که در میدان خالی افتاده بود پای ثبات محکم کرده
 به شیلک بنادیق مردانه دار جنگیده و از آن واقعه ایله که
 نمونه روز رستاخیز بودند هراسیده با جماعه های رستمانه افواج
 بحر امواج نواب حیدر علی خان بهادر را مقابله می نمود در همین

زمان محمد علی مکیدان تهمانه در قلعه هسور قایم کرده و چند کس
 را تاراج و اسیر نموده برگشت و بحضور نواب حیدر علی خان
 بهادر حاضر شده رخصت محاصره آن قلعه ویران که ماسن
 سردار انگریزی بود یافت و بهرب گوالیل دیوار قلعه
 را بشکست و قریب بود که یورش کرده به شک
 و مای محصوران قلعه پردازد ناگاه فوجی تازه زور که جرنیل
 اسماعیل بهادر باستمع آواز توپ کار بر سر آوردان
 تنگ تصور نموده بمقتضای عقل دور بین روانه کرده بود
 در رسید بکمک آن دلادران متحصنان قوی دل گردیدند و از
 شدت محاصره نجات یافتند و هر دو جماعت سابق و حال
 از رخنه دیوار شکسته بر آمده شک کنان بلشکر جنرل
 بهادر ملحق شدند نواب حیدر علی خان بهادر دیگر در آن مقام
 سکونت داشتند تضحی اوقات تصور فرموده بعزم تسخیر
 مسکوته که تهمانه انگریز بهادر در آن بود عنان نگاور گیتی نور و
 منعطف فرمود و بمنزل مقصود فایز گردیده قلعه را نقطه دار در دایره
 محاصره فوج گرفت قلعه دار انگریزی که مرد شجاع بود باستقامت
 برج و باره پرداخت و از اشتغال نوایر توپ و تفنگ
 حمله بهادران لشکر شکن نواب را در می ساخت چون
 این خبر بسمع جنریل بهادر رسید از کولار سمت مسکوته

عازم شد و نواب حیدر علی خان بهادر از روانگی جنرل صاحب
 آگاهی یافته شاهزاده همایون طالع رابع میر علی رضا خان و فوجی شایسته
 و توپخانه بایسته برای انسداد طرق ورود جنرل صاحب گسیل
 فرموده برای تسخیر قلعه به بهادران رزم خواه قدغن بلیغ فرمود
 و محمد علی کمیدان سردبان سردیوار قلعه قایم کرده بنیامردی همت
 بر فراز فصیل قلعه برآمد و علم حیدری برافراشت متحصنان چون
 جماعه قلیل بودند زهار خواستند و نواب از جان فشانی
 آن جماعه خوشدل شده بر حال ایشان بخشود و از سر قتل
 درگذشته همه را از قلعه بیرون کرد و تمهانه خود نشانیده برای
 مقابله فوج طوفان موج جنرل صاحب بهادر عنان تاب شده
 قریب عیدگاه لوای شوکت برافراخته توپخانه بقاعده جنگ
 برچید و از آنطرف جنرل بهادر که از دست رفتن قلعه
 خبر نیافته بود قریب مسکوته رسید بمجروحان و در لشکر انگلیز
 بهادر نواب عالی جناب سبقت کرده توپخانه را
 مقابل لشکر جنرل بهادر آورده آنچنان بستلک بنادیق
 و اتواب علی التواتر پرداخت که از دود باروت زمین
 و زمان چون آسمان تیره و چشم جهان و جهانیان از
 پریدن گرد باد پایان خیره گردید از آنجا که افواج انگلیزی
 طی منازل کرده حالی از گدرا راه رسیده و لمحہ نیارمیده بودند

دوران هنگامه قیامت اثر بسیاری بخاک و خون آغشته
 گشتند و جنریل بهادر ائتلاف باقی ماندگان خلاف عقل
 مصیحت اندیش دیده فوج خود را در مغاک ها و زمین
 نشیب پنهان ساخت تا بوقت یورش سواران
 پرناسته شیلک نمایند و از آسیب گوایل و بان
 محفوظ مانند و باین رای درست میدان جنگ را تا شام
 قائم داشت چون ظلمت لیل مانع رزم خوانان گردید و هر یکی
 بمقام گاه آر میهنواب والا فطرت وقت شب چند نفر
 از اسیران مسکوته و دیگر قلعبجات که بزور بازوی هست
 در چنبر قید داشت رئیسی بنحشید و آن تنی چند در حضور جنریل
 صاحب بهادر از مفتوح شدن مسکوته و دیگر قلعبجات
 خبر دادند جنریل بهادر با سماع این اخبار موحسن متامل
 شده صباح آنشب جنگ موقوف داشت و بعد شام
 چند توپ از کار رفته را در میدان انداخته و طبل کوچ نواخته
 در نواحی کولار لوای عظمت برافراخت و نواب حیدر علی
 خان بهادر هم از ان رزم گاه کوس رعد آواز بنوازش
 آورده در سواد نرسی پور قبه بارگاه برافراخت بعد دو سه روز
 هر کاره ها معروض جناب اقدس نمودند که بیدر قه یک هزار
 سوار و دو پلشتن رسد بشکرت جنریل صاحب میرسد نواب

نماند از باستماع این نوید با چند توپ سبک و دسواران
 خوش اسبه تاخته بر معبرین هلی در کمین نشست و همین
 که رسد آواران از آب عابر شدند نواب از کمین
 برخاسته تیغ بیدریغ برکشید و یک نیزه آب بلا از سر
 عابران گذرانید سواران و سپاهیان بدرقه حتی الوسع
 و الا مکان جنگیدند و چون از شدت گوایل و شیلک
 بناویق خود را بدریای آتش در گام نهنگ اجل دیدند
 دست از محافظت رسد برداشته رخت هستی بسا حل
 نجات کشیدند و نواب دریادل آنهمه غنائیم را همراه گرفته
 بشکر نصرت پیکر داخل گشت و جنریل صاحب بهادر
 باستماع خبر غارت شدن رسد رنج غلا شامل حال شکریان
 دیده و بهرسانیدن آذوقه را اهم مقاصد و مآرب ملک
 ستانی دانسته چند روز بساط جنگ در نور دید نواب
 حیدر علی خان بهادر چون از اراده جنریل صاحب بهادر
 اطلاع یافت شبی سرداران لشکر خود را جمع فرموده محفل
 کنگاش آراست و ارشاد فرمود که چون جنریل صاحب
 در ملک بالاگهات پای استقرار افشرده است
 و مراجعت کردنش بالفعل از قراین حالات معلوم نمی شود
 یقین است که از نیابی آذوقه شکریانش دست تطاول

بر رعایای این ملک در از خواهند نمود و تمامی دیار بالاگهات
 چنان خراب و تاراج خواهد گشت که سالها اثر رویدگی
 بر زمین باقی نخواهد ماند و آنچه از دست سپاه رزم خواه
 انگریز بهادر سالم خواهد ماند افواج قاہرہ مانا را شکستی خود
 از آن خواهد کرد پس رعایا مطلق نیست و نابود خواهند شد
 و رعایای خود را خود پامال کردن در هیچ شرع و ملت
 جایز نیست بنابراین عقل مآل اندیش اقتضای آن میکنند
 که تاجنریل صاحب بهادر از ملک بالاگهات دست بردار
 شده مراجعت نفرماید ما هم در تاخت و تاراج ملک
 پائین گهات که تعلق بمحمد علی خان والاباہ و انگریز بهادر
 دارد دقیقه فرو گذاشت نفرمائیم سران سپاه رزم خواه
 دست قبول بر سینه نهاده عرض کردند ؛

نظم

که ما بند گانیم فرمان پذیر	نداریم از حکم داد و گزیر
نه خونی ز آتش نه بیمی ز آب	نشینم برباد پایان شتاب
بر آریم از حکم تویی درنگ	ز صحرا هر روز دریا نهنگ
اگر خصم چون سنگ گیرد قرار	در آئیم در قلب او چون شرار
تویی سایه پرورد فضل خدا	نباشیم چون سایه از توبه جدا

جهاندار گیتی نگهدار تست بر دزد و غایور و یار تست
نواب نامدار چون کلمات دولتخواهی و فرمان پذیری از
سران لشکر اصفا فرمود ساعت سه و دادان
محمود با تمامی سپاه کینه خواه بعزم تسخیر ملک پائین
گجرات نوای اقبال برافراخت و از معبر رای کوته عبور
کرده اول کشنگری را متصرف شده پس در قلعه
تریاتور و دایم باری تهمانه گذاشته و مواضع و قریات متعلقه
انبور گده با آتش قهر خاک سپاه کرده بر نواحی انبور گده و ساتگره
و رای ایلور و ادهونی گده و آرنی دست یغما کشاده به ترنالی
خیمه و خرگاه قایم فرمود و شاهزاده نصرت مند را بطرف
مدراکس نهضت فرموده میر علی رضا خان را با فوج
شایسته سمت تنجاورد و ننه نگر و غازی خان و هما مرزا
خان را بسوی چنور و نیلور مرخص فرمود و آن جماعه بی باک
در اندک مدت مواضع و قریات آنولایت را بجار و ب
غارت پاک رفتند و آتش در آبادی بازده و دود از دل سکنه
آن بلاد بر آوردند چون این اخبار بشوهرت و توالی سمع حق
نیوش جنریل صاحب بهادر رسید از آنجا که سبجیه رضیه
آن قوم و الاصفیات چنان است که بعد فتح دست غارت
بر رعایای دشمن هم دراز نمی فرمایند و اولاد و احفاد دشمنان

جانی را هم از خوان احسان بهره مند میدارند خرابی احوال
رعیت ملک مقبوضه محمد علی خان والا به جا که فی الحقیقت
تعلق بسرکار دولت مدار کمپنی انگریز بهادر داشت گوارای
طبع رحیم فرموده از معبر کرپناست عابر شده و از ساتگره
در گذشته بسواد رای و یلور اعلام عظمت برافراخت
درین حال محمد علی خان والا به چون دید که نواب حیدر علی
خان بهادر و صاحبان عالیشان چون دو پیل ست
و شیران عرین با هم زور آزمایی می فرمایند و بمقتضای علو است
و حمیت ریاست و شجاعت یکی بهم پای کم نمی آرد و در
کشاکش این هر دو گروه رزم خواه هزاران هزار خون رعایای
بی گناه هم ریخته می شود و در هوس طمع تسخیر ملک
بالاگهات اقلیم پائین گهات مفت بی چراغ میگردد
درین صورت بی آنکه طریق مصالحه با نواب حیدر علی خان
بهادر پیموده شود چاره دیگر بنظر نمی آید چون این تدبیر
در خاطرش را سخ گم دید مکاتبه مشمر بر مضمون صدر بحضور
جنریل صاحب بهادر و الا نشان ارسال داشت جنریل
صاحب بهادر باقتضای خرد حق پسند بجواب ارقام
فرمودند که اینهمه جنگ و جدل برای حفاظت ملک و پاس خاطر
شما بوقوع آوردیم والا ما را با نواب حیدر علی خان بهادر

نزاعی نبود و از چند سال امریکه محرک سلسله عناد و فساد
باشد از طرفین بظهور نرسیده و حالاکه شما رضا بصلح دادید
در عالم اتحاد مخالفت رای شما را منظور نیست در آنچه
موجب امنیت ملک و رفاه خلق است به نظر آید بعمل آرید
نواب محمد علی خان و الاجاه بعد ملاحظه جواب نجیب خان
و دانشمند خان را که معتمدان سرکارش بودند با امر اسله
محبت آمیز و برخی از نفایس و چهارده لک روپیه نقد
بخدست بابرکت نواب حیدر علی خان بهادر روانه ساخته
سلسله جنبان مصالحه گردید چون و کلا فایز ملازمت شدند
نواب حیدر علی خان بهادر که از پایمالی ملک خود و مقتول
شدن هزاران مردان کار دل نگرانیها داشت پیش
آمدن این معامله را محض از فتوحات غیبی و تأییدات
افعال لاریبی تصور فرموده بقبول هدایا و نقود پرداخت
و مکتوب اتحاد اسلوب رقم پذیر خامه محبت ساخته
و علی زمان خان و محمد و م علی خان نایط را از جانب خود
بعهد و کالت مامور نموده رخصت فرمود و کلاهی خردمند
بملازمت محمد علی خان و الاجاه مستعد گردیده بنای صلح را
به عهد و مواثیق مستحکم ساختند و محمد علی خان و الاجاه تعاقب
کرد و راهم برگماشتگان نواب بهادر و اگذاشت و اهل

و ناموس چندا صاحب نایط متوفاد امام صاحب بخشی را
 که از مدتی در قید بودند پیاس خاطر نواب حیدر علی خان
 بهادر را نئی بخشید بعد حصول اطمینان خاطر نواب همایون فر
 اکثر جاگیر داران و منصب داران قوم نایط را مثل مهدی
 خان جاگیر دار اول کنده و مرتضی حسین خان منصب دار
 کرکته پاله و محمد نقی جاگیر دار دندوسی و محمد سعدی خان
 منصب دار برموکل گده که از محمد علی خان والا جاہ اطمینان
 نداشتند بعنایت مساعدہ راضی و شاکر ساخته در سلک
 ملازمان سرکار خدا داد منسلک فرمود و بتفرخی و فیروزی
 از ملک پائین گاهات عطف عنان تگادر گیتی نور د
 فرموده در ملک بالا گاهات سایه شفقت بر مفارق
 سکنه آند یار که منتظر قدم میمنت لزوم بودند انداخت ؛



لشکر کشیدن نواب حیدر علی خان بهادر بطرف کرپه
 و کونول و بلاری و دیگر وقایع

در ایام ماضیه که نواب حیدر علی خان بهادر مشغول مجادله
 با صاحبان عالیشان انگریز بهادر بود نواب عبدالحلیم
 خان مرزبان کرپه بقاعده مستمره زمینداران که مترصد
 وقوع فتنه و فساد می باشند و آنرا وسیله عصیان و سرکشی

انگاشته سربشورش و هنگامه بر میدارند گردن نخوت
 بایند ساخته سواران ملازم خود را برای تاخت و تاراج
 آن مواضع که داخل ملک محروسه نواب حیدر علی خان
 بهادر و قریب کرپه واقع بود تعیین ساخته خیلی اذیت
 بکنه آن نواحی رسانیده بود همبرین منوال نواب
 منور خان حاکم کنول هم باقتضای حق همسایگی با نواب عبدالحمید
 خان هندوستانی نموده دست تعدی بر رعایای بیچاره دراز
 کرده در غریب آزاری قاصر نشده بود و هم چنین نایک
 بلاری نیز در نزدیکی رای درگ غبارشورش برانگیخته خلیق
 را در آزار داشت اگرچه این اخبار بر سبیل تواتر به سمع
 اقدس نواب حیدر علی خان بهادری رسید لیکن نواب
 والا جناب بی اصلاح کلیات متوجه جزئیات شدن
 و در از آئین سردری دانسته اغماض می فرمود درینو لاکه
 بفضل الهی با صاحبان عالی شان انگریز بهادر مصالحه دست
 داد و بساط آشتی گسترده شد نواب همایون طالع سزای
 شوخ چشمان مرقومه الصدر بر ذمه هست والا نه مست لازم
 و متختم دیده اعمال و اثقال شکر نصرت پیکر را معه ناموس
 سرداران نواب که از قید محمد علی خان والا بجاه رهایی یافته بودند
 بهادر الحکومت سریر نگه داشتن روانه فرمود و خود به دولت

و اقبال با فوج سواران و پیادگان و عمله توپ خانه که زیاده
 از شصت هزار بود برای گو شمال عاصیان سرکش
 ناقباحت فهم کوس جاه و جلال بلند آوازه فرموده غلغله
 در زمین و زمان انداخت و سیرکنان و شکار افکنان
 اول سمت کرپه تاخت و بسواران یغماگر که از حدت
 تیغ و سنان شان برق خاطف در پرده ابر رد می نهفت
 برای تاراج و احراق مواضع متعلقه کرپه فرمان داد. بمحرد
 صدر حکم والا سپاه کینه خواه بران حد و تاخته و باتش تیغ
 خاکستر ساخته بسیاری را از سکنه آند یار در خاک و خون
 انداختند چون این سوانح هوش ربا بگوش حاکم کرپه رسید
 مضطرب شده و کیلی آداب دان را مع پنج لک روپیه نقد
 و دوزنجیر فیل کوه شکوه و چهار راس اسپان عربی
 بازمین مرصع و عریضه عبودیت طراز متضمن استعدای عفو
 جرایم گستاخیهای خود در حضور نواب عطا پاش جرم پوش
 روانه ساخت و عهد و میثاق بمیان آورد که آینده گاهی نقش
 عبودیت این درگاه را از نگین دل نیاز منزل زایل
 نسازد و جمعی از سپاه خود مدام در حضور اقدس تعیین داشته
 هرگاه امر شود بسرور راه انقیاد تازد نواب عالی جناب را
 چون دیگر مصالح انتظام ممالک منظور خاطر دریا مقاطر بود

معروضات اور اسمع پیشکش شرف قبول بخشید و پروانه
فیض نشانه مشعر نصایح و اندرز معطلت خاصه عنایت
فرموده و کالار مقتضی المرام رخصت فرمود و یکی از ملازمان
معتبر را حکم داد که پیشش عبدالحمید خان بعهده اخبار نویسی
حاضر بوده همیشه از ماند و بودش بعرض باریابان حضور فیض
گنجور میرسانیده باشد و بدر الزمان خان را که در ایام سابق
از طرف حضور بقلمه داری بالا پور خور و سرفرازی داشت
و در هنگامه ورود مادهور او پیشوا آبردی مردی ریخته
بغنییم پیوسه قلمه باد سپرده بود و بعد اطفای نوایر آن فتنه
و فساد غرق آب خجالت شده نوکری حاکم کتر به اختیار
نموده بود نواب والا جناب آن قدیم النظم است را از
سعادت حضور محروم داشتند دور از حوصله جوانمردی
تصور فرموده معرفت علی زمان خان که همزلف او بود
بعنایت پروانه محتوی نوید امان جان و آبرود شریف
خاصه بنواخت و بوقت ملازمت مشمول عواطف
لی پایان فرموده به بحالی جاگیر و خدمت بخشی گری بدستور
سابق در امثال و اقراش سر بلند ساخت و از آن مقام
بطرف بیکن ملی لوای عظمت برافراخت قلمه دار آنجا
که از قوم سادات میر غلام علی نام عرف مسان کلا بود

از جهالت یک گوله توپ بر فیل پون گج نام که نواب
 فلک جناب بران سوار بود انداخت و آتش
 غضب نواب گیتی ستان را بر فروخت سواران
 لشکر ظفر پیکر بر حسب امر عالی بگو شمال او تاختند و در
 طرفه العین قصبات اطراف قلعه را بخاک یسره برابر ساختند
 میر غلام علی را چون نشتر برگ جان رسید از گران
 خواب غفلت بر جسته و کیل خود را مع عریضه مشعر
 معاذیر نامو به و دو لک هون و پنجاه هزار روپیه جرمانه آن
 حرکت بیجا ار سال حضور اقدس نموده سیادت را
 پیش خدنگ حوادث سپهر نمود و میر حسن علی خان
 و میر اسد علی خان هر دو برادر زاده میر غلام علی مذکور سعادت
 ملازمت در یافته به بخشی گری دسته سواران سرفرازی
 یافتند و چون پیش خیمه والا از آنجا بسمت کرنول
 روانه شد راجه آنجا بمقتضای فهم و شعور مال کار خود در مرآت
 خیال نظر کرده سفیر باتدبیر مع عرضداشت و دو لک روپیه
 نقد ار سال حضور لامع النور نموده افواج قاهره را که چون
 بحر موج بانهدام قصر دولت او را آورده بود ار سال
 پیشکش را سفینه عافیت خود کرده رخت هستی
 بساط حل علامت کشید و ازان سمت چون گذار لشکر

ظفر اثر بهر حد تعلقات مرار براد اتفاق افتاد اگر چه سزای
آن نفاق پیشم امر ضروری بود مگر به پاس مصلحت
بسر داران لشکر حکم محکم شرف نفاذ یافت که مطلقاً
بردار اذیت متنفسی از آن نواحی نشده بگذرند بعد طی
شدن آن سرزمین چون سواد کنول مضرب سراق
جاه و جلال شد نواب منور خان حاکم آنجا که بنجد مست شاه
مسکین نام مجذوب دست بیعت داده بود از درود
ممود نواب فلک بناب پیر روشن ضمیر خود را
مطلع ساخت آن فقیر که در صخر سن کشف براد واقع
شده بود و خارق دارد گشته زهر خندی بکار برده گفت که
ای منور شاد باش دشمنان ترا منهدم میسازم منور خان
که درجه آن صاحب دل را مافوق نبی و اندکی پایین تر از خدا
می دانست اقوال حضرت مرشد را مقرون بایقتین
داشته با سپاهی که همراه داشت نیمه پیرون زد و شب
در سرانجام عرب پرداخته صبحدم صف ایجا بر آراست
چون خبر بنواب حیدر علی خان رسید لشکر ظفر پیکر آراسته
بمیدان نبرد رو آورد همین که از طرفین صفوف رزم آراسته شد
شاه مسکین بر پشت برهنه فیلی چون دیو آتش
بازی سوار شده بادو سم صد کس افغان از صف برآمده

در میدان خرامید بخون مردم لشکر نصرت اثر آن صورت
 موجش را مشاهده کردند از آنجا که طبایع مختلف و شناسائی
 فقرای صاحب حال و کمال بهر یک دست دادن مشکل
 بل متعذر است چند کس از مقربان حضار بحضور عرض
 کردند که بمقابله اینچنین شکر خوریز بامعه دوی آهنگ
 ستیز کردن کار هر کس نیست شاید این مرد از جماعه
 اولیا و ابدال داد تا داشت که برای اعانت مرید خاص خود
 عازم شده از آنجا که بزرگان سلف رنجش خاطر اولیا الله
 بهیچ نوع جایز نداشتند اندیشه آنست که مبادا چشم
 زخمی باشد شکر فیروز بی اثر رسد یا ملائتی بذات شریف
 و عنقریب لطیف آن والا جناب لاحق گردد نظر برین آنسب
 چنان مینماید که از سر تسخیر قطعه زمینی که در تصرف بنور
 خان است دست برداشته شود و نواب ذوالعزم
 ازین سخن روی درهم کشید و چنین غضب بر جبین افکنده
 بحاضران خطاب فرمود که این سخن بگوش همه رسیده باشد
 که ایزد جان بخش و دادور جهان آرا بر روی هر بنده که ابواب
 عنایت مفتوح میسازد و در رزق عالمی را مقرون بار و زیاده
 عطا میکند البته یکی از اولیا و ابدال برای حفاظت لشکرش
 از غیب متعین میباشد پس خدای جهان آفرین که بر مادرهای

رحمت باز کرده و زیاده از سه لک کس متعین مافرموده
 بگویند که آیا درین لشکر هم کسی از اولیاء اتقیا و ابدال
 حاضر بوده باشد یا نه همکنان عرض داشتند که البته کسی از مردان
 خدا درین لشکر ظفر پیکر هم حاضر خواهد بود ازین سخن نواب
 والا جناب تبسم فرموده گفت که اگر چنین میدانید پس
 چرا مضطرب می شوید اگر دلی سپاه منور خان پیش می آید دلی
 لشکر بابا و جنگ خواهد کرد حاضران را ازین ارشاد دل
 قوی گشت و بعد این گفتگو نواب عالی جناب فیل فلک
 شکوه مرکوب خود را بضررب کجک تهر راند همین
 که حضرت حقایق پناه معارف آگاه فیل نواب را چون
 موج تیل جوشان و خروشان دید مانند صدا از کوه فوراً برگشت
 و بدرون قلعه رسیده و در میان حجره تاریک خزیده منور خان
 را طالب داشت و فرمود برار شاد ما عمل ننهاد هر چه نقد و جنس
 داری بنواب برسان مگر خاطر خود و جمعه ار قلعه تو هرگز نخواهم
 داد و من بر تو رحم نموده در قلعه برگشته آمده ام و اگر بیرون
 می ماندم اینهم میرفت منور خان کرامت مرشد کامل
 و بادی آگاه دل را بچشم خود دیده و تحفه آفرین بخد مت
 پیر رودشن ضمیر گذرانیده از کرده خجل شد و فی الفور دیوان
 خود را معه قطعه عرضی و اسباب ضیافت روانه حضور

بر نور ساخت و ارسال پیشکش را بر فردا گذاشت
 نواب رحیم الطبع نظر نوازش بر حال دیوان مبنی دل
 فرموده بمردم لشکر نصرت پیکر فرمان داد که امروز دست
 جرات از آستین سباجت بر نیارند چنانچه حسب الحکم
 قضا توأم افواج قاهره بر کنار رود تنب بجهت را که غربی قلعه
 میگردد اعلام و خیام اقبال بلند کردند علی الصبح منور خان
 موازی پنج لک روپیه از نقد و جنس و نفایس و نوادر
 بطریق پیشکش ارسال حضور نمود و در پیشگاه عظمت
 و جلال عز قبول یافت پروانه متضمن اطمینان بنام
 منور خان صادر گردید و نواب حیدر علی خان روز دوم از آنجا
 کوس نهضت کوفته از راه بنی کنده و پندی کنده گذشته
 سواد بلاری را مضرب سراق اقبال نمود و منشاء این
 عزیمت آن بود که مطمح نظر نواب بهادر آن بود که چون
 نواب بسالت جنگ حاکم ادهونی پیشتر بامر اراد
 سازش کرده چند قریه از ملک محروسه سرکار خدا داد
 تاراج کرده بود اگر حالا هم حرکتی که منافعی صلح باشد بعین آرد
 دست غارت بتخریب ملک متعلقه ادهونی باید
 کشود والا براه بلاری که در ایام روبر کار بودن مناقشه
 با صاحبان عالی شان انگریز بهادر در نواحی رای درگ مصدر

شوخی ناهشده نوایر فتنه مشتعل ساخته بود گوشمال واجبی
 باید نمود مگر چون از طرف نواب بنالت جنگ نوعی
 بوی نقاق بمشام رسید حکم قضا توام بفوج ظفر موج صادر
 شد که قلعه پائین گره را بطرف گوالیل مهار سازند
 و پس از آن کمند همت بشرفه حصار که بالای کوه و ملجا
 و ماوای راجه است مستحکم انداخته مفتوح سازند بهادران
 جان تبار حسب الامر و الا با سرعت زمان سیبه و سیاباط
 مرتب نموده گوله زنی آغاز نهادند و در یک روز بهشت
 ریزش گوله برجی را از حصار منهدم ساختند و شب هنگام
 بهرم یورشش تاختند لیکن راجه که مرد دلادر بود از جان
 برخاسته و مکر همت بدامن استوار نموده و داورانه جنگ
 نمود و در آن شب آبروی مردانگی را از افتادن بخاک نامردی
 نگاهداشت علی الصبح نواب عالی قدر از جرأت و دلادری
 راجه مذکور با سم نایک شهور بهم برآمده بگوله اندازان
 قدر غن بلیغ فرمود و آن آتش مزاجان سنگهای کلان
 در قنباره ها پر کرده و بطرف شمالی بر کوچه که سر کوب
 قلعه بود بالا کشیده آتش زدند و آن سنگها بزور باروت
 به هوا پریده اندرون قلعه افتادند و دست و گردن چند زن
 در حرم سرایش شکستند و شور محشر بلند شد و تمامی

پردگیان اودست فریاد در دامن نایک زدند و ابرام
 از حد گذر آیندند که از برای خداست ما را نگاهدار و هر چه داری
 بهما از مان نواب بسیار ناپاچار نایک مسطور مضطر شده
 وکیل را با عریضه و دو لک روپیه نقد بحضور فرستاد و قصر
 دولت خود را از لطمه آن بحر جوشان دارناید نواب
 فریدون فریادش او را بمعرض اجابت مقرون ساخته
 پروانه تشفی بخش حواله وکیل فرمود و اخبار نویسی از حضور
 بدان مقام تعیین نمود همدین روز از معروضه منہیان بسمح
 مقدس رسید که سردار مرهتہ ناظم مرچ باغواهی گویند راد
 و امرت راد اسپ شجاعت بمیدان تاخته در نواحی
 و هاروار و بادامی متعلقه این دولت خدا داد آتش فتنه
 بلند ساخته است باصغای این خیر نواب حیدر علی خان
 بہادر صیانت آن ملک را برنجیر این دیار مرجع
 دانستہ از معبر کرکنا ت عبور رود تنب بہد را فرمودہ
 وایلغار نموده ہمینکہ قریب بنکا پور سایہ ہما پایہ لوای آسمان
 سای انداختہ بود کہ غنیم از ہیبت و صلابت آمد آمد کوکہ
 لشکر قیامت اثر بیدل و بی جگر شدہ بمقرر حکومت خود
 برگشت و نواب فلک جاہ از ان راہ عطف عنان
 سمنہ گیتی نور و فرمودہ در سواد شانور اوتاد خیام فلک

احشام مستحکم نمود عبدالحکیم خان که پیش ازین چند بار
 سرچنگ رسای خورده بود این بار بتوفیق خرد مال
 اندیشش براه راستی خرامیده و اظهاری خلوص و اتحاد نموده
 بگام شوق طریق استقبال پیمود و اظهاری قلّت مداخل
 و کثرت مخارج نموده خرج یک روزه شکر ظفریکر
 که یک لک و سی و پنجاه هزار روپیه تخمیناً قرار یافت
 داخل خزانة فیض نشانه نمود نواب دریادل از آنجا
 نقاره اقبال بلند آوازه ساخته از راجگان سری هندی
 و دتل وکیل گری پیشکش های شایان بممرض وصول
 آورده بنواحي بیجا نگر عرف آنا کند تی خیمه جاه و جلال
 برافراشت و تراج را که حاکم آن مقام بود بحضور طلبداشت
 اما از آنجا که تراج از نسل کشن راج و رام راج قوم
 چوهری بوده و بکسی سلام کردن مرسوم آن گروه
 نبود و در ایام سابق تمامی ممالک کرناٹکی و ملیبار تاکنار
 رود کشنادر قبضه تصرف آنها بود و آخر کار در محاربات
 سلاطین قطب شاهیه و عادل شاهیه و نظام شاهیه ملوک
 بسیار از قبضه تصرف شان بدر رفته و در عهد خلافت بادشاه
 جم جاه اد رنگ زیب محی الدین عالم گیر بادشاه غازی
 صوبت بسیار بحال آن خاندان راه یافته بر چند محال

که بطریق یتول عنایت شده بود قانع گشته ایام حیات
 بسر میکردند درینولا که حکم نواب حیدر علی خان بهادر برای
 حاضر شدنش رسیده چون دیگر چاره نداشت بیماری خود
 را بهانه انگیزته پسر خود را بایک لک هون بطریق نذر
 روانه پیشگاه جلال نمود نواب عالی همت نظر بر حرمت
 آباد اجدادش فرموده از تکلیف حاضر شدن معاف داشت
 و در انجامم اخبار نویسی مقرر فرموده پیشتر نهضت فرمود
 و از راه بوکا پتن گذر فرموده بسواد ناکل واری نزول رایات
 عالیات اتفاق افتاد و چون اخبار بلا هست و سفا هست
 تمراج راجه آنجا مکرر از خارج بسمع مبارک رسیده بود
 برای انبساط خاطر و تفریح طبع مقدس برای احضار او فرمان
 رفت پوشیده نمایند که راجه آنجا را که مردمان آن بلاد
 بحماقت منسوب میکردند اتهام نبود بل ایند تعالی از بدو
 فطرت وجودش بآب بنی عقلی سرشته بود و حرکات
 و سکنتاتی که از و بوقوع می آمد ساختگی دران دخل نداشت
 چنانچه یکی از حماقت او آنست که همه محاصل تعلقه را
 در خرید افیون صرف میکرد و از خانه بیرون نمی آمد همواره
 خوانان افیون دهمدم پینک می بود عقب دیوار حرم او
 تالابی وسیع و بر ساحل آنطرف کوچه واقع بود گاهی

که بتقریب سیر بر پشت بام میرفت و نظر بر تالاب و کوه مینمود بکار پردازان خود میگفت که دیگر جز این هوسی ندارم که این کوه سر بسراغیون شود تا بآب تالاب آمیخته در یک هفته بخورم و چون زنش برای اکل طعام بدرون محل می طلبید بعد تقاضای چند پاس که پرستاران دست و گردن گرفته می کشیدند در حرم سرا رفته اندکی شیر و برنج میخورد و اگر گاهی برای سیر باغچه که از حویلی او بفاصله یک تیر پرتاب بود قدم رنجه می نمود و از صبح روانه شده در عرصه دو پاس داخل باغ میشد اگر اعیان چشم میکشاد از خادمان می پرسید که چند روز شد که از محل برآمدم معلوم نیست که باز کی بحرم خواهم رسید چون کسی میگفت که اگر قدم بردارند مسافت محل چند گام بیش نیست می خندید و میگفت که باین سرعت رفتن کار کبوتر است الغرض حکم حضور رسید و کار پردازانش کشان کشان حاضر آوردند نواب فلک جناب بمشاهده طلعت بوالعجب او علامت حماقت بتفرس دریافته پیش طلبید و پرسید که چه حقیقت است و چه نذر آورده بعد تامل بسیار سر از جیب تفکر برآورده گفت که دو صد من افیون موجود است

و چند گاو شیردار هم دارم و اهلایه من که کنیز شما است
 اندکی زیور نیز دارد اگر بخواهید و قدر دان افیون باشید
 اندکی میتوانم داد و خاطر جمع دارید و دو سه صد گاو شیردار هم
 که از لوازم افیون است نذر خواهم کرد و نواب آن
 عجایب المخلوقات را اسم با شما دیده بسیار خندید
 و امینی دیانت دار برای تحصیل مال واجب در تعلقه اواز
 حضور تعیین ساخت و برای خرچ افیونش یک ده سیر حاصل
 جدا کرده ویرا بنواخت و چون از تنظیم آن نواحی و وصول
 پیشکش از راجگان انفرغ کلی دستداد باجهان جهان فرخی
 و فیروز مندی بطرف دارالاماره سریرنگ پتین اعلام اقبال
 بلند گردانید و هر یکی از صغیر و کبیر و برناد پیر از اشعه جمال
 باکمال اودیده دل و جان را نورانی ساخته بکام دل رسید؛

لشکر کشیدن ناظم مرچ و گویند راو بن امرت راو
و دیگر سرداران مرهته و اتفاق ورزیدن ابراهیم خان
المخاطب به دهنو نسا و گرفتار شدن سران مرهته و ناکام رفتن
ابراهیم خان و تسخیر نمودن نواب حیدر علی خان
بہادر ملک بلاری ؛

درینو لا که گذردش گردون بگام نواب حیدر علی خان بہادر
بود و بادہ عشرت در جام مراد موج زنی می نمود هر یکی را
از حکام اطراف خار عناد و رشک در سینه می خلید
علی الخصوص نواب بسالت جنگ ناظم ادھونی و
مرار را و ناظم مرچ کہ با ہم دگر نرد موافقت باخته ہر دم
منصوبہ نامی انگیزختند کہ بنوعی مہرہ اقبال نواب حیدر علی خان
بہادر را در ششاد را دبار باید انداخت و بہر نہج کہ سبہ زار
دولت آن نخبند گلشن شوکت پایمال حوادث شدہ
رنگ زریری گیرد اسب عزم در میدان تدبیر باید
تاخت چنانچہ نواب بسالت جنگ بوسیله ارسال
عرایض بحضور ناظم حیدر آباد مہم تسخیر ممالک محروسہ
نواب حیدر علی خان بہادر آسان وانمودہ او را بر آن آورد
کہ ناظم موصوف ابراهیم خان المخاطب بہ دهنو نسا را

(یعنی نقاره کلان) که بوفور شجاعت کوس لسن الملک
در آن ملک می نواخت برای افتتاح آن عقده مالایخل
ردانه ساخت و درین اثنا زبانی جواسیس بحضور نواب
حیدر علی خان بهادر پیرایه انکشاف یافت که نواب
بالت جنگ سپه سالار شکر خود را که صفدر
جنگ خطاب دارد با اتفاق موثر لای فرانسیس
المشتهر برستم جنگ برای تسخیر قلعه بلاری فرستاده
چنانچه آن هر دو سردار قلعه مذکور را محاصره کرده اند اما نایک
راجه آنجا در حالت محصور بی پای شجاعت قایم کرده
جواب شان بسفیر گلو که تفنگ و توپ حواله می نماید
و ابراهیم خان غلغله شجاعت خود بلند ساخته می آید
نواب غضنفر دل باستماع این اخبار محمد علی کمیدان را
با پنچ هزار سپاهیان بار و بهقت هزار سوار و خنجر
گذار و باجی را و خسر پوره ترک را که از مدتی در
ملک ملازمان حضور بود با فوج همراهیش خلعت
ز خدمت عطا ساخت چنانچه محمد علی کمیدان ایلغار کرده
در عرض پانزده روز به هاتوار رسید و محاذی قلعه میدانی
وسیع را که در آن نهی خشک بود برای فرودگاه پسندیده
اتواپ همراهی خود و سپاهیان بار در کمین گاه نهر خشک

قابلم ساخته خود برکناره آن که مرتفع بود با سواران در صد
نصب خیام گردید اتفاقاً آنروز روز دسره بود که در آن
در میان اقوام مرهته چنان مرسوم است که لباس های
رنگارنگ در بر کرده و اسپان و فیلان را به پراچه های
سیمین و زرین و رنگهای گوناگون آراسته سوار میشوند
و در میدان های وسیع جولان میکنند و از تماشای رقص
و سرود خوشگالی می اندوزند و در آن روز یک دو موضع
را اگر از ملک دشمنی باشد بهتر ورنه محلو که خود را
آتش میزند و تاراج میکنند و روز دویم بتلاقی می پردازند
و این امر شیع را از برای خود فال نیک میگیرند الغرض
در حینکه محمد علی کمیدان به افراشتن خیام و اعلام می پرداخت
و هنوز بار از پشت گادان و شتران فرود نیارده بود که
سرداران مرهته با جمعیت سی هزار سوار و هشت هزار
پیاده و شانزده ضرب توپ و مردان زرینه پوش
و زنان حور تمثال بر مادیان های دکهنی نشسته خرامان
خرامان بمیدان در رسیدند و چون دوروز پیشتر زبانی
هر کاره های خود و سعت آن میدان را پسندیده اراده
نزدل در همان صحرا داشتند بی محابا بفاصله یک تیر
پرتاب از کنار نهر خشک آمده باطمینان خاطر خرامیدند

و با آنکه سواران همراهی محمد علی کمیده ان بنظر افتادند مگر چون
 میل قضا دیده دل شان کور ساخته بود آن گروه را هم جمعی
 از تماشاگران دسره خیال کرده بنی تکلف با زنان و طفلان
 مطایبه کنان چند قدم دیگر پیشتر راندند محمد علی بکمین داران
 اشاره نمود و گوله اندازان شیر شکار و تفنگچیان خونخوار
 یکبار سر از کمین گاه بر آورده چنان شیلک اتواب
 پر از ساچمه و بنادیق آتش بار نمودند که از شدت خونریزی
 عادی جوی روان گردید و از دلهای اعدای دین ارغوان
 دلاله زار در آن صحرای قیامت آشوب بردمید و از طرف
 دیگر محمد علی کمیده ان با فوج سواران باد پایان آتشین نعل
 را همیز زده باخیل اعدادر آمیخت و از تیغ و تیر هزاران
 هزار مردان گلگون پوش را چون اوراق خزان دیده بر خاک
 خواری ریخت و در ان هنگامه قیامت نشانه تانیتا بهادر
 که راس رئیس آن جماعه بود از بس جسامت
 و گران خاتمه زمین را تهی ساخته بر خاک افتاد و هوش و خرد را
 جواب داد و درین اثنا یغما گران همراهی محمد علی تمامی شکر
 را غارت نموده و تانیتا بهادر را با دیگر دو ابد و نفر سرداران
 مرهقه و خیلی از زنان سیمین تن درین پوشش در چنبر
 اسیری کشیده پیش محمد علی حاضر نمودند و بقیه السیف

از لشکریان مرهتۀ بانیم جانی که داشتند رو بفرار نهادند
و دست از اموال و شتران و فیلمان و اسبان برداشته
دولت و اقبال را پشت دادند محمد علی سجد است شکر
الهی بتقدیم رسانید و جمیع نقود و اجناس غنیمت را یکجا کرده
نصفی از آن بر فقرا می دعاگو که چهل و پنجاه کس همواره در سفر
و حضر همراه لشکر می باشند و مجاهدان نصرت مشمار که در آن
روز مصدر کارهای نمایان گردیده بودند توزیع نمود و نصف
باقی را بر فرد کاغذی از برای ارسال حضور لامع النور نواب
حیدر علی خان بهادر ثبت نمود و در میدان رزمگاه نثاره
فتح نواخته و به تیمار بخمد خان لشکر خود پرداخته شب با ستراحت
بسربرد بوقت صبح اموال مغرورته مانفون عرضه داشت
شهرتینیت فتح بحضور ترسیل نمود چون عرضی آن
دولتخواه بلا اشتباه بنظر اشرف گذشت نواب غریب
نواز قدر افزای قدوبان جان باز بزبان مبارک آفرین و تحسین
فرموده خلعت گران بهامعه جواهر گران سنگ و مال
مردارید و کمر مرصع و اسپ تپحاق بازمین و یراق مطلق
برای کمیدان مذکور مرحمت فرمود درین اشاعرایض سوانح
نگار رای درگ مکرر بدین مضمون بحضور اقدس رسید
که سپه سالار لشکر بسالت جنگ بهادر که از سه ماه

قلعه بلاری را محاصره دارد هر چند سربسنگ میگوید مگر
هنوز قفل حصار به کلید تدبیرش نیکشوده و راجه آنجا تحصن
جسته داد دلوری می دهد و ابراهیم خان دهنو نسا که دم انا
ولاغیری میزند با فوج خود سمت کنک گری وکیل
رسیده و از صدمه دور باش هیبت او در عیاد رگزد آب
اضطراب افتاده اندیشم غرق شدن کشتی امید از طوفان
بلا دارند نواب و الاجناب فی الفور شقه خاص بنام محمد علی
مکیدان بدین مضمون صادر فرمود که چون در محاکم هند
زدن مشت را گهنسا میگویند بنا بر آن آن شجاعت
دستگاه را بخطاب گهنسا سرفراز فرمودیم لازم که برای
صیت نام خود تاپیش خلائق اسم بامسمای بوده باشد
خود را بر روی دهنو نسا بنزد انشاء الله تعالی ما هم از راه رای
درگ نهضت می فرمائیم از طرف کومک خاطر جمع داشته
هست بگو شمال اعدا بر گمارد و اسیران را روانه درگاه
سازد مکیدان شجاعت شعار بعد ورود شقه خاص
اسباب غنائیم را بدرقه سه هزار سپاهی جرّار روانه
حضور اقدس ساخت و خود بر جناح استعجال گدشمال
فوج دهنو نسا را مطلق نظر نموده بکوچ های طویل آنطرف
تاخت بعد انقضای ایام معدود نواب نامدار از دارالاماره

سیرنگین نهضت فرموده در سواد رتن گری خیمه زد
 و اهل بنگاه و اطفال کار خانجاست و توپخانه ذمه پور نیادیوان
 گذاشته و لشکریان همراهی را برای برداشتن ماکولات
 در روزه حکم داده با سواران تیز جلو و سپاهیان بار تندر
 ایام فرموده در عرصه دو روز و شب طی بوادی و صحاری
 نموده شب سیوم بر سر لشکر سپه سالار نواب
 بسالت جنگ ریخت و به شیلک بنادیق و طعن
 نیزه و چکاچاک شمشیر و شپاشاپ تیرشور قیامت
 بر سر آن افتادگان بستر یغبری برانگیخت و در آن شب
 تاریک هر که بطلب اسپ دوید در مغناک عدم شتافت
 و هر کس به پیچیدن دستار دست بالا کرد غنچه پیکان
 بر سر یافت ؛

نظم

شب سیره از تیغ رخشان شده	سنانها چون انجم در خشان شده
شب تیره از شدت بعث و نشر	خبر داری کرد از روز حشر
ز بس کشتگان خفته اندر مغناک	نمانده دگر جای در بطن خاک
سواران رستم دل شیرگیر	دل چاک را دو ختنده به تیر
یلان سبک دست بی ترس و بیم	زده بر کمر گاه دشمن و دینم

فرد برده سرسپاه در بدن چو زنبور در خانه خویشتن
 شب تیره از گرد شد تیره تر سلامت نمانده نه پا و نه سر
 در آن هنگامه قیامت نشانه که کسی خبر از خویش و بیگانه
 نداشت هر کسی بهر طرف که اتفاق افتاد بی اسپ
 و سلاح بحالی که نصیب کس مباد و بفرار نهاد سپه سالار
 آن شکر هزیمت اثر سرد پا برهنه تنها افتان و خیزان
 در میان سپاهیان موشیر لالی فرانسیس که بقاعده
 ولایت خود در یزک داری موشیار بودند رسید و فرانسیس
 مذکور آن مرغ نیم جان را در قفس امان نگاهداشته
 اتواپ گرد شکر خود داشته از رزمگاه بیرون شتافته
 صحیح و سالم به ادهونی رسانید چون در آن شب تیره که از
 گرد و غبار چشم انجم خیره بود نواب حیدر علی خان بهادر
 بنواختن شادیانه حکم فرمود و صدای کوس و طنبور گوش
 سیحان ملأ اعلی از گلبانگ نهرت برآمود راجه محصور
 از بالای بروج حصار شاعل افروخته پیک نگاه برانی دادید
 آن هنگامه دو اندید تا که زبانی هرکاره او را از درود و سجود
 نواب حیدر علی خان بهادر و مقتول شدن شکریان
 سپه سالار و رفتن موشیر لالی با آن هزیمت نصیب
 خبر رسید چنان رعب و هراس بر خاطرش غالب

شد که ناموس خود و قدری خزانة و جواهر است که بآن
 سرعت برداشتن توانست بار کرده از دریچه
 عتیب قلعه برآمده سمت بیجاپور چنان شتافت که
 بعد از آن کسی از حال مرگ و زیست او خبر نیافت
 علی الصباح چینیکه نواب والا جناب مہر و فخط تمامی
 خیام و افیال و اسپان سپہ سالار بودند سراسر امید
 فرار نمودن راجہ دہلی جنگ فتح شدن حصار بگوش رسید
 نواب حیدر علی خان بہادر معتد ان را برای جمع آوردن
 اسباب مغرورہ لشکر سپہ سالار گذارشتہ خود بہر جناح
 استعجال شتافتہ داخل قلعه گردید دہلی منازعت و ممانعت
 اغیار اموال بنی قیاس کہ اسلاف آن راجہ در سنین
 و قدون بنی شمار در ان حصار سپہر آثار فراہم ساخته بودند
 بشرف اولیای دولت نصرت مدار رسید نواب
 محالی القاب بشکر این عطیہ عظمیٰ و مہربست کبرا جبین
 نیاز بدرگاہ کریم کار ساز بسجدہ عہودیت نور آگین
 ساختہ لوای شوکت برافراخت و بر آوردن پنبہ غفالت
 از گوش نواب بسالت جنگ بر ذمہ نہست والا
 نہست واجب و لازم دانستہ در سواد ادھونی رسیدہ
 قبہ بارگاہ باوج ماہ بلند ساخت و روز دویم نواب بسالت جنگ

زبانی معتدی پیغام فرستاد که از دو ماه شکر ظفر پیکر در تاب
 و تب اسفار گرفتار است و طلب خزا این از دارالاماره
 معتذر و دشوار لازم که مبالغه ده لکب رویه بالفعل برای انجام
 لابدیات فوج ظفر موج ارسال سازند والا بهر نوعی که
 مناسب باشد فکر وصول آن بعمل خواهد آمد نواب بسالت
 جنگ چون نهنگ یلار ادهن کشاده دید بی چون و چرا
 زر مطلوب ارسال داشت و زمانه سازی را کار فرموده
 ترسیل مکتوب اتحاد اسلوب بنای دوستی گذاشت
 بعد انفصال این معامله نواب همایون طالع چوب تادیب
 در دست اقتدار گرفته بطرف دهنو ناسا طبل کوچ کوفت
 و محمد علی کمیدان هم با فوج همراهی خود از یکطرف بمقابله
 شکر ابراهیم خان دهنو ناسا آورد و چون صدای آمد آمد
 شکر ظفر پیکر بگوش دهنو ناسا رسید تباهی شکر سپه سالار
 و انقیاد پذیرفتن نواب بسالت جنگ را ترجمان
 حال خود دانسته بی جنگ و پیکار طبل باز گشت نواخته
 بر جمعیت قهری بحیدر آباد باز گردید یغما گران شکر نواب
 حیدر علی خان بهادر شکریان دهنو ناسا را چون گاه گوسفند
 در پیش انداخته بهر بچو بدستی خوب پشت
 و پهلو نرم کردند و چهل و پنج مهار شتر محموله اشیای

نفیسه توشکخانه دوده ضرب توپ و سی زنجیر فیل
 و اسباب شکاریان بقبضه تصرف آورده زده زده
 تارای جور تعاقب کردند و مرار را او حیا گمر که در شکر
 دهنو سا بوده و شب و روز ترغیب و تحریص وی بر
 تحریب ممالک محروسه نواب حیدر علی خان بهادر
 می نمود و مهربین نمط حلیم خان حاکم کرپه و راجه چیتل در گ
 که هر سه تن چون ارجح ثلثه در قالب ابراهیم خان
 گنجیده بهیچان مواد فاسد می کوشیدند چون دیدند که از
 آن کوس بی مغز صدای برخاست آن هر سه کس
 از وجدائی گزیده بهادر القرار خود رفتند و نواب والا جناب
 عردس فتح و نصرت در آغوش کشیده به سمت
 بلاری نهضت فرمود؛



ذکر تسخیر فرمودن نواب حیدر علی خان بهادر قلعه
 گتیی و توابع آنرا بزور شمشیر عالم گیر و گوفتار نمودن
 مرار را و فتنه آثار را در کمین تل بیبر که در سنه یکم هزار
 و یکصد و هشتاد و هفت هجری بموقع رسید؛

مرار را از مشاهده دولت خداداد نواب حیدر علی خان
 بهادر همیشه تنم حسد در مزاع سینه خود می کاشت به درم

و قدم و قلم قاصر نشده در انهد ام قصر شوکت نواب همت
می گماشت چنانچه در ایامیکه ترکم را دُ خال مادهور را دُ
پیشوا از پونه رسیده در ملک محمدرسم نواب عالی
جناب مصدر فتنه و فساد شده بود و نواب حیدر علی خان
بهادر باقتضای مصالح ملکه اری محمدرک سلسله صلح گردید داد
نیز تلف شکر یان و تحمل اخراجات شکر کشی را
مد نظر داشته خواست که روابط اتحاد را استحکم ساخته
مراجعت نماید مرار را دُ ترغیب و تحریص تسخیر ممالک
بالا گهاست نموده آتش فتنه را دامن زده بود تا در
جنگ چرکولی صدمه عظیم بلشکریان نواب والا قدر رسیده
و ترکم را دُ بی نیل مقصود جان بسلاست بدون غنیمت
دانسته رفت و باین همه نواب دریادل بتالیف
قلب مرار را دُ پرداخته لیکن آن ناتوان بین شب و روز
تد ابهر برهی دولت خدادادی اندیشید و چون از جوانب
دیگر کشاد کارش متصور نشد نواب بسالت جنگ ناظم
ادهونی را بعد اوت برانگیخت و ابراهیم خان را که در
حیدر آباد بر بستر آرام غنوده بود از تشویق تسخیر ملک
بالا گهاست خک در بستر ریخت نواب والا قدر
اگر چه بالکل از تبه کار آگاهی داشت مگر سزای آن بد کردار

موقوف بر وقت دیگر داشته درینولا که بفضل کریم
کار ساز لشکر بآلت جنگ گوشمال واجب یافت
و دهسونساهم بدال مستحکم صدای الحفیظ بر آورده رواز
میدان تافت نواب والا جناب برچیدن خار از گلشن
اقبال خود صلاح دیده است قلعه گیتی که مرار رادوران
مع عیال و اموال خود جاداشت نهضت فرمود و چون
سواذ شهر مضرب سداوقات جاه و جلال شده بایکی از
معتد ان برادر راد پیغام فرستاد که اگر قلعه گیتی تسلیم اولیای
دولت قاهره نماید تعامد شوند که مکان سیر حاصل و بانز هست
و صفاست به قبول او مقرر میفرمایم و آن تعامد همیشه از
تصادم تاخت و تاراج لشکر حیدری مصئون و محفوظ خواهد ماند
لیکن راد موصوف مطابق این گوهر شهوار نصایح را که
سراپا موجب جمعیت خاطرش بود بگوش رضا جان داد
نواب والا جناب چون دید که کار از مدار ادر گذشت
آفرکار به بهادران لشکر شکن حکم محکم صادر فرمود که قلعه
را محاصره نمایند و برای افتتاح آن در محکم توجه بر گمارند بمجرد
درود حکم قضا توأم بهادران نصرت شمار اتواپ قلعه
کوب بر فراز بلند یاکشیده پیام دندان شکن بزبانی
سفیران گوله ارسال نمودند و از آنطرف مرار راد

هم ازینرو که دود تخت بد ما غش پیچیده بود جواب
 سوالات این طرف بتقریر و کلامی هم جنس حواله می نمود
 آخر مرار را د چون دید که بهادران لشکر حیدری هر روز
 خیره شده بچیره دستی کار از پیش میبردند از گوالیل انواب
 و قنباره ضرر کثی بسکنه و امکانه قلعه میسرسانند بحفاظت برج
 و باره پرداخته جنگ را طول میداد و هر روز خطوط متواتر
 بحاکمیت قاصدان روانه پونه ساخته اعانت می جست
 مگر سپاهیان یزک که بحکم نواب حیدر علی خان بهادر
 برای انسداد رسیدن رسد بقلعه بر طرق و شوارع محافظ
 بودند قاصدان مرار را د راسعه مراسلات گرفته بحضور
 می آوردند ازین جهت تیر تدبیر بهدف مراد نمی رسید
 آخر الامر چون ایام محاضره بطول انجامید و از هیچ طرف
 مدد و کمک نرسید و آب تالاب که اندرون حصار
 موجب زیست خلایق بود خشک گردید مرار را د
 عاجز شده وکیل از جانب خود بحضور نواب پوزش
 پذیر زد و بخش دیرگیر فرستاده استدعای عفو جرایم نمود
 نواب سپهر جناب بر مسکنست او بخشوده عنایت
 نامه شمر نوید امان جان بذریعه وکیلش مرحمت فرمود
 و مرار را د بسواری پاکلی معدودی از خدمتگاران همراه گرفته

در شکر ظفر پیکر داخل شد کار پردازان درگاه حسب الارشاد
 ادرادر خیمه علحه فرود آوردند و بهادران قلعه شکن بموجب
 ارشاد نواب سپهر جناب تهمانه استحکم در قلعه قایم
 کردند مرار را و هر چند اباحت کرد و مستدعی ملاقات
 شد مگر عرض او پیرایه استجابت نیافت و بعد دو سه
 روز اهل حرم او را بعزّت تمام از قلعه بیرون آورده باو
 سپردند و مرار را در امعه ناموس او بسیر رنگین بر دند
 بعد این فتح نمایان و ضبط شدن اموال بی پایان نواب
 حیدر علی خان بهادر برای انتظام تعلقه سوند رلوا می نصرت
 برافراخت و بهمین مقام معروض پیشگاه جاه و جلال گردید
 که کار پردازان پیونه از نوشته تاجت نواب بسالت
 جنگ خبر محصور شدن مرار را و دشینده چهل هزار سوار
 برای کمک او روانه ساخته بودند مگر آنجماعه قریب
 کورنگ رسیده چون خبر ستخر شدن قلعه گیتی و مقید شدن
 مرار را و دشیندند پیونه برگشتند در خلال این حال مزاج
 تقدس امتزاج جناب ستطاب نواب معلی القاب
 از محمد علی کمیدان مکدر گردید از آنجا که طبع او مایل اسراف
 شده بود زیاده از دخل خرچ می نمود و مضمون آیه کریمه و الله
 لا یحب السمسره فین بخاطرش نمیداشت این معنی مابر خاطر

اقدس گران آمده ادرا از نظر انداخت لیکن پرورش
 اد بهر نهج منظور خاطر دریا مقاطر بود مگر چون از اسراف
 دست بردار نمیشد دبی اجازت حضور مصدر صرف اموال
 کثیر می گشت چشم نمائی پشیم مرحمت واجب شمرده
 رساله اش هم از وی جدا ساخته وظیفه شایسته برای او
 ماهواری مقرر نمود و همدین اشنا قلچمه هر پل و تعاقه نیگت گری
 که مرار را او بتعدی از تصرف راجه بر آورده در قبضه خود
 داشت بضبط اولیای دولت خداداد درآمد ؛



ذکر تسخیر چیتل درگ و گرفتار شدن راجه مقهور
 بعنایت رب غفور با دیگر سوانح که در سنه یکمزار و
 یکصد و هشتاد هجری بظهور رسید ؛

پوشیده نمایند که در ایام ماضیه که نواب والاجناب باطنای
 نوایر فساد را گه پیش و تعلق خاطر داشت شخصی
 از کارپردازان هرین هلی که نواخته و پرداخته راجه چیتل درگ
 و واقف از حالات شکر و ذخایر و اموال او بود از آقای خود
 طریق بغاوت پیموده بحضور انور نواب حیدر علی خان
 بهادر رسیده در پی انهدام قصر شوکت راجه سطور ساعی
 جمیله بکار می برد و همیشه خاطر عاظر نواب ممدوح را برای

تسخیر چیتل درگ ترغیب و تحریص می نمود چنانچه نواب
والاجناب روزی چند هیبت جنگ بخشی را هم مع فوج
بدان طرف تعیین فرموده بود چنانچه تفصیل این حکایت در ادراک
سابق رقم زده کلک بیان گشته بعد چندی راجه چیتل
درگ بودن آن شخص که غماز رازهای نهانی او بود در حضور
نواب بهادر موجب زوال و فناى دولت خود اندیشیده
بحضور عرضداشت ارسال نمود که اگر آن شخص
بدان اقرار از حضور رخصت شود بحکایت او پیشکشی
لایق بحضور ملازمان ارسال خواهم داشت نواب والا
جناب معروضه ادراکین صدق تصور فرموده آن کار پرداز
را مع مرزبان آنجی برای اصلاح کار و دولخواهی سرکار
مامور فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت چون
آن کار پرداز بخدمت سوم سنکر راجه چیتل درگ فایز
گشت آن مرز در حیا گمر برای تالیف قلب رسیده اش
خلعت گران بها و گلو بند مردارید و پدک الهماس و غیره عطا کرده
زمام مهمات سماعی امورات مالی و ملکی با و مفوض نمود کار پرداز
مذکور از آنجا که به فطرت و تنگ حوصله و کم مایه بود در عرصه
چند روز آبروی بسیار کس از رعایا را بخاک ریخت
راجه اگر چه از تعدی او بجان آمده بود مگر قابوی وقت

میجست عاقبت الامر چون بیباکی و سفاکی آن کارپرداز از حد گذشت و حوصله راجه تنگی کرد روزی آن بد اطوار را براسپ خاصه خود که زمین مطلقا و مرصع داشت سوار کرده عنایت های بیش از پیش بجانش مبذول ساخته در مغالطه انداخت بعد لمح که کارپرداز بخانه خود رفت راجه بکار ده نفر از عیاران خونریز با خنجرهای تیز در حجره نشانیده آن کارپرداز را بیبهانه آنکه مصیحتی ضروری در میان آوردن است از خانه باز طلبید کارپرداز مذکور بنی تکلف حاضر شد و حسب الامر راجه در آن حجره که خلوت گاه قرار یافته بود در آمد بمحرم رسیدنش آن ده نفر گماشتگان عزرائیل بر سرش تاختند و بطرب خنجر جد پلیدش بخاک و خون انداختند راجه زیرکی بکار برده باندیشم آنکه مبادا باستماع خبر کشته شدن کارپرداز آتش غضب نواب حیدر علی خان بالا گیرد بنا بران بمقتضای دور اندیشی از قلم تراش انگشت دست خود بریده لباس خود خون آلوده ساخت و مرزبان آنجمنی را فی الفور پیش خود طلبید اشته گفت که فلان کارپرداز حقوق نمک و پرورش من فراموش کرده خنجر بر من راند چنانچه دستم بریده شد مگر ملازمانم چاکبی بکار برده مرا از شهر او رانیدند و آن و خیم العاقبت

را بد ارالوار فرستادند لازم که شما مهربانی کرده بحضور
 نواب حیدر علی خان بهادر عرض داشت نمایند و عذر بنی تقصیری
 من بخوابید چون این واقعه از معروضه زمیندار آبخچی بسمع
 اقدس نواب بهادر رسید بنا بر اشتغال بدیگرا مورات
 ضروری و نظم و نسق پرگنات و قلعبات آن نواحی
 اغماض عین فرموده سزای راجه چیتل درگ بر وقت
 دیگر مالتوی داشته بود درینولا که نسیم نصرت و ظفر از
 مهتب عنایت حضرت خالق داد بر شوقه لوای جهان
 کشای نواب فریدن فرزند فیض الله خان که از سرداران
 معتبر بود برای گوشمال آن راجه با فوجی گران دستوری
 یافت و فیض الله خان بنی آنکه کار بجنگ منجر شود آن
 سفینه ناقبت اندیش را بمساک سلامت راهبری
 نمود و آن سرکشته تیه ضلالت هزار اشرفی و هفتاد هزار
 روپیه جرمانه گستاخی و سوای پیشکش مقرری قبول کرد
 چون این مراتب از معروضه فیض الله خان بحضور اقدس
 لایحه ظهور یافت برهمی ریاست قدیم راجه مذکور منظور
 خاطر مملکت مناظرنداشته بعنایت خلعت و سند بحالی
 ملک بدستور سابق مرحمت فرمود و فرمان قضا بجریان
 بنام راجه شرف نفاذ یافت که فوجی از همراهیان خود

سینجیلا

بسم الله الرحمن الرحيم

—❦—

الحمد لله الواجب الوجود والشهود، مبدأ كل موجود ومشهود، والصلاة
على سيد طوائف الاسلام، مقتن شرايعهم والاحكام، ومنزله الاطهار
اصحاب التقى والسداد، وصحابته الاخيار ارباب الهدى والرشاد؛

گفتار عبرت بار، وابسته بی ثباتی این نشأت
ناپایدار، و تجدد عوالم کن فکان، بتجدد انظار
پاک یزدان، که دنباله اش باجمالی بیان فوائد
مطالعه اسفار مآثر و سیر، و ترجیح بعضی از آن
بر بعض دیگر می کشد، و خاتمه آن باظهار
سبب تالیف این اوراق تواریخی می انجامد
که قطره از آن دریا، و ذره از آن صیواست.

اگر چه درین منزلگاه امکانی دایرمان سرای فانی، که بسبب
تجدد انظار یزدانی نسبت بدین تیره خاکه ان هیولانی، جنود
وجود در هر زمان و هر مکان، قافله قافله آیان و روان است، و هر
کونی از اکوان در هر سنی از اسنان، در دیگه وضع و شان،
بل در هر دو آن نایکان مان،

گردانیده با استحکام برج و باره قلعه پرداخت چون این
 وقایع نامالایم معروض حضور انور گردید نواب هلال رکاب باتوپخانه
 آتش بار و افواج خوتخوار رو بدان نواحی آورده عرصه یکسال مساعی
 کشور کشائی بکار برده و هزاران هزار کفار نابکار را علف
 تیغ بیدریغ ساخته و تمامی کمین گاه های اطراف قلعه را بقبضه
 تصرف خود آورده قریب قلعه نزول فرمود و حسب فرمان
 قضا بریان بهادران قلعه شکن آن حصار فلک آثار را
 محاصره نموده توپ اندازی آغاز نهادند و هر روز از درون
 قلعه گرویی از جان بازان بیرون شتافته داد کوشش
 و مردانگی میدادند و اگر چه بیل داران لشکر قاہرہ پیشم
 و تبر را بر فسان مردانگی آب گری نموده اشجار
 اطراف قلعه را بریده و بر سر راه برآمدن مستصنان خار بست
 مستحکم کشیده بودند و گوله اندازان چابک دست بر فراز کوه چیم
 که شمالی قلعه بمنزلہ سرکوب است اتواپ بر آورده هر روز
 انختی از دیوار قلعه منهدم می ساختند مگر محصوران شبانه
 بکار گل دیواری جدید بنانهادہ بجنگ می پرداختند و از بس
 قسادت قلب گاه گاه وقت شب از طرق نامعروف
 بر مورچال بیدری ریخته در قتل قاصر نمودند و سرهای بهادران
 شہید را در رشته کشیده و مانند تسبیح بگلوی خود انداخته

از راجه جو ایزکلی می ربودند نواب فلک جناب از استداد
ایام جنگ و لتنگ شده محمد علی کمیدان را کلید افتتاح
قلعه تصور فرموده برای احضار حکم فرمود بدو الزمان خان
و علی زمانخان و غازی خان او را حاضر آوردند چون شرف
قد موبوس دریافت نواب مستطاب از راه نوازش
خداوندی رو بحضور کرده بر زبان گوهر بار گزرا نید که چون
محمد علی اسپان و فیلان بنفقیران می بخشید پس مابدولت
بغازیان و مجاهدان که تیغ زنیها مینایند که ام چیز عطا فرمائیم محمد علی
زین ادب بوسیده عرض نمود که هر چه ارشاد میشود
عین صواب است مگر ازین چه خوشتر خواهد بود که کمترین
غلامان سرکار اسپ و فیل بنفقیران بخشید مگر
عنایت مناصب و جاگیر است که خاصه ذات اقدس
است اگر بعل می آورد البته مجرم میشود نواب در یاد دل
ازین جواب لب مبارک به تبسم آشتنا فرموده محمد علی
را بعنایت خلعت فاخره و پدک مرصع و گلوبند چهارده سلسله
مردارید پیش بها و فی نفر دو و روپیہ ماهواری اضافه
جوانان رساله اش سر فرازی بخشیده به تسخیر قلعه
فرمان داد و محمد علی چون بفیض صحبت فقر اچند ان و لبستکی
با موال دنیا نداشت بمحرد رسیدن به خیمه خود اجناس

انعام حضور را. فروخته طرح ضیافت دوستان و فقرا
 و لشکریان انگیزخت و همی از درویشان خواست
 و سلاح برد آر است. با همراهمان خود در همان شب بر ساباطی
 که برای حفاظت قلعه از آن صعب تر مقامی نبود حمله آورد
 و بزور بازوی شجاعت آنمکان سخت را که در کربوه
 ناموار واقع بود تصرف خود در آورد و اگر چه از جماعه
 مخالف دوسم هزار کس جو شش مرد انگیزی در بر کرده در
 کشش و کوشش قصور نکردند مگر از ضرب تیغ بهادران
 اسلام سرانداختند و هر روز آثار عجز بر منصوران هویدا میشد
 حتی که از بیم پلارک خارا شکاف از قلعه بر آمدن و با جنود
 اسلام چهره شدن موقوف کردند و چون سیبه و ساباط
 بهادران لشکر ظفر اثر قریب قلعه رسید ترس و هراس
 بر خواطر متحصنان مستولی شده جوق جوق بخیاله و بهانه آوردن
 میمه و گاه و دیگر اجناس ماکول از قلعه بر آمده در لشکر فیروزی اثر
 داخل شده در سایه عاطفت بامان جان بسرمی بردند
 لیکن قریب شش هزار پیاده که بهمجنس راجه و از قدیم
 الایام نمک خوار بودند از سر جان برخاسته از بروج
 قلعه و پناه سنگستان به تفنگ اندازی مستعد مانده
 آسیبی بعساکر نمرت مآثر میسرسانیدند بدین رنگ

چون عرصه ممتد منقضي شد و طول جنگ اختصار نپذیرفت
نواب فلک جناب تدبیر افتتاح قلعه بدل الهام
منزل قرار داده پنجهزار پیاده کرناکلی و دوهزار سپاهیان
بار و یک هزار سوار برای تاخت و تاراج نواحی قلعه
تعیین فرموده خود بدولت و اقبال معاً اردوی کلان طبل
کوچ نواخته بفاصله چهار فرسنگ مغرب خیام جاو و جلال
ساخت و علت غائی این اراده چنان بود که اگر چه راجه باغی
خیره شده از قلعه بمیدان رود آرد و یکبار پورشش فرموده
بر سرش باید تاخت ازین مقام میرعلی رضاخان بجهت
رفتن خانه خود شرف رخصت حاصل نمود و نواب
معلی جناب بزبان گوهر بار بخان مذکور ارشاد کرد که از
حالات ماند و بود و مافی الضمیر نواب حلیم خان حاکم کرپه
در یافته مفصل معروض پیشگاه حضور سازد که بر جاده مستقیم
اطاعت ثابت قدم است یانه از آنجا که پیشکاران
قضا و قدر در انصرام مهام نواب حیدرعلی خان بهادر ساعی
بودند و هر عقده که پیش می افتاد بناضن تقدیر می کشودند
در باب افتتاح قلعه چیتل درگ که موجب خلجان خاطر
الهام مناظر نواب بهادر بود از مکس غیب تدبیری دلپذیر
بعرصه مشهود جلوه گر شد تبیین مقال اینکه مرزبان دیگر

خسرو راجه چیتل درگ که باداماد خود در قلعه تحصن داشت
 او را دو پسر سعادتمند بودند روزی برای پرستش
 بتخانه که بیرون قلعه بمفاصله یک فرسخ بود اجازت
 گرفته هر دو برادر با چند سوار و پیاده ره نور و شدند بعد رفتن
 شان غرض گویان خانه بر اندازد راجه چیتل درگ ظاهر ساختند
 که هر دو برادران نسبتی تو برای ملازمت نواب بهادر
 رفتند همین که این خبر سامعه خراش آن ادبار نصیب شد
 بی تامل و تفحص آن خسرواله نیا و الاخره سرخسری گناه خود را
 بد شنید پیداد از شن بد ساخت و اموال او را غارت
 کرده خانه اش را با آتش پیداد سوخت چون این واقعه
 جگر سوز بگوشش آن هر دو برادر رسید بمشیر کار خود
 مشورت کرده سراز پانثناخته بلشکر ظفر پیکر نواب
 شریاباه تاختند و بمبین ضراعت بر آستان فیض نشان
 سوده خاک آن عتبه قدسیه را صندل پشانی سعادست
 ساختند نواب دریادل بر بیچارگی آنها ترحم فرموده بمعرفت
 راجه هرین هلی هر دو برادر را رخصت بار بخشیده بعطای
 خلاع فاخره و جواهر گران سنگ بنواخت و بعد فتح
 بمعنایت سند بحالی تعلقه های مورد ثنی شان کامیاب
 و امیدوار ساخت چون هر دو برادر را اطمینان حاصل شد

کمر اطاعت بر میان سعادت چست بسته از حضور
 رخصت رهنمائی یافتند و همراه فوج قیامت اثر از راهی
 که تنگ تر از دل بخیلان و پرپیچ و تاب چون کاکل
 عنبرین مویان بود بر فراز قلعه های شامخ آن جبال فلک
 تمثال شتافتند غازیان شیر صولت و تهنیتان اسفندیار
 صلابت تا عرصه یک هفته محنت شبانه روزی اختیار
 کرده پیرانیدن سنگهای کلان از قنباره ارژور دهن بسیار
 کس را از محصوران از بار متاع هستی شبکدوش
 ساختند و بغریدن اتواب آتش افشان و شیلک
 بناویق جانستان صدای صور قیامت در گنبد نیلگون
 در انداختند از هر سو گوله اندازان بدرخشیدن آتش
 باروت دل معاندان آب دیده بر محصوران میخندیدند
 و از هر جانب غازیان شکر اسلام بر جماعه مقامیر که از قلعه
 برآمده عازم گریز بودند دست ستیز کشوده و اسلحه و اموال شان
 بزور بازوی همت می ربودند چون پریشانی جمعیت مقامیر
 بنهایست رسید و غایله فریاد و فغان ایشان بگوش خالی از
 هوش راجه رسید بجوش شجاعت که محض جهالت
 بود اسلحه جنگ بر تن خود راست کرده از قلعه برآمده دید
 که مردان کاری ادبر خاک افتاده اند و نام داران لشکرش

از ضرب دست غازیان لشکر اسلام چون اجساد بیخس
و حرکت سر بر خاک نهاده اکثری از وجع زخم های منکر، یقیناً
اند و سلامت مانده گان سرگرم فرار راجه هر چند بر پیادگان
و مستحقان قلعه بانگ زد که یاران کجایم روید برگردید
لیکن بر شور و شغف او کسی گوش نهاده و هر یک برای
افتاد راجه چون بخت را سرگشته دید و اقبال را برگشته
ناچار بحالت اضطراب چون نقش دیوار ساکن با ستاد
درین اثنا محمد علی کمپندان با بهادران لشکر نصرت قرین
بی ممانعت اغیار درون حصار درآمد و بر در عرم سرای راجه
و دیگر کار نجات شربت او مستحقان معتمد گذاشته
و راجه را همراه خود گرفته سعادت ملازمت نواب
سکندر طالع حاصل نمود و نواب ارسطو رای راجه را معه
منت بهایش روانه سریر نگین ساخته و در قلعه تهنه مستحکم مقرر
فرموده و شادیانه فتح نواخته پایه عزت و اعتبار محمد علی کمپندان
یش از پیشش افزود و مجاهدان لشکر را که در افتتاح
قلعه شجاعت نموده بودند به عظمی انعامات لایقه خوشدل فرمود؛

مفتوح فرمودن نواب حسین علی خان بهادر قلعه
کنجی کوته و غیره به کلیه عنایت ایزد منان و گرفتار
شدن حلیم خان حاکم کویه و تبهه شدن آن خاندان؛

چون نواب عالی جناب بکدوکاوش سال در
اداسه یک هزار و یک صد و نود و یک بحری از
تسخیر قلعه چیتل درگ و انتظام محالات و پرگنات توابع
آن انفرغ کلی حاصل نمود بخاطر الهام مناظر چنان خطور نمود
که عیار طلای اخلاص و دولتخواهان گرفتار و آزمون مکنون
ضمیر معاندان این دولت خدا داذ بر ذمه هست جهان
کشاد واجب و لازم است بنا بران دوسر روز عهد اظهار
تعارض فرموده با چند خواص واقف اسرار در خیمه خلوت
برسند راحت اتکا فرمود و امرای نامدار حسب اشاره
عالی خبر انتقال آن جان عالم ازین جهان باطراف در انداختند
و صندوقی در مخمل سیاه گرفته و از عنبر و کافور اندوده با جماعه
مولود خوانان بطرز اهل اسلام روانه سریر نگین ساختند اگر چه
اهل کاران خردمند در ضبط و ربط مهمات چنان ید بیضا نمودند
که مطلق تخیلی در انضباط ملک و مال راه نیافت مگر چون
تمامی شکر یان که افزودن از شمار بودند بی باصل مدعا و باعثه

کار برده بودند از دادید تا بوقت جامه های شکیبایی قبا کردند
و نعره آه و داد و یلاد و امصیبتا تا چرخ اشیر رسانیدند چون وقایع
ناملایم باطراف عالم منتشر گشت تمامی هواخوانان و صداقت
کیشان دولت خداداد بعزالت رسیدند الانواب عبدالحمید
خان حاکم کرپه که از طرف نواب بهادر خاں خار حسد
در سینه داشت بمحرد استماع این خبر مسجد است شکر
مودی ساخته انواع شیرینی بهر دمان شهر تقسیم نمود و شادمانه
بنواخت چون این خبر بگوش راستی نیوش نواب
حیدر علی خان بهادر رسید نوایر غضب حیدری التهاب
پذیرفت و مانند خورشید نیمروز که از تنق ابر برآید از
خلوت خانه بکمال جاه و جلال بیرون خراسیده بر سرند اقبال
یکه زد و از سران لشکر فتح پیکر و قلعه داران اطراف که
آثار نمک بگلای با بظهور رسانیده بودند خوشدل و مطمئن
شده فراخور حال هر یک خلایق غوغا و جواهر و اسب
و فیل و سلاح عنایت فرمود و ساعت سه بود و اذان
محمود پیش خیمه و الا بطرف کرپه روانه نمود و درین
اثناء از عرضداشت میر علی رضا خان منکشف ضمیر انور
گشت که حلیم خان در اجتماع سپاه و آلات حرب
و یکار مشغول است باصغای این مضمون زیاده تر بحر غضب

بجوش آمد و آن حیدر دل غضنفر مال باکمال شوکت
 و اجلال تمامی سپاه رزمنخواه و توپخانه هم کاب نصرت
 داشته بصوب کرپه نهضت فرمود نواب عبدالحلیم
 خان چون آن سیل دمان را متوجه طرف خود دید از انهدام
 قصر شوکت خود اندیشیده محمد غیاث نام معتمد خود را بعهده
 سفارت روانه حضور انور ساخت و آن وکیل کار دان
 سعادت بار در یافته خواست که بآب ملایمت و لجاجت
 آن آتش سوزان را فرو نشاند بنای آشتی را بدستور
 سابق مستحکم سازد لیکن چون مکنون خمیر نواب
 عبدالحلیم خان بر روی روز افتاده بود نواب والا جناب
 چین غضب بر جبین افکنده بوکیل خطاب فرمود که موکل
 تو حقوق سلوک ما را فراموش کرده و از شعاع غضب ما
 اندیشه نکرده و دود نخوت بدماغش پیچیده است این
 بار یقین داند که ناشنیدنی نخواهد شنید و تادیدنی نخواهد دید
 و بالفعل که محرک سلسله یگانگی و مظهر دودلتخواهی میگردد
 چون باستماع خبر انتقال مابده ولت تقسیم شیرینی کرده
 نوبت نواخته بود دیگر دلیل و برهان برهواخواهی ضرورت
 نیست علاوه آن چون زبانی جواسیس راستی
 ترجمان پیرایه انکشاف یافته که عبدالحلیم خان بگردآوری

سپاه شغل است از آنجا که نهنگ شمشیر فوج ظفر
 موج تشنه خون عدو است زود برو و بموکل خود بگو که اکنون
 کار از رفیق و مدار گذشت جنگ را آماده باشد اینک
 رسیدیم محمد غیاث چون دید که درین مرتبه آتش غضب
 نواب بهادر بآب تدبیر منطقی نخواهد شد و اگر چه مزاج و ناز
 نواب معالی القاب نهایت حلیم و سلیم است مگر
 بقول مشهور نفوذ باشد من غضب الحلیم این باریقین است
 که گوشت داشتند و استخوان حلیم نان در مطبخ عزرائیل صرف
 حلیم شده فی است آفرنا چار شده بی نیل مقصود برگشت
 و آنچه دیده و شنیده بود پیش آقای خود ظاهر نمود بعد ایام
 چند معروض پیشگاه جاه و جمال شد که نواب حلیم خان فوجی
 بر گردگی برادر زادگان خود بطرف دهوور فرستاده بود
 چنانچه با سیر علی رضا خان جنگ اتفاق افتاد و در آن رزم
 غلبه از طرف افغانه بظهور آمد نواب حیدر علی خان بهادر
 با ستامخ این خبر پامی عزیزست در رکاب هست آورده
 بامردان رزم آزما یاغمار فرمود از برق و باد پیشی جست
 در شب تار بر سپاه دشمن ریخت و بضر تیغ
 و سنان و توپ و بندوق و بان آتش فشان شور محشر
 برانگاشت برادر زادگان حلیم خان چون شیر از ده جمعیت

فوج همراهی گسیخته دیدند باوصف نا تجربه کاری پای جرات
 افشردند و چابکی با بکار بردند آخر چون معاینه نمودند که اختر
 طالع از اوج روبرو به حقیض نهاده و ابواب بلا از هر جانب
 کشاده است بر پشت اخیال بر آمده نقاره زنان راه کرپه
 گرفتند نواب و الا جناب بدریافت این خبر با سواران
 تیز جلو بتعاقب شان عنان گسیخته راند چون مسافت
 چهار فرسنگ طی شد و سوار بی خاص قریب آبادی
 بانس هلی رسید صبح روشن بدید و بچشم بهادران شکر
 نصرت اثر صورت خویش و بیگانه محسوس گردید پس
 جماعه اعدا را از هر جانب در میان گرفتند و بازار ستیز
 و آویز گرم گشت افغانه اگر چه کمتر بودند مگر از آنجا که باده
 نخوت در کاسه و ماغ این قوم ریخته ساقی تقدیر است
 مطلق از کثرت فوج قیامت موج هراس نکرده بمضرب
 تیغ دودستی میدان پیکار را رشک لاله زار ساختند
 و بقوت بازوی بهادری دوزار جوان کار آمدنی از شکر
 فیروزی پیکر از پا افکنده لریزه بجان رستم و اسفندیار
 انداختند برادر زادگان نواب عبدالحمید خان دادتیر اندازی
 داده مورد تحسین دوست و دشمن گردیدند و از طالع آفتاب
 تانصف النهار بازار کارزار گرم داشته در قلعه که میان

راه بود در آمده نفسی چند که از حیات مستعار باقی بود
 آر میدند گوله اندازان لشکر نظریک حاسب الامر دالا
 به ششک اتواب پرداختند و بضر بگلوله های کوه انداز
 دیوار حصار را منهدم ساختند نوجوانان افغان اگر چه در آن
 هنگامه محشر آشوب دلیرانه جنگیده داد مقاتله دادند مگر آخر الامر
 بضر پلارک مغر شگاف بهادران حیدری سپهر انداخته
 سه صد جوان از ایشان در دام اسیری افتادند نواب فلک
 جناب بعد این فتح نمایان شادمانه نواخته و اسلحه شکر بیان
 افاد غننه اسپان و شتران و فیلمان و گادان بار بردار و خیام
 و ملبوسات ب ضبط سرکار در آورده پیشتر نهضت
 فرمود و یک حمله رستمه شهر کرپه را تسخر فرمود و سواد
 آن شهر لطافت بهر را مضرب سدادق اقبال ساخته
 رشک سپهر بو قلمون نمود و بکار پردازان درگاه جاه
 و جلال قد غنن بلیغ بکار رفت که هر دو برادر زاده حلیم خان
 را در خیمه علامه فرد آورند و باقی اسیران افغانه را در خیام
 جداگانه نظر بند داشتند جوانان قوی پنجم برای حفاظت برگمارند
 علی الصباح نواب حیدر علی خان بهادر به ابو محمد که ملازم
 و دولتمخواه قدیم و سر حلقه یساولان حضور بود فرمان داد
 که پیش آن نوجوانان رفته بملاحظت و چرب زبانی

اسلحه شان بستاند ابو محمد حسب الحکم پیش آن
 نا تجربه کاران رفته ظاهر نمود که خاطر مقدس نواب عالی جناب
 بمشاهده جلادت و شهوت شمار از پایه غضب فروتر آمده
 بر سر رحم و شفقت است و منظور ضمیر الهام تخمیر
 چنان که شمار ابرارهای عمده و خدمات لایق بنوازد و بجلدوی
 این شجاعت و همت بدرجه اقصای سرفراز سازد و درین حالت
 اسلحه را که منشاء فساد و مورث اساس عناد است
 با خود داشتند باعث افزودنی تشکیک و موجب
 افزایش شبهه مفاسد است لازم دانائی است
 که اسلحه خود را بمن حواله سازید تا بحضور انور سپارم
 و خاطر مقدس را از شبهه عناد و اندیش فساد
 برآرم آنجوانان بمقتضای جهالت جبلی جواب دادند که
 خویبههای عمر گذشته معلوم بالفعل تا جان داریم میکوشیم
 و گرفتار اسلحه ما تا سر برتن است توقع نباید داشت چون
 ابو محمد این جواب ناصواب بموقف عرض باریافتگان
 بارگاه فلک اشتباه رسانید جمعی از پیادگان نیزه بردار
 و بند و قچیان را فرمان شد که خود را بصورت تهدید انگیز در نظر
 افغانه جلوه دهند شاید بدین تدبیر آن سرستان نشه شهوت
 اسلحه خود بگذارند همین که پیادگان درخیمه رسیدند و آن

جوانان از سرگذشته دست از جان شیرین شستند
 و آماده تجرع باده تلخگامی مرگ نشستند از آنجهامه چهار
 برادر پسران نواب عبدالرزاق خان دولت زنی که
 جبار خان در همان خان دستار خان و قادر خان نام داشتند
 شمشیرها از نیام آخته بر جماعت نیرزه داران و تفنگچیان حضور
 انور تاختند و چون برق خاطف غرس وجود چند کس سوخته
 عزم در آمدن در سداوق جاه و جلال ساختند درین اثنا
 کشکچیان سراپرده اقبال کارسم کس را از ان اجل
 گرفتگان تمام نمودند مگر یکی از آنها پای جرأت از دامن
 هست بر آورده در صحن خیمه خلوتخانه که نواب عالی جناب
 بر صدر رسند شوکت استکاداشت در آمد و یکی از ملازمان
 حضور تیغ برگردن آنجوان زده از بار هستی سبکدوش
 ساخت نواب والا جناب چون جرأت و جهالت
 از ان چهار جوان مشاهده فرمود بمقتضای آنکه ریاست ملی سیاست
 نمیشود برای قتل جماعه اسیران افغانان فرمان داد بمحرد
 در دو حکم قضا توام همه بیاسار سیدند و لاشها تشهیر شدند
 مگر چند نفر که خود را شینج و سید و نمودند از دامن اجل
 رهایی یافتند پس از انظفای نوایر این فتنه نواب ذوالعزم
 برای حفاظت شهر گردی از سواران و پیادگان معتد تعیین

فرموده سواران یغماگر را قندغن بدیغ فرمود تا بطرف سده هوست
 که حلیم خان در آنجا ماسن بسته است بشتابند مگر پیش
 از ورود سواران چون عبدالخلیم خان از تباهی فوج و کشته
 شدن برادر زادگان و دیگر سرداران لشکر و از دست
 رفتن شهر کرپه خبر یافت با استحکام برج و باره قلعه
 سده هوست پرداخته منادی کرد تا تمامی ملازمان و سکنه
 شهر و رعایا شبگیر زده اموال و ناموس خود بنواحی چیتل
 که مقام محفوظ است برسانند چون حسب الامر او بچل
 آمد عبدالخلیم خان زردجوهر خود بهم همراه شهریان از قلعه
 برآورده روانه ساخت قضا را این خبر بگوش سواران
 یغماگر رسید و وقوع این حرکت را یادری اقبال بی زوال
 نواب حیدر علی خان بهادر تصور کرده اسپان تیر خرام
 را همیز کردند و در آشنای راه دست بران خوان یغماکشادند
 و اموال بی قیاس بتصرف آورده در آنجماعه تیغ بی دریغ
 نهادند اکثری از آن گرده شقاوت پرده بهرب تیغ و سنان
 و بنادیق آتش نشان دران صحرای وسیع از تنگنای
 هستی برآمدند و آنانکه از نخوست طالع نفسی چند برای صعوبت
 کشتی بازنده ماندند در دام اسیری درآمدند روز دوم سواران
 یغماگر چون بحضور انور مع اموال مغرورته و اسیران حاضر

شدند نواب هلال رکاب آن شجاعت منشان را
 بانعام اموال پابند قید احسان فرمود و از آنجا نثاره فتح نواخته
 بست سده هفت نهضت نمود و بعد طی راه بمنزل
 مقصود فایز شده حصار را محاصره انداخت و برای آسودگی
 سپاه رزمخواه سواد شهر مطرب سادات دولت
 و اقبال ساخت عبدالحلیم خان چون صورت قبیح مکافات
 عمل خود در آئینه خیال معاینه کرد جفمت نعم گردید و طاقت
 مقادست طاق دید ناچار بادل سوگوار محمد غیاث را
 کمرت ثانی برای عذر خواهی و استعدای عفو جرایم خود بحضور
 فیض گنجور روانه ساخت نواب والا جناب را از زار
 نالیهای نامبرده که شخص زبان آور و وکیل کار دان بود دریای
 کرم و ترحم بتموج آمد و از زبان گهربار ارشاد شد که اگر چه جرایم
 عبدالحلیم خان از اندازه عفو متجاوز است مگر بمقتضای عاجز
 نوازی میفرمایم که سلامت جان و حفاظت ناموس
 و ملک خود اگر خواسته باشد کلید قلعه کنچی کوته و ده لک
 روپیه نقد تسلیم اولیای دولت نماید و الا بعد گذشتن
 کار از اصلاح پشیمانی خواهد انداخت محمد غیاث بنی نیل
 مقصود برگردیده موکل خود را از پیام حضور آگاه ساخت
 مگر از آنجا که سرانجام ده لک روپیه از طاقت حلیم خان

بیرون بود سر بحیب تفکر فرو برده لب بلاد نعم نه کشود
 چون عرصه سه چهار روز منقضي شد و از آن گنندگان در
 صدای برخواست نواب والا جناب را ماده غضب
 بهیمان آمده میر علی رضا خان را با فوج قاهره جهت افتتاح
 قلعه کنجی کوته فرمان داد و آن مرد میدان جنگ بید رنگ
 قاصد آنطرف شده قلعه مذکور را در عرصه یک هفته بکلید
 شمشیر و خنجر خراشگاف تدمیر مفتوح ساخته عرض داشت
 متضمن نوید فتح بحضور لامع النور ارسل داشت نواب
 والا جناب بدریافت آن نوید برای شیلک مبارکباد
 امر فرمود و اُمنای کاروان برای انتظام آن نواحی فرستاده
 میر علی رضا خان را در حضور طلبید اشته مورد نوازشات
 نمود چون خبر بنخشدن قلعه کنجی کوته بحلیم خان رسید
 چون ماهی بنی آب بر تابه اضطراب طپیده عبدالرسول خان
 دیوان خود را مع محمد غیاث مره بعد از غری در پیشگاه جاه
 و جلال روانه ساخت و آن هر دو کس بوساطت حاشیه
 نشینان بساط فیض مناظر خصت بار یافته گوهر عرض
 بدین آب بر طبق نیاز کشیدند که عبدالحمید خان از غایت
 ندامت غرق غرق انفعال شده روی آمدن بدرگاه آسمان
 جاهدند و فرزندانش و عیال خود را در حجره پراز باردست

نشانیده فتیله در دست استاده است اگر از حضور عاجز
 نواز نوید امان جان و ناموس بگوشش رسد کشتی امیدش
 از غرقاب بلا نجات یافته ساحل مراد خواهد رسید و الا
 بیاد دامن غضب این درگاه در آتش سوزان افتاده
 بظرفه العنشت خاکستر خواهد گردید نواب سکندر
 طالع ارسطو رای اگر چه خار وجود حلیم خان را دامن گیر
 ریاست خود میدانت مگر کشته شدن او معه عیال
 و اطفال هم گوارای طبع رحیم نبود پس صلاحی بخاطر الهام
 مناظر تبویز فرموده بعبد الرسول خان و محمد غیاث ارشاد
 نمود که چون ملک و دولت دنیا در معرض زوال است
 و ما را جز ثبت کردن نام خود بر نگین روزگار منظور نیست
 اگر خاطر عبد الحلیم خان طالب صلاح و امان است لازم که
 گمراهی را از افواج قاهره از درون رفتن بقلمه مانع نشود
 تا بر فراز فصیل ساعتی چند نشان میدری برافرازند و طنبور
 فیروزی بنوازند اگر اطاعت این امر از موکل شما بوقوع
 خواهد رسید خط عفو بر جریده بفرایم او کشیده خواهد شد و کلا چون
 این نوید شنیدند مانند بلبلان فصل بهار ترنم کنان و بال
 افشانان بقلمه شافت گلبانگ تهنیت بگوش عبد الحلیم خان
 رسانیدند چون بهر مرصادت چراغ عقل عبد الحلیم خان

خاموش شده بودند تن برضاد و داد و علاوه آن تاکید پیر
 روشن ضمیر او که رزاق شاه نام داشت معین استر ضای
 خاطرش شده تمامی مستوفیان قلعه و سرداران افغانه را که
 طالب نام و ننگ و خوانان جنگ بودند بیرون قلعه
 فرستاد. بمجرب در شدن آن جماعه چهار هزار سپاهیان بار
 بوقلمون پوشش از دماغ و دشمن باد و نشان ظفر توانان که
 حسب الحکم نواب فلک جناب مستعد بودند درون
 قلعه بی مزاحمت اغیار شتافتند و زیارت خان حلیم الطبع
 که در دیوان خانه چون سنگ فرش پای استتلال
 بر سینه فشرده بود در یافتند پس بهادران قانون شناس
 بر در حصار و حرم سرا و کارخانجات او محافظان معتمد گذاشته
 و خان دالان را در پالکی برداشته بحضور فیض معمر
 نواب ثریا جناب آوردند نواب همایون طالع خان ذی شان
 را معه تمامی اهل حرم او و بھلو خان نام دامادش در خیام
 علحده با احترام فرود آورد و بعد ازان میر علی رضا خان را برای
 حفاظت شهر کرپه و انتظام ملک توابع آن سر فرازی
 بخشیده است دارالاماره سریرنگ پاشا کوس مراجعت
 کوفت و با هزاران فرسخی و فیروزی سایه شفقت
 بر مفارق عالمیان گسترده دیده انتظار دیده مستظران را نور

دسینه را سرور عطا فرمود و به کار پردازان بارگاه شوکت
 حکم شد که نواب عبدالحمید خان را مع لو احقانش در
 آبادی گنجام بمکان مستنزه و مصفا با احترام نگاهدارد و تا در انجام
 ضروریات شایسته و دیگر لابدیات هیچ گونه تصدیع نیابد
 احتیاط بعمل آرند چنانچه عبدالحمید خان در آن مقام چندی بآرام
 بسر برده از دار فنا بعالم بقا پیوست و تبعه و محققه او هم یکی بعد
 دیگری انتقال نموده از کشاکش مکاره دنیوی دارستند؛

فوج کشی نمودن نواب حمید علی خان به سادر بزم
 تسخیر پائین گویات بشرفیاب نواب نظام علی خان ناظم
 حمید را آباد و کارپرد از ریاست پونه که در سنه یک هزار
 و یکصد و نود و چهار هجری بوقوع انجامید و فتوحاتی که
 در آن نواحی نصیب اولیای دولت قاهره گردید؛

هر چند دانایان پیشین بغض و عناد و عرص را از جمله
 خصایل رفیقه و افعال ذمیمه شمرده اند مگر اهل دول را که
 انتظام ممالک و ازدیاد خزاین و دفور سپاه و توسعه ملک
 بحکم حاکم حقیقی وابسته رای صافی و کف کافی ایشان
 است ازین معنی گزیر نیست بل خون هزاران هزار
 عباد الله ریختن و در اکناف عالم بهر صرصر طوفان بلا انگیتختن

از لوازم ائو العز می است درین ایام میمنت انجام که دولت
 و اقبال چون بندگان حلقه بگوش جبین نیاز بر آستان فیض
 نشان نواب حیدر علی خان بهادر نهاده بود و فتح و نصرت
 چون شاطران غاشیه بدوش بر در بارگاه فلک اشتباه
 استاده فوج ظفر موج بهر طرف که روی آورد فتح و فیروزی
 بمعنان می دید و هر سرداری که گردن رعونت می افراخت
 سرش از تن جدائی می گزید حکام اطراف را بمعاینه ترقی
 جاه و حشمت روز افزون خار صد در دل می شکست
 علی الخصوص ناظم حیدر آباد و حاکم پونه که کمال دولت نواب
 حیدر علی خان بهادر را زوال شوکت خود می دانستند بنا بر آن
 باهم متفق شده شب و روز در همین تدبیر بودند که بنوعی اساس
 ریاست و دولت نواب فلک جناب را متزلزل
 باید نمود مگر چون یقین داشتند که با آن بهادر در میدان
 جنگ آویختن پنجه خود را رنجبه کردن است قرار برستیزد
 آویز نمیدادند و به رود قدح تدبیر خود باهمدگر مشورت
 و اصلاح کرده مردم بنای تدبیر بوضع دیگر می نهادند آخر کار
 بعد تامل و تفکر بسیار رای نایب بران قرار گرفت که چون
 شب یز هست و شجاعت صاحبان انگریز در کشور کشائی
 گرم همیز است و توپخانه آتش بار آن گرده باشکوه

چون برق لامع غرسن سوز و بلا انگیز صلاح آن است که
نواب بهادر را برای جنگ صاحبان انگریز ترغیب باید نمود
و خود محفوظ از دست برد هر دو سردار ذوالاقتدار تماشایی
بوده بر بستر راحت باید آسود پس باین تدبیر درست
ناظم حیدر آباد و کار پرداز پونه مراسلات معه تحایف و نوادر
مخضور نواب حیدر علی خان بهادر بدین مضمون ارسال
داشتند که تسلط صاحبان عالیشان انگریز بهادر منبخر
بمفاسد عظیمه است و چون مملکت وسیع بنگاله که نقطه
انتخاب دفاتر اقلیم سبعمه است بزور بازوی شجاعت
در قبضه اختیار آن گرده والا شکوه در آمده و حاکم ملک
پائین گهاست نیز اطاعت ایشان سرمایه آرام خود
دانسته در کنف حمایت آن قوی بازوان غزیده درین صورت
یقین که بمقتضای الوالعزمی دست تصرف بر اقلیم بالا گهاست
و پونه و حیدر آباد هم در از خواهند نمود لهذا لازم هو ششمندی
آن است که پیش از وقوع طغیان سدی بر روی سیل
دمان باید بست و چون آن جماعه بیدار دل آشیار
مغز بجمایت را گهوشی که برادر زاده رشید خود را
به خنجر بیداد ذبح نموده بود پرداخته اند و اختلال کلی در ریاست
پونه انداخته این معنی دلیل قاطع است که صاحبان عالیشان را

بارئیس پونه صفای قلب حاصل نیست نظر برین وجوہات
 ارادہ تسخیر بندربندی که مقرر چهار است صاحبان عالیشان
 است مصمم کرده ایم ترصد که آن موید بتائید است ربانی هم در
 معامله جنگ و جدل صاحبان انگریز بهادر بانا شریک و یکدل
 باشه نواب والا جناب بعد دریافت مضامین آن مکاتبات
 هر دوسر دار ذوالاقتدار جواب قلمی ساخت که چون آن
 صاحبان زمام اختیار مهمات مالی و ملکی خود بکف اختیار و قبضه اقتدار
 کار پردازان نادان سپرده اند بنا بران شاهد تمنا در مرآت
 حصول رخ نمی نماید و بتجربه رسید که عهد و موافقت هر دوسر کار
 دولت مدار از پایه اعتبار ساقط است و افواج ایشان به هنگام
 جنگ در فکر نام و ننگ نمی کوشند و از جانفشانی خایف
 شده و سلامت نفس خود بر تحمل مصاعب و متاعب
 مرجح دانسته پای همست در گلیم نامردی می پیچند و در نقاب
 نامرادی می پوشند و با کسانی که اراده مختصصت و منازعت
 منظور خواطر کرده اند آنها گرویده اند یکدل و یک زبان هر نفس و هر لمحہ
 بکار خود هوشیار اند و بظاهر اگر چه کم می نمایند اما بمعنی بسیار اند
 از بسکه حمیت مردانگی گریبان گیر خاطر صاحبان عالیشان است
 از گریختن عار دارند و از آنجا که از جام شجاعت نشه رسا دارند
 در میدان رزم کشته شدن را حیات جاوید می شمارند باین

چنین صاحب جگران پنجم نمودن کار هر بیدل هراسان نیست
و با این قوی بازوان شکل پسند دعوی مقاومت آسان
نه پس درین باب مشاورت کرده اگر فی الحقیقت
فتنه خوابیده را بیدار کردن ضرورت داشت لازم که افواج و خراین جمع
نموده از دارالمقر خود خیمه بیرون زنند و از ممالک محروسه
خود برآمده در ملک پائین گهاٹ در آیند در آنوقت این
دوستان هم از شراکت پهلوتبی نخواهد کرد و اگر این بار هم
مثل سابق نقش بر آب می کشند مخلص را ازین تکالیف
مالایطاق معاف دارند چون این جواب به پیش ناظم حیدر آباد
و کارپرداز پونه رسید بامداد گرشورست نموده مرتبه بعد ادلی
بنواب حیدر علی خان بهادر پیمان را بایسان مستحکم نموده قلمی
ساختند و رای نایبان قرار گرفت که ناظم حیدر آباد برای انتزاع
و تسخیر راج بندری و محلی پتن پای در رکاب اشهب
هست نهم و کارپرداز پونه افتتاح بنی بنی بند را پیش نهاد خاطر
ساز و نواب عالی جناب برای انصرام مهم پائین گهاٹ
بطرف آرکات که دارالاماره آن ملک است با فوج
ظفر موج بتازد بعد ملاحظه مراسلات اگر چه نواب برهنائی عقل
مال اندیش یقین میداشت که گل اقوال ناظم حیدر آباد
و کارپرداز پونه رنگ و بوی راستی ندارد مگر امتحان عهد و پیمان

هر دو دودلتمند مطمح نظر دور بین فرموده با حضار لشکر قیامت اثر
 فرمان داد و بایام معدود چون ساز و سامان حرب پیراسته و لشکر
 نصرت پیکر زیر لوای آسمان سای آراسته شد و بخشیان
 عظام عرض سپاه رزم خواه دیده افراد موجود است سپاه بنظر
 اقدس گذر آیندند واضح گردید که دوازده هزار سوار رساله خاص
 دبست و دوازده هزار سوار یغماگر و پانزده هزار سوار سلاحدار دبست
 و چهار هزار سپاهیان بارتیه و شور شمار سواای افواج را جگان سعادت
 آثار بر آستان دولت حاضرند پس در ادا سطا ماه رجب
 سنه یک هزار و یک صد و نود و چهار بمحرمی نواب همال رکاب
 با آن افواج قاهره و هفتاد ضرب توپ قیامت آشوب و چند
 هزار اشتر محموله زنبورک و بان و چند هزار جزائیل بردار مانند بحر
 زخار بطرف آرکات موج زن گردید و از معبر حکم عبور فرموده
 در نواحی کلسپاک قبه بارگاه باوج ماه برافراخت و شاهزاده که بین
 نواب صفدر علی خان بهادر عرف نواب عبدالکریم بهادر را
 با فوج سواران یغماگر بطرف محمود بند روانه فرمود و خود بدولت
 و اقبال از آنجا نهضت فرموده کوچه ترنایل را از دست محافظان
 ناظم آرکات بر آورد پس از ان قلعه چیت هتده را از قبضه
 تصرف کریم بخش نام قلعه دار بعد محاصره و زد و خورد دستخلف
 ساخت و ازین مقام میسنت فرجام شاهزاده و الاشان

احشام مستحکم نمود عبدالحکیم خان که پیش ازین چند بار
 سرچنگ رسای خورده بود این بار بتوفیق خرد مال
 اندیشش براه راستی خرامیده و اظهاری خلوص و اتحاد نموده
 بگام شوق طریق استقبال پیمود و اظهاری قلّت مداخل
 و کثرت مخارج نموده خرج یک روزه شکر ظفریکر
 که یک لک و سی و پنجاه هزار روپیه تخمیناً قرار یافت
 داخل خزانة فیض نشانه نمود نواب دریادل از آنجا
 نقاره اقبال بلند آوازه ساخته از راجگان سری هندی
 و دتل و کیل گری پیشکش های شایان بممرض وصول
 آورده بنواحي بیجا نگر عرف آنا کندای خیمه جاه و جلال
 برافراشت و تراج را که حاکم آن مقام بود بحضور طلبداشت
 اما از آنجا که تراج از نسل کشن راج و رام راج قوم
 چوتری بوده و بکسی سلام کردن مرسوم آن گروه
 نبود و در ایام سابق تمامی ممالک کرناٹکی و ملیبار تا کنار
 رود کشنادر قبضه تصرف آنها بود و آخر کار در محاربات
 سلاطین قطب شاهیه و عادل شاهیه و نظام شاهیه ملوک
 بسیار از قبضه تصرف شان بدر رفته و در عهد خلافت بادشاه
 جم جاه ادرنگ زیب محی الدین عالم گیر بادشاه غازی
 صوبت بسیار بحال آن خاندان راه یافته بر چند محال

صفدر علی خان بهادر نوشتن ضرورت افتاد برای بیضا ضیای
متفحصان اخبار سستتر نمائند که چون اول شاهزاده کهمین از حضور
پدر و الاقدر شرف رخصت یافته بمحمود بندر شتافته
بی محالیت و مزاحمت غیری به ایلغار تاخت و وقت
شب فایز منزل مقصود گم دیده معموره مذکور را که باجاده و ای تجار
ذوالاقتدار بود محاصره نمود و خانههای سوداگران بخار و ب غارت
پاک رفته بتهای اقمشته ألوان و استعنوان در دوران و خریطهای
سیم و زر و درجهای مردارید لعل و یاقوت و گوهر را مستصرف
گردید و اثاث البیت خانه محمد مکرم نام سر حلقه اهل تجارت
را که سه منزل چهارپراز متاع گران قیمت از بنادر و ولایت
دور دست بصرف چند کرد و رویه طلبیده نگه داشته بود و سی
و پنج زنجیر فیل گران بهاد شصت راس اسپان پیگو که گوی
سبقت از صرمی بودند و بستههای قماش کشمیر و بنگاله
و بنارس و چین و برهان پور و مچلی پتن که دیده روشن فلک
از دیدن آن خیره می شد بالکل بحیطه ضبط در آورده و بر پشت
افینال و اشتران و گاوان و عرابه بار کرده و محمد مکرم مذکور را معه
اثاث مذکور خانه اش اسیر نموده طبل مراجعت کوفت و سالها
و غانماً بحضور پرنور نواب سداب سعادت زمین بوس
در یافته سرمایه مفاخرت اندوخت و مهین پور خاندان عظمت

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هریمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تمایست با آنجه افواج که بیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پاند پیچیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ما هر دقایق کارزار پیشتر که از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده بودی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

تشویش دماغ کرد قلعہ بادلیای دولت تسلیم نمود و از محنت
محافظت قلعہ برآسود پس ازان شاہزادہ فیروز بخت قلعہ
ترداپور و کاو و کاویری پاک ستر فرمودہ و تہانجات قوی قایم نمودہ
بطرف اردوی ظفر قرین طبل مراجعت کوفت ؛



دکتر تشریف آوری جنرل منرو صاحب بہادر از مل راس
سمت کنچی و ورود کرنیل بیلی صاحب بہادر از طرف
منگل گری و خرامین کرنیل صاحب بہادر ازین دنیای
فانی بہ بہشت جاودانی و تسخیر فرمودن نواب کامیاب
قلعہ آرکات را بعنایت یزدانی و اسیر شدن شکوہ الملک
نصیر الدولہ عبد الوہاب خان برادر نواب محمد علی خان
والاجاہ برکوہ چند رگری بقدرت ایزد سبحان باد یگر
سوانح کہ در ہمین سال روی نمود ؛

چون بیادری افضال ایزد بی مثال و تأید اقبال قلعہ منیر و رفیعہ
معلقہ ملک پائین گہات بتصرف ادلیای دولت نواب
حیدر علی خان بہادر درآمد و از تضییق محاصرہ کار بر محصوران قلعہ آرکات
ہم ہر روز تنگ تر میشد نواب محمد علی خان والاجاہ کہ در قلعہ دیگر
دور از دارالامارہ سربہ برد تاب مقاومت و در خود طاق دیدہ
بحضور صاحبان عالی شان انگریز بہادر زار نالیہا نمودہ استعانت

جست و صاحبان والا عزم جنرل منرو صاحب بهادر را با شش هزار سپاهی و یک هزار و پانصد ترک سوار و دو پلتن گوره شرف رخصت بخشیدند و چون در آن ایام نواب بکالت جنگ ناظم ادھونی از اندیش ترک باز نشکر نواب حیدر علی خان بهادر تعاقب کوپور را برای مصارف شکر قاهره انگریز بهادر تفویض نموده بود و کرنیل بیلی صاحب بهادر برای انتظام آن ملک نهضت فرموده مگر پیش از آن که فایز بمنزل مقصود شود در آشنای راه خبر تشریف آوری جنرل منرو صاحب بهادر استماع فرموده با سه پلتن سپاهیان رزمخواه و چهار صد جوانان شمشیر زن ولایت و هشت ضرب توپ سمت آرکات معادست نمود چون منہیان این خبر بسمع نواب بهادر رسانیدند شاهزادہ جوان طالع با سواران خاص و ساحداران با اختصاص و چهار ضرب توپ برای مقابلہ کرنیل صاحب موصوف دستوری یافت و سواران یغماگر و بان داران بر کردگی سیدی ہلال کہ از زمرہ عماید و مرد شجاع بود فرمان شد کہ با طرف لشکر قاهرہ جنرل منرو صاحب بہادر ترک تازی نموده باند رسید ساعی جمیلہ بر روی کار آرد و اگر فوجی دیگر بطریق کمک رسد جنگ را آمادہ باشد چون شاهزادہ رستم صلابت را با فوج کرنیل صاحب بہادر در سواد آبادی ستویر

مقابله دست داد خود شروع جنگ بشیلک توپ و تفنگ کرده
سواران را حکم فرمود که گرد پیش لشکر انگریز بهادر از هر طرف
که توقع رسیدن رسد باشد چپا دل انداخته دست یغما برکشایند
چنانچه سواران تیر: جلو چنان بانسداد طرق و شوارع کوشیدند که
توقع رسیدن ماکولات با کل مفقود گردید مگر کرنیل صاحب بهادر
ازین همه رنج و تعب بمقتضای شجاعت ذاتی که از بد و فطرت
مخمر ذات والاصفات آنجماعه اولوالعزم است مطلق هر اسی
بخاطر راه نداده عازم جنگ شده بفاصله شش کرده از قلعه کنجی
رسیده دایره فرمود و از حالات عسرت اذوقه دهیمه و گاه بخد مت
جنرل منور صاحب بهادر اطلاع قلمی فرمود جنرل صاحب موصوف
بمجرد مطالعه مکاتبه یک پلتن مکمل و چهار کمپنی سپاهیان تازه زور
از لشکر خود منتخب فرموده مع سامان رسد و باروت و گوله
و دیگر ضروریات از ماکولات و شروبات روانه فرمود و خود هم
عزم مالحق شدن بکرنیل صاحب مصمم نمود مگر چون شب عبده بازی
تقدیر گنجایش پذیر ضمیر کسی نیست چنان اتفاق افتاد که بعد
رسیدن سپاه کمکی و اذوقه لشکر کرنیل صاحب بهادر را تدبیر شبگیر
زده رسیدن به کنجی که چندان بعد مسافت نداشت بخاطر
نگذشت و نظر بر آرام سپاه رزم خواه خود هما نجا مقام فرمود لیکن
چون جاسوسان این خبر بنواب حیدر علی خان بهادر رسانیدند

فکر آنطرف مرتجیح بر جمیع مقاصد داشت محاصره آرکات معطل
داشت و پنجهزار سوار برای غارتگری ملک را بجان نواحی آرکات
تعیین فرموده خود با تمامی فوج دریا موج ایستاد کرده وقت دیدن
سفیده صبح چنینکه کرنیل صاحب بهادر طنبور کوچ نواخته عازم
کنجی بود در میدان رسیده به بهادران جان نثار حکم داد که فوج
انگریز بهادر را از چار سوا حاطه کرده راه رفتن بسست کنجی
سد و سازند بمحور صدور حکم قضا شیم غلغله در زمین و زمان
افکنند و سرتیغ و سنان نمره بعزم خونریزی بلند کردند ؛

نظم

چو شد صبح نواب گردون جناب	علم زد در آن دشت چون آفتاب
بر آراست بر تن سلاح نبرد	پراز شور شد لبند لا جور د
ز بار سمندهش بمیدان کین	خم افتاد در پشت گاو زمین
و زان سوی کرنیل صاحب وقار	تنگا در برانگیخت در کارزار
بر آشفست آن میر عالی جناب	ز صرصر گرد و برد اندر شتاب
بفرمان او جهله فوج فرنگ	کشیدند صفهای کین بی درنگ
بفرید کرنیل در پیش صف	نهنگی بزیر اثر دای بکف
دو لشکر بمیدان کین آمدند	ز غیرت جبین پر ز چین آمدند
جوانان بمیدان کشیدند صف	داده بر آمد ز هر دو طرف

چو غریب توپ دمان در مصاف بارزید سیرغ در کوه قاف
 چو زنبورک جان ستان شور کرد تن پر دلان شان زنبور کرد
 خدنگ پر کرگسین وقت جنگ پس و پیش پران چو خیل کدنگ
 روان بان مادر هوای حساب بر جم شیاطین چو تیر شهاب
 بنادیق مردان عالی و ماغ صدا متصل داده چون خیل زاغ
 ز خون دلیران بمیدان جنگ سراسر زمین گشت بجماده رنگ
 القصة دران آشوب گاه رشک محشر سپاهیان شکرانگریز
 بهادر جنگی که ناسخ کارنامه رستم واسفندیار باشد بظهور رسانیدند
 و قریب سه هزار کس از بهادران صف شکن شکر نواب
 حیدر علی خان بهادر را شربت مرگ چشایند مگر کرنیل صاحب
 بهادر هر چند عزم نمود که جنگ کنان خود را تا معمره کنجی رساند لیکن
 چون محمد علی مکیدان و شیخ الفربانج قوی و موشیر جانی فرانسیس
 با جوانان بار و موشیر لالی فرانسیس که از پیش رسالت
 جنگ ناظم ادهونی برخاسته آمده بحضور مقدس نواب عالی
 جناب رسیده باد و هزار سپاهیان بار و پانصد کلاه پوشان
 و یکصد و پنجاه سوار از قوم الیمان در زمره ملازمان مسلک بودند از
 چهار طرف هجوم آوردند و به شلک اتواب و بنادیق و آتش
 دنبال داربان شور قیامت برانگیختند مردم بسیار از فوج انگریز
 بهادر مجروح و بیروح شده سرخوردنی ابد اندوختند و کرنیل صاحب

بهادر در پناه بانگی بابا قبی ماندگان پای شجاعت استوار داشته
 و متحمل این صدمات شده بجواب دهی این همه افواج می پرداخت
 درین اثنا گوله توپی در ذخیره باروت لشکر کرنیل بهادر که در پناه
 درختان بر عرابه بار بود رسیده آتش فتنه برافروخت و شعله
 زن گردیده خرمن وجود بسیاری از جوانان کار آمدنی پاک بسوخت
 کرنیل صاحب بهادر چون معاینه فرمود که آتش فتنه انگیزخته و شیرازه
 جمعیت سپاهیان گسیخته شد بادی قوی پابدار من صبر پیچیده
 سپاهیان باقی مانده را جمع ساخته تقید شکاک انداختن می کرد
 که ناگاه موشیرجانی و موشیرلالی فرانسسیان با فوج خود هجوم آوردند
 و کرنیل صاحب بهادر اسیر سر پنجم تقدیر گشت چون میدان
 جنگ از وجود آن بهادر با نام و ننگ خالی گشت سواران یغماگر
 از لشکر نواب حیدر علی خان بهادر از جوانب تاختند و بسیاری
 را بقید اسیری آورده اهل بنگاه و تمامی لشکر غارت ساختند
 نواب بهادر بعد دست داد این فتح نمایان شادمانه نواخته بطرف
 لشکر جنرل صاحب بهادر که در سواد کنجی سراق جا و جلال
 برپاداشت نهضت فرمود و بفاصله دو فرسنگ شتافته بارگاه
 باوج مهر و ماه برافراخته سواران یغماگر را برای انسداد طریق رسد حکم
 فرمود اما چون خبر اسیری کرنیل بیلی صاحب بهادر و پامال شدن
 لشکر همراهی دی سمع عالی جنرل صاحب بهادر رسید با فوج

قلیل با آنچنان لشکر کثیر در آویختن و جوانان کار آمدنی را نایق در کام
 نهنگ انداختن از آئین شجاعت و کار دانی بعید تصور فرموده
 و جنگ را بر وقت قابو منجمد داشته بتوزک شایسته شب هنگام
 بطرف جنگل و بیشه طبل کوچ نواخت و یغماگران لشکر
 نواب حیدر علی خان بهادر که باستمع این خبر تعاقب شتافته
 بودند بی نیل مقصود معاد دست کرده بار دوی معلی پیوستند نواب
 بهادر چون بمیزان عقل سنجید که حالا بعزم رزم جنریل صاحب
 بهادر قصد کردن سودی ندارد و روز دوم از آنجا کوس نهضت بلند
 آوازه ساخته باز شهر آرکات را محاصره فرمود بهادران حسب الحکم
 اقدس به بستن دمدنه و سباط کوشیدند و از ریزش گوالیل
 قلعه شکن و بانهای آتش افکن روی هوا را پوشیدند محصوران
 خسته جان در آن حالت اضطراب که شعله یحان و کار دباستخوان
 رسیده بود جگر داری را کار کرده بدفع صله های البرز شکاف
 می کوشیدند و از ضرب گوله و بان سینه را اسپر تیر قضا ساخته شربت
 داپسین می نوشیدند و دو کمپنی سپاهی که تربیت یافتگان لشکر
 جالالت اثر انگریز بهادر بودند بر فسیل قلعه پای ثبات افشوده
 چنان جنگ رستمه می کردند که دیده نظار گیان از مشاهده چابک
 دستی شان خیره میشد و درین جنگ نواب حافظ علی خان
 که بدامادی جناب سظاب نواب معلی القاب شرف

اختصاص داشت بروضه رضوان خرامید و دیگر چند سردار نامی و سواران
 و پیادگان کار آمدنی هم شربت شهادت چشیدند و از محصوران
 سید فریدالدین خان که کوتوال شهر و آنصوبه بود و بحلیه شجاعت
 آراستگی داشت داعی اجل را لبیک اجابت گفت آخر
 چون ایام محاصره سه ماه کشید و از بیرون کسی بدو قلعه گیان نرسید
 و آلات حرب هم بنهایت انجامید و دیوار قلعه هم بشرب
 گوایل متبک و منهدم گردید شبی نواب والا جناب
 بکمال غضب بهادران لشکر را قهقن بلیغ برای تسخیر حصار
 فرمود و آنجماعه جان نثار نردبان های استوار بر فضیل و کنگره حصار
 استوار کرده بالای فضیل برآمدند و محافظان برج و باره را علف تیغ
 بید ریغ نموده اچنانچه دست راعه عیال و طفلان بد احم اسیری
 کشیدند و ارشد بیگ خان و حسینی یار خان سردار شریف زادگان
 شهر که برای مدد اچنانچه دست فراهم شده بودند و سید حمید مکیدان
 و دیگر چند کس که اعزّه و متشخص بودند بقید افتادند مگر نجیب خان
 با سپاهیان انگریزی در قلعه ارک درآمده ابواب را سد و کرده
 آماده جان سپاری نشست علی الصباح چون نواب معلی
 جناب قرین خوشدلی و شادمانی داخل شهر شده حکم منادی صادر
 فرمود که کسی از لشکریان و یغماگران دست بهمال و ناموس رعایا
 و جمیع سکنه قلعه دراز نکند بعد انقضای دو سه روز یکی از معتمدان

معه قول نامه امان جان و ناموس پیش نجیب خان و سرگروه
 سپاهیان انگریزی رفته و با استقامت پرداخته بحضور عالی حاضر
 آورد و نواب والا جناب پاسبان قول نامه خود آنهمه را با اعزاز و اکرام
 شایسته شرف رخصت بخشید و دو صد سواران بطریق بدرقه
 همراه فرمود که بچینا پتن برسانند و پید حمید کمیدان که مرد شجاع
 بود چون استرضای خاطر خود برای نوکری حضور ظاهر نمود نواب
 مستطاب او را بعطای یک منزل پالکی و خلعت خاصه و سرداری
 چهار هزار تفنگچی و چهار صد روپیه مشاھره ذات بنواخت و علاوه
 آن هر کس از شرفاد نجیبای سکنه شهر جبین ارادت بر عتبه
 اطاعت سود هر یکی را فراخور قدر و منزلت بعطای خلایع و جواهر و
 تقرر مواجب عذب البیان و رطب اللسان فرمود و میر محمد
 صادق را که از اولاد میر احمد خان جاگیر دار صوبه سراب بود و از مدتی
 بکو توالی شهر آرکات بر میبرد بصاحب صوبگی آرکات
 فرق عزت برافراخت چون نواب فریدون فراز فکر رفاه حال
 رعایا و انتظام کار خانجات متعلقه قلمه مطمئن گردید شاه کریم الله
 چشتی و علی رضا خطیب و نور علی شاه متولی روضه مقدسه و مسوره
 مقبول درگاه یزدانی و خلاصه موجودات بجانی گنجور اسرار
 حضرت منان جناب مستطاب حضرت طیبوستان قدس
 سره العزیز که صاحب ولایت آند یار و از اعظم اولیای روزگار اند

سعادست قدوم میسبت لر دم بدرگاه آسمان جا سبندول داشته
 تبرکات روضه قدسیه و تسبیح خاک پاک و یک جلد کلام مجید
 مرقومه ولایت بحضور نواب حیدر علی خان بهادر که نظر کرده
 خاصان و پیران نورپرد سایه دامن عنایت حضرت رحمان
 بود گذرانیدند نواب قدر شناس آن بزرگ کردگان ایزدی را
 از حالات و کرامات جناب مغفور حضرت طپوستان مبرور
 تادیر سخن در پیوست و بوقت رخصت دامن امید هر یک
 را به نقد و افرادان مالامال ساخته یکصد و یک اشرفی بطریق نذر
 و شامیانہ زر بفت مع استاد های طلا برای آستان ملا یک
 آشیان حضرت طپوستان علیه الرحمۃ و الغفران ارسال
 داشت و بداروغه مطبخ خاص حکم شد که اطمه لطیفه و نظیفه افرادان
 بشکاف تمام در روضه مقدسه تیار سازد و از قسم عطریات
 و گل های الوان و دیگر همه ضروریات شایسته که بوقت فاتحه
 احتیاج تلاش هیچ شیئی نیفتد از کار پردازان هر کار خانه گرفته ببرد
 چنانچه حسب الحکم بغل آمد درین شناربانی جو اسپس بعرض
 همایون رسید که عبد الواب خان برادر نواب محمد علی خان
 و الاباء قلعه چنور را از اذوقه و اسباب حرب انباشته و حفاظت
 بنده دیوان خود و چند نفر را بجان موافق گذاشته خود در قلعه چند گرمی
 قیام ورزیده و اراده دارد که عنقریب بچیناپتن رسیده و از صاحبان

عالی‌شان انگریز بهادر استداده نموده بطرف آرکات رو آورد
نواب والا جناب را با شماع این خبر شماع غضب ملتهب
شده خواست که برای استیصال عبدالوهاب خان پای در رکاب
اشهب است در آورد مگر میر علی رضا خان سابقه معرفتی که
با خان والا شان داشت طرح شفاعت ریخته بعرض پرداخت
که عبدالوهاب خان از برادر خود در نجیده در گوشه قناعت
آرمیده است آن بیچاره چه قدرت دارد که اندیشه جنگ
باعا کر نصرت قرین در ضمیر بگذرانند بل یقین است که اگر
از حضور حرف طلب بر زبان گذرد خان بدی پرمینر پیای سر
بشاید و سعادت ملازمت دریابد نواب والا جناب را
بآب استمالت میر علی رضا خان آتش قهر اندکی منطقی شده
بمیر معین الدین عرف سید صاحب برادر زاده میر علی رضا خان
فرمان قضا بخریان صادر شد که با فوجی از دلیران صف شکن بر جناح
استعجال شتافته عبدالوهاب خان را بحضور انور حاضر سازد و بمیر
علی رضا خان حکم شد که با فوج همراهی خود برای گوشمال راجگان نواحی
آرکات و انتظام ملک روانه گردد و دو شهرزاده والا تبار عالی‌مقام را
به جمعیت پنجهزار سپاهیان بار دوده هزار پیاده احشام و یک هزار
سوار برای افتتاح قلاع غربی آرکات و ضبط ملک توابع آن شرف
رخصت ارزانی فرمود چون سید صاحب با جنود قاهره سرگرم

خدمت ماموره خود شد اول بقاعه چتور رسید و محاصره پرداخت
 و قلعه دار را برای سپردن قلعه پیام داد چون قلعه دار عذر عدم اجازت
 عبد الوهاب خان در میان آورد سید صاحب روز دیگر دامن
 شجاعت بر کمر بست استوار کرده راه بالادوی پیش گرفته
 چنان سستی مردانه بکار برد که کار بالاردندگان بالا گرفت و بالا نشینان
 بضرب تیغ و سنان و شمشیر بناویق آتش نشان از اوج رفعت
 بحضیض نیستی افتادند و آن حصار فلک آثار که افتتاحش باین
 سرعت از اندازه فهم و وهم متجاوز بود مفتوح گردید سید صاحب
 بعد این فتح نمایان تمامی اموال و آلات حرب بشرف خود
 آورده و قلعه دار معتد در قلعه گذاشته گرم و گیرا بست قلعه چند گری
 شتافت و در سواد آبادی که در دامن کوه واقع است نصب
 خیام احتشام نموده رقعہ بخان محصور متضمن ایماهی حاضر شدن بحضور
 نوشت از آنجا که خان ذیشان را باستماع خبر وحشت اثر
 ستحرش قلعه چتور طایر حواس از آشیانه دماغ پریده بود
 و شیران صاحب اقتدار و اختیارش بمشاهده بوقلمونی روزگار
 و مطالعه صفحات ادبار سر بکنج خموشی کشیده ناچار خان امارت
 نشان از اهل حرم استشاره صلح و جنگ نمود و در تحریر جواب
 مکاتبه سید صاحب اہمال فرمود و روز دیگر چنان اتفاق افتاد که
 چند کس از شکریان سید صاحب که برای همیشه بدامن کوه

رفتند و چند تن از سواران نیز بجستجوی گاه و دانه زمین برابرش کشیده بجولانگری در آمدند قلعه دار ساده لوح چون از فراز قلعه سواران و پیادگان را مشاهده کرد حمل بر یورش کرده گلوله توپ از حصار بر آنها انداخت پس وقوع این حرکت که منافعی آثار صلح بود بر طبع سید صاحب بهادر ناگوار آمده عرض داشت متضمن بفی در زیدن عبدالوهاب خان ارسال حضور انور نمود و توپنی کلان بر یکی از قلل رفیع جبال بر آورده گلوله سرداد آن گلوله قلعه شکن درون عرم سرای خاص خان رفیع المکان افتاده لریزه بر اندام پردگیان تنق عفت انداخت و گلوله دیگر بر بام مطبخ رسیده و دستف را منهدم ساخته گرمی دیگر شجاعت خان را سر و ساخت خان عالقدر از وقوع این واقعه بایله و معاینه عرز و فرغ ستورات عریم دولت برض خفقان مبتلا گردید و چون مریض سکنه از حس و حرکت باز مانده پابر بستر مد هوشی دراز کشیده نخله سرداق عفت آن خان عالقدر چون خانصاحب را مانند چراغ صبحدم در حالت نفس شماری دید التماسی از طرف خود بدین منضمون نوشته پیش سید صاحب بهادر فرستاده که اگر مدعا بگرفتن قلعه و ملک مقبوضه ما است حاضر است مگر چون مزاج خاوند ما از جاده اعتدال منحرف است به توپچیان حکم باید داد تا از صدای توپ دماغ او را پریشان تر سازند چون آن

مکاتبه رسید صاحب رسید بجواب قلمی ساخت که بغراغ
 خاطر تشریف باید آورد نوعی در پاسداری عزت و حرمت شما
 فرد گذشت نخواهد شد بعد رسیدن این مراسم خان جلالت
 نشان مع عیال و اطفال خود از قلعه بیرون خرامیده در لشکر سید
 صاحب رسیده در خیام عاحده بر بستر راحت تکیه زد و سید صاحب
 قلعه دار امانت شعار در قلعه گذاشته و اموال بحیط ضبط آورده مع
 خان رفیع مکان و جمیع لواحق او طبل مراجعت نواخته در حضور
 اقدس نواب عالی جناب فایز شده سرمایه مفاخرت
 اندوخت و نواب معالی القاب خان سموال مکان را مع بتمه
 و الحقه بدرقه معقول همراه داده روانه سریر نگین فرمود و شاهزاده
 جوان طالع پیر تدبیر که از حضور عالی شرف رخصت یافته بود در عرصه
 یک ماه قلعه ماهی مندل و کیلاس گده مفتوح ساخته بالشکر
 فرادان و آلات حرب بنی پایان بطرف ساکنه که در هفت
 اقلیم مشهور است دوم ساوات باهفت اختر و ذات
 البروج می زند عنان عزیمت معطوف داشت و بمحاذی قلعه
 در میدان وسیع سواری فیل چون مهرانور که از کوه خاور طلوع
 نماید خیره ساز دیده بد بینان شده توزک سواری بکمال جاه و جلال
 جلوه گر فرمود ؛

نظم

سواران اسپان تازی نژاد بسرعت گم و برده از تند باد
ز سبهم سواران زرین رکاب ز ره پوش گم دیده ماهی در آب
سنان های نیزه بروی هوا چو انجم در خشان شده بر سما
علم های سرخ و سفید و سیاه بگردانده رنگ از رخ مهر و ماه
به بسته بهر توپ گلگون لوا چو آتش فشاند لب اثر دوا
ز خیل جوانان بندوق بند فروده دران دشت رونق دو چند
قبای رنگین بمیدان جنگ چو ابر بهاری شده رنگ رنگ
در خشدن چار آئینه ها شده صیقل زنگ از سیندها
کمان کیانی یلان کرده زه به ابروز کین بر فلکنده گمره
بدوش یلان نیزه ده ارش سنانها بسم یافته پرورش
در خشان بنادیق زهر آبگون چو ماری که از پوست آید بردن
چون سواری شاهزاده رستم صلابت دران میدان وسیع
باین و بدنه و صلابت نمودار گردید اگر چه دلی محمد خان قلعه دار آن
حصار فلک آثار و سید محمد دوم رساله دار و محمد مولا که از معتد ان
نواب والا جه محمد علی خان بهادر باد و هزار سپاهیان بار
مامور بودند و قلعه از اذوقه و اسلحه معمور بود مگر از معاینه کوکبه و جلال
شاهزاده رستم شکار رنگ رو باختند و حفاظت جان خود را

بر صیانت قلعه مقدم و مرجع دانسته پیش از آنکه نوبت
 بشمشیر رسد سپهر انداختند و بی آنکه وسیله انگیزند خود معه کلید
 قلعه برد و دولت سر حاضر آمده با ولیای دولت قاهره واسپردند
 و از عنایت خاص بنوید جان بخشی سر فراز شدند پس شاهزاده و الابرار
 یکی را از معتدان جان شامعه جوقی از پیادگان بحفاظت قلعه گردون
 آثار گذاشته متوجه تسخیر انبوری گده که از آنجا بمسافت سه کرده
 واقع بود هیون جهان نور در ایستگاه فرمود اگر چه در عصار یکی از سران
 سپاه انگریز بهادر با معه و دی از سپاهیان سکن داشت و اذوقه
 هم ذخیره نبود مگر از آنجا که این جماعه شجاعت نهاد قلعت فوج خود
 را بنظر نیارده بر سپاه کثیر حمله میفرمایند آن صاحب رستم جگر
 با همان چند سپاهی آماده رزم گشته پانزده روز داد و ستد و قلعه داری داد
 و آخر کار چون دیوار عصار بطرف گوالیل بی شمار منهدم گردید
 صاحب مخفر الیه پیش ازین همراهیان خود را با آتش سوزان
 انداختن مصلحت ندیده قلعه را تسلیم نمود شاهزاده کیوان منزلت
 قلعه داری تفویض زین العابدین خان نایط داماد اسد خان همکری
 فرموده و قبل مراجعت نواخته بعبادت پای بوس پدر خود رشید
 وقار رسید و از آنجا که نقش پذیر لوح خاطر عاطر نواب بهادر بود که
 هر طرف که شاهزاده اقبال مند سمند گیتی نورد همسین می کند شاهد فتح
 در مرآت تمنا روی نماید ثانیاً حکم شد که برای کمک محمد علی کمیدان

عازم شده در تسخیر قلعه رای ایلورتد بیر فرادان و کوشش بی پایان
بکار برد اگر چه بسمع گرامی شاهزاده بهادر زبانی منتهیان مفصل
رسیده بود که در آن قلعه کرنیل لانگ صاحب بهادر پامی ثبات
افشرد و قلعه را بماکولات و مشرد بات و آلات عرب
و پیکار پر کرده است و تا که تمامی اردوی ظفر قرین جاده پیمای آنطرف
نشود محاصره آن قلعه متعذر است مگر چون از حکم قضا شیمم گزیر نبود
تا آنکه هنوز گرمی زمین از پشت اسپان محنت کشیده فرو نشده بود
باز سامان سفر آراسته ره نورد شد و محمد علی کمیدان را مع فوج
همراهی او قرین رکاب سعادت داشته است رای
و یلورتد ثاقب چون کرنیل صاحب بهادر از ورود شاهزاده
و آلات بار خبر یافت فی الفور سپاهیان قادر اند از رابر کوه ساجره کوه
و مرتضی گره تعیین داشته و اتواب صاعقه بار در پناه سنگستان
تعبیه نموده چنان جنگهای رستمانه نمود که به هیچ نوع کمندتد بیر بندر
تسخیر نتوانست رسید و اگر چه محمد علی کمیدان مکرر نامه های مردانه
نمود و خواست که بر کوه ساجره به نردبان سچی صعود نماید اما از شدت
شکم بنادیق و اتواب بالا رفتن کار میسر نشد شاهزاده و الا
تبار چون افتتاح آن قلاع را بی رسیدن افواج دیگر و توپ های
کلان متعذر دید بحضور نواب والا جناب عرض داشت نمود
نواب بردشن ضمیر آن نور دیده شوکت را در از نظر داشتن

و مردان کاري را پر دانه دار بر آتش انداختن مصلحت ندیده پر دانه
 کرامت نشانه در باب مراجعت صادر فرمود و بسردار
 سواران ینماگر حکم شد که سه صد سوار همراهي خود و یک هزار سپاهيان
 احشام تعيين آن جبال دارد تا بزودن راه رسد میکوشیده باشند
 ديس از آن نخير ملک جنوبي آرکات منظور خاطر اقدس
 شده رستم علي خان بادو هزار سوار و دوهزار پياده کمر ناکي و یک هزار
 سپاهيان بار بافتتاح کوهستان چنجي دستوري يافت در دشمن
 خان دسته دار حسب الامر دالاباد و هزار پياده و یک هزار جوانان بار
 و یک هزار سوار خوش اسبه به نخير کوه موکل نام زد گردیده
 بد انطرف بشتافت و با جماعتي که همراه داشت غربي قلعه در ميده ان
 سطح فرود آمده بمسطر جوزف که از طرف سرداران عاليشان
 انگريز بهادر بقلعه داري مامور بود پيام فرستاد که اگر بانواب حيدر علي
 خان بهادر ملک اطاعب پيمايد و قلعه تفويض نمايد مثل موشير لالي
 بعطاي مناصب مناسب و جاگير لايق سر يايه کامراني خواهد اندوخت
 مگر صاحب منخر اليه حميت مردمي را کار فرموده مطلق پيام صلح را
 بگوشش رضا جان داد و با جوانان قوي دل آماده جنگ شد دشمن
 خان چون بانب صلح را بسته يافت آبادي دامن کوه را با آتش
 غضب خاکستر ساخت و برين اکتفا نکرده عيال سپاهيان
 محصور که در قريات دامن کوه قيام داشتند بتقص اسيري آورد

تا شاید سپاهیان بشینند خبر اسیری اطال و عیال دست
از جدال برداشته پهای اطاعت بشتابند اما آن جوانان پاس
نمک را بر رانی عیال خود مرجح دانسته رقبه شجاعت بر رقبه
اطاعت در نیاروند و نشه همت آن بهادران مطلقاً و به تنزل
نزداد و با آن حالت پرملالت اکثر بر مورچال ریخته و از شلک
بنادیق طوفان بلا انگیزه بسیاری از رزم جوانان همراهی روشن خان
را بر خاک هلاک می انداختند و رستم خان که بجانب چنجی تگادر عزم
بر انگیزه بود بمی یکم هفته کوه کشن کنده و جنید کنده که رفیع تر از دیگر
جبال بود و دیگر چند قلعه که باهم دیگر اتصال داشتند مفتوح ساخت
و محیی الدین خان قلعه دار و الاهی را با یکس عهده دار انگریزی اسیر
نموده و قلعه جات را بدو لتخوان سپرده بطرف ترنامل عازم گردیده
و شاه زاده اقبال بلند که با فوج ظفر موج برای تسخیر کرنا تک گده
و دیگر قلاع منبعه آن طرف از حضور شرف رخصت یافته بود
راه ادهونی گده و علی آباد را پایمال سم توران جهان نورد
ساخته محاذی قلعه کرنا تک گده که تیغش از ایوان کیوان در گذشته
بمیدانی وسیع مخیم جاه و جلال ساخت و به بهادران شکر حکم محکم
صادر فرمود تا با گوالیل خارا شکن دیوار حصار را منهدم سازند توپچیان
بهرام صولت فی الفور توپ های آتش بار بر قلل جبال شامخ
تعبیه کرده دود از نهاد محصوران بر آوردند لیکن بسبب رفعت

کوه چون رسیدن گوله بدیوار شکل بود شاهزاده والا خرد روز
 چهارم تدبیری اندیشیده چند کس را از زمره اسیران متوطن
 آرکات بانعام خوشدل ساخته رهایی بخشید و آن محنت کشیدگان
 از امان جان به ثنای سلطانی رطب اللسان و عذب البیان
 و مریون احسان گشته و بالای کوه اندرون قلعه رفته تمامی کیفیت
 سخن شدن شهر آرکات و متواری بودن نواب محمد علی خان
 والا جاهد و سخن شدن قلعه لاقه بکلید شمشیر عالم گیر مجاهدان شکر
 نواب حیدر علی خان بهادر پیش قلعه دار و مکیدانان محافظ قلعه
 ظاهر ساخته همه را در گمراهی و اضطراب انداختند و آن جماعه
 بعد فتح قلعه بحرم جنگ خود را در معرض هلاک دیده سلسله جنبان
 صالح بشرط عنایت قولنامه امان جان و ناموس شدند و شصتی
 معتبر را بعهده سفارت در حضور شاهزاده والا تبار فرستادند
 بمجرد ورود او در شکر نصرت اثر چون سلطان بهادر ملاحظه فرمود
 که نقش مدعادرست نشست فی الفور قولنامه عنایت فرمود
 و آن گروه قلعه تسلیم اولیای دولت نموده بدر رفتند شاهزاده
 بهادر شادمانه نواخته اموال قلعه بضبط آورده و قلعه داری معتبر تعیین
 فرموده و عرصه چند ماه در انتظام محالات توابع آن قلعات مفتوحه
 سربرده است کوه را دست نیاور لوائی شوکت برافراخت
 و در عرصه دوازده روز آنرا مفتوح ساخته اشهب شوکت را بجانب

تپاک گده سبک عنان فرمود چون در آن قلعه تهمانه از طرف صاحبان عالیشان قایم بود و سردار آن مقام باد و صد جوان بمحافظت می پرداخت از بالای قلعه ملاحظه کرد که شاهزاده اقبال مند برکنار تالاب سمت غربی قلعه اعلام نصرت انجام برافراخته است پس آماده پیکار گردید و بهادران شکر را فرصت از شدت گوایل دست نمیداد که بر کوه صعود نموده در شعب جبال مورچال قایم سازند مگر از آنجا که در آن ایام اختر بخت نواب محمد علی خان والاباه رو بهبوط داشت هوا خوار نش هر تدبیری که می کردند تقدیر آن را برهم می زد چنانچه قلعه دار این قلعه که بهادری بهرام صولت بود اگر چه باد و صد جوان در مقابل با آن فوج دریا موج پای کم نمی آورد مگر اتفاق چنان شد که کول آبی که اندرون قلعه بود یکایک خشک گردید و از شدت عطش محصوران را یک نیره آب گرمیه از سر گذشت و همه متفق اللفظ والمعنی از سردار خود استدعی آن شدند که بنای مصالحه با شاهزاده والاباه باید نهاد تا نیم جانی که باقی است مفارقت از ابدان نکند ناچار آن قلعه دار صاحب جگر بیدی همراهیان دیده بدین صورت پیغام فرستاد که اشب دست از گوله اندازی کوتاه سازند فردا قلعه تسلیم خواهیم نمود شاهزاده والا قدر ازین پیام خوشدل شده توپچیان را همانست فرمود قضا را در آن شب سقایی تقدیر طرفه آب بر روی کار آورد که ابری

سیاه بی موسم بر خاسته بشدت تمام بارید چنانچه بر که خشکیده
 که در میان قلعه بود لبالب گردید علی الصباح چون سردار قلعه
 آب رفته بجویافت از همرازان استشاره نمود همه معا مصداق شدند
 که در قلعه از اذوقه و گوله و باروت هیچ کمی نیست و آب که موجب
 حیات بود بی منت غیری از عنایت باری بهر سیده حالا صالح
 ضرور نیست جنگ باید کرد و کشته باید شد لیکن قطره آبرو بر خاک
 بیخیرتی نباید ریخت آن سردار جگر دار چون سپاهیان را رزم
 طلب دید بلاط صالح در نور دید و همیای زدن گوله و بندوق گردید
 شاهزاده فیر و زمند چون رنگ معامله دیگرگون دید از غایت
 غضب توپچیان رستم توان را بر آردن اتواپ بر قلل کوه
 حکم داد و از هر طرف جوانان قوی بازو در پناه سنگستان غزیده هر روز
 مورچال پیش می بردند و از آنجا که محصوران در پناه حصار بودند هر روز
 صدمه عظیم از ایشان بالشکریان منصور میر سید آن سردار عالی مقدار
 عرصه بیست و هشت روز با آنجماعه قلیل کار نامه رستم و اسفندیار
 را منسوخ نموده با آن فوج قیامت موج جنگید لیکن از آنجا که تیر قضا
 از نه سپر گردون میگذارد تالاب که در قلعه بود باز خشک
 شده قطره آبی جز آبروی مردان باقی نماند و طاقت سپاهیان قلعه
 نشین از غایت عطش سلب گردید باز بمجبوری خوانان امان
 شدند لیکن چون این بار کار از مدار گذشته بود و بسیاری

از بهادران نامی لشکر منصور آب فنا نوشیده بودند معروضه محصوران
درجه پذیرائی نیافت و حکم یورش و قتل عام صادر گردید جوانان
شیرشکار بمحجر دصد در حکم دامن هست بر کمر جلادت استوار
کرده بالای کوه برآمده آب شمشیر در گلوی آن جنگر سوختگان چکانیدند
وقایع دار عالی مقدر را با احترام بحضور شاهزاده عالی قدر رسانیدند بعد افتتاح
آن حصار متین شاهزاده والا شکوه در تسمائی خطط مقبوضه عمال
وامنای کاروان مقرر ساخته و معتمدان را بقلعه داری درهای منبع تعیین
ساخته بعد عرصه ده روز بانقود و اجناس فراوان بحضور فیض گنجور
نواب ثریا جناب رسیده سرمایه سعادت کونین اندوخت؛



لشکرکشی فرمودن جرنیل صاحب نام ارمالی مقلار
جرنیل کوت بهادر از مل راس بقصد انتزاع بالا گهاق
از قبضه اختیار نواب کوه وقار پیهر اقتلار؛

راوی گوید که چون شاهزاده عالی تبار مع غنایم موفوره بحضور نواب
حیدر علی خان بهادر کامیاب سعادت ملازمت شد زبانی
جو امیس کاروان بعرض مقدس رسید که جرنیل کوت صاحب
عالیشان سموالکان که در فنون صفا آرائی یگانه و بوقت پنجم
آزمائی با اسفند یار صولتان رستم زمانه است از انتظام ملک

بنگاه مظلومان شده تشریف فرمای ولایت شده بود درینو لا باز از انجا
 بکنایت مهم جنگ نواب بهادر زمامور شده رونق افزای مدراس
 شد و بانواب محمد علی خان والا جا ملاقات کرده دوهزار تفنگچی و ستمصد سوار که
 در آنوقت پیش محمد علی خان بهادر حاضر بودند بهمراهی خود برگزیده و خزانه
 و افزای سرکار کمپنی انگریز بهادر برداشته و سامان رسد خاطر خواه
 برگادان و اشتران و فیلان بار کرده بنواحی وکل و یلور خیام
 شوکت برافراشته است نواب والا جناب باستماع این خبر
 سواران را بر سرکردگی سیدی هلال و غلام علی خان بخشی بطریق
 مستقلارخصت ساخته خود هم عقبش از آرکات طبل نهضت
 نواخت اما پیشتر از ورود نواب عالی جناب جرنیل صاحب
 عالیشان قلعه کرگ پاله را که بشرف ملازمان حیدری بود محاصره کرده
 پیش از آنکه صبح صادق بدید بهادران لشکر انگریزی از نیروی
 هست بیادری طناب و سلم بران قلعه متین برآمده چارسان
 حصار را بنیر تیغ بنی دریغ کشیدند قلعه دارد ساعت باجماعتی
 که همه داشت داد مردی داده امانت جان شیرین بخازن ارواح
 سپرد و جرنیل صاحب بعد این فتح نمایان اذوقه و دیگر اجناس
 که در قلعه بود بلشکریان منصور خود تقسیم فرموده و از آنجا نهضت
 نموده در سواد آبر و اکم لوای آسمان سای برافراخت و روشن
 خان دسته دار که بکشایش بر موکل گمره از حضور نواب

والاجنباب شرف ترخیص یافته با تنساق رستم علی خان فاروقی کار بر
متحصنان تنگ ساخته بود چون دریافت که بسبب قریب
رسیدن لشکر قاهره جنرل صاحب بهادر قلعه دار را استظهار
کلی بهر سید و قلعه باین سرعت مفتوح نخواهد گردید لهذا دست
از محاصره برداشته روانه اردوی معلی گردید و جنرل صاحب عالی شان
بقلعه بر موکل گمره بی منازعت غیر می رسید و قلعه دار را بکله دی
جگر داری بعطوفت و نوازش نواخته و او را هر کاب میمنت
انتساب داشته و سرداری دیگر را بقاعه داری گذاشته روز
دیگر بجانب پهاجری کوچ نمود و از شخصی تاجر اسباب
رسمه فرادان خرید فرموده سمت کوه مورث تافته در محاذی قلعه
پای ثبات افشوده برای ارسال سامان جنگ واذوقه از راه
دریا بکونسل مدراس قلمی ساخت درین عرصه نواب والا
جناب هم بالشکری فزون تر از مور و بلخ رونق افزا شده بفاصه
دو فرسنگ خیام و اعلام شوکت برافراخت و بدریافت
مکنون ضمیر جنرل صاحب بهادر روزی چند بصف آرای پیرواخت
آخر چون پیرایه انکشاف یافت که جنرل صاحب تار سیدن
جهازات از طرف مدراس سبقت بچنگ نخواهد فرمود
نواب والا تبار میر علی رضا خان را با فوج تعیناتی او و سیدی هلال
را با پنج هزار سوار و غازی خان را معه سواران یغماگر بمقابله لشکر

قیامت اثر جنرل صاحب بهادر گذاشته خود با توپ خانه و لشکر
سمت محمود بندر نهضت فرمود و شاهزاده و الابرار را با هفت
هزار سوار و خوار و پنج هزار پیاده جرّار و بیست و پنج ضب توپ
صاعقه آشوب حکم فرمود که در نواحی نهر نگر و تجاور آتش غضب
برافروزد و هر چه از تر و خشک بنظر آید بنوایر قهر بسوزد چنانچه شاهزاده
رستم شوکت اول در نواحی تجاور که بخوبی آب و هواد افرونی
مبزه و ریاحین صحرا شک باغ ارم بود و چپا دل انداخته با حراق
امکنه و غارت گری اسواق و دکان آشیان گاه بوم ساخت ؛

نظم

بهر جا که طوفان لشکر رسید تو گوئی که هر صربه آذر رسیده
از ان بوم کنند اشجار باغ در و بام شد آشیان گاه فراغ
ز بس سوختن در تمامی دیار نموده یکی چوب جز چوب دار
و بعد قتل و غارت از اجناس مغر و نه آنچه قابل ار سال پیشگاه
حضور بود روانه ساخت و خود برای ترمیم قلعه نرکات پلای و شا کوه
بکار پردازان تقید فرموده سمت نهر نگر تاخت و در ایلیا پور
و دیار پاله تهاجمات گذاشته از آنجا شبگیر کرده بر ساحل
رود کاویری و کور دم دیرهای قدیم را که از اقمشه نفیسه و جواهر
نادره جمابود چون دست اهل همت خالی نمود و بعد انعام دانه ام

اصنام و انفرار از قتل عام عبور هر دو رد کرده بطرف کلی کوه که
 شرقی حصار ترچناپلی بمسافت شش میل واقع است گلگون
 صباغرام را همینز کرد هنوز فایز منزل نشده بود که کوکبه جاه و جلال
 نواب سپهر جناب جلوه گر گردید شاهزاده سعادت توأمان
 در اثنای راه دولت قد مبوس حاصل کرده چون فتح و نصرت
 همکاب روان شد و نواب و الاجناب بعد قطع مسافت طرف
 قلعه ترچناپلی رو آورده بسواران برای تاخت و تاراج آن نواحی
 فرمان داد و آن یغماگران دقیقه در مراتب نهیب و غارتگری باقی
 نگذاشتند درین اثنا سرداری سترغال نام که از قلعه برآمده
 در تعلیم سپاهیان نو ملازم اشتغال داشت با شش صد
 سپاهی رزم خواه و دوزخ توپ گرم و گیر اشتافته بشیلکهای
 متصل گرمی ترک تازیغماگران سرد ساخت و بتعاقب سواران
 روان شد و آن گرده آهسته آهسته بطرف چرکل جائیکه سواران
 معه توپخانه و رکمبین گاه به انتهائز فرصت و قابو بودند رسیدند چون
 سترغال از آن حال خبرنداشت بی باکانه شیلک میزد و قدم
 پیش می نهاد تا که قریب کمبین گاه رسید و جوانان مسلح
 و پیادگان احشام از هر جانب ستر موصوف را محاصره کرده
 به شیلک بنادیق و اتواب پرداختند و از سپاهیان آنطرف
 که هنوز مشق شیلک بکمال نرسانیده بودند بسیاری را

مجروح دلی روح ساختند سترمال چون نقشه جنگ برین منوال
 دید خون تنی چند بر زمین ریخت و چون برق خاطف اشهب
 طوفان خصال را بجانب قلعه برانگیخت در آن حالت علی نواز
 نام سواری از جنود نواب حیدر علی خان بهادر هرب شمشیری
 بقوت تمام بر سر ستر موصوف فرود آورد مگر چون حیانت
 ایزدی سپرداری کرد آسیبی نرسید و آن شجاعت پناه
 بی همتا بصحت و عافیت داخل قلعه گردید نواب معالی القاب
 بعد این فتح در سواد پسر کل پاره به نصب خیام اقبال پرداخته بشاهزاده
 والاشکوه امر فرمود تا به تهر داران ملازم حکم محکم فرماید که از چوب و در سن
 و سنگ هر چه برای بستن مورچال و بنای سابط بکار آید
 فراهم آرند و در قلعه هم سترمال و کرنل لکن صاحب بهادر
 و شاد یحان تحصیل دار سپاهیان قدیم و باقی سکنه شهر را جمع ساخته
 بحفاظت برج و باره قلعه همت مهورف داشتند چون در عرصه
 دوسر روز لشکریان نواب حیدر علی خان بهادر جمیع آلات قلعه کشائی
 هیئت ساختند و عزم سلم داشتند که شبانگاه دمدمه سابط بسته
 باز و بتقلعه گیری خواهند کشاد ناگاه قطعه عرض داشت میر علی رضا خان
 و دیگر سرداران تفرقه اند از خاطر مبارک نواب بهادر شد و چنان
 بوضوح پیوست که جنرل کوت صاحب بهادر با سپاه رزم
 خواه و سامان موفور سمت محمود بندر نهضت فرموده نواب

والاجنباب بد ریافت این خبر رفتن آنطرف را برافتتاح قلعه
مقدم و مرتجع دانسته معه توپ خانه و تمامی فوج دریا موج از محاصره
قلعه دست بردار شده و سامان قلعه کشتائی که فراهم شده بود همه
آتش زده کوس نهضت بلند آذره ساخت چون چند منزل طی
شد سیدی هلال بخشی که بطریق منتظا میرفت در سواد
با کور با فوج قاهره انگریز بهادر دود چار گردید و به تیغ و سنان و شیلک
بنادیق آتش افشان داد مردی داد و از طرفین قریب سه صد
جوانان زخمهای کاری برداشته گلگونه حیات ابد بر روکشیدند
و سیدی هلال هم شهید شد پس جرنیل صاحب والا شان بگام سرعت
راه طی فرموده پرتوالتفات بر سکنه محمود بندر انداخت و شب
بآسایش بسر برده علی الصبح بر قلعه سلبزور شش فرمود لیکن
چون یوسف خان قلعه دار پای ثبات محکم افشرد به بود و از
تیر و تفنگ بجواب دهنی لشکر قاهره انگریز بهادری پرداخت
جرنیل صاحب بهادر خستگی بهادران کار دران سنگ لایح
گوارای طبع مآل اندیشش نغمه فرموده باز بطرف محمود بندر مراجعت
فرمود درین اثنا نواب ستطاب با لشکر و توپخانه رسیده در راه
حایل شد و بر توده های ریگ که بر ساحل دریا واقع بود اتواب
تعبیه فرموده حکم بشیلک داد و خود در سایه توده ریگ بر کرسی
زرین جلوس فرموده بهادران پیکار طلب را قدغن و تحریم جنگ

می نمود و میر علی رضا خان را تاکید مزید فرمود که از عقب سپاه انگریز
بها در در آمده به تضییق محاصره مساعی جمیله بکار برد و شاهزاده عالی تبار را
فرمان شد تا مو شیر لالی را مع فوج و رساله های سید حمید و شیخ انصر
و شیخ عمر و شجاع الدین همراه گرفته مقابل آن فوج قیامت
آشوب شود و از آن طرف جنرل صاحب بهادر بکمال عزم
و احتیاط مطابق آئین سپه سالاری سپاه خود را صفوف بسته
و اتواب صاعقه بار پیش رودا شده از ساحل دریا قطره زن
گردید و چون تلاقی فریقین دست داد از هر دو طرف صدای بگیر
و به بند بلند گردید و از شیلک بندوق و توپ و بان و برق قیامت
آشوب گوش ملایک بر آسمان کر گردید از طلوع صبح تا دو پاس
بازار ملک الموت چنان گرم شد که در آن ریگ زار غیر
از لاش مقتولان و اجساد طپان مجروحان هیچ بنظر نمی آمد در آن
حالت چون زبانی هر کاره خبر جلوس نواب حیدر علی خان بهادر
در سایه توده ریگ بسمع جنرل بهادر رسید لهند ابا سپاه رزم
خواه خود بهمان سمت زور آورد و دو منزل جهاز که از مد راس
برای کمک رسیده و در دریا لنگر داشتند اهل جهاز را فرمان
داد که بر فوج دریاموج نواب بهادر گوا لیل چون قطرات باران
بیارند درین اثنا میر علی رضا خان از کنار دریا اسپ را بجولان
در آورده خواست که به عقب شکر انگریز بهادر رسیده دست یغما

بر اهل بنگاه برکشاید ناگاه گلوله توبی که چون تیر قضایی خطا بود از بالای
 جهاز بر بازوی آن عضاده کاخ ریاست رسیده عنان اختیار از دستش
 ر بود و از پشت زمین بر روی زمین افتاده ابواب ماتم بر همان
 خود کشود و فیکانش چون حال برین منوال دیدند او را در حالت
 نزع در یک منزل پاکی انداخته و غلافی فرو داشته بحضور نواب
 حمید علی خان بهادر آوردند نواب والا جناب چون پرده پاکی برداشته
 دید که طایر روح میر موصوف از قفس عنبری پرواز کرده از مغارفت
 آن رفیق قدیم دل حق پرست او نهایت بدو آمد لیکن آنوقت
 بصلاح و صواب دید خرد خود را ضبط فرموده نعلش آن محفوف
 رحمت الهی را در صندوق گذاشته روانه سریر نیکپتن فرمود و از آنجا که
 شاهزاده والا بنار خواهرزاده حقیقی میر مغفور بود فوج همراهی او ضمیمه
 عا کر شاهزاده بهادر کرده تمامی اسباب و اسبان و فیلان
 مملوک که میر مبر در نیز تفویض شاهزاده فرمود و پسر میر مرحوم را که
 قمر الدین خان نام داشت آثار رشده و تمیز از جبین اولامع دیده به خلعت
 ماتم پر سی و عطای نوبت و علم و تقاره و فیل با عماري مرصع
 سر بلندی بخشیده برای تربیت دستش بدست شاهزاده
 کامگار سپرد و چند روز برای تیمار خستگان و آسایش دواب
 جنگ مناسب ندیده عنان سمنه صبار فنار سمت نیکنای پتیه
 معطوف فرمود و مجمر و خان را بحفاظت روانه آرکات فرمود و بکار

پردازان حلم داد که جراحان حاذق برای معالجه تعیین نمایند و سید صاحب
 را احکم شد که معه دسته سواران همراهی خود و چند هزار پیاده به انتظام
 نواحی تجاور و نتهرنگر بشتابد و جنرل صاحب بهادر چون در آن
 جنگ بتأیید اقبال چیره دستی یافت باز بطرف پهلجری
 نهضت فرموده از راه بر موکل گده داخل فرنگی کوه گردید و به تنظیم
 و تنسيق محالات و پرگنات آن نواحی اشتغال ورزید نواب
 معلى القاب روزی چند در نواحی نیکناپیتهم بسیر و شکار پرداخته
 باز از راه تردادی طی مراحل فرموده در سوادپندی متصل بانگی که از
 کوه بغاصله یکفرسنگ بود الویه اقبال برافراخت سردار
 کوه نشین کثرت فوج بدامن کوه دیده جمعی از سپاهیان را
 فرمان داد و آن گرده از بالای کوه مایل نشیب شده سواران
 لشکر حیدری را که بجمع آوردن چوب و گاه در شعاب جبل
 می گردیدند بشیلک بنادیق زخمی ساختند و اسپان را حی کرده
 بردند چون خبر بنواب فلک جاہ رسید نوایر غضب مشعل
 گشته به بهادران لشکر شکن فرمان داد تا آن کوه را سحر سازند
 و خود از نزدیکی کوه دوری مناسب دیده در میدانی وسیع نصب خیام
 فرمود توپچیان رستم توان اتواب در دامن کوه بجای مناسب تعبیه
 کرده محصوران را از شدت گوایل عاجر ساختند و پیادگان در
 پناه سنگستان از شیلک بنادیق صاعقه بار که چون قطرات

باران متواتر می ریخت قهر هست مستحسنان از پادرا انداختند اگر چه
 از آن طرف شخصی صوبدار عبد القادر نام داد مردانگی داده شش
 روز جنگ رستمانه کرده جمعی کثیر را از لشکر حیدری مجروح و بیروح
 ساخت مگر قلعه دار که ساغر دماغ از باده تهوور خالی داشت و بعشق
 لولی زنی مبهوت و سلوب العقل شده بود چون محبوبه اش
 متحمل صدای توپ نتوانست شد دل از دست داده سر
 اطاعت برقدسی آستان سود و کلید قلعه تفویض اولیای دولت
 نمود درین اشهر کاره باعترض اقدس رسانیدند که جنرل کوت
 بهادر در قلعه دنداسی لوای عظمت و شوکت برافراخته است
 و سواران یلغار فوج حضور در اطراف و جوانب بناخت و تاراج
 مواضع و قری مشغول اند باستماع آن نواب ذوالعزم هم از
 فرودگاه پای هست در رکاب عزیمت نهاده بطرف دنداسی
 جاده پیما گردید و سه چهار روز تداویر قلعه کشائی بکار برده چون صورت
 افتتاح در مرآت خیال متصور نشد انتظام دیگر مهمات دولت
 و بند و بست شهر آرکات مقدم برین مهم دانسته موشیر لالی
 فرانسس و شیخ انور و شیخ حمید را با فوجی گران بمحاصره قلعه گذاشته
 خود به آرکات نهضت فرمود بعد تشریف بردن نواب والا
 جناب اگر چه موشیر لالی در قلعه شکنی قاصر نشده و قدری دیوار
 قلعه هم بمضرب گوا بیل منهدم ساخته مگر سر دار قلعه که مرد تجربه کار

بود چنان داد جنگ آوری داد که دندان طمع مو شیر لالی کند گردید
 آخر بار فیتان خود شاورت کرد که چون ایام محاصره بامتداد
 کشیده و هنوز کمندتد بپیر بد زده تسخیر حصار نرسیده
 حالا مناسب آنست که قلعه را بنحیج باید گرفت پس یکی را از
 فرانسیمان همراهی خود که در تحریر و تقریر انگریزی مهارت کالی
 داشت بسرداری مقرر کرده و چند هزار سپاهیان را بلباس
 ملازمان شکر انگریزی آراسته از راه کرگت پاله بجانب قلعه
 کیل ساخت و آن شخص قریب بقاعده رسیده خطی از نام
 یکی از سرداران انگریز بهادر بنام قلعه دار بدین مضمون نوشته
 فرستاد که من از مدراست بدو شمانا مرده شده با فوج تازه زور و سامان
 رسد وافر رسیده ام فردا صبح داخل قلعه خواهم شد قلعه دار بهوشیار
 از مطالعه خط اول اظهار شادمانی کرد مگر چون نام را قلم خط بخواند و بیادش
 آمد که آن سردار بحکم جرنیل صاحب والا شان بطرف سیکا کول
 و گنجام برای آوردن آذوقه و گادان توپ کشی عازم شده است
 در شک افتاد که مبادا مو شیر لالی طرح خدع انگخته باشد پس
 آن شب بتوا سربسرد علی الصباح چون صدای توپ
 بگوش رسید قلعه دار تنهوش فی الفور دور بین بدست گرفته دید
 که گردی از طرف پشاه راه کرگت پاله رسیده بمقابله فوج
 مو شیر لالی صفوف آراسته اند و از جانبین شیلک بناویق

و اتواپ بکار میرود مگر غیر از دود بار و دست یک تن هم از هر دو
 طرف مجروح و مقتول بنظر نمی آید بمعاینه این حال گمان خدع که
 از طرف موشیر لالی پیرامون خاطر قلعه دار گردیده بود یقین انجامید
 و در طرفه العین اتواپ بروج حصار را از گوالیل و ساچمه پر کرده
 منتظر نشست بعد ساعتی آن سردار قریب قلعه آمده بقلعه دار
 پیام فرستاد که ما بخیریت رسیدیم دروازه قلعه بکشاید تا داخل
 شده بیا سائیم قلعه دار جواب فرستاد که چون اندرون دروازه
 قلعه دیواری جدید محکم کشیده ایم باید که ایشان بر لب خندق فرود
 آیند تا دیوار از میان برداشته بدرودن جادهم سردار جعلی ازین
 پیام دانست که افسون چشم بندی من موثر افتاد پس
 بغراغ خاطر زین از پشت اسپان برگرفته سپاهیان را حکم داد که
 بغراغ خاطر کمره بکشایند چون این بعمل آمد قلعه دار در پس کنگره حصار
 گوش بر آواز مانده چون لهجه کلام و طرز اوضاع آن جماعه را منافی
 اطوار افواج انگریز بهادر دید بتو پچیان حکم داد و آن جماعه بی باک چنان
 چابکدستی بکار بردند که از شدت ریزش گوالیل و ساچمه غیر از
 تنی چند از آن مملکه جان سلامت نبردند پس قلعه دار مردم
 خود را بیرون فرستاده اسپان و اسلحه مقتولان درون قلعه کشید
 و چون این واقعه بایله بعرض نواب حیدر علی خان بهادر رسید
 برنی تدبیری موشیر لالی سخت بر آشفته او را با تابعا نشان

بحضور طلبیداشت و دیگر سواران معتبر و سرگردگان صاحب
تدبیر را برای محاصره قلعه بدان طرف گماشت؛

ذکر محارباتی که شاهزاده والادودمان طیب و سلطان را
در نواحی آرنی با افواج قاهره صاحبان انگریز بهادر بوقوع
آمد باد دیگر واقعات سنه یک هزار و یکصد و نود و شش هجری؛
چون جرنیل سرایری کوت بهادر بعد جنگ محمود بندر بر اس
معاودت فرموده بود و نواب عالی جناب در تخییر قلاع متعلقه
صوبه آرکات مصروف مانده در ینو لاگال صاحب کرنیل بانج هزار
سپاهیان ولایتی و غزانه موفور و سه صد و هفتاد منزل کشتی محموله
سامان ماکولات از بنگاله وارد مدراس شد و بورد آن صاحب
جرنیل صاحب خیلی مستهجن شده بعد دو ماه با فوج دریاموج سمت
تریاتور اعلام شوکت برافراشت و از فرزندان نواب محمد علی خان
والا جاهی یکی را که مخاطب بیف الملک بهادر بود و همکار
سعادت برده چون خبر نهضت جرنیل صاحب بحضور نواب
رسید از راه کادیروی پاک طبل کوچ بدنده آوازه ساخت اما پیش
از آنکه تلاقی فریقین اتفاق افتد جنرل صاحب بهادر شبگیر کرده
در سوادسولنگر دایره دولت فرمود و سه روز برین روداد انقضایافته بود
که کوکبه جاهد جلال نواب حیدر علی خان بهادر نمایان شد صباح آن

جنرل صاحب از فردگاه سوار شده بمیدانی وسیع که لایق جنگ گاه
بود علم اقتدار برافراخت و ازین طرف سواران جنود ناممرد و
حیدری بمقابلہ رسیدند و نواب بهادر خود توپخانه آتش بار در راه
حایل کرده منتظر درو دعا اگر انگریز بهادر بود و شاهزاده و الابرار
با فوج جرّار بطرف ساقه شکر انگریز هیون آتش پار ایچولانگری
در آورد و در آن روز عربی سخت که ناسخ جنگ کینسرو افراسیاب
بود بظهور رسید و بهادران طرفین دست از جان شسته بدریای
آتش شنادری کرده غریق رحمت الهی شدند چنانچه در آن
آشوب گاه بطرف گوله توپ پای کرنیل اسطوارط
بهادر از کار رفت و سیف الملک بهادر از رسیدن صدمه
گوله توپ از خانه زمین جدا شده بر روی زمین افتاد و زمین اشنا
شام پرده ظلمانی بر روی آفاق فروهشت و هر دو لشکر بفردگاه
معادوت کردند اگر چه از وقوع این سوانح و کثرت ترود گردملالی بر خاطر
جرنیل صاحب ننشست لیکن بمشاهدہ بدی سیف الملک
که موجب بیدلی جگر داران میشد رسانیدنش بنحمت نواب
والا جاه افضل مهمات تصور فرموده بوقت رسیدن سفیده صبح
طبیل کوچ نواخته بطرف ترپاتور تشریف برد و سیف الملک
را بصحت و عافیت بمعادوت ملازمست پدرش فایز
ساخت و خود برای انتظام دیگر مهمام بدراس نهضت فرمود

و نواب حیدر علی خان از انجام مراجعت فرموده در حدود کنجی که بو فور
 هیمه و گاه موجب آرامش کریان بود دایره اقبال فرمود درین
 اثنای بانی جواسیس بحضور فیض معمر پیرایه انگشافت یافت
 که چند جهاز فرانسسی بمررداری موشرهوی سپه سالار
 فرانسس بعزم ملازمت حضور بی آید و هم بوضوح انجامید که چون
 سردار ولندیز بسبب فروختن آلات حرب در سرکار حیدری
 بتجویز صاحبان عالی شان کونسل مدراس ماخوذ شده و کمر نیل منور
 صاحب بهادر برای انهدام قصر شوکت ولندیز و افتتاح قلعه
 ناک پتن متعین شده و بعد تلف هزاران مردان کار آزار مقلعه را فتح
 ساخته بدراس شتافته بود درینولا از ناک پتن مراجعت کرده
 بجمعیت چهار پلتن سپاهیان و هفت ضرب توپ و سواران
 در سوادکاری گال لوای شوکت برافراخته است باستماع این
 اخبار شاهزاده والا تبار از حضور نواب نادر شرف دستوری
 یافت که برای ملاقات سپه سالار فرانسس پای در رکاب
 اشهب همست نهند و در ضمن این سفر اگر با فوج همراهی کمر نیل
 منور و صاحب بهادر مقابله دست دهد مدافعه پردازد چون شاهزاده
 بهادر با فوجی از بهادران قوی باز و علم شوکت بدان طرف
 برافراخت در اثنای راه خبر رسید که کمر نیل صاحب موصوف
 باستماع خبر آمد آمد جهاز است فرانسسیان در سواد پناپور بر ساحل

رود کوردم در میان باغی استقامت ورزیده بانسداد طرق
 کوشیده است شاهزاده عالی تبار بالشکر حرار شبانه ایلغار
 کرده باغ سکونه کرنیل صاحب بهادر را از دور محاصره نمود صبحدم
 چون کرنیل صاحب بهادر از آن مقام عزیمت کوچ فرمود لشکر خود را
 بمحاصره سواران عساکر شاهزاده بهادر دیده آماده جدال و قتال
 گردید و هر دو لشکر خونخوار داد مردانگی دادند و درین جنگ هولناک
 از لشکر انگریز بهادر مستر ساسن نام سردار سواران
 در دام امیری در آمد و از لشکر شاهزاده بهادر رسید غفار صوبه دار
 که مرد نامور بود بقیه رفت و از آنجا که شاهزاده را ملاقات سپه سالار
 فرانسیس اهام مطالب و مقاصد بود بطرف گودپور کوچ فرمود
 و در راه لعل پتیه باندک فاصله از قلعه گودپور خیام احتشام برپا ساخت
 درین اثنا سپه سالار فرانسیس بلندگاه فایز شده بسردار انگریز
 بهادر که حارس قلعه بود پیغام خالی کرده دادن قلعه فرستاد و آن
 سردار جنگ نمودن صلاح وقت ندیده اموال را تعلیقه کرده
 سپه سالار فرانسیس بسپردار قلعه را خالی کرده بطرف ناکپتن
 بتافت پس سپه سالار فرانسیس با پنج هزار سپاهیان
 فرانسیس از جهازات فرود آمده در نزدیکی قلعه خیمه زد و دوم
 باشاهزاده و الاتبار ملازمت حاصل کرده بنای اتحاد را استحکام
 بخشید شاهزاده بلند اقبال ترغیب این معنی فرمود که با سرعت

اوقات بالاتفاق دولت ملازمست نواب حیدر علی خان بهادر
 در پابند لیکن سپه سالار مذکور عذر ماندگی راه و بهر ساینده بار
 بردار برای اسفار خشکی در میان آورده چند روز مهلت کوچ
 خواست آخر شاهزاده والا شان او را در همان نواحی گذاشته برای
 اخبار این امر به طرف اردوی معلی مراجعت فرمود و بعد درود
 مشر و حالات بحضور اقدس ظاهر نمود نواب والا جناب
 فی الفور مکاتبه شفقت آمیز بنام سپه سالار مذکور نوک ریز
 خامه عطفوت نگار فرموده چهار صد راس بزگاو برای توپ کشی
 و دیگر چارپای بار بردار روانه فرمود و خود با جنود نامحدود عازم آرکات
 گردید هنوز چند میل راه طی نشده بود که منبهیان خبر آوردند که جنرل
 صاحب والا شان جنرل کوت بهادر با سپاه قیامت انگیز
 از میان صحرای ناکلاپور گذشته عازم رای دیلور است نواب
 عالی جناب باستماع این خبر سید حمید و شینخ انهر و مو شیر
 لالی را با جمعیت شایسته که در رساله های شان بود برای حفاظت
 شهر و قلعه آرکات دستوری بخشید و شاهزاده کهمین نواب
 عبدالکریم بهادر را با چهار هزار سوار خاصه و دو هزار پیاده فرمان شد که
 در نواحی مدراس رسیده گردفته برانگیزد و راه رسیدن رسد و فوج
 کمک بلشکر جنرل صاحب رسد و ساز و شاهزاده همین
 و دومان عظمت را حکم شد که در نواحی آرنی به تسخیر قلعه و استحکام

تنها نجات مقید و سرگرم ماند و بعد از تنظیم این امور از مقام گاه
 حرکت فرموده میدان دهو بی گره مضرب سرادق اقبال
 نمود درین اثنا جرنیل صاحب طی صحاری و بوادی فرموده به رای
 و یلور فایز شده شقه علم برافراخت و تا عرصه یک ماه بازار
 زد و برد بهمین صورت گرم ماند که گاهی سپاهیان لشکر جنرل
 بهادر گادان رسد را که بمحسار نواب حیدر علی خان بهادری آوردند
 پی کرده می بردند و اهل بدرقه را مجروح و بیروح می ساختند و احياناً
 یغما گران جنود حیدری برآوردند گان آذوقه لشکر جنرل صاحب
 چیره دستی نموده محافظان رسد را از پامی انداختند بعد انقضای
 یک ماه جنرل صاحب از مقام گاه نهضت فرموده قریب
 دهو بی گره نزدل فرمود باستماع این خبر نواب والا جناب اردوی
 کلان را بعقب گذاشته خود با جمعی از سواران تیر جلود توپخانه جلد رو
 برای مقابله بشتافت چون تلاقی فریقین دست داد نواب
 بهادر در بانعی زیر سایه درختی بر کرسی زرین جلوس فرموده سدی
 از فیلمان و توپخانه و بان داران پیش رو بسته سواران را
 رخصت جنگ داد چون از طرفین نواب جدال و قتال اشتعال
 یافت جنرل بهادر خود بنفس نفیس تردد است و سمانه بظهور
 آورده و گرده سواران لشکر حیدری را بشیلک اتواب و بنادیق
 متفرق ساخته جانب آن باغ رو آورد و درین اثنا محمد علی کنیدان که

از چند روز بسعایت غمازان در پایۀ عتاب نواب آمده و از
رساله داری معزول شده بایک اسپ سواری چون سایه
بدنبال حاضر می بود و آنوقت بر بالای درختی برآمده تماشای جنگ
می نمود چون مشاهده کرد که جنرل بهادر طوفان آتش بیاد و امن
غضب برانگیخته تر و خشک را یکسان می سوزد و از صفوف
فیلان و توپخانه و بان داران اینطرف از اضطراب کاری متمشی
نمی شود و سواران اگر چه در تیغ زنی قصوری نکرده اند مگر حرنیل بهادر
از قیاس چنان واضح میشود که امروز قصد یکسو کردن معامله جنگ
دار و دوسر داران حضور می هر چند دست ادب بسته بحضور
نواب و الاجنباب عرض می نمایند که از پیش این طوفان بلا
کناره باید گزید نواب از غایت غیظ غیر از تاکید یورش حرفی
بر زبان مقدس نمی راند و عرض هواخوانان را مطلق بگوش رضا
جانمیدهد کمیدان شجاع فی الفور از بالای درخت برآمده سر
نیاز برپای مبارک سودا حاج از حد گذرانید تا که شعله قهر نواب
والاجنباب اندکی اطفای پذیرفت و خانه زمین را بوجود مقدس منور
ساخته متوجه سمت آرنی شد و کمیدان متهور تنه ها اسپ بجولان
آورده یک نفر طنبور نواز و یک علم بردار را کشته هرکاب نواب
بهادر شد و نواب بار دوی کلان ملحق شده محمد علی را بعنایت
خلعت فاخره و جواهر گرانبه ما و خدمت رساله داری بدستور سابق

بنواخت و جرنیل صاحب روز دوم از جنگ گاه کوچ کرده در سواد
 علی آباد نصب خیم نمود چون این خبر بنواب و الایجاب رسید
 بمقتضای آنکه شاید جنرل صاحب عزم رفتن بطرف بارامحل دارد
 یا سمت ترچناپلی قصد خواهد فرمود از سواد ارنی خیم برداشته
 متصل باگ مار پیتهم دایره لشکر فرمود و یغماگران را برای تاخت
 و تاراج آن نواحی حکم داد چنانچه آن جماعه بی رحم پرکاهی در مواضع آن
 حدود باقی نگذاشتند و زنان و اطفال رعایا را بی شمار با سیری
 آوردند و جرنیل بهادر وقت شب از مقام گاه کوچ فرمود و بر فوج
 مستلای نواب که بر شارع ارنی بودند شنجون زد و در آن شب
 تار سواران همراهی حیدر علی بیگ رساله دار شعله بنادیق آتش
 بار فوج انگریز بهادر را گوارا کرده ناموس مردی نگاهداشتند
 و جنرل بهادر بر جناح استعجال متصل ارنی رسیده بمحاصره قلعه
 پرداخت و سپاهیان انگریزی یورش کرده تاور وازه قلعه
 شک زنان رسیدند لیکن قلعه دار آنجا که سیدی امام نام
 داشت از قلعه بزانده به تیغ زنی چنان جوهر شجاعت نمود که جرنیل
 بهادر هم بمشاهده جرأت پردازی او آفرین خواند و چون دید که قلعه
 نهایت متین است و قلعه دار هم تابان دریغ نخواهد داشت و
 نواب بهادر هم برای کمک پاشنه کوب خواهد رسید
 مردان کاری خود را برای تسخیر حصاری در معرض هلاک افگندن

مناسب ندانست پس از محاصره قلعه در گذشته بدوسی تشریف
 برد و در دژ شکر یان را آرام داده چون دیگر از عظیم امور ریاست
 پیش نهاد خاطرش بود بد راس نهضت فرمود نواب والا جناب
 بصوب ترمی که لشکر یان منصور را آرام همیشه و گاه و آبهای خوشگوار
 در آن مقام متصور بود نصب خیام نمود بعد چندی زبانی هر کاره با عرض
 مقدس رسید که تهمانه داران و فوجداران تر چنایلی و تنجاور بحماییت
 فوج انگریز بهادر بر رعایای قری و مواضع گویستور و غیره محالات و پرگنات
 دست تعدی در از کرده بی چراغ ساخته اند بنابراین رای صواب
 نمای اقتضای فکر آبادی ملک و رعایا فرموده شاهزاده و الا تبار را برای
 تنبیه آن جماعه باغی فرمان داده چهار هزار سوار را بر گردگی
 چھبیلہ رام مع رسالہ سلطان سنگھ برای گرد آوری رسد
 و مواشی قدغن بلیغ فرموده و مهمامز اخان بخشی و نواب نورالابصار
 خان را حکم شد که با شش هزار سوار بضبط حدود کاستری
 و نیکت گری و تراج پردازند و پروانه کرامت نشانہ بنام
 مخدوم علی خان بهادر که بایالت ملک جنوبی پتن مستاز بود در باب
 گوشمال دادن بنایماران که مصدر اذیت رعایا شده اند عراضدار
 یافت و شاهزاده ظفر مند که از حضور شرف رخصت برای تنبیه
 تهمانه داران تر چنایلی یافته بود در اثنای راه زبانی جو اسیس اصغا
 فرمود که فوجی از تر چنایلی و تنجاور جمع شده عنم تسخیر قلعه مرکات پایلی

و شاکوته و غیره دارد و سید صاحب هر چند ساعی جمیله بکاری برد
 مگر از ناتجربگی رفتاری خود مکرر مصدمات عظیم برداشته قریب
 است که آن قلاع از تصرف ادلیای دولت حیدری بدر رود
 شاهزاده والا تبار بمحرد استماع این خبر شب بدیز عزمست بدانصوب
 جهانه چون قضای ناگهانی در رسید اتفاق پیش از آنکه شاهزاده
 دارد آن نواح گردد و سببی رود داده که بلاریب محل تعجب
 و تحیر است چنانکه شبی از تر چنایلی گرد می بعزم تسخیر مرکات پللی
 و فوجی بهمین عزم از طرف تجاوز بلا اطلاق یکدیگر بر قلعه هجوم کرده
 از طرفین نرد بانهار است نموده یک مقابله و حمله بر برج و باره سوار
 شدند چون محافظان قلعه را قوت و قدرت مقابله با آنها نمانده
 بود از راه دریچه بیرون آمده متصل قلعه در جای آسوده بودند تا گرد می
 از یکطرف قلعه سوار شده شلک سر کردند مردمان دیگر طرف
 دانستند که حارسان قلعه بدفع حمله کنان ستعد رزم گشته پیش
 آهنگ اند یکبار همه شلک ریزان عازم پیشتر شدند غرض
 تا یک ساعت بی تمیز یکدیگر بایکدیگر جنگیدند و ادبهادری فیما بین
 خود دادند که قریب هفتصد سپاه طرفین تلف شدند در ان اش
 سردار یکطرف با دواز بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را گفت
 که پیش دویده سپاه اعدا را مقهور سازید چون سردار طرف
 ثانی اصطلاح خود معلوم کرده بانگ بر زد که دست از جنگ بردارید

ماه و خواه انگریز استیسم پس هر دو سردار مصافحه کرده بنا بر تجربه کاری
 و بد لحاظی خود نادم گذشته هر آنچه از ذخیره و غیره که آنجا بود برداشته بطرف
 شاکوته رفتند روز دیگر پگاه باز پیادگان تهمانه در قلعه آمده سکونت
 نموده بودند که شاهزاده در آنجا رسیده کیفیت شب در یافته خندید و تهمانه
 برداشته قلعه خالی کرد چون پلتنه های انگریزان از آنجا برگشته و چند
 کس را از سپاهیان آنجا با خود متفق ساخته قلعه شاکوته را احاطه کرده
 یورش کردند و قلعه دار آنجا شیخ حمید صوبه دار باد و صد جوان برج
 و باره قلعه را استحکم نموده و ادو لادری میداد شاهزاده نزول احوال ارزانی
 فرمود و بی تأمل دست با سلاحه کشود فوج را جنگان و تهمانه داران تر چنان پای
 تاب حمله نیاورده دست از محاصره قلعه برداشته در پناه صحرای خندیدند
 و شاهزاده شیخ حمید را با انعام خلعت فانجره و جفت حلقه مرصع
 سرفرازی بخشید و سپاهیان همراهی او را جفت حلقه نقره انعام
 نمود و همبرین منوال تهمانه دار قلعه کات مینار را که بایست
 مرد جنگی و چند زنان کمر همت پست بست و سرگین گاو در آب
 خیسانیده در ظرف بر آتش گرم میساختند تا آنکه مردم فوج
 انگریز نردبانها را است کرده بر حصار وجود کردند یکبارگی نسوان
 غوغای مهیب برداشته ظرفهای گرم بر سر آنها ریختند و سنگپاره
 کلان که بردیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یکطرف پاسبانان
 در صد دفع و منع آنها را آورده سعی مردانه بعمل آوردند و سر و سینه های

الشرحه آوران را به تیر و تفنگ دوخته هزیمت داده و قلعه
 را از آسیب معاندان محافظت کرده بودند طلقه های جواهر کار طلایی
 و دیگر از رویه نقد انعام فرمود و چون بیشتر از آن مقام نهضت
 فرمود در آشنای راه خبر رسید که فوجی از راجگان و تهمانه داران ترچنایلی
 که قلعه کبر و تر را سخر ساخته اراده مقابله با لشکر حیدری داشتند
 اتفاقاً آتش در ذخایر باروت افتاده بسیاری از آنجماع را دود
 از نهاد بر آورد و باقی ماندگان بنی نیل مقصود به ترچنایلی رجعت قهقری
 کردند شاهزاده والا نشان با سماع این خبر از تعاقب آن گروه
 دست برداشته چندی در آن مرغزار برای استراحت لشکریان
 مقام فرمود و محمد علی خان بهادر بعد در دو پرده نواب حیدر علی خان
 بهادر برای انتظام ملک جنوبی دارالاماره سیرنگ پتن حتی المقدور
 در سفک و باد انهدام امکنه و عمارات مفسدین قاصر نشد
 مگر آنها فوجی قوی باز داز لشکر انگریز بهادر که در مدتها قیام داشت
 بکمک طلبیده بجنگ برخاستند و محمد علی خان را که در قلعه
 محصور فرود آمده بود محاصره نموده خواستند که دستگیر نمایند لیکن آن بهادر
 با آنکه لشکرش باطراف برای تنبیه مفسدین انتشار یافته
 بود عار فرار را بر خود ناگوار دانسته با دود صدها جوان که در قلعه با خود داشت
 چون شیر گرسنه برآمده نادر و گاه را به خون دلادوران رشک
 لاله زار ساخت و بسیار کس از مردان کاری را به ضرب

تیغ و سنان از پادشاه اخت چون از رفیقانش کسی باقی نماند
 تنها جنگ رستمانه نمود و آخر زخمهای منکر برداشته شهید شد؛

ذکر ورود کونیل پریس صاحب بهادر با فوج تازه زور
 از بنگاله برای انتزاع ملک آرکات از تصرف نواب حیدر
 علی خان بهادر و بیان مبارزات آن هردو و سقوط اقلیدار؛
 از روزی که جرنیل سرایری کوت بهادر بدراس نهضت فرموده
 بود افواج انگریز بهادر که جای متعین بود با عساکر نواب حیدر علی خان
 بهادر همیشه سرگرم مجادله بودند و نواب دالاشان خود در قشلاق
 شریف داشته سپاه رزم خواه اکثر همکاب سعادت
 شاهزاده دالابار و گاهی بسرکردگی دیگر سرداران برای انتظام ملک
 باطراف کیل میفرمود گاهی عساکر انگریز بهادر بر سپاه نواب
 بهادر چیره دستی می نمودند و وقتی مبارزان نواب عالی جناب
 بر فوج انگریز بهادر غلبه می یافتند آخر کار چون آرای صاحبان عالی شان
 چنان اقتضا کرد که چون انتزاع ملک آرکات از قبضه اختیار
 نواب بهادر باستانی متصور نیست سرداری عظیم القدر برای فرماندهی
 و قیادت افواج قاهره ضرور است بنابراین کرنیل پریس صاحب
 حسب الحکم صاحبان کونسل کلکته با فوج قوی از بنگاله به چیناپتن
 نزول فرمود از آنجا که ناظم حیدر آباد از تسلط یافتن نواب بهادر

بر آرکات خیالی مستحضر و متأسف بود و در ایام ماضی که نواب
 حیدر علی خان را تحریص جنگ با صاحبان انگریز بهادر کرده عازم
 آرکات ساخت منشاء آن این بود که چون میدانست که غیر از
 صاحبان انگریز درین جزو زمان کسی نیست که تاب هم پنجگی
 نواب بهادر داشته باشد بنابراین شک بر بتر آرام
 عساکر طرفین انداخته خود گل چین تماشا بود لیکن چون شکل تمنّایش
 نتیجه برعکس داد و بسیاری از ملک توابع آرکات به تصرف
 نواب بهادر در آمد ازین معنی پیش از پیش خار رشک
 و رسینه اش می خلید و بهمانه دیگر برای انهدام قصر شوکت خداداد
 نواب دالائی جست درینولا که تشریف آوری کرنیل پریس
 صاحب بهادر سمیع ناظم موصوف رسیده بنای آشتی با صاحبان
 عالیشان مستحکم نمودن صلاح وقت دیده موشیر فلیور فرانسیس
 را که از رفقای قدیم آن سرکار بود برای بهرسانیدن مواد دوستی
 روانه خدمت کرنیل صاحب بهادر نمود کرنیل صاحب بهادر
 رسولان آصف جاہی را با احترام و تواضع پیش آمده اصغای
 پیغام نمود و مصالحه با آصف جاہ بهادر منظور نظر مآل اندیش
 فرموده بعد دو سه روز ترقیم عهد نامجات طرفین از قوت بفعّل آمد
 و کرنیل صاحب بهادر تحایف و نفایس ولایت برای حضور
 ناظم و خلایع فاخره برای اراکین آند دولت تفویض موشیر فلیور

کرده مکاتبه شوق آمیز بنام نواب آصف جاه بهادر بدین مضمون
 قلمی فرمود که تا اختتام جنگ اعتبار الدوله بهادر را اجازه صادر
 شود که شریک حال عساکر انگریز بهادر باشد چنانچه موشیر
 فلیمر حیدر آباد رفت و بعد دو ماه اجازه نامه آصف جاه بهادر
 رسید و کرنیل صاحب بهادر اعتبار الدوله را بتقرر پنج هزار ردیه
 مشاخره ذات و رساله دو هزار سوار ممتاز فرموده برای نگاهداشت
 سواران حکم فرمود و چون بتقدیم شبانه روزی چند هزار سوار فراهم
 شدند کرنیل صاحب با پلشن های محشر آشوب و توپخانه الوند کوب
 و سواران قدیم و جدید بتوزک تمام از چیناپشن کوچ نمود و بآستگی
 طی مسافت فرموده در عرصه دوازده روز سواد آرکات مضرب
 خیام نمود و از انطرف نواب حیدر علی خان بهادر از شهر آرکات
 مرادق اقبال بفاصله دو کمره پیردن زده پای شجاعت درمیدان
 هست افشرد و چهار هزار سوار از رساله خاص منتخب فرموده
 حکم داد که باطراف لشکر انگریز بهادر مشغول ترک تازی مانده
 و شیلک بنادیق زده خود را از ضرب اتواب محفوظ دارند چون
 دو روز برین نسق سپری شد و از لشکر صاحبان عالی شان
 مردم همیشه و گاه آور مقتول و مجروح شدند کرنیل صاحب هرکاره
 تعیین فرموده مقام فرودگاه آن سواران تحقیق فرموده بعد انقضای
 پاسی شب کپتن دیس صاحب بایک پلشن گوره و دو پلشن

سپاهیان ملکی حسب الحکم کرنیل صاحب روانه شده
متصل موضع ناهیل که خوابگاه سواران بود رسید و بران
غنوده بختان شب بخون زد و در عرصه یک ساعت که آن تیره روزان
در آن شب تاریک بر اسپان کشند قریب چهار صد جوان
کار آمدنی بر خاک عدم افتادند و بقیه التیف را چون شرم رفتن
حضور دامن گیر شد بمقابله سپاه انگریز بهادر پرداخته داد مردی
دادند و خون بسیاری از سپاهیان کار گزار بخاک ریخته بسزعت
برق و باد باردی کلان روانه شدند چون صبح میدنواب حیدر علی
خان بهادر چهار هزار سوار دیگر از لشکر جدا کرده بر تیرگتازی جنود
انگریز بهادر تعیین فرمود و سواران مذکور روزانه با طراف فوج
انگریزی گردیده و بتجدید رسم ستم پرداخته شبانگاه بطرف اقامتگاه
رفتند کرنیل صاحب بهادر باز زبانی هر کاره های معتبر مقام گاه
سواران دریافته حکم فرمود تا سرداری دیگر با چند پلتن بعد نصف
شب ره نور دهند و اگر چه آنشب بخوف شبخون پنجاه سوار از
رساله قادر خان بطریق طلایه می گردیدند مگر سپاهیان انگریزی
بفرمان کرنیل بهادر چنان در شیلک زنی سرعت بکار بردند
که یکی را از سواران فرصت سرخاریدن میسر نشد و مردم غافل و هوشیار
داسپان بسیار بگوی نیستی فرو شدند و باقی ماندگان بحضور
نواب بهادر رسیده کیفیت شبخون معروضه داشتند نواب

والاجنباب تامل بکار برده در اطراف شهر مور چالها بسته جماعت
 پیادگان و بان واران و توپچیان را بر جاشمین ساخت و چنان
 قدغن فرمود که سواران چند سببه بسته اتواب سبک رو
 همراه خود داشته باجنود انگریز بهادر هر روز طرح جنگ می انداخته باشند
 و پس ازین تدبیر درست خود بدولت داخل شهر شده بر صدر
 کاهرا نی تکیه زده با تنظیم امور است دیگر پرداخت و سواران
 ینها گری باطراف شکر انگریز بهادر تاخته برگ کاهی در صحرا باقی
 نگذاشته و آب تالاب را بریده خشک کردند و بدین وجوه است
 عسرت اذوقه و همیه و گاه که اهم مهمات شکر کشی است
 در عساکر انگریز بهادر راه یافت و بهمین وضع عرصه یک سال
 منتفی گردید ؛

ذکر تشریف آوری جونیل صاحب والا شان سموالهمگان
 جونیل سرائیری کوت بهادر و استحکام یافتن بناهای صلح
 بانواب حیدر علی خان بهادر نامدار ؛

چون عرصه یک سال برین منوال سپری شد آخر نوبت بدانجا
 رسید که از ترکناز شانه روزی هم سم اسپان دلاوران عساکر
 عید ری چون نعل فرسوده گردید دهم از نهایت بی آبی و عدم اذوقه
 سپاه رزم خواه انگریز بهادر را کار دستخوان رسید درین اثنا

جرینیل کوت صاحب بهادر بعزم اختتام قضیه جنگ از مدراس
 طبل نهضت کوفته داخل لشکر کرینیل پریس صاحب بهادر
 شده از سه نوایر رزم را ملتزم ساخت و کارنامه که ناسخ
 جنگ رسم و افرا سیاب باشد بظهور رسانید مگر از آنجا که
 کثرت فوج حیدری چون خیل نجوم از حضور گذشته بود و طرق
 و شوارع رسیدن رسد از جوانب اربعه بهیچ تدبیر نمی گشت
 جرینیل صاحب بهادر در آن صحرائی دانه و گاه ضایع ساختن مردان
 کاری گوارا نفرموده به تائی و تامل نهضت فرمای سمت چینا پتن
 شد و نواب بهادر هم مستحفظان معتبر در قلعه آرکات گذاشته
 عقب فوج انگریز بهادر روانه آنطرف گردید چون جرینیل بهادر
 پیش از رسیدن نواب بهادر در قلعه رونق افزا شده با استحکام
 برج و باره توجه مبذول داشت نواب عالی تبار هم بسرعت
 رسیده متصل آبادی لنکم پاک علم شجاعت بلند ساخت و
 هر روز یورش کرده برای انتزاع قلعه تدابیر می انگیزخت لیکن
 از آنجا که حصار چینا پتن چنان نیست که منجیق فکر بشرفه آن
 تواند رسید از ریزش گوله که چون قطرات باران می بارید
 آسیبی بدیوار قلعه نمی توانست رسید بلکه از ضرب
 گوا لیل اتواب قلعه مهرت جانی بسواران جنود حیدری میر رسید
 درین اثنا نواب والا جناب بعزم آنکه اگر شهر چینا پتن بدست

آید مورچال. بمحاذی قلعه قایم میشوند و از آن مقام اگر دمد مه و سباط
 محکم بنا نموده گوله زنی بعمل آید آسیب کلی بساکنان قلعه می تواند
 رسید بر دیوار شهر پناه زد و ضرب گوا لیل آغاز فرمود لیکن این
 تدبیر هم سودی نه بخشید زیرا که جرینیل صاحب بهادر بمقتضای غرد
 دور بین مکنون خاطرنواب حیدر علی خان بهادر دریافت چند جهاز جنگی
 از میلاپور طلبیداشته حکم فرمود تا محاذی قلعه مشرف بر شهر لنگر اندازند
 چنانچه هر وقت که افواج نواب بهادر برای تسخیر شهر هیونان
 صحرانورد را بچولان می آوردند انداختند گوا لیل جهاز و برج حصار
 عقده کاری نمی توانستند کشود چون عرصه پانزده روز بهمین حالت
 بر شد جرینیل صاحب از راه مال اندیشی تا مل فرمود که
 این قضایا اگر چون بحث عمر و زید مطول ماند عاقبت الامر از
 نهیب سواران حیدری که در ملک توابع آرکات بمسافت های
 دور دست چپا دل می اندازند برگ کاهی از زمین نخواهد روئید
 و از ترکنازیغما گران آن شکر مال کار رعایا بتباهی خواهد کشید
 درین صورت اگر نواب بهادر سلسله جنبان مصالحت شود
 خیریت طرفین در آن متصور است لیکن از آنجا که حمیت
 سپه سالاری عار لجاجت بر نمی تابد از طرف خود محرک پیام
 صلح شدن منافعی آئین ریاست دانسته لب باظهار اینخرف
 آشنائی فرمود تا آنکه بعد یک هفته دریای رحمت الهی بحال

ضعفا و غربای سکنه آن دیار در تموج آمد یعنی روزی نواب بهادر
 بعد انقضای نصف شب پور نیادیوان خود را که باصابت تدبیر
 و در زانت رای از اقران گوی سابقست می ربود و در خلوت
 طالب داشت و دست فرمود و گفت که این جنگ مانند رزم
 مرهقه نیست که از گریختن عار ندارند حالا کار با صاحبان انگریز بهادر
 است و اینها جمعی اند یکدل و یک زبان عالم نور و دو گیتی ستان
 و فتح یاب شدن برایشان که دولت تیز دارند و توپخانه آتش
 فشان و خونریز منظم بر افتاح چینا پتن نیست زیرا که هر پلتن
 ایشان حکم قلعه دارد و علی الخصوص طریق رسیدن رسد و
 آلات حرب که سرمایه اطمینان فوج است بر روی ایشان
 کسی نمی تواند بست زیرا که اندک راه دریا بهیچ نوع ممکن
 نیست و اگر چه از سه سال ملک آرکات به تصرف آورده
 ایم و محاصل آن به صرف اولیای دولت می آید و زرمای تحصیل
 ممالک بالاگهات موجب توفیر خراین است مگر انتفاع
 مالی با ضررت جانی ساوی نمی تواند شد نظر برین وجوئات
 خاطر خیر طلب خوانان صالح است و یقین داریم که چون عهد
 و موافق صاحبان عالیشان ثبات و قرار کلی دارد دوستی با آن
 جماعه را سخاوت و قبول موجب فواید کثیر خواهد بود و مگر طبع غیور را
 تخم یک سلسله صالح اجازت نمیدهد درین باب آنچه رای

صواب نهایی تو مقتضی باشد عرض کن پورنیادیوان چون طبع مقدس
 را مایل صلاح دید زمین ادب بوسیده عرض کرد که سنواس راد
 نام شخصی که باین فدوی قرابتی دارد و اکثر طریق رسل و رسایل
 بامد گمر مفتوح می باشد بالفعل بعهد مترجمی در حضور جرینیل صاحب
 حاضر میباشد و معروضات او که مبنی بر دولتخواهی باشد بر لوح ضمیر
 منیر آن امیر کبیر مرتسم می گردد اگر حکم و الا شود این فدوی با او
 نوعی که شایسته پیام از طرف حضور نباشد سر سخن و اکنده بعد از آن
 که نام برده است رضای مزاج مبارک جرینیل صاحب بهادر در یابد
 هر چه مقتضای مصالح مالی و ملکی باشد بعمل خواهد آمد نواب فلک
 جناب چون عرض دیوان شنید غنچه خاطر عطرش گل کرد و اجازت
 بخشید پورنیادیوان از حضور شرف ترخیص یافته بخیمه خود آمد و
 سد اشو را و نام برهنی را که هم کفو او و بحالی علم و فراست تمام
 آراسته و بحال فنون سفارت پیراسته بود بلباس جو گیان که
 فرقه از فقرای هند است لباس نموده و از جمیع صلاح و صواب دید
 آگاه ساخته بانشکر نصرت پیکرانگیز بهادر رخصت نمود و آن
 مرد درویش صورت بخیمه سنواس راد آمده متفید ملاقات
 شد چون سنواس راد شخصی درویش دوست بود با احترام او
 کوشیده حاضر یکم داشت پیش کشید و بعد ان فراغ طعام پیرسید
 که از کجامیرسی و عزم کجاداری درویش لب پیاکج کشاد

که من فقیر سیاحم دل بخالق بسته و از خلق دارسته بالفعل
در لشکر نواب بهادر بدیره پور نیادیوان بودم چون آن عزیز وافر
شمس را حق جوی دیدم چند روز آسودم حالا عقد الفت او شکستم
و نطق هست بپیر ملک دیگر بستم سنواس را و چون
نام دیوان شنید پرسید که باری از حالات لشکر نواب بهادر
آنچه زبانی دیوان شنیده باشی بر زبان آر در ویش گفت
که من دیندار نیستم که از حالات صلح و جنگ سرداران
استفساری کنم مگر اینقدر شنیده بودم که مرضی نواب حیدر علی
خان بهادر چنان است که زرتماهی خزا این ملک بالا گجاست
صرف باید کرد مگر دست از جنگ صاحبان عالیشان نباید برداشت
مگر خواهش دیوان برین نبج است که چون از سال تهاهی
مردمان لشکر دور از خانمان در ملک پیگانه افتاده اند و خونریزی
ظالم از طرفین بعین می آید صلح بهتر است و اگر چه نواب بهادر
معروضات دیوان را رد نمی فرماید و در گوشه خاطر جامیده لیکن
تا کسی از طرف صاحبان عالیشان محرک این مسئله نگردد
دیوان بیچاره بکدام وسیله آتش قهر نواب را فرو نشاند سنواس
را و چون این خبر دریافت آن در ویش صورت را در خیمه
خود گذاشته فی الفور بحضور مظهر طام گرام صاحب رفت
و گوهر حقیقت حال را بر طبق عرض کشید و طام گرام صاحب بخد مت

جنرل کوت صاحب بهادر تشریف برده تمامی سرگذشت
بانکشف پرداخت جنرل صاحب به نظر رفاه خلق اسه صالح
را بر جنگ مرجع دانسته و با سرداران لشکر کونسل فرموده همه
ایشان قرعه این فال بنام سنواس را زدند تا پیش پور نیادیوان
برود و بنای آشتی مستحکم سازد چنانچه روز دویم سنواس را آن فقیر را
بسماحت جهت رسانیدن خبر آمدن خود پیش پور نیارخصت
ساخته و خود با یک پاتن سپاهیان بتوزک روانه شده نزد یک
قصبه که قریب عکرمین واقع بود خیمه زد چون این خبر بعرض
نواب بهادر رسید حکم شد که کشن را پیش کار دیوانی و یار علی
بیگ دارد غده داغ و تصحیح از جنود محمود برسم استقبال بشتابند
و بکار پردازان امر عالی نفاذ یافت که خیمه خاص برای استراحت
سنواس را در لب تالابی که آب مصفا دارد برپا سازند چون
یک و نیم پاس روز برآمده سنواس را در لشکر ظفر اثر رسید
و بر در خیمه دیوان فرود آمد دیوان کار دان تادروازه استقبال کرده
برد و تادو پاس شورت کرده او را بخیمه فردگاه داخل ساخت
چون نصف شب سپری شد پور نیادیوان سنواس را در
را بحضور فیض گنجور نواب هلال رکاب برد و آنجناب اول
ستفراحت و عافیت مزاج و تاج جرنیل صاحب بهادر شده
استفسار از وجه آمدن فرمود سنواس را در که شخصی قاعده دان بود

بکمال چرب زبانی و شیرین بیانی معروض داشت که بر رای عالم
 آرای جناب عالی نیکو روشن است که دنیای فانی نه متاعی است
 که ارزو به نزاعی و علی الخصوص کسانی را که ایزد تعالی از بندگان خاص
 عطاای افسر سوری سر بلند میسازد و زمام مهمام خلایق که از بدایع
 و دایع الهی اند بکف کافی و رای صافی آن والا گوهران می سپارد
 لازمه هست و الا نهست آنست که قدر نعمات سترگ ایزدی
 دانسته خلایق را در همه عاطفت خود پیرو دارند و بیخ کینه را از چمنستان
 سینه برکنده شجر دوستی بنشانند تا عوام و خواص در سایه آن
 آرام یافته کام جان را به اثمار عذویت آگین شیرین سازند
 الحمد لله و الامنته که طبع مقدس جناب عالی بمقتضای حق جوئی و حق
 پرستی مجبول برین شمایل رضیه و خصایل مرضیه و مزاج فیض
 امتزاج متوجه آسایش خلایق و شنودی خالق است و عریض
 عظام و بنوی نیست همچنین ذات بابرکات جنرل صاحب
 عالی شان هم که درین جزو زمان عدیل ندارد و معروف بر آنست
 که جماعه عباد خالق برحق را که از سنین و قرون در کشاکش قتل
 و غارت گرفتار اند از بلا و آفت نجات بخشند و با و صرف تیسر
 آلات جنگ که از ولایت تا مملکت بنگاله مهیا است
 و ایزد جهان آفرین حکم محکم این گمراه انصاف پرده چون سلیمان
 بر بحر و بر نافذ ساخته حتی الوسع و الامکان دل موری را نمی آزارند

و چون که بسبب امتداد ایام جنگ شکریان به تنگ
آمده اند و جنرل صاحب را بیماری صعب عارض گشته اگر چه
هنوز در ادای حقوق نمک خواری کمپنی در جان فشانی حاضر
و مستعد اند مگر به نظر رفاه و صلاح خلق الله و آرام و امنیت بلاد
و عباد ازین هرج و مرج لازمه جنگ و جدال که بدان عالمی را خانه برباد
رفته و میرود و بغایت پریشان خاطر و ملول میباشند از برای
اصلاح ذات البین بنده را بجناب عالی فرستاده اند که اگر
این آتش جنگ و جدال که هر روز بلندتر می شود و دخر من
آسایش و تر و خشک عالمی را می سوزد بآب مصالحت
و ملاطفت هر دو امیر کبیر منظمی گردد و نهایت ادلی و انصاف
است نواب و الاجناب از مدعا گزاری سوا س را و بی
بمطلب برده فرمود که فی الواقع نتیجه این حرب و قتال جز رنج
و اذیت عباد امری دیگر حاصل نیست خاصه درین وقت که
مزاج جنرل صاحب علیل و بارشکر کشی و سرداری بسیار
ثقیل است و این معنی بر کمال همت و جوانمردی جنرل صاحب
دلیل است که محض برای آسودگی خلایق استعدای صلح و آشتی
از این جانب نموده اند و ضایقه نیست مگر دو از ده لک هون
برای اغراجات لایبی شکر مطلوب است و تار سیدن
خرانه از بالا گهاست عرصه محتمل خواهد کشید اگر جنرل صاحب بهادر

از راه اتحاد مهربانی نمایند تعدی در کوچ نیست و در صورتیکه عوض
 اخراجات این مهم از طرف سرکار کمپنی بهادر اگر زر نقد بالفعل
 سربراه نشود چند تعلقه از بار احوال که متصل بشهر حد ملک اینجانب
 باشد و خراجش مساوی مقداری که صلح بران قرار یابد تا ادای وجه مقرر
 بطور همین در تصرف کارپردازان حیدری و انگزارند سنواس را و
 ازین نوید خوشدل شده بحضور جرنیل صاحب رفت و بعرض مطالب
 پرداخت جرنیل صاحب بهادر اقبال این معنی نموده درین باب
 رد و قدح مناسب ندانسته عهدنامه صلح تحریر فرموده و سند واگذاری
 تعلقه کادیری پور و سالم و النکار و غیره چند محال از مضافات ملک
 بار احوال که داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادر
 بود حواله سنواس را و ساخت و زبانی ارشاد کرد که بنواب
 صاحب عرض نماید که تمام ملک کرناٹک از مدت سه سال
 در تصرف سرکار عالی است و دایمی و درمی درین عرصه ازین ممالک
 داخل سرکار کمپنی نشده علاوه اخراجات مهم که موجب زیرباری
 و قرضه اری نگردیده از بنگاله تاندرا اس کمپنی انگریز که بهار و پیه را مدیون
 مهاجنان شده است درین صورت سربراه نمودن زر نقد در وجه
 مصالح ناممکن است لازمه یگانگی آنست که زر مطلوب
 از تعلقات مستوره وصول فرموده به صرف والا آرنده شهر آرکات
 و دیگر قلاع ملک پائین گجات که بتصرف سرکار حیدری آورده اند

با اختیار این سرکار بگذارند سنو اس را د بعد طی معامله از حضور
 جرنیل صاحب بهادر چون بجناب فیضاب نواب بهادر
 سعادت اندوز شده کواخذ مرسوله گذرا نید نواب والا هم از
 بهر استرضای خاطر جرنیل صاحب بهادر بهمین قول و قرار صلح نموده
 با حضار مجلس به نیت صلح فاتحه خوانده دست از شمشیر برداشت
 خدمتگار آن عهده دار سپرد و شمشیر از حضور برداشته در صلاح خانه
 رسانیدند همان وقت در تمام شکر اشتهار یافت که فیما بین
 قوم انگریز و سرکار حیدری صلح در میان آمد ز بهار کسی ازین طرف
 قصد فوج انگریز بهادر نکنند بلکه اگر کسی از انطرف قصد نماید
 بی مزاحمت او را بحضور عالی حاضر آرند و از طرف خود هم عهده نامه
 بهر خاص مزین ساخته با خلع فاخره و جواهریش بهاد و در اس
 اسب عربی معرین مرصع و تحایف و نوادر برای جرنیل صاحب
 بهادر و دیگر سرداران مدارالهام کمپنی بهادر حواله سنو اس را د
 فرموده و را د مذکور را بعنایت خلعت خاص و جواهر گران سنگ
 و یکراس اسب پیچاق با زین مطلق و فیل معه عمارتی نقره ممتاز
 فرموده رخصت نمود و روز دوم سنو اس را د باز از حضور
 جرنیل صاحب مکاتبه محبت طراز با تشریفات لایق که تحسیناً
 پنجاه هزار روپیه قیمت داشت بجناب کرامت مآب نواب
 نادر رسانید و ازینجام مکرر رسم اتحاد و تحریر اتحاد نامه متضمن

استحکام مبانی صالح بعل آمد و پس از آن نواب و الاجنب
در عرصه دور و زمانی اسباب سرکار دولتمدار خود از قلعه آرکات
بر آورده و قلعه و شهر آرکات حواله معتد آن سرکار کمپنی بهادر نموده
بیرون شهر بفاصله دوفرسنگ سراق جاده و دجلال برافراخت
و یاغدار در نواحی بار امحال شرف و در داریانی داشت پس
در تعلقات مندرجه صدر مدخلت فرموده و تربیت علی خان را
با تنظیم آن سرفرازی بخشیده و تمهیدات خود از قلاع مقبوضه ملک
پایین گهاٹ بر خاست کرده و به ذمه گماشتگان سرکار کمپنی بهادر
گذاشته بدولت و اقبال بعد انتضای سه سال در ملک
بالا گهاٹ داخل گشت ؛



بوخاستن غبار فتنه و فساد در میان سرکار دولت مدار
کمپنی انگریز بهادر و فرائسیسان و تشریف بودن نواب
عالی جناب باهانت گورنر پهلچری و نشانیدن آن آتش
بآب تل بیرو داد گری ؛

بر رای صفای برای متحصان اخبار پوشیده نماند که چون بتأید اقبال
لایزال صاحبان انگریز بهادر را بی استعانت غیری بر حمالک
بنگاله تسلط کلی دست داد و بمقتضای اولوالعزمی خیال تسخیر
ربع سکون در سر افتاد صاحبان کمپنی انگریز بهادر را با کار پردازان

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هریمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تماسته با آنچه افواج که پیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پانده پجیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ماهی دقایق کارزار پیشتر که از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده و بزودی آنگاه رجود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

سلاطین جزائر بلند تر گشته است و همه حکام بنگاله و پائین گهاٹ و اکثر
 ممالک جنوبی سر بر خط فرمان مکپنی بهادر نهاده اند مگر هم کیشان
 خود را که در ولایت با ایشان قرب جوار دارند این چنین از پایه
 عزت و اعتبار افکنند. پچشم ظاهر پرستان مناسب نمی نماید
 و این دوستدار که تازه نقوش خلعت و صفا با سرکار مکپنی انگریز بهادر
 بر لوح خاطر اخلاص مآثر مرسم ساخته همین ماحوظ دارد که گاهی به کزنلک
 عناد و فساد حکم نگر و دلبرها چشمداشت از مروت سرکار مکپنی آنست
 که چون گورنر پهلپجری پناه باین نواحی آورده و بی عزتی همان در هیچ
 مذہب روانیست از سر جرم کرده و ناکرده او در گذرند و کوتاهی
 پهلپجری را مع اسباب که فرد تعلیق آن مانفوف محبت نامه هذا
 مرسل است بگورنر فرانسیس بپارند و الا مخلص از اعانت
 او پهلوتی نخواهد کرد گورنر بهادر مدراس بجواب آن قلمی
 ساخت که اینجانب تابع حکم ولایت است از خود مجوز این
 حرکات نشده بالفعل که آن عالی مرتبت را پاس خاطر گورنر
 فرانسیس مقدم افتاده این حقیقت بولایت مینویسم اگر
 حکم استرداد خواهد رسید فی الفور کوتاهی پهلپجری بل تمامی کوتاهی
 های بنگاله تفویض گورنر فرانسیس میتوان نمود و چون مقدمه نزاع
 انگریز بهادر و فرانسیس هیچ تعلق بذات عالی ندارد در قضیه
 دیگری دخل فرمودن با آنجانب مناسب نیست چون مکاتبه

گورنر بهادر مدراس بجناب نواب بهادر رسید آتش غضب
در تنور سینه او مشتعل گردید و فی الفور پر دانه بنام سردار فوج متعینه
کو ریال بندر شرف نفاذ یافت که گورنر فرانسیس را همراه برداشته
به پچاچری شتابد و مابعد دولت عازم مدراس میشویم و تا معامله
فرانسیس و انخواه کرسی نشین نخواهد شد دست از جنگ
با صاحبان انگریز بهادر کوتاه نخواهیم نمود و بعد از آن بتاریخ غره ماه ذیقعد
سنة یک هزار و یکصد و نود و شش بمحری سرانبرده جا و جلال سمت
ملک پائین گهات برافراشته عرصه دوازده روز بانتظار رسیدن
خبر از کو ریال بندر مقام فرمود چون از آنجا خبر رسید که افواج سرکار
معه گورنر فرانسیس کوچیده رفتند روز دوم نواب والا جناب
پای در رکاب اشهب عزیمت در آرد و بانوجی فزون تر از
امطار باران جاده پیمای کوه و وادی گردید لیکن چون گورنر بهادر
مدراس بمحرد وصول خبر نهضت نواب حیدر علی خان بهادر
از راه حرم و احتیاط که لازم آن کرده خرد پرده والا شکوه است
طرق دشوار و سمت کشن گری را استحکام کلی بخشیده بود
و گذر کردن از آن طریق بی تلف هزاران مردان کاری ممکن نبود
نواب والا جناب سمت کوچی عنان بر تافت و چون متصل
پال گهات چری مخیم جا و جلال واقع شد شکریان متعینه
کو ریال بندر معه گورنر پچاچری سعادت ملازمت دریافتند

روز دوم نواب سپهر جناب شش هزار سوار جرّار را حکم داد که بر محاللات متعاقبه رام را جاو دیگر را جگان که توسّل بامر کار دولتدار کمپنی انگریز بهادر دارند دست یغماکشایند و گورنر فرانسیس دموشیر لالی را که باد هزار گوره و شش هزار سپاهیان در زمره ملازمان حضور از مدتی انسلاک داشت فرمان شد که بکوآریال بندر و دیگر بنادر متعاقبه ملوک سرکار شتافته هر قدر جهاز بکرایه بهر سه از آذوقه و اسلحه جنگ محمول کرده به پهاچری برسند و عساکر نصرت مآثر متعاقب خواهد رسید نام بردگان از حضور انور رخصت شده بگام سرعت شتافتند و هفت منزل جهاز کلان و شش منزل خور و باجرت گرفته و اسباب جنگی بران بار کرده محاذی قلعه پهاچری لنگر انداخته نشان حیدری برافراختند و جنگ توپ و تفنگ در انداختند صاحبان انگریز بهادر با جماعتی که برای حفاظت قلعه مامور بودند اگر چه از جنگ فرانسیس پای کم نیارده جواب دندان شکن میدادند لیکن چون نواب والا جناب بایانخار در رسیدن و از چهار طرف سباباط و دود مه بسته از شدت گوا لیل فرصت دم زدن نمیداد نا حق جانهای خود در معرض تلف انداختن دور از آئین سپاهیکری دانسته نشان فرانسیس که علامت صلح بود بر برج قلعه بلند کردند و دمشیر لالی بمشاهده آن شیلوک اتواب موقوف کرده گورنر فرانسیس را باتنی چند بر غراب

نشانیده بقلعه راهی ساخت و صاحبان انگریز بهادر با جماعه سپاهیان
از قلعه باستقبال برآمده و صف بسته گورنر را با احترام تمام بدرون
بردند و اموال و اسباب که در حجره های قلعه امانت گذاشته بودند
مطابق اقرا و تعلیقه بکار پردازان فرانسیس سپردند چون
سرشته جنگ انتطاع یافت روز دوم صاحبان انگریز بهادر
یا سپاهیان همراهی خود از گورنر فرانسیس رخصت شده روانه
مدراس شدند و نواب و الاجناب بطرف مستقر الحکومت
خود معاددت فرمود و شاهزاده و الاشان را برای تنبیه راجه
کو رگ با فوجی قوی تعیین نمود ؛

تمام شد روایت کتاب فتوحات حیدری ؛

اتفاق کردن جماعه مرهتہ بانواب نظام علي خان
 واستمداد کمک نمودن از انگريزان و بهيئت مجموعي
 لشکر کشيدن ايشان بومييسور و تخصّص نمودن نواب
 حيدر علي خان بقلعه سريونگپتن و در آخر بازگرديدن
 افواج مرهتہ بپافتن مبلغی از زرو آشتي کردن نواب
 نظام علي خان بانواب حيدر علي خان و باتفاق يکد
 يگر لشکر کشيدن بر انگريزان ؛

در سال ۱۷۶۶ ع را ي میسور چک کرشنا راجه که از مدت
 هفت سال در دولترای خویش مقید و محبوس بود از قيد و بند
 تن خاکی نرژند رائي يافت و روح پاکش بعالم بالا شتافت
 و چون اين خبر بنواب که در ان زمان در حدود کونبئاتور بود ميرسد
 فرمان ميدهد که رسوم جنازه او را بهمان روش که معمول در دمان
 راجگان میسور است با غایت تکلف و تعظيم بتقدیم رسانند
 و کلانترين پسران راجه مرحوم را که نند دراج نام داشت با همان
 شان و شوکت که دستور جلوس راجگان میسور است
 بر سنده راجگی بنشانند تند دراج پس از راجگی پنج ساله خیالشی
 از حقيقت خالي جان بآفریدگار جهان باز سپرد و بجایش برادر کوچکش

سیام راج باستخوا اب یا مرحمت نواب متقلد قلااده راجگی
 بهمان دستور که حالی مذکور شد گم وید حال ریاست میسور برین
 سنوال می ماند تا آنکه در سال ۱۷۶۷ ع جماعه مرهتته و نواب نظام
 علی خان باهم برید سگالی نواب حیدر علی خان هند استان شده
 بر میسور شکر کشیدند نظام علی خان بنفیس نفیس بقیادت شکر
 خود می پرداخت و برادرش بالت جنگ درین یساق
 همراه او بود و جمعیتی گرانمایه از سپاه انگریزی باستداد از مدراس
 طلبیده شده افواج متفقه پس از آنکه چندین محال و بلوکات وابسته
 میسور را متصرف شده بودند بر سر دارالملک سیرنگپتن تاخت
 آوردند نواب حیدر علی خان پس از آنکه تمامی غلجیات از اطراف
 شهر برده و یکسر اذوقه و علوفه را در جوار دحوالی شهر بمعرض تلف
 در آورده با جمعیت سپاه خود بمقامی بغایت حصین و متین برکناره
 رود کاویری متحصن شده بود و گمراگم و معسکر خود خندق کنده و مورچال
 توپها بسته و اطراف و جوانب آنرا پشته های محکم آنچنان
 استوار ساخته بود که جنود متفقه به تقریب آن جرأت نمیداشتند
 پس از آنکه روزی چند در سبک پایه جنگ و جدال بسر شد
 جماعه مرهتته بوصول مباحی از زر باز گردیدند و نظام علی خان در کار خود
 اندیشناک گردیده جداگانه عهد و پیمان با حیدر علی خان بست
 حاصل معااهده این امر مهم بود که هر دو دولت اسلامی افواج یکدیگر

فراهم ساخته جماعه انگريزانرا از مملکت چينا پتن بتاصل گمردانند
 هنوز اين معاهده صورت اتمام نپديرفته بود که سرگمرده قشون انگريزي
 از قراين خارجي بسرکار ملي برده اجازت انصراف درخواست وار
 راه بنگلور صحيح و سالم بحدود مملکت انگريزي رسيد؛ و شايد
 خبر راست دابسته منصوبه پيشن انديشيدۀ لشکر کشي که در ميان
 آن دو فريق بر ر غم جماعه انگريزان قرار داده شده بود نخستين او
 بکار گزاران طبقه انگريزيه رسانيد؛



در اشارت به پيما گوديمان باعثه اتفاق در ميان
 نظام علي خان و حيدر علي خان؛

منشای اين انقلاب و تغيير را که در راي نظام علي خان صورت
 گرفته و بدان از هواخواهي انگريزان انحراف ورزيده، و مبدای
 اين اتحاد و موافقت افواج اسلاميه را که بر قلع و قمع طبقه انگريزيه
 بظهور رسيده و انايان حقايق کار و رموز شناسان و قايق اسرار
 حمل بر سازش و پروازش نهاني نواب محفوظ خان برادر کلان
 نواب محمد علي خان ناظم کراتک بانبواب حيدر علي خان نموده اند
 گونه تفصيل اين جمال آنکه پس از آنکه در جنگ انبور که در
 سنه ۱۷۴۹ ع در ميان نواب انور الدين خان و هدايت محي الدين خان
 نبيره نواب نظام الملک که چند اصاحب نواب تر چنابلي

(شوهر خواهر نواب سید محمد خان صوبه دار پسرین آرکات
از خانواده سادات که انور الدین خان بحیل و فنون گوناگون او را
بکشتن داده خودش متقلد صوبه داری آرکات شده بود) او را برین
جنگ برانگیخته و تحریض نموده بود؛ و جماعه فرانسیس (که از قدیم
هوخواهان خانواده سادات و دشمن جانی نواب انور الدین خان
غاصب ریاستش و جماعه انگریزان محمد و معاون نواب مذکور
بودند) خود درین رزم یار یگر و یاورش بودند، واقع شد، نواب
انور الدین خان در عمر هشتاد و دو سالگی کشته گشت و محفوظ خان
پسر کلان انور الدین خان و محمد علی خان پسر کوچکش که درین جنگ
حاضر بودند نخستین بدست اعدای مظفر اسیر گردید و دو مین بقلاع
ترچناپلی گریخت؛ چون بعد ازین واقعه صوبه داری آرکات
بر هدایت محیی الدین خان متعین گردید ناصر جنگ عمویش
پسر نظام الملک حالی صوبه دار حیدرآباد، خبر فیردزی برادر
زاده اش در آرکات شنوده رشک و حسدش بران داشت
که شکرگشن بر سر صوبه دار جدید آرکات و چند اصحاب
و جماعه فرانسیس کشید، ولیکن بی آنکه کار بجنگ و خونریزی کشد
بحیله که در کتب تواریخ سطور است برادر زاده اش را مقید
گردانید و ازینرو که این امر بر طبایع اکابر و انالی مملکت خاصه
فرانسیس خیلی ناگوار بود باهم همدستان شده بر نواب ناصر جنگ

سینجیلا

بسم الله الرحمن الرحيم

—❦—

الحمد لله الواجب الوجود والشهود، مبدأ كل موجود ومشهود، والصلاة
على سيد طوائف الاسلام، مقتن شرايعهم والاحكام، ومنزلة الاطهار
اصحاب التقى والسداد، وصحابته الاخيار ارباب الهدى والرشاد؛

گفتار عبرت بار، وابسته بی ثباتی این نشأت
ناپایدار، و تجدد عوالم کن فکان، بتجدد انظار
پاک یزدان، که دنباله اش باجمالی بیان فوائد
مطالعه اسفار مآثر و سیر، و ترجیح بعضی از آن
بر بعض دیگر می کشد، و خاتمه آن باظهار
سبب تالیف این اوراق تواریخی می انجامد
که قطره از آن دریا، و ذره از آن صیواست

اگرچه درین منزلگاه امکانی دایرمان سرای فانی، که بسبب
تجدد انظار یزدانی نسبت بدین تیره خاکه ان هیولانی، جنود
وجود در هر زمان و هر مکان، قافله قافله آیان و روان است، و هر
کونی از اکوان در هر سنی از اسنان، در دیگه وضع و شان،
بل در هر دو آن نایکان مان،

ملازمست خدمت از برادر میکنند محمد علی خان بزودی برسول
 اورقم قبول میبراند و بعد چندی بر محال جنوبی آرکات اورا عمل
 میفرماید؛ ولیکن محفوظ خان در آنجا سرعصیان بر برادر میکشد و بیادری
 زمینداران آن حدود روزگاری خطه تینوالی را در تصرف خود می دارد
 و درین جز زمان اورا بانواب حیدر علی خان که درینو لاکار فرمائی
 دند یگی می پرداخت رسم و راه مرالس و مکاتب
 پیدا میگردد؛

اگرچه آخر کار محفوظ خان در سال ۱۷۶۰ ع ظاهر ابا برادرش طریق
 آشتی و مصالحت پیمود، ولیکن اینمخفی دور از قیاس نیست
 که او نهائی با حیدر علی خان بهادر طریق نامه و پیام سلوک میداشت
 چه پیش از آنکه جنگ و پرخاش نمایان در میان نواب
 حیدر علی خان و انگریزان صورت گیرد او در زی ساخته حاجیان قاصد
 بیت السحرام بر سر نگین رفتن بود و حیدر علی خان او را با غایت
 اعزاز و اکرام متلقی شده؛ و این خود فرین قیاس است
 که تعصب دین محمدی نواب نظام علی خان دارکان دولت
 او را برین آورده باشد که بانواب حیدر علی خان همدستان شده
 محفوظ خان را بر سنده صوبه داری آرکات بر نشاند و بمحنت
 دیار گیری مواخوانش که جماعه فرانسیس باشند انگریزان را
 از هندوستان بیرون رانند؛

در اواخر آگست یا اوایل سپتمبر ۱۷۶۷ ع افواج متفقہ کہ اغلب آن از رسالہ ہی سواران فراہم آمدہ بود در کرناٹک در آمد و نہ سب و غارت را در ان بلاد بنیاد نہاد ؛ از بہر مدافعہ این بلیہ ہولناک کار گزاران دولت مد راس جمعیتی را از جنود بسر کردگی کرنیل اسمتھ کہ منصبہ اری بود نامدار و آزمودہ کارزار فرستادند ؛

تلاقی سپاہ طرفین جنگی در بیست و ششم سپتمبر در سحرای محال نیور و بٹرب قلعہ ترچناپالی اتفاق افتاد اخبار انگریزی وابستہ این جنگ در سالانہ دفتر اخبار سال ۱۷۶۸ ع توان یافت ولیکن چون روایات این رزم کہ اخبار نگاران شرقی برنگاشتہ اند با ہمہ گوناگونی از راستی و واقعیت بیشتر بہرہ ور است بترجمہ آن روداد از بعض کتاب فارسی می پردازم ؛

طرف شام مقدمہ الجیش افواج متفقہ محسکہ انگریزی را می بیند کہ سپاہش در میان نشیبستان کشت زار شالی و خانی بزرگ صفوف آراستہ آمادہ جنگ و جدال اند و کتلی بر پہلوی ایشانست نواب حیدر علی خان در مقابل ایشان تسویہ صفوف پرداخت سپاہیانش تمام شب را در سلاح و یراق بسر بردند و انتظار سحر میکردند بمجرّد آنکہ سپیدہ صبح بر میدشکر انگریزمانند سحر جوشان و سیل خروشان پیش شتافت و نیران جدال و قتال در اشتعال آمد رکن الدولہ

سپهسالار نظام علی خان که در صف پیشین جاداشت خواست
 تاور میمنه و میسره لشکر غنیمت حمله آورد و لیکن گلوله های توپ و تفنگ
 که تگرگ آنها متصل هم می بارید جنود او را متلاشی و پریشان
 ساخت و بر قدم اضطراب از صف نخستین بصف دومین
 باز پس گردانید جائیکه نظام علی خان بنفس نفیس فرماندهی سپاه
 می پرداخت اگر چه مبارزان طبقه اسلامی پر دلانه می جنگیدند
 و لیکن بارش گلوله و گلوله ایشان را آنقدر فرصت نمیداد که نفس
 راست کنند پای فیل سواری نواب نظام علی خان بصدقه گلوله
 توپ از جارفت بسیاری از مردان کار از افواج نظام علی خان
 کشته افتادند و تمامت لشکر هزیمت یافت بناچار نواب
 موصوف سی و شش میل انگریزی از میدان رزم باز پس
 رفت جماعه انگریزان کوس فیروزی بنواختند و لیکن تعاقب
 گریختگان و باز پس رفتگان پیرداختند و بسوی چیناپتن نهضت
 کردند؛ اما نواب حیدر علی خان هیچگونه وقعت بر هزیمت افواج
 هواخواهش ننهاد و تمامی جنود را چار بهر ساخت و اعتماد بر اعانت
 و یادری ایند پاک نموده بمقابله و مقاتله اعادی نیکو کوشید؛

بازگردیدن نواب نظام علی خان از موافقت نواب حیدر
علی خان و در ساختن با انگریزان ؛ و برون حیدر علی
خان بهادر نهب و غارت را تا بجوار مدراس و درخواستن
انگریزان آشتی را از و پس از غایت بیم و هراس ؛

بمشاهده طمطراق جنگ انگریزان و آتش سستی و آتشباری
ایشان آنقدر هول و هراس بر طبع نظام علی خان ستولی شد که
بزودی با انگریزان طرح آشتی و اتفاق ریخته با جنود و حشم خویش
متوجه حیدر آباد گردید ، حیدر علی خان بهادر چون دید که هوا خواه
یار یگرش در جنگ و جدال اینچنین او را داغداشته راه
سلامت پیمود مصاحبت و وقت در آن می بیند تا سریر نگپاش
باز گردد ؛ ولیکن سپهدار جنود انگریزی کرنیل اسمت به تعاقبش
نیکو پرداخت تا آنکه داخل حدود میسور گردید ؛ و چند قلعه و حصن آنرا
متصرف گشته خود را بنزدیکی سریر نگپاش رسانید ؛

درین حیص بیص رای اصابت انتهای حیدر علی خان بهادر چنان
صواب دید که با عریف پخته کار نزد او را گونه باز دو شکر عریف
را باز پس گرداند چنانچه با افواج سوارانش بر سر مرز و بوم
کمر ناک باز می تازد و عباد و بلادش را بشمشیر و آتش زیر
دزبر و خاک بر می سازد ؛

مرین تاخت و تاراج که نواب حیدر علی خان مصدر آن در ممالک
 کرناٹک گشته نتایج و نخواه او مترتب گردید، جنود انگریزی که
 در حدود میسور بنهیب و غارت داشتغال داشت بفتوای
 ضرورت باز پس گشت تا بحماییت و حراست مملکت
 کرناٹک پروازد؛ او بدین وسیله جمیع تهاجمی حصون و قلاع را که
 بشرف غنیمت در آمده بود بی چشم جنگ و پرخاش از ایادی
 اعادی ستخلص نمود و افواج کینه خواهش که از صدمات دستبرد
 و حملات حریف غالب بحماییت و حراست خود مشغول
 بودند و یارای مردی و حمله بردن بر اعادی گم کرده اکنون از آخال
 انقیاض و کار بستگی باز بحال انبساط و ارسنگی برگزیده، و کار
 تاراج و غارت خود را بجوار دیوار شهر پناه مدراس رسانیدند،
 و بحملات متوالی و صدمات متتالی کار بر ارکان دولت مدراسیه
 آخنجان تنگ کردند و سهم و هول خود را بر دلهمای شان آخنجان
 ستولی گردانیدند، که ایشان بر سیل جبر و اضطراب خوانان آشتی
 و صلاح از حیدر علی خان بهادر شدند بهادر موصوف پیغام صلاح
 و آشتی را از ارکان دولت مدراسیه متاقی بقبول گردید، و در
 ماه اپریل سال ۱۷۶۹ عهده و پیمان آشتی از هر دو سوبه
 شده شرایط این صلح خیلی ساده و پرکار بود؛ یعنی باید که قلاع و ضیاع
 جانبین که در ادان جنگ تسخیر کرده شده بود از هر دو سوبه تسلیم

کرده شود و اسارای طرفین از بند و قید رهایی یابند و نیز عهد موید
 و صلح و صلاح بدین نمط موکد کرده شده که طرفین شریک رنج
 و راحت هم باشند و در امداد و اعانت یکدیگر همتگام و در ت
 زنها از خود بقصور راضی نگردند و تاجران و سوداگران ممالک
 طرفین در بلاد هم شاد و آزاد راه آمد و شد ملوک میداشته باشند ؛
 نواب حیدر علی خان در مدت تهادی این جنگ و پیکار همانا کار
 نامه رستم و اسفندیار را تجدید نموده بود و از دستبرد های نمایان
 و جلادتهای آفرین و ستایش را شایان در های استعجاب
 و حیرت بر روی نظار گیان کشوده و لیکن چون چالاکی افواج فرنگ
 در میدان جنگ نیکو میدانست بنابراین از طرح انداختن جنگ
 سلطانی با این فریق ناتوان می پرهیزید ؛ او با خود توپهای کلان را همراه
 نمی برد همین توپهای سبک با کمال هنر مندی بر عرابه اسوار کرده
 و با نیکو ساز و سامان آراسته و مهیا ساخته و بگوله اندازان آتش
 دست استعمال کرده شده بودند ؛ دلیل برین معنی اینکه هیچ
 یک ضرب از توپهای میدانی حیدر علی خان از دورین جنگ ؛
 باز پس گذاشته نشد و بدست غنیم نیفتاد زیرا که اگر چه توپخانه
 بزرگ در جنگ یسرور از آن اعادی در دست انگریزان آمد
 همه اش از آن نظام علی خان بود ؛ پیادگان حیدر علی خان ؛ چست
 و چابک با ساز و یراق سبک و از بار گران بر کران بودند

و سوارانش، جلد و سبک‌عناب تیر جولان چون راکبان یوم الریان؛
 بدین اسباب وجهات او بر تاخت و تاراج نیکو توانا بود و بر حمایه
 آوردن بر سپاه انگریزان و بازگشتن از آن بزودی بخوبی یار داشت؛
 از انصاف نشاید گذشت در بیان این سرگذشت که حیدر
 علی خان بهادر در آشنای این جنگ و جدال مصدر آن انواع ستمگری
 و غارتی نشده که در جنگ‌های پیشین گشته بود و بدان مرز و بوم
 کرناٹک را دیران و غراب ساخته؛

پوشیدلہ مباد

بر خوانندگان این پارسی که به کار نامه حیدری موسوم است که چون
 میجر چارلس استوارط در رساله مہارسس اف حیدر علی خان
 و طیپو سلطان در شرح حال حیدر علی خان درین دو واقعه جلیله که
 اول آن داهیہ عظیمہ بود کہ در آن مادھورادپش و اباحشر یک
 لک و پنجاہ ہزار سوار مرہتہ و نظام علی خان خودش با تمامی جنود
 نامعدودش با افواج کمکی انگریزان با ہم متفق شدہ بر سریرنگپٹن ہجوم
 آورده بودند؛ و دوم مہتمی گرا نمایہ کہ در آن حیدر علی خان و نظام علی خان
 ہمدستان شدہ ہست بر قلع و قمع جماعہ انگریزان برگماشتہ؛
 و ہمانادر تمامی آثار حیدریہ مانند این دو واقعه خوانان نیکو شرح و بسط نیست

که در نخستین پایداري واصطبار حیدر علي خان بر هجوم جم غفیر دشمنان
جانی تباهی اندیش و رخنه بندی و احتیاطش در حمایت و حراست
خویش، و در دوین شهامت و جلالت و مهارت و بسالت
وی در قهر و کسر اعادي پر دل و پر کار و ذوق و فنون در شیوه جنگ
و پیکار به نیکوترین وجه صورت گرفته، راه اقتضای پیموده بود بنابراین
مؤلف این اوراق تفصیل این دو واقعه جلیله را از جلد دوم مسطور ي
موشیرم دل ترجمه کرده درین مقام منضاف اصل کتاب،
و شمائل جسمانی و عادات و اطوار زندگانی حیدر علي خان را از جلد
اول همین مسطور ي ترجمه کرده مقدمه آن گردانیده؛



در بیان خصوصیات وابسته شمائل جسمانی و عادات
و اطوار نواب حیدر علي خان بهادر در زندگانی؛
نواب حیدر علي خان که سال عمرش بهرست معلوم نیست
اگر بردایت آن مردم که او را از صغر سن میداند و ثوق کرده
شود قریب پنجاه و شش ساله عمر دارد و بالایش پنج و نیم فطیاذراع
است خیلی تناور و زورمند و لیکن چابک و چست شایسته
زحمتکشی و رنجبرداری در پیاده پائی و سواری بشهره اش گندم
گونست نقشه چهره اش درشت ریش و بروت رادوست
نمیدارد می تراشد یا بر منکنند پوشاک خانگیش مانند پوشاک هندوستانیان

سفید ساده ملل یاتن زیب و دستار شش نیز از همان پارچه
قبایش دامن دراز و فراخ با آستین تنگ و چست امارخت
سپاهیان حیدر علی خان دیگر گونست که از بهر خود سپهدارانش
ایجاد کرده و آن قبای سفید اطلنس است با گل‌های زرین؛ و شلوار
از همان پارچه و موزه از مخمل زرد و کمر بند سفید ابریشمی و دستار
سرخ شقی؛ هنگام پیاده رفتن اکثر چوب خیزران در دست
دارد که سر پوشش زرین می باشد، هنگام سواریش بر اسب
شمشیری از منطقه مخملی زرنگار با چیراس الماس آویخته می باشد؛
حیدر علی خان مانند دیگر امیران هند خود را بزور نمی آراند چهره حیدر علی
خان بهادر شکفته و کشاده و باتمکین است بر حسب خصوصیات
حال گاهی خندان می باشد و گاهی ترش و زنهار و خورده عبوسی
و تغییر چهره گوهری نیست، در هر گونه سخن به هولت و آسانی
عرف میزند و زنهار صموت و تمکین ساخته را که امیران شرقی
بزور خود می بندند روان نمی دارد؛ در اداتل حال ملاقات مردم بیگانه
یکپاره در ضبط و عنان داری میگو شد و لیکن بزودی به سط
گوهریش میگرداید و با هر گونه مردم گفتگو میکند و خودش آغاز و ایت
سخنان روزانه با غایت شیرینی و نرمی می نماید؛ مقام کمال
شگفت است که این امیر کیبر در همان یک زمان که در
همات عظیمه ملکه اری رای میزند و فرمان میدهد از بعضی حاضران

سوال می کند و بجواب دهمی بعض دیگر می پردازد از یک منشی نامه که برد میخواند می شنود و باد دیگر میفرماید که چنان جواب نویسد نظرش بتماشای لولیان و مقلدان است و گوشش بشنیدن عبارت منشیان ؛

راه رسیدن بوی بریگانگان و چاکران خودش که کار دارند بآسانی تمام واکشاده است حکم عام است که هر شخص اجنبی که خوانان ملازمت باشد بعد استیذان بوسیله یکی از چو بداران که بکثرت بر در و لیسرایش حاضر می باشند باریابد ؛ همین فقیران و درویشان ازین اجازت بی بهره اند و بس ولیکن اگر احیاناً یکی ازین گروه بنظرش در می آید پیش خاکی شاه میر صدقات فرستاده می شود تا او بانجاح مراسم پردازد درین خصوص دستور بارگاه حیدری مباین دستور دیگر امیران هند است اگر شغله یا صحبت عیش و طرب مانع نواب از استراحت در وقت معهود که پس از انقضای نیم شب است نمی باشد از بستر خواب قبل طلوع آفتاب بر میخیزد بمحرد و بر خاستنش نقیبان و سپهبداران که در شب دوش در روز گذشته بکار و خدمت خاص خود بودند و نیز آنانکه بجای ایشان بهمان خدمت منصوب شده اند ؛ بحضور نواب در می آیند و بآنها ای اخبار ضروری میپردازند و احکام نو که تازه صادر میگردد بپه سالاران و کار گزاران دیوانی می رسانند و خود

ایشان نیز پروا نگی دارند که اگر مهمتی فردی پیش آمده باشد
 در جامه خانه حاضر شده بمعرض اعلام در آرند؛
 و بهیشت ساعت صبحی از جامه خانه برآمده داخل دیوانخانه
 میگردد جائیکه منشیان و کارکنان آن هر کارخانه مستظرفی باشند او
 مکاتب نورسیده بدیشان می سپارد و بهر یک موافق خدمات
 خاصه شان تعلیم و تلقین روزمره می فرماید و هر نامه که جواب طلب
 است پیاپیهای فراخور آن ارشاد میکند فرزندان و اقربای
 نواب و آن امیران که بشرف تقرب امتیاز دارند در آن
 هنگام داخل دیوانخانه میگردد و اگر وقت نه ساعت است
 بتغذی معمول می پردازند آنگاه اگر نواب فرصتی یابد
 در آئینه محل آمده می نشیند و فیلبانان اقبال را بمحراجاه نواب در
 می آرند و از نظر او میگذرانند و همچنین اسپانرا برود عرض میکنند یوزان
 و پلنگان شکاری حیدری را نیز در نظرگاه حاضر میگردد و اینهارا
 نگاهبانان شان بدست پالهنک گرفته پیش می آرند پوشش ایشان
 از بانات سبز و کلاه از پارچه زرین بر سر شان بسته میباشد
 تا اگر حیانا قصد ایذائی کنند بزودی بدان چشمان شان پوشیده
 میگردد؛ نواب حیدر علی خان بدست خودش یکیک را ازینان
 لقمه از شیرینی میدهد و ایشان چون نیکو تعلیم کرده شده اند بجا یکی تمام
 به پنجم بر میگیرند، ولیکن پلنگ بزرگ که شاه پلنگ لقب

دارد. هیچ حیل از جیل تا امروز رام نگردید؛ از پس طعام چاشت
هنگام ده و نیم ساعت روزیدر علی خان بدیواتخانه یاخیمه بارعام درمی آید
مقام او در شش نشین که زیرشامیانہ زرودزی برستونهای طلائی
مرصع کارآراستہ می شود جلوس میکنند که شرف می باشد
برفضای وسیع از صحن دولتمرا؛ بعضی از قریبانش بردست راست
و چپ او می نشینند و تمامی ارکان و اعیان دولت حیدری که
بحضور این مقام مازون اند و بسیار اند حاضر میگردد و آنانکه در باره
کارهای پرداختنی خویش محتاج تعلیم و ارشاد می باشند بوسیله
نقیبان درخواست حضور می نمایند یا عرایض خود را بوسیله سرداران
حضار پایه پایه بنواب میرسانند و همانوقت جواب شایسته
نوشته یا گفته می شود،

دستور نیست که هنگام بیرون رفتن نواب کسی بتقدیم
عریضه و از راه رفتن بازدارد مگر آنکه خطبی مهم سانح شده یا سائلی از حضور
در بارعام بازداشتہ شده باشد و اسن خود بسیار نادر اتفاق می افتد؛

• در سال ۱۷۶۷ ع هنگامیکہ نواب در کوئٹہ بتور با کوکبہ خود بقرب پنج ساعت مسائی
از بہر تفرج ہرآمدہ بود پیرہ زنی خود را پیش وی ہروانداخت و داد خواست نواب
فی الفور گردون سوارپی را فرمود تا استادہ گردند و بزن اشارت کرد کہ نزدیک آید و حال
خود را عرض کند زن گفت نواب عالیجناب این بیوہ ہمین پلک دختر داشت کہ آغا
محمد از من بزور برگرفت نواب گفت آغا محمد امروز پیش از یکماہ می شون کہ از اینجا
رفتہ است چندین روز کجا بودی و چرا نالاش نکردی زن جواب داد نواب عالیجناب
چند قطعہ درخواست بدست حیدر شاہ دادم و هیچ جواب نیافتم حیدر شاہ سرگروہ

درین دربار پنجاه یا چهل منشی بر دست چپ نواب متصل دیوار دیوانخانه سرگرم کتابت می باشند بیکان نامه برگوئی هر ساعت از ممالک می رسند و با کمال اهتمام بحضور نواب برده می شوند و آنگاه منشی خاص مکتوب را بر نواب میخواند و ادنی التور خصوصیات وابسته جواب بیان میکند پس آنمکتوب در دیوان وزیر

عرض بیگیان که پیش سواری میرفت نزدیک نواب آمده ظاهر ساخت که این زن و دخترش از قیدیگان بازاری اند و بجهت نامشروع زندگانی میکنند نواب فرمان داد تا کوکبه سواری بدو لتخانه باز گردد و باز گفت که در پس او بیاید تمامی اعیان دربار بهر آنمصبدا که مردم او را دوست میداشتند خیلی اندیشناک گشتند و هیچکس را از ایشان یاری آن نبود که بشفاعت او دم زند ، پسر حیدر شاه از سرگروه قشون فرنگستانیان در یوزة شفاعت نمود ، چنانچه آنسرگروه از نواب در باره او بخشایش خواست و لیکن نواب بدرستی تمام از ملتمس او سراپا بر تافت و گفت من درخواست شما زنه را هم شنید هیچ جریمه سختی ازین نیدست که راه تظلم رعیت را بر باد شاه فرمانروا قطع کند و نگذارند که مظلوم بداد خود رسد وظیفه اهل اقتدار همین است که بدستگیری افتادگان پردازند حاکم را خدا نگهدار رعایا ساخته است و هر بادشاه که راه ستم را بر رعایا نمی بندد و ستمگاران را سیاست نمیکند همانا استحقاق آن دارد که رعایا او را محکوم و اعتماد خود بشمارند و بنا چار در آخر اینچنین بادشاه خودش ایشان را بزور بر عصیان و بغاوت خود بر می آنگیزد سپس فرمان داد تا حیدر شاه را دوصد تازیانه در میدانگاه ورزش سپاهیان زند و در همانوقت رساله دار سواران جاندار حبشی را فرمان داد تا همراه مستغیثه بدانده که در آنزمان آغا محمد دران اقامت داشت بروند اگر دختر مستغیثه را در آنجا بیابند او را بستم رسیده سپارد و سر آغا محمد را نزد ما بیارد اگر دختر را نیابد آغا محمد را به کونینا فور مانند مجرم مان کشان آرد ، دختر در آنجا یافته شد و سر مجرم پیش نواب آورده ، آغا محمد در آنزمان شصت ساله عمر داشت بیست و پنج سال سر کرده نقیبان حیدر رسیده و حیدر علیخان او را جاگیر بی شایسته بازاری خدمتگزار بهایش داده بود ، حقیقت حال این است که آغا محمد شیفته حسن و خوبی دختر بوده چون مادرش میخواست او را بکار روسپیان دارد بدست آغا محمد فروخت او دختر را ازو بزور در برد :

برده می شود هر گونه مکتوب و پروانه بدستخط حیدری اختصاص می یابد، پروانجات که از دیوان وزیر صادر می شود همین مهر بزرگ دیوانی بروشت میکنند ولیکن آن نامحبات که بدستخط حیدری اختصاص می یابند در خاتمه آن مهر کوچک بادشاهی ثبت کرده می شود که مهربار آن میر منشی بادشاهی است؛ چنانکه نواب بکسی نامه در مهمی گمرانمایه می نویسد یا قربانی جلیل صادر میفرماید خاتمه آنرا بمهر خاص خود که نواب همیشه در انگشت دارد امتیاز می بخشد و درین چنین صورت اهتمام طلب غریطم را یکی از قاصد ان می سپارد و او آنرا تا نخستین منزل میبرد؛ رسم است که با غریطم پرزه کاغذ مخبر از ساعت روانگی خط تعبیه کرده می شود و در هر منزل بروقت وصول آن غریطم بدان اشارت می رود؛ (بعد ازین باقتضای مقام خصوصیات داک یا برید دولت حیدری که انگریزان از ان پس باقتضای آن پرداخته اعلام نموده خواهد شد؛)

اسپان و فیلان فروختنی یا خبری از توپ نور یخته یا از مقام نو آورده را در جلو خانه یا صحن دولتمرا می آرند و نواب هنگام این دربار در ان نظر میکنند گمرانمایگان دیوانی و سپهسالاران و سفیران و دیگر مردمان جلیل القدر کمتر درین دربار حاضر می شوند مگر آنگاه که فرمان داده شوند یا مهمی از مهمات مقتضی آن باشد این بزرگان گمرانمایه هنگام شب در خلوت خاص جائیکه همین خاصگان بار

می یابند. بحضور نواب در می آیند و شریک صحبت نشاط و طرب میگردند. اعظم ارکان و دولت از جانب خود و کیلان دارند که در امور خاصه خود بنواب یا کار گزارانش رجوع میکنند و کیلان و سفیران مازون اند که بار یاب حضور گردند و بعزّت پذیرفته شوند و کار گزاران دیوانی یکی از منشیان معزز دیوان خود را بحضور نواب میفرستند و او بمقام خاص خود استاده باعلام مقاصد می پردازد و بانواب حرف میزنند؛

وقت حاضر شدن سفیری گمرانهایه یا دیگر مردم بلند پایه سرگروه عرض بیگیان یا نقیبان با او از بلند چنین اعلام میکنند جهان پناه سلامت فلان خان یا بیگ و ظایف خدمت بجای آورد اکابر دیوانی و منشیان و و کیلان و دیگر مردمان کار ازینگونه اعلام معاف اند بی هیچگونه تکلیف در می آیند و بیرون می روند جز اینکه نواب را تسلیم کنند؛ چون اعلام و تسلیم یکی از ان گمرانهایگان بعمل آورده می شود نواب اشارت بنشستن او میکند بر حسب قدر و منزلت او مقامی تعیین میکنند؛ چنانکه یکی از اوساط الناس درخواست حضور در بار نواب میکنند هنگام در آمدن تسلیم و کورنش بجای آورد آنگاه در پهلوی سرگروه نقیبان دست بسته می ایستد پس از ان نواب بسوی آنکس اشارت میکند تا پیش آید و بزبان مهر پرور میگوید تا مطلب خود را دانماید

یابر تقدیر اظہار مقصدش بوسیله عرضیہ و از جواب شافی بدو داده می شود اگر اینکس از طبقه اہل عزت یا تاجران باعزت اعتبار یافته است نواب او را اجازت نشستن میدہد و از خصوصیات معیشت و وطن و سفر از وی می پرسد پس وقت معین میکند کہ در آن اجناس تجارتی او را خواهد دید ؛ و آنگاہ بان بدانہ خود داده می شود و این خود اشارت بہ بدینکہ او را اکنون رخصت رفتن است و این رفتن بہمان نمط صورت میگیرد کہ آن در آمدن ؛ این در بار تا ساعت سائی گذشتہ قایم می ماند و آنگاہ نواب بحجرہ خاص از بہر استراحت یا قیلولہ میرود ، و در حدود پنج و نیم ساعت باز بایوان بار عام یا دیگر مکان فراخ می آید و در شہ نشین می نشینند تا از آنجا ورزش افواج و پرہ بندی سواران خود را تماشا کنند ؛ و گرداگرد وی بعضی از اقربا و صاحبانش می نشینند و منشیان در خواندن یا نوشتن خطوط اشتغال می ورزند بقریب شش و نیم ساعت ہنگام شام جمعی کثیر از شہلچیان در صحن دولتخانہ نمودار می شوند و تا ایسم کنان در ایوان دیوت میروند و یکدم تمامی مکانات خاصہ آنرا کہ در و نواب نشستہ است روشن میکنند باشمعہای کافوری کہ در اشجار روشن می یا جہارتای بلورین نادرہ کار کہ با گل و برگ تراشیدہ خیلی نازک و لطیف آراستہ است تعبیر کردہ شدہ اند اکابر دولت حیدریہ و اعظم دیوان و سغراہمین

هنگام شب بملازمست نواب می آیند؛ رختهای شان همواره
 بعطری گران بها مطیب و معنبری باشد علاوه مردم ذوی الاقدار
 و ارباب کار هنگام شب دیوانخانه از امیرزادگان مشحون
 می باشد همه شان آداب دان و آزر م پیشه و شیرین زبان
 در میان این امیرزادگان بعضی بخدمت نظارت ممتاز اند
 که هر شب چارکس از ایشان حاضر می باشند و چه امتیاز
 شان از دیگران اینست که هر یک ازینان شمشیری همواره
 با خود دارد و گویا بجای عصا استعمالش میکنند؛ هر یک از امیران
 دیگر سلاح خود را بدست چهره یا دیگر ملازم خویش وامیگذارند همین
 چهره مادر عقب خواجه خویش و بناله لباسش برداشته تالب
 فرش میروند و آنگاه کفش برکنده خواجه را در کتفه میگذارند بوم
 دیوانخانه بچاندنی یا ملل باریک سپید بالای شان قالدین ابریشمین
 پارسی گسترانیده می باشد، میلان خاطر نواب آنقدر برخت
 سپید است که سقفهای خاتم بندی که بگوناگون نقش و نگار
 و روغن رخشان تابنده و درخشان گردانیده شده است و هم چنین
 صند لیها و نشیمنهای فروپوشیده، بمخماهای زرنگار را از سفید
 تنزیه باریک و ثار میگردانند؛ درین بزمگاه اغلب صحبت
 تقلید یا نقلی صورت میگیرد که هنگام هشت ساعت می آغازد
 و وقت یازده بانجام میرسد و در اثنای این تقلید رقص و سرود

هم بتمل می آید؛ درین میان ناظران یا عرض بیگیان متصل تازه واردان
 مجلس حاضر می باشند و از هر گونه سوال ایشان بابت موضوع
 تقلید و اخبار روز مره و غیره با دل داری تمام بجواب شایسته
 می پردازند از حضار می پرسند آیا رغبت بچیزی نوشیدنی یا خوردنی
 دارند و درین صورت ایشان را بنعمت خانه می برند نواب
 که دبسته بدینگونه نقل و تماشا نیست با کابر دیوانی یا سفیران
 سرگرم گفتگو می باشد و گاهی بخانوخانه میرود تا در باره رازهای پنهانی
 با محرمان خاص حرف زند و بر عادت ستمه همچنانکه باید ادا کند
 با اجرای مهمام می پردازد بی آنکه مشغول خاطر و انماید؛

یکی از عادات ستمه بزم نواب است که پیشترک انتضای
 صحبت رود و سرود گلشهای رنگارنگ در گلدانهای زرین مرصع کار
 در حضور نواب می آرند و او از آن اولاد دست خود چند گل میگیرد
 پس از آن با کابر دولت میدهد و آنگاه آن گلدهان را در بیوت دیگر
 پیش حاضران بزم شاطی می برند و هر یک از ایشان گلکی
 بر میگیرد و این لطف عام تا بکوچکترین منشیان دیوانی میرسد
 چون نواب میخواید که کسی را بمزید عنایت خود اختصاص بخشد
 یا ریاسمین را در آشنای گفتگو بدست خودش می بندد و آنگاه آن
 نیکبخت را که بدین نشان جلیل الشان اختصاص میفرماید عنایت
 میکند؛ او بارها بدینگونه اعزاز سرگردگان افواج فرنگستان را می نوازد

چون نیکو میدانند که مردم فرانسیس بالایی تمامی اقوام فرنگستان
 خود را به ینگونه احترام نسبت بجایزه زر معزز ترمی انگارند، هر کس
 که بدین نشان اعزاز شبی اختصاص یافته است باید ادا آن مهین
 اکابر دولت حیدریه بادای رسم تهنیت نزدیک اومی آیند؛
 اگر در جنگی فتح و فیروزی یاد را مری گرانمایه دیگر فرخی و فیروزی عاید
 دولت حیدریه گردیده است شاعر باو شاهی بالقباب غرا
 نواب را یادکنان داخل دربار می گردود؛

مثنوی

جهان داد را خاطر شاد باد هرز برا گوا ملک آباد باد
 جهان از فرت دیده فرخندگی تراداده شائان خط بندگی
 عدولرزد از هیبت نام تو زمین خندد از جرعه جام تو
 ز عدل تو پیداد نالد همی بفر تو اقبال باله همی
 همه روز عمر تو نوروز باد جهان را لقای تو فیروز باد
 و آنگاه حاضران مجلس بر آواز شاعر مداح خاموش و سراپا گوش
 میگرددند چون شاعر مدح سرا قصیده مدحیه انشا کرده اش میخواند تمامی
 مجلسیان با کمال توجه آنرا می شنوند، بحزن نواب که در آن هنگام
 بیش تر تغزل گفتگو با اکابر دیوانی میکرد،
 چون بعض خصوصیات بنرم امیرانه ممالک شرقی بیان کرده شد

از ششم تذکار از باب طرب و نشاط گزیر نیست ، اکنون
باید دانست که در بار چیدری درین روزگار در باره اهل نغمه و ساز
خیلی بابرگ و ساز است و طایفه های مغنیان و مقلدان و مطربان
در بارش هم از جهت غنا و ثروت ایشان و هم از جهت اینکه
همه شان از جنس نسوان اند بهترین و گزیده ترین طبقه خود اند ؛ چون
صوبه بیجاپور که سابق برین ایام در عهد ابراهیم عادل شاه مجموع
از باب نشاط و طرب و محتوی بر مردم اهل کمال این طبقه بود
چنانچه ملا ظهوری میگوید ،

بیت

گر اکسیر سرور و سور سازند ز خاک پاک بیجاپور سازند
در تحت تصرف نواب است از زنان این طایفه آنانکه
در حسن و جمال یگانه زمانه در فنون رود و سرود و تقلید پیفرینه بودند
از انجایانی فراهم آورده شده اند ؛
مقلدان در بار چیدری یکسر نسوان اند ، نایکه ایشان دختران کم سن
چهار یا پنج ساله را که در حسن و خوبی برگزیده اند میخرند و استادان
ماهر رقص و سرود را بهر سائیده تعلیم ایشان می پردازد و هر گونه
شیوه دلبری و طرب انگیزی به ایشان می آموزد که طبایع بشری را
سرور و محبوبر تواند نمود تا کار دلفریبی ایشان بجای میرسد

که طبعی بغایت پرموده و زاهدی سالیان تقوی و صلاح در زیده
 را بکرشمه های دلبرانه در میان می آرند و از راه می برند و در سن
 یازده سالگی بکار و شیوه خاصه خود اشتغال می درزند این عشوہ گران
 مردم فریب طلعت زیبا دارند و پشمان شہلا و سیاه
 و ابروان ہلالی و لکش و دمن کوچک تنگبار و سلاک دندان
 نیک در خشان تابدار چون رشته مردارید شاہوار ہر ہمہ چاہ زرخ
 یار خار باگیسو های سیاه در از تازمین آویزان رنگ چہرہ
 یابشہ شان گندی در خشان گل خار ہمہمین اند زنان زرین
 رخسار کہ شرفیان بردیگر زنان ترہ جیح میدہند رختہای شان
 ابریشمین لطیف ز رنگارمی باشد و اندام شان بگونگون
 ریور و جواہر آراستہ و در تقلید یا نقای ہرگونہ راز و نیاز و سوز و ساز
 بکار برده می شود موضوع تقلید یا محکی عنہ اکثر آنچنان زنان می باشند
 کہ باہم ہمدستان شدہ اند کہ شوہر بد گمان را بفریند یا آنچنان
 دختران کہ باہم اتفاق کردہ اند کہ مادران خود را منحدر گم دانند و این
 خود بیرون از چیز اسکان است کہ ازین پختہ کاران نادرہ فن و شیوہ
 تقلید کسی گوی سبقت بردہ سرود شان خود طرب
 بخش و دلکش است ؛

رقاصان در کار و شیوہ خود بر مقلدان و مغنیان رجحان دارند بحدیکہ
 توان گفت کہ ایشان در تماشا گاہ پارس (دارالملک

فرانسیس) مردم آنجا را در طرب و نشاط می توانند آورد؛ هر جزوی از اندام ایشان هنگام رقص در کار میباشد سر و چشم و باز و قدم و تمامی اعضای دیگر در حرکات و اطوار خاصه خویش حیرت نظارگیان می افزایند و دل شان می ربایند؛

این زنان رقص خیلی سبک اندام و چابک می باشند و پایهای شان بسیار استوار؛ پس از آنکه تاویر بر یکپای گمر و گشته یا رقصیده اند با حیرت افزا زور مندی ناگهان بر میجههند؛ چون حرکات ایشان سنجیده میزان اصول و ایقاع و خود ایشان بغایت خوش طاعت و زیباشمارل می باشند یکسر کارهای شان خوشایند و دلپسند می نمایند؛

هیچیک زن از طوایف ارباب نشاط این بزم از هفده سالگی متجاوز نمی باشند و چون ازین حد در میگذرند بر طرف کرده می شوند و آنگاه ایشان در آنصوبه راه سیاحت می پیمایند یا در معبد هندو ملازمت اختیار می نمایند تا یک طائفه ارباب نشاط، شاهره شایسته از سرکار نواب مقرر دارد مگر درست ما حاصل او معلوم نیست تا یک دربار نواب را در هر نوبت یا شب بازاری هر مقلده که نقل و سرود و رقص میکنند صد روپیه مقرر است و عدد این زنان مقلده اغلب از بیست بیشتر، ساز نوازان مرد و جداگانه ندارند؛

هنگام یازده یا دوازده ساعت مجلس نشاط بر می شکنند و هر کس

بخانه خود می رود و جز آنانکه بانواب عشا میخورند و ایشان (جز در جشن عام) همین دوستان و خویشان او میباشند؛

این نظم معاشرت نواب منحصر است در حضر یا هنگام بودن در دولتسرا و چون نواب را ضرورت بودن یکماه در خیمه گاه یا شهر پیش می آید او اغلب در هر هفته دو بار بسیر و شکار می رود و حیدش اغلب گوز نست و آهو و گور و شیر و پلنگ؛ چون بنواب خبر می رسد که شیر یا پلنگ از پیش در میدان آمده است او بر اسب سوار می شود و جمعی کثیر از حبشیان و نیزه داران پیاده و اکثر امیران سپاه بانیزه و سپه در پی او می روند و همین که سر اغ شیر گرفته شد شکاریان آن مقام را که شیر در آن پوشیده است محاصره میکنند و بتدریج حوزه محاصره را تنگتر می نمایند؛ بمجرّد آنکه شیر که اغلب در کشتزار شالی می باشد شکاریان را متوجه خود می یابد می غرّد و گردا گرد خود می نگرند تا برای ازان تنگچه بدرجهد و همینکه می نخواهد که بسوی یکی ازان جماعه بر حسته بزور راه خروج پیدا سازد نواب خودش بر دهمانه می آرد و عزّت نخستین ضرب بردا گذاشته یا مخصوص کرده می شود و این ضرب حیدری کم گاه خطا میکنند؛ اینند اسباب گوناگون عشرت و شغل نواب حیدر علی خان بهادر؛

توزك سوارى نواب حيدر علي خان بهادر؛

چون نواب حيدر علي خان بهادر پس از فتوحات ممالك
 كنره و ملنبار بعد غيبت مدت سمادي خواست كه به دارالملك
 سرينگپتن مراجعت كند و بدین عزيمت از كوتنبا تاور روانه گردید
 عظمت و شان موكب او دیدني داشت و کوچ هر روزه اش
 از غایت انتظام تماشا كردني؛ نواب هنگا سیکه كوتنبا تاور را
 گذاشت موكب او از بهین سپاه گزیده كه همراه داشت
 وجود پذیرفته از آنجمله پنجاه هزار سوار جرار بود با سلاح و یراق با غایت
 طمطراق و هشتاد هزار پیاده و چهار هزار طوپاس با ساز و یراق خاصه
 شان آراسته علاوه آن توپخانه انگریزی و هندی و نیزه برداران و غیره
 در هر روزه کوچ معمول بود كه رساله های سواران بردست راست
 راه كه نواب با كو كبه خود از ان میگذاشت پرهسته می ایستادند
 و رساله داران و نیزه داران و گرز برداران و سادلان و علم
 برداران بتقدیم مراسم تسلیم می پرداختند و چون تمامی حلقه
 فیلان باعماری های طلا و نقره كه بران سر كردگان و امیران حیدری
 سوار بودند از پیش یک رساله نخستین پیشتر كه میرفت
 آن رساله بزودی بدست راست برگشته اسپ تازان
 های خود را پس رساله پسین بر میگرفت یک دسته

از هزاران دیکي از در اگونان که متقوم بود از سواران فرنگستانی
نخستین سواران بودند که شرف تسلیم نواب اختصاص
داشتند بعد از آن ایشان خود را در پیشین بهره موکب جا میدادند
و از پس ایشان سه صد و پنجاه شتر سوار نامه بر نیکو آراسته
بر شتران بختی و دو کوهان دار بر نشسته می رفتند، عقب ایشان
دو تا فیل فلک شکوه که نشانهای کلان بران بود میگذاشت علم
هر دو نشان زمین کبود داشت و نقش و نگار زرین یکی ازین دو نشان
نمودار آفتاب دارد و دیگر نمودار ماه و ستارگان، از پس این
دو پیل نشان بردار، فیل کوس بردار میرفت نقاره هایش
تا آژمان که موکب در حرکت است همواره نواخته می شوند
و تا مسافت شش میل انگریزی آوازشان شنیده (در شکر
بعضی آلات دیگر اند مانند قرنا و غیره که بانگ ایشان عظیم
و پر شکوه می باشد و فرمان سپه سالار بنام شکریان بوسیله شان
اعلام کرده می شود) بعد این فیل چار فیل دیگر می گذشتند که بالای
شان از باب نشاط ملازم سوار می بیست و چهار نفر با آلات
موسیقی چون کور که و شهنمای و عود و طبلک و غیره بر می نشینند
پنج زنجیر فیل دیگر با عماریه های زرین مرتفع کار که بنام فیلمان جنگی
خوانده می شوند عقب آن چار فیل بودند با هودجه های زرین هشت
پهلوی بر یک یک ازین فیلمان شش نفر سرتاپا آهن پوش از زره

و خود و چار آئینه و جوشن و سلاح شان بندوق و قرا بین فراخ دانه
 این فیلان جنگی نامزد سوار ی نواب بودند و لیکن او در
 هیچ جنگ بران بر نمی نشیند متعاقب این فیلان دو رساله
 از سواران حبشی بودند نیکو سلاح یک رساله سلاحهای شان
 در شان حقیقت زده و آن دیگر برنج پوشیده هر دو گونه سواران
 برای سیاه و سرخ بر خودهای شان می زدند بدانسان که از پشتتهای
 شان آویزان می باشد سلاح این طبقه نیزه بود که سنان و بن آهنین آن
 خیلی درخشان و تابان و ساز اسپان شان سرخ با آویزهای سیاه
 ابر شمشیر آویخته بهر دو پهلوئی زمین؛ در پی این سواران حبشی
 بود از پیادگان کالیبر و رخت شان همین چادر دراز ابر شمشیر
 بود و شلوار تنگ که تانیه ران میرسید سلاح ایشان نیزه
 طولانی برای شتر مرغ و زنگنه بران تعبیه کرده تا هنگام رفتن
 شان آواز کنند؛ و عقب این جمعیتی از سپاهیان بود جبهه تی
 یاکوچک نشان بردار که زمین علم شان از بانالت سرخ بود
 و نقش و نگار آن سیمین؛ در پس اینجماعه اعیان دولت عیدری
 سپهبداران و بهادران و شاهزادگان بودند الحق هیچ قشون
 ازین جمعیت گزیده بار و نق و بهاتر نتواند بود همه ایشان از سر
 تا پا غرق آهن بودند و بر اسپه های خیلی خوش رنگ و نجیب نهاد
 سوار سلاحهای ایشان شمشیر بانیام زرین و چار چله های شان

ابریشمین خوش رنگ خودهای ایشان زینت داده پیرهای
 سپید از مردارید و جواهر شمیم ساخته؛ جمعی از ایشان در وعه ملّی
 مینا کار پوشیده، بازیچههای مرصع بجواهر و در و کالغیههای پر بر سر
 اسپ زده؛ اگر چه عدّت افراد این قشون همیشه یکسان
 نمی باشد ولیکن اغلب بششصد میرسد و در دست هر یک
 از ایشان آفتابگیری می باشد مزین و ملّون بگووناگون نقش و نگار؛
 در پس این چند ممتاز هشتاد سوار از خاصگان شکاری نواب
 بودند بر اسپان پدرام بغایت خوش اندام سوار در پی ایشان
 دوازده سائس که اسپان خاصه نواب بازمین و ستام
 زرین مرصع را میکشیدند، نخستین این اسپان خاصه جواد می بود
 که پهلایار مرهقه پیشکش نواب کرده و در خوبی و پد رانی
 و خوش اندامی نظیر نداشت خاکستری رنگ داشت بایال
 سیمین درخشان و پر و دراز بحدیکه بزین میرسید و دوش
 در خوبی بایال دم برابری میزد و لیکن نشانی که بغایت غریب
 و ممتاز باشد این بود که این اسپ چنان می نمود که پوششی
 گوهری از رنگ کمیت براق تا وسط ران آویزان دارد
 و آن پوشش از شانه آغازیده تا حدود دم میرسید؛ برین پیرایه
 گوهری گلهای صنایع برنگاشته بود و آنقدر رنگاه تماشاگران رنگ
 گوهری او را پوشش غلط میکرد که اگر چه آن جواد غرایب نهاد

یکسر برهنه باشد بپوشند و را بسیار نزدیک باید شش رفت تا برود
منکشف گردد که او از هر گونه پیرایه عریان است؛

از پس این اسپان نجیب فوجی بود از پیادگان پویان با چوبدستی
سیاه سرپوشش زرین دارد و در پی ایشان دوازده نقیب
اسپ سواره با عصای سیمین و زرین متوج بتاج مرصع
متعاقب ایشان مضربداران جلیل القدر خانگی بودند چون
خانمان دسر گرده نقیبان و سلاحداران نواب و غیره یکیک
از ایشان زنجیر یا طوق زرین داشت بر سینه آویزان که تمغای
جلالت شان ایشان بود و نبال ایشان میرتوزیع صدقات
که بنام پیرزاده شهرت داشت گذشت این امیر متفرد بود
بر فیلی جل سبز پوشش سوار و در سلسله موکب پیشرو متصل بود
با سواران نواب که بر فیلی سفید که حلقه های سیمین در پا و زنجیر طلا
در گردن داشت بر نشسته بود این فیل که بهایش هزار برابر بهای دیگر
افیال است نسبت بدیگر فیلمان در بلندی و تنومندی بسیار مزینت
داشت عمارتی که بر دستانه و نواب در آن نشسته بود از اسباب
زیب و زینت هیچ چیز دیگر بخز چهار قبه طلا نداشت همسین دوتا
تبر بر هر دو پهلویش از زنجیرهای طلا آویزان بودند (از انجنس که
راجه ز مورین حاکم مایبار که در سواری با خود میداشت و این رسم قدیم
راجگان هندو است که نشانهای امارت آن مهتران که در جنگ

سهنرم و مقهور گردیده اند امیر هر و مظفر آنرا بر خود می بندد) این فیل سفید
 سپری زرین بر پشانی آفتاب نماد است، در خواصی دو
 مورچهل بردار استاده بمسیرانی اشتغال داشتند، این مورچهل
 از پرتاوس سپید ساخته بودند و از گردانیدنش نفخه غریب از طیب
 تادور محسوس میگردد، و از عقب فیل نواب حلقه دو صد فیل
 دیگر در آمد و تادو تا پهلو پهلو بر هر یک از این فیلمان سه نفر سوار
 بودند در میان هوده خواجه و در نشیمن پسین یکی از ملازمین و پیش
 ایشان فیلبان، پوشش و عمارتی این اخیال در رنگ و اسباب
 زیب و زینت بسیار مختلف بود بعضی از آن حاشیه جلهها
 زرین و سیمین داشت و بسیاری از آن هوده و عمارتی نقره و طلا
 و برخی نیز مرصع بجواهر شمین که بران فرزندان نواب و دیگر اکابر
 دولت حیدری بر نشسته بودند فیل شهرزاده گان بردست چپ
 پدرشان و فیل رضا صاحب بردست راست از پس این
 حلقه فیلمان پنج فیل دیگر آمد که بالای آن درفش و توغ و دیگر نشانهای
 شوکت و مکنیت بود که در عرف خاص هندوستان ماهی مراتب
 خوانده می شود، بر نخستین فیل نمودار سجدی بود زرین یا سیمین
 مامع بزر و بردوین سرامهی بر سر چونی سرخ تعبیه کرده که فلوس آن

* تمامی این نشانهای شوکت و ابهت بزبان خاموش اشارت میکنند بمراتب جلیله
 و اخلاق پسندیده که خداوند آن نشانها را باید که بدان متصف باشد ؟

از جواهر ساخته بودند و بمینا کاری پرداخته دوم در از اسپازان
 آویخته و بر سیوم فنیاه کلان و سطر از موم کافوری در شمعدهانی
 زرین، بر چهارم دوتا دیگ کوچک زرین بر سر چوبی در از
 دبر پنجمین پاپین بود جی بود در که از پیر و نسو بالواح عاج مرصع
 فرو پوشیده بود از پس این نشانههای شوکت و مکنّت دو قشون
 یاد دست جیشیان بود بر اسپ سوار مانند دو دست پیشین،
 دپین همه سپاه جشی بارخت قرمزی و طوق سیمین
 و نیزه برداران که چوب نیزه شان یکسر سیاه روغن مالیده بود و جابجا
 بنیم آراسته، تمامی این موکب محاط بود در میان دوده دو گانه
 پیادگان که رختهای شان سپید ابریشمین بود و در دست
 یکیک از ایشان ریح در از چهار ده ذرعی سیاه روغن مالیده
 با صفاج سیمین مرزین و متصل سنان شان علمی کوچک
 سرخ رنگ بر بسته و عکس شعله سیمین بران نمایان ساخته؛
 این موکب هینگام کوچش در میان میدان طرفه نمود و نیکو شان
 و شکوه داشت با این کوکبه شان نه چیدر علی خان هر جا که میگذاشت
 جمهور مردم از خواص و عوام با غایت شادمانی و اهتمام پذیرفتاری
 می نمودند، و با کمال تعظیم و تکریم شرایط اطاعت و بندگی بجای آوردند
 و خلائق تماشائی از هر سو برده و هجوم می کردند مادامیکه آواز این دعا دیر ز باد
 نواب بهادر مکرر شنیده میشد هر شهر و قصبه و ده را آئین بسته

بیتکی چند در بیان اجمالی خصوصیات جنوبی
 بهر ه هندوستان که جهت قرب خط استوا و اعتدال
 از منہ ظلمات و ضیا زاینده خیرات حسان و برکات
 بیکران است و متاع نواب مکارم انتساب حیدر علی خان
 فردوس مکان که موسس بنیان حکومت اسلامی
 سریر نگین، و فرازنده لوای فتوحات تا اقصای ممالک
 دکن، و مناقب بادشاه سلطان نشان طیب و سلطان جنت
 آشیان، که طرازنده سریر سلطنت و زیننده افسر دولت
 و مکنیت بوده، مذیل بتوصیف لطائف صفات و شرائف
 ملکات ارکان دولت سنیّه بر طنیّه که حالا بر تمامت
 ممالک هندوستان بسزادارائی، و از سواحل شرقی ارض
 جزیره نماى هند تا سواحل غربی آن و از اقصای دکن
 تا کوهستان شمالی هندوستان فرمان روائی دارند،



همایون کشوری خرم زمینی	طرز امرز بومی دل نشینی
وطن گاهى نشاء خرمی را	طرب گاهى پری و آدمی را
صفای آب شیرینش روان بخش	ریاح باد مشکینش توان بخش
مزاجش را اعتدال استوائی	بعنبر پیزی و گوهر فزائی

قشون در ساله خاص خود بود و پنهانی دستدار هوا خواه وی هیچگونه
توهم در دل اطمینان منزل او راه نیافت ؛



در ساختن میروزا علیخان برادر عمزاده نواب
حیدر علیخان با امادی وی جماعه مرهقه و آملان ماهدورا و
بابک لک و پنجاه هزار سوار از پونه بقصد انترواع صوبه سرا
و غیره از مملکت میسور ؛

برخواسته این اوراق پوشیده مباد که میرزا علی خان برادر عمزاده
نواب حیدر علی خان از عهد طفولیت در کنار شفقت و مرحمت
وی پرورش یافته بود میگویند که حیدر علی خان از رهگذر فرط محبت
که با وی داشت خودش متکفل تعلیم و تربیت او شده بود و
در آن اسیرزاده نیکو نهاد خجسته شیم نبت بنواب آثار کمال
مودت و سپاسگزاری نمایان بود از رهگذر غایت اعتماد
که نواب حیدر علی خان بروی داشت او را بصوبه داری سرا
ممتاز فرمود ؛ ولیکن بمقتضای حرم و احتیاط چنانکه باتمامی صوبه داران
دیگر بکار می برد ؛ مدبری هوشیار کار گزار از قوم برهمن که بردیانت
و کفایتش او را وثوق بود درین کار یار او گردانید ؛ چون اینمرد
برهمن مرد عیار و پرطمعکار بود خواست تا بفنون چاپلوسی
و عشوه گری و سرفرو آردن بانجاح هوسهای جوانی و بزودی

آماده ساختن اسباب عیش و کامرانی وی دل آن نوجوان ساده را بدام آرد و خود را در نظر او هواخواه را سخاوت نماید میرزا علی خان که جوانی کریم نهاد دلداده طرب و نشاط بود بجای نگاهداشتن بهره از حاصل خراج و باج آن صوبه چنانچه حیدر علی خان بهادر بدان وصیتش فرموده بود همه در باخت و یکسر برار باب طرب و نشاط بی محابا پاشید؛ بر همین خیانت کار بجای آنکه ازین حالات اسراف و اتلاف بر حسب وعده بنواب آنها نمودی یا لا اقل امیرزاده را ازین نابخجاری مانع آمدی بخوشامد گری و رفع توأم وی میکوشید و میگفت که در صورت بازخواستن نواب حیدر علی خان محاسبه این صوبه من آنقدر فرصت دارم که دفتری تیار ساخته بخوبی رفع شبهت ادکنم و پیش از آنزمان که نواب حیدر علی که حالا بمهمات جنگ و جدال در ملیبار اشتغال دارد عزیزست آمدن صوبه سرانند آنقدر زر که تلافی این اسراف کند فراهم خواهیم ساخت؛ میرزا بعشوه های این گمرگ کهن آنچه نمان از جارفته بود که هیچگونه از سر سستی فرط کامرانی و خواب غفلت نوجوانی بهوشیاری ویداری نگرانید و نظم و نسق صوبه و خراج و باج آنرا بدین اطوار ناشایسته یکسر برهم و نامنتظم گردانید نواب حیدر علی خان که ازین حالات آگاه شده بود چنان مناسب پنداشت که نسبت به عزاده عزیز خود گونه تهدید و چشم نمائی بعمل آورد بنا بران جنگ حالی

خود را که در تراد نکور داشت پوشیده بمیرزا نوشت تا او بمرهقه
بتجدید عهد صلاح و آشتی پردازد و چنان دانمود که حالا دمیخواهد که
از حدود ملیبار بسریرنگپتن مراجعت نماید و در او انعامین سال
از انجا بصوبه سرار دود و نیز او را فرمان داد که از زرهای بقیه خراج سرا
قدری شایسته برگرفته بکار غریه اری آشتی جدید از مرهقه در آرد؛

چون هر بهره از مضمون این نامه در افزودن پریشان خاطر میسرزا
هیچ کمی نکرده بود، بر همین مغوی که خود را عرضه میللاب بلا نسبت
بمیرزا بیشتر مییابد حالا چنگ بدین چیلست میزنند، و در منحرف
گردانیدن مزاج آن جوان ساده دل از جاده راستی بادی
چنین میگویند که اگر شما را سفارت بسوی مادهورا پیشوا
ببهمان تجدید صلح چنانچه نواب فرموده است بفرستید من پیشوای
موصوف دارکان دولت او را بطریق بران می آرم که ایشان
بطیب خاطر صوبه داری سرار ابرشما را گذارند زیرا که چون نظر
ایشان بمین کاستن مکننت و جاه نواب حیدر علی خان است
بازای سبکمایه خراجی که شما متکفل ادای آن بدیشان می شوید ایشان
صوبه سرار که حیدر علی خان از ایشان بزور برگرفته است از آن
خود شمرده در حمایت شما با کمال خوشدلی خواهند کوشید آنگاه شما بر سیل
استقلال بحکومت این صوبه خواهید پرداخت؛
و دمه و افسون بر امن دود افکن و حب جاه و خیال حکومت بالاستقلال

دخوف فرار سیدن نواب و دروغ شرمناکی که نوجوانان را از
 انحراف از طریقه سلوک پیشین اگر چه ناصواب باشد
 مانع می آید این همه دواعی ناسزا آن امیر زاده را بران می آرد که کبیره
 ناسپاسی و عهد شکنی قدیم مرتبی خود را خوار و ناچیز شمارد
 چنانچه آن براسمن ناستوده فن را بدان سفارت میفرستد تا هر چه
 او مناسب داند بقلل آرد و ارکان دولت پونه سخنان ویرا
 بسمع قبول شنیدند، و وکیل انگریزان که در آن زمان در پونه حاضر
 بود عزیمت جماعه مرهتہ را بر تاخت آوردن بر ممالک نواب
 بدینمط تصمیم می بخشید که اکنون فرصتی دلخواه روداده باید که جماعه
 مرهتہ از اینطرف بر نواب شکر کشند هنگامیکه نظام علی خان
 و انگریزان با افواج متفقہ از آنسو بر ممالک او تاخت می آرند؛
 چون خبر این خیانت بحیدر علی خان بهادر رسید خیلی دلگرفته
 و پیریشان خاطر گردید که برادر عزیزش اینچنین مرتکب کفران
 و ناسپاسی شده با همان جیش که بدو سپرده بود بادشمنان
 پیوسته و بررغم او معاون شان شده و ایشان را اجازت در آمدن
 به سمر او دیگر قلاع ممالک او داده؛ الحق این حادثه ناگهانی تمامی
 منصوبہ های نواب حیدر علی خان را برهم زد زیرا که او می پنداشت
 که اگر مرهتہ بتجدید آشتی چنانکه میرزا را بدان سفارش نموده بود
 رضا نمیدهند، و شکر بسوی ممالک او می کشند باری او آنقدر

فرصت خواهد یافت که باجنود میرزا پیوسته با ایشان طرح جنگ بداند طرف سرانندازد و هنگام ضرورت بقلمه سراد دیگر قلاع که در عقب اویند متحصن خواهد گردید، و چون که متوقع آن بود که این محاربه اش بامر هت پشته تر از رسیدن افواج متفق نظام علی خان و انگریزان بسرحد بنگلور یکسو خواهد گردید و فرصت آن خواهد یافت که برای ایشان حمله آورد؛ ولیکن بررغم این همه چشداشت اکنون ادعی بیند که بخیان نب میرزا تماسست ممالک او عرضه یورش و تاخت اعادی شده است و بحکم ضرورت او را باید که اکنون بقلمه سریرنگپتن دارالملک میسور ملجی گشته بحمايت مدافع حصار بدافعه شان پردازد؛



ملتیجی گودیدن حیدر علی خان درین داهیه دهیا بتخریب جوارود یار سریرنگپتن و ذخیره نمودن اذوقه و علوفه در معسکر خویش و پاشیدن رساله های سواران بر راه زنی و بیغماگری اذوقه جو بیان اعادی و در تحصین معسکر خود نیکی کوشیدن؛

درین مهم نواب حیدر علی خان رو بدین حیلت آورد که تماسست افواج را در بهرهای کوچک منقسم گردانیده بر اطراف و جوانب دارالملک پاشید و بسرکردگان افواج فرمان داد تا باشندگان

بلاد و قصبهات و دناات و قلعهجات را بنزد و بران آرند که اماکن
 و ساکن خود را و اگر داشته باشند با هر گونه اشیای منقوله خویش بسیرینگپتن
 نقل کنند و نیز بدیشان فرمود که تمامت ملک را و ایران و خراب
 گردانند و بجز درختان بلند در همه کشتزار و صحرا آتش زنند و نگذارند
 که پره گاهی بر روی زمین و خانه های فی بست باقی ماند، و از بهر تیسیر
 این تباهی تمامی بقتال و اهل عرفه و خورده فروش و غیره را که ملازم
 لشکری باشند اذن عام داده شد که درین غارت بهره ور گردند
 چنانچه در اندک زمانه تاسی میل گرداگرد سیرینگپتن یکسر تباه و ویران
 گردیده و تمامی اجناس غله و انواع مایحتاج زندگانی در آن بمو فوری
 و کثرت انبار و ذخیره کرده شده؛ و بجز آنکه جماعتی از رعایا با اموال
 و اجناس در انجا میرسیدند اموال ایشان بدان بهای رایج خریده
 میشد که هیچگونه ناخوشنودی در ایشان پیدا نمیکشت و آنگاه
 هر فریق بهره ازان کوستان که در جوار دارالملک است
 فرستاده میشد و غله و دیگر مایحتاج حیات به قیمت ریخته
 از آنکه خریده شده بود کار گزاران سرکار برایشان میفروختند؛
 و اما میکافواج تخمرب دیار جوار اشتغال داشتند کمال جد و جهد
 در استحکام و استوار سازی لشکرگاه بکار رفته و این معسکر
 بر دست پاسبان بحصار شهر منتهی شده و بردست راست
 بتلایچه واقع بر منتهیهای نهریکه بار و دکا ویری احاطه بعزیره میکنند که بنای

شهر در آن نهاده شده؛ و درین مقام پشت معسکر از نهر مذکور
 پشتیبان داشت و از هر گونه حمله اعدای ایمن زیرا که این نهر
 بسیار عمیق است و کناره اش بلند سر اشیب و پشته‌ای
 آن به قلعه یادش حصین و فراخ استحکام یافته بود که توپهای کلان
 همیزده سیزده گوله خوار بر حصار آن نصب کرده شده بود و بر تمامی سید انگاه
 مشرف؛ پیش این دژ تا بر اندک مسافت بر کناره رود
 هفت دژ دیگر بود بر یکیک از آن هشت ضرب توپ
 در چیده؛ و پانصد نفر توپچی بر آن متعین شده؛ این دژ تا گرد خود
 خندق دارند محاط بدار بزمین و چون رود کاویری در هر مقام پایاب
 و در تگ سنگین است بیست هزار کانتراپ ساخته شده بود
 تا هنگام حمله آوردن اعدای در آب انداخته شوند یکصد توپ
 بر حصار شهر و پنجاه ضرب دیگر بر چیده بالای معبدی سنگین واقع
 بر لب مقابل رود بر کوپچه بغایت سر اشیب همگی این ضربها
 مهیاداشته شده بود تا بر اعدای هنگام یورش آوردن بر معسکر سر
 داده شود؛

درین لشکرگاه سه صد ضرب توپ گرداگرد آن بر چیده شده بود
 حیدر علی خان انتظار فرار سیدن اعدای میکشید؛ و چون سوارانش
 درین زمان بکار او نبودند ایشانرا دو بهره ساخته بهره اعظم را از آن
 بسرکردگی میر محمد دم علی خان از بهره دافعه نواب نظام علی خان

در حدود بنگلور فرستاده داد و در آن مرز و بوم همان تخریب و تباہی را
 بنا نهاده که در جوار سریر نگین بعل آمده؛ و سرکردگی باقی سواران
 و جمعی از پیادگان و تمامی حشمر ناموظف را نامزد میر فیض الله خان
 قدیم نواب کولار و سپهبد ارنا در دولت حیدری فرموده چنین
 فرمان داد تا او بدیار بسنگر رفته بحماییت آن رهگذرهای کوهستانی
 که آن را از کناره جدائی کنند پردازد و با افواج متعینه آن مملکت
 متفق گشته جماعه مرهته را از درآمدن باز دارد؛

سپاهیان فرنگستانی که بدل هوا خواهد نواب بودند بسیار میخواستند
 که درین یاق، نواب از بهر ایشان مقام خاص از بهر دافعه
 اعادی تعیین کند؛ بنا بر آن سرکرده ایشان باد و منصبه اریش
 حیدر علی خان رفته چنین اظهار کرد که چون نواب ایشان را همیشه
 بنصب کردن در مقام گرانمایه در جنگ معزز فرموده است
 حالا میخواستیم که نواب ما را از بهر حماییت تحسین و ثرائی
 نهنگانه نامزد فرماید نواب فرمود که منظور من نیز همین بود که شمارا
 بمقام درخواست تان مقیم گردانم و آثار هواخواهی شمارا مشاهده
 کنم؛ بروید و علمهای خاص خود را بر دژ میانگی برافرازید، و از من
 متوقع حماییت و کمک شایسته باشید زیرا که من خود بقرماندهی
 دوم قلعه خواهم پرداخت از رهگذر خیانت میرزا که مانند فرزند
 خودش پرورده بودم مرا بسیار دلگرفتگی روداده و این چنین اتفاق

اعادی و هجوم ایشان را متوقع نبودم ولیکن با وجود عظمت انبوه
شان از لطیفه غیبی ناامید نیستم ایزد سبحانه پایه مرا این چنین
بلند گردانیده تا آن زمان که اویار منست دشمنان را بچشم کم خواهم
دید و هرگاه اویار یگرم من دست بر میدارد در ضاجویی قضای او را
سر تسلیم در پیش خواهم نهاد

ولیبری و وفاداری قلعه داران حصار مارست سرادگه بری چدر علی خان
را نیکو فرصت اعداد اسباب حمایت داده بود چه چینی که حالی
ایشان شده که صوبه دار سر با افواج خود با مدهو را و سپه سالار مرهت
پیوست ایشان از اطاعتش سر باز زدند و وقت محاصره تا دیر نیکو
کوشیدند خاصه قلعه دار حصار گه بری که در آن سپاهیان تنادر که
از بهر تخریب آن حدود آمده بودند بموجب درخواست آن قلعه دار
مسافت چاره فرسنگ علی الاتصال طی کنان بطیب
خاطر داخل قلعه گردیده و درین میان زنهارد راه نیار امیده بودند
تا در اعداد قلعه گیان تاخیر راه نیابد، چون قلعه مفتوح شد مدهو را و
خواست تا این جوانان تنادر را که پردی شان در تمامی هندوستان
شهرت گرفته بود به بیند؛ ولیکن چون آن پردلان مردانه را
باباس چرگین مشاهده نمود او را حیرت دست داد و بخطاب
شان گفت مقام شگفت است که فرمانروای شما که قدر شناس
سپاه است مثل شما پردلان را چنین خوار داشته است؛ سپهبد ارشان

پاسخ گفت که بودای بلند نامی جنگیدن با همهچو شما
 سه سالاری آنچنان گرم شتافتم که چارده فرسنگ را در
 یک شبانه روز طی کردیم و درین میان هیچ از خورد آشام یاد نیاوردیم
 و جز رختی که پوشیده ایم هیچ باخود برنداشتیم ، ما و هو را و گفت
 که کردار مردانه شما مرا نیک پسندیده آمد این بگفت و بزودی
 فرمان داد تا دو دست رخت نیکو بهر یک از ایشان بدهند ؛
 پس گفت که اگر چه دستور تسلیم قلعه چنان اقسا میکند
 که سلاح و علم از شما برگرفته شدی ولیکن پاس عزت
 و نامداری فرمانروای شما و پاداش دلیری و بهادری تان هر دو بر شما
 وا گذاشته می شود ؛ اینچنین کار جنگ و پیکار را هندیان پر دلانه
 بانجام رسانیدند که ما مردم فرنگستان ایشان را دیو مردم و ناتراشیده
 می خوانیم ؛

پس از دانمودن اهل بیت و مردانگی هندیان درین رزم و پیکار
 اهل نمودن سلوک مردانه صد نفر گولند از آن فرنگستانی از دربی انصافی
 شمرده خواهد شد ؛ ایشان مانند دیگر سپاهیان حیدر علی خان بجنگ
 جماعه مرهتہ روانه کرده شده بودند و میدانستند که در میان فریقین
 حرب و ضرب صورت خواهد گرفت ولیکن خون به دیدن
 اینکه میرزا با فواج مرهتہ پیوست خیانتکاری او را دریافته پیش
 سه سالار خود باز آمدند و آنگاه یکی از منصبداران ایشان گفت

شما خیال میکنید که در مقابلہ حیدر علی خان که از چندین مدت نمک
او خورده ایم خواهیم جنگید حاشا دکلا اراده ما همینست که از برای او
جنگ کنیم نه بر رخم او، خدا حافظ این بگفتند و از آنجا با همان یک
شمشیر و رختیکه بر تن داشتند روان شدند و دیگر همه اساس
و اسباب خود را گذاشتند؛ و بی هیچگونه مواخذه از متعلقان
میرزا که بیشک از کردار ناشایسته خود پشیمان شده فرمان
داده بود که هیچکس سد راه ایشان نگردد، بمحسگر حیدری رسیدند
نواب حیدر علی خان با کمال خوشدلی ایشان را پذیرفتاری نمود
و دستینه طلائی مرصع کار بهر یک از منصبداران و زر نقد بسپاهیان
داد و نیز بهای رخت و اسباب ایشان که باز پس گذاشته بودند
بر حسب تقویم خودشان بدیشان بخشید؛



لشکر کشیدن نظام علی خان بوممالک میسور و بشنیدن
خبر پیورش نمودن جماعه مرهتہ بران و فو اہم آمدن
ہردولشکر در سپیناپتن بقصص تاراج خنرا این سوریونگیپتن؛
جنرل اسمتہ و رکن الدولہ بزودی از خبر پیوستن میرزا
با مرهتہ آگاہ گشتہ باعلام نظام علی خان پرداختند؛ و چون
نظام علی خان از رہگذر اسراف و بادستیش ہموارہ محتاج
زرمی بود جنرل اسمتہ باقتضای مقام بزودی خاطر نشین او گردانید

تأیر جناح استعجال بصوب سریرنگپش کوچ کند مبادا که مرهقه
درین باب پیش دستی نموده غنائیم سریرنگپش را خودشان
مستغرق گردند؛ چنانچه از جهت شتابکاری کوچ افواج نظام
علی خان و درنگی مادهو را و در محاصره آن دو قلعه که بالا مذکور شد، چنان
اتفاق افتاد که هر دو لشکر در یک زمان بقرب سیناپش که بر هفت
فرسنگ از سریرنگپش واقع است با هم رسیدند امیران
و سپهبداران هر دو لشکر بر امید دستیاب ساختن غنائیم
بسیار و نقود و اجناس بی شمار که از تسخیر سریرنگپش مطمح
نظر داشتند چه سودا که نه پخته بودند و چه کیسه ها که برنزدخته؛ ولیکن
بمشاهده یکسری ویرانی و تسمات خرابی دیار و جوار سریرنگپش و تباهی
و اسیری اذوقه جویان بردست سواران چیدری که در جستجوی
شان، چون خود ایشان در اجتماع اذوقه و علوفه هر سو پاشیده بودند،
و عدم امکان دریافتن مقام و کمیت و کیفیت افواج چیدری بزودی
حالی ایشان گردید که آنهمه خیالات اقتنای محالک و ذخایر
بی حد و مریدری سودائی بود خام و خوانی از مقوله اصغاث احلام،
بمجرد فراهم آمدن هر دو لشکر، ادل روز چندین رساله از سواران
مختلف در میدان حوالی سریرنگپش درآمدند و بعضی از ایشان آنقدر
نزدیکتر رفتند که شهر و قلعه ها را که علم چیدری بران برافراشته شده بود
مشاهده نمودند؛ چون از جانب چیدریان هیچ ممانعت و مزاحمت

نبود ایشان در آن میدانگاه هر طرف گردیدند و هر چیز را بخوبی مشاهده نمودند، روز دوم نیز همین کار تکرار بعمل آمد، ولیکن روز سوم هنگام نه ساعت صبحی تمامت میدانگاه بهجوم سواران هردو لشکر و امیران و سرکردگان بالای افیال پوشیده گشت و از عقب این سواران جمعیتی از پیادگان با پنجه ضرب توپ کلان در آمد؛ عظیم شکوه و طرفه انبوه نمایان شده بود عدد سواران از یک صد هزار بیشتر بود و عدد فیلمان از دو صد متجاوز؛

جنرل اسمتھب سرکردگی رساله بزرگ از سواران که در میان شان سرکردگان و سپهبدان ممتاز بودند بمخرمادهوراد و نظام علی خان که ایشان دیده نمیشدند تنفخص احوال معسکر حیدری و پرتویش ماند و بود آن فراتر آمدند؛ هنگامیکه این رساله درین تقرب بمقامی رسید و چنان نمود که از انجا پیشتر که نخواهد رفت اشارتی از قلعه که حیدر علی خان و ران بود نموده شد و بدان نمط یکبارگی بنای آتشباری از تمامی دژ داد از آن قلعه که بر سر پل است و از کوچه نهاده شد که دهشت و هیبت در دل نظام علی خان و افواجش در انداخت و بر جنرل اسمتھب ثابت گردانید که حمله آوردن بر لشکرگاه حیدری امریست بیرون از حیران مکان خاصه بران چنان لشکر که عظیم نیرومندی آن جنود سواران است؛ و بطرف شام سپهبدان این جم غفیر پیشتر رفته با سپاهیان خویش

در غایت پریشان حالی بسوی معسکرای خویش باز گردیدند؛
روز دوم مجلس شور از سرکردگان هردو لشکر منعقد ساخته شد
هر کس رأی زد و لیکن برای هیچ رأی اتفاق همه صورت نبست
اگرچه در میان اینهمه آرای مختلف، رأی جنریل استمهقرین
صواب بود که هردو لشکر از هم جدا گردند و حیاتی برای نگیزند که نواب
حیدر علی خان از معسکر حصین خود بیرون آید و لیکن پسندیده
انجمن نیامد؛

نا کام ماندن سرداران افواج تاراج اندیش از مطامع خویش
و بحکم ضرورت آشتی کردن جماعه مرهته پنهانی
باحیدر علی خان و متخیر ماندن نظام علی خان در کار خود
پس بفتوای اضطراب مصالحه نمودن با حیدر علی خان
و همی استان گردیدنش با وی بر قلع و قمع انگریزان
و محمد علی خان؛

سرداران مرهته بمعسکر خود باز گشتند و باز از یگانه شور العمل نیامد
اگرچه هردو لشکر بهمان مقام ماند و رسولان و قاصدان در میان شان
آمد و شد داشتند؛ درین میان سواران مرهته و نواب نظام
علی خان دران نواهی میرفتند و با سواران نواب حیدر علی خان
خاصه بار ساله که قائد آن میرنجد و محمد علی خان بود و دوچار میشدند و نا کام

و منزهم باز میگشتند؛ کار اذوقه و علوفه هر روز به تنگی و نایابی گمراشدن
گرفت و گرفتاری و اسیری متجمعان یا اذوقه جویان و جانوران
اذوقه کش از فیلمان و اسپان و رگادان بدان درجه رسید که در
آخر هیچ جایافته و فروخته نمی شدند و بهای برخی که قوت ناگزیر
شکریان بود و دیگر چیزهای ضروری بغایت گران گردید نواب
حیدر علی خان که هر گونه اخبار لشکر عادی بدو میرسید در معسکر خود
بخوشحالی و غرضی زندگانی میکرد و جایکه هر گونه اسباب زندگی
بموفوری و کثرت همیا کرده شده و هر سپاهی مغاکمی کنده و در آن
برنج ذخیره نهاده بود و از رود کادیری ماهی بکثرت بهم میرسید و دیگر
هر گونه مایحتاج هنگام شب از کوستان داد و دیه بدرقه پیادگان آورده
میشد؛ جماعه مرهته بهمانه اینکه تا نزدیکتر با اذوقه و علوفه گمراشته
باشند از سیناپتن خیام برکنده بر لب کادیری بمسافت پنج
میل از سریرنگپتن رحل اقامت انداختند؛ چنان استیباط
کرده می شود که ایشان پیشترک انتقال از مخیم پیشین بانواب
حیدر علی خان در خصوص آشتی پنهانی گفتگو داشتند زیرا که
همین دوم روز پس از تبدیل مقام؛ صالح موقت در میان ایشان
تصمیم نموده شد و روز سیوم صوبه سراسر را بکار پردازان حیدری
تسلیم نموده و خیمه ها را برکنده از راه سر روانه بلاد خود گشتند؛
شیوع این براهل معسکر نواب نظام علی خان را در گرداب

اضطراب انداخت و آن امیر نسبت بدیگران بیشتر
 متوجهش و پیریشان خاطر گردید نواب حیدر علی خان که از حال
 فطرت نواب باخبر بود و خواست تا درین فرصت در وحشت
 انگیزیش بیشتر کوشد افواج خود را از بس نگر طلبید و از درون
 جزیره لشکر خود را بیرون کشیده در میدانگاه بر سر راهیکه بسوی
 سیناپتن میکشید فرمود تا خیمهها زدند؛ این چالش دل سهرزده
 تنک زهره نواب نظام علی خان را آشفته متاثر و زیر و زبر
 گردانید که مطمئن نظر نواب حیدر علی خان از آن بود و بزودی
 او را بران آورد که سخن نواب بسالت جنگ برادرش
 و نواب محفوظ خان و دیگر امیران را که همه شان هوا خواه بهمانی
 حیدر علی خان بهادر بودند. سمع قبول بشنود؛ چون رکن الدوله
 دیوان نظام علی خان بهادر معامله را دیگرگون می بیند و راه تقویت
 و تشجیع را بر دل خواهد داشت. بستمی یابد بمقتضای حال درین باب
 پیشدستی نموده مصالح آشتی برود عرض میکند تا بانواب
 حیدر علی خان طرح صلح و صلاح ریزد و خودش متکفل اتمام این مهم
 میگردد و بنمیهید عذر لنکی افواج انگریزی را بصوب سندراس
 روانه میکند تا در آنحد و به تخیر قلاع متصرفه نواب حیدر علی خان بکوشد؛
 جنرل اسمت و از قرائن حال و مقام بر کار پی برد و تقریب
 را بسوی مملکت انگریزی غنیمت شمرد تا از تطاول ساوکی

منافقانه نواب نظام علي خان بر کران باشد چه در صورت بودنش
 در محاکم خیدری احتمال آن بود که نظام علي خان او را حواله
 خیدر علي خان نمودی و آنگاه او را بجز تسلیم و انقیاد چاره نبودى؛ اینهمه
 مراتب را ادب کار گزاران دولت مدراسیه آنها نمود و حال
 بدگمانی خود را که نسبت بنواب نظام علي خان و دیوانش رکن الدوله
 میداشت اظهار کرد، و مصالح آشتی نمودن را بانواب
 خیدر علي خان بر نیکوترین وجه که ممکن باشد برایشان عرض کرد و گفت
 که اگر درین امر اهل رود مقام خوف است که انگریزان
 به تنهایی متحمل بار اخراجات سنگین جنگ که در ملک
 خودشان صورت خواهد گرفت گردند در همان زمان که کار گزاران
 مدراس از جنریل اسمتیه این خبر شنیدند نواب محمد علي خان
 از رکن الدوله برادر نسبتی خود دیگر گونه آگاهی اندوخت چه او
 بتأکید تمام او را برنگاشت بود که نظام علي خان در جنگی که با خیدر علي خان
 بهادر دارد هر آینه بر سیل استمرار خواهد کوشید تا آن زمان که او را
 بطریق اجبار بران آرد که او، لااقل تمام نواح بنگلور و مالیم را برو
 واگذارد؛ چنانچه کونسلیان مدراس بر اخبار محمد علي خان و ثوق
 نموده عرض داشت جنریل اسمتیه را هیچ محل نمیدادند بلکه بدو
 نوشتند که بانواب نظام علي خان در همه چیز موافقت کند؛
 مادامیکه آن دیوان بنی ضابطه و دورنگ که با محمد علي خان چنان

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هریمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تمایز با آنها افواج که بیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پاند پیچیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ماهی دقایق کارزار بیشتر که از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده و دی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

خواهند گردانید؛ و تا آن زمان که فوج نواب نظام علی خان در کار باشد
نواب حیدر علی خان شش لک روپیه ماهیانه بنظام علی خان خواهد داد؛
و در نشاندن و تعیین کردن قلعه داران در حصون و قلاع مفتوحه
اختیار کلی در دست نواب حیدر علی خان خواهد بود و زمام قلعه داری
و حکومت آن مملکت بدست میرنخدم علی خان برادر نسی
نواب حیدر علی خان تفویض نموده خواهد شد تا او بنیابت
برادرزاده اش طیبو سلطان بحکومت آن صوبه پردازد و طیبو سلطان
مالک تمامی باج و غراج خواهد بود و خدمت علی خان پس از وضع
اغراجات ضروری حکمرانی بقیه زر حاصل صوبه مذکور بدو اصل خواهد
گردانید؛ رضا علی خان پسر چند اصحاب مرحوم نیز تمامی دعوی
استحقاق خود را بنوایی آرکات و ترچنایلی و مادور ابرطیبو سلطان
و گذاشت ولیکن حیدر علی خان و طیبو سلطان التزام آن نمودند
که تمامی مملکت بنجاور را پس از معزول گردانیدن راجه اش
از حکومت آن بمکافات قتل چند اصحاب پدر رضا علی خان،
برضا علی خان بدهند و در آخر هر دو نواب حیدر علی خان و نظام علی خان
بهم اتفاق و عهد استانی نمودند برینکه زنهار از یکدیگر مفارقت
نکنند بلکه باتفاق هم در آن بذل جهد نمایند که تمامی امور مندرجه عهد
نامه عالی با تمام رسانیده شوند؛
پیشتر که توشیح عهد نامه که نواب محفوظ خان متعهد آن شده بود

موکب طیوساطان بر فتن معسکر نظام علی خان از بهر ملاقاتش
آماده ساخته شده و این موکب وجود پذیرفته بود از شش هزار
پیادگان گزیده که از آن شش هزار سپاهیان تنادر یا طو پاس
بودند و چهار هزار سوار چیده و قریب شش صد سوار فرنگستانی
متضمن بر سه صد نفر هزار و جزو اعظم از موکب خاصه حیدر علی خان
نیز برین جمعیت افزوده شده؛ چون محفوظ خان از توشیق عهد نامه
پرداخت رکن الدوله باهدایای جزایه مراجعت نمود و محفوظ خان
همراه او گردید؛

این معنی بدشواری استوار کرده خواهد شد که هنگام روانه گردانیدن
طیوساطان را بسوی نظام علی خان، حیدر علی خان بغایت دل گرفته و
پریشان خاطر گشته بود و بدوستان و امرای خود میگفت که من از غداری
و متمکاری نظام علی خان در مقام هراسم زیرا که آنکس که برادر
خودش را بر دست عیاران کشته ایاسر مرا بقتل خواهد نمود
یا کم ازینکه مرا مقام تشویش نیست درینکه ادیسر مرا از راه
غدر نزد خود مقید دارد تا مرا ازین راهگذراند و بر آن آرد که من بدو مبالغه
خطیر از بهر استخلاص او بدهم یا بوادان گرانمایه مرز و بوم بدو سه
فرد آرم القصد من پس خود را بدست ناسنجاری می سپارم که
نزد او هیچ عهد و میثاق یاسوگند و یمین را دقت نیست (همانا این
گفتگو و دیگر بسیاری کارهای حیدر علی خان برانست بر این معنی

که یکی از نمایندگان او فرط محبت بود و فرزندان و قریبانش (ولیکن از جهت تقویت و ولا سائی رضا علی خان و میر فیض الله خان که فرمان داده شده بودند تا همراه طیبو سلطان بروند و متکفل اینهمه نباشند) شده که ایشان جان خود را اولافند خواهند نمود پیش از آنکه آسیبی به فرزندان و ولند وی رسد ، و تصور پردلی سپاهیان و سپهبداران مرافق ، او بر خصت نمودن فرزندش همه استان شد ؛

چون این موکب مختصر بمقام سیناپتن رسید ، تمامی افواج نواب نظام علی خان خاصه انگریزان ، سپهبداران و عامه لشکریان بمشاهده چابکی و چستی سپاهیان این موکب در شگفت فروماندند اگر چه ایشان احوال سپاه نواب حیدر علی خان شنیده بودند در مخیله ایشان نمیگنجید که چگونه هندوستانیان که در ورزش فنون سپاهگیری ناقص و ناتمام اند بدین نظم و نسق سنجیده خواهند کوچید و تبدیل اوضاع صفوف بدین چستی و درستی بعل خواهند آرد و خوبی و درخشانی اسلحه و البسه شان در نظر ایشان عجیب و غریب می نمود و تو زک و شکوه سواری حیرت ایشان می افزود ؛ همینکه ایشان در خیمه فرود آمدند سپهبداران لشکر نظام علی خان بدین سرکردگان حیدری آمدند و عمدگی و شوکت و شکوه موکب را ستودند ؛

روز دیگر نواب بسال جنگ برادر نظام علی خان بهادر بزیارت

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هریمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تمایست با آنجه افواج که پیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پانده پیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ماهی دقایق کارزار پیشتر که از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده بودی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

باعیدر علی خان آرایه ، تا اینکه ایشان اکنون ادرا از تساهلی آن مرز و بوم
 بی بهره و محروم گردانیده اند که او از دار ثانی شرعی بخصب برگرفته بود
 بنا بران ایشان چنان مناسب دانسته اند که انگریزان را متنبه
 گردانند که ز نهارا زین پس از اعانت نمودن و کمک
 دادن وی در آینده اجتناب کنند و از ایشان درمی خواهند که افواج
 خود را که بدان بحراست و حمایت قلاع متعلقه آرکات یاد دیگر
 نواح که محمد علی خان بخصب گرفته است می پردازند باز پس
 طلبند ؛ با اینهمه چون معلوم است که این قلاع و بوم و بر باری مبالغ
 زر محمد علی خان نزد ایشان گرد داشته است حیدر علی خان پیغام داده
 که این مبالغ بشرع واجب الادا را من ادا خواهم کرد ؛ اینهمه معنی
 بآسانی توان دریافت که اینچنین اظهار و اعلام جنگ که بار
 تمام است اغراجات آن ، دولت انگریزیه را خودش بلاشکرت
 غیر مستعمل بایستی شد در تحیر و تشویش افزودن کار گزاران آن
 دولت هیچ تقصیر نکرده باشد ، زیرا که این اظهار متوجه املاک
 انگریزان بودند نه محمد علی خان که آن سکیمن بنده انگریزان از نوابی
 همین نام داشت و بس نه خداوند شکر بود و نه زر ،
 از جمله تدابیر ملکی انگریزان در هندوستان در آن روزگار سد راه
 گردیدن و تا توان سنگ تفرقه انداختن بود در عزیمت هرا میری
 از امیرانش که مطمح نظرش توسیع حوزه ریاستش بوده باشد

مبادا که استعمایش عائق منصوبه شان گردد، بنا بران دولت
 مدراسیه از دیر باز از نواب حیدر علی خان وسرعت فتوحاتش
 همواره سهمزده می بود، بازاری و اسپردن نظام الدوله چهار سرکار
 شمالی را با نگریزان ایشان عهد کردند تا دوازده صد سپاهی فرنگستانی
 و یک قشون از سپاهیان هندوستانی از طرف خود منضاف
 لشکر نظام الدوله نمایند؛ بر کرده این سپاه جنریل استر
 چنان اشارت رفته که تخم بدگمانی و وسواس از جهت فتوحات
 روز افزون حیدری در دل نظام علی خان پاشد و در تحریض رکن الدوله
 دیوانش بر جنگ نواب حیدر علی خان و تطبیع وی بردستیاب
 ساختن آن خزاین و دقائن بی حد و یشمار که حیدر علی خان از ممالک
 کناره و ملیبار فراهم ساخته است کوشد؛

مقصود دولت مدراسیه در آن زمان همین بود که در توقیف و تشییق
 فتوحات حیدری کوشند تا اوسواحل ملیبار و آن بوم و بر متعلق میسور که
 آنطرف بیرون بالا گجات است بدیشان واگذارد، و دیگر
 ممالک در تصرف او باقی باشد تا حکومت آنچنان حیدر دل
 و جنگ آور، در میان ممالک مرهته و آن خودشان حائل باشد
 و سپر، و ایشان از تاخت و تاراج مرهته ناتوان ایمن؛

در ابوابی ساخت جماعه فرانسیس از مداخلت نمودن
در جنگ حالی؛

پوشیده مباد که درین جنگ که نواب حیدر علی خان اعلام آن
داده جماعه فرانسویسان را چنانچه انگریزان گمان میکنند هیچگونه
مداخلت نبوده؛ اینمختی نیکو مستحق است که حیدر علی خان یا کدام
منصبدار وی را با این جماعه در باره امور جنگ حالی؛ هیچگاه مراسلات
در مکاتبت در میان نبوده؛ بلکه بعد از انعقاد صلح و صلاح در میان
حیدر علی خان و نظام علی خان، صورت گرفته؛ راستی و حقیقت
مرا فرو نمیگذارد تا ازین حرف تن زخم که بنای مراسلات
در میان ایشان بدین دو مکتوب آینده نهاده شد که یکی از ان از
نواب حیدر علی خان و دیگر از رضا علی خان بود و این دو مکتوب
بر سر کرده قشون فرنگستانیان حیدر علی خواله نموده شده بود تا او بگورنر
پانده پیمیری بفرستد خلاصه مضمون آن هر دو مکتوب این بود؛

نواب حیدر علی خان در مکتوب خود بدین نمط شکایت میکنند که انگریزان
بدون باعث از بواعث ناخوشی و ناخادمانی و پس از پذیرفتن
سیاری از ادعای لطف و مهربانی از من در صد و بیاهی و خرابی
من شده بودند و هرگونه بندش و سازش با صوبه دار و کهن نظام
علی خان و جماعه مرهقه بر غم من عمده و پیمان بسته چنانچه افواج متقه

برجوار و دیار من یورش آورده بودند و علتی که ایشان را برین کار
موجب شده بجز یغما و تاراج کردن اموال دیگران امری دیگر نبود
ولیکن بن حکمت عملی عهد بسته ایشان را ادا کشاده و جمعیت
ایشان را بر ایشان ساخته ام بسبب در ساختن و همد استانی
نمودن با نظام الدوله تا با اتفاق یکدیگر بر جماعه انگریزان و محمد علی خان
که محض ایشان است شکر کشیم و آتش برافروخته ایشان
را فرو بنشانیم، چون پیش ازین ایام بحماییت دادم جماعه
فرانسیس در مدافعه همسین دشمنان کوشیده ام و پانده چیری
را از تطاول شان محفوظ داشته اکنون میخواهم که جماعه فرانسیس
درین جنگ برحق و بجاد ریار گیری من قصوری نورزند اگر چه
میدانم که در میان فرانسیس و انگریزان درین سال ۱۷۶۷ ع
مصالحه صورت گرفته است ولیکن تا آن زمان که فرمان بادشاه فرانسیس
درین خصوص نرسیده است میخواهم که ایشان کمک بمن
بفرستند اگر این خدمت از ایشان صورت گیرد خیلی مرهون منت
خواهم شد دیگر امور از مکتوب سپهدار فرانسیسی که من برو اعتماد
کلی دارم حالی ایشان خواهد گردید و آنچه ادا از طرف من برنگارد
ایشان آنرا چنان دانند که من خود نوشته ام؛

و میر رضا علی خان چنین برنگاشته بود که خاندان من از ان تاریخی که
جماعه فرانسیس نخست در هندوستان بود و باش اختیار نموده بودند

با ایشان همواره ارتباط و ایتلاف داشت و در هواداری ایشان بود که پدرم کشته و مادرم بدراس با سیری برده شد و من خودم هرگونه ملک و مالیشمار بر باد دادم؛ حالا فرصتی رخ نموده که بدان چنین امید دارم که با داد و ستانم گونه تلافی مافات صورت گیرد؛ درین خصوص مر جواز هواخواهان قدیم من که جماعه فرانسیس اند چنانست که اعانت و رعایت از من دریغ ندارند دیگر خصوصیات بواسطه سپهدار فرانسسی ملازم نواب حیدر علی خان که محل اعتماد منست واضح ایشان خواهد گردید؛ این خطوط را منشی سپهدار فرانسسی که مردی بغایت معتد علیه بود برد از بهر تصدیق آن اعتماد که این دو بزرگوار بر سپهدار فرانسسی داشتند آن سپهدار مکتوبی از طرف خود با آن دو مکتوب روانه ساخته بود؛ در آن مکتوب آن سپهدار پس از تقریر عزیمت هر دو نواب بر یورش آوردن بر سد اطل کار و منحل چندی و چگونگی هر دو شکر را بتفصیل رقم کرده بود و آنگاه از بهر اعلام آگاهی خودش بر حقیقت کار کیف و کم افواج انگریزی را بیان نموده و در آن مکتوب مبرهن ساخته که از حین امکان بیرونست که انگریزان از مفاسد این جنگ یکسر خود را محفوظ دارند زیرا که فتوحات پیشین این طبقه در حر بهای ممالک شمالی هندوستان دیگر گونه بود و این جنگ دیگرگون ازینرو

که آن مردوب در حدود سواحل یا کنار رود گنگ واقع شده بود که حمل و نقل از دوقه ضروری و ساز و سامان جنگ و کمک براه تری بآسانی صورت گرفته برخلاف جنگ حالی که در حشکی دور از دریا واقع خواهد شد که در آن هیچ رود شایسته جهاز رانی نیست و قلاع محافظ از یکدیگر بر مسافت بعید واقع و تمامست مصالح جنگ منوط بر جنود سواران که لشکر انگریزی از آن یکسر خالی است و افواج حیدری ز بهار مانند جیوش دیگر امیران هندوستان نیست که هر ساله در آن در دست اختیار رساله داری می باشد بلکه تمامست امور لشکری در قبضه اختیار و کفایت یک شخص است و اگر جماعه انگریزان اعتماد بر شبنون و حملات ناگهانی یا دغا بازی سپهبداران حیدری و خیانت شان کنند گمان خود را خطا خواهند یافت زیرا که چون زمام ایمنی و حراست لشکر بدست خودم و اسپرده شده است با تمامی وثوق و اعتماد می توانم وعده کردن که از هیچگونه حمله و یورش ناگهان بران دست نخواهند یافت و اما خیانت و دغا که در لشکری های هندوستان اکثر صورت میگیرد و در لشکر حیدری ز بهار احتمال این نخط خیانت نیست زیرا که هیچ سپهبد از سپهبدانش رساله یا قشونی از آن خود ندارد تمامی منصبداران و سواران و پیادگان همین یک خواجه فرمانفرما دارند و بس؛ و آن سپهبدار نامه خود را برین ختم میکنند که

چون نواب حیدر علی خان درین جنگ مظفر خواهد شد یکباره
تجنّب و کناره گیری از امداد طرفین جنگی بغایت مناسب و قرین
مصلحت نخواهد بود زیرا که اینگونه تفرّد هر دو فریق را ناخشنود خواهد
گردانید بنابراین چنان قرین مصلحت می نماید که ملکی مختصر حیدر علی خان
بها در فرستاده شود و وعده امداد شایسته داده و در ایفای آن
اختیار است چنانکه مقام اقتضا کند تاخیر توان انداخت بوانمودن
اینکه باد مخالف از آمدن جهازات افواج مانع یا عائق گشته ولیکن
چون جمعیت سپاهیان پانته پیری اندک است و بنابراین مدد
گمرانمایه فرستادن میسرور نه همیشه در کفایت خواهد بود که چند
مضبذار دگولند از پخته کار ملحق لشکر حیدر علی گردانیده شوند بدین
ادعا که ایشان از گورنر آن مقام گریخته پیوسته اند تا هیچگونه احتمال
بدنایی بقوم فرانسویس که اهتمام شان در دیدن کامش اقتدار
انگریزان در ممالک هندوستان است راه نیافته باشد دیگر
آنکه این ره بی خیر سگال بادشاه فرانسویس بملاحظه عنوان دلاوران
جنگی حیدر علی خان خاصه چینی که ادورین جنگ فیروز و مظفر خواهد شد
چنان قرین مصلحت می بیند که بخمدست گورنر بطریق تدبیر

* زیرا که نواب حیدر علی خان و رضا علی خان درخواست کملت از فرانسویسان بطریق
مجازات خبر خواهی پیشین خود نموده بودند و محمد علی خان از ایشان مسألت
امداد و اعانت کرده بود ازینجهت که بر حسب عهد و پیمان بسته مقام فوظنی بلویو
نوابی آرکانت بروی مسلم است؟

مالکی و صواب اندیشی عرض کند که در تخصیص و استحکام پانده یحیری
هر قدر زودتر بکوشد اگر چه درین باب همین قدر میسور باشد که
خندق آن صاف کرده و دیوار گرداگرد آن برآورده شود و چند
توپ بر برج آن در چیده زیرا که اگر حیدر علی خان نزدیک
پانده یحیری خواهد آمد و آنرا بی حمایت و عراست خواهد یافت زنهار
پاس و رعایت علم فرانسیسیان نداشتند تمامی توپخانه و دیگر اشیای
جنگی بزور خواهد گرفت و این رایکی از مجازات آن اعلت
و کمک خود خواهد پنداشت که پیش ازین با جماعه فرانسیسیان
بتقدیم رسانیده بود و اگر هیچ بی حرمتی و عدم مراعات علم بادشاه
فرانسیس صورت گرفت شمار او اثنی باید بود و برینکه مافرنگستانیان
که در لشکر حیدری می باشند یار دیگر جماعه سپاهیان آن قلعه
در مدافعه افواج حیدری خواهند گمردید؛

خاتمه مکتوب برین دو سخن مصاحبت آمیز کرده شد که خریدن
برنج و دیگر اذوقه و علوفه را ذخیره نمودن از لوازم قلعه داری باید شد
زیرا که در اینجا عزیست تهیم نموده شده که تمامست نواح
و دیار کرنا تک بنفوج سواران و حشر ناموظف تاراج و یسخر اغ
گمردانند و ارسال نمودن موشیرب یا دیگر کس را که
نزد نواب حیدر علی خان قدر و اعتبار داشته باشد از بهر برانگیختن
مال طفت و خیر سگالی نواب و الاجناب و هواخواهانش شایسته مقام

و مناسب حال باید پنداشت ؛ بوصول این مکاتیب گورنر
 پانده یحیری خیلی شادمان گردید و هرگونه ترس و هراس که از طرف
 نواب موصوف داشت از خاطرش مرتفع گردید و لیکن از
 رهگذر تاکید همانعت هرگونه جنگ و جدال خاصه با انگریزان که گورنر
 پانده یحیری از کنپنی فرانسیس داشت اینچنین پاسخ پرداخت که
 هرگاه موکب حیدری درین حدود خواهد رسید ز بهار در ادای مراسم
 اعزاز و اکرام بار سال سفارت از خود بقصور راضی نخواهم گردید
 و لیکن از جناب نواب بسیار شرمساری دارم که طاقت
 ارسال ملکی بر ر غم جماعه انگریزان در خود نمی یابم ازینرو که
 میان انگریز و فرانسیس درین روز عهده آشتی و صلاح آنگنان
 توثیق یافته که بر شکستن آن بدون حکم جدید بادشاه فرانسیس
 یار اندازم ؛ دیگر امور تفصیل طلب سپهبد ار فرانسیسی بمعرض
 اعلام حیدری در خواهد آورد ؛ و مضمون پاسخ نامه رضاعلی خان
 بهادر نیز متضمن همین مضمون بود و در جواب نامه سپهبد ار ملازم
 نواب موصوف گورنر پانده یحیری بدو اینچنین خطاب میکند
 که آینده از این گونه مراسلت مرا معاف دارید و چنان قرین
 قیاس می نماید که افواج متفقہ نوایین درین جنگ بر انگریزان مظفر
 و فیروز نگرند و من هیچگونه توانائی برآمداد ایشان ندارم زیرا که احکام
 موکد از فرماندهانم بمن رسیده که ز بهار مقصدی سلوک راه خلاف

انگريزان و محمد علي خان نگر دم و از شما التماس ميکنم که بحضور هر دو نواب اين اسباب را عرض کنيد و در شتي اباي مراد را عانت شان. بننان چرب و شيرين برد لههاي ايشان نرم سازيد و نيز التماس ميکنم که از اين پس بترجیح کتابتي از شما بعمل نيايد وليکن اگر بطريق رمزد اشارت بوساطت موشير م از ردداد آنجا اخبار صورت گيرد موجب خوشدلي من خواهد گرديد؛

دروانه بودن صورت حال لشکر و مملکت برسبيل
ايجاز دران زمان که افواج متفقه متوجه يورش
کوناٹک بود؛

پس از آنکه نواب حيدر علي خان حرم کرده که بر سواحل کرناٹک با افواج متفقه فرود آيد هر گونه حرم و احتياط را در رخنه بندي هجوم اعادي از ديگر اطراف و جوانب بعمل آورد، و بصوابديد سپهدار فرانسيسي از اراده ساختن جيش از پيادگان فرنگستان که مطمح نظرش بود باز آمد زيرا که بيرون از حيز اسکان بود که آنمقدار از اين جماعه فراهم آورده شوند بنا بران رايش بر نمعني قرار گرفت که تمامي سپاهيان فرنگستاني را در ميان هزاران يادراگونان يادرميان توپخانه درآرد بجز آنانکه منصبدار سپاهيان تاندر و توپاس

ساخته شدند و همین جمعیت از برای مقابله سپاه انگریزان مقرر کرده شده بود توپخانه لشکر حیدری بسیار بزرگ بود و افرادی اسباب جنگی بدان مرتبه که زنه از چیز اسکان افواج فرنگستانی بیرون بود که همراه خود دارد؛

چون افواج لشکر هندوستانی همواره بنگاه گران میدارد که آنرا نرگادان و شتران بر می کشند و علاوه آن سوداگران و پیشه‌وران گوناگون همراه لشکر می باشند که ایشان بار برداران مختلف دارند نواب حیدر علی خان چنان حکم داده بود که تمامی این جانوران بارکش یک گوله توپ ببرند و عهده جوایدی آن بر مالکان شان متعلق باشد؛

جمعی از اراذل طبقات ناس که در هندوستان بسیار اند و اکثر بود و باش ایشان در لشکر که معموره ایست روان، نواب و الاجناب این طبقه را اجازه داده بود که پیرو افواج باشند و چوب و دیگر هر چیز ضروری که ایشان فراهم توانند آورد بر لشکریان بفروشند و جمعی کثیر از ایشان نوکر داشته شده بودند تا بکار هموار گردانیدن راه و منهدم ساختن حصار و نقب زدن و غیره پردازند و ایشان بسیار بکار آمد بودند در بر آوردن النگ و دمدمه و مورچال هنگام محاصره؛ هر گونه ساز و آلات توپخانه و غیره و تا گرفته شده بود تا هیچگونه تاخیر در طی طریق صورت نگیرد و با هر یک ضرب

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هریمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تمایز با آنها افواج که بیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پاندیجیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ماهر دقایق کارزار بیشتر ک از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده و دی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

درین روزها نسخه ناگهانی که ز بهار متوقع حیدر علی خان بهادر نبود
 بظهور آمد که چون نواب موصوف از کونبالتور بهدارالملک
 سریرنگپسن آمد چنان حالی او گردید که ندر اراج باغی و ای ندیمان مغسودش
 پنهانی با مرهقه و انگریزان در ساخته نسبت بوی بدگالی را
 بنیاد نهاده است ندر اراج دران روزگار در میسور که قلعه ایست
 برافت و دفرسنگ از سریرنگپتن و در میان آن بروم
 که جاگیر او مقرر شده بود اقامت داشت نواب حیدر علی خان
 با تکشف این ماجرا بغایت پریشان خاطر گردید و خواست
 تا در آغاز آن نسخه کارش بانجام رساند و درخت فتنه را از بن
 برکنند پیش از آنکه ریشم دو اند بنابران جاگیر سه لک هون
 سالانه که بطریق مدد معاش ذات راجه داده شده بود حالا قرق
 کرده شد؛ چکس را بجز جاسوسان حیدری یارای آن نبود که
 درون دروازه های شکوی راجه تردد نمایند؛ اکنون بر سر عرف
 مقصود باید شد؛

چون تمامی اسباب داد و ات جنگ آماده و ساخته گردید
 هر دو لشکر در حرکت آمد لشکر نواب نظام علی خان راه هسکوته
 پیش گرفت و نواب حیدر علی خان براه شهر منگلور
 کوچ کرد؛

چون هر دو لشکر بقرب آن شهر رسیده ظاهر آن را مهرب

خیام ساخت بمجمع شورامنهقه شد نواب بسالتجنگ و رکن الدوله
و دیگر سپهداران و سرکردگان افواج شریک این کنگاش
بودند آرای از باب شورابرین متفق گردید که هر دولت کمر همواره
جدا از یکدیگر کوچ کنند مگر بهمان دوری که از ان باعانت و امداد
هم توانند پرداخت و در تمامی کارزار سهیم و یاور یکدیگر توانند بود
و لشکر حیدری در کوچیدن مقدم باشد تا آن زمان که از کوستان
بگذرند و چون در مملکت آرکات رسند دیگر بار باهم درین باب
اندیشیده شود که ازین دو طریق کدام بغایت پسندیده
است که باهم آمیخته طرح جنگ با عریفان اندازند یا جداگانه؛



دروانمودن اینکه آنچه داستان نگار از آثار پودلی
و تبار ابیر جنگی نواب حیدر علی خان بهادر و وابسته
حروب آینه می نگارد بچشم خودش مشاهده
نموده بود؛

از بهر واضح گردانیدن عنوان و فطرت و کمالات حیدر علی خان بهادر
دایسته شیوه جنگ و پیکار، دانمودن گوناگون چالش و حصار
و حرب و کارزار که نواب بنفس نفیس بدان اشتغال
داشت شک نیست که خیلی مفید خواهد بود، خاصه دانمودن
خصوصیات آن کارزار که در میان نواب حیدر علی خان و جماعه

انگریزان صورت گرفته وراقم حروف پچشم سرشته امده کرده
 و چگونگی آن نیکو بی برده زیرا که نسبت بدیگر حروب که نواب
 موصوف بامور وابسته آن قیام نموده درین نحو جنگ که او را
 با عریضان غالب در شیوه های کارزار و نیکو ماهر در هنر و ورزش
 حرب و پیکار روداده هنر و کمال او بیشتر بمعرض ظهور رسیده ؛
 بر خصوصیات آن حرب و قتال که در میان نواب حیدر علی
 خان و جماعه انگریزان مابین سال ۱۷۶۷ع و ۱۷۶۹ع واقع شده
 باسانی قیاس توان نمود حال آن جنگ که در سال ۱۷۷۹ع آغازیده
 بود و مولف اوراق در آن حاضر نبوده ؛ و از همین جهت سرگذشت
 این حرب را بتفصیل بیان نمیکنم زیرا که سر رشته روایات
 وابسته این جنگ یکسر بانگریزان پیوند و آن شایسته
 اعتماد نیست زیرا که این چنین روایات اولاً از راه تلمیح و در
 هندوستان از بهر فریفتن کار گزاران دولت بر طعنه ساخته و پرداخته
 و آنگاه در فرنگستان بر حسب اقتضای حال و ضرورت منخرد
 گردانیدن مردم آنجا نظم و ترتیب داده میشوند ؛ آنچه درین خصوص
 رنگ راستی دارد همین مکتوب جنریل کو طاست که بذریعہ
 آن براحوال نواب حیدر علی خان در آن زمان آگاهی بهمیرسانیم
 یعنی که حیدر علی خان بهادر خداوند کنگاش یاشور است ، و در نوامبر
 سال ۱۷۸۱ع در یک وقت چارقلعه را تنگ محاصره نموده بود

و جنرل کو طراز مدراس کوچ کرده تا محصوران آن بتنازع را باز دقه
 یاریگری نمایند، ولیکن چنانکه باستی براتمام آن مقصود توانا نگردیده،
 و دشواری دستیاب نمودن قوت لایموت از بهر لشکریان
 ادر ابران آورده که لشکر خود را بجوار مدراس باز پس آرد؛ و در
 اثنای کوچ، افواج ادمواره از دستبرد سواران و آتشباری
 توپخانه حیدری اذیتها کشیده و رنجها دیده بود؛ و اگرچه میگوید که او
 در چهار جنگ مرد آژما که بانواب حیدر علی خان جنگیده فیر و زگر دیده
 ولیکن هیچ ذکر نمیکنند که او درین جنگها سیران یا نشان و رایست
 حیدری را بدست آورده اند؛ و بر تمامت این ماجرا همین می فرایند که
 او کرنیل کرافورد را بحضور کونسل مدراس میفرستد و او
 درست و راست احوال اینجا عرض خواهد کرد؛ ازین مکتوب
 همین استنتاج نموده می شود که انگریزان در جنگ و جدال
 زاینده انواع در دسرداختلال در امور حال و هراس سوء مال
 مبتلا گشته اند و این خود متوقع است که بیاریگری جماعه فرانسیس
 تمامت مملکت آرکات بشرف نواب حیدر علی خان
 در آید؛

از درست اخبار که از لشکر نواب حیدر علی خان رسیده حال
 تسخیر چیتل درک و خصوصیات مجلس شور که پیش از
 در آمدن در آرکات منعقد گردیده بود در یافته شد که درین خصوص

رایها زده شده بود که آیا حالی تاخت آوردن نواب ،
 برانگریزان قرین مصالحت است یا بعد از درود افواج فرانسیس ؛
 شق پسین پسندیده اصحاب شور آورد و نیز مقبول
 منصبه اران فرنگستان ، ولیکن رای طیپو سلطان مخالف این
 آرا بود که او برین معنی اصرار داشت که چون نواب بسیار
 بتهمدید انگریزان بحمله دیورش آوردن پرداخته است اقتضای
 تمکین و ثباتش همین خواهد بود که از اقتضای آن باز نایستد ، طیپو
 سلطان بدان دلگرمی و مردانگی در پرورش این سخن کوشید
 که تمامی ارباب شورابادی همدستان گشتند ؛ همین شاهزاده
 اقبالمند در جنگ کوهستانی که دران کرنیل بیلی اسیر و فیلمر
 صاحب کشته شدند و چند هزار کس از افواج انگریزی مقتول
 و اسیر گشتند ، پریشان حالی انگریزان بسبب پریدن
 عرابه های باروت مشاهده نموده با جماعه سوارانش برایشان
 چون قضای آسمان فروریخته مصدر فتح و فیروزی شده بود ؛ و هریمست
 کلی آنجنود که قائدش کرنیل برالی بود نیز از آثار عزایم طیپو سلطان
 است که مانند اسکندر روی در سن هجده سالگی آغاز قهر اعدای
 و کسر جیوش و عساکر نموده در ساوک شاهراه آن پردل نامدار بر سبیل
 استمرار میکوشد از ادضاع او چنان می نماید که یکروز با آن یل
 کاسگار هم در کارنامه مردی و مردانگی دهم در کثرت فتح و فیروزی

دوم سادات و برابری خواهد زد؛ مادامیکه نواب حیدر علی خان
را با قیام قوس مقتد و نیه می توانیم تشبیه دادن که آنچنان سپاه فراهم
آورده بود که نیکو معین فتوحات فرزند ارجمندش گردید و تمامی
ریاست سرکش و غیور ممالک یونان را مغلوب
و مقهور گردانید؛



در تبیان چگونگیهای ممالک و افواج نواب حیدر علی خان
بهادر و هواخواهانش، و خصوصیات ممالک و پیشوش
جماعه انگریزان و هواخواهان شان در آن زمان که بنای
جنگ و پرخاش در میان نهاده شد؛

اکنون بر سر حکایت حال باید شد و از آن جنگ و جدال روایت
باید نمود که در میان سال ۱۷۶۷ و ۱۷۶۹ واقع شده و راقم اوراق
مشاهد احوال آن بوده، این حرب و قتال که در صد تبیین
چلونیهای آن حالی می باشم در تواریخ هندوستان و آثار مردمان
آن، بهره ایست بغایت گرانمند که در آن مردم فرنگستان
در هندوستان اول بار از هندیان طالب صانع و آشتی شده اند؛
و پیش از روایت نمودن خصوصیات حرب و ضرب،
مناسب می نماید که بر مکتب و اقتدار و عدت پیاده و سوار فریقین
جنگجو در آن جزو زمان که تلاقی فتنین متجادل روی نموده، بر سیل

اجمال اش مار کرده آید؛ ممالک متصرفه نواب حیدر علی خان در سال ۱۷۶۷ هجری که بنای جنگ با انگریزان نهاده شد بدین تفصیل بود، مملکت میسور، و صوبه بنگلور که پیشتر ازین از مضافات مملکت میسور بود، و همگی آن خطط که بنام مالینم یا کمر ناتک مشهور است و بر تمامی اودیبه و جبال از انبور و ترچناپلی تا مادورا، و تراونکور و سواحل ملیبار محتویست و شهر سرا، و شانور و کترپه و کنول و مرز و بوم بالا پور، و ریاست کوچک بنگر، و کشنگیری و مد هگیری و رنجنگر و غیره و مملکت کنره که محسد میگردد از راس راسه بسوی شمال تا سرحد بیجاپور؛ و حکومت سواحل ملیبار و جزائر مالدیوه؛ از عظیم مزایای ممالک نواب حیدر علی خان یکی این است که همگی صویجات و نواح و اقطاع این ممالک باهم متصل اند و پیوسته و آن سرحد قلمرو دولت حیدری که مجاور سرزمین حکومت انگریز است بکوه سمان و مد اخل تنگبار مصئون و محروس؛ اگر روایت عامی در خور اعتبار باشد ممالک نامبرده بر آنمقدار از قلاع و دژهای کلان و کوچک محتویست که حدت آن از هزار متجاوز می باشد؛ و آنچه بچشم شاهده نموده شده می توانم گفت که بسیار است و در هر یک ازین دژهای کلان و حصنهای حصین و دو گونه سپاه از بهر حمایت و حراست مقرر اند یکی سپاهیان لشکری که همواره بر سیل تبادل در مقام ارتحال

و انتقال می باشند و زنهار در یکجا تادست ستادی نمی پائند؛ و دیگر سپاهیان قلعه دار که در یکجا اقامت میدارند از عداد افواج خانگی اند و زنی کو چاک را همین قسم سپاهیان حراست می کنند و بر تقدیر سونوح واقعه حمایت طلب سکنه کوستان سلاح میگیرند و خود را در قلاع می اندازند؛ و در حراست آن چنان بذل جهد و جانفشانی بکار می برند، که بدون محاصره شدید انفتاح آن دشوار می نماید ازین قلعبجات آنچه از بهر حمایت از تاخت جماعه مرهقه ساخته شده بر دج دارند و محفوف اند بکنند و حصار و بسیاری از آن به پشته های سنگین استوار و مستحکم گردانیده؛ همه حصون واقع این ممالک نیکوتر میسم و اصلاح می یابند خاصه از آن زمانه که از آن دولت حیدری گردیده اند؛

در تمامی قلمرو این دولت برنج و دیگر چیزهای در بایست حیات و از هر گونه مواشی گاو و میش و گوسفند و فیل بکثرت پیدا می شوند اسب و اشتر اغلب در آن ممالک از دیگر کشور می آرند؛ و نواب حیدر علی خان بحکم سلطه خداداد در خصوص استعمال زر بمحال شایسته، خیل خیل اسپان گزیده و حلقه حلقه فیلان پسندیده که جانداران بغایت سودمند و بکار آمد جنگ و پیکار اند در سرکار خود میدارد؛ علاوه اسپان و فیلان که در استعمال لشکریان و مردان کارزار اومی باشند اینخی یا گله کلان

از اسپان قریب بیست هزار دلقه از فیلان بترب ششصد در
دلت و چراگاه و همواره موجود می باشند تا بوقت حاجت کار
بدر ماندگی نکشد؛ و نصاب شایسته ازین جانداران نافع پیوسته
حاضر آماده بوده باشد؛ حیدر علی خان بهادر ز بهار در خریدن این جانوران
که سوداگران از ممالک دور دور از نزد او می آرند، تصور نمیکرد
و بحسب تنومندی و قوت اسپان قیمت میداد اگر در
اثنای راه یکی از اسپان شان بتضای آههی فوت میکرد دم
و گوشش بریده پیش نواب قلک جناب میبردند
و حسب گفته سوداگران نصف قیمت اسب مرده
از سرکار خود میداد بالای اینهمه اسباب و آلات جنگی این
یک امر شایسته تر است که برافزاییم و آن وثوق نواب
حیدر علی خان است بدینکه چون انگریزان افواج سواران
بسیار کمتر دارند ز بهار بر این معنی یارا نخواهند داشت که سپاه
ادرا از فراهم آوردن اذوقه و علوفه از اطراف مملکتش مانع
شوند؛ علاوه آن ذخیره موفور که موجود داشت محاصل سالانه
خراج و باج ممالک محمودیه، نواب راسرمایه استظهار بود
در جنگهای متوادی اسراف طلب، درین سال ۱۷۶۷ع که
ازان سخن میرانیم جنگی افواج حیدر علی خان بر شمرده شده بود و دلک
سوار و پیاده بودند؛ ولیکن چون بهره کبیر از سپاهش از برای

حراست و محافظت قلاع و ثغور و سرحدات ممالک متعین
و منصوب بود سپاهیکه حیدر علی خان از بهر جنگ انگریزان
خاص کرده بود پنجاه هزار یا پنجاه و پنج هزار بوده باشد از انجمه هر ده هزار
سوار بود برگزیده و چیده و قریب بیست و هشت هزار از ان
سواران مرهقه و پنداره و غیره که کار ایشان همین سوختن و تاراج
کردن ملک اعدای و بغارت بردن اساس و اسباب
شکر و بنگاه ایشان می باشد؛ از میان پیادگان بیست هزار
سپاهی تفنگچی بودند با پانزده هزار تفنگهای عمده، و دیگر پیادگان
کرناتکی و تنجادری (که بنام کالیر و خصوصاً خوانده می شوند) و غیره که
سلاح ایشان بندوق و ژوپین بوده؛ عدت سپاهیان فرنگ هزار
و هفتصد و پنجاه میر سید از اینان دور ساله از سواران بود و دصد
و پنجاه توپچی یا گوله انداز و دیگر منصبداران و تومنداران و عملداران
یا حواله داران بر قشون گران دیلان یا تاداران و دیگر سپاه
توزیع نموده شده؛

دیگر جیشی بود از سپاهیان با آنگونه سلاح که در فرنگستان
حالا متعارف نیست قریب دو هزار نفر جفت جفت بالای
شتران نیز تگ بر نشسته هر یک با تفنگهای طوفانی نال که
گوله کلان از ان بر مسافت بسیار دور انداخته میشود؛ و طائفه دیگر
انداز تفنگچیان قدر انداز که پیر و سواران می باشند و با هم نام

در کمینگاهی پنهان می گردند تا بر افواج اعدای کمین کشایند و از گلوله های
 بیخاطر من جمعیست سواران شان پاک سوزند و این جماعه از افواج
 تفنگچی آیین پروانگی خاص دارند که در میان هر ده نفر از ایشان نشانی
 یا بیرقی می باشد و این کثرت نشان، همانا یکی از تدابیر جنگ
 است تا بر دشمنان از کثرت ریاات انبوهی جوش متخیل
 گردد این سپاه کهنه و قدیم است، و قریب دو هزار نفر بان
 بردار اند، و آن انبوه ایست آهینین چونی در از بران تعبیه کرده
 و این بانها بزرگ و کوچک می باشند و تا هزار گز تنگ و تازی یا
 مسافت پرواز ایشانست بعضی ازین بانها بخوی ساخته
 میشوند که بعد از آتش گرفتن می شکندند، و بعضی را هوا نیکوشت تعل
 میسازد و در آشنای پرواز بر هر تر و خشکی که میرسند آتش میزنند؛
 و گاهی مصدر مفاسد عظیم در افواج اعدای می افتند با آتش زدن در
 عرابه های باروت؛ و نیز از بهر آتش زدن در شهر و ده اعدای که
 در آن ذخیره باروت است خیلی مفید؛ در جمعیست سواران
 بوسیله آن با سانی سنگ تفرقه توان انداخت چه بانها

* روایتی است از بعضی انگریزان که در جنگ کوهستانی (که مشهور بجنگ بیلی
 است و در آن نواب حیدر علیخان بر کرنیل بیلی و فیلچر فیروز منند شده بود) بانی در
 عرابه باروت افتاده و آنرا پاک بسوخته و شعله آن در دگر دو عرابه افتاده آنرا یکسر خاک
 و خاکستر گردانیده و بدین واقعه هایلند انگریزان هزیمت خوردند زیرا که طیدوسطان فرصت
 وقت را از دست نداده با جمعیست سوارانش بر پیدانگن انگریزی که جمعیت ایشان بدین
 نازل برهم خورده بودند افتاد و بازی برد؛

که در حواله اسپان می افتنده ازان شعله های آتش بلند می گردد
 و اسپان میگریزند و چون می شکنند مصدر آزار و زیان عظیم
 میگردند، بسا هنگام سپاه انگریزی نیز استعمال بان میگردند و در
 جماعه سواران نواب حیدر علی خان می انداختند و لیکن چون
 اسپان ایشان بآتش بازی خو کرده بودند، بجای سمرزده گشتن
 و لیراند بسوی ایشان می شتافتند؛

پشت ترک روانه شدن اقواج حیدری بجنک انگریزان جماعه
 از اعراب که سلاح شان تیر و کمان بود و در دستیر نگین گردیدند،
 این مردم کامل الحاقه قوی اندام و چست و چابک بودند، و لیکن
 چون نواب حیدر علی خان نمیدانست که سلاح ایشان در جنگی
 که او در پیش داشت متعجب شمری خواهد گردید؛ ایشان را دوبره
 ساخته بهره را رخت سرخ پوشانیده ملازم رکاب خود گردانیده
 و دیگر بهره را بلباس کبود متلبس ساخته حواله منصبه از فوج فرنگستان
 نمود تا بهره که او مصاحت بیند ایشان را بکار دارد؛ این گروه اعراب
 در شیوه کمانداری نیکو ماهر و قادر بودند تیر و کمان ایشان کلان و بسیار
 مزین بارنگ و نگار؛

اما جیوش نواب نظام الدوله صوبه دار دکن و فرمانفرمای گولکنده
 و غیره (که درین جنگ بانواب حیدر علی خان همداستان بود،
 و در ظاهر از موافقان) اگر چه شمار آن بمصد هزار کرده میشد و لیکن

از انبیا نهمین چهل هزار مرد جنگی بود و بس، که از ان سسی
 هزار سوار بود و ده هزار پیاده، و ازین ده هزار شاید دو هزار هم بند و قبی
 نبود و دیگران از انگونه بند و ق داشتند که در هندوستان آن را
 لکپا حش میگویند؛ مگر قائد افواج پیادگان مردی بود و پدر
 عبد الرحمن خان نام که ادا از بد حالی و تهی و سستی فوج خود که تنخواه
 ایشان موافق ضابطه ادا کرده نمیشد نیکو آگاه بود؛
 جنود سواران در کوفت و فر خود و سنائی نسبت بکار جنگ بسیار
 بهتر بودند و زنهار نمیخواستند که جان و مال خود را در روز جنگ
 بمعرض خطر در آورند، هر سردار باستقلال مالک رساله خود بود؛
 این سرداران افواج، حاکمان ذوالاقتدار خطه های دکن بودند یکی
 برام چندر سردار مرهتته و سم نواب از قوم افغانان شانور و کرپه
 و کانور، همراه لشکر شری عظیم بود از اهل حرفه و تجارت و حشم
 و خدم اسیران لشکر و زنان طایفه دار و غیره؛ حوزه معسکر بمشیمه
 ایشان نیکو وسیع و فراخ گردیده بود بمشابه که اگر تجربه و یتقظ نواب
 حیدر علی خان در میان نبودی باسانی شکار سپاه انگریزی گشتی؛
 افواج صوبه دار دکن اگر چه در کار جنگ و پیکار متج شری شایسته
 نبود و لیکن در عزت و اعتبار نواب حیدر علی خان خیلی کارگر
 پنداشته میشد؛ و بسیاری امیران دکن را بهوا خواهی نواب
 موصوف در آورده بود؛ و لیکن از رهگذر بدگمانی بجاکه حیدر علی خان

نسبت برکن الدوله و نظام علي خان خودش داشت همواره در
مقام حرم و احتیاط می بود و از نتایج خدرو بیوفائی شان که در حق او
از شکست فاش تر بودی پر مجتنب می زیست ؛
آثار خنکی و سرد مهری در میان هردو امیر برودی پیدا گردید ،
ازین جهت که نظام علي خان و سردارانش همواره اظهار ناداری
می نمودند ، و حیدر علي خان بحکم خویشتن داری و نظر بر انجام کار
برگماري نمیخواست که مکرر در خواسته های ایشان را دایسته
زیر قبول تاقی کند مبادا که بدینوسیله زرد و هوا خوانان خود هردو را
از دست دهد ، و این معنی عنقریب پیدا خواهد گردید که تمامی
هممندان از توافق و همداستانی سر پیچیده از یکدیگر متفرق شدند ؛
افواج متفق بزرگ توپخانه داشت که یکصد و ده ضرب از توپهای
کلان درودی بود توپخانه حیدر علي خان خودش بزرگ بود ، و نسبت
به دیگر توپخانه ها برزید و سامان آراسته توپچیانش مردم فرنگ
بودند ؛ نیز نواب حیدر علي خان درین جنگ پیشی کوچاک را
که از شش هزار کس وجود پذیرفته و از سواحل مایبار بازگشته
بکار داشته بود ، و زمام قیادت این جماعه بدست محفوظ خان
و اسپرده ؛ اگر چه محفوظ خان مردی بود که نواب حیدر علي خان نیکو
میدانست که همچگونه استحقاق سرشکری نداشت ولیکن
می پنداشت که ادبرین معنی قدرت میدارد که مردم مد را را که

پیش ازین او برایشان فرمانروائی داشت بر حاکم حال عاصی
گمرداند؛ بهر صورت محفوظ خان در سلیقه سرشکری از قدیم الایام
بنی نصیب بوده زیرا که کرنیل، یک جرمنی که بملازمست انگریزان
می پرداخت یکبار در مقابله محفوظ خان خود را چنان دانهوده که او از
پیش وی گریخت و بدینمطعشوده دادن او را در مرکز می بهره
مدراکشیده بکام دل اسیر گردانید؛

حلقه جهازات حیدر علی خان را از جمله افواجش نمی شماریم؛
چه درین حلقه همین یک جهاز که از قوم دانس خریده شصت
توپگی بود و سی جهاز بیست و چهار یاسی و دو توپگی و هفت
یاهشت آنگونه سفینه که آنرا پام می خوانند، هر یک ازین سفینه
دوازده و چارده توپ می داشت و قریب بیست آنگونه
سفینه که بنام کالیو خوانده می شوند هر یک از ان هشتاد و دو
توپ می داشت این بود جمعیت افواج دریائی نواب حیدر علی
خان، در آغاز جنگ با انگریزان؛

افواج انگریزان در ان هنگام در هندوستان از نود هزار بیشتر
بوده، از انجمله هشت ریمپ از پیادگان انگریزی سه از ان
متبعین ریاست مدراس و سه از ان بریاست بنگاله
و دو بریاست بننئی؛ علاوه این دوازده صد توپچی پاشیده
بر ریاستهای مذکوره یک هزار سپاهی سن یا ناتوان که در جنگ

و جدال بدیشان آفتی رسیده از بهر حراست قلاع و حصون مختلف
 متعین بودند افواج هندی شصت و چهار پلتن از انجمنه سی و بیست
 متعین مملکت مدراس بود، و نصاب سواران افواج انگریزی
 چهار هزار سیر سید که از انجمنه دوازده صد متعین ریاست مدراسیه
 بودند، از ان میان قریب چهار صد فرنگستانی و باقی همه هندوستانی؛
 جنرل اسمت پس از واگذاشتن جماعتی از افواج بهر حفاظت
 قلاع، در زیر فرمانش پنجاه هزار مرد جنگی از مردم فرنگ داشت
 و دوهزار و پانصد سپاهی و دوهزار و پانصد سوار که در ان دو صد کس
 از مردم فرنگستان بودند و دوازده صد هندوستانی، و جنود باقی
 جنرل اسمت شصت و یک بود بر سواران نواب محمد علی خان نصاب
 این سواران بسیار کمتر بود نسبت بسواران حیدر علی خان
 هم در کمیت و هم در کیفیت چه اینان از رهگذر فقدان شق
 و در زش آداب جنگ و ناشایستگی اسپان یکسر
 یارای آن نداشتند که مقابل سواران حیدری گردند،
 البته شمار تمامی افواج انگریزی که از بهر حمایت و حراست
 آرکات فراهم آورده شده باضمیمه جنود محمد علی خان و مراد مرهه
 و بعضی راجگان آنچه دویست و پنجاه هزار سیر سید، نواب حیدر علی خان را
 درین میان ضرورت افتاد که خودش متوجه مدافعه آن هشت هزار
 سپاه انگریزی که از ریاست بنی برینگلو رهاخت آورده بودند شود؛

مزایای خاصه سپاه طرفین و تفاوت فیما بین

جنرل اسمتھ ازین جهت بر عریف خود بالائی داشت که سپاهش در آداب رزم و پیکار آزموده کار بود؛ و جمعی کثیر از افواج او فرنگستانیان بودند و میتوانستند که بردوا زده لک سپاه هندوستانی برزنند و مظفرگردند چنانچه در آن جنگ که در میان نادر شاه ایرانی و محمد شاه هندوستانی واقع شده بود و نادر شاه باشتی از سپاه ایران دوازده لک سپاه هندوستان را شکست القوه جنرل اسمتھ توپچیان و منصبداران و انبیران از هر جنس از بهر یاریگری خود می داشت؛ و خودش نسبت به نواب حیدر علی خان در هنر جنگ و پیکار کمتر نبوده؛ با آنهمه اسباب بالائی و دو چند عدد تفنگهای چغماقی نسبت بآن حیدر علی خان او را مرتبه یقین حاصل بود که در هر گونه حرب و پیکار بدان شرط که محل برگزیده او از بهر جنگ از ناخت سواران حیدری ایمن تواند بود فتح و فیروزی بجانب او خواهد بود؛ ولیکن در خصوصیات آینده نسبت بآن حیدر علی خان بهادر مرجوح بوده اول قلت جمعیت سواران او که او را بر سبیل اضطراب بران میداشت که نتوان مقام جنگ در میان کوهستان برگزیند تا از سطوت

سواران چیدری ایمن بوده باشد، دوم عدم اقتدار او بر بازداشتن
 سواران چیدری از تاراج کردن ملک و زدن راه سپاهیان
 نگاهبان رسد، سیوم دشواری بهمرسانیدن مقدار کافی از نرگادان
 بار بردار از بهر حمل و نقل توپخانه و سامان جنگ، کار این دشواری
 بدان درجه رسیده بود که او بر سبیل اضطراب از میان توپخانه خود
 سبکمایه بهره همراه خود گرفته و از اذوقه و اسباب ضروری بر اقل
 قلیل از آنچه در بایست بود قناعت کرده ولیکن بغایت سخت
 در دسر که او را بایستی کشیده این بود که در هر گونه مهمات جنگ
 او را اطاعت فرمان گورنر مدراس و کونسلیانش بایستی نمود
 و محض نادانی ایشان از افواج چیدری و نادانگی شان از خصوصیات
 آنملکت آنچنان احکام بجنرل موصوف میفرستادند که یکسر
 بمابین صوابدید او و مخالف اصول مقرر جنگ و پیکار بودی؛
 تا بدین غایت که بسرزنش و ملام او مبادرت می نمودند از بهر آن
 تاخت و تاراج که نواب چیدر علی خان مصدر آن می شد اگر چه
 پیشتر از آغاز جنگ، او از ینگونه مفاسد خبر داده بود؛ و چون
 مطمئن نظر ایشان در هر گونه کار فراهم آوردن زر بوده، بوسیله
 مستاجران که بایشان سازش داشتند در باره اعداد اذوقه
 و ساز و سامان لشکر میکوشیدند و بیهانه اینکه اسباب
 ناگزیر شکری بهم میرسانند بر ساکنان مدراس طریق

بدعت های غریب و موذی را سلوک میداشتند؛
 اگرچه بالا گفته شده که جنریل اسمتس از بهر تسخیر چند موضع
 در قلمرو نواب حیدر علی خان روانه شده خصوصیات کارهای او را
 هنوز یاد نکرده ایم زیرا که میخواهیم که تمامی اعمال و کارهای جنگی این
 رزم و پیکار اتمام طلب را در یک روایت سلسله بند
 و انضمامیم؛ در آن زمان که نواب حیدر علی خان در صد اعداد
 اسباب جنگ و توشیق عهد و پیمان با امیران همعهد بود
 سپهسالار انگریزی قلعه ترپا تورود انباری و سنگو من را
 که هر یک ازین قلاع ساز و سامان حمایت و عراست

* از بهر تبااهی ملوک در باره اعداد ساز و سامان سپاه دوتا حیلست جدید ایجاد نموده
 بودند یکی وابسته توظیف سپاهیان به شراب، چنان مقرر کرده که بجای وظیفه دادن
 ایشان بدانگونه شراب که در آن روز و بوم بکثرت یافته می شد ایشان را رم باید داد و چون
 این رم از جزیره بیطایع آورده خواهد شد ذریعه معقول از بهر منافع ناچاران که
 جز اخوان شان نبودند آماده کرده باشند؛ دیگر وابسته چار پایان ناگزیر بار کشتی لشکر؛
 چون هیچکس از رعایای مدراس نمیخواست که نرگوان خود را از بهر کشیدن توپخانه
 و غیره بدهد، از آن مساکین بزور نرگوانرا میگرفتند و بجای وادادن اثمان شان شش یا
 هشت هون فی راس که قیمت واقعی ایشانست آنها را بطریق کرایه ماهیانه یک
 هون میگرفتند و در آخر ماه نخستین یک هون بمالکش میدادند و باین در آخر ماه
 دوم میگرفتند که نرگوانش مرد؛ این نرگوان که بدین روش از مالکان دستیاب ساخته
 می شد، در دفتر اخراجات کنیزی آنها چنان ثبت می کردند که بقیمت کامل
 خریده شده بدین حیلست یک نرگاو بیک هون می افتاد اگر مالکش همواره نرگاو خود
 از بهر حفاظت چاکری میفرستاد او را بایستی که پنجره و پیله ماهیانه بچاکر بدهد
 درینصورت یک و نیم روپیة خساره مالکش میگردد بدینگونه عمل بوم و بر مدراس
 یکسر از مواشی بی بهره گردید؛ و در آخر نتیجه آن این بود که ائقال و احمال ضروری
 لشکری را بجای نرگوان مردم می بردند؛

چنانچه باید نداشتند بدون مجاهده بسیار تصرف خود در آورد؛ و اد
 کبیر پیتن را نیز گرفت و نیز کشنگیری را محاصره کرد و چون این قلعه
 ایست بالای کوچه پس از دو بار حمله از محاصره دست برداشت
 در پسین حمله بیست و چهار نفر از جوانان تدارش کشته شدند
 علاوه دیگر سپاهیان؛ و هنگام محاصره این قلعه افواج متفقہ نواب
 حیدر علی خان و نظام علی خان بقصد اعادی در جنبش آمد، نواب
 حیدر علی خان بدان شتاب کوچ کرد که اخیر روز دوم بدان مقام که
 بر چهار فرسنگی از کوهستان بود رسید و برابر راه دیلور که
 میکشاید بقرب چار فرسنگ از کبیر پیتن که شهر است باقلعه که
 بر لب رود پالر هفت فرسنگ از راه کشنگیری واقع است
 جنرل اسمت از خبر روانگی افواج متفقہ از بنگلور بزودی بوسیله
 جاسوسان و بذریعہ خفیہ مخبران که در لشکر نظام علی خان
 موظف داشت آگاه گردیده از محاصره کشنگیری دست برداشته
 آن مقام را مستتر خود گردانید که ازان، راه دیلور را از عبور
 اعادی نیک حمایت تواند نمود و این تدبیر از بغایت
 قرین قیاس بود چون همان یکراه بود و بس که ازان توپخانه
 توانستی گذشت؛ و ازینرو که لشکرش در مرکز بی بهره بود
 و کبیر پیتن عقب آن، او در انجا اختیار شایسته داشت
 که ازان هم بحمايت آن راه که حیدر علی خان ازان میگذاشت

توانستی پرداخت و هم هنگام ضرورت از آن صحیح و سالم
کناره گزید؛

درین مقام نواب حیدر علی خان مجلسی از امیران و منصبداران که
رکن الدوله یکی از ایشان بود از بهر شور و منقده گردانید تا با اتفاق مبرهن
گردانند که کدام یک ازین راه های سه گانه که در پیش داشت
شایسته برگزینش بوده و نقشه هر سه راه را که تمامی خصوصیات طرق
بر آن مرسوم بود در پیش ایشان نهاد تا هر یک بملاحظه آن
برترجیح دادن یکی از آن توانا گرد آورای اصحاب شور ابرین معنی
اتفاق کرد که چون راه دیلور سپاه انگریزی در گرفته است و بضبط
و حراست آن اشتغال دارد و راه کشنگیری لایق گذار توپخانه نی،
همین سیوم راه ینگتگیری قابل گذار افواج است نواب
حیدر علی خان بهادر بر حسب قرار داد سپاه هر ادل از میان
شکر خود ساخته مقدمه جیوش منقده گردانید؛ و فرمان داد که هنگام
دو ساعت صبحی یک رده بسته جریده کوچ کنند و همه
اسباب را در لشکرگاه واگذارند کرنا تکیان و دیگر جنود پیش رو
این رده بودند و پس ایشان سپاهیان بدین وضع که پیش
هر یک قشون جمعیتی از تاداران بود و پس آن رساله سواران
و از پس آن توپخانه که قائم آن دد هزار بند و قچی و تاداران دگوله
اند از آن فرنگ بودند و در عقب همه دو رساله از سواران

فرنگستان که خاتمه آن افواج بود؛ و نواب حیدر علی خان باد و هزار
سوار خوشخوار بر جناح راست آن رده روانه گردید؛ افواج انگریزی
ازین نظم و نسق کوچ آگاه گشته از بهر مقابله حیدر علی خان بهادر
و بشرف در آوردن ین گنجگیری پیشتر از وی روانه گردید؛

ولیکن بر حسب منصوبه حیدر نواب والا جناب سپاهیان
فرنگ و تنادران جماعه طو پاس و در پی آن توپخانه و دیگر پیادگان
بسوی دست راست باز گشتند و با غایت سرعت متوجه
راه ویلور گردیدند؛ این چالش نزد انگریزان نامتوقع بود؛

این مخالطه نیک سرانجام پذیر گردید سواران از ان راه که در از و تنگ
و هموار بود بسیرعت تمام در گذشتند؛ پس ایشان توپچیان
فرنگی و تنادران تفنگچی یا طو پاس با کمال تعجیل بشتافتند اگر چه
ایشان بزودی تمام چار فرسنگ راه طی کرده بودند جنریل اسمت
احتیاط و هوشیاری را کار فرموده لشتری از پیادگان نواب محمد علی
خان و جماعتی از سواران هندوستانی را در مدخل این راه
و اگداشته بود؛ ولیکن رساله از سواران حیدری از راه تنگ
بار کشنگیری در گذشته در میدان نمایان شدند و سپاه قلعه دار پیرو
ایشان گردیدند؛ انگریزان جنود خود را در همانجا گداشته بشتاب تر
بسوی کبیر پتین روانه شدند همان ساعت که سر کرده
سپاهیان فرنگ بود خان رساله دار را دید که خود پیش

آمد تا او را آگاه گردانند که او با هیچگونه مدافعه اعادیه و دوچار نگردید؛ بدریافت
 این خبر او فرمان داد که نه ضرب توپ را بطریق اعلام سم سم
 یکبار سردهند؛ و این خود اشارتی بود در میان او و نواب حیدر
 علی خان برین معنی که راه از خار و خاشاک مخالف پاک است؛
 بمجروح در یافتن این اشارت فرمان داد تا تمامی لشکر براه ویلور
 نهضت نماید و خود با خیل سوارانش بدان مقام رسید و دید که توپخانه
 در حمایت سپاه بند و فچی پیش می رود؛

جنرل اسمتھ بزودی آگاه شد که افواج حیدری از راه ویلور
 پیشتر رفت بناچار سرعت تمام بصوب کبیر پتین ارتحال
 نمود و در انجا درنگ نمودن مناسب ندانسته جمعی را
 بحمايت آن مقام واگذاشته خودش روانه تریپاتور گردید تا از بهر
 یاریگری آن نزدیکتر باشد و با فواج بدرقه که از مدراس متوقع
 بود بزودی پیوند و دینیز با هشت هزار مرد جنگی که قائد آن جنرل عود
 بود پیوسته باشد و جنرل عود با جنودش در ان زمان بمحاصره قلعه
 اهورا اشتغال داشت بعد از محاصره پانزده روز ازان باز که او
 مرحله بسته بود آن مقام تسلیم نموده شد جنرل اسمتھ هنگام
 ارتحال یکصد سوار هندوستانی باز پس گذاشته تا ازان وقایع
 که در غیبت او رونماید او را آگاه سازند؛

تماس افواج و توپخانه حیدری در یکروز ازان راه بگذشت

و نواب حیدر علی خان از کوهستان با جماعه سوارانش عبور کرده
میر محمد علی خان را با چار هزار سوار روانه کرد تا تعاقب افواج
انگریزی پردازد و کبیر پتن را محاصره نماید؛



محاصره نمودن افواج حیدری کبیر پتن را و بستن طرق
اخبار بوانگریزان و تعاقب کردن میسوم علیخان
جنود انگریزی را که بسوی ترپاتور رفته بود و کمین
کشادنش برایشان، و بدو چشتن جنوبیل اسمتیه، ازان میان؛
حسب فرمان حیدری میر محمد علی خان بجایکی تمام کبیر پتن را محاصره
کرده و تمامی راهها که بمحسکر انگریزی در ترپاتور میکشید بسته
ساخت بمشابه که زنه از در امکان نبود که به جنریل اسمتیه
بوسیله آنصد سوار که از بهراخبار در حدود کبیر پتن باز پس
گذاشته بود خبری رسیدی؛ چنانچه راه منهبیان اخبار یکسر بسته
شده و خطوط از نزدشان برگرفته پیش نواب حیدر علی خان
خوانده از مضامین آن نیکو مبرهن گردید که آن بدگمانی که نواب
در باره مراسلات پنهانی در میان جنریل اسمتیه و بسیاری
از سرداران نظام الدوله داشت غلط نبود درین میان محمد علی
خان مهم محاصره کبیر پتن را بزمست سپهداری دیگر واسپرده بحوالی
ترپاتور بسرعت تمام نهضت نمود و شباهنگام در پس کواچه

که بر یک فرسنگ از آن مقام واقع است رسید جنریل اسکمت
که در معسکرش شامگاه رسیده بود و نیافتن خبری را از قلعه دار
کبیر پیتن یا هواخواهانش که در لشکر نواب نظام علی خان داشت
بر آرام طلبی نواب حیدر علی خان حمل نموده بر طبق این پندار
چاکران خود را اجازت داد تا فردای آردز بازگادان بارکش
لشکر به جستجوی اذوقه بروند، مخدوم علی خان بمحرو دیدن اینجماعه
سواران غارتگر را فرستاد و ایشان آن گروه اذوقه پرثوه را
پیریشان گردانیدند؛ چون این واقعه هم از معسکر انگریزی و هم از
قلعه دیده می شد رساله از سواران قریب هزار نفر از بهر
اصطیاد این غارتگران روانه نموده شد؛ بمشاهده سواران اعادی جماعه
غارتگران بر حسب اشاره بدان راه گریختند که مخدوم علی خان
با سواران گزیده اش در کمینگاهی مترصد ایشان بود و همینکه سواران
انگریزی محاذی کمینگاه رسیدند برایشان چون بلای ناگهان افتاد
و هزیمت داده تعاقب ایشان پرداخت و جمعیتی از منبرزمان
که از رسیدن بمعسکر بزور باز داشته شده بودند سر اسیمه دار از
بهر پناه بسوی شهر شتافتند، و سواران مخدوم علی خان با ایشان
در شهر درآمدند و بر رنم تهاست آتشباری از قلعه متصرف
آن گردیدند اکنون جنریل اسکمت که بمشاهده سواران حیدری
خواسته بود که بزودی بتحصیه افواج خود پردازد توهم آن میکند که

عنقریب هر دو لشکر او را مرکز وارد در میان خواهند گرفت
 بنابراین مصلحت وقت در آن می بیند که بزودی از آن مملکت
 بیرون دهند تا هم از وقت لشکر که ندارد فراهم آورده باشد و هم بفوجی
 جدید که باعانت او متوقع بود و اصل گردد؛ بنابراین آنقدر زرگاد
 و ساز و سامان که میسر بود فراهم ساخته معه توپخانه و اسباب
 و آلات از قلعه ترپاتور بسوی سنگو من که در مبادی سلسله
 کوهستان کوچک معترض جبال مرتفع که متصل ترنابی میگردد
 و منتهی به جهنمی می شود، واقع است، بر جناح استجمال روانه
 گردیده و صحیح و سالم بمنزل مقصود رسید اگر چه در اثنای راه از
 تاخت و تهب مخدوم علی خان اذیتها کشید زیرا که خان موصوف
 زرگادان پر بار و دود و صد سوار را با اسپان شان که شش کس
 از ایشان مردم فرنگستان بودند برگرفته بود؛

ازین ترک تا ز مخدوم علی خان و یکسر انسداد راه اخبار که بدو فونی
 حیدر علی خان صورت گرفته البته بر جنریل استمه منکشف
 شده باشد که نواب حیدر علی خان در میان امیران و لشکر کشان
 هندوستان که جنریل بهادر را با ایشان اتفاق جنگ افتاده بود
 چگونه سه ساله سفر فرزند است و در باره کفایت مهمات رزم
 و اداری امور وابسته آن چنان از دیگران ممتاز و بی انباز؛
 بهر تقدیر جنریل استمه بدین گمان که نواب حیدر علی خان

بدون محاصره کبیر پیتن و دانمباری که سپاه محافظ آن البته راه رسد
 او را خواهند برید متوجه او نمی تواند گردید و خودش در سنگو من
 مقیم است که پنج فرسنگ از ترنابی است ازین رو که معسکر
 او در حمایت قلعه و پناه تالاب و رودخانه بوده، تصمیم عزیمت
 نموده که در همانجا انتظار ورود کرنیل عود بهادر کشد؛ بنابراین از
 کار گزاران دولت مدراسیه درخواست صدور فرمان بتلاقی
 عسکرین می نماید؛



فرار سیدان نواب حیدر علی خان بحوالی کبیر پیتن که
 سوارانش در محاصره داشتند و اشارت نمودن
 بر خصوصیات یسورش آوردن و مورچال بستن و امان
 خواستن قلعه گیان باد یگر کم و کیف وابسته آن؛

نواب حیدر علی خان بهادر شاگاه همانروز از دیاور در گذشته
 یک دینم فرسنگ از کبیر پیتن مخیم لشکر خود گردانید چنانکه
 کبیر پیتن را سوارانش در محاصره داشتند، خودش بزودی
 بر سر کوهی که در آن نزدیکی شرف بر کبیر پیتن بود بر شد تا از آنجا
 حال شهر تماشا کند در آنجا چه می بیند که سپاهش در خانه آتش
 زده اند و مردم شهر در صد آتند که شهر را گداشته بقلاعه پناه جو
 گردند؛ بناچار نواب حیدر علی خان بسر کرده توپخانه فرمان داد که

اسباب یورش آماده سازند تا کمر ناکمکیان و افواج دیگر بر دیوارهای شهر
برشوند و نگذارند که انگریزان اسباب و اموال خود از شهر
بتلعه ببرند؛ منصبدار مذکور از سی ضرب توپ که در پس کوه
داشت هشت تا در میدان آورده با وجود آتشباری آن توپ؛
که انگریزان بر دیوار شهر گداشته بودند بر لب خندق رسانیده
و سپهدار انگریز ازین حمله آنچنان بی خبر بود که در خیمه بالای
فصیل قلعه با دیگر سپهدارانش بر سر میزی که بران شیشه های
شراب در پییده بودند با کمال فراخ خاطر و اطمینان نشسته تماشا
سواران چیدری می کردند؛ هر رین اشنا آن هشت ضرب توپ
که با سه قشون از سپاه تاور آورده شده بود محاذی دروازه شهر
نصب کرده نخست خیمه منصبدار را نشانه ساخته آغاز آتشباری
نموده بزودی آنرا بر هم زدند بعد از آن بر دروازه شهر و بروج توپها
سروادن گرفتند و قشونها که با توپخانه بودند خود را در پس خار بست
و دیوار و در کنندک با غمناک رویست بر زمین انداختند تا از صدمات
گوله توپ و تفنگ ایمن باشند؛

هنگام دو ساعتی که بنای این آتشباری نهاده شده
قریب ده هزار سپاه و همیشه ر سواران پند آره در میدان پاشیده
شدند و خود را در میان ساتین و خانه های خالی پنهان ساختند؛
منصبداران انگریزی که همچگونه ازین قبیل پشتر تماشا کرده بودند

در نظر ایشان چنان مخیل شد که این انبوه مردمان که هیچ سلاح جنگ با خود ندارند همانا از بهر غارتیدن میوه های باغ یا آلات آن در آمده گرد شهر میگردند؛ منصبداران می پنداشتند که پس از شکاف و شکست حصار، حمله اعادی صورت خواهد گرفت چنانچه ایشان بخوبی فرصت آن خواهند یافت که از شهر بقلعه در اوائل شب نقل کنند؛ شهر کبیریتین محاطست بدیوار و فصیل که بروج آن از سنگ تراشیده شده اند و در خانه در زیر فصیل جاری است قریب سه ساعت سرداران افواج مختلف که از برای یورش تعیین کرده شده بودند ساج گشته بهر اعلام این معنی که ایشان آماوه یورش اند به دو تاشلک هشت ضرب توپ اشاره نمودند به شلک دوم بیست هزار مرد از هر طرف شور و غلغله کنان فروریختند یک جماعه از ایشان عبور رود میکرد و دیگری بازینه های قصب در کنند که میرفتند بعضی همین چوبهای کالان یا حلقه های آهنین بر یک طرف آن نصب کرده و در دست داشتند و جمعی خفیه حلقه های آهنین بر کنار دستار خود بسته بمشابه کنند بر کنگرهای حصار می انداختند و گروهای دیگر با غایت اهتمام در دوازده رباتبری شگافتند الغرض تماشاگاهی بود دیدنی؛ جماعه انگریزان ایچگونه قصد مقادست نکرده بوسی قلعه میشتافتند و پنجاه نفر از سپاهیان هندوستانی و یک کپتان و یک حواله دار فرنگی از ایشان در راه کشته شدند

د از رخت و لباس خود مانند دیگر باشند گان شهر که درین
چاش میگریختند برهنه ساخته شدند ولیکن تو نگران این شهر
پیشتر از آن که انگریزان این شهر را محاصره کنند بجای دیگر
ارتحال نموده بودند؛ بدشواری تمام شهرند کور از جیفه های ینماگران
پاک و صاف نموده شد؛

هنگام شب مورچال بیست ضرب توپ که گلوله آن دوازده
سیره بود بسته شد و هنگام شش ساعت صبحی
شماکهای غلغله انگیز غریب و غریک در عالم افکند؛ پوشیده مباد که
بر لشکریان نواب حیدر علی خان برآوردن دهنه از بهر در چین
توپها هیچ دشوار نیست که زمین آن مملکت نیکو درشت
و سخت است و نیز از یاد نباید داد چاکلی بیلداران ملازم لشکر
حیدری که در هموار و درست سازی زمین کمال شتاب کاری
بعل می آرند؛ سپهبد ارنگریزان اندردن قلعه از دو تاورچال بلندتر
از برج دیوارهای قلعه که بران توپها نصب کرده بود گلوله بر حریفان
بیرون قلعه سر میداد که از آن بسیاری مردم مقتول و مجروح گشتند
ولیکن سپهبد ار حیدری که قیادت یورش می نمود ناگهان بخاطرش
گذشت که جمعی از سپاهیان قدیم از قوم ما اکثر حصنهارا بوسیله
قزاقین مفتوح کرده اند بنابراین دو صد از ینگونه سپاه را فرمان داد تا
باتفنگهای شان در پس دیوار قرار گیرند؛ بالا مذکور شده که این

فرقه در حکم اندازی گلوله بی بدل اند گلوله های شان آنچنان
راست بر نشانه میرسید که بکمتر از یک ساعت تمامی آتشباری
قلعه را خاموش گردانید ده یاد و ده توپچی و بسیاری سپاهیان را
اول شلک ایشان از پا در آورده چنانچه در عرصه قلیل، کار بجای
رسید که منصبداران آنطرف نمی توانستند که تفنگچیان را بزور
بران آرند که بر سر فسیل نمودار شدند؛ باز ای هر شلک که
از توپهای کمان بعل می آمد لا اقل یک توپچی کشته یا آنچنان
مجموع ساخته میشد که دیگر قابل کارزار نمی ماند؛ همین آتشباری
مصیبت بار بود که (بر حسب روایت انگریزان خود
شان) قلعگیان را بفتوای اضطراب بران آورد که هنگام
نه ساعت صبحی پس از سه ساعت آتشباری
(در نهایت درجه) علم سپید را که نشان استیمن در ادف کلمه
الامان است بر پا کردند بشنیدن وقوع این ساخته نواب
حیدر علی خان را آنچنان شگفت روداد که زنهار برآستی آن
روداد و ثوق ننموده بلکه از خیمه خود بیرون آمده بر پشت بلند بر شد
تا صورت واقعه را بچشم خود مشاهده کند؛ در آنجا سپهدار فرمانفرمای
یورش را که از بهر استمراج نواب در باره مصالحه با انگریزان
بخند متش آمده بود فرمان داد که از هیچ چیز که انگریزان درخواست
داند کار بر نیاید و هر گونه خواسته ایشان را در کنارشان نهد؛

بر حسب این فرمان کپتان مـ اجازه آن یافت که با افواج خود از قلعه بدان عرصت که شایسته جنگاوران می باشد بیرون رود؛ و جنود فرنگستانی از راه ترپاتور و دیلور و آرکات بدراس روانه گردند؛ و سپاهیان هندوستانی هر جا که دل شان خواهد بردند یادر ملک سپاه حیدر علی خان منسلک گردند؛ (چنانچه سواران و پیادگان هندوستانی ملازم سرکار حیدری گشتند) و تمانست منصبداران و سپاهیان از رخت و غیره آنچه از آن ایشان است با خود ببرند مگر سلاح و دیگر ساز و سامان جنگی و ذخائر و اسبان و هر چیز دیگر که از آن بادشاه انگلستان یا کمپنی بهادر یانواب محمد علی خان باشد حواله گماشتگان دولت حیدری نمایند؛ کپتان مـ بملاحظه قبول تمامی درخواستهایش از پیشگاه حیدری در درخواست نمودن زر قیمت اذوقه های لشکری که اداظهار کرده که من آنرا بزر خود خریده بودم و دثوق نمیدارم که گور نزد راس زر قیمت آنرا ادا خواهد کرد هیچگونه تردد ننمود؛ حال آنکه این درخواست هیچ بهره از حقیقت نداشت زیرا که آن اذوقه بآبجو و قهرا زر عایای آن مملکت گرفته شده بود؛ مسامحت نواب حیدر علی خان در خصوص عدم باز پرس انگریزان در تمتع شان با اموال غارتیده از آن مملکت ظاهراً علت سهولت انتزاع آن بقاع از ایادی انگریزان بوده؛

پس از انتزاع کبیر پیچتن بر سهیل ایلغار راندن نواب
حیدر علیخان بصوب سنگومن که جنریل اسمته در آنجا
پیشتر رفته انتظار کرنیل عود میکشید تا بزودی آنمیل انگاه
را مضرب خیام خود سازد که در میان سنگومن و ترناملی
واقع است و بدین وضع هم از تلاقی عسکرین اعادی
عائق شده باشد و هم عنان عزیمت جنریل اسمته را از
راه ترناملی بجبر معطوف گردانیده متوجه راه تریپاتور
و ارنی ساخته در میان وسیع آنراه سپاه پیادگان اعادی را
پامال حوافر اسپان خود گردانیده؛

پس از انتزاع کبیر پیچتن از تصرف انگریزان و فرمان دادن
بتجلیه آن بقعه از ایشان، روز آینده حیدر علی خان بهادر بوقت
دو ساعت صبحی با خیول و در حال از انجا نهضت نمود؛ و هنگام
نیمروز در دخانه پالمر را مضرب خیام عساکر خود گردانید؛ و آنگاه معسکر
و بنگاه را در حمایت سپاه ناموظف و اگذاشته مردان کارزار
از رود عبور کردند و پیادگان چند رده بسته روانه گردیدند و جماعه
سواران هر اول یا مقدمه بودند و از پس ایشان جمعیت تاداران
و توپخانه و باقی سپاه پیاده چند اول یا ساقه شکر؛ حیوش حیدری
بدین ترتیب تاده ساعت مسائی طی طریق نمود و آنگاه تاده ساعت

در کشتن آرمی آرام گرفت؛ بقریب نیمشب که ماه تابان برآمد لشکر از انجا پیشتر رفت و هنگام دیدن سپیده صبح سواران هندوستانی و فرنگستانی بار ساله سواران میرنخندوم علی خان که در جنگستان نزدیک معسکر انگریزی پراکنده بودند پیوستند؛ هفده روز گذشت که بود که سواران نخندوم علی خان بدون خیمه و خرگاه و مایحتاج از ساز و سامان بسر برده بودند و نخندوم علی خان بادیگران درین حالت شریک بوده؛

ازین حال می توان دریافت که افواج نواب حیدر علی خان چگونه پاک و بری اند از طعن استراحت و آسایش دوستی که هندوستانیان یکسر بدان مطعون و ملوم می باشند پنجهزار کس از فوج تاوران و توپخانه که از پس سواران می آمدند در همان وقت بمنزل گاه رسیدند پس از آنکه هفده فرسنگ در عرض بیست و چهار ساعت طی کرده بودند؛ تعود جماعه تاوران بگوناگون در زش و چالش زحمت طلب و تغییر اوضاع صفوف و غیر آن بود که ایشان را بر تحمل این چنین شاق که درین کوچ صورت گرفته آورده؛ و دیگر افواج پیادگان در آن کشتزار ماندند و تا دیدن سپیده صبح از انجا حالت نماندند؛

از انصاف در بناید گذشت که مقام استعجاب است که این چنین توپخانه سنگین که آنرا نرگادان میکشیدند همراه لشکر بدان

شتاب بمنزل گاه میرسید؛ ولیکن جم غفیر از بیلداران که پیش
 پیش توپخانه می رفتند راه را راهوار و آسان گذار می کردند؛
 جنریل اسمتھ (چنانچه مذکور شد) چنان تصور کرده بود که در محسوس
 خود در مقام سنگو من از صدمات اعادی ایمن دلی خطر خواهد ماند
 تا زمانیکه کرنیل عود با لشکر خود فرار شد زیرا که نزدی متحقق
 بود که لا اقل همانقدر در ننگ در تسخیر کبیر پتن بحیدر علی خان
 صورت خواهد گرفت که در نوبت تسخیر اود واقع شده بود؛
 ولیکن نواب حیدر علی خان با لشکر و توپخانه عالی بر سرادر سیده
 بود؛ و مخدوم علی خان بدان هوشیاری سواران و پیادگان خود را
 پاشیده ساخته که تمامی مداخل را بر محسوس انگریزی تسرف
 نموده بودند مطمح نظر نواب والا جناب این بود که چون بقیه
 پیادگان رسیده باشند تمامی لشکر خود را بسوی آن میدان
 که در میان سنگو من و ترنابی واقع است ببرد و برکناره رودی که
 نیکو ژرف در آن حدود است مقام خود برگزیند تا جنریل بحکم
 ضرورت هنگام کوچیدنش بسوی ترنابی از و عبور کند؛ بدین وضع
 اقامت مد نظر نواب والا فطرت همین بود که از تلاقی عسکرین
 مانع و عایق گردد و جنریل اسمتھ را در غایت پریشا خاطر
 مبتلا گرداند؛

زیرا که جنریل موصوف بقوای اضطراب راه ترپاتور و آرنی در کات

برگرفتی و در آن سحرادر گذشتی که در آن محاربه نمودن با حیدر علی خان
از جهت کثرت عدت سوارانش یکسر مورث زیان گشتی؛



آگاهیدن رکن الدوله ببدانگ نقاره اش انگریزانرا
بر تقرب افواج حیدری و بزودی کوچیدن ایشان
و تعاقب نمودن حیدریان و از جهت کوفتگی از طی
طریق طولانی مصداق کاری نگردیدن و مشخص شدن
انگریزان بکوهچه و جنگیدن حیدریان از نشیبستان
با ایشان و کشته شدن نهصد کس از تناوران حیدرعلی
خان و قلیلی از انگریزان؛

ولیکن برخلاف چشمداشت نواب حیدر علی خان رکن الدوله
قریب ده ساعت صباحی بسر کردگی جمعیت کثیر از سواران
بیانگ بلند نقاره اش انگریزان را عدا از وصول خود آگاه
گردانید؛ علاوه این پس از تلاقی با حیدر علی خان ادا انگریزان را
از فتح کبیر پتن و درودشکر در حدود معسکر انگریزی البته آگاه نموده
باشد چه این معنی از حرکت انگریزان بلاارتیاب بمعرض
ثبوت رسید که ایشان قبل نیمروز خیمه ها برکنده از آن مقام
ارتحال نمودند و بشنیدن این خبر نواب حیدر علی خان سواران
و پیادگان خود را فرمان داد تا سوار شوند و سلاح گیرند چنانچه

سواران هندوستانی و فرنگستانی که فرمان یافته بودند از جنگل برآمده
برافواج انگریزی خود را دامنمودند و دیدند که ایشان برکناره رودخانه
شتاب تر میروند؛ و چنان می نمودند که خود را بزودی بسر آن
کوچه که پیشرویی ایشان بود برسانند؛

سپهبدار جنود حیدری پیشرو سواران فرنگستانی که از بهر ملاحظه
حال کوچ انگریزان مأمور شده بود از چگونگی آن و ظاهر مقصد اعادوی
انها نمود؛ بناچار حیدر علی خان به جمعیت ستاداران در ساله سواران
فرمان داد تا بر افواج انگریزی حمله کنند و دیگر افواج پیادگان را که
بنمایان شده بودند اشارت کرد که بشتابند عدم ملایمست این
جنگ نسبت بحیدر علی خان بهادر از ینجا قیاس توان کرد
که در ین زمان پیادگان او از رهگذر کوچ طولانی بدون آنکه استراحتی
گرفته باشند چقدر خسته و کوفته بوده باشند؛ با اینهمه با آن جوش
و دلگرمی از بهر تلافی اعدا کوچ کرده بودند که انگریزان انگشت
حیرت بدندان گرفتند؛ لشکر انگریزی بکوچه رسیده بود و درین
زمان در آن لشکر سه هزار مرد جنگی از فرنگستان بودند و ده هزار
سپاهی هندوستانی و ده هزار سوار؛ همگی پیادگان در یک صف
بودند و انگریزان در مرکزى بهره آن علاوه شش صد نفر از ستاداران
که دو فریق گشته بودند و توپخانه محتوی بیست و چار ضرب که در
قلب و جناح فوج چیده شده بود؛ هر قشون توپ میدانی میداشت

و جمعیت سواران که در دوبره منقسم ساخته پیش و پس اسباب
و آلات جنگی داشته شد تا آتشباری پیادگان و توپخانه نیکو مدافعه آن
سواران نمودی که برایشان حمله آوردندی؛ اگر چه سران شبی کو بهیچ
چندان نبود ولیکن همه اش فرو پوشیده بود بد رختان کو چاک متکا ثف
با وجود این موانع تابیبست و پنج گام پیادگان حیدری پیشتر
شافتند و با همه آتشباری توپ و تفنگ مخالف نیکو جنگیدند و پایی
جلادت افشوده از جان رفتند و آنقدر درین محل مرد آزما ثابت قدم ماندند که
دیگر پیادگان برایشان رسیدند و هشت یانه صد پیاده که فائد ایشان
سپهداران فرنگستانی بودند بر میسره صف انگریزی زده و متاخر
توپ از ایشان بدست آوردند؛ ولیکن طایفه از افواج انگریزی که
بکمک میسره بزودی فرستاده شده بودند از سپاه حیدری آن دو ضرب
توپ باز پس گرفتند؛ درینمیان طلحه شب آتشباری طرفین
را از کار باز داشت و هر دو فریق جنگی در میدان رزم باستراحت
گمرایدند و آماده جنگ روز دیگر بودند بمشاهده ناملایمت حال
و مقام جنگ که دران پیادگان حیدری با عادی جنگیدند و مردی
و پردلی جماعه تاوران که دران مصاف از ایشان صورت
گرفته، فرنگستانیان که نسبت بهندوستانیان در باره پردلی
بدگمان بودند در شکفت فرو ماندند؛ نزد جنریل اسکسسته نیز
جانبازی ایشان بمقام ثبوت رسید؛

کوچیدن لشکر انگریزی شباهنگام از آن مقام پس از
دفن کشتگانیش باز خمیان جنگ که برگرد و نه ابرداشته
بودند و بعضی اسباب آنرا در رود انداخته و بسلا مت
رسیدن در قلعه تورناملی و بر خود بالیدن حیدر علی
خان بتصور اینکه انگریزان از پیش او گریختند
و تعاقب نمودنش ایشانرا و بر یک ونیم فرسنگ از تورناملی
منسوب خیام ساختن ؛

هنگام یازده ساعت سائی چنان دریافت شد که انگریزان
در حالت صموت و سکوت از میدان جنگ کناره گزیدند
حیدر علی خان بهادر افواج خود را فرمان داد تا هیچگونه متعرض ایشان
نشوند زیرا که سوارانش استطاعت آن نمیداشتند که هنگام
شب بر پیادگان انگریزی حمله برند و اب می خواست که پیادگانیش
آرام گیرند پیش از آنکه سپیده صبح نمودار شود و جمعیت
سواران حیدری در تعاقب افواج انگریزان که ساز و سامان
جنگی گذاشته زخمیان خود را بر مراکب بارکشی برداشته روانه
شده بودند شتافتند جنرل اسمت خودش قنده این کار شده بود تا
دیگران بدواقتدا نمایند ؛ سواران حیدری بعضی آلات باور چنانچه
او دوتا صندوق شمین از آن میجر بنجور (منصب داری از ملک

چینیوه که در میان انگریزان محترم بوده و خدمت میجر جنرل
در لشکر ایشان داشت، پس دا گذاشته یافتند و غنیمت
پنداشتند؛ فی تی از بهر سلامت بردن زخمیان خویش انگریزان
ساز و سامان جنگی و ذخیره را در رودخانه انداخته بودند و مردم هند وستان
از ان رود گلوله های توپ و بسته های برنج برآوردند؛ و نیز انگریزان
از بهر پوشیدن خسارت و زیان خویش کشتگان خود را در زیر
خاک مدفون کرده بودند و لیکن از جهت شتابکاری در تاریکی شب
که درین کار بعل آدرده بودند بهره از اجساد اکثر مردگان ناپوشیده
مانده بود، طمع غنیمت سپاهیان را بران داشت که مردگان را از
گور برآوردند تا رخت ایشان بگیرند؛ اگرچه سواران حیدری
بتعاقب افواج انگریزی پرداختند و لیکن ایشان بی زیان در حصن
ترنابی رسیدند همین دو ضرب توپ از ایشان باز پس
مانده بود یک جنگ سبک در ترنابی در میان پیادگان
انگریزی و سواران حیدری صورت گرفته و دران همین یکمکس
از اینان مجروح شده بود و بس؛ این چنین جنرل استوار
از ان خطر گاه بدرجت و همانا در سخت بلا مبتلا شده بودی اگر
حیدر علی خان بالشکرش بر حسب منصوبه بر بسته خویش
بر دیگر جانب رود مقام گرفتاری تمامی سپاهیان ناموظف بر لب
رود پالرد در محاسن دا گذاشته شدند از نیز که این نوع سپاهیان

آداب سلاطین و پادشاهان نورزیده بودند؛ و نیز جاسوسان انگریزی
اکثر در لباس ایشان بودند؛

نواب حیدر علی خان بدین تصور که انگریزان از پیش او گریختند
بر خویش بالان پیشتر رفت و بر یک دینم فرسنگ
از ترنالی در موضعی مضرب خیام خود ساخت که پر بود از کوه های
کلان دور میان آن و ترنالی میدانی حائل بود؛ و ازینجهت که خیمه گاه
او نزدیک تر مقام اعاد می بود لهند هر گونه احتیاط را بکار برد تا معسکرش
از ناختمانگهانی ایشان محفوظ ماند؛ بر تمامی بلندیهای تاقیان پیاسداری
میپرداختند و طلایه سواران باباها تا سرحد ترنالی فرستاده شده بود
تا بر دادن آن اعلام امر معهود داده باشند چنانچه انگریزان
هیچگونه چالش بر لشکرگاه حیدری نمیتوانستند نمود بی آنکه اولاً خبر
آن بدور رسیده بودی؛

ولیکن جنرل اسمت ز بهارخواست تا خود را عرضه اظهار جنگ
باجیدر علی خان نماید تا آنزمان که کرنیل عود باجنودش بدو پیوسته
باشد و نصاب این جنود بهشت یانه هزار مرد جنگی رسیده بود
علاوه جمعیتی از کالیرد (طبقه از سپاهیان) از تنجادر؛

چینیوه که در میان انگریزان محترم بوده و خدمت میجر جنریل
در شکر ایشان داشت، پس وا گذاشته یافتند و غنیمت
پنداشتند، بیانی از بهر سلامت بردن زخمیان خویش انگریزان
ساز و سامان جنگی و ذخیره را در رودخانه انداخته بودند و مردم هندوستان
از آن رود گلوله های توپ و بسته های برنج برآوردند، و نیز انگریزان
از بهر پوشیدن خبارت و زیان خویش کشتگان خود را در زیر
خاک مدفون کرده بودند و لیکن از جهت شتابکاری در تاریکی شب
که درین کار بعلل آورده بودند بهره از اجساد اکثر مردگان ناپوشیده
مانده بود، طمع غنیمت سپاهیان را بران داشت که مردگان را از
گور برآوردند تا رخت ایشان بگیرند؛ اگر چه سواران چیدری
بتعاقب افواج انگریزی پرداختند و لیکن ایشان بی زیان در حصن
ترنالی رسیدند همین دو ضرب توپ از ایشان باز پس
مانده بود یک جنگ سبک در ترنالی در میان پیادگان
انگریزی و سواران چیدری صورت گرفته و در آن همسین یککس
از اینان مجروح شده بود و بس، این چنین جنریل استرو
از آن خطر گاه بدرجست و همانا در سخت بلا مبتلا شده بودی اگر
چیدر علی خان بالشکرش بر حسب منصوبه بر بسته خویش
بر دیگر جانب رود مقام گرفتاری تمامی سپاهیان ناموظف بر لب
رود پالرد در معسکر وا گذاشته شدند از نیر و که این نوع سپاهیان

آداب سلاحشوری نورزیده بودند؛ و نیز جاسوسان انگریزی
 اکثر در لباس ایشان بودند؛
 نواب حیدر علی خان بدین تصور که انگریزان از پیش او گریختند
 برخویش بالان پیشتر رفت و بر یک دینم فرسنگ
 از ترناملی در موضعی مطرب خیام خود ساخت که پر بود از کوه های
 کلان و در میان آن و ترناملی میدانی حائل بود؛ و از پنجبهست که خیمه گاه
 او نزدیک تر مقام اعادی بود و لهند هر گونه احتیاط را بکار برد تا معسکرش
 از ناخت ناگهانی ایشان محفوظ ماند؛ بر تمامی بلندیها تاقیان پیاسداری
 میپرداختند و طلایه سواران بابا نهاتا سرحد ترناملی فرستاده شده بود
 تا بمردادن آن اعلام امر معهود داده باشند چنانچه انگریزان
 هیچگونه چالش بر لشکرگاه حیدری نمیتوانستند نمود بی آنکه اولاً خبر
 آن بدور رسیده بودی؛

ولیکن جنریل اسمت ز بهارنخواست تا خود را عرضه اخطار جنگ
 با حیدر علی خان نماید تا آن زمان که کرنیل عود با جنودش بدو پیوسته
 باشد و نصاب این جنود بهشت یانه هزار مرد جنگی رسیده بود
 علاوه جمعیتی از کالیرو (طبقه از سپاهیان) از تنجاور؛

از دست دادن نواب حیدر علی خان فرصت کار در ممانعت
تلاقی مسکریین امادی و مترصد مصاف بودن در آنچنان
مقام که افواج سوارانش در آن هیچکاره بود و پیوستن
مسکریین ، و کوچیدن جنریل اسمتھ از ترناملی و روانه
شدن حیدر علی خان با سوارانش پنهانی براهی و پیادگان
و توپخانه اش براه دیگر؛

شایسته حال و مقام نواب حیدر علی خان همین بود که جمعیتی گران
باتمائی سپاه خود را فرستادی تا سواره تلاقی مسکریین شدی
ولیکن بر نعم مشورت که درین خصوص با داده شده بود ایشانرا
و گذاشت تا با هم پیوستند و خودش باتمائی افواج مجتمعه در همانجا اقامت
داشت و محترک سلسله جنگ در آن ناحیه گردید که سواران
او در آن هیچکاره بودند خاصه در آنزمان که جنریل اسمتھ در
مسکریین خویش در ترناملی که واقع است در میان آن دو کوه که
بر آن دژ برآورده اند مقام داشت و مقدمه افواجش بر پشت
خود شهری و آگیری که در آنجا فوج غنیم رسیدن نمی توانست
جز برای تنگ که بحمایت خندق و توپخانه بود؛

مطمئن نظر حیدر علی خان بهادر این بود که دشمنانرا از مسکریین شان
بیرون کشد بنا بر آن پیادگان خود را فرمان داده بود که ظاهراً برسم

در زش و سلحشوری هر روز بیرون آیند و گاهی خود را با تمامی
 افواج و گاهی با جماعت پیادگان تارسانی گلوله های توپخانه
 نمایان می کرد بدین نمط حیدر علی خان فرصت کار را آنچنان
 تلف کرد که جنود کرنیل خود با افواج جنریل استمه پیوست
 با وجودیکه افواج انگریزی بیست و پنج هزار بود از آن چهار هزار
 و پانصد فرنگستانی بودند جنریل استمه ز بهار مناسب حال
 نمیدانست که در میدان با حیدر علی خان بهادر مصاف آراگر دهد
 بلکه بدین نیت که در آنچنان ناحیه که بغایت ملایم حال پیادگان
 او باشد بر نواب حمله آرد، معسکر خود را در ترنالی گذاشته و از آنجا
 هنگام دیدن صبح کو چیده بر مسافت دو فرسنگ از ترنالی دیگر مشرب
 خیام خود گردانید تا افواجش سبب بسابق در مقام کشاده تر باشند؛
 نواب حیدر علی خان از منصوبه جنریل آگاه شده خواست تا دام
 فریبی در راهش نهد که مژم نتایج تبه سبت با عادی باشد
 و این راز را با هیچکس در میان نهد؛ تفصیل این اجمال آنکه چون
 لشکر انگریزی را درین سباق از عبور میدانگاهی که محصور بود از
 همه سوی جنگل و تله های کوچک گزیر نبود حیدر علی خان شامگاهان
 بر کردگان توپخانه و پیادگان فرمان داد تا هنگام سپیده دم بسوی
 آن میدان از مدخلی وادی نما که منتهی میگردد بزمین هموار و فراخ کوچ
 کنند، و خودش بموجب منصوبه ناگفته باتمامی رساله های سواران هنگام

دو ساعت صبحی نهضت نمود؛ و ایشانرا در صورت قوس بزرگ
 متشکل گردانیده بدانجا قیادت نمود که شرف بود بران میدان
 منصبداران قائم افواج پیادگان از روانگیش آگاه گشته در ساعت
 معهود کوچ کردند، و هیچ شک نداشتند درینکه نواب
 یار ساله های او را دران میدانگاه خواهند یافت ولیکن چون
 دران میدانگاه رسیدند و ادرانیدند متخیر شدند و افواج خود را مبسوط
 و فراخ گردانیده مصاف آرای جنگ شدند آنمیدان اگرچه ظاهرا
 هموار می نمود و بهره ساخته شده بود بتلی بلند بعضی منصبداران که
 پیشتر رسیده بودند بالای آن تل برشته می بینند که جنود
 انگریزی در عقب آن تعبیه صفوف نموده آماده جنگ است؛
 چون هیچگونه حکم بدیشان در باره حمله بردن از پیشگاه حیدری
 داده نشده بود و هیچ خبری از نواب موصوف و سوارانش بدیشان
 نرسیده بزودی در آنمقام مجلس شورا منعقد ساخته برین معنی اتفاق
 نموده شد که ایشان در همان دایه نماید خل باز پس گردند تا از
 برای خویش مقامی حصین بدست آورده باشند، مادامیکه جاسوسان
 بهر طرف روانه ساخته شدند تا خبر نواب بیارند و حکم او در خصوص
 جنگ بدیشان رسانند؛

انگریزان که خبر در کمین گاه بودن سواران حیدری شنیده بودند تا آغاز
 شب آماده جنگ ماندند و آنگاه بلشکر گاه جدید خویش باز گشتند

پیادگان و توپخانه حیدری بمنزله گاه خود رسیدند و نواب و الاجناب
 با سوارانش هنگام شب دیرتر رسید با کمال کوفتگی چه ایشان
 قریب ده فرسنگ راه طی کرده بودند بی طعام نواب عالی جناب
 می پنداشت که جنریل استمه از کوچ سوارانش بیخبر است
 و بناچار از راه انحداع عزیمت آن خواهد نمود که بر پیادگان او که
 ظاهراً استظهار بدارانش ندارند حمله کند؛ بدینوسیله او را
 چشداشت آن بود که فرصت تاخت آوردن بر لشکر انگریزی
 او را در پیش خواهد آمد؛ درین مقام میتوانیم قیاس کرد که صورت
 واقع دیگرگون نمودی اگر نواب نامدار بر منصوبه خویش مارا اطلاع
 بخشیده بودی؛ و چون طیپو سلطان که درین جزو زمان هفده ساله
 است و بمنزله دست راست نواب و درین فردای مصدر
 فیروزیهای نمایان بر قوم انگریزان گشته شایسته مقام چنان
 می نماید که سلوک او درین چالش ذکر کرده شود؛ نواب حیدر علی
 خان نسبت بفرزند ارجمندش در مقام غایت مهر و محبت
 و از غیرت و پردلی ادینکو آگاه و از جهت نوجوانیش بر جان
 او بسیار ترسان و لرزان می بود بنا بران اکثر او را به یتاقداری
 معسکر مامور میفرمود؛ چون شاهزاده موصوف بر حسب
 مصلحت قرار داده نواب و الاجناب در یساق عالی پیاسداری
 و حراست لشکر گاه می پرداخت خیلی پریشان خاطر و شوش

گردید هنگامیکه مشاهده کرد که افواج پیادگان بازگشته بمحسکر رسیده اند و از نواب و سوارانش خبری در میان نیست پس از هشت ساعت شب اوستامی سپهسالاران افواج را نزد خود طلبید و بر سبیل اجمال صورت حال را برایشان دانمود و صوابدیدشان در آن باب طلب کرد؛ آرای متفقۀ ایشان همین بود که انگریزان در حدت از سواران نواب کمتر اند لهذا بر محسکر نواب بهادر شیخون زدن نمیتواند مگر بعد از آنکه سه فرسنگ راه طی کرده باشند و از آن کوچه های تنگ در گذشته که در آن راه داران و یاقیان نواب پاسبانی می پردازند؛ شاهزاده پیاسخ ایشان لب کشاد چون از پدر خود هیچ فرمان ندارم بناچار بتجربه و آزمون شما حاجتمندم تا مرا راه نماید که درین خصوص چگونه عمل نمایم؛ هنوز درین سخن بودند که منهبیان خبر آوردند که خال شاهزاده یعنی میر محمد علی خان دوم فرمان فرمای لشکر که با جماعه سواران هراول لشکر بود داخل محسکر گردید؛ نواب حیدر علی خان بهادر بغایت زحمتکش و رنجبردار بود و نمی دانست که کوفتگی و ماندگی چیست هنگام نمودار شدن سپیده صبح بسوی ترنابی با چهار هزار پیاده و چهل ضرب توپ بشتافت و شهر را مفتوح یافت؛ ولیکن هنگامیکه او در صد ترتیب و تهیۀ آن بود که قلعه را بیورش بگیرد و منهبیان خبر آوردند

که جنرل استمه متصدی آنست که باجنودش برنواب
حیدر علی خان هجوم آورد بدینجنبرنواب دست ازان یورش
برداشت بازگردید و نه پسندید که طرح پیکار باحریف پخته کار
دران مقام ریزد که سوارانش درانجا پیکار مانند روز دیگر ازان مقام
خیام برگنده روانه گردید ازینرو که ازانجا بمسکرا نگریزی بدون قطع
گذرگاهی تنگ که مسافت ده فرسنگ بیش داشت
نمی توانست رسید اگرچه مسافت در میان هردو مسکری بیش
از چهار فرسنگ نبود؛ پس از درگذشتن از چند اول
شکرنواب نظام الدوله که دوز پیشتر از وی در میدانی خوش
و خرم رسیده مضرب خیام خود گردانیده بود بدست چپ
مسکری نظام الدوله بهادر مخیم لشکر خود ساخت؛



فوارسیدن هردو لشکر متخاصم متصل هم و بستن افواج
حیدری راه اخوقه بر لشکراهادی و بعسرت گوا ئیلن
کار برایشان و راه خلاص جستن ایشان ازان تنگچه
بحماه آوردن بر لشکرگاه نظام عالی خان بهادر و ترسیدن
حیدر عالی خان بهادر از بد انجامی آن وعائق گردیدن؛
چون مسکرا نگریزی را سواران و دیگر افواج چابک و سبک
حیدر علی خان گرد گرفته بودند و همگی مداخل و گذار را در تصرف

خود داشتند از دقه و ساز و سامان جنگی با نگر یز بهادر جز ترنابی
از هیچ جانی نمیتوانست رسید ازینجهت افواج انگریزی بسیار
رحمت میکشید چه ترنابی یخیز ذخیره برنج هیچ چیز دیگری از ما محتاج
نداشت و اینگونه اخبار حیدر علی خان بهادر نیکو میر رسید هم بوسیله
پیکان انگریزی که از لشکرگاه بدر اس خبر میبردند و بحکم حیدر علی خان
گرفتاری شدند و هم بواسطه اعلام دیگر منبهیان که از بهر این کار
مقرر بودند؛ گورنر مدراس جنرل استیو را بمعرض عتاب
در آورده بود از بهر اینکه عوض شراب مقرری سپاهیان،
او ایشان را زر نقه داده؛ و چنین گفته که چون زر کیاب و عزیز
است باید در خرج آن تقطیر را کار بست و اینمعنی خود درینباب
کافی بوده که با سپاهیان وعده میرفت که وظیفه شما از دولت
سرکار مدراسیه ادا کرده خواهد شد؛ و نیز گورنر به ذاکطر داروغه
افواج نوشته بود تا تماست رود ادای لشکر را همواره بمعرض
اعلام آورده باشد؛

استماع این اخبار که از تنگی و عسرت انگریزان حکایت
می نمود عزیزست حیدر علی خان را نیکو تصمیم داد که هنوز در محاصره
لشکر عادی و نهب و تاراج بوم و برایشان کوشد؛ انگریزان که
برینحالت محصور می صبور می نداشتند و میخواستند که از ان مقام نالایم خود
را بیرون آرند؛ بنابراین هنگام ده ساعت سانی کوچ نمودند

دیس از ان خبر آوردہ شد کہ کوچ انگریزان بسوی لشکرگاہ
نواب نظام الدولہ بود؛

ازین خبر نواب حیدر علی خان مشوش گردید زیرا کہ بدگمانی او
در بارہ مراست رکن الدولہ و انگریزان اساسی محکم داشت
بنابران او را نیکو اعتقاد بود کہ نظام الدولہ باوصفای ارادت چندان
ندارد و اگر نظام الدولہ با انگریزان ہمدستانست معسکرش
عرضہ بسیار اخطار خواہد بود؛ و بر تشدید خدم ہمدستانی ایشان اگر
انگریزان بر لشکر ہوا خواہش نظام الدولہ تاخت آرند بی انتظامی
و پریستانی کہ بر لشکرش استیلا خواہد یافت البتہ بر ہم زن
نظم و نسق لشکر حیدری خواہد گردید بنابران در مجمع کنگاشی
کہ درینخصوص در خیمہ خوابگاہ حیدر علی خان فراہم آمدہ اتفاق
نمودہ شد کہ مردم افواج بزدی مسلح شدہ کوچ کنند و انگریزان را
از توجہ بمعسکر نظام الدولہ باز گردانند؛ و این خود امری بود آسان
چہ ایشان را از بہر اتمام این کار مسافت یک و نیم فرسنگ
بایستی طی کرد و انگریزان را تا بد ان مقام رسیدن شش فرسنگ
راہ بود؛ و درین اثنا بر منصبدار فوج فرنگستانی چنین فرمان دادہ شد
تا با تمامی جنود ناموظف و آن سپاہ کہ در ان بوم و ہر منتشر اند
پیش روی لشکر انگریزان را بگیرند و آنچنان پریشان سازند کہ ایشان
در کوچ کند پا لہر دند و نتوانند تا بر آمدن روز بلشکر نظام الدولہ رسید؛

و ز نهار برایشان آتشباری نیارند تا آن زمان که مسافت در میان
 فریقین کمتر باشد انگاه هر کس چند آنکه خواهد برایشان گلوله بارد
 ولیکن همینکه تفنگ سرداده باشد هر کس برود بر زمین بخوابد
 چنانچه جنود خود را طاعت فرمان کوشید؛ و انگریزان را
 بجهر بران آورد که جمعیت کوچک سپاه جناح را طلبند تا بارده
 میانگی پیوندند بدین خوف که مبادا باز محاصره کرده شوند؛ اکنون
 آتشباری جماعه کالیر و آغاز کرده شد انگریزان نیز سپاه را بشکل
 مربع ساخته بمقابله ایشان آتشباری را بنهاده اند و این آتشباری
 اگر چه مصدر غریب و غرنگ بسیار گردید تا دو ساعت هیچ
 ضرری بران مترتب نگردید زیرا که جماعه کالیر و بجواب دادن
 ایشان نیکو پرداخته؛ هنگام یک و نیم ساعت روز انگریزان بسوی
 دست چپ کوچیدند و طرح اقامت در لشکرگاه جدید نزدیک ترنابی
 که پشت پناه دست راست ایشان بود ریختند کناره خاکی
 بزرگ بردست چپ ایشان؛ و پیش روی ایشان کوهی بود نیک
 مرتفع محاط بدها و درختان کوچک که سواران را در آن اسکان نفوذ نبود؛
 پس از ملاحظه خیمه گاه جدید انگریزان، حیدر علی خان خیام خود
 از آنجا برکند و مقام دیگر برگزید که از خیمه انگریزان بر مسافت دو فرسنگ
 بود بران وضع که انگریزان بر حمله آوردن بر لشکر نظام علی خان
 توانا نگردند بدون مقابله کردن با لشکر حیدری؛

پس از یک گمان گودیل نش بر سپهسالار فونگی فرستادن
نواب حیدر علی خان طیبو سلطان را با پنچ هزار سوار
تابندی و تخریب حدود مجاور مد راس پر دازد؛

درین مقام سواران حیدری بیکار و معطل ماندند و فراهم ساختن اذوقه
و شوار گردید؛ این معنی حیدر علی خان بهادر را بران آورد که جمعیتی
سنگین را از سواران خود بهر تخیر گودیلور که کارخانه انگریزی
است بر دو فرسنگ از پانده پجیری روانه گرداند تا ایشان پس
از تصرف آن بر سواحل دریای بسوی مد راس باز گردند و حوالی
آن را تاراج و دیران سازند؛ و این خود تدبیری بود که نتیجه ناگزیرش
مضطرب گردیدن کار گزاران دولت مد راسیه گشتی بیاز خواندن
افواج انگریزی از بهر حمایت خودشان؛ و این متیج عظیم زیان
در کار دبار انگریزان واقع شدی؛

در همان زمان که این گروه سپاه در صد دروانگی بوده بسرکردگی آن منصبدار
فرانسیس که این مشورت بحیدر علی خان داده، داد و ثوق
داشت. تخیر آن مکان از جهت نیکو آگاهیش بخصوصیات
آن، جاسوسی از انگریزان که در آورده شده بود در معسکر حیدری
و در اندر ضاعلی خان قدیم نواب آرکات که مردی بود کوتاه
اندیشه بنده رشک و وسواس اعتمادی پیدا گشته قابوی وقت

یافته بوسیله رضا علی خان در دل حیدر علی خان اتفاق نمود که تمامت
این منصوبه و ایجاد اصلی دیگر نمیدارد. بجز اینکه این منصبدار فرانسویس
میشواید که بدین وسیله با افواج همراه کرده خویش به پانده پچیری باز
گردد زیرا که گورنر آنمکان او را باز خوانده است و این خبر پسین
از راه خدیعت مشهور و استوار گردانیده شده بود، ولیکن
درین باب خود ارضیانی نیست که حیدر علی خان از تقرب سپاه
فرنگستان به پانده پچیری احتیاط واجب میشد و بنا بر آن با منصبدار
مطور چنین میگوید که چون درین یساق نزد من نصاب پیادگان
بسیار نیست تا جمعی از آن از هر مهم مذکور همراه شما سازم
بنا بر آن مناسب چنان می بینم که تسخیر گوچه یاور حالا موقوف
داشته شود تا بوقت فرصت بعزل آید ولیکن جمعی از سواران
میفرستیم تا بنهب و تخریب آنملک تا در مدراس پردازد،
بنا بر آن بسر کردگی پنجهزار سوار برین مهم طیبو سلطان را نامزد
نمودن سرمایه بزرگ خوشدلی او خواهد بود، اینهمه سخن سازی
نواب حیدر علی خان از بهر تطف و دلجوئی منصبدار مطور بود؛
الحق هیچ امیری در هنرموم سازی سنگ خارایانم نمائی
سختی ابایش بر حیدر علی خان مزیت نمی تواند داشت در انجام
این گفتگو شاهزاده نوجوان بار ساله مذکور بر مهم مزبور روانه گردید
و با آن شتاب و هفت بسوی مدراس بشتافت که گورنر آن

و محمد علی خان و پسرش و کمر نیل کال و گوی تهاست ارباب
 کونسل که در خانه صحرایی آن زمان در باغ کنپنی بودند از گرفتاری
 آن بلای ناگهمن بر سر آمده بدشواری رهایی یافتند؛ از اتفاقات
 صحنه بود از بهر ایشان که جهمازی در آنوقت مقابل باغ لنگر داشت
 و ایشانرا از آن مصیبت وارثید؛ ورنه نجات از آن قضای مبرم
 دشوار بود و سراسیمگی ایشان در پناه جوئی ازین ساخته ناگهمن
 آشنان بود که گورنر آنقدر ایستاد نتوانست نمود که کلاه و شمشیرش
 پیارند چنانچه آنرا با آلات حاضری سواران ینماگر برگرفتند؛ زیرا که
 عادت صاحبان مدراس برین رفته است که هر صباح از بهر
 اکتساب هوا بیرون میروند و نامرد در مکانات و مات متصل
 می شکنند؛ گورنر در فیکانش یقیناً درین چالش بدست سواران
 غنیمت اسیر افتادندی اگر چاکر جاسوس فرانسسی (که از
 طرف ایشان در لشکر حیدر علی خان بوده و از بهر اخبار ایشان
 ازین ناخت ناگهمن عدا فرستاده شده بود) نمیرسید و باعلام
 ایشان نمی پرداخت؛ سواران حیدری گرم و گیرا فرار میدند
 و راه مراجعت ایشان به مدراس بر بستند؛ و نواب
 محمد علی خان که تنهاروانه شارع عام شده بود از دستبرد ایشان
 بسبب باورفتاری اسپش جان سلامت برد؛ اگر
 گورنر مدراس درین بلا مبتلا گشتی همانا این گرفتاری منسوب

بخود پسندی و ناعاقبت اندیشی خودشن بودی زیرا که رفیقانش
 هنوز باهم نشده بودند که حشری از مردمان دأست فریادکنان
 مرهقه مرهقه بسوی شهر مدراس رسیده بودند، ازینرو که ماکنان این
 سواحل پیشتر از جنگ حالی همچگونه تاخت و تاراج دیگر بجز
 از مرهقه ندیده بودند ولیکن گورنر و دیگر انگریزان بجای آنکه فریاد این
 فراریان را محلی نهند یا وقعتی دهند بمشاهده اینحال بسیار شادمان
 شدند و چون انبوهی دیگر ازین گریختگان فراز آمدند بعضی از رفیقانش
 گفتند که سانحه حالی در خور التفات می نماید، گورنر در جوابش
 میگوید که در آمدن سواران دشمن بمدراس اسکان ندارد بدین
 آنکه بدان قلعات که در میان راه اند بگذرند و درین صورت
 منصبداران سپاهشان البته ازین معنی آگاهی میدادند، بناچار سهیم
 و هراس این ناکسان بحزب دلی نه تواند بود؛ و میفرمایم که من بعد هر کس
 که بدین نوع می کنان نزد ما می آید سزاوار سیاست و تازیانه
 خواهد گردید تا دیگران برامثال این اخبار دروغ جسارت ننمایند؛
 هر کس از حضار زبان به تحسین گورنر کشاد چنانکه عادت مستمره
 آئین گویان بزرگان اهل اقتدار می باشد؛ ولیکن همانساعت
 گردی از قصبه سبط طامس که اکثر ایشان مجروح بودند فرار سیده
 نیکو حالی ایل و موالی گردانیدند که اعازی بنهب و غارت آتشهر

* سبط طامس شهر نیست از آن بر طکیدشان و علم آن قوم هنوز بر آن قائم می باشد؟

اشتغال دارند، اکنون تمامی جماعه سهرزده و هراسان گشتند،
و بر حسب خبر سعادت اثر که بدیشان بروقت آورده شد
آنقدر فرصت یافتند که از بهر پناه بساحل دریا گریختند؛

مادامیکه طیبو سلطان بتاراج و غارت حوالی شهر مد راس
می پرداخت و والد ماجد او اوضاع محسوسه انگریزی را از بلندی کوچه
که بالای گذر شد ملا حظ نمود، چنان تصور کرد که بذریعۀ توپ؛
آن محسوسه را میتوان برهم زدن بر حسب این اندیشه روز دیگر
بمدادن مردم لشکر خود را فرمان داد تا از آنجا حرکت کنند و چند
ضرب توپ کلان بران کوچه برده بر محسوسه انگریز آتشباری
نمایند چنانچه این کار نیکو سرانجام پذیرفت و گونه پریشانی و تگاپو
در برکندن و زدن خیمه و دران لشکرگاه پیدا گشت چون نواب
حیدر علی خان ازین روداد شادمان گردید فرمان داد که تمامی توپ خانه
بر سه آن کوچه برند و این حرکتی بود مشعر بر کرد فرشتگی
اگرچه اکثر گلوله های توپخانه اش تا بلشکرگاه انگریزی نمی رسید مطمح
نظرش ازین چالش همین بود که بر انگریزان پراهنوی لشکر
او نمایان گردد و بمشاهده همگی توپ خانه گران و چابکی و آتشدهستی
کار گزارانش هراسی در دل ایشان پیدا آید و ثمری شایسته
برین حرکت مترتب گردد و خودش بدادن اشرفی با بطریق انعام
بتوپیچیان که در گوله اندازی نیکو مهارت ظاهر میکردند مهور و

بوده دیگر سپاهیان را دل میداد و سرگرم کاری نمود چون نواب
 نظام علی خان نمی خواست که درین یاساق بیکار باشد با افواج خود
 در جنبش آمده سواران را فرمان داد تا گرداگرد معسکرا نگریزی
 صف آرا گردند و لیکن قریب سه ساعت با تمامی افواج
 پیادگان نش بر سپاهیان انگریزی که جنریل اسمت بر سر کوهی
 قائم گردانیده بود حمله آوردند و ایشان از بهر حمایت خود ازین حمله
 بطریق اضطراب بدان جان نقل کردند که دران عرضۀ توپخانه چیدری
 گشتند و بناچار خود را اسیر پنجم بلا دیده چند کمرت بر جنریل اسمت
 بطریق اشارت و تلویح و انمودند تا بزودی با تمامی جنودش
 بمکمک ایشان فرار شد قریب چهار ساعت سائی بود که
 افواج انگریزی پره بسته از جابجید چیدری علی خان بهادر بفور فرمان داد
 تا پیادگان نش با توپخانه از ان کوهی فرود آیند و سواران خود را باز خوانند
 تا بهیئت مجموعی بمقابله انگریزان اشتغال نمایند؛ افواج چیدری
 هنوز صف آرا نگردیده بودند که تمامی جنود پیادگان نواب نظام
 علی خان بزودی سر اسیمه دار گردیختن و پراکنده شدن آغاز
 کرد و اداسیکه سوارانش دلیرانه با نظام علی خان متوجه جنگ انگریزان
 گردیدند و در عقب ایشان توپخانه نواب نظام علی خان روانه
 گردید و لیکن بجای آنکه در پهلوی افواج چیدری در میدان رزم
 بتعبیه صفوف پردازند، در میان جنود چیدری و انگریزی مقام

گرفتند و یکسر حجاب شکر حیدری از افواج انگریزی گردیدند
 انگریزان بر کناره خاکی که نزدیک کوه بود پیش رفتند و گذار
 ایشان بر آن گونه زمین افتاد که سنگریزه دبوته های گیاه فروپوشیده
 بود؛ افواج انگریزی در دو تاجیش ساخته سالک های سواران در
 چند اول و توپخانه در مقدمه یا هر اول میداشت؛ آتشباری توپخانه آنچنان
 هیبت و سهم در دلهای سواران نظام علی خان انداخت که
 روی هریمت بر تافته با کمال سراسیمگی بسوی پس از میان
 معسکر حیدر علی خان گریختند و هول و هراس تمام و آشوب
 و شورش مالا کلام در آن برانگیختند بمشاهده این هنگامه و بی انتظامی
 که از گریز افواج نظام علی خان در میان معسکرش روداده حیدر علی
 خان متوهم و پریشان خاطر گردید و خیال بدگمانی و شبهه نقص عهد
 همدستانی که داشت گویی صورت وقوع پیدا کرده بود؛ و نیز توهم
 این معنی بر نواب مستولی شده بود که مادامیکه او مستوجب مدافعه
 انگریزان میگردد این فراریان بی باک معسکر او را تاراج و غارت
 خواهند کرد و فرار سیدن طلیعه شب و سادس حیدر علی خان را افزود؛
 هنگامیکه پاشیدن افواج نظام علی خان که نقاب چهره
 معسکر انگریزی بود برداشته شد چنین دیده می شد که
 افواج انگریزی بهیئت مجموعی پره بسته پیش می شتابند و سواران
 بطریق التمش از ایشان ممتاز اند؛ توپخانه حیدر علی خان که مقدمه

افواج پیادگانش بود چندان گلوله سرداد که بسیاری از اعدای
کشته شدند؛ ولیکن چون در آتشباری موفوری که از سر کوه
بر معسکر انگریزی صورت گرفته همه ساز و سامان جنگی منقرض
شده بود توپهای کلان حیدر علی خان درین زمان یکسری بیکار مانده
جمعیت سواران را که راست و چپ منقسم شده بودند چنین
فرمان داد که خود را بر جنود اعدای زنند، بمحور فرمان دالاسواران
هندوستان و فرنگستان اسپان را بقصد حمله برانگیختند و لیکن
از شدت آتشباری توپ و تفنگ اعدای توانستند
پایر جاماندن چون حیدر علی خان دید که هنگام شب نزدیکتر رسیده بود
که در آن پیادگان انگریزی نیکو دست و پامی توانند زد، لهذا میدان
جنگ را داغداشته بآرام تمام از آن کناره گزید و یک
ضرب توپ کوچک که از انگریزان باز پس مانده بود ازین
جهت که نرگادانش کشته شده بودند دستیاب او گردید درین
جنگ هیچیک اسیری از سپاه حیدری بدست انگریزان
نیفتاد جز یک نفر پرتکیش منصبدار تفنگچیان و یک سوار پنداره که
سخت تر مجروح شده بودند دیگر زخمیان همراه شکر نقل
کرده شدند؛ عدد کشتگان از هر دو شکر حیدر علی خان و نظام علی
خان از چهار صد نفر بیشتر نبود انگریزان بتعاقب حیدر علی خان
می پرداختند، ولیکن ازین جهت که معسکر حیدری در میان دو کوه

واقع بود و نیز خانی و دو تا قلعه در راه داشت و انگریزان را بر تقدیر
 حمله آوردن بر معسکر حیدری از در گذشتن در میان این چهاره نبود
 بر همین قدر قناعت کردند که از بالای خانی چند گلوله توپ بسوی
 معسکر حیدری سردادند؛

چون نواب حیدر علی خان بمعسکر خود رسید آنرا پریشان حال
 و در هم یافت زیرا که نواب نظام علی خان و افواج او خیمه های
 خود را خالی گذاشته از میان لشکر او گریخته بودند بنا بر آن پیادگان
 را در قلعه مقیم گردانیده فرمان داد تا در پس النگی که بزودی تیار
 کرده بودند توپخانه گران و اسباب لشکر او را بپزند؛ این فرمان
 بزودی تمام بجا آورده شد؛ حیدر علی خان در اختیار کردن مقام که در آن
 لشکر و ساز و سامان آن از دستبرد اعدای ایمن و بیخطر تواند ماند
 سلیقه خاص داشت که درین خصوص نواب و الافطرت را
 جنریل اسمته که او نیز درین باب کامل بود بسیار می ستود؛
 هنگام مراجعت از جنگ ترنابی مخیم حیدری پیچ راه از پس
 خود نداشت جز معبری تنگ پراز پیچ و تاب که عبور یک
 گردون ازان دشوار بود؛ داین راه بدو شعبه منشعب شده
 یکی که بسوی معسکر نظام علی خان میکشید ازان تمامی ساز و سامان
 شکری در کمال پریشانی میگذاشت بسیاری از شکریان
 راه راست گرفته بودند و در عرض بنگاه که لشکر نظام علی خان بهادری

با کمال بی انتظامی مخلوط با توپخانه میرفت عبور نمودند نتیجتاً این بی انتظامی
 در همه بود که توپخانه حیدری را از کوچ باز داشت با آنکه بسیاری
 جد جهد در باره پیش رفتن بردشنی شعله با بکار برده شد آخر کار
 هیچ چاره ندیدند جز آنکه رساله را روانه کنند تا مر تخلان را از پیش
 رفتن باز دارد و هر کس در اثنای راه هر جا که هست تا دمیدن
 سپیده صبح هما نجا توقف نماید و چون روز روشن گشت سر رشته
 نظم در ارتحال باز بدست آورده شد از پنجهست که افواج نظام
 علی خان حالی در میدان رسیده بود؛ اگر جنریل اسمت قشونی از
 پیادگانیش روانه کرده بودی البته نتایج فیروز مندییش خیلی گرانمایه
 گشتی؛ زیرا که افواج نظام علی خان پس از هریمست هشت
 ضرب توپ کلان در معسکرش گذاشته بود و حیدر علی خان
 گردونههای شکسته آنها را اصلاح کرده مع ظرفهای نقره و دیگر گرانمایهها
 چیزهای نظام علی خان که در اثنای راه یافته شدند، پیش او فرستاد؛
 حیدر علی خان هنگام برآمدن روز در میدان جنگ شکر کشیده
 بجای افواج نظام علی خان مصاف آرا گردید، تمامت پیادگانیش
 در صف نخستین بودند و سوارانش در صف دوم مشاهده این
 وضع انگریزان را بران آرد که او را محترم شمارند چینیکه توپخانه و ساز
 و سامان جنگی در میدان آمده بود او بالشکر خود باز پس گشت تا با سپاه
 تندر خویش چند اهل افواج باشد، و ایشان آن مقام حرمت انعام را

پسواران واگذاشتند تا آن زمانکه تمامی لشکر بمیدان گاه رسیده بود،
 انگریزان که در پس ایشان بودند برینجهنی حارت نمودند
 که برایشان حمله آرند مگر بر همین قدر قناعت کردند که چند گوله
 سردادند و بدین گوله چار نفر از افواج حیدری کشته شدند یکی از ایشان
 میرشکرگاه سپاهیان فرنگ بود، جنرل اسماعیل هرآینه نزدی
 روداد این ظفر را بر کار گزاران دولت مدراسیه اعلام نموده باشد
 و این خبر فیروزی اثر ایشانرا از ان تشویشهای پر نشیب و فراز
 که در ان مبتلا بودند و دارندیده؛ تاخت ناگهان که مصدر آن حالی
 طیو سلطان شده بود ایشان را در غایت خوفناکی و سهرذگی
 گرفتار کرده بود زیرا که نصاب فوج نگهبان قلعه سبط جارج یعنی
 مدراس همین بدو صد مرد فرنگستانی و شش صد سپاهی هندوستانی
 میرسید و بناچار شهر سیاه که عبارت از بلده مدراس است
 در دست اختیار طیو سلطان بوده؛

شهر سیاه بموجب شمار انگریزان در ان زمان بر کمر از
 چهار لک نفس احتوان داشت و در ان عهد جمعیت آن بضمه
 فراریان از دوات مجاور و بالا شده بود؛ این شهر اگر چه بنام
 بلده سیاه خوانده میشود و اکثر ساکنانش مردم فرنگستان اند از هر صنف
 که انبارخانه های تجارتی دارند و هر گونه استعده و بضاعات نفیسه هر مملکت
 در ان توان یافت در میان دیگر اقوام ارامنه خداوند مال

و سال و نیز جوهریان گجرات که بخريد و فروخت اجبار شميدن
 و مرداريد و مرجان می پردازند بسيار اند سهم و خوف بردارهای
 مردم اين شهر هنگاميکه فراريان را از دلت بسوی شهر درين
 واقعه يابه گريزان دیده بودند آنقدر عظيم بود که ايشان می پنداشتند
 که مگر حيدر علي خان بهادر خودش با تمامی افواج بنهيب و تاراج
 کردن اين شهر متوجه است زن و مرد از بهر پناه جوئی خانه و مال
 و متاع گذاشته بسوی قلعه گريختند؛ چون گورنر و کونسليان
 و سپهسالار و غيره هنوز بشهر نزديده بودند؛ هميچکس فرمان نداد
 تا دروازه های آنرا بسته کنند چنانچه در اندک زمانه آنقدر خلایق در قلعه
 هجوم کردند که کوچه ها و خندق تا پشته های قلعه پر شد و گورنر پس از
 رسيدن بقلعه از هجوم مردم بدشواری تمام راه بسوی خانه خود
 يافت و در انجا در حالت سراسيمگی تا دو روز سر بر سر ميز نهاده
 سر برد؛ و کمر نيل کال سر کرده انجنيران را که مردی هوشمند
 و کار دان بود بران داشت که با تمام هرگونه کار پراز و چنانچه کمر نيل
 موصوف در انجام آن بذل جهد نمود؛ و پس از انقضای آن
 حال اعتراف می کرد که اگر طبيو سلطان شهر سياه گرفته و متعاقب
 گريختگان پرداخته بودی هميچ چيز او را عايق و مانع از تصرف
 نمودن قلعه منظر خارج نبود؛ وليکن اين شهر زاده نوجوان بهره از
 تجربه کاری نداشت و سوارانش که از منظر طامس نزديک

شهر سیاه آمده بودند چند گوله که از قلعه بر ایشان سرداده شد
 پس بود از بهر ایستاد نمودن ایشان از اقدام بر اتمام مراسم؛
 طیپو سلطان درین زمان، مجمعی از اهل شور را منعقد گردانیده در واقعه
 حالی از ایشان استصواب فرمود و امیر قاسم خیرات دولت
 حیدری که یکی از عظامای آن دولت بود و درین یساق باتالیقی
 همراه طیپو سلطان فرستاده شده بدین معنی اشارت کرد که در آمدن
 بشهر و عرضه اخطار گردیدن مناسب نیست و ما را بفرمان حیدری
 بنهب و غارت کردن اطراف و حوالی آن بدست قیام
 باید نمود و زنها را بدخل شدن شهر نور دیده او را معرض اخطار گوله
 قلعه سنبه جارج یا دیگر حصار نشاید کرد؛ از باب شوراسخن او را
 قبول نمودند؛ و درینجا میتوان گفت که بر تقدیر سوختن شهر سیاه
 یا باجبار مضطر گردانیدن گورنر و کونسلیمان را بر قبول نمودن
 صلح مغلوبانه یا تهدید ارتکاب نمودن این امر، زر خطیر زیان
 ایشان شدی پس درین صورت انگریزان و اغنیای شهر
 مذکور زیاده از پنج کرو در دهیه صرفه نموده اند؛

مؤلف این اوراق نواب حیدر علی خان را اشارت کرده بود که
 مدراس را محاصره کند و در آن آتش زند اگر چه او گمان میکرد که این کار
 آسان نیست ولیکن میدانست که گونه اثری بران اشارت
 مترتب خواهد گردید و درین یساق مرا همراه فرزند خویش فرستاد

تا اورا عرضه مهالک مسطور نگردانم؛ و همین شورت گورنر
 ب را بر ایذارسانی من سرگرم ساخت، و بران آورد که صورت
 حاکم در محکمۀ عدالت تجویز کرده شود و لیکن هیچ بدنه و شاهد باثبات
 جریمه من بجز جاسوسان انگریزی نبود و ایشان برین معنی گواهی
 دادند که ما این شورت را از دشمنیده ایم که بنواب داده بود؛
 و لیکن این نمط سلوک که از نسبت بمولف این ادراک
 بظهور رسید اگر چه مخالف هرگونه دستور انصاف و آئین هر قوم
 است، امریست متعارف در حکومت جبارانه انگریزی که
 در هندوستان میراند؛

اگر چه شهر مدراس را درین نازلۀ ثامه چندان زیانی نرسید ازینرو
 که کرنیل کال تمامی فرنگستان را بزودی فراهم آورده مسلح ساخته
 فرستاد تا داخل و طرق شهر سیاه را احراست نمایند، چنانچه
 ایشان آنجماعه یغماگر را از تقرب شهر بازداشتند، با اینهمه
 زیان و خسارت انگریزان بسیار شد؛ زیرا که ایشان در حوالی
 مدراس خانۀ نامی شانۀ با ساز و سامان امیرانه داشتند و دعات مجاور
 که بسیار معمور از پیشم دران گوناگون بود غارتیده شد و آنانکه
 از نهیب و غارت سالم بودند نیز اظهار غارتیده شدن نمودند تا
 خواسته و اسباب متمولان شهر که در دست خود داشتند
 یا ز پیشگی که بطریق بیع سلم بدیشان داده شده بود بدین بهانه

باز پس ندهند؛ تا بحری فرانسیس د بیانیر نام ازین غارت عام
 سلامت مانده بود؛ و سبب سلامتی اموال او اینکه خاکی شاه
 امیر قاسم خیرات دولت حیدری در خانه فرانسیس مذکور که
 بر فراز کوه منظر طامس که بر مسافت یک و نیم فرسنگ از مدراس
 واقع است اقامت نمود و باغبانرا گفت که اکنون کسی
 از یغماگران متعرض این خانه نخواهد گردید، چنانکه ملازمان خود را از
 گرفتن و تلف کردن چیزی از آن خانه نهی کرد، و بدست باغبانی
 مصحوب یکی از چاکرانش رخت بچکان او را با ثمار و بقولات
 بوستان بدو فرستاد و بدین پیغام استقامت او نمود که هیچ چیز
 از خانه شماعرضه تلف نخواهد گردید و بر باغبانان تاکید خواهم نمود
 تا حاصل باغ و بوستان را هر روز بشمار ساینده باشند؛ چنانچه باکمال
 دیانت این مواعید را مقارن ایفا نمود؛ فراریان آواره در جوارید مدراس
 گوش زد عالمیان ساختند که نواب حیدر علی خان بهادر سنجیر
 مدراس کرد چنانچه اینخبر از راه پانده پجیری و ترنکو بار و دیگر
 ممورات فرنگی بممالک فرنگستان رسیده کاروانیان و سیاحان این
 خبر با خوشحالی تمام پاشیدند و از جست دشمنی و رشک
 که دیگر اقوام فرنگستان نسبت بانگریزان می داشتند خبر فتح
 ترنابی را که نصیب انگریزان شده بود و خودشان باعلام آن پرداخته
 بودند حالا در اخفای آن میکوشیدند و نتیجه شهرت این خبر دروغ

این بود که نرخ سه مایه کنپنی در شهر لندن یکبار از ۲۷۵ بدین
 قدر ۲۲۲ فرد افتاد؛ جنریل استمته خبر فیروز سندی خود بزودی
 و نجونی بکار گزاران مدراس بدین چپاه رسانید که فتحنامه را بردست
 شتر سوار ی داد که او را تعلیم کرده بود که در افواج حیدری که به حدود
 مدراس است در آمده پرسد که طپو سلطان کجاست که پدر
 بزگوارش بر زبان من بدو پیغام فرستاده است که جنگ
 ترنا ملی از دست رفت سلطان را باید که بزودی باو ملحق شود؛
 چنانچه شتر سوار بدین چپاه صحیح و سالم رسید گورنر مدراس
 بمحضر دیانتن فتحنامه فرمان داد تا بذریعہ یکصد و یک شلک
 شهریان دلگرفته را اعلام فتح نمایند و بوسیله اخبار مبالغه پرور
 ظفر و بالائی که انگریزان بر حیدر علی خان حاصل کرده اند بر عالمیان
 روشن گردانند؛

شاهزاده طپو سلطان بشنیدن این واقعه نامتوقع اندیشناک گشته
 از اهل شورادرین باب استشاره خواست ایشان بالاتفاق
 گفتند که هر قدر زودتر ممکن باشد بمسکرحیدری باید پیوست؛
 چنانچه سلطان موصوف از ان مقام بنظام تمام مراجعت نمود
 و چارکس را از پیشوایان کیش سیخی همراه خود بردار پنجبهت
 که حیدر علی خان هنگام روانگیش فرموده بود که مردی هوشمند
 اعتبار یافته را از طبقه انگریزان همراه خود آرد تا او بر خصوصیات افواج

انگریزی و جنود ملک که انگریزان از فرنگستان یاد دیگر مکان مترصد
 آنند او را اعلام دهد؛ چون شاهزاده آچنان کس ستوده بدان
 صفات نیافت ایشان را بد لجنوی تمام همراه خود آورد؛
 خبر هزیمت جنگ ترنابی اگر چه از بقاع گرانمایه نبود در تمامی
 هندوستان بزودی شهرت گرفت و بر حسب اوضاع
 راویان با نحای مختلف روایت کرده شد حیدر علی خان بهادر درین
 خصوص هیچگونه متاثر نگردید؛ زیرا که از دست رفتن این جنگ
 یکسر خطای نظام الدوله بود؛ چون نواب نظام الدوله دریافت که
 تسخیر آرکات آچنان امری آسان نیست که ادیشت در دل
 خود را تصور آن شاد کرده بود و حالانی خواهد که بمملکت خود مراجعت
 نماید بنابراین خواست که باطنف الحیل از نواب حیدر علی خان
 و انگریزان و نواب محمد علی خان زر خطیر ستانده؛ دواعی و اغراض
 مختلف نوآیین روز بروز بدگمانی پنهانی ایشان افزود ولیکن هر دو در آن
 کوشیدند تا الفت بیرونی ایشان نزد خلایق سمست از دیاد
 پذیرد؛ بنابراین نواب نظام الدوله هنگام بازگشتن طپو سلطان
 از نهب و غارت حوالی مدراس نواب حیدر علی خان و
 تمامی ارکان دولت او را در جشنی ملوکانه برسم ضیافت خوانند
 و کمال احترام و اعزاز نمود و در میان دیگر تکلفات یکی این بود که
 او را زیر شامیانہ زر و دوزی بر نشیمنی زرین تخت مانا نشاند

که سبند و تکیه آن مزرکش بود و هنگام وداع آنرا پیشکش
 ادخاست؛ بعد چند روز نواب حیدر علی خان در نوبت خویش
 نواب نظام الدوله را دعوت نمود و بجای سبند زرین چبوتره
 از کیهنهای پرازهون و اشرفی از بهر جلوسش ترتیب داده
 و بقالین ابریشمین لطیف پوشیده بود و تکیه و سبند مخملی
 که زمینش زرین بود بران زده، و هنگام وداع همه آنرا برسم
 پیشکش همراه نواب نظام علی خان نمود؛ درین ملاقات هر دو
 نواب برین معنی اتفاق کردند که هر دو شکر از هم جدا گردود
 و نظام الدوله بملکت خود معاودت کند، اگرچه این مفارقت
 تا آنزمان که حیدر علی خان و انبساطی را گرفته و عزیمت محاصره
 ابنور نموده بود صورت پذیر نشده، و نیز در میان شان اتفاق
 کرده شد که حیدر علی خان بمهمات جنگ و جدال با محمد علی خان
 و انگریزان در آرکات اشتغال ورزیده باشد و نظام الدوله
 بر انگریزان بجانب سلیپتن تاخت آوریده تا بقتوای
 ضرورت افواج ایشان منقسم گردانیده شود؛

آمدن والده نواب حیدر علی خان بدیدن فرزند
ارجمندش درین یساق و استقبال نمودن حیدر علی
خان با فرزند ان گرامیش و با احترام تمام فرود
آوردن ایشان ؛

از بهر دانمودن موافقت و موالات که حیدر علی خان بهادر بدو دامن
خود داشت و چگونگی سلوک او با قریبانش شاید چنان می نماید که
خصوصیات ملاقات نواب حیدر علی خان با والده ماجده اش
که درین روز صورت گرفته بیان کرده شود ؛ جناب والده بیگم
خبر مزاجمت حیدر علی خان بهادر که درین ایام از اعدای دیده بود
(در ادیان صورت حال را بطریق مبالغه زیاده از واقع دانموده
بودند) شنیده بدیدن فرزند ارجمندش از حیدر نگر بر آمد با آنکه
موسم بارش و صافت یکصد و پنجاه فرسنگ بود ، هر روز
منزل طولانی طی کنان بعرض چند روز نزدیک معسکر حیدری رسید
نواب حیدر علی خان باطنطنه افواجش با استقبال شتافت
افواج حیدری بر صافت یک فرسنگ مقدمه کوکبه والده
بیگم را دیده همانجا فرود آمدند و حیدر علی خان با فرزندانش طپو سلطان
و صفدر علی خان عرف کریم شاه بر اسب سوار شده پیشتر
رفتند تا آنکه به محقه والده بیگم پیوستند و رسم تسلیم و کورنش

بجا آورده بر چپ و راست محققه روان گشتند، چنانچه سواری
 خاتون از میان شکرچندری در گذشت شکریان لوازم تسلیم
 و تکریم بجا آوردند و در جلو والده بیگم دو صد بانوی ستوره از قسم
 اردایگنیان بر اسپان عربی و گادان گجراتی سوار بودند و رخت
 بالائی شان از سه تا پا آویزان و در عقب محققه هشت تا گردون
 هندوستانی با پوشش سقرات زرد و زری که آنرا از گادان پارسی
 می کشیدند و ده تا فیل و بسیاری از شتران و چار پایان بارکش،
 و سواران فرنگستان پیش سواری زنانه بودند، تمامی کوکبه محاط بود
 بشش صد نیزه دار که زنگوله و پر بر نیزه های ایشان تعبیه کرده شده بود،
 و چار صد سوار هندوستانی پیش و پس سواری می رفتند، میگویند که چون
 والده بیگم بخیمه خود نزول فرمود حیدر علی خان بهادر دست بسته
 عرض نمود که در چنین موسم بارش که راه از کثرت باران وسیل
 شایسته عبور نیست مضافت دور و دراز طی نمودن و زحمت
 بسیار بر خود گوارا کردن را سبب چیست؛ پیاسخ فرمود که ای
 فرزند درین حالت ملالت انگیز که پیش تان آمد خواستم تا شما را
 بهینم که چگونه تحمل آن میکنید؛ نواب عرض نمود که این خود
 چیزی نبود دعا کنید تا خدا تعالی در بلائی صعبتر ازین مرا مبتلا نکند
 اگر کند تاب تحمل آن عطا فرماید والده بیگم فرمود اگر صورت حال
 برین منوالست سپاس ایند سبحانه بجای آرم و بزودی رخصت

انصراف میگیرم تا عایق کار شما نبوده باشم؛ چنانچه بعد دو روز والد بیگم
همراه پسر و بنیره های خود بهمان روش که آمده بود روانه گردید و ایشان
بمشایعت تا همانجا پرداختند که روز اول با استقبال رفته بودند؛
نخستین خیمه گاه لشکر حیدری پس از جنگ ترنابی موضع سنگوسن
بود، شکریان پس دو روز رود پالرا که از توالی بارش در عین
جوش و خروش بود عبور کرده در مید انگاهی که بر سافت پنج
فرسنگ از کبیریتین و شش از وانمباری بود در حل اقامت
انداختند؛ و طیپو سلطان نیز بمسکریو ست و نواب حیدر علی خان
و نظام الدوله بتوشیق قول و قرار پسین با هم پرداختند؛

رفتن نواب حیدر عالی خان بسر قلعه وانمباری و انتزاع
آن از تصرف انگریزان؛

روز دوم از روانگی والد بیگم لشکر حیدری بصوب وانمباری
کوچ کرد در ساله های سواران و بهره از افواج پیادگان پیش
ازین رفته بودند تا خیمه گاه را نیکو بنظر در آرند؛ چنانچه آن مقام را از همه
وجه شایسته یافتند و صلاحیت آن داشت که لشکر بتقریب
آب و پناه خاربست و در ختان مقام گیرد و حاجت کندن
خندق در آن نبود؛ از بهر مایست جمله بوستانی اختیار کرده شد که
در میان چشمه سار؛ بالای تلی بلند واقع بود، و در آن جا هماسب

مورچالی که ددازده توپ بران نصب توان کرد تیار کرده شد چون این مقام بر مسافت سه فرسنگ از ان راه که بویاور میگشده واقع است جمعیتی سپاه با توپخانه از بهر تصرف آن راه فرستاده شد چون سر کرده فوج فرنگستانیان زخمی خورده بود حیدر علی خان بهادر جایزه پنداشت که او را در ان شب مشغول کار دارد بلکه برین معنی اصرار نمود تا بخیمه خود رود و استراحت نماید؛ و خودش عزیمت آن نمود که بسر بر راه کاری در اینمونی عالمان دمدیه پردازد بر حسب این عزیمت تمام شب با اتمام کار مورچال در بارش بار بار بمقامیکه معروض گوله بود و بسیاری عالمان و منصبداران بدان کشته شده بودند در زیر درختی نشسته بسر برد و هر کس را بسنخنان طیبت انگیز مسرور میکردانند تا آن زمان که منصبدار فرنگستانی باز آمد و آنگاه بخیمه خود رفت؛ از توپهای مورچال هنگام نه ساعت صباحی چنان آتشباری بعمل آمد که توپخانه انگریزی را بزودی خاموش گردانید و کپتان و که حاکم آنمکان بود علم سپید که نشان امان خواستن است برافراشت و سطرده انباز خود را از بهر پیش نمودن عهد و پیمان بمحسکر حیدری فرستاد؛ و او چون پیش منصبدار جنود فرنگستانی حیدری رسید همان قول و پرواگی که هنگام تسلیم کبیر پیتن بقدرجه دارانش داده شده بود درخواست نمود پس از مطارحه بسیار بموجب فرمان حیدری

همه وجوه درخواست او قبول نموده شد بدین شرط که حاکم آن مقام
و منصبداران فرنگستانی و سپاهیان تایکمال با حیدر علی خان
بهادر از طرف انگریزان جنگ نکنند و سلاح برنگیرند؛ چون
برین درخواستها از طرفین اتفاق نموده شد و سطرده عرض
نمود که نواب حیدر علی خان برین اقرار نامه مهر کند نواب موصوف
برین معنی رضا داده باد کیل انگریزی چنین گفت که مهر کلان
من در اینجا نیست ولیکن از بهر کوتاه کردن فرخشم مهر کوچک
دستی بدست منصبدار توخانه داد و گفت آنچه مناسب حال
باشد آنرا بعمل آرد منصبدار مذکور بر عهد نامه آنمهر را ثبت کرد
و این مناقشه بسبب خلق حیدر علی خان بهادر از میان برخاست؛
جمعیت قلعه داران این حصار یک هزار سپاهی هندوستانی
و سی نفر فرنگستانی با چارده توپ آهنین بود علاوه این توپها که
انگریزان در آن حصار یافته بودند و دو ضرب دیگر وابسته بر حفظ
سپاهیان برگرفته شد؛ از قلعه داران این حصار مقاومت
بسیار صورت نگرفت اگر چه سرمایه جنگی و ذخیره اذ قد در آن
بکثرت بود و اهل حرفه و اصلاح کنندگان گردون و پرخه توپ
در آن متحد بودند؛

از کتاب فتوحات بوطینیه

چو زین رزم آمد بسر روز چند بزین کرد حیدر بکینه سمنه
 بومی وینینبندی با سپاه روان گشت و چون تیر پیمود راه
 چو نزدیکی شهر آمد فراز بسر کوب و سنگرش آمد نیاز
 که سر کوب کردن پئی دار و کوب بود ویره کار داران توپ
 یکی از فرانسیس با نام و جاه که بد مهتر توپزن در سپاه
 بد انگه تنش پر ز بیمار بود بستر بیفتاده بیمار بود
 شده ناتوان سست و زار و زار نیارست برخاست از هر کار
 بحیدر چو سر کوب بد ناگزیر گزیده یکی جای نفر و هزار
 بکوشید خود اندران کار سخت همه شب نشسته بزیر درخت
 زگاه فرو رفتن آفتاب بدان تا بر آمد تن آفتاب
 ز آسایش و خواب کمرده کران نشسته بگرداندرش مهتران
 چو آگنده بودش ز پیکار مغر بیاراست سر کوب زیبا و نفر
 همه شب زوژاندر دن انگریز گلوله بسویش همیراند تیز
 از ان هیچ حیدر نیارده پاک ز دل زنگ اندیشه بزودده پاک
 دلب پر ز خنده زبان بذله گوی بلاغ و بیازی بیارده روی
 همی بود با سر کشان شاد دل ز اسیب بد خواه آزاد دل
 بچوگان خاور چو ز رینه گوی بمیدان خاور بیارده روی

نهاده بسر کوب توپ دراز
 به نیرنگ و دستان و بند و فتون
 ز توپ آتشین مهره تافته
 بهر جا رسیده بر افروخته
 ز آتش خس و خار نادرده تاب
 سپه بود با حیدر نادر
 ز انگریزیه بود بسیار کم
 ز انگلندیه سی و هندی هزار
 بدانست کپتان که هنگام نیست
 سر از جنگ پر دخت و ز بهار خواست
 بر حیدر آمد یکی انگریز
 که پیمان ز بهار گیرد از د
 سپس زانکه شد گفت هر دو دراز
 که باره ستانند و از انگریز
 دنان بهر سو گند کرده سیح
 بخود کرده مشی و مرس گوا
 کنز امروز تا سال آید بسر
 نگیر و سلاح دلیران بچنگ
 چو سو گند و پیمان شده استوار
 بدانکه بازیگر حقه باز
 بکار آورد مهره دست خون
 سوی باره و شهر بشناخته
 تن جنگیان را چو خس سوخته
 چه یار ابد ریاستیز در اب
 چو مور و بلخ بیمرو بی شمار
 کجا آورد تاب بار و دخم
 سر اسر سپه بود اندر حصار
 که مردنست این که نام نیست
 نشان امان کرد بهر باره راست
 بده لفظنظ او بگفتار تیز
 سخن آنچه گوید پذیرد از د
 برین بر نهادند گفتار باز
 نباشد کس آنجا ز بهر ستیز
 با خیل عیسی و دین سیح
 بیاورد پیمان بدینسان بجا
 نه بندد کسی تیغ کین بر کمر
 بحیدر نگردد برابر بجناب
 تهری کرده انگریزیه آخضار

بجا مانده آلات کین سر بسر برفتند ناکام و پر خون جگر
 ده و چهار بد توپ مردم شکار در آن آلت کینه و کار و زار
 پس از آنکه جمعیتی از سپاه از بهر حصار و انبساطی
 تعیین کرده شده بود افواج حیدری بسوی انور که از سه حصار
 مختلف و استواری یکی اندر دیگر صورت گرفته است نهضت نمود
 که انگریزان ذخایر موفور از اذوقه و توپخانه و سلاحخانه پر از انواع
 تفنگ و سلب و یراق و خیمه های متعدد در آن آماده می دارند؛
 نخستین ازین حصار سه گانه دژ است بالای کوه
 که رسیدن بدان خیلی دشوار است جم غفیر از حارسان
 و قلعه داران و دو تا حوض بزرگ با موفوری آب همیادار و؛
 دوم قلعه که پائین این دژ است انگریزان در حصانت و استحکام
 آن کوشیده اند؛

و سیوم قلعه که در میان شهر کلان است دیوارش خشتی است
 و اطراف آن بروج و گمردا گرد آن خندق؛ و نیمه شهر از جمله عادی
 از تالاب بزرگ محمد سن بر یک طرف آن انگریزان قلعه
 ساخته اند که آن راه را که در میان تالاب و رود میکشد و شرف
 است بر راه دیگر در میان رود و کوهی بلند بند کرده است
 شکر حیدری قریب یک فرسنگ از دانبساطی برکناره
 رود خیمه گاه ساخت و حیدر علی خان شامگاه همانروز در عین بارش عظیم

از بهر ملاحظه اوضاع شهر رفت چون بکناره تالاب
رسید خود را ناگهان معروض گلوله های توپ قلعه یافت
که از نظرش بدرختان و کناره تالاب پنهان بود؛ پانزده سوار
کشته شدند با وجود این ساخته نواب والا هست از کار یک در صد
آن بود ایستادگی نکرده حدود مجاور آنرا ملاحظه نموده غزیمت
آن کرد که رودخانه را با افواج خود باز عبور کرده دیگر جانب شهر را
مضرب خیام خود گرداند و بدینوسیله وضعی دلخواه بدست
آورده باشد که در آن هم لشکر از اخطار محفوظ بود و هم محاصره شهر انور نیکو
دست دهد؛ زیرا که درین صورت شهر بطور از طرف ویلور
و ساتگره بمحسگرش و بسوی دانمباری و یتیکیری بلدشکر نظام الدوله
محصور خواهد گردید، برین غزیمت لشکرش عبور رودخانه
نمود و در عین آتشباری قلعه پیش از دمیدن صبح بدان لب رود
رسید، چند نفر از آوارگان جنود و شاگرد پست کشته گشتند؛ بدان
جانب رود که مخیم عسکر حیدری بود و سلسله کوهستان که از انور
تا ساتگره میکشد میدانی است بطول سه فرسنگ و در عرض
نیم بریک نهایت آن شهر انور و قلعه و رودخانه که قریب
آن کشتزاری از بهر یورش نیکو ملایم بود حیدر علی خان بهادر فرمود
تا نزد بانها از قصب آراسته گردانند و چون معلوم بود که سپاه قلعه دار که
بسیار اندک بود افعه نیکو خواهند برداخت برتاداران و بهمین پیادگان

فرمان رفت تا بحماه و یورش اشتغال در زند؛ چون حکم یورش داده شد منصبداران در صد و آن شدند که در روز روشن بملاحظه آن مواضع پردازند که یورش آن مطمع انتظار ایشانست پس از فراغ عشا افواج متعین بنار و بانها در میدان آمده بمقابله آن بهره شهر که میخواستند بران حمله برند ایستادند و بر حسب اشارتیکه بدیشان رفته بود بر زمین چپان و خاموش مترصد ایامی معهود ماندند توپهای نیز در خانه های داگذاشته مردم که در میان ابنوه درختان و محاذی آن بهره که متصل رود خانه بود بر دند انگریزان ازین تهیه یورش که بر روز روشن نموده میشد بیخبر نبودند بلکه تمام شب در غایت تگ و تاز آتشباری را بران خانه با بکاری بردند ولیکن همین یک کس ازین طرف کشته شد؛ حقه های باروت و بانها سر میدادند تا در روشنی آن به جنبش اعادی پی برند؛ هنگام صبح ایشان از همه سو بآراستگی تمام بانر و بانها نظاره نوازان در ایتهای پرانان پیش شنافند تا آنکه بر زه خندق رسیده دران فرو ریختند؛ و بر دیوار و برج بدان تندي و تیزی بر شدند که نشانهای حیدری بالای حصار بلند کرده شد در عین آتشباری که از توپ و تفنگ اعادی بعمل می آمد اگر چه این مدافعه بدان سرگرمی که مکنون بوده صورت پذیرفته ازینجهت که حاکم آنمکان چنان دریافته بود که معارضه اعادی ازین پیش مناسب نیست چنانچه انگریزان

پهشاهمه اتواپ حیدری که در چیده شده بود سهزده کناره گزین
گشتند؛ زیرا که جمعیت تاوران حیدری بمجرت بر شدن حصار
دست بنهب و غارت شهر واکشادند؛ و جمعیتی از ایشان
که در دنبال گریختگان تا پشته قلعه رانده بودند معروض گلوله اتواپ
شده اکثری تلف شدند و در میان ایشان پیرزاده خاکی شاه که یکی از
اسخیای و شجاعان زمان و قاسم خیرات دولت حیدری
بود نیز کشته شد؛

نواب حیدر علی خان خودش منصوبه یورش بروز نموده بقیادت
افواج میسره پرداخته و بر اسپ شمشیر کشیده تالب خندق
رسیده بود؛ هنگام شام توپچی انگریزی که قلعه را گذاشته میگریخت
خبر داد که حارسان در همان شب از قلعه بحصار شهر خواهند رفت
و حالادران اشتغال می درزند که اشیای شمین را نقل کنند و باقی
را بوزند؛ سپهداران فرنگستانی بحیدر علی خان بهادر عرض
نمودند که حالا وقت آنست که باتمامی تاوران که مردم فرنگستانی
قائد سواران و توپچیان ایشان اند بزودی بر قلعه حمله کنند؛ چون
برینمعنی اتفاق کرده شد هنگام هشت ساعت مسائلی افواج حیدری
از کوچه های شهر بیرون دویدند و بر دیوار قلعه برآمدند؛ بیست و
پنج سپاهی و یک منصبدار هندوستانی و شش نفر فرنگستانی
که از ایشان دو تا مجروح شده بودند با سیری گرفته شدند؛

انگريزان بسيار توسعده نهاد ر حوضي كه در ميان قلعه بود و رانداخته
 و آتشي در قورخانه بر افروخته بودند تا سلب و يراق خاصه سپاهيان
 فرنگستان را بسوزند با اينهمه محاصران مظفر بشمار چيزي كه از ان جمله
 هيزده ضرب توپ برنجي و سه هزار تفنگ و مقدار كثير از
 گلوله و ساچمه و سنگ چتهاق و غيره بود علاوه ذخيره برنج و آرد و ديگر
 اجناس و انبارخانه پرازيه ما و صناديق و اموال بيشمار يافتند؛
 مشاهده آن سهولت و آساني كه بدان نواب حيدر علي خان
 قلاع و دژهاي تصرف كرده انگريزان را بيورش گرفته ادر ابران
 آورده بود كه بمحاصره انور پرداز و اگر چه خبر اين معني رسيده بود كه
 انگريزان از هرناحيه كوچ كرده در ويلور فراهم ميگردند؛ چون
 از عادات ستمه نواب والا جناب بود كه بر كوچكترين
 عزيمتهاي خود توشيق و تصميم را بكار ميبرد از ان مشوره كه درين محل
 ادر داده شده كه بزودي بسوي ويلور نهضت نمايد سر بر تافت
 و نشيند، گرفتن حصار انور كه بر جلي سر اشيب واقع است (چنانچه
 بالاند كور شد) نسبت بحيدر علي خان صعبتر بود از اينرو كه آلات
 قلعه كشائي يعني خمپاره يا غبار كه بدان آتش درون قلاع ميزند نبود؛
 بنا بر ان افواج حيدري برخندق شهر ددمه شايسته بسته در اندك فرصت
 چند توپ بران نصب كردند اگر چه درين تگت و دو چند نفر
 از بهترين توپچيان بگوله توپ حصار كشته شدند؛ و بنظرمان

حیدر علی خان بهادر توپها بر فراز کوه که مشرف بر شهر بود برده شد
 ولیکن در عرض دو روز بران بهره از حصار که عرضه گوله غلطان توپ
 بود بر آوردند و توپهای قلعه را یکسر از کار انداختند؛ پس از انقضای
 هفده روز محاصره و زیان چندین نفر از فرنگستان و مقدار کثیر از گوله
 و باروت حال محاصره همان بود که روز اول، در همین اثناء خبر رسید
 که افواج انگریزی در دیاور مجتمع گردیدند و در تهیه آنند که بر میل
 ایلغار در رسند و محاصره را بردارند؛

باستماع این خبر نواب والا فطرت پیش بینی را کار فرموده
 از آنجا کناره گزید و این کناره گیری اشاره بود از بهر مفارقت
 نواب نظام الدوله چه نظام الدوله همان زمان سوی کرپه کوچ کرد؛
 همان روز که حیدر علی خان بهادر و انبیا تری را مضرب خیام لشکر خود
 ساخت جنرل اسمت به با افواج خود که نصابش بیست
 و هشت هزار بود و از آن پنج هزار نفر فرنگستانی بودند در انبور رسید
 از آن جمله جنود بنگاله شش صد نفر فرنگستانی و شش هزار سپاهی
 هندوستانی بود و انگریزان ایشان را بهترین سپاه هند
 می پنداشتند؛ جنرل انگریزی پس از استراحتی قلیل
 شاهگان همان روز متوجه دانبهاری گردید؛

چون حیدر علی خان میدانست که انگریزان در تعاقب او
 نخواهند شتافت بنابراین احتیاط معمول خود را که فرستادن

هر اذل سواران و سپاه جریده سوی اعادی بود کار نفرمود ؛
و جمعی کثیر از سواران بر دیگر جانب رودخانه بودند و لیکن دو قلعه
در آنجا نب بر مقام شایسته از بهر پیادگان هر اذل بود و بر یکیک
ازین قلعه توپ نهاده شده هنگام هفت ساعت صبحی
بوسیله شلک هر دو قلعه که بر تقریب اعدا اشارت کرد
قرب وصول ایشان معلوم گشت ؛

چون نواب حیدر علی خان پیغام آشتی هم بمحسکر انگریزی و هم
بمد راس فرستاده بود چنان خیال میکرد که انگریزان بر انبور
تخواهند گذشت ؛ گرانمایه این پیغام آشتی همین بود که همه
چیز بر همان حال باشد که پیش ازین بوده و نواب عالیجناب
رایقین کامل بود که پیغام مذکور رقم قبول خواهد یافت و جنریل
استمه هم پنداشت که ریختن طرح آشتی نسبت بقوم
اودد مند خواهد افتاد پس از ان میانجی موصوف چون
بمد راس رسید گورنر و کونسلیان را خوش و خرم یافت
که از حالت سهمگین پیشین بحال نخستین برگرایده بامید
نیک انجائی منصوبه های خویش بر خود می بالیدند و درین پیغام اود را
نوجوانی ناخبر به کار انگاشته بر شرایط تقدیم کرده اداظهار ریختند
نمودند مگر تاجیکه بران ریختند زاد سرایه پشیمانی ایشان گردید ؛
بوصول خبر تقریب اعادی حیدر علی خان بسرکردگی سوارانش

از رودخانه در گذشت و فرمان داد بآراستن صنف پیادگان
 بقصد جنگ و نقل کردن خیمه و توپخانه و ساز و اسباب لشکر
 بسوی کبیریتن و به میر محمد و م علی خان فرمود که با تمامی سوارانش
 پیروی او کند؛

نواب تافلچیه های که بالاند کور شد با تمامی انگریزان شتافت
 و دید که پیادگان شان بسم رده می آمدند و تمامی سواران بمر است
 چند اول آراسته در یک قطار بودند و دود سوار انگریزی
 پیش پیادگان؛

نخستین فرمان حیدر علی خان بنفرد آوردن و بردن توپهای هر دو قلعه
 و پیوستن به پیادگان پیشرفته بود؛ و چون دید که لشکر انگریزی
 ایستادی ننمود و خودش رودخانه را عبور نمود و محمد و م علی خان را
 بقیادت جمعیتی بزرگ از سواران و مضبندار سپاه فرنگستانی را
 بمرکردگی هزاران و در آگونان باز پس گذاشت و بدیشان
 فرمان داد که جنبش لشکر انگریزان را در نظر دارند و در تشویش
 اندازی و پریشان سازی ایشان بکوشند و حمله
 برایشان برده باشند بدین نیت که اقدام ایشان ازینری
 بستی مبدل شود تا افواج حیدری فرصت کناره گیری یابد؛
 سواران مذکور بار ساله های در آگون و هزار که مقدم ایشان
 بودند بشتافتند که بر رده های انگریزی حمله آورند تا بمرکزی بهره ورده

دست چپ آن که از اوضاع ایشان چنان می نمود که پیشتر
از همه بلدشکر حیدری تقریب خواهند نمود زیرا که رده دست راست
بر بلند می بود که از رودخانه یکبار نه نمی توانست گذشت و سواران
فرنگستانی در عین گداز پیشتر می شتافتند تا بر مرکز بی بهره
اعدازند، درین زمان چند تا گوله از رده راست بر پهلوی ایشان
سرداده شد که دو تا اسپ ایشان را کشت یکی از ان آن
منصبدار رساله فرنگستانی بود که بر زمین افتاده و همان زمان سواران
انگریزی گردش گرفتند و یارانش او را داگذاشته رفته بودند و این واقعه
از رهگذر خبر دیوفائی ایشان بود که منصبدار خود را تسلیم انگریزان
نمودند و آن منصبدار را بسبب افتادن از اسپ کمال
کوفتگی پیدا شده تا سه ماه در مدراس صاحب فراش ماند و بمشاهده
این خبر که از سواران فرنگستانی صورت گرفته سواران
هندوستانی از جمله باز ایستادند و برگشتند و جنرل اسمت هم اندم
سپاه خود را فرمان داد تا محل اقامت اندازند و بدینوسیله افواج
حیدری را بگذارند تا کناره گیرند و فرمود تا چند گوله بر بعض رساله های
حیدری که از بهر ملاحظه اوضاع سپاهش آمده بود سردادند سپاه
انگریزی بر همان مقام تا شام بماند زیرا که ساز و سامان لشکر
بزودی نتوانست رسید و انگاه او باز پس گشت و فرمود تا بران
راه که بانبور میکشد بر دوری نیم فرسنگ از ان رود خیمه ها برپا کنند؛

آنها به احترام جنرل اسمت، بامصبدا را اسیر فرانسیسی بتقدیم رسانید
که از حیز اسکان بیرونست در خیمه خود جادو تا خواهد داد را آگاهی بخشید
برینکه ازین کوچ مطمح نظر انگریزان امری دیگر نبوده جز آنکه ملایم باشد
بفرار و گریز فرسنگستانیان از لشکر حیدری بسوی انگریزان که نیای
اگر انمایه ثمره آن سازش و بندش بود که از مدت مدید در میان آمده؛



بیان آن سازش و بندش که منتهی شده بدین غل و که
فرنگستانیان نسبت بحکیم و علی خان ارتکاب نمودند؛
پاس عزت و دیانت مؤلف این اوراق را رخصت
نمیدهد که ازین بندشهای نفرت زاد سازشهای ابواب
نفیرین کشاکش که دران عهد استعمال کرده شده بود یاد نیابد و یاد
چشم پوشیده ازان خاموش بگذرد و تفصیل این اجمال آنکه
پس از تسخیر کبیر پتان سیاحی شیدا که بشیوه جراحی اشتغال
می ورزید از سر کار حیدری اجازت داده شد تا بسوی سواحل
شرقی که بنام کار و مندال خوانده می شود مراجعت نماید و رفاقت
جماعه مصبدا را که دران یاق عهد گرفته شده بودند
و دران زمان بدانصوب می رفتند غنیمت شمارد؛ الحق این

* این شخص که نامش بیاس حرمت خاندانش پیدا نمیکنم از رهگذر نفرت انگیز سلوکش
مطمح انظار دولت فرانسیسیه گردید و حالا رحمت بند زندان میکشد؛

اجازت از در ناهاوشیاری بود ولیکن چه باید کرد که ناف انسان
 بر غفلت و نادانی زده اند اگر چه در آن اجازت ^{مطمئن} نظر همین
 غیبت او بود از لشکرگاه و از آن ناشایسته هیچگونه احتمال خوف
 و ترس در میان نه همانا چقدر اسباب اتفاقی آن ناکس کس شمارا
 فراهم آمده باشد که او را یارای آن پیدا شود که مصدر ایزای گردد؛
 نخست این جراح نزد حیدر علی خان در کونینا تو آورده بود و در آن محل
 چنین دانموده که او بهادر است از بهادران قی سبط لوز و در بعض
 زمان پیشین کپطان توپخانه بود و حالا بسوی پانده پچیری میرود؛ سپهدار
 جنود فرنگستانی حیدر علی خان که جراح سطور از وی در یوزه یارگیری
 نموده بود سخنان او را بقبول تاقی نمود و وجه قبولیت این بود که
 سر کرده کارخانه فرانسیس در کلیکوٹ سفارش او کرده بود بسوی
 آنحضرت و در اخیر اخبار فرنگستان که بدو فرستاده این کلمات
 در افروخته بود که این اخبار تصدیق نمودنی است که بوسیله مردی معتد
 علیه بن رسیده است و یافته ام از دست م ملی شیویلیئر قی کریم
 که همراه کاروان از فرنگستان تازه رسیده و عازم پانده پچیر است
 این سپهدار بخواندن این سفارش هیچ شک در باره نیکو صفات
 شیویلیئر در دل خود راه نداد چه صلیبی دال بر تقادوت و طهارتش بود
 بی باکانه بگردن آویخته بدین دروغ راستی ناسپهدار مذکور او را با کمال
 گرم جوشی پذیرفتاری نمود و پیش نواب حیدر علی خان حاضر

گردانید نواب فلک جناب ویرا بسرداری قشونی از سپاهیان
 بمشاهره معقول ممتاز فرمود؛ و چون این مرد سیاح یکسر تهیدست
 بود و با خود چیزی نداشت سپهبد ار موصوف چیزه نیکه ناگزیر مردم
 ذی عزت باشد بد و ارزانی نمود؛ و ادب عرض نواز شهبای گوناگون
 چنان غداری و ناهنجاری نمود که در عرصه سه ماه از تمامی خدمات
 خود معزول گردانیده شد؛ چون کارش بحالت دریوزه گری گمراشته
 و اعتماد بر شیوه خود که جراحی باشد نموده درخواست اجازت نمود
 تا اساس طبابت گرد خود برچیند این درخواست بوسیله جراح سرکار
 حیدری که سابقا در رجمظ موشیر لالی بادی نسبت خواجہ تاشی داشت
 بحضور نواب و الاجناب صورت پذیرائی گرفت اکنون
 سیاح مذکور از گریبان طبابت سر بر آورده خود را شیویلیمر دی
 کریطیا بهادری از بهادران سیح بذریعه آن صلیب که از
 برای او دستاویز هر گونه مقصود بود مشهور ساخت؛ حقیقت
 این است که صلیب مزبور از آن سبط لونی بوده که یک جانب
 آن که بران شمشیر و تاج لارل میباشد (و آن نام درختی است که
 برگش همیشه سبز می باشد و بر سبیل جائزه کلاه از آن تربیت داده
 بفیروزندگان و بهادران می بخشند تا دلیل باشد بر نیکه نام بلندشان
 پاینده خواهد بود) هنوز سالم بود ولیکن جانب دیگر که بران نقش
 و نگار سبط لونی باشد محو ساخته و خود بجای آن صلیبی برنگاشته تفریر

میکرد که من این صلیب را بدینمط خاص در پرتگال ساخته ام
تا آنرا نمایش فرانسیزی داده باشم منصبداران فرانسوی
اورا نهی کردند تا آن صلیب را نبوشد؛ سخن مختصر بواسطه
یکی از انواع شیادی عادیش آخر کار بزندان فرستاده و بعد چندی
بذریعه همکارش از آن رعائی و اجازت داده شد تا بسواحل
شرقی در رفاقت منصبداران انگریزی که مازون شده بودند
تا بمدراس مراجعت نمایند از حال نماید؛

چون سیاح مذکور زبان انگریزی را نیکو میگفت در انجام مقصدی
آن شد که خود را بشمول الطاف مگر داند بوسیله و نمایش آن
سلسله روایات بزرگوار و کارگزاری گذشتہ خویش که آن را
آمر و شریف باور کرد پس از آن سیاح بدو گفت که تمامی
فرنگستانی که در ملازمت حیدر علی خان می باشند جزو اعظم
شکر او وجود ایشانست و از نوکری او خاصه منصبداران
کار فرمای بغایت دلگرفته و بیزار اند؛ اگر دیوان دولت انگریزیه
مدراسیه مرا بچاکری قبول کند عهد میکنم که همه را بران خواهم آورد
که حیدر علی خان را گذاشته کنار بگیرند و در اتمام رسانیدن این
مهم جراح سرکار حیدر علی که دوست منست هر گونه یاری خواهد کرد؛
منصبدار انگریزی بشنیدن این نوع سخن که دلالت
داشت بر وارناییدن دولت مدراسیه از آن حمایت و عراست

ناصر دانه که درین روز با لعل آورده بود سیاح را بحضور کرنیل کال سر کرده
انجمنیان که در دیوان مدراس مکنت و اقتدار کمرانمایه
داشت آورد؛

کرنیل کال که مانند دیگر فرنگستانیان متعصب بدین معنی وثوق
میداشت که امیران هندوستان بدون یاریگری فرنگستانیان
مصدر امری گرانمایه یافتنی بلند پایه نمی توانند گشت بمضوبه پیش
کرده سیاح بغایت شادمان گردید و او را بطریق پیشکش
غریب پیش گورنر مدراس و نواب محمد علی خان آورد؛ و ایشان
او را بمشابه فرشته رحمت و ارمانده از گوناگون بلا و نقت بر شمرند؛
این چنین سیاح شیاد ما که از حالت جراحی مختصر که در معسکر حیدری
داشت بدر رانده شده بود ناگهان خود را در ملک دوستان و معتقدان
گورنر مدراس و محمد علی خان منظوم گردانید چنانچه بضیافتهای پرتکلف
و هدایای گرانبها اختصاص داده شد؛ اگر چه در عین این حالت هدف
سهام طعن و ملامت بعضی از انگریزان بوده که او را از ان عزت
و اعتبار که بوسیله شید و خدیعت خود خاصه در هندوستان پیدا ساخته بود
می دانست و در آن زمان که کار گزاران دولت مدراسیه در پیش
بردن مضوبه بر بسته خویش تفکر و تأمل نداشتند که چگونه آنرا بکار
در آوند قدیم منصب داری فرانسویسی از جنود کنپنی فرانسویس در انجا
رسید، و چنان دانمود که از قبل آن کنپنی بروحینی رفته اکنون آمده است

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هریمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تمایست با آنجه افواج که پیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پاندیجیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ما هر دقایق کارزار پیشتر که از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده بودی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

مستطوری که باعلام آن پرداخته بود طی مسافت باسانی می نمود زیرا که این کشور
در تصرف انگریزان بود در عرصه قلیل باشکرگاه کرنیل عود در
حوالی اهتور در آمد دوروز در آنجا مقام کرد و چون آن لشکر بعزم
تلاقی باعسکر جنریل اسمتج روانه شد او در اهتور رفت
و اظهار ساخت که نزد حیدر علی خان میروم ؛ راهبر و چیزهای
ضروری که او درخواست کرده مهیا کرده شد تا آنکه پیش
حیدر علی خان در رسید و سپهبد ار جیش فرنگستانی که در محسکر
حیدری بود به خواهی او در آمد ؛ و وصول او را از اتفاقات حسنه
برشمرد ؛ و دشاد کردید که او را رفیق شفیق بدست آمد بنا بران
در پیش کردن هر گونه آثار دوستی و حرمت او قاهر نگردید ؛
جاسوس مذکور در اول و هله چنان دانمود که پیشکشهای سرشکر
موصوف را باشکر و سپاس دی پذیرفت و لیکن بعد چندی
بملازمت رضا علی خان که او را از دیرباز می شناخت و پیاس اهل
خانانش غایت اعتماد برو میداشت بشافت ؛ رضا علی خان
او را پیش حیدر علی خان برد ؛ و لیکن نواب والا فطرت اگر چه
سپاهی فرانسیس را همواره بادلخوشی تمام متلقی می گردید بادی
آنچنان اظهار بدماغی نمود که حاضران از ان استعجاب کردند ؛
زیرا که میرمخدوم علی خان او را در سرکردگی سواران فرانسیس
هنگامیکه او سپاه را از چمنجی به پانده یجیری میکشید دیده بود

و بتوثیق تمام بددی و نامردی او را خاطر نشین نواب بهادر ساخته ، بنابراین این معنی از چیز قیاس بیرون بود که کسی نواب را بران آوردی که او را با کرام و دلجوئی پذیرفتاری نماید از رهگذر و توفی که او بر وایت میر محمد دم علی خان داشت ؛ بدین سبب جاسوس مذکور بر مرتبه منصب داری آن رساله هزاران که در آن زمان از وجود کپتان خانی بود برداشته شد چون زنهار در محلیته سپه دار موصوف صورت نمیگرفت که مردی اهل خانواده و عزت ، خداوند همیشه جبن و نامردی تواند بود ، چنان پنداشت که مگر محمد دم علی خان بی وجهی موجه او را از نظر نواب حیدر علی خان ساقط گردانیده است پس از آمدن او بچند روز جنگ ترنابلی صورت گرفت و منصب داری آن رساله های سواران با جازت سپه دار خود که بفرمانفرمائی توپ خانه اش تغال میداشت خواستند تا جاسوس مذکور را بر سر کردگی خود در هنگام جنگ بردارند ؛ او ازین کار سر بر تافته همواره عقب نواب حیدر علی خان می ماند نواب درین زمان او را بر اسب یکی از جماعه هزاران سوار دیده فرمود تا او را بدل آن اسپ دیگری از آن یکی از جماعت پنداره که حالی کشته شده بود بدهند و این خفتی عظیم بود که به نسبت او بعجل آمد ؛ هنگامیکه لشکر حیدری از سنگو من روانه شد تا در میان کبیر پتن و دانه باری رحل اقامت اندازد بابت طغیان رود پالمر

سپهدار حیدری در ننگ نمود درین زمان نواب بهادر خبر هنگامه
 که در میان هزاران دژ را گونان پدید آمده بود اورا فرستاد تفصیل
 این اجمال آنکه این هر دو جماعه از گرفتن مشاهره که بر حسب
 معمول بدیشان داده میشد سر بر تافتند و بر این معنی اصرار کردند
 که بجای سکه زرین سکه سیمین داده شود زیرا که درین صورت
 دو و نیم روپیه در یکماه بدیشان عائد میگردد و چون ازینگونه
 هنگامه پیش ازین گاهی صورت نگرفته بود سپهدار مذکور
 جهت فهمانیدن ایشان واقعه جنگ پسین را که ایشان
 عنقریب باخته بودند دستاویز توییح و سرزنش خود ساخته
 چنین گفت همانا بجای شرساریست که در باره پذیرفتن مرثرا
 قدح می پویدد در باره پیدا کردن استحقاق آن نمیکشید؛ چنانچه
 ایشان ازین سخن رنجیده شده شامگاه همان روز با هیئت
 مجموعی بایراق دشمنشیرهای خود بمحسکرام چند مرهقه رفته
 درخواست خدمت نمودند بشنیدن خبر ارتحال ایشان
 سپهدار موصوف با جماعه سپاهیان تاد بدنبال ایشان
 برشتافته رام چند که از ناخوشی نواب حیدر دل احتراز لازم
 می شمرد فرمان داد تا ایشان لشکرگاه اورا واگذارند؛ پس
 ایشان خور را از آنسو مانده و ازینسو رانده یافته منتظر ورود سپهدار
 مذکور ماندند و آنگاه بفرمان ادا سلاحه خود را بر زمین تسلیم پیش

او نهادند و او چند روز ایشانرا مقید داشته باز بحال نمود، و این امر بفرمان
نواب عطا پاشا خطا پوش صورت گرفت؛ منتهی این
از دیلور بجیدر علی خان و از سبطا سس سپهبدار موصوف
خبر آوردند که انگریزان بنامی نوعی از خیانت و غدر نهاده اند و فرار
جمعی از فرنگستانیان که در شکرچیدری اند مطمح نظر ایشان
است. بمحرم دشنیدن این خبر در مخیله سپهبدار موصوف گذشت
که ازین به تدبیری نیست که تمامی سپاه فرنگستانی را پیش
خود خوانده بصلیب مسیح و کتاب پاک ایشانرا سوگند دهد
تا به ویانست و راستی بچاکری چیدری پردازند و هر خبر که برخلاف
مصالح نواب بهادر و سپهبدار مزبور بشنوند اعلام نمایند و زنهار
برداگذاشتن چاکریش جارت نگنند بدون آنکه ازو
نخست استجارت نموده باشند،

انگریزی جاسوس در معسکر چیدری عمده یاری درین روزگار یافت
و آن جراح سرکار چیدری و دوستدار شیویلیئر دی کریست بود
زیرا که این مرد هینگامه دوست آرامش دشمن باقتضای طبیعت
میلانی داشت بر کارهای پرخطر و بدل می خواست که خود را
زبان زد و جمهور ساخته باشد؛ چنانچه اینمرد بکار گزاران دولت مدراسیه
پیغام فرستاد که او بر تقدیر تعیین عهده سرچیشن میسر بدو ارتکاب
هرگونه مهم خواهد نمود، ولیکن چون بر حسب این بندش یا سازش

نمی توانست که بر سپاهیان که حالی سوگند خورده اند زور آورد یا اجبار بر ترک ملازمت حیدری نماید، صورت حال بدتر از این برنگاشت؛ و از احوال کار خود اخبار نمود که این معنی اکنون ناگزیر پیدا شده می شود که چند پادری بنام جیسیو پ که حالی در معسکر حیدر علی خان می باشند در سرانجام نمودن این کار با مایار گردند؛ و همانا این خود قرین مصاحت خواهد بود که مکتوبی از نزد گورنر پاندیچیری به پادریان فرستاده شود که در آن اشارت باشد بر اینکه این حضرات مردم فرانسیس را فهمانیده بر آن آرند تا نوکری حیدر علی خان را واگذارند و از میان معسکر انگریزان و همالک ایشان مستوجه پاندیچیری شوند و برایت و سپاه خودشان ماموق گردند؛

اکنون حال این پادریان دیانت توأمان باید شنید که چون ایشان یکسر وظیفه خوار انگریزان بودند و هیچگونه معاشی یا قوتی در هندوستان جز آنکه انگریزان بدیشان بخوشی خاطر بدهند نداشتند، خود را مقید این معنی پنداشتند که بدان تعلیمات و احکام که بدیشان فرستاده شده نیکو اشتغال ورزند؛ درین میان خطی بدروغ ساخته از گورنر پاندیچیری در باره عدم مزاحمت آمد شد چاکران ایشان بسوی خانه های شان در بلده سنب جارج به حیدر علی خان رسید چنانچه پروانه در باب عدم مزاحمت مذکور از سرکار حیدری پادریان داده شد و بدینوسیله ایشان وکیل انگریزان شدند در فرستادن

رسل و رسائل انگریزان بسوی جاسوسان شان و در همین اثنا
 فرصتی شایسته می جستند ، تا فرمان انگریزان را بجا آورده باشند
 ایشان پنهانی آن مکتوب بدروغ ساخته گورنر پانده پچیری را
 سپاهیان فرنگستانی از بهر بازگردیدن و انمودند و گفتند که ایشان
 منع کرده شده اند که آنرا بسپهند و انمایند بلکه گورنر بما فرستاده
 است تا سچیانرا بران آریم که ایشان چاکری امیر محمد یانرا
 و گذارند ؛ و چون این حضرات از ائمه دین بودند سپاهیان
 و انمودند که حلف و سوگند ایشان در خصوص مرد بی دین هیچ وقتی
 ندارد و زنهار بنقض آن ایشان عند الله مواخذ نخواهند گردید ؛
 در باره و انمودن پادریان اینگونه مکتوب سپاهیان فرنگستانی
 زنهار در چیز امکان کسی نیست که انکار کند زیرا که شهرت این امر
 جهانگیر است و بسیار کسان که حالی در پارس دارالملک فرانس
 می باشند بگوایی توشیق آن میتوانند نمود و درین معنی شکی نیست
 که مکتوب مذکور مقتحل یا ساخته بود زیرا که گورنر پانده پچیری
 هیچ باعنه یا حجت بران نداشت که آنرا از سپهدار فرانسپسی
 پوشیدی زیرا که آن سپهدار چندین خط از گورنر موصوف نوشته
 دست خودش نزد خود داشت که هرگونه شبهه جعل یا ساختگی
 بدان ازاله می توانست نمود ؛ الغرض پادریان جیسبوت درین
 معامله بخدمتگزاری انگریزان پرداختند و سپهداری پرطکیشان همراه

کارخانه دارانگریزی که با پیغام آشتی و صلح بدراس میرفت روانه ساخته شدند؛ هنگامیکه پست وایان پرطکیش در دیلور رسیدند و پادریان جیسیوط آن خطوط را بجنریل استمته و گورنر آن مقام دادند ایشان خیلی متحیر شدند ازین که آن ائمه دین بدینگونه رسالت استتغال در زیده اند خاصه بدریافتن اینکه آن معامله اتفاقی نبود بلکه قدیمی و گرانمایه؛ پادریان جیسیوط این واقعه را ترسان و لرزان بیان میکردند و میگفتند که ایشان درین امر بی گناه اند و زنه از ان سازش که بر ر غم آن امیر که ایشان زیر بار گران احسان اویند بعل آورده شده خبر ندارند؛ الحاق حیدر علی خان هنگام روانگی ایشان بطریق خرج راه بهر یک صد روپیه عنایت کرده بود؛ و اگر خواسته بودی در دست قدرت او بود که ایشان را بدان سیاست و تعذیب معذب گردانیدی که این ناکسان سزاوار آن بودند؛

چون حیدر علی خان به کبیر پیتن مراجعت نمود جنریل استمته و انمباری را که سپاه حامی نداشت بتصرف خود در آورد؛ ولیکن از رها کردن انتظاریکه از بهر فرار سیدن ساز و سامان جنگی و اذوقه که از راه دور می آمد میکشید نتوانست که بتعاقب حیدر علی خان پردازد؛ و دشواری فراهم ساختن چارپایان بارکش و گردون بدان مشابه بود که او را ضرورت افتاد که پاره از لشکر خود از برای

آوردن رسید پیش فرستد، علت تأخیر در کار و بار جنرل
استمه از دست رفتن همگی ساز و سامان جنگی و اذوقه و ذخیره
شکری بود که در انبور، شهر فحیدر علی خان درآمد ؛
اکنون دولت مدرا سیه بر حسب وعده خود جمعیتی از سوار
و پیاده نگاهداشت و بنام سپاه اجنبی ملقب ساخته زمام سرکردگی
آن بدست جاسوس فرانسیسی که در معسکر حیدر علی بود سپرد
و شیویلیئر دی کریطرا داروغه آن ساخت ؛ و از بهر اختصار این
روایت نفرت را درین مقام گفته می شود که کار این سپاه نو نگاه
داشته بر حسب خدایع پنهانی شیویلیئر نهمین از بهر ایدای حیدر علی خان
بلکه از بهر کشتن نواب موصوف بکار برده بود بکجا انجامید ، مطمئن
آنمسیکنک در عین افزایش آن جمعیت یکسره برباد رفت آنانکه
بسوی پانده پجیری یاد دیگر مقام از بهر نگاه داشتن مردم رفته بودند
را از ایشان فاش گشت و همگی سواران نو بسوی پانده پجیری
گمراختند یا بحیدر علی خان ملتی شدند و حیدر علی خان اسپه های ایشانرا
که آورده بودند بقیامت بخریده اگر چه آنرا از نزد نواب خطا بخش و زودیده
بودند سرگروه سیه بخت این سپاه اجنبی بر حسب کردار های
خود از صاحبان انگریز که از بهر خدمت شان دست از
همگی امانت و دیانت شسته بود در محکمه لشکر انگریزی
سیاست رسید که جبانست و بد دل و ناشایسته سر شکری

چنانچه اورا از لشکر بیرون رانند و شیویلیسر که محمدرک این سلسله
نام بخاری شده بود مبتلای بند و زندان گردید؛ چینیکه نظام علی خان
(چنانچه بالا گفته شد) از حیدر علی خان جدا شده متوجه کرپه گردید
دیوان مدارالمنهام دولتش رکن الدوله بنواب محمد علی خان که
با وی قرابت برادری داشت برنگاشت که من بجهت و جهد تمام
نظام علی خان را بران آوردم که از حیدر علی خان مفارقت گزید
و اگر آن برادر و جماعه انگریزان درخواست باشند من بعنوان
سفیر مختار بهدراست می آیم تا در انجا حسب دلخواه شما عهد
و میثاق بسته شود؛

بمجرد شنیدن این پیغام سرت اسام گورنر و اهلی
کونسل بزودی باعلام آرزوی خویش بدیدنش در شهر
خود پرداختند؛ چنانچه رکن الدوله درام چندر سردار مرهتته که یکی
از معتمدان نواب نظام الدوله بود با کمال شان و شکوه روانه
مدراست و در انجا با غایت تمکین و احتشام پذیرفته شدند
و هر روز بوانمودن عجایب جدید فرنگ سرور و باهدای
تحایف گرانمایه مخصوص گردانیده؛ اکنون و کیلان بلند پایه عهدنامه
را که متضمن بود بر قایم و راسخ گردانیدن نظام علی خان محمد علی خان
را بر توانی آرکات و مالکیت هر بوم و برکه او میدارد بدستخط
خویش موکد ساخته نیز از طرف نظام علی خان سرکار است

چهار گانه شمالي سليپتن و آن شهر بزرگ خودش را
بر انگريزان بطريق عطيه مقرر ساختند؛

سپس دو تا کونسلي از مدراس بحيدر آباد پيش نظام علي خان
بعده سفارت روانه کرده شدند و نظام علي خان ايشان را
با کمال اعزاز و اکرام معسوب هداياي شمسين و تحايف گرانها
از بهر خودشان و از بهر گورنر مدراس رخصت فرمود؛

مورار راد سردار مرهتته خداوند خطه کوچک آن طرف
سرا با جمعيت دو هزار و پانصد سوار و سه هزار پياده بحالت
شکسته بته بمعسكر انگريزي پيوست زيرا که انگريزان درين
روزگار از هر جا کمک و معونت استناده کرده بودند؛

سعي نمودن جنريل اسمتته بمصالحه کردن با حيدر علي خان

و ناکام گوديلانش دران؛

جنريل اسمتته که از چگونگي مملکت و کيفيت جنگ
حيدر علي خان نیکو آگاه بود بسيار کوشيد تا کونسليان مدراس را
بر آن آرد که پيغام صالح حيدر علي خان را بقبول متلتي گردند؛ اما ثمری
نبخشيد بنا بران برار باب کونسل چنان دانمود که رای من
درين خصوص اقتضای آن ميكند که بجای تلف کردن اوقات
در محاصره قلاع در تعاقب و تنگ فشدن افواج حيدري تا توان بايد کوشيد

اگر او قصد مقابله نکند و کناره گیرد در آن صورت بعضی از قلاع نامی
 او محاصره کرده شود چنانچه شهر بنگلور دارالملک صوبه خوش
 و غرم در خور آنست که بر محاصره اش همت برگماشته شود ولیکن
 کار گزاران دولت مدراس بر این معنی تصمیم نمودند که تمامت
 بوم و بر را که بیرونسوی گهاتهایا سلسله جبال بزرگ است تسخیر
 باید نمود، بنابراین بنجریل مذکور بجد فرمودند تا لشکر خود را در بهره کند
 یک بهره را بسرکردگی کرنیل عود و اگنارد تا او بمحاصره و تسخیر تمامی
 قلاع که در میان ادویه واقع است پردازد و بهره دیگر خودش
 حیدر علی خان را مشغول جنگ و جدال دارد؛

بنجریل اسسته بدین فرمان کار بند شد و آنچه مطمع نظر او بود بوجه
 احسن سرانجام پذیرفت کرنیل عود بسیاری از مواضع را بشرف خود
 در آورد ازینرو که تارسان اکثر این مواضع از آداب عرب و ضرب
 بهره نداشتند و ازین جهت که چهار ات حیدری در ان زمان در ملک
 گوئه اقامت داشت دست تطاول ایشان ازان کوتاه ماند
 وقوع این فتوحات سرمایه غایت نازش و بر خود بالی گورنر و کونسلیان
 مدراس گردید خاصه هنگامیکه گوش گزار ایشان گشت که
 هشت هزار مردم جنگی جهازی از بنبئی در منگلور فرود آمده آن مکان
 نامدار را تسخیر نموده اند و سه صد ضرب توپ در انجا یافته شد؛
 سرکرده این لشکر چنان انها نمود که اکنون هر چه زودتر ادمینخواهد

که لشکر بر سر حیدر نگر کشد زیرا که امید اند که هیچ چیز سنگ راه او نخواهد گردید و آنرا سخر خواهد ساخت و یستمار خزان و دفائن حیدری که در انجا ذخیره کرده شده است بدست خواهد آورد؛ این خبر فرحت اثر بذریعه یکصد و یک شاک از قلعه سسط جارج گوشگزار خلایق نموده در دایت تخیر منگلور در ممورات فرنگتانی در هندوستان و دیگر بلاد و دیار بمعرض اعلام داشتند و در آورده شد؛

امداد حیدر علی خان از بهر مدافعه جیش بنیعی و تهییبه انگریزان درین زمان بواسطه استخلاص بنگلور؛

چون خبر فرد آمدن جیش انگریزی به منگلور بحیدر علی خان بفور رسید بود بنا بر آن بحکم ضرورت بزودی در صد مدافعه این لشکر گردید زیرا که مرکز بی بهره مملکت کنه که عنقریب در قبضه تصرف حیدری در آمده و از رهگذر وضع خاص کوهستانیش که از دستبرد اعدای محروس پنداشته شده در حمایت و حراست آن تماشا اہتمام نرفته بود بنا بر آن بدان افواج که در بنگلور و سایر یرنگاپنن اقامت داشت فرمان میرسد که بر جناح استعجال بصوب کنه نہضت نمایند و جناب طیبو سلطان بسر کردگی سه هزار سوار و خوار بطریق ہرادل پست ترمی شتابد حیدر علی خان

بهادر خودش با ستم هزار نفر از تنادران و بهره از توپخانه و قریب
 دوازده هزار سواران گزیده اش روانه آنصوب گردید و بتیّه
 افواج را با سپهسالاری محمد دوم علی خان باز پس گذاشته بدو فرمان
 داد که هر دو لشکر انگریزی را در تشویش و پریشانی میداشته باشد
 تا نیزگی ایشان بکنند بانی گمراید ولیکن زنها خود را عرضه اخطار
 جنگ نکردند جنرل اسمت به مجرد استماع خبر روانگی حیدر علی خان
 پیغام محاصره نمودن بنگلور بکو نسل مدراس فرستاد و چون ایشان
 سر مست باده فتوح بنگلور بودند پیغام او را قبول نمودند و لیکن
 ازین رو که تسخیر بنگلور را از مهمات گرانمایه می شمردند بنابراین
 عزیمت نموده شد که کرنیل کال سر کرده اینجنیران در سر براه کاری
 این مهم کوشد و تا اوزیر فرمان جنرل اسمت نبوده باشد دران
 لشکر بنای کنگاشی نهاده شود که ارکان مقوم آن این سه رکن
 رکیں باشند نواب محمد علی خان و کرنیل کال و سطر ماکس
 و این دو پسین از کونسلیان مدراس بودند و با جنرل اسمت
 تمامی امور وابسته این مهم را فیصل میگردند و از بهر احتیاط درین باب
 که اینجنین اصحاب جلیل القدر در آنچنان مهم گرانمایه نسبت
 بدولت انگریزیه مورد غم و غصّه از جهت عدم فیروزی یا ناکامی
 نگردند در تهیه ساز و سامان قلعه کشائی اهتمام تمام بکار رفته چنانچه
 شانزده خنپاره یا غبارده سی و سه توپ کالان و پنجاه خرب

کوچک و دیگر چیزهای وابسته جنگ همراه ایشان نموده شد؛
و چون این آلات جنگی را مسافت هشتاد فرسنگ بایستی
قطع کرد تا به بنگلور برسند و دستیاب نمودن نرگادان بارکش
و شوار چندین منازل مقرر کرده شد که در آن انتظار نموده شود
تا آن زمان که همگی اسباب محاصره مهیا و آراسته گردند؛



بدل غل بودگرفتن جنریل اسمتھ، بعض قلاع چیلری
و مستوردگودانیلین مخدوم صاحب آنرا بهمان گونه دغل؛
جنریل اسمتھ متصدی این معنی گردید تا چندین قلاع را که در اثنای
راه بود سخر نموده راه را بهر رسد از خار و خاشاک مصفا سازد؛
یک قلعه را ازین قلاع جنریل اسمتھ، بعیاری و دغل برگرفته
تفصیلاتش اینکه جاسوسان جنریل موصوف هرکاره میرمخدوم علیخانرا
گرفتار کردند که مکتوبی بقلعه دار آنجا میبرد متضمن اینکه آخر شب
کمک پانصد سپاهی بدو خواهد رسید و او را پرمحتاط باید بود که
آنمکان در معرض خطر محاصره است چنانچه جنریل آن مکتوب را
بجسته بدست هرکاره خودش که از خصوصیات لشکرچیلری
نیکو آگاه بود و اسپرد تا بدان قلعه دار رساند و زبانی خاطر نشین
او کند که کمک حالی میرسد و در اواخر شب جماعتی از لشکر
انگریزی بد آنجا رسیده قلعه را بتصرف خود در آورند؛

چون مخدوم علی خان ازین روداد عیارانه آگاه شد پس از چند روز از همسان پیمانہ بر حریف پیمود کہ او بروی پیمودہ بود؛ یعنی او سواران ہندوستانی را کہ در میان شان چندین کس برخت و سلب کبود مانند را گونان انگریزی ملبس بودند فومان داد تا خود را در مید انگاہ آن قلعہ و انمایند؛ و یکی از ایشان نزد سردار آنمکان فرستادہ شد تا بزبان فصیح انگریزی بدو انمایند کہ جمعیتی گمران از سواران حیدری بتعاقب شان سخت پرداختہ بودند بناچار ایشان گمرختہ تا سواد این مکان رسیدہ اند و سر کردہ رسالہ مرا پیش شما فرستادہ بالتماس اینکہ دروازہ قلعہ را مفتوح دارید تا ایشان بسلامت بتقلعہ در آیند؛ و چون این رسول یکی از را گونان انگریزی بود کہ با اسب خود از نزد ایشان کنارہ گرفتہ ملحق افواج حیدری شدہ ہیچ بدگمانی از ان برخاست؛ و ہما زمان جمعیت کالان از سواران در رسیدہ در سالہ ساختہ انگریزی شتابان رفته یک دروازہ قلعہ را کہ مفتوح بود متصرف گردید و تمامی سواران را اندرون قلعہ راہ داد؛ کرنیل غود بر حسب تعلیم اصحاب کونسل چندین قلعہ را محاصرہ نمود ولیکن در آخر از رہگذر قلت سپاہ کارش بتشویش و تخیر کشید بنا بران بکونسل مدد را اس از بہر کمک جدید برنگاشت؛ و بہ محاصرہ دار پوری اشتغال ورزید و قلعہ دار آن

مردی بود دلیر بنام پاینده خان در حمایت قلعه نیکو کوشید و ز بهار
 ببرد داشتن علم سپید که نشان استیمن است تا آن زمان
 که دیوار شکافته و خندق ایشسته شده بود جاسارت ننمود
 و کیلان او نزد کرنیل عود رفته بودند و بدیشان هیچ شرط دیگر پیش
 نکرد و بجز اینکه قلعه را او اسپارند؛ چون و کیلان مجاز نبودند که بر دو قبول
 چیزی بدون استرضای قلعه دار اقدام نمایند بسوی قلعه مراجعت
 نمودند و در آن زمان اکثر سپاهیان نگهبان قلعه بر دیوار و درخنه های
 حصار منظر بودند چون ایشان را دیدند همگی شان برایشان
 هجوم آوردند تا در یابند که چه خبر آورده اند در همان زمان سپاه انگریزی
 از خندق بر حسته در رخنه های حصار برآمدند و عقب ایشان دیگر
 مردم رسیدند و تمامی سپاهیان محافظ و قلعه دار و پسرش
 و دیگر منصبداران را به تیغ بید ریختند همسین دوازده تن از
 توپچیان فرانسسی سفارش افیسران انگریزی جان بسلاست
 بردند این یورش در آن زمان صورت گرفت که نشان سپید
 در رخنه حصار بود در اینجا روایتیست که شکریان کرنیل عود بسیار
 آشفته شده بودند که در هیچ جا زین مواضع مفتوحه اموال غنیمت
 بدست ایشان نیفتاده زیرا که حیدر علی خان ساکنان قلعات را
 فرمان داده بود تا آنرا و گذارند و تمامی خواسته های شان با خود ببرند
 و همچنین با پاینده خان قلعه دار فرمان رفته بود که سپاهیان بجز رخت

خردري پوشيدني باخودندارند و نيز مي فرمود که چون فرنگستانيان بطمع غارت جنگ ميکنند نميخواهم که ايشان بر کام دل خود فيروز گردند؛ اين معني باستاني ميتوان در يافت که کرنيل عود و ديگر منصبدارانش چرا سپاهيان خود را از اين سنگد لانه قتل و خونريزي منع نکردند زيرا که اين يورش بدون فرمان ايشان صورت گرفته بود؛ از بهر انتقام ستديدگان دارماپوري پس از چندي مخدوم علي خان بقتل عام جماعتي از سپاهيان انگريزي در ميدان ويلور فرمان داد؛ و حيدر علي خان آشنان کينه و عداوت سخت نسبت بکرنيل عود در دل جاداد که ميخواست بتخصيص برجيش او جمله آرد و دام فريب براهش در چيند الحق اگر آن سپهدار در بند کمندش مي افتاد احتمال قوي بود که از دست آن انتقام کش مبتلاي سخت سياست ميگرديد؛

پس از تسخير دارماپوري کرنيل عود افواج خود را بر حسب فرماني که از ديوان مدراس بدورسيده باجنود جنريل استمیتو ملحق گردانيد آن سپهسالار پس از حراست و حمايت طريق رسد سوي بنگلور نهضت نمود و چندين دژ و قلاع قريه را برگرفت از انميان کولار و هسکوته بود و بدان نظر که هسکوته را ذخيره گاه از بهر محاصره مقصود سازد و در تحصيل و توشيق آن نيکو کوشيد؛

رسیدن و کلای سگان دیونیه‌ای پیش جنریل استمه از بهر
 طلبیدن خط امان و سلوک جوانمردانه آن سپه سالار و بدیشان
 و شاد گردیدن حیدر علی خان باستماع آن روداد ؛
 هنگام رسیدن جنریل استمه به اسکوت و کلای سگان دیونیه‌ای
 بنزدیک او آمدند و مبالغه‌ی خطیر بطریق خراج پیشکش او ساختند
 و گفتند که این قصبه و قلعه مولد حیدر علی خان است و بشرف
 میلاد نواب فرخنده نهاد مفتخر و ازین رهگذر آن بقاع و دیار
 بگوناگون عنایات و دستوریها از ان امیر دولتیار اختصاص داده شده ؛
 جنریل پاسخ ایشان گفت که من بتقدیم مراسم اعزاز
 و اکرام فقط المراس آچنان رئیس مبارک اساس بطیب
 خاطر اولامیکو ششم تا دیگران درین کار بمن اقتدا نمایند ؛ چنانچه خط امان
 که پشت پناه آن قصبه و اعمال باشد بدیشان بخشید و ز پریشکش
 که ایشان آورده بودند بدیشان انعام فرمود و بتاکید فرمان داد تا هیچ
 متنفسی از شکریانش بدون اجازت در ان مکان نرود ؛
 این سلوک جوانمردانه که از جنریل استمه بوقوع آمد آن وقعت
 و حرمت را که در دل حیدر علی خان نسبت باو از دیر یاز بود
 دوبالا گردانید ؛ چنانچه در شکرانه این دو تبار اس اسب خاصه
 مع زمین مرصع بدو فرستاد و در یوزه قبول از د نمود ؛

سپهسالار افواج بنی پس از تسخیر منگلور چنان تصور نمود که اکنون از برای او هیچ چیزی باقی نمانده است جز اینکه بجید رنگر کوچ کند و آنرا بشرف خود در آر د چنانچه این معنی باعلام کونسل مدراس پرداخته بود و اگر چه مردم بدو گفتند که از اینجا تا بجید رنگر شصت فرسنگ راه است و این راه در آن بوم دبر میگردد که یکسر جنگلستان پر از درختان متشاجر و کوهستان و انهار است خاصه تقریب بجید رنگر عقببات و شوار گذار بسیار دارد با این همه در غزیمت او فسخی پیدا نیامد و در اعداد ساز و سامان آن مهم سرگرم ماند و شکرش در آن زمان مطرب خیام خود بیرون در دانهای منگلور داشت؛



گرم و گدیرا فرار سیدن طپو سلطان و شکستن جیش امادی
 بیخبر و با سپیری گرفتن اکثری از ایشان و آمدن حیدر علی
 خان شامگاه روز فیروزی و در بر مهر گرفتن فرزندان کامگار
 و سرشک شادی فروریختن از چشم گهر بار بر رسم نثار؛
 طپو سلطان به آن جوش و غروش که نوجوانان پر دل در راه تحصیل
 نام با ندی دارند از بنگلور بشتافت و بزودی در سرزمین کنده
 رسید، کناش که مبتلای فزع دیم از تقریب غنیم بودند
 بقدم فرزند ارجمند فرمان فرمای خویش با غایت اعتماد و وثوق

که درودش سبب نجات دامن از هرگونه بلا و تاوان خواهد بود
پیشش دیدند؛ از علاءالظاهر داشت خلیق آشفته را
عرق حمیت آنچنان در جنبش آمد که بصوب منگوری درنگ
روان گردید و تمامی جنود حیدری را که از همه اقطار محالکت
فراهم آمده داد آنرا در آشنای راه یافته بود فرمان داد که در عقب وی
بشایند سلطان موصوف بسرعت تمام رو بروی محسکر
انگریزی رسید و لشکریان انگریزی سبزه و هراسان گردیدند
و در میان ایشان هنگامه پیدا گردید و سلطان بدون آنکه بیارند
براعادی اقدام نموده یتاقداران را باز پس راند و بر لشکر غنیم
تاخت آورده تمام تر شکست و تار و تاز و تعاقب گریختگان
پرداخت سوارانش با فراریان در آمیخته داخل شهر گردیدند
سه هزار سپاه حیدری حالی فرار سیده دیدند که خیمه های انگریزی
یکسر از مردم خالیست در عین شگفت دست تاراج و غارت
کشادند و هر چیز که در محسکر و شهر یافتند یغمار بودند این خرابی و تباهی را
شهرزاده جایز داشت از بهر سیاست ساکنان شهر که در مقاومت
بااعادی نیکو نگو شیده بودند؛ و هزیمت انگریزان درین یساق
آنچنان سخت و بزرگ بود که کمتر ازاعادی آنقدر فرصت یافته
که بسوی جهازات ازین بلای ناگهان پناه جو گردند و خود جهازیان
ازین آفات ناگهان ترسان و لرزان بودند؛ از مشاهده گریز

و فرار اعدای نیران انتقام سپاهیان حیدری فرنگستانیان
 دهند و ستانیان هر دو آنچنان در اشتغال آمد که بزودی بر چهارات
 سوار شده سم تامرکب ساز و سان لشکرکش انگریزان را
 بکمرند تسخیر در آوردند؛ و بقیه السیف لشکر انگریزی گرفتار
 شدند یکی ازین اسرار جنریل لشکر بود دیگر چهل و چار منقبه ار
 و شش صد و سی سوار انگریزی و قریب شش هزار سپاهی
 هندوستانی با خمیمه اسلحه و آلات و ساز و سامان شکری؛
 این فتح نامدار که دولت حیدری بدان فیروزمند گردید پس از
 تسلیم منگلو بهشت روز صورت گرفت باعث هزیمت
 اینک تا عرصه یکماه جنریل انگریزی بدان مداخل خاص که تقریب غنیم
 از ان محتمل بود منهبیان را انفرستاد که از نزدیک رسیدن اعدا
 آگاهی بخشیدندی؛

حیدر علی خان روز وقوع فیروزی شامگان در انجا رسید
 و پسرش سلطان موصوف بزبان اجمال مثل جولیس قیصر مدین
 سم کلمه رفتیم و دیدم و برگرفتیم صورت حال را تقریر نمود؛
 میگویند که حیدر علی خان هنگامیکه فرزند عزیز خود را در بر مهر کشد
 از غایت نشاط سرشاک شادی از دیده بارید؛

داوری رانسان نواب حیدر علی خان بوتاجوان پرتکیش
که با وجود بودن شان از رعایای نواب اعانت انگریزان
نموده بودند ؛

چندین تجار از طبقه پرتکیشان که در منگلور از مدت مدید مقام داشتند
درین عهد جنگ و پرخاش از شاهده بکام دل فرد آمدن افواج
انگریزی از چهار در خشکی و انتزاع جنریل اسمتھ و کرنیل عود چندین
قلاع و محال از آن نواب حیدر علی خان چنان تصور کرده بودند و قرین
قیاس شده که انگریزان اکثر بهره از ممالک حیدری برخوانند گرفت
ولا اقل منگلور در تصرف ایشان خواهد ماند بنا بران ایشان با جنریل
انگریزی آنچنان راه موافقت و موافقایی پیمودند که از حزم
دو ششمنی بمراصل دور باشد و بادی عهد و پیمان کردند که ایشان
در اعداد اذوقه و سامان ضروری لشکر خواهند کوشید ؛ بمجرد رسیدن
این خبر از بارگاه حیدری با حضار ایشان فرمان رفت تا همراه
سرکردگان کارخانه پرتکیشان و پیشوایان هر سه طبقه دین سیمی
که در منگلور بودند نزد او حاضر شوند آنگاه از ان سرکردگان و پیشوایان
پرسید که سیمیان بچه نوع سیاست فرمان می دهند بر آنچنان
مردم که با دالی و فرمانفرمای خود راه خیانت پیموده یار یگری
دشمنانش می پردازند ؛ ایشان بدون تردد و انمودند که چنین

جریمه استحقاق قتل دارد؛ حیدر علی خان جواب داد اینچنین
 و ادوی برای ایشان نمی رانم که شریعت مابدین سختی فرمان نمیدهد؛
 و لیکن چون ایشان بدین هوا خواهی و خدمت خود را از طبقه
 انگریزان پیدا ساخته اند مال و خواسته ایشان از آن انگریزان
 خواهد بود و خودشان زحمت بند و زندان خواهند کشید تا آن زمان که
 من با آنقوم مصالحه کنم؛ حیدر علی خان از پرس قضا و ادوی و حمایت
 و حراست سنگور از بهر رفتن بنگلور بزودی خود را آماده گردانید؛

در اثنای غیبت حیدر علی خان جنرل اسمتجه فرصت یافته
 توپخانه و ساز و سامان جنگی را دستیاب ساخت و محمد علی خان و
 اصحاب کنگاش نیز با ساز و سامان موفور فرار رسیدند؛ و این
 ساز و سامان بجز گوناگون شراب نبود؛ و لیکن پس از اعداد
 و تهیه اسباب اینمعنی معلوم شد که ذخیره برنج و گندم بدشواری
 تأمین محاصره و فائق نموده؛

افواج حیدری در تصرف نمودن آن قلاع که در حمایت سپاه رسد بود
 که از آرکات می آمد اشتغال می داشت و امکان نبود که سپاه حامی رسد
 با لشکر حیدری مقاومت توانستی نمود و جنرل اسمتجه را درین
 هنگام ناگزیر بود که جنود خود را از بهر محاصره و حمایت همسکوت که تمامی
 ذخایر در انجا بودیعت نهاده شده بود در زیر فرمان خود نگاه دارد؛
 مرار را و سردار مرهقه با ارباب کنگاش گفت که به محاصره

کوچک بالاپور که قلعه ایست بر مسافت ده فرسنگ از بنگلور
و سه فرسنگ از سانور مرز بوم افغانان اولاً باید پرداخت
اگر بالاپور بشهرتف مادر آمد از ملک خودم یا از سانور و بوم و بر
آن هر قدر برنج و گوشت بپند که مطلوب باشد و متیاب توانم نمود
این رای سردار مرهتة مستحسن اهل شور را آمد و جنریل اسمتھ
هسکوته را گذاشته بالشکر خود روانه منزل مقصود گشت و جمعیتی از
سپاه از بهر نگاهبانی قلعه و ارباب کنگاش محمد علی خان و کرنیل کال
وسطر ماکیس را در میانجا گذاشت ؛



توجه نمودن نواب حیدر علی خان بسوی هسکوته
و روانه شدن اعداد اسباب تسخیر آن محمد علی خان را
پیشانی خاطر گردانیدن و خوانده شدن جنریل اسمتھ
تا اورا صحیح و سالم بمکراس رسانند ؛

نواب حیدر علی خان که در دینال جنریل اسمتھ روانه شده گاهی
باسواران و گاهی باتوپخانه در تشویش افزایش اشتغال
می نمود و آخر دانست که از حیرانگان بیردست که او را از
آلنس سازی پیش بالاپور ممانعت نمایند بنابران خیام خود را
از انجا برکنده متوجه هسکوته گردید و هنوز صبح ندیده بود که در انجا رسید ؛

دوران حمله بر دو حوالی آنرا که پشته و خندق ساخته انگریزان بود بدست آورد؛ و سپاهیان فرنگستانی و هندوستانی را که انگریزان در بیمارستان آنجا مقیم گردانیده بودند برگرفت و چون میخواست که باندار محمد علی خان که از بدلیش نیکو آگاهی داشت پردازد فرمان داد تا نزد بانهاد دیگر اسباب یورش قلعه آماده سازند؛ درین باب خودش اهتمام می نمود و کارکنان را از رمی خشید و سپاه خود را بوعده انعام گرانمایه دل میداد تا آنمکان را گرفته محمد علی خان را اسیر گردانند؛ مشاهده این اعداد و آماده سازی اسباب و اخبار بعض اسیران که از حبس چیدری گریخته در قلعه پناه بسته بودند آنچنان بر مزاج محمد علی خان دهشت و هیبت را ستولی گردانید که برخلاف آرای کر نیل کال برین معنی اتفاق نموده شد که بجنریل اسمتیه بزودی فرمان فرستاده شود که از محاصره بالا پور دست و اداشته بحماییت مسکوته گرم و گیر اشتهاید؛

محمد علی خان که از مراجعت جنریل اسمتیه جانی تازه یافته بود و نمی خواست که بار دیگر خود را بدست حریف غالبش چیدری خان اندازد بسوی مدراس معاودت نمود و کر نیل کال نیز برین رای با دی همداستانی کرد و خواست که همراه نواب محمد علی خان روانه مدراس شود و چون جنریل اسمتیه میدانست که بجز تسامی جنودش کافی نخواهد بود که ایشان را از سطوات چیدری صحیح و سالم بدراس رساند

بنابران بحکم خردت اسباب جنگی و اذوقه و ذخیره که از بهر محاصره بنگلور
فراهم ساخته بود در مسکوته گذاشته با همگی سپاه همراه ایشان روانه گردید؛
و حیدر علی خان زحمت باز پس گرفتن حصون و قلاع که انگریزان
بحر است آن می پرداختند بر خود جایز نداشته افواج انگریزان را
تعاقب کرد و بحملات متوالی تشویش افزای آن گردید،



باز آملان مرزا علی خان خسرو پوره حیدر علی خان
بر قلم امتداد پس از عصیان مدت مدیدی باغواهی بعضی
از مردمان ناهنجار و پدیده آملان اسباب جمعیت

و شاهمانی پس از منجر شدن کار بتفرقه و پویشانی؛

در آن هنگام که جنرل اسمت به محاصره بالا پور متوجه بود از بهر
حیدر علی خان یکی از اسباب شادمانی صورت وقوع یافت که
خسرو پوره اش مرزا علی خان که بغاوت و عصیان او را
بسیار منوم گردانیده بود با قضاای نیک نهادی یا باستخفاف
که از مادهوراد و پهلوسالار مرهقه و دیگر سرداران آن قوم دیده
* همواره از تذکر جریمه گذشته خود بغایت منفعل و پریشان خاطر
مینویست و همواره در انتظار فرصت شایسته پذیرفتاریش نزد
حیدر علی خان می بود بنابران هنگامیکه نظام علی خان از مرافقت
حیدر علی خان کناره گزیده و جنرل اسمت بجانب بنگلور به قصد

تسخیر آن لشکر کشید و حیدر علی خان بحکم اضطرار محسوب
طیپو سلطان از بهر حمایت منگلور که دیگر جیش انگریزی برداخت
آورده بود بتافت ادینکواندیشید که تمامی اسباب ناکافی
بر سر برادر بزرگوارش فراهم آمده بنا بر آن بفتوای راستی و عدالت
بزودی بنگاهداشت افواج مشغول گردید و بسرعت تمام
سرکردگی بیست هزار سپاه بوم و بر صوبه سیرا و میسور را
طی کنان بمسافت و دفرنگ از معسکر حیدری فرار سید
و با چند نفر از سوارانش تا محل یزکداران بیرونی معسکر حیدری
رفته نام خود را ظاهر ساخته گفت که با محمد دوم علی خان سخنی
دارد؛ خان موصوف از ناگهان شنیدن این پیغام متعجب
گردیده بملاقاتش بتافت و چون آن جوان را دید
پرسید چیست که شما را اینجا آورد مرزا جواب داد، آمده ام
تا هر قدر که در استطاعت من است با صلاح جریمه گذشته پردازم
و جیشی بسیار بهتر از آن جیش که نواب سکندر جاهد را محروم ساخته بودم
آورده ام و سر خود را بخاک تسلیم پیش ادعی نهم مرا نزد او ببر خان
موصوف گفت خبر آمدنت ادلا بحضور میرسانم مرزا فریاد
کرد از بهر خدا مرا ببر خان موصوف گفت پس من بیا چنانچه
ایشان بخیمه حیدر علی خان در آمدند امیرزاده بر پای حیدر علی خان
افتاد و داد از خاکش برداشت و ببر در گرفت و فرمود که مرا

از وقوع این امر شگفتی نیامد مگر فرقت تو بر من دشوار بود پس
هر دو شکر با هم پیوستند و آمدن مرد را اقبال نیکو گرفتند؛



در سه بهر و منقسم گردانیدن حیدرعلیخان سپاه خود را و
حمله آوردن بر مدراس و سه مزده گردانیدن کونسلیان
مدراس را ازین چالش و بکام دل آشتی غالبانه بآایشان نمودن؛
حیدرعلیخان پس از پیروی شکر جنریل استیو تا ویلور اطوار
جنگ خود را یکسر متبدل گردانید؛ سواران خود را در سه بهره
منقسم ساخت سرکردگی یک بهره بر خود گرفت و قیادت
دو بهره دیگر به مخدوم علیخان و مرزا علیخان داد و یحیی جماعه سواران
و کالیبدان و کرناٹکیان همراه خود نگرفت و این را نیز در سه بخش
منقسم گردانید و این سه پیش سبک رخت و چابک در
تمامی ممالک اعادی از تاخت و تاراج آنچنان آشوب قیامت
بر پا کرد که اهالی تمامت معمورات و کونسلیان انگریزی را در غایت
هیبت و سهم مبتلا گردانید؛ و این خود تماشایی بود و نخواه و شادی
افزای تمامی فرنگستانیان را در هندوستان که ایشانرا انگریزان در
فرصت قلیل کامگاری خویش آزرده کرده بودند؛

* تفصیل آزرده گی اینکه انگریزان از گورنر پانڈ پیچیری درخواست کردند که آنسواران فرانسویس
را که از پیش حیدرعلیخان گریخته پانڈ پیچیری رسیده اند باید که با سپاه که از نزد
حیدرعلیخان دزدیده اند بدیشان حواله نماید؛ نیز انگریزان کارگزاران حکومت تونکو بار را

کونسلیان مدراس شکرانگری را بطریق حیدری درسم بهره
منقسم ساخته بودند و جماعتی را از سپاه که قائدش کرنیل فریچمن که
گاهی بمقابلہ حیدر علی خان فرستاده شده بود فرستادند هنگامیکہ
این کرنیل از میدانگاہی کہ از سم جانب محاط بود و بجنگل باخود
خود قریب چارہزار نفر کہ شش صد از ان فرنگستانی بودند
میگذشت ناگہان چند نفر سوار از پائین میدان نمودار شدند
منصبداران افواج با کرنیل و انمودند کہ قاعدہ سواران حیدری
این است کہ در عین تگ و تاز حملہ بر اعدای می آرند بنابراین مناسب
چنان می نماید کہ سپاہ حکم داده شود تا با ہم متصل شوند و بجنگل نزدیکتر
آیند تا از صدمات غنیم پناہگاہی باشد کرنیل بشنیدن این سخن
بخندید و بدیشان گفت کہ شما شایده خواهید کرد کہ باین سیان
چگونہ سلوک میکنم عدد سواران دہمدم می افزود و هیچکس یارای آن
نداشت کہ درین باب با کرنیل چیزی بگوید، درین میان ابری
تیرہ از گرد و غبار ناگہان نمایان گردید؛ سم ہزار سوار ہزار برین
جمعیت افتادند و در یکدم در ہم بر ہم گردید کرنیل بگریخت و
سواران بتما قبش پرداختند نیز گاہی اسپش او را ازین مہلکہ

تہدید نمودہ بزور درخواستہ بودند تا آن جاسوس را کہ ایشان از بہر ورغلائیدن سپاہیان
قلعہ دارشان فرستادہ بودند حوالہ نمایند ؛

نیز انگریزان بر گورنر پالیکیت (قلعہ متصرفہ طبقہ ق ج) زور آوردہ بودند تا آن مرد
فرانسیس را حوالہ شان کنند کہ در حمایت ایشان پناہ گرفته است ؛

دارانید و گمر نه یکسر پاره پاره کرده شدی؛ مخدوم علی خان که از واقعه خونریز در ماپوری دلی پر داشت سواران خود را فرمان داد که بیدریغ تیغ نیز برای شان زنند؛ پنجاه نفر بیش از منصبداران کشته و اسیر گشتند کپتان د که در دانهبازی را بحیدر علی خان تسلیم نموده بود وعده کرده که تا یکسال بر حیدریان سلاح نخواهد گرفت قبل از انقضای مدت معهود درین یساق گرفتار شد؛ ولیکن او جبراً بفرمان حاکم مدراس از بهر پاسداری قلعه ما در همراه کرنیل فریچمن بدانصوب میرفت؛ میرمخدوم علی خان فرمان داد تا او را از خلق آویختند این واقع در سال ۱۷۶۸ ع صورت گرفت؛

در سال ۱۷۶۹ ع حیدر علی خان در تعاقب کرنیل عود که قائد هشت هزار سپاهی بود و متصل تھیا گره رسیده بر چند اولاد افتاده او را مضطرب گردانید که در جنگل پناه جوید؛ این کرنیل در انزمان در صد و آن بود که سپاهی محافظ بر قلعه یلوانیسور تعیین نماید که منصبدار آن کپتانی پر دل خو کرده تشم بود؛ بهر تقدیر کرنیل بدین اعتقاد که حیدر علیخان زینهار به محاصره آنمکان نخواهد پرداخت زمام سرکردگی سپاه محافظ قلعه داری آنمکان بکف آنردنشم دوست سپرد ولیکن چنان اتفاق افتاد که حیدر علی خان با جمعیتی از سواران و سپاهیان تاور و چند ضرب توپ در ظاهر آنمکان نزول نمود؛ و کپتان قلعه دار در حالت سیستنی بر اسب سوار شده گفت

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هریمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تمایست با آنجه افواج که پیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پاندیجیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ما هر دقایق کارزار پیشتر که از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده بودی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

دو امر مخیر ساخته شده است یا تسلیم قلعه فرمان دهد یا بر دار
شیده شود؛ میسر میچاره هیچ چاره ندید ازینکه تسلیم فرمان
دهد و طرف تر اینکه منصبداریکه زیر فرمان او بود فرمان او را اطاعت
نمود و در دانه بر روی حیدریان باز کرد بدینمطحیدر علی خان آنمکان را
تصرف کرد و ناهوشیاری کرنیل عود ظاهر گردید؛

در انعرصه که حیدر علی خان بدین امور اشتغال داشت طیبه سلطان
و مرزا فیض الله خان که بر بهره اعظم از جیش پیادگان و توپخانه فرمانفرمایی
داشتند بپا پس گرفتند آن بتاع که انگریزان بحراست آن
می پرداختند اشتغال می ورزیدند؛ و بجز مسکوت همه را گرفته بودند مسکوت
بپاه گران و توپخانه بزرگ پستی داشت تظهار داشت نواب
والا فطرت بدل خواست که بعهده پیمان آشتی آنرا تصرف گردد؛
در آن روزگار که ناخت و تاراج حیدری گورنر و کونسلیان را
در حالت اضطراب مبتلا میداشت جهازی از ولایت
انگستان رسید با سطره پری قدیم کونسلی مدراس که در میان
انگریزان بزمید عقل و کیاست امتیاز داشت او از ولایت بدین
ارادت فرستاده شده بود که زمام حکومت آن مقام بکف
کفایت خود در غره ماه جنوری ۱۷۷۰ گیرد و در اوائل مارچ سنه ۱۷۶۹
بدراس رسید و با خود فرمانی آورده بود که گورنر و کونسلیان مدراس را
باید که با حیدر علی خان با هرگونه شرایط که باشد طرح آشتی و صلاح

ریزند زیرا که کار فرمایان کنپنی از شنیدن بار بار اخبار متضمن امیدهای
 ابله فریب دانه فتوحات که خطوط کار گزاران مدراس بران
 احتوا میداشت پیرا شده بودند، و بجای جواهر و غزاین حیدر علی خان
 که ایشان بران چشم امید بردوخته بودند هیچ چیز دیگر از مدراس
 بجز حسد و بی‌ای زردادنی نمیرسید، بنابراین ایشان درین باب
 فلاح خود تصور کرده بودند که با وی مصالحه کنند بهر صورت که دست
 دهد بدین نظر که در نرخ سرمایه کنپنی بهادر کا هشت راه نیابد؛
 ولیکن این همه ارشاد و تلقین که کار فرمایان کنپنی انگریز بهادر در باره
 آشتی جوئی با حیدر علی خان بکار بردند و از عظیم اسرار ملکی بود
 پیش از وقوع آشتی، بر خلائق فاش گم دید چنانچه این
 وکیل کنپنی علی رؤس الاشهاد چنان دانمود که رسولی نزد
 حیدر علی خان باید فرستاد تا از دد ریوزه آشتی کنه القصه این رسول
 پس از ادای رسالتش همین جواب از حیدر علی خان شنید که
 حاجت بدین رسالت نیست من خود بدر دانه مدراس
 میرسم و هانجا آن پیغام و سلام که گورنر و کونسلیاش پیش
 میکنند خواهم شنید؛ این جواب حمل برین معنی نموده شد که
 حیدر علی خان عزیمت محاصره مدراس مصمم نموده است بنابراین
 از بهر اعداد اسباب مدافعه گورنر موصوف فرمان داد تا هر دو
 جیش جنریل اسمت و کرنیل عود در حوالی مدراس نزول نمایند؛

حیدر علی خان چالش خود را بر سبیل استمرار کار فرماشته نخست
 نزدیک پانده پجیری و گودلور آمد و از آنجا مجدود کولنتر که از راه پانده پجیری
 بر هفت فرسنگ از مدراس واقع است نزول نمود و در آن زمان که
 افواج انگریزی در تهیه حراست و حمایت مجبور بودند سنط طامس
 بود حیدر علی خان بخت ناپیدا گردید و مردم در عین حیرت بودند که
 او یکباره بر دروازه مدراس بجانب پالیکیط نمودار گردید
 و نشان آشتی فرستاده از اهل کاران مدراس درخواست
 تایشان در باره آشتی به شرایط پیش میکنند تمامست
 اهل شهر همزده و هراسان گردیدند افواج انگریزی بر یک
 و نیم فرسنگ بر جانب دیگر بود از باب کونسل سطر
 دپری گورنر نو مقرر کرده و پوشیر برادر گورنر حال را بوکالت نزد
 نواب فرستادند هر دو کس با کمال رفق و آزر م پذیرفته شدند؛
 نخست برین معنی اتفاق کرده شد که در حدود مدراس رزم و پیکار
 صورت نگیرد؛ حیدر علی خان وعده کرد که بر جبل سنط طامس
 لشکرگاه خود سازد؛ و پانزدهم اپریل ۱۷۶۹ د تا عهد نامه مهرد دستخط
 کرده شدند بدین مضمون،

در عهد نامه نخستین که بنام پادشاه انگلستان و حیدر علی خان بهادر بود
 چنان مندرج گشته که ازین پس در میان پادشاه جم جاه انگلند
 و نواب و الاجناب حیدر علی خان بهادر و در میان رعایای هر دو دولت

آشتی و دفاق خواهد ماند و اسیران طرفین را کرده خواهند شد
و طریق سوداگری و تجارت در میان رعایای دولتین چنانچه
پیش از جنگ مسلوب بوده همچنان خواهد بود؛

و در عهدنامه دیگر که بنام نواب حیدر علی خان و محمد علی خان اقصا ص
داده شده چنان اندراج یافته که محمد علی خان بزودی بلده و قلعه مسکوت را
بحیدر علی خان واگذار و آن بلده و قلعه بر همان حالت ماند که در
هنگام دستخط کردن عهدنامه هست و توپخانه و اسلحه و ساز و سامان
جنگی هر چه در آن باشد تماماً تسلیم ملازمان حیدر علی نموده شود، و سپاه
قلعه دار آنجا از کوتاه ترین راه بصوب کرناٹک مراجعت
کند و محمد علی خان خراج شش لک روپیه سالانه ادا می کرده باشد و
نخستین ساله خراج خالی داده شود و تمامی اشخاص اعتبار یافته که
پیشتر در آرکات اقامت میداشتند و حالاً در حالت اسیری
بسر می بروند همگی را کرده شوند تا هر جا که خواسته باشند زندگانی کنند؛

کنپنی انگریزان در اتمام این کار ساعی بود و نواب حیدر علی خان
و غده کرده که یک جهاز پنجاه توپگی بدو پیشکش خواهد نمود در عوض
آن جهاز که نه که متعلقان کنپنی از آن نواب حیدر علی خان
پیشتر برگرفته بودند نیز کنپنی پیمان کرده بود که دو از ده صد
سپاهی فرنگستانی هر گاه نواب موصوف خواسته باشد از بهر
خدمت گزاری بدو خواهد داد؛

از باب کونسل مدراس هدایای گرانمایه پیشکش نواب
حیدر علی خان کرده بودند و بازاری آن نواب عالی جناب
بسیار خواسته های گران بها از زر و سیم بدیشان داد و عهد نامه را
در انگلستان و غیره منتشر ساختند؛

کرنیل کال یکی از موانع آشتی و بانی جنگ اخیر بود و جنرل
اسمیت که رای خود را هنگام پیغام مصالحه بانواب حیدر علی خان
برابر باب کونسل دانموده بود که آشتی بانواب موصوف
منتج احترام و وقار قوم انگریزان خواهد بود اکنون نسبت بصلح
و صلاح در خلاف میرزد و زندها بدان راضی نبود و تقریری کرد که
این معنی حالا از اقتدار نواب حیدر علی خان بیرون است که مصدر
زیانی نسبت بدولت انگریزیه گردد ازین رو که من ادرا از
هر گونه محاصره ممانعت میتوانم کرد و نیز میگفت که نواب حیدر علی خان
البته از جنگ انگریزان که دران هیچ گونه سود مطمئن نظر
اوتواند بود اجتناب خواهد نمود خاصه درین روزگار که صلح موقت
که او با جماعه مرهته داشته در همین سال منقضي خواهد شد زیرا که آن
امیر از آن هو دشمنند و زیرکتر است که قبل از انقضای جنگ حالی
با انگریزان متصدی جنگ دیگر با مرهته گردد؛

بر تمامی این گونه استدالات جنرل اسمیت می افزاید که بدینمط
آشتی مغلوبانه با حیدر علی خان نمودن و برای پنجین عهد نامه خجالت

پردردستخط کردن انگریزان تمسکین و وقار قوم خود را که ز بهار در
هیچ یک جنگ و جدال باهندوستانیان تا این حال هیچ
وصت موسوم نشده اند در خواهند باخت؛

حالا اخبار نگار حکایت این جنگ و پیکار را بوا نمودن خط و خال
تصویری که بزبان خاموش به تنقیح و درستی از آرای مختلف
آن مردم که سرکردگی ریاست مدراس در ان زمان اختصاص
داشتند روایت میکنند با انجام میرساند؛ بالایی در دازه قلعه
سبط جارج که بنام باب شاهی ممتاز است تمثالی تعبیه کرده
بودند که در آن دانهوده شده بود که نواب حیدر علی خان در زیر
سایه بانی نشسته است بر سر انبار توپها؛ وسطه دپری و سفیر دیگر
برد و زانوی ادب نیمه ایستاده نواب حیدر علی خان بدست
راستش بینشی سطره دپری (که خیلی طولانی چون خرطوم فیل
برنگاشته شده بود) گرفته می افشرد تا اشرفی دهون ازان بیرون
ریزد و چنان دانهوده بودند که از دهن آن وکیل مطابق فرد میریخت
در پس آن نگار تصویر قلعه مذکور بود که بر یکی از برج آن گورنر
و کونسلیان را نیز د و زانوی نیمه ایستاده و دستهای نیاز بسوی
نواب دراز کرده نقش نموده بودند و بر یک جانب از کونسلیمان
سگی کلان بود که بر حیدر علی خان عفو میکرد و این دو حرف
حک که دال بود بر جان کال بر قلاوه آن سگ برنگاشته بود

در پس آن سگ کلان سگ خورده فرانسوی بود که با کمال
اشتغال مقعد سگ کلان می لیسید و سگ پین بدان
گونه نقش و نگار آراسته شده بود که شیوایی دای کریمت
کرنیل کال آراسته بود؛ هر سافتی دور تر از آن معسکر انگریزی
دیده میشد که جنریل استیو بنجوا ای این بیت

بیت

بیاتچه داری ز شمشیر و جام که دارم درین هر دو دستی تمام
در یک دست عهد نامه آشتی و در دست دیگر شمشیر جنگ
بر گرفته بود؛

بدین نبط آشتی نواب حیدر علی خان جنگ و پیکاریکه با انگریزان
داشت با جاه و احتشام با بجام رسانید اگر چه تمامی هندوستان
چنان تصور میکرد که آخر کار این پیکار منجر به تنهایی او خواهد گردید؛
چنینکه نواب حیدر علی خان مدراس را داگذاشت از راه
مسکوت و به گلور روانه گردید تا تمامی توپخانه و ساز و سامان جنگی را
که قلعه داران مسکوت تسلیم نمودن نواب والا جناب
از انگریزان فرمان داده شده بودند بطور خود نظم و ترتیب دهد چنانچه
پس از تصرف نمودن آن همه ساز و سامان افواج خود را
بر مواضع شایسته توزیع فرمود تا در آن از آسایش و آرام از پس

آنهمه چالش و تنگابو بهره وافی گیرند و از بهر جنگ آینده که او را
 بامر هتّه پیش پا افتاده بود از سر نو متحد باشند ؛
 جماعه مرهتّه می پنداشتند که از خراج اکثر صوبجات هندوستان
 بر حسب سندی که از عالمگیر بدست آورده بودند چار یک بهره
 شرعاً حق ایشانست و نواب حیدر علی خان این دعوی را
 از ایشان مسلم نمیداشت مگر باقتضای مصالح ملکی
 بدیشان گاهی مبلغی از زر میداد ولیکن هیچگونه صلاح با ایشان
 نمی کرد مگر موقت و جماعه مرهتّه این خوشلوک را از و مختنم
 می شمردند و زینهار نمی پسندیدند که با استمرار جنگ و پیکار
 با وی خود را معرض آنگونه اخطار گردانند که بجهت از دعوی خود یکسر
 دست برداشته باشند ؛

روایات موشیرم دل ط باختتام رسید ؛

* چوتنه یا چار یک خراج صوبه بنگاله و دکن و غیره که اورنگ زیب سند اقتضای آن
 بجماعه مرهتّه داده بود بر سبیل دستور مقرر بدیشان داده نمیشد بلکه ایشان بتمام آن
 دعوی بجهت و قهر از صوبه داران دکن و بنگاله و غیره بر حسب فراخی صوبجات مبلغهای
 نامعین می گرفتند نواب حیدر علیخان که بر اکثر صوبجات دکن فرمان روائی داشت
 زینهار بدعوی ایشان سر تسلیم فرود نمی آورد ؟

مراجعت کردن افواج حیدری از حدود کوناٹک بعد تقریر مصالحه از بهر مدافعه جنود مرهتہ کہ بسرکردگی گویال را و هرا و بابورا و پهرنویس بر سر ممالک حیدر علی خان تاخت آورده بود و منافع گردیدن این بلاد بچا بکئی و آتشباری سپاه حیدری کہ بقیادت فیض اللہ خان فرستاده

شده بود ؛

در اوائل سال ۱۷۷۱ ع شکرگشن از طبقه مرهتہ بسرکردگی دو نامدار سپہ سالار شان گویال را و هرا و بابورا و پهرنویس بر سر ممالک محروسه حیدری تاخته ابواب نہب و غارت بر روی رعایای آن بلاد واکشاده بود حیدر علی خان بنوح این واقعہ صعب چند قطعہ خط متوالی متضمن درخواست اعانت بمقتضای شرط یوم از شرایط چارگانہ عہد و میثاق دوستی و ہواخواہی کہ در میان دو دولت میسوریہ و کرناٹکیہ حالی صورت گرفته بدیوان کرناٹک میفرستد و مترصد آن می باشد کہ جماعہ انگریزان (کہ در بارہ ایفای عہد و پیمان نیکو میکوشند) در ار سال کمک زنہار تہاہل روا نخواہند داشت ؛ ولیکن بیدادی و پردی نواب والا شان انتظار افواج معاون نکشیدہ جنود شایستہ گار زار بسرکردگی فیض اللہ خان سپہدار از سر یرنگپتن بدافعه

یغماگران مرهتته فرستاد، و این سپهبد ار آزموده کار تکیه بر چابکی
و شتابی سپاه، و گولند از ان خود (که از طبقه فرانسیس بودند)
کرده بی باکانه بر جمعیت اعادی که در عدت خیلی افزون و فزادان
بودند زد و زنهار تردد و تشویش از کثرت ایشان بخود راه نداد؛
و پس از کشتش دگوشش مردانه و حملات دلیرانه جماعه مرهتته را
یکسر منهزم گردانید؛



هجوم آوردن لشکری گران از مرهتته بسوکردگی مادهوداو
پیشوا بر سر میسور و باز گردیدنش بسو صوب
رنجوری پیشوا؛

اگرچه درین جنگ و جدال که افواج حیدری را با جماعه مرهتته
اتفاق افتاد نسیم ظفر و فیروز بی بر پرچم رایست حیدری وزید
و اعادی منهزم شده مراجعت نمودند؛ ولیکن چون هیچگونه
اعانت و امداد از جماعه انگریزان با وجود تکرار استداده از
حیدر علی خان صورت نگرفته، (و این خود امریست که
انصاف پیشگان طبقه انگریزیه نیز آنرا نازیبا می انگارند،
و درینخداستن کمک را درین واقعه از ایشان، حمل
بر نقض پیمان که در میان شان بسته شده بود می نمایند)
خیبره سهری مرهتته ازین هزیمت هیچگونه نکاست بلکه پیران کینه

دیرینه در سینه ایشان بیشتر متعل گمردید؛ چنانچه در سال آینده حشری عظیم از طبقه مرهتته که سپهسالار فرمانفرمای آن مادهور او پیشوا بود، بشیادت سپهداران و رساله داران دولت پونه جوق جوق بمملکت میسور در رسیدند و آشوب قیامت در آن مرز و بوم برپا ساختند، همین سریرنگپتن و چند حصار استوار دیگر بمداخله ایشان پرداخته از خدمات و سطوات این سیلاب ریزان بر کران مانده بود، ولیکن بمساعدت طالع و اقبال نواب حیدر علی خان ناگهان نیکبای امداد بر جماعه اعادی و زیده جمعیت ایشان پریشان ساخت؛ تفصیل این اجمال آنکه در اثنای این نهیب و غارت مادهور او پیشوانا گه مان در مرض مهلک گرفتار گردیده بصوب پونه بازگشت؛ و نیز آنچنان خصومت و نزاع در میان سرکردگان افواج شان پیدا گردید که سنگ تفرقه در جمعیت ایشان انداخت، جنود برشکال از یکسو کار بر این جماعه پریشان دشوار نمود، آب رودنا بطغیانی کشید و سفائن اعدا طوفانی گردید؛ و وبای عام از دیگر سو بر سرشکر و سپاه مانند اعادی کینه خواه هجوم آورد؛ چون جماعه مرهتته ازین مصائب و نوائب هیچ روی رئی ندیدند بناچار ایشان بفتوای اضطرار بشرط ادا ی حیدر علی خان مبالغی محقر از زر نقد و واسپردن

بلوکاتی چند سبکایه آشتی را بر جنگ رحمان دادند، چنانچه در ماه جولائی سال ۱۷۷۲ ع تمامست افواج ایشان از حدود میسور روانه مملکت خود گردید، ولیکن رگدوناتهدراد که بجای سپهر سالار پیشین بسرکردگی افواج تعیین کرده شده بود فوجی گرانمایه از بهر حراست و حمایت آن بلوکات و اسپرده باز پس گذاشت؛ بعد ازین صورت واقعه برین منوال بود که چون حیدر علی خان از سلوک همه پیمان شکن خویش که جماعه انگریزان و نظام علی خان باشند نیکو مستغفرو منزه بر شده بود از بهر کینه کشیدن مصالحت وقت چنان دید که با دوستان قدیم خویش جماعه فرانسیس عهد مودت تازه گرداند، و بجهت این نقصان نیکو بگو شد؛



تجدید نمودن حیدر علی خان بنمای مودت با خواهران قلمی جماعه فرانسسیسان پس از مکرر آزمودن نقض عهد امانت و املاد از انگریزان؛

چون این گروه تیر نهوش دور بین هواخواهی و همداستانی حیدر علی خان را ازینده نتایج نامدار و برارنده شمار خوشگوار دیدند که بدان کام آرزوهای ایشان در حال و استقبال شیرین تواند گشت با کمال شادمانی بزودی دعوت نواب را بیک اجابت گفتند و منصبداران خود را اجازت آن فرمودند تا در حلقه ملازمانش در آمده افواج

اور افنون سپاهيگري تعليم دهند و توپخانه گرانمايه بر اسلوب
فرنگستان بنا نهند؛ جماعه فرانسيسيه در تعليم و تلقين سپاه اوبل
جهت نمودند بلکه به اهدای اسلحه و آلات جنگ و ساز و سامان رزم
بدوگارش کوشيدند؛ تاجيد ر علي خان را اقتدار آن پند اگرديد
که اولاً با جماعه مرهقه بتجديد مصاف رزم آرايد و در نای هر سيمت
و ناکامي بر روی ايشان کشايد؛ و سپس سيلاب بلايش
بر ساکين رعايای کرنا تک از جهت نقض پيمان حکام
آن فروريزد و خاک مذلت و خواري بر رؤس شان پيرد؛



بتصرف خویش در آوردن حيدر علي خان خطه
نرسا و اسمي و رياست زمورين و غيره را در حيا و دمليبار؛
نزاع و خصومت خانگي که در سال ۱۷۷۳ ع در ميان سرداران
نار و کورگ بر خاسته بود حيدر علي خان را نيکو بهانه ر و داد که در امور مليبار
مداخلت پيدا کند؛ تفصيل اين اجمال آنکه دو قبيله را از يک
خانواده در باره مسند رياست کورگ ستيزه آدين در ميان آمد
قبيله دواپا فيروز مند گرديده هر يک يک خود را (که قبيله لاري خوانده
مي شدند) از ملک بدر کردند فریق آوارگان بسير نيگپتن پناه جو
گشته از حيدر علي خان يادري جستند؛ اين ر و داد خود در نظر
حيدر علي خان فوزی عظيم نمود چه درين زمان افواج او يکسر محظن و يکبار

نشسته و خرج و مؤنت شان خیلی بسیار بود ، بنابراین درخواست معونت خوانان را بسمیع رضا صفا نموده فوجی از از جنود خود را بسیار یگري ایشان روانه کرد تا عادی ایشان را از آنمملکت براندازد ؛ ولیکن برخلاف پشت داشت اوجمیت سپاهش از انحد و غلب و خاسر بازگشت ؛ سپس حیدر علی خان شکرگرا ن بتأیید ایشان فرستاد درین بار این لشکر جرار بر اعدا مظفر و منصور گردید هالری راجه بر سنده حکومت نشست و دواپار اجه منہزم شده به کویتنوٹ سنجیر گردید ؛ در وجه سپاس این اعانت راجه هالری نیمہ باقی خطہ سردار اسمی را بچاکران حیدر علی خان واگذاشت و نیمہ دیگر آن ، خود در سال ۱۷۶۱ ع بدودا داده شده بود ؛ علاوه آن راجه با حیدر علی خان عهد کرد کہ مبلغ بیست و چار ہزار روپیہ سالانہ بر وجه غراج باد خواہد رسانید ، پس ازین فیروززی جنود حیدری داخل ممالک ملیبار گردید و قبل از انجام سال ۱۷۷۵ ع یکسر ریاست ز مورین و کلیکوٹ و کویتنوٹ و کار تیماد و کاینور را بقضہ تصرف خویش در آورد ؛ نیز راجہ کوچین را بزور از جمع غراج گزاران خود ساخت ؛

از یاد نباید داد کہ یکی از اسباب بازگشتن افواج مرہتہ در بساق پیشین از حدود سریرنگپتن سنوح رنجوری معب بود کہ پیدشوا

سپهسالاران افواج را عارض شده؛ چنانچه در اواخر سال ۱۷۷۲ ع رخت
ازین عالم بردست و برادر او ناراین را در مسند دارائی پونه در عهد
کودکی برتختست؛ ولیکن در بعضی از شهور سال آینده
بر دست عیاران کشته گشت؛ میگویند که باعث براین خون
ناحق، عمویش رگه ناتھ را دوشده بود؛ و رگه ناتھ را و همان
کس است که پس از مرگ مادھو را در سبیل نیابت آن
طفل در حین حیات او بوظائف پیشوائی می پرداخت و پس از
کشته شدنش بر سبیل وراثت لقب پیشوائی بر خود راست
کرده بر سبب حکومت بالاستقلال جاوس نمود؛

اگرچه رگه ناتھ را و تمامت مکننت و حشمت دولت پونه را
بدین روش متصرف گردیده بود و جماعه کثیر را از ارکان دولت
پونه خواخواه خود گردانیده؛ ولیکن از رگه ناتھ جوش و خروش عام
و طوفان سرزنش و ملامت که از قبل توهم آنکه باستصواب او آن
خون ناحق بعل آمده؛ بر سرش بمحوم آورده بود او همواره خیلی خسته خاطر
می زیست آخر کار انبوهی از بدگالایش که سه حلقه آن کرده
نانا پھر نویس (مردی بغایت فرزانه) بود باهم متفق گشتند و بارانی
پیشوای مقتول که اظهار بار داریش از وی نمود همداستان
شده هست بر استیصال او بر گماشتند؛ القصد رگه ناتھ را و
از دست قهر و تغلب ایشان پهای اضطراب از دارالملک

پوننه بجزیره بنابئی راه فرار پیمود از سَنوح این نوع هرج مرج که در دولت پوننه صورت گرفت حیدر علیخان بکام دوستان، این دو فریق غنیم و صریف خود جماعه مرهتّه و فرقه انگریزان را با هم در سِیرِ آویندید؛ و سرداران مرهتّه را با هم متخالف و در قلع و قمع یکدیگر سرگرم یافت؛ فرصت کار را مغتنم شمرده در حدود آن شه تا آنهمه بلوکات را که در معاهده سال ۱۷۷۲ ع باقتضای مصاحبت ملکنزاری با کراه بد انجماعه کینه خواه و اسپرده بود باز ستاند؛ بر حسب این عزیمت از سریرنگپتن در اواخر سال ۱۷۷۴ ع نهضت نموده جماعه مرهتّه را از حدود آن بلوکات بدر کرد؛



بتصرف در آوردن حیدر علی خان قلعه بلهاروی و گتئی را و بدین جهت بیست و یک نفر از گروانیان حمیت خفته نواب حیدر آباد که او امیر ظفرالدوله را با لشکری سنگین بجنگ حیدر علی خان میفرستاد، و حشری انبوه از مرهتّه باوی درین واقعه یار میگردد؛ ولیکن حیدر علیخان بیکي ازان لطائف التحیل که یادداشت سنگ تفرقه در جمعیت شان می اندازد و کاری از پیش نمی رود؛ مقارن این حال زمیندار قلعه بلهاروی واقع نظام ادهونی خراج گزار نواب بسالت جنگ که برادرش نظام علی خان صوبه دار

حیدر اباد خطه ادهونی را بوجه جاگیر بدو داده بود راه بغاوت پیمود
 و از حیدر علی خان استمداد نمود؛ حیدر علی خان وقوع این ساخته را
 از اتفاقات حسنه برشمرد و وسیله جمیله از بهر توسیع دائره
 حکومتش پنداشته بهسبب محال و اعمال افغانه که کرنول و
 سانور و گمریه باشد شکر کشید؛ اکنون در پرده دوستی و اتقان
 حیدر علی خان بوی قلعه بهاری می شتابد و پس از آنکه فوج
 نواب بسالت جنگ را که در آن زمان به محاصره اش
 می پرداخت از آن مقام بیرون رانده قلعه را بقبضه تصرف
 خود در می آورد و زمیندار آنرا که از واستداد خواسته بود گرفتار ساخته
 به سیرنگ پاشن میفرستد سپس از انجاستوجه ادهونی و سانور
 و گمریه و کرنول میگردد؛ و از هر سه نواب حکمران یکیک
 از آن مقام چند لک روپیه بوجه خراج میگیرد؛
 در سال ۱۷۷۶ ع حیدر علی خان بجانب همالک جنوبی از راه
 گتشی بعزم تسخیر نهضت میکند مرز بوم گتشی خطه ایست
 خیلی سیر حاصل و لیکن در سال ۱۷۵۸ ع در وجه خراج چار یک
 تسلیم جماعه مرهتته نموده شده بود؛ درین خطم چندین قصبات
 نامدار و قلاع استوار واقع اند از انجمله است کنجی کوته و گرم کنده و بیننی
 کنده و گتشی که آن خطم بناس شهرت گرفته؛ حاکم خطم گتشی در آن
 عهد مراراد از خانواده نامدار طبقه مرهتته بود تا چند ماه بعد افعه افواج

حیدر علی نیکو کوشید آخر کار تاب مقاومت نیاورده در قلعه گشتی
 مستحق گشت و در انجا با کمال پردلی بحیثیت و عراست قلعه
 کوشید و لیکن چون درین مدت هیچگونه کمک و اعانت
 از دارالملک پونبد و نرسید و چاه های قلعه همه خشک شده بودند بناچار
 خود را بدست غنیمت خاصر تسلیم نمود؛ حیدر علی خان هیچگونه مراعات
 شرایط تسلیم ننموده او را را بر سریر ناپتن فرساده و در انجا بعد چندی جان
 داد؛ حیدر علی خان پس از ضبط و ربط آن محال و تعیین نمودن
 کارگزاران و عملداران خود بسوی سریر ناپتن مراجعت نمود؛
 در سال ۱۷۷۷ ع سیاه مارا نجی راجه میسور لاولد مرد؛ حیدر علی خان
 پس از طی شدن رسوم ماتماری هشت یاده طنزل را که سلسله
 نسب شان راست بخانواده راجگی می پیوست می طلبید تا
 یکی را از ان میان براجگی برگزیند؛ چون ایشان در دولتسرای
 حیدر علی خان آورده شدند نواب فرمود تا ثمری چند بر ایشان
 تقسیم کردند و خودش بسوی ایشان پنهمان می نگریست که چه می کنند
 یکی از ایشان بخش خود پیدر شش داد؛ دیگران خودشان
 خوردن گرفتند حیدر علی خان نخستین را که بهره خویش پیدر شش
 داده سعید و شاید راجگی پیدا شده بزودی او را در سن چهار سالگی
 بر ساندن شایند؛ بعد این باز سیم حیدر علی خان باشکر خود که در
 جمالاک مفتوحه جدید گذاشته بود پیوست؛

این دست اندازی و تطاول که نواب حیدر علی خان مصدر آن
بر محالات و بلوکات برادر نواب نظام علی خان گردیده غیرت
خفته کار گزاران دولت حیدر آباد را اندکی بیدار ساخت ؛
چنانچه جمعیت بیست هزار سوار با توپخانه در خور آن بسرکردگی
امیر ظفر الدوله که در امور جنگ و پیکار خیلی نامدار بود از حیدر آباد
فرستاده شد ؛ ارکان دولت پونه نیز سی هزار سوار با افواج
حیدر آباد مرافق و یار گردانیدند ؛ تاید حیدر علی را از اینگونه دستبرد کوتاه
گردانند ؛ چون حیدر علی خان در امور وقایع و اخبار روزگار خیلی بیدار
و هوشیاری زیست و اخبار نگاران با خبر و جاسوسان دیده در
و خفیه نویسان تیزهوش در هر سرکار و هر دربار مقرر میشد داشت
و وظایف گرانمایه از بهر اینگونه مردم تعیین کرده بودند ازین رهگذر
خبر هرگونه سانحه پیش از وقوع بدو میرسید ؛ بزودی بر عزایم
اعادی خویش مطلع گردیده بصواب دید رای رزین و تدبیر خود
پیش بینش چنان مصاحت دید که پیش از آنکه افواج
هر دو فریق باهم پیوندند بر یکی ازین جماعه دستبرد می نماید ؛ امیر ظفر الدوله
بر جناح اسکیمال با خیول و در حال خویش پیشتر شتافیه
بکنجی کوته رسیده ولیکن در آن مرز و بوم سنگستان جمعیت
افواج او خیلی منتشر و پریشان گشته احتمال قوی بود که تمامی
جنود او بردست چابک سواران حیدر علی کشته و زیر بر ساخته شدی

اگر نواب بـالت جنگ که از وصول حیدر علی خان زود خبر یافته اورا بجده نفرموده بودی تا جنود خود را بصوب خطه ادهونی بملاذ شایسته ببرد؛ ظفرالدوله فرمان اورا کار بسته افواج خود را بجوای قلعه امتیاز گره که توپهای آن قلعه حامی آن، از حملات دشمنان تواند بود نقل نمود؛ نواب حیدر علی خان درین میان آنقدر تیر راند به دیشان تنگ رسیده بود که مغرب خیام او تا چند روز درهما بمقام بودی که عادی آنرا د ا گذشته پیش شتافته بودند؛ ظفرالدوله چون مد تازه یافته عدت سپاهش بچهل هزار سوار رسیده بود، از بهر مصاف حیدر علی خان باز گردید؛ ولیکن چون درین زمان حیدر علی خان از جنگ سلطان (بدین نیست که افواج غنیم خود را بکمپین گاهی تنگ در کشیده برایشان دستبرد می نماید) سر بر تافته عنان عزیمتش اولاً بجانب گتشی و سپس بسوی پنیکانده باز گردانیده بود افواج نظام علی خان در مقام نخستین رحل اقامت انداخت؛ درینجا منتهیان اخبار ظفرالدوله آگاهی دادند که پنجاه هزار سوار از افواج مرهته بسپهسالاری هریرام پندست در عرض روز چند بدوی پیوندند؛ چون ظفرالدوله از عزیمت نخستین خویش که گرفتن کنجی کوته و تاراج نمودن آن باشد نا کام گردیده بود

۱۰ این بهره از تاریخ کتاب پارسی برگرفته شده است؛

در حدرد کنجی کوته کانهای الماس بود که عظیم سبب غنا و تونگری آن مکان واقع شده؛

و میترسید که مبادا افواج هواخواهش درین باره برویشتند
 نمایند و بدان نعمت و ثروت که مطلق نظرش بود فیروز
 گمرد و بزودی از اینجا مراجعت نموده بر کام دل مظفر گردید
 و از آن پس افواج مرهتته بدو پیوستند؛

پیش از آنکه جنود مرهتته به ظفرالدوله پیوندنامه از طرف نامدار راجه
 چیتل درک بدو رسید و بدین مضمون که اگر جنود دولت نظامیه
 بدان حد و میل کنه هرگونه امداد و اعانت آن از مایحتاج اذوقه و
 علوفه بعل خواهد آمد و نیز ادآپنجان راه سهیل و آسان بدیشان
 خواهد نمود که بر عین دروازه سریرنگپتن برسانند، ظفرالدوله نامه معهود
 حواله هریرام پندت نمود و پس از مشاورت چند روزه رایها
 بران قرار گرفت که آن راجه ایشانرا بدین دعوت نموده بود؛
 ولیکن درین اثنا جاسوسان پخته کار که نواب حیدر علیخان در میان اعادی
 داشت تخم خلاف و عناد در میان ایشان می پاشند و بر شوت
 دادن بیست لک روپیه به سرداران افواج مرهتته باوای عام
 در میان شان برمی انگیزند تا آنکه سواران مرهتته بر نیمختی
 و استادی نمایند که تا آن زمان که زر باقی نتخواه ایشان به عرض
 وصول شان در نمی آید از در امکان نیست که ایشان بصوب
 سریرنگپتن گامی بردارند؛ هریرام پندت که بهره خود از آن
 زر رشوت گرفته و از غنائیم کنجی کوته که چشم طمع بران دوخته

یکسری بهره و ناکام مانده بود صورت حال سپاه خود را بر ظفرالدوله عرض میداد و سپس میگوید که چون موسم برشکال بر سر رسیده است که در آن هیچگونه حرب و پیکار باغنیسم پرکار در مملکت خودش از پیش رفتنی نیست و در آنچه گونه مهم ناگزیر در پونه در پیش است که بی حضورش کفایت آن ناممکن؛ بنابراین روز آینده از ظفرالدوله بناچار رخصت انصراف گرفته با حشمت خویش روانه پونه میگردد؛ امیر ظفرالدوله از وقوع این سانحه خیلی سراسیمه و ناکام گشته روز کی چند در کنجی کوته اقامت در زید سپس از راه پاکدور بوی گو لکنده نهضت نمود و افواج خود را در موسم برشکال متوزع ساخت؛ این چنین زمانه جنگ و جدال بی هیچگونه مبارزت و قتال بر سر شد؛



مسئله و نمودن حیدر علی خان تمامی محالات متعلقه دولت پونه که بر سمت جنوبی رود کشته شده واقع اند و قابض گردیدندش بر مرز و بوم انوکندی و غیره؛

اگر تفصیل آنهمه روداد جزوی وابسته فتوحات نواب حیدر علی خان در ممالک محروم پونه بترتیب دانموده شود همانا سخن بتطویل خواهد کشید بنا بر آن بر همین قدر درین باب اکتفا می رود که پیشتر از آنکه این سال ۱۷۷۸ ع با انجام آید بجز قلمه داردار

حیدر علیخان تمامی محال و اعمال متعلقه دولت پونه را که بر سمت جنوبی رودخانه کشته واقع اند متصرف شده؛ و نیز عبور آن رود نموده شهر مرینه دارالملک پراسرام بجاور ابقضه تصرف خود را آورده بود؛ و در مدت جنگ و جدال این سال ۱۷۷۷ ع نواب عبدالحکیم خان پنهان حاکم شانور را بجبر و قهر بر آن آورده که سر بفرمانبرداری و باجگزاری او فرد آورده و دختر خود را برنی نواب صفدر علی خان عرف کریم شاه خلف رشیدش بدهد؛ و نیز در اثنای این هم مرزدبوم انوگندی را که شهر قدیم بیجانگر در وسط آن واقع است قابض گشته بود؛ ولیکن بمقتضای مرحمت ورافت بر حال شکسته بسته کار گزاران حالی دولت تلنگان که در زمانه سابق دالیان آن، سلطنت و اقتدار بادشاهان عالیشان میداشتند آن مرزدبوم را برایشان واگذاشت و چند گونه حقوق شاهانه ایشان را نیز بحال و برقرار داشت در سال ۱۷۷۸ ع حیدر علی خان دیگر بار بر محال و اعمال نواب حلیم خان حاکم کرپه ناخست آورد و نواب را با تمامی خاندانش باسیری برگرفت و پس از آنکه اموال و اسباب شان نهیب و غارت کرده بود ایشانرا به سریرنگپتن روانه کرد؛ ازین تجبر و تغلب او را بر تمامی آن مرزدبوم که بنام کرنا تک بالاگهات حیدر آبادی خوانده می شود تصرف تمام پیدا گردید؛ بمجموع زر و خراج

این کشور چهل و هفت لک روپیه می باشد ؛ ازین رهگذر که
نواب سالت جناب در سال ۱۷۷۹ م عهد کرده بود که
سرکار کنتور را بجماعه انگریزان و اسپار دو خود را یکسر در حمایت
و رعایت شان واگذارد ، حیدر علی خان که با انگریزان عداوت
و کینه اندرون سینه می پرورد بغایت ناخشنود گردید ،
و در عین طیش و آشفتگی بکشتی و چالایی معهود خویش خطه
ادهونی را بتاراج داد و مبلغی خطیر از آن بمعرض وصول در آورد
سالت جنگ ازین سطوت و دستبرد چاره ندیده کنار
گزیده و در قلعه استیاز گده متحصن گشته ؛

مقارن اینحال موشیر لالی با چند منصبدار دیگر و جمعیتی از سپاهیان
فرنگ که باستقواب جماعه انگریزیه از ملازمت سالت
جنگ بر طرف کرده شده بودند ، بحیدر علی خان پیوستند ؛
و چندین کس از جماعه فرانسیس که در زمان محاصره پانده پجیری
در سال ۱۷۷۸ م از ان مهلمه گریخته جان سلامت برده بودند
بدیشان ملحق شدند و نیز جمعیت سپاه نواب حیدر علی خان
فزوننی گرفت به پیوستن آنجماعه سپاهیان که از نوکری
نواب محمد علی خان معزول شده در سلک جنود حیدری
منظوم گردیدند ؛

مشتعل گردیدن کینه دیرینه نواب حیدر علی خان نسبت
 به جماعه انگریزان بسبب حمله آوردن شان بر قلعه ماهی که
 در وسط ممالک محروسه او بود و بزور در آمدن ایشان در کرپه
 از بهرامداد نواب بسالت جنگ ؛ و بار سال ها ایا و مکاتیب
 ملا طفت پرور باستمالت سرداران مرهتة کوشیدن تا
 باتفاق افواج یکن یگر انگریزان را منہزم گردانند و نتوان
 در استیصال ایشان از هندوستان بدل جهل نمایند ؛
 بر کار آگاهان جماعه انگریزیه نیکو مبرهن است که ازان باز
 که کار گزاران ریاست کرناٹک از امداد و اعانت
 نواب حیدر علی خان بفرستادن سپاه طلبداشته او بر حسب
 عہد و میثاق ۱۷۶۹ء اہمال و تغافل در زیدہ بودند مرکوز خاطر
 حیدر علیخان بہادر ہمین بود کہ ہر چونکہ دست دہد انتقام این اہمال
 از ایشان برکشید و از ہمان زمان در میان ہر دو ریاست میسوریہ
 و کرناٹکیہ خلوص و دفاق بر باد رفتہ ، و بجز سخنان سرد و خنک
 نفاق آمیز در میان نبود ؛ و انگاہ شاہدہ انتزاع نمودن انگریزان
 قلعه پاند پچیری را از دست جماعہ فرانسیس بروی کمتر دشوار
 نیامدہ و نیز ان کینہ در کانون سینہ اش کمتر ملتہب
 نساختہ بود و ہمچنین اخبار دیگر فتوحات انگریزیه بردل عناد

منزل ادگر انبار بود؛ ولیکن جمله آوردن جمعیت انگریزان
 بر قلعه ماهی از آن طبقه فرانسیس که در ناف ممالک محمد و سم
 او بود و حالی حسرت نمودن کرنیل هر پرد بزد آمدن در خطم
 کرپه از برای امداد و اعانت نواب سالت جنگ
 شعله آتش غضب حیدری را خیلی مشتعل گردانید تا
 آنکه بر نیمه عینی عزیمت نمود که اگر دست دهد با طبقه مرهقه در ساخته
 باجنود مشتقته انگریزان را از بلاد هندوستان بیرون راند از بهر اتمام
 این منصوبه یکی از مدبران مستند و کار گزاران معتمد خود را که
 نور محمد خان نام داشت تعیین فرمود؛ و پس از آنکه او را بر انواع
 تعلیمات پنهانی و اسرار تدابیر ملکی غزینہ دار و امین گردانیده
 تمسک متضمن سیرده لک روپیہ و جواهر ساوی مبالغ
 پنج لک روپیہ بدست او تسلیم نمود و نیز مکتوبی چند
 موسومہ نانایمهر نویس و دیگر سرداران دولت پونہ بد و سپرد؛
 عنوان این مکاتیب شکایت روزگار نامموار بود که باعث
 هر دو دولت پونہ و میسور بردشمنی و کینه توزی یکدیگر گشته و
 خلاصہ مضمون این که او با خشنودی خاطر و طیب باطن میخواهد
 که مبالغ خراج آن خطم تا که هنگام جنگ و جدال از تصرف
 دولت پونہ بدست کار گزاران دولت میسور در آمده بود
 بدولت پونہ واصل گرداند و دیگر آنکه جماعه انگریزان دشمن

جانی فریقین اند بنا بران بر ذمت هست رئیسان هندوستان
 عموماً و بر ذمت هست ما خصوصاً واجب و مستحق است که
 با هم سه ایط اتحاد و وفاق را اینکویجا آورده این اعادی مشترک را از
 ممالک هندوستان بدر کنیم؛ همراه ایلمچی مذکور چند زنجیر فیل
 بیش بهاد و تحایف گران مایه گردانیده بود تا بسرداران
 مرهتته بطریق پیشکش داداده شود؛

چون سفیر پرتغیز بدارالهماک پونه رسید سرداران دولت
 پونه را خیلی هوش باخته و پیریشان خاطر یافت از رهگذر رسیدن
 لشکر جنریل کادآرد و داریما کی جمله افواج بنی چنان استنباط
 می شد که غزیمت ایشان بمصالحه کردن با انگریزان بیشتر
 است نسبت بحیدر علی خان؛ سفیر چرب زبان
 بمقتضای فطانت و کار دانی از توزیع هدایای دلغریه بعضی
 از سرداران دولت پونه را مائل و هواخواه خویش گردانید
 ولیکن اگر چه اولاً هر دو فریق مرهتته هواخوانان انگریزان و بد سگالان
 شان با هم در نیر و مندی و توانائی متساوی می نمودند آخر کار فرار نمودن
 رگه و ناتمه را و از قید سیندهیه و دیگر باره پناه جوشدنش در حمایت
 انگریزان بر رغم مقتضای عهد و پیمان که در مقام کام صورت
 گرفته بود و غلبه و رجحان آن فریق را داده بود که بد سگال انگریزان
 بودند و بناچار رنگی بر روی کار سفیر حیدر علی خان آمد و عهد و پیمان

وفاق و اتفاق دولت میسور و پونه بدین نمط که من بعد کار گزاران
دولتین با هم شریک راحت و رنج باشند در میان آمد و عهد نامه
بزدی بر نگاشته بمهر و دستخط فریقین استوار گردانیده شد
میگویند که در همان زمان که حیدر علی خان این سفیر را بدولت پونه
فرستاده بانظام علی خان که در آن روزگار نسبت بجماعه انگریزان
از جهت تاخیر در ادای پیشکش بابت چهار سرکار شمالی
و برگرفتن سرکار است کشور، و نیز از جهت در آمدن در سالک
هو اخوان برادرش سالت جنگ بی آنکه نظام علی خان
بدان آگاه باشد، خیلی آزرده خاطر بود، نامه و پیام موافقت
و مصالحت در میان آورده بود، گمان این نامه و پیام از
امر آینده بوثوق میرسد که براین عهد و میثاق هر دو دولت پونه و میسور
هیچگونه درنگ راه نیافته بود که مرتبه بعد اولی و کمره بعد آخری برضای
طرفین بمقام تقریر و تحقیق در آورده شد که نظام علی خان رکنیست
از ارکان این اجماع؛ و بعد از آن این معنی نیکو متیقن گردیده
که نه همین راجه برار مادهوجی بمحور نامه بلکه سرداران دیگر نیز
خوانده شده بودند که شریک این عهد و پیمان گردند، و در باره قلع
و قمع انگریزان از بلاد هندوستان هندوستان شوند؛ نقشه
که حیدر علی خان وابسته یورش بر غنیمت است این چنین بود
که مادامیکه ادو دشمن بر ممالک کرناٹک شکر کشد باید که

نظام علی خان بر سر کارات شمالی تاخت آورد و بعد از آنکه هر دو سپاه
 با هم ستلاقی شده افواج انگلیزی را منهنزم گردانیده باشند به محاصره
 مدراس پرداختند؛ و افواج مرهتبه باید که بتاخت و تاراج جزیره بنیسی
 اشتغال در زد؛ و در اجه برار بات کبر جرّار بر سر بنگاله یورش آورد؛
 و نواب نجف خان و دیگر سرداران حدود دهملی را شاید که
 از رود گنگ عبور کرده صوبه اوده را متصرف شوند مگر آنکه ناظم
 آن صوبه بدین شوره همدانستان شده جماعه انگلیزی را از
 ممالک محروسه اش بزور بیرون کند؛

الحق این منصوبه نیکواندیشیده و این سگالش خیلی پسندیده بود
 و اگر ارکان این اجماع باحمیت و غیرت اتحاد ملکی نیکو کوشیدندی
 همانا کار بر طبقه انگلیزان در آن زمان بدشواری کشیدی؛ ولیکن
 بسیار کم صورت میگیرد که اقوام مختلف در امری متعاقد شده
 در اتمام آن بذل جهد نمایند و حقیقت حال برین منوال است
 که زینهار مادی و جوی بهونامه در میان ممالک غربی هندوستان
 درین خصوص هیچگونه سعی و کوشش بعمل نیاد وند؛ طبقه مرهتبه
 در کار حراست ممالک محروسه خویش که برحد و دشمال شرقی
 و جانب غربی آن انگلیزان شکر کشیده یورش آورده بودند
 در شغل شاغل در افتادند؛ و لهب غضب نظام علی خان بزال
 سخنان ملاطفتشان وعهد و میثاق موافقت توانان که

گورنر بنگاله بانواب نظام علی خان پیش کرده بود فردنشت؛
در سال ۱۷۷۹ع نواب محمد علیخان کارگزاران دولت
انگریزه را در مدراس بر حقیقت حال این عهد و میثاق که در میان
نواب حیدر علی خان و جماعه مرهتّه بوقوع آمد و نیز بر چگونگی آن
وفاق و اتفاق که در میان آن هر دو فریق و نظام علی خان بر رغم
جماعه انگریزان صورت گرفته آگاهی بخشید؛

اکنون سطرهای چند در بواعث نفاق در میان مرهتّه و انگریزان
و دواعی موافقت مرهتّه با حیدر علیخان پس از محاربت سالیان
بر سبیل اختصار نگاشته می شود و از بهر ارتباط سلسله سخن بخرج مرهتّه
اشارت می رود پوشیده مباد که بنای ریاست مرهتّه در عهد
عالمگیر نهاده شد چون در آن زمان سلطنت دہلی از اوج ابہت
و جلال بحضض نکبت و وبال گرایده بود و از رهگذر بیرحمی و
ناانسانی و تعصب عالمگیر در امور دینداری و ریسان ہنود
ممالک ہند عموماً و راجگانش خصوصاً خیلی آزرده می زیستند
و در ممالک دکن گوی رسم و راه ملوک الطوائف بہم رسیدہ
ہر خطہ بادشاہی و ہر صوبہ فرمانفرمانی جداگانہ داشت کہ گاہی باہم در مقام
آشتی و اتفاق بودند و گاہی در معرض کینہ و نفاق؛ شخصی از
جماعہ مرهتّه سیوانام نخست جو یای بلند نامی پدیدار گشت و
جمعیتی از سواران فراہم آوردہ چندی بتاخت و تاراج پرداختہ

آخر کار سحر از عیب مهتری بر آورد و شهر ستاره را مستقر
 حکومت خود گردانید و چون سیوا ازین جهان رخت بر بست
 پسرش سبزه با بمسند حکومت پدر بر نشست و بجنگ
 عالمگیر کمر کینه بر بست و در آخر کشته شد پسرش ساهو که
 طبع آرمیده داشت بر جای پدر رسد آرای حکومت گشته از
 پر خاشخری اجتناب نموده هشت تن هوشمند را برگزید و زمام
 مهمام ریاست خود بدست کفایت شان واسپرد ولیکن
 چون ادپسری صلبی نداشت بنا بران از قریبانش رام نارائن نامی را
 پس از وفاتش بجای او بر ساند نشانیدند و چون خودش هیچگونه
 از درایت و کفایت بهره نداشت یکسر مهمات ملکی را بر رای
 آن هشت فرزانه وا گذاشته بود ازین هوشمندان یکی بالاجی نامی
 بر همنی بود کو کنی در زیر کی و فرزانی یگانه آخر کار این بر همن بدان
 رفعت و پایه رسید که راجه رام نارائن را در ستاره بعزت و
 احترام مقام داده خود در شهر پونه بساط حکومت در چیده
 بدقرباناناد پیشوا پندت پردهان ممتاز گردید اگر چه در امور
 ملکی جزوی و کلی اختیار تمام میداشت راجه رام را با همه نابکاری
 دخانی در تعظیم و اکرام ادبذل جهدمی نمود و شهر پونه را دارالهماک
 خود ساخت القسه پس از جنگ و جدال نخستین انگریزان
 بر قباحت و سستی این رای که سردار بنی بدان باعانت

را گهوشگر فرستاد و بامر هتّه بنیاد جنگ و پرخاش نهادنیک
 فرار سیده کرنیل اپطن را از بهر مصالحه پونه فرستادند و در آنزمان
 از زن رام نارائن که حامله بود پسری زاد و او را مهمتران پونه بجای
 پدر به پیشوائی بر نشاندند و سکه ارام و نانا پهر نویس را
 بدستوری و ولایت او هنگام کودکی برگزیدند ولیکن چون را گهوش
 از رفتن پونه سر باز تافت کار آشتی و صلاح ناتمام ماند و در پونه
 هواخوانان را گهوش همواره مصدر فتنه و آشوب میگردد و دیدند
 و مهمتران پونه می پنداشتند که در نهانی محرک این همه فتنه و آشوب
 انگریزان اند القصد آسیای جنگ و پیکار دیگر بار در گردش آمد
 آخر کار افواج انگریزان از جهت نایابی اذوقه و دانه و گاه عاجز
 و ستوه گردیدند کرنیل اگر طن سپهسالار انگریزان بفتوای مجبوری
 عهد آشتی با جماعه مرهتّه بتجدید بر بست ولیکن چون خبر عهد آشتی
 کرنیل اگر طن که بفتوای ضرورت و بیچارگی با جماعه مرهتّه
 در میان آورده بود به بنی برب رسید سرداران انگریزان آشتی
 مغلوبانه نپسندیدند و بناچار نیران عرب و پیکار باز مشتمل
 گردید و جنریل گوڈر د که بجنگ مرهتّه متعین شده بود پس از
 مایوس گشتن از امداد استانی بچونسله راجه برار بر جنگ
 مرهتّه از حسن آباد متوجه برانپور گشت و را گهوش شنیدن
 این خبر از قید سیند هیبه گریخته بجنریل پیوست ؛

مصالحه کردن جماعه مرهته با حیل و علی خان بهادر
 و متفق گردانیدن او نظام علی خان آصفچاه و نجف خان
 و سائر بزرگان هندوستان را با خود در مجادله انگریزان؛
 بدان گاه را گه که بر انگریز بیامد پیا کرد رزم و ستیز
 جهانی پر از شور و آشوب کرد خردمند داند که ناخوب کرد
 مرهته مجید علی داشت جنگ بهم آخته تیغ الماس رنگ
 دوستی زودی شده کینه در پی جستن یشتی بوم و بر
 چو شد رزم آغاز با انگریز بیک و نهاده مجید ر ستیز
 بسته در جنگ بانام جوی ز کینه سوی آشتی کرده روی
 ز خود کرده خشود بنمود یار که باشد در ایار در کارزار
 نظام آنکه بد بر دکن باج خواه بدو نیز بکشوده از مهر راه
 بگرمی در دوستی باز کرد در اینز با خویش انباز کرد
 نجف خان که بد نامدار بزرگ بمیدان پیکار گردی سترگ
 فرادان سپه داشت آراسته همه نره شیران نو خاسته
 جز اینان هر آنکس که بد نامدار بخود کرده دساز و انباز و یار
 همه گشته با یکدگر همزبان بدین رای گشتند همه استان
 که حیدر علی یک شده با نظام کشیده به پیکار تیغ از نیام
 بکر ناک و بوم سه کار نیز که ناز و بدان هر دو جا انگریز

روان ساخته شکر جنگجوی به پیکار بد خواه بنهاده روی
 بدان بوم دهر شور و شرف انگنند ز دشمن بن و بیخ را بر کنند
 بگجرات راند مرهتته سپاه که یابد بد اندیش آبخانه راه
 یکی مهتری از مرهتته سپاه که سودی سر جاه بر چرخ و ماه
 مودا جیش نام و لقب بچون ساه مقرر چنان گشت کوباسپه
 سوی بوم بنگاله گردد روان بسته به پیکار کردن میان
 نماید مر آن مرز زیر و زبر بخاریده یکسر ز پیکار سر
 بدست آیدش هر که از انگریز بر انگیزد از جان او رستخیز
 نجف خان ز دهلی براند سپاه سوی کهنه یکسره رزم خواه
 فردزد در آن آتش کینه تیز به پردازد آن بوم دهر ز انگریز
 گرش آصف الدوله یاری کند درین کین بخود خوبکاری کند
 و گرنه نجف خان که کارزار چو دشمن ز جانش برارد و مار
 چو اینگونه کنگاش آمد بسر روان گشت هر سو یکی نامور
 کران تا کران جهان شد سپاه بدان بد که اختر بند نیکخواه



رسیدن سفیر دولت انگلیز به نزد حیدر علیخان بهادر
 بامیل آشتی و نا کام بود گشتن؛

درین میان گورنر مدراس این معنی از مصالحه ملکداری دریافت که
 سفیری پرتویر پیش حیدر علی خان فرستد تا ادا اگر ممکن

باشد راه آشتی که فیما بین از دیر باز بسته شده است باز کشاید و
 بر حقایق امور آن مملکت و دقایق دستور آن دولت نیکو
 آگاهی بهرساند چون مرکوز خاطر حیدر علی خان درین باب
 استکشاف نموده شد پس از هزار دشواری سفیر را اجازت
 آمدن در ممالک محروسه خود داد ولیکن فرمود تا بدوری چار
 میل انگریزی از سریر نپتن رحل اقامت اندازد و هیچکس
 از اتباع او بشهر در نیاید چنانچه پس از درنگ بسیار حیدر علی خان
 سفیر را بحضور خود طلبید و بعد اصغای همه سخن چنین پاسخ داد؛
 در اوائل حال گمان من بجماعه انگریزان چنین بود که ایشان
 نسبت بدیگرا قوام در راس کار و وفاداری ممتاز و سرفراز اند؛
 ولیکن از تجربه که درین نزدیکی صورت گرفت چنان حالی من
 گردید که انین دو گرامی صفت ایشان هیچگونه بهره ندارند
 چون بر حسب عهد و پیمان سال ۱۷۶۹ع از شما مدد و یاری
 از بهر مدافعه افواج مرهقه خواستم شما در ان اہمال کردید و آنقدر
 مرا بمعاذیر لنگ در لیست و لعل داشتید که وقت کار از دست
 رفت و اعادی بر من فیروز گردیدند؛ نیز شما بر غم شرایط عهد
 و میثاق افواج خود را در ممالک محروسه من فرستادید و قاعده ماهی
 بشرف خود در آوردید؛ و هنوز در انجا منصبداران تان بتحکم
 و تجبر می پردازند؛ بنا بر ان اکنون مرا هیچ وثوق و اعتماد برگفتار

و کردار تان نمانده است؛ علاوه آن کدام فایده یا سود از هواخواهی
و همدستانانی آنچنان سرداری بسوی من عائد شد نیست که او
عنان کار در قبضه اختیار خود ننمیدارد؛ در هر امر محتاج رهنمائی اهل
شورای می باشد چنانچه اگر از ویاری و استداد جویم او نخست
استفتاء از اهل شور خواهد نمود؛ و انگاه از نواب محمد علی خان
در باره زرعانت خواهد جست؛ و یقین جازم است که
نواب صاحب درین خصوص عذرها خواهد آورد؛ و کار را در تأخیر
خواهد انداخت و هرگاه درین باب با او الحاح و مبالغه کرده شود
بعض اجناس و چند عدد جواهر شما میدهند تا در بازار فروخته شمن
آن را بکار در آید و چون این نیز پس از بوک و مگر بی حد صورت
و قوع گرفت شما خیمه بیرون شهر می زنید؛ و پس از درنگ
بسیار با کمال احتیاط روانه می شوید بدین نمط که اگر یکروز کوچ کرده
می شود و در روز مقام اتفاق می افتد؛ در چنین حیص بیص فوج کمک
شما بحد و مملکت من در می آید و اعدای ناانجار پیشتر از آن کار
خود کرده اند و مملکت مرا دیران و غراب گردانیده؛ و حال
من یکسر مخالف و تمامتر منافی حال شماست در بند شورا و
کنگاش نمی باشم که غزیمت من وابسته اجازت او
باشد کار من وابسته داری من است خداوند وقت خودم؛
ز بهار فرصت کار ضایع نمیگذارم در یکدم می توانم که قشونی یار ساله را

از سواران کار بطرفی گسیل کنم که شصت میل کوچ
معمول روزانه ایشانست و انبارخانه و ذخیره خانه از هر گونه
مایحتاج الیه معمور و موفور دارم که از برای اخراجات سالیان کافی
باشد؛ این چنین دو گونه دولت مختلف چگونه در کار و بار
هندستان و همعنان خواهند بود؛ بنا بران ای سفیر برو و با خواجرات
بگو که ازین پیش بار سال نامه و پیام خود در تصدیع من نکوشد؛
از پس اینهمه تهدید حیدر علی خان بزودی قاصد انتقام میگردد؛
چنانچه بیستم ماه رجب سنه ۱۱۹۴ ببحری موافق ماه جولائی سال
۱۷۸۰ ع از گهات گذشت مانند سیل جو شان ناگاه برزد و بوم
کرنا تک میرسد و در آن سرزمین آشوب قیامت برپا میکند؛
جمعیت جنودش درین یورش بسی هزار سوار جرار و چهل هزار
پیاده خوشخوار میرسید علاءه توپخانه گران و سنگین که کار گزارانش مردم
فرنگستان بودند بسرکردگی شیرلای و دیگر مضبداران فرانسیس؛
حیدر علی خان درین هیجا خودش سپهسالاری لشکر میانگی
پر داخته بود و انبوه میسر بسرکردگی طیپو سلطان وابسته و چنان
قرار یافته که او بر سر کار است شاهی تاخت آورد؛ مادامیکه گروه
ممنه بسرکردگی سپهرداری از سپهداران نامدارش
در خطه ماده دره و نواح جنوبی درآمده بفک و غارت آن بقاع
اشتغال نماید؛

در همسایگی معبر پالام نائر قرارگاه جنود میانگی کده چتور بود؛ چون این قلعه در میان قلال جبال واقع است حصارش بغایت مستحکم و استوار و دور از راهگذر مقرر افواج، نواب انورالدین خان آنرا ملاذ و ملجای اهل و عیال خود هنگام سونح حوادث و دواهی ساخته بود؛ این قلعه داراخی و ابسته آن در تصرف ناصرالدوله عبدالوهاب خان برادر محمد علی خان بود؛ از جهت گمان نقود و جواهر گرانمایه یا از جهت کینه و عداوت که حیدر علی خان با محمد علی خان داشت افواج حیدری نخست دست یغما و تاراج بران واکشاد؛ قلعه دار و مخدرات و اطفال او همگی اسیر شدند؛ و انواع ذلت و خواری کشیدند؛ اموال و ذخائر قلعه بتاراج رفت و نفائس و طرائف آن به سریر نگین فرستاده شد؛ از میان اجناس غارینه متاعی بغایت گرانمایه کتابخانه بود از کتب تازی و فارسی که نواب انورالدین خان فراهم ساخته و جانشین او در نصاب آن افزوده این مجلد است با جلدهای دیگر که از دیگر قلاع کرناٹک و از کتب خانه نواب کرپه و غیره برده شده بود بعد شهید شدن طیپو سلطان مغفور مع کتب خانه سلطانی بدست انگریزان افناد جنود حیدری درین یورش بر تسخیر قلعه چتور و فتح قلاع مجاور آن اکتفا ناکرده پیشتر شتافت؛ و در دهم آگست گردهی از سوارانش پس از آنکه بسفک و نهیب چند قریه در جوار مدراس پرداخته

بودند در شهر مدراس آنچنان آشوب و غلغله در انداختند که
باشندگان از مردم فرنگستان اندرون قلعه آن مستحقین گشتند
بیست و یکم همین ماه افواج حیدری شهر آرکات دارالملک
کرناتک را تاراج و غارت کرد؛ ولیکن بفرار سیدن جنود
انگریزی بعضی بسرکردگی سرهکطر منرو از مدراس و بعضی
بقیادت کرنیل بیلی از سرکار است شمالی حیدر علی خان از محاصره
آرکات دست برداشت و در آن کوشید که این هر دو فوج را
از فراهم آمدن باز دارد؛



ترجمه بعض مقام باب دوازدهم از کتاب ملطری بیابگری
یاتنا کوه بهادران انگلستان (که در سنه ۱۸۴۱ع مطبوع شده)
در ذکر جنریل سر دیوید بیرد که مدتی در آسیای
طیچو سلطان و هنگام تسخیر قلعه سریونگپتن سر کرده
اهل یورش بوده، متضمن خصوصیات جنگ کوهستانی
کنچی کوته که یکی از آن جنگهای نامی است که پس از
کشته شدن جماعتی کشیر دران از رزم جویان طرفین
فتح و فیروزی نصیب حیدر علی خان گردیده؛

در میان تمامی ریاستهای هندوستان در آن زمان (که سلطنت
نیموریه آب رسیده و یکسر منحل گردیده بود) گرانمایه و ممتاز،

ریاست میسور بود در تصرف نواب حیدر علی خان که مردی بود از حالت سپهبداری بیادری بخت و اقبال بهمین پایه فرمان فرمائی و جهانداری رسیده؛ و منش و الای مانجویش کمالات عالیّه سپهسالاری را با مالکات سینه ملکداری بدان خوبی و بایستگی فراهم ساخته بود که در میان فرمانروایان فرنگ نیز در آن عهد چنین کس بجمع این نوادر صفات نایاب بود؛ چون همسایگی این چنین طرفدار ذوفنون و با اقتدار نسبت بریاست انگریزی که هنوز نیکو استحکام نگرفته بود پرخطر و سهمگین می نمود هر آینه خیلی قرین مصالحت ملکی بوده که کار پردازانش نسبت بوی در مقام هواخواهی و همداستانی بودندی یا آشنان عهد و پیمان آشتی بنیان با او در میان آوردندی که دست تطاولش از سرزمین ایشان کوتاه مندی ولیکن جماعه انگریزان بجای مهراندوزی راه کینه توزی با وی سپردند؛

در سال ۱۷۶۸ ع کارگزاران ریاست انگریزی طرح ستیز و جنگ با حیدر علی خان ریختند؛ و درین جنگ حیدر علی خان بکام دل فیروز مند و مظفر گردید؛ و بیخا و تاراج عام آشنان فتنه و آشوب در مرز و بوم کرناٹک برپا ساخته کار نهیب و غارت تا عین دروازه مدراس رسانیده بود که کار پردازان ریاست مدراس بفتوای اضطراب بر مصالحه مغلوبانه را خبی گشتند عهد و پیمان در میان

آمد که هر یک از فریقین هنگام حاجت فریق دیگر ملک و حمایت خود را از هزار دریغ ندارد هنوز صبح این عهد بشام نرسیده بود که حیدر علی خان در جنگی که او را با جماعه مرهتہ پیش می آید میخواند که نقد دوستی هواخوانان جدید را بر محاک عیار زند بنابران مکتوبی بگورنر مدراس میفرستد و امتحاناً از برای نام درخواست ملکی تحققی نماید تا پانصد سپاهی انگریزی ارسال دارد و یکم گورنر مدراس برخلاف مقتضای آئین و کیش * ع * در اول قدح دردی آورد پیش * یعنی دعوت او را اجابت ننمود؛ و چون در سال ۱۷۷۰ ع چینی که یفاگران مرهتہ دیگر بار کار بر حیدر علی خان دشوار کرده بودند او باز استواراد ملک از دولت مدراس پیاده نمود و عهد و پیمان تکرار بپادشش داد کار گزاران آن دولت همان تغافل و اہمال را کار بستند؛ درین اثنا از تکرار نهب و غارت جماعه مرهتہ فرابی و تباہی در مرز بوم میسر و صورت گرفت زیرا که یفاگران مرهتہ بوم و بر جماعتش را بشرف خود در آورده بودند؛ و صیانت و حمایتش منحصر بود در آن قلعه که بغایت استوار و حصین بود؛ درین حالت حیدر علی خان از هواخوانان جدید خویش باز سالت اعانت می نماید و بہبودیکہ ازین معاونت عاید ایشان شد نیست و اجمی نماید و میگوید کہ چون این یفاگران بی سروسامان یکسر حکومتی ستیل

شمالی هندوستان را عرضه صد گونه خوف و خطر ساخته اند
پیدا است که در صورت استیلا و ساز و سامان مصدر چگونه هرج مرج
در تمامی ممالک دکن خواهند گردید برین اعلام نیز اثری مترتب
نگشت و کارکنان دولت کنینی درین احوال مرتکب کمال
تنگ و عار گردیدند چون اختر اقبال حیدر علی خان هنوز در حدود
و ترقی بود پچاره گری رای صائب بر تمامی اعادوی خود مظفر گردید
و بدون یاری و امداد احدی در سال ۱۷۶۲ ع با جماعه مرهتہ بروجه شایسته
مصلحه نمود، و از ان پس از رهگذر مناقش و نزاع خانگی جماعه
مرهتہ و سواد پیر کار گزاران ریاست بنیادی او را یاری آن
بهرسید که نهمین اعمال و محال گم کرده خود را باز یافت نمود
بلکه حوزه مملکت خود را نیکو فراخ و وسیع فرمود؛

پس از آنکه حیدر علی خان اینچنین منتقض عهد از جماعه انگریزان
هنگام ضرورت بمقام تجربت و آورده و بتکرات مشاهده کرده
زنها را از متوقع نبود که دیگر بار بر پیمان و میثاق ایشان اعتماد
کردی؛ در همین زمان جماعه فرانسیس باو پیوستند و هر گونه
آلات و ساز و سامان جنگ و پیکار او را یاری نمودند،
و هواخواهی و همدستانیش را در باره مطمح نظر خویش که چشمداشت
دست یاب نمودن مملکت کرناٹک باشد مصلحت دیدند،
چنانچه مقصد اراکان کار دیده فرانسیس بملازمت او گردید هواخواهی

بسته بآموختن آداب حرب و قتال خاصه ممالک فرنگ
 سپاه او نیکو پرداختند؛ اکنون حیدر علی خان خود را نیکو آماده و آراسته
 انتقام از اعدای یافت و با جماعه انگریزان از رهگذر سلوک
 گذشته ایشان بدل کینه میداشت و درین باره حق بجانب
 او بود؛ حال کار گزاران دولت کنپنی درین زمان برین منوال بود
 که ایشان کورانه در انداد و اعانتش میکوشیدند و دیگر اهل حکومت
 و اقتدار آن روزگار را گوئی تحریک میدادند تا بادی در شکست
 خودشان یار و همکار گردند چنانچه این فرصت را حیدر علی خان مغتنم
 شمرده پندمانی با جماعه مرهتته و نظام علی خان عقد موافقتی بند و تا بتناق
 همه دیگر انگریزانرا از هند وستان ستاصل گردانند؛ تمامی امور
 در تمشیت این منصوبه بختگی رسیده بود و کار گزاران کنپنی
 هنوز در خواب غفلت خود را بخطر می انکاشتند؛ تا آنکه در سیستم
 جولائی سال ۱۷۸۰ عیدر علی خان سپاه خود را با کمال سطوت
 و صولت مانند سیل دمان بر مرز و بوم کرنا تک فرو ریخته
 تاخت و تاراج نمود؛ جمعیت سپاه حیدری درین چالش
 از هشتاد هزار کس متجاوز بود و این نصاب هیبت گستر
 به پیوستن افواج موشیر لالی و بسیاری دیگر از منصبداران فرانسیس
 بطریق اعانت سمست از و یاد پذیرفته و عدت جنود انگریزی
 که قائد آن سرهکطر منور بوده بشش هزار نمیر رسید؛ و این سپاه

در حدود مدراس بکوستان اقامت داشت چینی که هفتاد و سیوم
رجمنست که تازه از ولایت انگلستان فرار سیده بود (همان روز
که از جهاز فرود آمده) حسب فرمان گورنر از بهر جنگ بمعسکر
انگریزی پیوست؛

حیدر علی خان پس از آنکه بوم و بر کرناٹک را طی کرده و تمامی
معمورات را که در اثنای راهش واقع شده با آتش سوخته
و آب شمشیر پاک شسته متوجه آرکات گردید؛ بیست و یکم
آگست در مقابله شهر نر دل نمود و این خود مقدمه جنگ بود؛
درین زمان کرنیل بیلی در بندوبست سرکارات شمالی با فوجی
گران اقامت داشت و جنود حیدری که بمحاصره آرکات
می پرداخت حایل بود در میان این فوج و معسکر انگریزی؛ اکنون
از دیوان مدراس بکرنیل بیلی فرمان میرسد تا بر جناح استعجال
بمقام کوهستان ملحق معسکر انگریزی شود و لیکن حیدر علی خان بحکم
کار آگاهی مهر جنود کرنیل بیلی را که محصر بود در یکراه سد و گردانید
و کوشش بسیار از طرف کرنیل موصوف بهل آمد و مدافعه
آن از جانب حیدر علی خان صورت گرفت آخر کار در مقام
پربنا کم سر بکارزار کشید و کرنیل بیلی بدانچنان فیردزی که از
جمعیت قلیل سپاه پیاده و یکسر ناداری فوج سواران متوقع تواند بود
گونه بکام دل رسید و لیکن این فیردزی در سیه روزیش افزوده؛

چه معسکر انگریزی از مقام کرنیل بیلی هنوز دور بود و افواج حیدری در رهنگد ارش سدّی سکندری؛ و از جهت ناداری علوفه و اذوقه سپاهش مبتلای محنت فقر و فاقه گردیده؛

درین حالت پر ملالت کرنیل موصوف صورت حال خود را باعلام سرهکطر منور این چنین می پردازد که از رهگذر خسبران که درین جنگ عائد مانده نه پای رفتن داریم و نه از فقدان اذوقه درین مقام یارای ماندن چنانچه از بهر چاره گری این حادثه را یها بران قرار گرفت که آنچنان کمک بکرنیل بیلی فرستاده شود که از ان مهملکه بدر تواند جست چنانچه بر حسب این عزیمت جمعیتی گرانمایه بسر کردگی کرنیل فلیچر و کپتان بیرد و چند سرداران دیگر بدان مهم فرستاده شد؛ این جماعه هنگام نه ساعت سائی از معسکر روانه شدند؛ حال مصیبت اشتمال فوج کرنیل بیلی را ازین یک امر قیاس توان کرد که هر فرد از جمعیت کرنیل فلیچر همین دور و زده خوراک برنج و قدری بسکطیا کلیچه و شراب از بهر معونت قوت و دستانش که در مقام پرنبا کم بودند برده بود؛ چون حیدر علی خان بهادر از جمعیت فرستاده آگاهی یافته رساله سواران بقطع کردن راه ایشان فرستاد ولیکن کرنیل فلیچر و کپتان بیرد باره نمایان خویش بدگمان گشته از راه راست انحراف نموده بر راه قوس مانادر پناه ظلمت شب که گوئی

بجایات ایشان رسیده بود از تگ و تازر ساله حیدری
صحیح و سالم با جمعیت کرنیل میلی پیوستند؛ ولیکن نواب
والاجناب با قضاای پخته کاری در ماده دشمن شکاری نگذاشت
که این جنود متفقہ راہ سلامت بپسند و از مکند تطاول او
رانی یابند؛ فرمان داد که در عقبہ های دشوار گذار که افواج انگریزی را
از ان بایستی گذشت مورچالہ های توپ آراسته دارند،
و چون از ہنگام کوچ ایشان و دیگر خصوصیات نیکو آگاہی
داشت فوجی سنگین را از بہین پیادگانش فرمود تا ہر دورستہ
گذرگاہ شان آمادہ مکین باشند؛ و خودش با بہرہ کلان از افواجش
مترصد حملہ های ایشان ماندہ تا بامداد شان پردازد مادامیکہ تہیہ
سپاہ درینجا اینچنین نمودہ بود حشری بيمر را از سواران پندارہ
در حدود کاخیویرم از بہرینما گری و ترکناز تعین فرمود تا فرصت کار
نگاہ داشتہ سد راہ عزیزست شکر انگریزی گردند؛

حال جنود حیدری برین منوال بود کہ چون بامداد دہم سپطنبر کہ از بہر کوچ
افواج متحدہ متعین شدہ بود فراز آمد ہنوز سپیدہ صبح ند میدہ بود کہ
ایشان خاموش و آرمیدہ مترصد فرار سیندن قشون انگریزی
را در عین دام بلا کہ از بہر شان در چیدہ شدہ بود دیدند؛ سپاہیان
مکیننگاہ مورچال دوازده توپ بر ایشان سردادند و ہنوز ایشان
پشت ترک نرفته بودند کہ مورچال دیگر عقب ایشان آتش

داده شد؛ چنانچه بجز آنکه پیشتر روند هیچ چاره نداشتند؛ ولیکن
 دیگر مورچاله‌های توپ از بهر ایشان آماده داشته بود، در عرصه
 نیم ساعت پنجاه و هفت ضرب توپ در آورده شد تا بر فوج انگریزی
 سرداده شود بقریب هفت ساعت صبحی سپاه قشون قشون
 از مور و ملخ افزون برین شستی برگشته بخت فردر یختند تا کار بجای
 رسید که مردان فریقین یگان یگان باهم در آویختند که پطمان پیرد
 و جوانان (گرنادیر) یا تاور در آن معرکه تنگبار داد پر دلی و شجاعت
 دادند طرفه تماشائی بود که شستی دلیران انگریزی در میان بیست
 و پنج هزار سوار و سی پلتن سپاه میان پیاده (علاوه جمعیتی از
 سپاهیان فرنگ ملازم حیدری و توپخانه کمان که از مسافت
 یک تیر پرتاب سرداده می شد) که ایشانرا نقطه وار در میان
 گرفته بودند پایدار ایستاده بدافع و مقاتله اعادی بر هر طرف
 بر سیل تبادل می پرداختند؛ منصبداران فرانسیس در شکر
 حیدری بمشاهده این جرأت و جلادت که از پر دلان انگریزی
 بظهور میرسید در شگفت فرو مانده بودند، در میان سپاه
 انگریزان همین ده ضرب توپ میدانی بود ولیکن بدان خوبی
 و چابکی آنرا بکار می بردند که در میان جمعیت اعادی از آن آشوبی
 عظیم پیدا شده؛ پس از مقاتله و مجادله از شش تا نه ساعت صبحی
 نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم انگریزی وزیدن گرفت

و گزیده رساله های سواران حیدری پس از حملات متوالی
یکسره هزیمت خوردند و جناح راست و بهین جنود حیدری پریشان
شده قریب بود که منہزم گردد؛ و منصبداران فرانسیس که
توپخانه حیدری در اہتمام شان بود دست از کار باز کشیده
بودند؛ درین میان وقوع حادثہ ناگہانی صورت واقعہ را یکسر وارگون
ساخت تا افواج منہزم مظفر و مضور گردید؛

تفصیل این اجمال آنکہ باتفاق نامیہمون نسبت بانگریزان
و ہمایون نسبت بحیدر علی خان عرابہ های باروت و گولہ کہ
در فوج انگریزی بود یک ناگاہ آتش برگرفت، و پاگ
بوخت؛ و این واقعہ ثلثہ نتیجہ آن گولہ توپ بود کہ گلنداز
توپخانہ حیدری دران انداختہ درین واقعہ بسیاری از سپاہیان
انگریزی علف آتش گشتند؛ ولیکن یکسر بر باد رفتگی ساز
و سامان جنگی باقیماندگانرا نسبت بمردگان بیشتر عرضہ محنت
و بلا گردانید؛ طیبو سلطان کہ خلف الصدق پدر نامدار شہاست
و ثار حیدر علی خان بہادر بود بفور فرصت دشمن شکنی را
مختتم شمرده بدون استجاز از پدر و الا مقام باجماعہ سواران
مغولیہ و کرناٹکی چون سیل دمان بر فوج انگریزان کہ بدان
آتشزدگی برہم خورده و ہنوز بحال خود در نیامدہ بود فرد ریخت
و عقب آن تمجیل قشون فرانسیس گرم و گیرا بیاریگری

آن سواران فرار سید؛ و از کوشش مردانه تسمت سپاهیان
انگریزی یگان یگان پاره پاره ساخته شدند؛ ولیکن منصبداران
انگریز در آخر سپاهیان پریشان گشته فرنگستان را گونه
فراهم گردانیده در عین آتشباری توپخانه اعادی جای بلند و سستیاب
ساخته ایشان را بوضع مربع بیاراستند منصبداران به شمشیر
و سپاهیان بنگین خویش میجنگیدند و هزاران سپاه
غنیم را در سینه حمله است مختلف مقاومت نمودند؛ و در پایان
کار از حشر بیرافواج دشمن که تازه بی هم میرسیدند شتوه آمده
پامال حو افراسپان و پای پیلان شدند؛

حد کشتگان بجانب جماعه انگریزیه از چار و نیم هزار بیش بود
از ان میان چار هزار سپاهی هند و ستانی بود و قریب ششصد
فرنگستانی کرنیل فلیچر در میان کشتگان یافته شد و کرنیل بیلی
و کپتان بیرد چار جازخمهای کاری خورده با دوصد فرنگستانی اسیر
شدند و چون ایشان را پیش حیدر علی خان بردند با قضاای
نخوت فیروزی پشتم خواری بسوی شان نگرست و علاای
فیروزی برداشت ولیکن کرنیل بیلی جواب شایسته داد که
طیو سلطان درین معرکه حاضر بود نیکو آگاهی خواهد داد که این ظفر از
رنگدربلای ناگهانی بود که بر سر افتادنه از جهت هزیمت
و شکست که از افواج شما خورده باشیم؛ نواسب ازین

جواب درشت بر آشفته فرمان داد تا ایشان را مقیم دارند
میگویند که مشاهده کثرت کشت و خون که بسیاری از
مردان کار دیده اش کشته و تلف شده بودند مزاج نواب را
آشفته گردانیده بود ازین سبب با اسیران انگیزی بدن
نمط درشتی و سختی که عادتش نبود سلوک نمود؛

کپتان پیردیس از کشیدن گوناگون شاید اسیری که محبوس
بودن در زندان وحشت انگیز، یک زنجیر با اسیر دیگر
پایسته تا سه دینم سال ششم از آن بود زمانی یافته دبفرنگستان
رفته و از انجا بمنصب جرنیلی ممتاز شده باز به هندوستان آمد و
در سال ۱۷۹۹ با فوج متفق که از بهر یورش سریرنگپتن در مقام
ویالور آراسته میگشت پیوست، اکنون کپتان پیردیس که بسرکردگی
قشونی از سپاهیان فرنگ استیاز میداشت مجدداً درخواست
تادرین پیکار پراخطار سرکردگی جنود یورشش نامزد او گردود چنانچه
برین آرزو بکام دل فیردیز گردید؛ و در چهارم می سال ۱۷۹۹
رایت انگیزی بالای برج پیردنی برافراشت؛ پیش
از آنکه طلوعه شب برآید سریرنگپتن دالی خود را بدل کرده کابید
ولایتش بردست کار گزاران انگیزی و اسپرد؛ از تقالیب
اددار روزگار همان شهر که پیشتر در تغذیب کپتان موصوف
اسفل السافلین بود اکنون در نشاط افزایش اعلایین

گردد و لیکن با آنهمه شگفتگی و نشاط مندی که از قهر اعدای و
فیروز مندی عائد او شده ، هیچگونه خشم و انتقام که در چنین
حال معمولست در دلش راه نیافته بود ؛



روانه شدن کنیزیل بیلی بمسند جنویریل سرهکطور مندر و
و گرفتار شدنش بدست طیبیو سلطان ؛

ز ماه نهم روز نه رفته بود	به بیلی زمانه بر آشفته بود
شده اخترش کند بر آسمان	شوریده و تند گشته جهان
خود و لشکر از شهر پیرم بکام	سوی مندر و تیز برداشت گام
فزدن پنجمه بود بر سه هزار	زمیند و یورپ مردم کارزار
چو بسپرد ره چار یک از کرده	ز حیدر رسیدند لختی گرده
میان دو بدخواه پر خاش خاست	ز تیر دور و یه فشافاش خاست
باندک ده و گیر حیدر سپاه	ز بون گشته در دست آوردگاه
نیفشده پی پاشنه کرده تیز	به پیچیده از کین لگام گیریز
ردان گشت بیلی از انجایگاه	یکی دره تنگش آمد براه
ز گیتی نهان گشت زرین چراغ	سراسر جهان گشت چون پر زاغ
دران دره بیلی پیام فردود	که تن را از آرام بدهد درود
بناگاه از دشمن کینه خواه	به پیکار آمد دگر ره سپاه
دران دره تنگ آشوب خاست	چو تند رخروشدین توپ خاست

زمانی به بیلی بناریده تیر
 فردان را کرده توپ و تفنگ
 ازان پیش کاید برون آفتاب
 روان گشت بیلی از انجاگاه
 بناگاه طپو به انجا رسید
 ستیزه به پیوست از دو گروه
 بگاه گذر ره برد تنگ بود
 نیارست آراست آوردگاه
 بند دست چپ هیچ پیدا از راست
 ز بار و بنه کس نه آگاه بود
 در امراه دشوار و تاریک و تنگ
 توانست کوشش نمودن سپاه
 به بیچارگی جنگ بایست کرد
 ز طپو پنهان دخته بیلی هنوز
 ز حیدر بیامد سپاهی دیگر
 به طپو شده یار در کارزار
 بشد آتش کین و پیکار تیز
 سوی دشمنان گوله انداخت چند
 که صندوق باروت او بر فروخت
 چو باران که از ابر آید بزمیر
 کشیدند از جنگ و پیکار جنگ
 بگیرد و جهان گونه زرناب
 بریده ازان دره یکمیل راه
 سر آتش جنگ بالا کشید
 چو انگریز بد در میان دو کوه
 نه میدان آویزش و جنگ بود
 نه صفی توانست بسایق سپاه
 ندانست کس قلب و ساقه کجاست
 کشاده نه بر مرد کین راه بود
 نه بر رسم پیکار و آئین جنگ
 گسسته رده رفت بایست راه
 بر انگیخت ناچار گرد نبرد
 یکی گرد برخاست شد تیره روزه
 بیکدست تیغ و بدیگر سپهر
 رسم ستوران زمین شد نزار
 دل توپ افروخته انگریز
 شدش کار و اژدن زبخت نشد
 زبایسته سامان فردان بسوخت

بسی چیز شایسته اندر نبرد که شاید بمردان گه دار و برد
 نگه کرد و دانت طیور ز دور کز آتش پید خواه افتاد شور
 خمیده شد از راستی پشت او ز سامان بود باد درشت او
 برانگینخت از جا تگاور سوار بکف خنجر و تیغ زهر آبدار
 فراوان زدشمن بکشت و بخت بسی تن بیفکند بر خاک پست
 چوبیلی چنان دید بر کاشت روی ز انگریز بد آنچه همراهی
 بجا مانده بود اندران کار راز اگر تند رست و گم ز خمدار
 گرفت و تلی دید بالا بلند بد انجا روانه ز بیم گزند
 نه در تن توان و نه در روی رنگ تهنی دستش از آنچه باید جنگ
 سپه خسته و کوفته از نبرد بران پشته شد پر ز تیسار و درد
 نه سرب و نابار و توب و تفنگ پس پشت او دشمن تیز جنگ
 و مادم همی حمله می برد سخت بران بینوا لشکری گشته سخت
 بهر حمله مردان خاک فرنگ زده دشمنان را بهشت و بسنگ
 نموده ز تزدیکی خویش دور چه تاب آورد زور با بخت شور
 چو شد سیزده حمله زینگونه رد فردن بود دشمن ز دام و درد
 سواران آسوده از کار زار ز لشکر برون تاخته ی شمار
 چو کوهی که گردد روانه بچنگ بآهن نهان تیغ و زرد پین بچنگ
 سر نیزه افراشته بآسمان چو ار غنچه شیر و پلنگ دمان
 بنزدیک آن خوار مایه سپاه رسیده چو دیوان دار و نه راه

فرادان به شمشیر و باران تیر بکشتند و افتاد بیلی اسیر
 شش و سی زن نام آوران سپاه تبه گشته افتاد بر خاک راه
 همان نیز پنجاه از مهتران پراز زخم بسته ببند گران
 فرومایه لشکر بران تل خاک ازان هر که دارسته بد از هلاک
 بیفتاد بر دست دشمن به بند گمر از تیغ بد خسته گمر یگزنند
 یکی تن نگشته رء از سپاه کسی خسته کس بسته کس شد تباه
 چنین است پایان رزم و نبرد سری زیر تاج و سری زیر گرد
 ظهور این فیروز نواب فریدون فر را بیکو سرمایه نازش و بالیدگی
 گردید؛ و شاهده تگاپوی مردانه و دوستبر و پرولانه طیهو سلطان
 که درین جنگ مصد ر آن شده و جوهر نامداری و دالاکوهری و کمال
 و هنر لشکر کشی و سپه سالاری که درین کارزار بر وجه ابلغ ازد
 نمایان شده بود او را خیلی سرور و شادمان ساخت؛

حیدر علی خان بمجرد آنکه جنود او از تعب و زحمت این رزم و پیکار
 که دران بسیاری از مردان کار و دلیران کارزار از طرف
 او افتاده (و فیروزی را او درین بازار بنهای گران سرمای سران باز
 خریده بود) آرمیده بودند بمحاضره آرکاست باز گردید؛ زیرا که او خیلی
 هوس استخلاص این قلعه داشت ازینرو که و دیعتگاه انبارهای
 گران و ذخیره های کلان بود؛ و بدین نظر که دارالملک آن
 صوبه و محل اقامتگاه نواب صوبه دار آن بود (اگرچه در این زمان

نواب از انجا بد را س (آمده بود) ستخاص گردانیدن او را
 موجب استیلا بر تمامی آن صوبه و سبب فراهم آمدن تمامت
 زمینداران آنرا در زیر رایش تصور می نمود ؛
 در آن زمان زمان قلعہ داری آن حصار بدست راجه پیر بر که مرد لاور
 ولیکن از فنون جنگ کمتر بهره می داشت تفویض نموده شده بود
 اگر چه دو صد سپاه فرنگستان و هفت هزار از سپاه نواب
 محمد علی خان در انجا بودند ولیکن در مقابلہ آنچنان افواج جنگ
 آزموده و کار دیده که سپه سالارش حیدر علی خان بوده باشد هیچکاره بودند ؛
 چه امور جنگ و بیکار بجانب حیدری با کمال هوشیاری و دیده داری
 بکار برده میشد و از نتایج آن چنان پنداشته که مصدر آن کار
 مردیست نیک آگاه باصول گوله اندازی و قواعد قلعه گیری
 و استعمال منجنیق و مانند آن از آلات جنگ و جدال ؛ فرار سیدن
 او با کمال آرمیدگی و ضبط بوده ؛ و حملات او هوشمندانه و چابکانه
 و توپخانه اش نیکو ساخته و آماده با موفوری ساز و سامان و
 کار گزارانش عالمان کار دان ؛ منصبداران انگریز بمشاهده آن
 چابکی و آسانی که بدان مورچالهایش اتواب ایشان را
 فرو انداخته و آلات جنگی شان نابکار ساخته بود فرو ماندند و
 شکسته دل گردیدند ؛
 در اواخر اکتوبر قلعہ را بیورش گرفتند و بیستم نوبار شهر بخنیم مظفر

تسلیم نموده شد راجه پیر بر قلعه دار را حیدر علی خان بغزست و احترام تلقی نمود؛ انگریزان و قریبان محمد علی خان که در آرکات باز پس مانده بودند بعضی از ایشان مجبوس ساخته و برخی بسریرنگپتن گسیل کرده شدند و لیکن بادیگر باشندگان شهر نواب حیدر دل طریق مدارا و مردنی پیمود پس ازین فتح و فیروزی علی اسرع الحال فتحنامه را مخبر ازین فتوح بسریرنگپتن و پونه و حیدر آباد فرستاده شد و نیز بسوی زمینداران غراج گزار سرکار آرکات فرمان تهدید توانان صادر گردید تا بهره معین از افواج خویش آماده و مهیأ دارند و اذوقه و علوفه بمسکرمظفر بغزستند و دای بر جان یکیکه هیچگونه باعانت دادند انگریزان پردازد؛ سواران یغماگر را فرمان داده شد تا گله های گاو و میشان و گوسفند را از هر سو بزور فراهم آرند و دلاست و کشت زار را آتش زنند و بسوزند؛ و آبگیرها را یکسر غراب و شکسته گردانند و چاه ها را بحیفه های کشتگان و مردگان بینبارند؛ حیدر علی خان میفرمود که من آله خشم خدایم از بهر تعذیب مردم کرنا تمک، هر کس که از زخم شمشیرش خسته نگشت در حالت اسیری بمیسور برده شد؛ پسند و بیچگان بزور در ربقه اسلام بسته و داخل جوگه سپاه گردانیده شدند و بر اسیران طبقه انگریزان تهدید حکم رفت که بتعلیم ایشان بتواعد حرب و ضرب پردازند

سینجیلا

بسم الله الرحمن الرحيم

—❦—

الحمد لله الواجب الوجود والشهود، مبدأ كل موجود ومشهود، والصلاة
على سيد طوائف الاسلام، مقتن شرايعهم والاحكام، ومنزلة الاطهار
اصحاب التقى والسداد، وصحابته الاخيار ارباب الهدى والرشاد؛

گفتار عبرت بار، وابسته بی ثباتی این نشأت
ناپایدار، و تجدد عوالم کن فکان، بتجدد انظار
پاک یزدان، که دنباله اش باجمالی بیان فوائد
مطالعه اسفار مآثر و سیر، و ترجیح بعضی از آن
بر بعض دیگر می کشد، و خاتمه آن باظهار
سبب تالیف این اوراق تواریخی می انجامد
که قطره از آن دریا، و ذره از آن صیواست.

اگر چه درین منزلگاه امکانی دایرمان سرای فانی، که بسبب
تجدد انظار یزدانی نسبت بدین تیره خاکه ان هیولانی، جنود
وجود در هر زمان و هر مکان، قافله قافله آیان و روان است، و هر
کونی از اکوان در هر سنی از اسنان، در دیگه وضع و شان،
بل در هر دو آن نایکان مان،

با اینهمه افواج انگریزی از تعاقب او باز پس نایستاد ولیکن تصور این معنی که این نمط معامه دیر خواهد کشید او را کشتان کشتان بر جنگ سلطانی آورد؛ درین زمان عدت جنود نواب میر علی خان به چهل هزار سوار خوشخوار و یک پاتن یا قشون از مردم فرنگ و یازده قشون از سیحیان هندوستانی و بیست و یک قشون از پیادگان جرار و گرانمایه توپخانه و یستمار حشر از یغما گران میر سید؛ علاوه سی هزار سوار کار گزار که همراه طپو سلطان بودند؛ ولیکن نواب بملاحظه کار دانی و بهادری سربری کوط و سپاه انگریزی بر حشر بیمر خود اعتماد ماکرده مقامی شایسته از بهر جنگ سلطانی بدست آورده سور چالهای خود را در پناه توپخانه نصب کرده انتظار حمله غنیمت می کشید؛

غره ماه جولائی بقرب پور طونو و سربری کوط بحیل و دستبرد غریب شری بیمر حیدر علی خانرا شکست و بزور او را بران آورد که زودی از میدان جنگ کناره گزید؛ و برادر نسبتی نواب سوصوف یعنی میر علی رضا بن خرم کاری خسته و سه هزار کس را کشته در میدان وا گذاشت؛ ولیکن از جهت غایت قوت چالاکی دواب و مواشی عرابه کش حیدر ری هیچ یک از نر بهای توپ و گردون اذوقه کش باز پس وا گذاشته نشد؛

و این حال برخلاف دواب انگریزان بود که بدشواری تمام توپها را میکشیدند؛

بعد این شکست حیدر علی خان افواج خود را بجوار آرکات برد و طیپو سلطان بسوچ این بلیه محاصره ویلور را گذاشته بربنجاح استعجال پیدر بزرگوار خود ملحق گردید؛

سرتیپری کو ط که بصوب شمال نهضت نموده بود در آغاز آگست بمقام پالیکهات با فوج بنگاله شش پلتن از سپاهیان هندوستانی و جماعه از گلنده از ان انگریزی که قائد آن کرنیل پیارس بود ملاقی گردید؛ سپس از انجا متوجه محاصره پیارسور یکی از ان قلاع که حیدر علی خان در سال گذشته بحینز تخیر در آورده ذخیره گران از غله و غیره در ان بودیعت نهاده بود گشت؛ روزیکه این قلعه تسلیم نموده شد جمعیتی از سپاه پیارسور که بامدادش می آمد بشندن حال تسلیم و انقیادش بسوی پربناکم بازگشت چون این مقام همان مقام نیکو فرجام بود که حیدر علی خان را بر کرنیل یسلی فیروزی حاصل شده بود؛ این بقعه را مبارک و خجسته دانسته عزیمت آن کرد که بار دیگر در ان مقام بخت آزمایی کند بنا بر ان هیچگونه کوشش و تدبیر درین جنگ فرو نگذاشته متعاسکه از بهر سپاه خود برگزیده بود نیکو استواری داشت و افواج خود را بفراز کوهی بر کشیده که پائین آن چند نهر و آبیجوی عمیق روان بود، دعره گاه میان

دو لشکر بجویمها چندین بهره منقسم ساخته شده؛ دست راست و چپ و پیشگاه معسکرش دهمه های هولناک بر کرده و در عقب آن مورچالهای دیگر بر بسته کار گزاران این توپخانه را مردم فرانسس بودند و بیله اراش در بند کردن راه ها که از آن افواج انگریزی گذرنده بودند اشتغال میورزیدند؛ نیران جنگ و جدال در نه ساعت صبحی بیست و هفتم آگست در اشتغال آمد و هنگام غروب آفتاب منطقی گردید افواج حیدری هزیمت خورده پس پاشند همین یک ضرب توپ کلان از ایشان در میدان باز پس مانده بود؛ شیر لالی که سرکردگی توپخانه حیدری در عهده او بود از نظر اعتبار حیدر علی خان افتاد؛ چون نواب میدانست که افواج انگریزی بناچار بصوب مدراس از بهراذوقه مراجعت خواهد نمود؛ و بر تقدیر تاخت و تاراج او در آن حدود سیل فراهم آوردنش برایشان جزیراه دریا و شوار خواهد بود هست خود بران مصروف داشت قاعه دیاور را که دوبار از محاصره اش بحکم ضرورت پیشتر دست برداشته بود مستخلص گرداند بنا بران سواران طلایع خود را فرمان داد تا بدید بانی افواج انگریزی بردازند و هنگام کوچ برآه زدن ایشان را حیران و سرگردان کنند و آوارگان ایشان را بکشند یا گرفتار سازند و اسباب و بنگاه غارت کنند و هرگونه علف و گاه و غله و گیاه که در میان

راه شان هنوز باقی مانده است خراب و تپاه گردانند مادامیکه خودش
 با جمعیت پیادگان و توپخانه متوجه ویلور گردیده آنرا تنگ محاصره
 نماید؛ چون ویلور این شهر است معمور و نامدار و قلعه آن بغایت
 مستین و استوار که ملجای حاکمان کرناٹک هنگام بیم و خطر بوده؛
 بنا بران حیدر علی خان خیلی دل بستگی داشت که آنرا بشرف خود
 در آرد ولیکن چون سپاه انگریزی بضبط و حمایت آن حصار در آرد زگار
 نیکو میکوشیدند بنا بران کامیابیش درین خصوص منحصر بود درینکه
 با طالت زمانه محاصره کار بر سپاه محافظ قلعه دشوار گرداند یا ببر بستن
 راه اذوقه و غلوفه ایشان را بختی مجامعت مبتلا سازد؛
 بدین منصوبه منصبداران خود را فرمان داد تا بمحاصره قلعه تنگ پردازند و
 زنها رنگندارند که احدی اندر آید یا بیرون رود؛ و کار گزاران توپخانه را تاکیده
 فرمود که دقیقه از دقایق فنون قلعه گیری فرو نگذارند؛ در اواخر سبطنبر
 قحط و خلا بر قلعگیان ستولی گردید؛ چون خبر جنرل سر یئری کو ط که
 با اذوقه فراوان بتخلیص محافظان حصار میرسد بحیدر علی خان رسید؛
 بنا بران حشر سواران یغما گیر را بکار محاصره واگذاشته باقیه افواج
 خویش بصوب شولنگر نهضت نمود؛ و آنجا در مقامی شایسته
 میسند و میسره را استوار و مقدمه را با توپخانه چنانچه معمول است نیکو
 محکم ساخت؛ بدست و هفتم سبطنبر افواج انگریزی درین مقام
 بر و حمله آوردند جنود حیدری هزیمت یافته از ان مقام دورتر

شتافت ؛ و سر یی کوط مظفر و منصور از انجار دانه گشته دیلوریان را
از دستبرد سپاه حیدری ربائی داد و قلعه چنور را باز پس گرفت ؛
چون جمعیت افواج انگریزی آنقدر نبود که بهره از ان برای
اذوقه فرستاده شود و دیگر بهره یکنگ و جدال اشتغال در زد
بنابر ان سر یی کوط بمقتضای ضرورت با تمامی جمعیت
از بهر اذوقه بصوب مدراس مراجعت نمود و حیدر علی خان
باز بمحاصره دیلور پرداخت محافظان قلعه را قوت یکشنبه باقی
مانده بود که سر یی کوط دهم جنوری سنه ۱۷۸۲ ع بر سر افواج
حیدری تاخت آورده ایشان را از محاصره دست بردار
گردانید و لیکن ازین شکستها همچگونه در دلیری حیدر علی خان
کمی دکاستی صورت نگرفته زیرا که بعد سه روز بر جنود
انگریزی که از زمین شیبستان عبور می نمود حمله آورده اگر
افواج دیگر بامداد می پرداخت احتمال قوی بود که جنود انگریزی
یکسره تباه میشد ؛ برین واقعه هنوز زمانه دراز نگذشته بود که
بحیدر علی خان خبری دشت افزار رسید تفصیل این قضیه
مجموعه آنکه حیدر علی خان پس از تسخیر حدود ملیبار همواره یکشتم
غیرت بسوی انگریزان که شهر و قلعه تلپجری را مستغرق
بودند می نگرست ، خصوصاً ازین رو که دوبار آن شهر ملتقای
افواج انگریزی ساخته شده و از انجا جنودشان بر سر قلعه ماهی مقبوضه

فرانسیسان که درون ممالک محمد دوسر چیدری واقع است
 حمله آورده برگرفته بودند مشاهده این مکرویات اورا خیلی ناخشنود
 ساخته بودند باینرا یکی از نخستین کارهای جنگ و جدال فریقین محاصره
 و محافظت نمودن این قلعه بود؛ افواج محافظ این حدود از طرف
 حیدر علی خان بسیار بود و سردار خان سپهدار که در فن سپاهیکیری
 کمتر بهره داشت بهمین قدر قناعت کرده که در محاصره آن قلعه نیکو
 جهد نمود و کار بر قلعه گیان چنان دشوار کرد که یکباره ایشان
 در انچنان تنگی حال مبتلا شدند که در صدد واپس داختن آن گردیدند
 القصة اوایل ماه جنوری سنه ۱۷۸۲ ع جمعیته از سپاه بکمال
 محصوران از جانب بنی بنی بسر کردگی میجرا اینکدر رسید؛
 و افواج محاصر را از جابر داشت و راه آمد و شد به شهر پیداگردانیده
 و هشتم جنوری بر سر محاصران تاخت آورده و مورچالهای ایشانرا
 تباہ ساخته، منهرنم گردانید؛ سردار خان باقتضای ضرورت مع
 مستسبان خویش باجماعه از سپاهیان در خانه سنگین که از
 کوهچه تراشیده شده بود پناه آورد؛ و در حمایت خود مردانه دار
 کوشیده ولیکن چون خودش زخمهای کاری و اکثر رفیقانش
 کشته شده بودند بدست اعدای اسیر گردید؛
 انگریزان تمامست توپخانه و ذخائر و اسباب جنگی و صد زنجیر
 فنل را مستحرف شدند و یک هزار و پانصد کس را اسیر ساختند؛

و محال تیلیچری و حدود مجاور آنرا از تصرف کارگزاران
حیدری واپرداختند؛

الحق وقوع این سانحه بر دل حیدر علی خان گران گذشت
زیرا که چون حدود ملیبار از قوم نائر بزور و قهر گرفته بود (چنانچه همواره
دستور جباران و کشورکشایان می باشد) سرداران آن بوم و بر همیشه
مترصد فرصت بودند که با آزادی فطری خویش باز گرایند؛ مقارن
این حال کارگزاران دولت مدراس از بهر نگاه داشت جمعیت
جدید از سپاه فرمان دادند تا بحر است حدود جنوبی زمین از تاخت
و تاراج حشر یغماگران حیدری پردازند عدت این سپاه نواز
دو هزار پیاده و دو صد و پنجاه سوار هندوستانی و سی ضرب
توپ میدانی وجود پذیرفته بود، و سرکرده آن کرنیل بریتانوی
بود که در فنون لشکرشی نیکو مهارت داشت در آن زمان
این فوج جدید برکناره رودخانه کو لیرم مقام داشت؛ از بنجهت
که این رود سرحد شمالی کشور تنجاور است و از محالک
حیدری برصافت بعید واقع، یسجگونه توهم حمله ناگهانی از ایشان
نبود؛ ولیکن نواب نامدار فرصت جوی بزودی هر چه تمامتر
طیپو سلطان را با دوازده هزار سوار بر چیده کارزار و هشت هزار
پیاده و چار صد از جوانان معین جماعه فرانسیس و بیست ضرب
توپ روانه می کنند و چنین فرمان میدهد که شبشب کو چیده

ناگهان بر سر افواج کر نیل بر تیه و طو بزند ؛ چنانچه فرمان حیدری
 نیکو کار بسته شد ؛ و پیش از آنکه جنود انگریزی از تقریب
 اعادی خبر یابند خود را مرکز دار گرد گرفته و افواج غنییم را دایره کردار
 محیطی بینند ؛ این روداد در اکثر خصوصیات شبیه آن واقعه است
 که در آن کر نیل یلی استتغال داشت آغاز این حمله در شانزدهم
 فبروری صورت گرفته ؛ و تا هیزدهم همان ماه معامله جنگ
 یکو نگشته سپاه انگریزان بشکل تریع تعبیه کرده
 و ضربهای توب در هر ضلع از اضلاع آن جا بجا مضروب ساخته شده
 و سواران در مرکزی بهره جا گرفته بودند پس از ستیز و آویز
 در از بر دادن گوله و گلوله سلطان سواران خود را فرمان داد
 که یکباره بر اعادی حمله آرند ؛ ولیکن اگر چه ایشان با کمال جرأت
 و جلالت بر پیادگان لشکر انگریزی زدند سپاه اعادی
 بباریدن گلوله های متصل آنچنان جمعیت ایشان را پریشان
 گردانیدند که از راه اضطراب با غایت پراگندگی گریختند
 و پشت دادند ؛

تا سه روز بعد ازین واقعه حملات شان بتکرار بعمل آورده شد
 و اثری بر آن مترتب نگشت در آخر موشیر لالی چون دید
 که فوج طیو سلطان مصدر کاری نشد از چار صد جوانان فرنگستان
 که با خود داشت صفوف محکم آراست و دشوهای حیدری را

باعانت و امداد خود برگماشته سنگینه‌ها بر سر تفنگ
نصب کرده چون کوه آهنین متوجه آنضلع مرتفع فوج انگریزی
که نسبت بدیگرا ضلع سست بنیاد بود گردید؛ در اثنای
این دقیقه مرد آزما و جمله جوهر مردانگی نما گلوله‌های آتشبار چون
باران ابرمدار بر جنود انگریزی از هر جانب می‌بارید مادامیکه
سواران بر اندک مسافت منتظر و ایستاده بودند که
هنگام از هم پاشیدن جمعیت شان چون بلای ناگهان بر ایشان
بیفتند؛ آخر کار شیرلالی فیروزمند گشت و سپاهیان
هندوستانی کوفته زحمت تاب مقاومت یورش دیرانه
مردم فرنگ که تازه دم بودند نیاروده بر شکستند و سواران
بران جماعه پاشیده از هر سو تاخته داد خونریزی و قتل عام
دادند؛ اگر مردم فرنگ در باره استبقای ایشان نمی‌گوشیدند
احتمال قوی بود که متنفّسی از ایشان جان سلامت
نمی‌برد؛

اگرچه مردمی و مرحمت پیشگی شیرلالی بسیار منضبداران
انگریز را از قتل حالی دارنیده ولیکن از استطاعت دی
پرون بود که ایشانرا از غلّ ثقیل و قید طویل نجات دادی
بنانچه بفرمان سلطان همه پانزنجیر بصوب سریرنگ پتن روانه ساخته
شدند؛ و در انجا بنزدان محنت بسر بردند و بعد چندی چندین کان

دیگر از طبقه انگریزان که مشیر^{*} دی سفرین ایشانرا در جهاز جنگی
 هیندبال پنجاه هرب توپ دار یاد دیگر سفائن تجارت خلیج بنگاله
 برگرفته بود، با آن اسیران در زندان محنت و بلایار ساخته شدند،
 بوزیدن نسیم این فتوح نمایان دل افسرده حیدر علی خان
 باز بشگفتگی گراید و مطمع انظار هست دالایش که از دیر باز
 شخیر بلاد کرناٹک و بیرون راندن اعادی ازان و واسپردن
 حکومت آن ملک وسیع یکی از پسرانش بود، بسبب
 نزول جیشی گران از فرانسیس در پاند پچیری بقیادت
 د. بھیم (داین نخستین بهره بود ازان لشکر جرار که از بلاد
 فرنگستان بعزیمت آنکه با افواج حیدر علی خان یاور و همکار
 گشته با سیصال انگریزان از بلاد هندوستان پردازد،
 روانه شده در نیمه راه بود) بزودی صورت تجدید و تمهید پذیرفت؛
 بنابراین افواج میسور، و جنود فرانسیس، بمجمل تمام بعزم شخیر
 قلعه گدگور متوجه گردید چنانچه آن حصار بهشتیم اپریل همین
 سال بطریق تسلیم بدیشان واسپرده شده سپس بزودی

* در ماه اگست سنه ۱۸۸۲ ع مشیر سفرین پانصد نفر را از اسیران انگریزی حواله
 حیدر علی خان نمود؛ بود؟ و بدینوسیله اسباب بدنامی ابد برای خود مهیا گردانید؟
 و عذر بکه در ارتکاب این جرمه اوبیان کرد این بود که کارگزاران دولت مدراس بمبادله
 آن اسیران راضی نبودند و او خودش آنقدر اذوقه نداشت که در پرورش آن مستمندان
 بکار برد؟

پرماکوئل را از آن خود ساختند و هنوز یکماه بران سپهری نشده بود
 که بمحاصره داندیوایش سخت اشتغال نمودند؛ سریرری کوٹ
 ازین فیروزیهای اعدای آگاه گشته ویرغزیههای آینده شان
 پی برده با جمعیت سپاه انگریزی بصوب داندیوایش
 نهضت نمود؛ و نیکو وثوق داشت که چون حیدر علی خان حالا
 بدین کمک گرانمایه جنود فرنگ نیکو مستظهر گردیده و حشر
 بیمراز سپاه از آن خود میدارد البته از جنگ سلطانی رخ
 برخواهد تافت بلکه یکباره از بهر کارزار نعل در آتش خواهد بود ولیکن
 ظن سریرری کوٹ درین باب راست نبود؛ زیرا که حزم
 و تجربه کاریش درین هنگام که آنچنان کمک سنگین یاریگر جنود مجنده
 خودش داشت نیز او را رخصت آن نداد که خود را عرضه خطر جنگ
 و بار و با چنین حریف پرکار سازد؛ بنا بران قبل در دافواج انگریزی
 کنار گرفته مقامی بغایت استوار از کوه چینه های سرخ که از هر گونه حملات
 مصون تواند بود بدست آورد؛ چون سپه سالار افواج انگریزی
 رینسان ناکام ماند، خواست تا دشمن را بزودی بر جنگ آورد
 بایستادن بر ذخیره خانه های شکری و اهرای اذوقه و علوفه اش
 ست درازا دراز تعدی و تطاول کوتاه گرداند؛ بدین غزیهست
 سریرری کوٹ بصوب ارنی کوچیده بر سافت پنج میل کمتر از ان
 ره رحل اقامت می اندازد، این منصوبه مصدر همان نتیجه گردید

که مطمح نظر سپهدار پرکار انگریزی بود زیرا که باستماع این خبر
 حیدر علی خان ازان کو هسار تنگبار خیام استقرار برکنده بر جناح
 استعجال بحمايت آن مکان که تمامی آلات جنگ و جدال
 و ذخیره های معین رزم و قتال در انجا موفور بود می شتابد؛ چون افواج
 انگریزی حالی بد انتقام رسیده بود که قلعه ارنی از انجا دیده میشد، جنود
 حیدری اکنون در عقب معسکر انگریزی نمایان و بناچار مضاف
 کارزار از هر دو سو آراسته میگردد هنگام نیمروز روز دوم لشکر حیدری
 دیگر بار یکسر هزیمت می یابد ولیکن چون افواج انگریزی از رساله
 سواران سبک عنان یکسر خالی بود بدین فیروزی فتوحات شایسته
 چون قتل و اسیر گریختگان هزیمت خورده و بدست آوردن
 آلات و اسباب جنگ واپس گذاشته اعادی و تباه گردانیدن
 جنودشان مترتب نگردید؛ ولیکن اگر چه جنود حیدری درین جنگ
 هزیمت یافته کنار گرفته بود؛ هست مردانه و طبع غیورش
 او را بران کار و بار داشت که گویی هیچگونه هزیمت با فواج
 او راه نیافته و در نظر اعدا همچنان پر خطر و هیبت آگین می نمود؛
 چنانچه برین جنگ هنوز یک هفته نگذشته بود که جمعیتی را از سواران
 برگزیده و چالاک خود براندک مسافت از معسکر انگریزی
 در کمینگاهی نصب کرد و آنگاه فرمان داد تا قطاری از شتران
 بار بردار و گله از بزگان و پراپر بار از نظر گاه فوج طلایه انگریزی

بگذرانند؛ و چون مشاهده این شکار حرب پهلو ازان
دل فریب تر بود که دل‌های نظار گیان تشنه غنایم نر بودی بنا بران
منصبداریتاقداران با جمعیت سپاه خود بهوس اصطیاد برایشان
می‌شتابید؛ ولیکن هنگام بازگشت خودشان در دام افواج حیدری
که در کمینگاه مترصد این فرصت بودند می‌افتند و احدی ازین جماعه
جان سلامت نمی‌برد و همه شان درین طمع خام سردر سرکار
اغتنام می‌کنند؛

این جنگ، پسین پیکار و آخرین کارزار بود که این دد سپه‌دار
نامدار و سپهسالار شجاعت و ثار بهالت شعار نواب
حیدر علی خان بهادر و جنرل سر ییری کو ط بنفیس نفیس دران حاضر بودند
دو هر پهلوی و جنگ آزمائی و هنر سرشکری و مصاف آرائی
خود را بر خویش و بیگانه دانمودند؛ افسوس که هیچیک
ازین دو دلاور نامی و بهادر گرامی پس ازین کارزار روزگاری
در از سر نبردند بلکه بزودی بهایی اند بردند اگر چه هر دو
جلادت توانان از اخطار جنگ و پیکار سالم و تندرست
مانده بودند؛ ولیکن ظن غالب همانست که از کثرت مشاق
جدال و قتال که آن هر دو نامدار در میدان کارزار تحمل
آن نموده بودند و از بیاری مصاف آرائی که آن هر دو
سپهسالار در اتمام آن جد و جهد فرموده تاب دینردی شان

یکسر تحلیل رفته و مرگ ناگزیر زود با استقبال ایشان
بشتافته بود؛

حیدر علی خان از هندوستانی جماعه مرهتّه و نظام علی خان بجزناکامی
هیچ طرف برنسته و همچنین از آن امیدها که بطبقه فرانسیس
داشت کامیاب نگردیده؛ چون خبر آشتی که در میان
جماعه مرهتّه و انگریزان در هفدهم ماه می سنه ۱۷۸۲ ع صورت
گرفته بود بدور رسید؛ و در دودادهای اخیر حملات افواج انگریزی
بر سر بنادر و محالات مقبوضه او بر سواحل مایبار گوش گزاری داد
گرددید بحکم ضرورت پسر نجسته اختر خود طیو سلطان را با افواج
سنگین از کرناٹک روانه کرد تا حراست ممالک محروسه نماید؛



ارتحال نمودن نواب حیدر علی خان بهادر ازین عالم فانی
بعالم جاویدانی و بیجان بوخی از محاسن ذات
و دستورات آن محفوف رحمت سبحانی؛

هنگامیکه نواب فلک جناب از معامله پهلپوری حسب
تمنای خاطر اقدس بکامیابی معاودت فرمود ناگاه ورم سرطان
بر پشت مقدس نمایان گشت اطبای حاذق هر چند در مسالجه
کوشیدند فایده مترتب نگشت و هر روز مرض اشتداد کرد
چون نواب والا جناب در ماه نونبر علامات روی در خود

احساس نموده از شورش و هنگامه لشکرگاه کناره گزیده
 بشهر آرکات رحل اقامت انداخت و عنان خودداری
 از دست نداده با استقلال تمام در انتظام امور ملک و دولت
 احکام جهان مطاع صادر میفرمود درین روزی زبانی جواسیس
 گوش گذار او گردید که جنرل کوت بهادر ازین جهان فانی
 درگذشت نواب والا جناب نفسی سردبر کشید و گفت
 صد حیف جوانمردی بود خدایش بیامرز درین زمان حاشیه
 نشینان باط حضور بمعاینه برهمی احوال مکرر معروض داشتند
 که درینحالت که مزاج اقدس از جاده اعتدال منحرف است
 شب و روز خود متکفل مهمات عظیمه شدن موجب عرج مزاج
 است صلاح دولت چنان مینماید که شاهزاده والا تبار را بحضور
 طلب فرمایند تا بنظم و نسق مملکت محمدمحمد پر دازد پس
 نواب معلی القاب شقه خاص بدین مضمون بنام شاهزاده
 صادر فرمود که آن نور چشم را اگر از گوشمال استقیای آن
 نواح ان فراغ کتب دست داده باشد دیده مارا بحمال سعادت تمثال
 خود نورانی سازد و اگر فوجی دیگر مطلوب باشد بحضور اطلاع دهد
 و روز دیگر خود بدولت در خزانه واکرده بحمیمع ملازمان تنخواه یکماه
 انعام فرمود و سلخ ذیحجه که سنه یک هزار و یکصد و نود و شش
 بحرری بود از حضار محفل استفسار فرمود که امروز کدام تاریخ است

عرض نمودند که وقت شام هلال محترم نمودار خواهد شد نواب
 معالی القاب بعد دریافت این سخن غسل کرده تبدیل پوشاک
 نمود و چیزی خوانده دست بر روی مبارک خود مالیده بر بستر آرمید
 و در آن حالت ده هزار سوار برای تنبیه راجگان شمالی آرکات
 و پنجه‌ار سوار برای حفاظت سرحد مدراس رخصت فرمود و بعد
 ساعتی چند در همان شب که ششم دسمبر سنه ۱۷۸۲ بود در سن
 شصت و شش و بروایتی هشتاد و هفت سالگی همای روح پرفروش
 آن سرسرداران و دوره التاج صاحب افسران از آشیانه کالبد
 عنصری پرداز کرده بسیر روضه رضوان پرداخت سپهبداران
 و کارگزاران سرکار حیدری اخفای خبر ارتحال آن امیر ستوده
 خصال را از مصالح ملکی پنداشتند تا چند روز نیکو پنهان داشتند
 و نعش مظهر او را بر سریر نگه‌داشتن بردند و در انجا با غایت عزت
 و حرمت در مقبره عظیم‌الشان رفیع‌البیان درون لال باغ
 که یکی از بساتین نامدار شاهی بود مدفون کردند؛

محاسن افعال و مکارم خصال نواب کریم الذات جمیل
الصفات منقول از کتاب های معتبر انگریزی و پارسی
چون نشان حیدری از سید حسین کرمانی و فتوحات
حیدری از لاله کهیم نرائن دهلوی و فتوحات برطنیه
از ملا فیروز پارسی و حمید خانی از منشی حمید خان ملازم
گورنر جنرل لارده کارنوالس بهادر و تواریح منشی
عبدالحق ملازم کپطان کنوی بهادر؛

محمد ذات مصدر حسنات آنقدسی صفات از آن پیش
است که بدقت ترجمایش پذیرد، الحق از نواب حیدر علی خان
بهادر بسیار کارهای بزرگ و عمده بمنصه ظهور آمده که تا قیام قیامت
بر صفحه روزگار باقی خواهد ماند نواب مغفور یک لحظه بی عزم رزم
و جنگ و آهنگ توپ و تفنگ خالی نمی نشست
از اقوال مردانه آن یگانه زمانه یکی این است که مرد پر دل از تماشای
جستن و پیدن سروتن بریده حظیکه می یابد از دیدن رقص زنان
نمی یابد و نزد او صدای توپ و تفنگ هزار بار خوشتر است از سرود
و آهنگ دیگر آنکه بهترین مقام مردان پشت زمین است روزه
میدان دیگر اینکه در دنیا هیچ خوشی زیاده تر از خوشی روزه نیست
اکثر می فرمود که اگر یک کس مثل خود بیا بم بهونه تعالی در اندک زمان

هفت اقلیم زیر فرمان و از ترویج دین محمدی عهد عمر فاروق دیگر بار
عیان گردانم اگر چه بعضی مرا ائی میدانند ازان باکم نیست که
نبی مأم ائی لقب داشت ازین یک جاہل آنچنان کارائی
نامی بظہور آمده است کہ از ہزاران فاضل یکی ازان صورت
نگرفتنی شائبہ اریاب نواب مغفرت قباب یکی ازان
امیران نامدار و رئیسان عالی مقدار بودہ کہ در اقلیم ہند از سالف
ادان تا این زمان بوجود آمدہ اند و فتوحات او نسبت بفتوحات
امیر تیمور و نادر شاہ کمتر نبودہ با آنکہ از حلیہ تربیت و تعلیم رسمی
عاری بود ولیکن فطرت بلندش از قنون سپاہیگری و کشور کشائی
و آداب جہانداری و مملکت آرائی حظی وافراند و ختہ بود
و بقیادت ہمت والا نہست خود را بر تہ شہریاری رسانیدہ ؛
طبع دادگستر و عدالت پرورش در انواع خصوصیت راہ
معدلت پیمودی و فطرت بلند مرحمت پیوندش در دل
دادن اہل زراعت و اصحاب تجارت نیکو سعی فرمودی ؛
سکوک ادبار عایا مقارن ملاطفت و نرمی بود و با کافہ سپاہ و آداب
حرب و ضرب ملازم سختگیری و گرمی ؛ در بارہ سیاست
و عقاب اشرار قوی پشت خیلی درشت ، و در مکافات
دشمنان باستمگیری ہمعنان ، مردمان او را متہم می ساختند کہ
معتقد احکام مستحسان بود ازین رو کہ در ایام نوروز و دسہرہ و غیرہ جشن

شأنه و بزم نشاط ملوکانه در آئینه محفل آراسته میشد ، و اوقات
 همایون بنظر آتش بازی و جنگ آهوان و زور آزمایی
 گاه و میشان و حملات فیلان کوه شکوه بایکدیگر و مصارعت
 یلان تنومند مهر و فعی نمود ، و مردان دلادور را خفتان گلیم
 پوشانیده باغران می جنگانید و بعضی از ملازمان پردل را
 بر حسب آرزوی شان فرمان میداد تا با شیر غران در آویزند ؛
 اگر آمد دلادور بر شیر غالب آمدی او را بانعام زر و خلایع فاخره
 و اضافی نواخت و اگر شیر غالب گشته او را بر زمین می انداخت
 نواب تفنگ برداشته بی تاأمل چنان سر میکرد که گلوله از
 سر شیر میگذاشت و مرد سلامت بر میخاست الحق در شست
 اندازی آلات حرب در جهان عدیل و نظیر نداشته ؛ از
 قطاع الطریق و گمره برد و زدداد چکه در تمامی ممالک محروسه
 خود نام و نشان نگذاشته بود ؛ هرگاه بر مهمی فوجی متعین میساخت
 زنه از آن فوج غافل نمی نشست و در جمیع وجوه از زر نقد
 و اسباب جنگ و علوفه و رسید تأیید آن منظور نظر والا
 میداشت ، حقیقت حال این است که نواب موصوف
 در عهد خود امیری بود بی نظیر دولت را بوجدش افتخار بود
 نه او را بدولت و شجاعت را از قوت بازویش گرمی
 بازار بودند او را از شجاعت چنانچه در چینا پاشن و مدراس

و غیره از بیم و هراس آمد آمد آن مملاکوی عهد خورد و کلان و پیرد جوان
از برای گریختن آماده پا برکاب بودندی ؛ و از ترس حمایه اود زهره
انگریزان آب بل خورد و خواب برایشان دشوار شده بود
چنانچه اکثری از خواب ترسیده حیدرسس هارس حیدرس
هارس یعنی اسپه های حیدر گفته پیداری شدند الحق در آن زمان
هیبتش در دل های صاحبان عالی شان چنان متمکن شده بود که
لحظه بی ذکر او نمیکندشت و از زبانی انگریزان نامور معلوم شده که
در ولایت انگلستان طفلی که شوخی و گریه بسیار می کرد او را دیگان از نام
حیدر میترسانیدند که اینک حیدر میرسد و ترا طعمه خود میکند و این غایت
مرتبه هیبت و بیم است ؛ در شیوه سپاه پروری از امرا و وزرا
و ملاطین گوی سابق بر بوده و در عهد سعادت مهرداد
رعیت و لشکری سایه امن و عافیت از رنج زمانه آسوده
می زیستند ؛ در فن بندوق اندازی چنان مهارت داشت که
گلوله تفنگش چون شهاب ثاقب بخیطاسینه اخوان الشیاطین
میسوخت ، و شوق تیر اندازی را آنچنان بکمال رسانیده که
در شب و بجور بنوک خدنگ چشم مور میزد و خست ؛
نیزه بازیکه از سهم سنانش ماهی در آب زره پوشش بود ؛
و تیغ زبیکه از بیم پلارک خارا شکافش کرد گداز صحرای سپر بدوش ؛
تیزهوشی که از غایت فطانت طبع و حدت ذهن تعبیر

خواب فراموش می پرداخت؛ رعیت پروریکه نگهبانی خلایق
 چون پدر مهربان میکرد؛ عالی همستی که متاع سبک تجارت را که
 جلاب نام بنک اند بقیست گمران می خرید؛ سوداگر اینکه اسپها
 برای نواب بهادر می آوردند اگر در اثنای راه یکی از آن
 بقضای الهی فوت میکرد دم و گوشش بریده پیش نواب
 والا جناب می بردند آنگاه بر حسب گفته سوداگران نصف
 قیمت اسپ مرده از سرکار خود عنایت می فرمود؛ قدر شناسیکه
 بمعاینه اندک جرأت و جلالت بهادران شکر ظفر پیکر را
 جاگیر است و خلایق و جواهر بی بهاد و نقود خردان می بخشید؛ بر سپاهیان
 شکر خود هر ماه دو بار شاهره تقسیم میکرد؛ الوا العزمی که اگر فوج
 اعدا مانند خیل انجم لاتعد و لا تحصی بودی یک تنه چون آفتاب
 جهان گرد بمقابله و مقاتله ایشان می پرداخت؛ توکل پیشه
 که در کوه و صحرا نظر عنایت بر فضل مفضل حقیقی دوخته بفحوائی
 من یتوکل علی الله فهو حسبه و رگزار همیشه بهار مملکت بالاگامات
 هر جا خارفتنه و فساد سر میکشید به تیشم عزم درست از پا
 می انداخت؛ ادب سنجی که در محفل تقدس منزل او هر نه
 گویان و یاده سرایان را راه نبود؛ شکوه مندی که در حضور لامع النور
 ادبی اجازت کسی لب بچون و چرانمی کشود؛ غریب پروریکه شبها
 مانند سلطان محمود غزنوی در کوی دبر زن دارالاماره گردیده

وجه کفاف بنقرای محتاج و بینوایان میرسانید؛ رفیق نوازیکه در هر ماه پیش از علوفه مقرر می برای سامان ساز و یراق بغدادیان جان سپار می بخشید؛ والاسطوتی که هر کدام از گردن کتان دیار جمع کردن غرس استکبار می پرداخت چون برق خاطف بوختن وجودش بر باد صریحی می بست؛ قیافه شناسیکه بیکه یدن از خبث طینت و صفای طویت مردمان آگاه می گردید؛ عالی ذهنی که بحدت طبع ستقیم بی سخن بر سران دلهمای ارباب حوایج میرسید؛ از سخنان منصفانه آنفرزانه است که میرعباس علی از غلام علی خان که از مصاحبان همدم نواب بهادر بود روایت میکنند که من هنگام سفر اکثر در خیمه نواب حاضر می بودم چنانکه نواب پس از کوفتگی شکرکشی روزانه اندکی با ستراحت و قیلوله میارایید در یکی از این اوقات نواب را در حالت خواب سرانیمه بست کنان و پریشان دیدم؛ چون نواب بیدار شد سرانیمگی حالش بیان کردم و پرسیدم که چگونه خواب دیده؛ نواب فرمود ای همدم حال جوگشی در یوزه گمر از سلطنت محسود من بهتر است که در حالت بیداری ایمن از غدر دشمنان خود کام جمعیت خاطر و آرام دارد؛ و در حالت نوم دور از خیال خونریزان عیار خواب شیرین و قرار؛

گویند نواب جیدر علی خان بهادر عادت داشت که هنگام
عتاب و خشم بر یکی از ملازمان می گفت لوندیکا یعنی کنیزک
زاده، علی زمان خان روزی در خلوت عرض کرد که شایسته
حال بزرگواران جلیل القدر نیست بدینگونه لفظ یکبار لب
و زبان آلودن؛ نواب تبسم کرد و گفت که ماهمه کنیزک زادگانیم
بی بی زاده همین حسین علیهما الصلوٰۃ والسلام بودند که از بطن
مقدس خاتون جنت زادند؛

از مزایای مردم شناسی و پیشگویی نواب عالی شان یکی
اینست که در باره طیبو سلطان می گفت که ادا از بلندی فطرت
و الایمنشی بهره ندارد و ستمگر و بیرحم است روزی چند
سپاهیان انگریزی را سلطان ناگهان برگرفته بنگدلانه پیش
روی خود برزور برختنه کردن شان فرمان داد، استکشاف
این ماجرا بر نواب سخت گران گذشت فرمود که این ظالم
سلطنت پیدا کرده مرا از دست خواهد داد؛

از آثار علوی فطرت و فراخی حوصله دوست که مردم هر طبقه از دین
و ملت در مملکت و معسکر او خوش و خرم زندگانی میکردند و
هرگز درین باب هیچگونه پرخاش و پزوهش با هیچکس دستور نبود؛
حال حضور خاطر و قوت حافظه اش چنان بود که در یکران بچندین
مقاصد مختلف اشتغال می درزید بمنشی بفرنگا شستن مکتوبی ارشاد

می نمود و از جاسوسی اخبار می شنید و جواب میداد و با مل کاری
در مهمات پر شاخ شاخ گفتگو میکرد و دیگر خدمتگزاران را فراخور
خدمات شان تعلیمات خاص می فرمود ؛

حال سیاست و تعذیب مجرمان این بود که دو صد جلاویز یا تازیانه
بردار همواره بر در دولت حاضر می بودند ، و هر گونه مجرم از هر طبقه که
باشد یکسان سیاست کرده میشد هیچ امتیاز درین باب در میان
احرای کبار و شاهزادگان و دیگر اسافل ناس نبوده ؛
از دستورات گزیده ادیکی این بود که در تمامت ممالک او
هر یتیم و یتیم که مربی مهربان نداشت در سرکار حیدری آورده
بشفقت و مرحمت پرورده و فنون سپاهیکری آموخته میشد
و آنگاه در طبقه سپاهیان که بنام قشون یتیمانش می خواندند
منسلک میگروید ؛

در زمان ارتحال او حوزه مملکت سوای محاللات مفتوحه در ماک
کرناتک بر هشتاد هزار مربع میل انگریزی احتوا داشت
و در ممالک محروسه او یک هزار قلعه بود هر شهر و قلعه را که تسخیر
میکرد بترمیم آن و بنای حصارهای تازه فرمان میداد چنانچه تا حال
اکثر قلاع زمین دوزی و کوهی پائین گهات شاهد این معنی
است بعد وضع اخراجات ملکی و لشکری سه کرور روپیه
سالانه از خراج ممالک محروسه اش داخل خزانه عامه می گردید

جمعیت افواجش بس لک و چهل و چهار هزار میرسید ؛
 زبانی ثقات که بینندگان آن همه واقعات تازمان حال قدم
 در دایره هستی میدارند به ثبوت پیوسته که آنقدر غرائز و دلائل
 و جواهریش بها و خسته های طلا و نقره در خزانه میداشت که هنگام
 صاب بجای شمردن باعداد بصاع کلان می پیمودند و بمن
 و پنج سیره می سخنیدند افواج و توپخانه که ایزد تعالی بنواب
 غفران مآب عنایت ساخته بود کمتر کسی را از امرای کبار و
 سلاطین پیشین و معاصر میسر شده باشد آخر چون دنیای دنی
 و فانی ننمود از اینجهان فانی در گذشت و همه اساس و اسباب
 ثروت و دولت باز پس گذاشت ؛

بیت

جهان گرد کردم نخوردم برش برفتم چو یگانگان از سرش



نسب نامه نواب عالیجناب مغفرت مآب حیدر

علی خان بهادر ؛

نیر برج شرافت و سوری حسن بن یحیی که از اعیان
 عرب و زیئان قریش بزیور فصاحت آراسته
 و بکلیه ذیانت پیراسته و جمال ظاهری باکمال باطنی فراهم

داشت بن سسی و پنج سالگی از بارگاه سلطان البرین
و خاقان البحرین سلطان روم بشرف عهده شریفی حرین
شریفین زادها آمد شرفا ممتاز گردید از ان والا نزد دو گوهر رخشنده درج
ایالت محمد بن حسن و علی بن حسن بیادگار ماندند علی بن حسن
بهرده سالگی داعی اجل را لبیک اجابت گفت و محمد بن حسن
پسری نجسته اختر که احمد بن محمد نام داشت باز پس گذاشته در سنه
هشتصد و هفتاد و چهار بمجری بروضة رضوان شتافت پدر
مهرور حسن بن یحیی شریف مکّه معظمه از غم جانگاہ پسر خود بعد
یکسال ازین سانحه به پانزدهم شهر رمضان المعظم شب پنجشنبه در سنه
هشتصد و هفتاد و پنج راهی ملک جاویدانی گشت چون این خبر وحشت
اثر بگوشش حاشیه بوسان سیر خلافت مصیر سلطان روم
رسید فرمان قضاتو امان متضمن تعیین شریف مکّه معظمه بنام داود
پاشا صادر گردید پاشای موصوف احمد بن محمد را با وجودیکه در ان هنگام
پانزده سال عمر داشت و مستحق این عهده شریفه بود صغیر
سن دانسته بجایش سید عبد الملک بن ابو عبد الله را که
فصیح اللسان و از عمده خاندان بود شریف مکّه گردانید احمد بن محمد
که شجاع با فرهنگ بود ازین روداد دلتنگ شده بزودی
عازم ملک یمن شد چندی در عدن توقف نموده بشهر
صنعان رسیده از ملاقات وایش متفید و در ملک زمره

متوسلانش منظوم گردید بعد چندی چون وایش از حسب و نسب
 ایشان نیکو مطلع گشت و در وجاهت و شجاعت او را بی مثل
 یافت با دختر نیک اختر خود عقد مناکحتش بر بست و رتق و فترق
 جمیع امورات مالکی و مالی بقضه اختیار ایشان در داد پس از آنکه
 بیست سال برین عقد گزشته بود وای صنعا بمرض الموت
 گرفتار شده پیش جمیع ارکان دولت پسر خود را که
 پنج ساله بود بدست ایشان سپرد و وصیت نمود که تا آزمان این
 دلد بر یغان جوانی نرسد مثل پسر خود دانسته تعلیم و تربیت
 از دور یغ نهند و در نظم و نسق بلاد و عباد چنان بکوشند که احدی
 قدم از حیطة اطاعت بیرون نه نهد الغرض بعد رحلت وای صنعا
 تا سیزده سال احمد بن محمد در انتظام مملکت داد نصفت
 و عدالت میداد روزی شیخ سالم نجرانی یکی از عده متوسلان آن
 ریاست که بظاهر دوست و در باطن دشمنه خون ایشان بود
 نزد پسر وای صنعا رفت و در شکایت ایشان چنان
 مبالغه کرد که آئینه خاطرش از زنگ مالال مکرر گردید و سخنان
 ابله فریب در میان آورده عهد موکد در باب عهده سپه سالاری
 از وی گرفت و ذمه قتل آن نیک سپر پاک نهاد و نشاندنش
 بر سنده حکومت موروثش بر خود لازم کرد از آن روز بسازش
 سپاهیان عسکر و تالیف قلوب سرداران لشکر پرداخت

و ظاهر اجهت اعتبار خویش نزد احمد بن محمد خیر خواهی و اطاعت
 ییش از بیش کردن آغاز نهاد و در هر امری فرادان بجای
 می آورد مگر فرصت و وقت میجست چنانچه مدت یک سال
 بدین نمط گذشت بعد از آن در سنه نهصد و یازده هجری بصلاح
 پسر دالی صنغار و ز قتل آن پاک نهاد مقرر نموده بروز معهود
 شمشیری زهر آلود همراه خود گرفته به بهانه گذراندن نذر
 بخدمت ایشان رفت و از همان شمشیر سرش از تن جدا ساخت
 و شادان و فرحان نزد پسر دالی صنغار رفت و با عرای کشته شدن احمد
 بن محمد بیان کرده گفت که افعی کشتن و بچه اش را نگاهداشتن
 کار خود مندان نیست باید که همین ساعت پسرش محمد بن
 احمد طلبیده و کشته و متاع خانه اش ضبط نموده شود چون این سخن
 قنبر نامی حبشی که غلام آن شهید پاکباز بود شنید بکلم نمک خوارگی
 آتش شمش چنان مشتعل گردید که طاقت ضبط و
 تاب تحملش نمانده باریجان نامی دیگر غلام حبشی که نزدیکش
 استاده بود گفت که شرط نمک خوارگی همین است که
 هر نوعیکه توانی زودتر محمد بن احمد را بطریق اخفا همراه خود بطرف
 بغداد ببری و من هم انتقام خون ناحق مولای خود ازین به گهر میگیرم
 و اگر زمانه مساعدت می نماید در آنجای رسم و الا سرم فدای
 قدم آقای خود خواهم کرد چون ریحان از آنجا روانه گردید شیخ سالم

نجرانی جهت گرفتار کردن محمد بن احمد مرخص شده بیرون رفت
 قنبر از عقبش آمده بزور تمام چنان شستی برگردنش زد که آن
 بد باطن بر پینی بخاک افتاد. بمحتر د افتادنش بر پشتش
 سوار شده شمشیر از دست او برگرفته از همان شمشیر سرش
 ببرد و خواست که خود را ازین در طه هلاکت و ارماند مگر
 همراهمانش بطرب تیغ و سنان او را پاره پاره کردند الحاصل ریحان
 نزد محمد بن احمد که در آن هنگام قدم بسن سینزده سالگی نهاده بود
 رفته از وقوع ساخته پدرش اطلاع کرده بسرعت تمام او را بر اسی
 سوار کرده و خود هم بر اسب دیگر سوار شده از راه کواستان
 عبور دجله نموده بشهر بغداد بخانه طاهر افندی نزدل کرد افندی
 مذکور اطوار سرداری از ناصیه حاش مشاهده کرده با دختر خود
 پیوندش داد و از بطن آن غفینه سم پسر بوجود آمدند عبید الوهاب
 عبید الرزاق عبید الغنی بعد از آن محمد بن احمد بعمر افتاد سالگی در سنه
 نهصد و شصت و هشت بمحری شربت مرگ از دست ساقی اجل
 نوشید عبید الوهاب همین پور آن مبرور و خائف ادس طش
 عبید الرزاق هر دوی اولاد بودند و پسر کهمین آن مغفور که
 عبید الغنی نام داشت و با دختر آغا محمد طاهر تاجر که خدا شده بود در سنه
 یکهزار و سی بمحری صبح حیاتش بشام ممات مبدل گشت
 و یک دختر و یک پسر گذاشت پسرش ابراهیم

بطریق پدر خود کار و بار تجارت میگردد و در سنه هزار و چهل و هفت بهجری سه دختر دیک پسر حسن بن ابراهیم و گذاشته داخل خلد برین شد چون حسن بن ابراهیم هنگام رحلت پدر خود یک ساله بود کارکنان تجارت زر و نقره امانتی آن ممبر در را خیانت نمودند و تا بلوغ ایشان بجزدوم هزار چیز دیگر نماند و اکثر اوقات بزبانی اصاغر و اکابر آن شهر حال تمول آباد اجداد خود شنیده از مهر غیرت تهی دستی سکونت خود را در آن شهر نامناسب دانسته معه والده و اخوات خود عازم هندوستان شده باجمیر رسید و بخانه متولّی مرقه متبرک خواجه معین الدین چشتی قدس سره که مردی معزز و مکرم آن بقعه بود اقامت گزید متولّی موصوف بملاحظه ستوده اطوارش دختر خود را بعتد نکاح اودر آورد، چون آن دختر بارور گردید و مدت شش ماه ازین حمل منتقض شد ایشان بیمار شده در سنه هزار و هشتاد و پنج بهجری رحلت کردند بعد سه ماه پسری متولد شد پدر آن دختر این مولود را دلی محمد نام نهاد و پس از بلوغ بابت عهش که خدائی صورت گرفت و از بطن آن عقیقه پسری متولد شد روزی فیما بین دلی محمد و عمویش نزاعی رود و ازین جهت برهم گردیده معه پسر که محمد علی نام داشت بشهر دهلی روانه شد و چندی در آنجا مانده بطرف دکن راهی گردید

احشام مستحکم نمود عبدالحکیم خان که پیش ازین چند بار
 سرچنگ رسای خورده بود این بار بتوفیق خرد مال
 اندیشش براه راستی خرامیده و اظهاری خلوص و اتحاد نموده
 بگام شوق طریق استقبال پیمود و اظهاری قلّت مداخل
 و کثرت مخارج نموده خرج یک روزه شکر ظفریکر
 که یک لک و سی و پنجاه هزار روپیه تخمیناً قرار یافت
 داخل خزانة فیض نشانه نمود نواب دریادل از آنجا
 نقاره اقبال بلند آوازه ساخته از راجگان سری هندی
 و دتل و کیل گری پیشکش های شایان بممرض وصول
 آورده بنواحي بیجا نگر عرف آنا کند تی خیمه جاه و جلال
 برافراشت و تراج را که حاکم آن مقام بود بحضور طلبداشت
 اما از آنجا که تراج از نسل کشن راج و رام راج قوم
 چوتری بوده و بکسی سلام کردن مرسوم آن گروه
 نبود و در ایام سابق تمامی ممالک کرناٹکی و ملیبار تا کنار
 رود کشنادر قبضه تصرف آنها بود و آخر کار در محاربات
 سلاطین قطب شاهیه و عادل شاهیه و نظام شاهیه ملوک
 بسیار از قبضه تصرف شان بدر رفته و در عهد خلافت بادشاه
 جم جاه اد رنگ زیب محی الدین عالم گیر بادشاه غازی
 صوبت بسیار بحال آن خاندان راه یافته بر چند محال

بطریق پدر خود کار و بار تجارت میکرد در سنه هزار و چهارم
و هفت هجری سم دختر دیک پسر حسن بن ابراهیم
و گذاشته داخل خلد برین شده چون حسن بن ابراهیم
هنگام رحلت پدر خود یک ساله بود کارکنان تجارت زر و نقره
امانتی آن مبرور را خیانت نمودند و تا بلوغ ایشان بجز دوسه
هزار چیز دیگر نماند و اکثر اوقات بزبانی اصناف و اکابر آن
شهر حال تمول آباد اجداد خود شنید از مرغیست تهری
دستی سکونت خود را در آن شهر نامناسب دانست و
والده و اخوات خود عازم هندوستان شده با جمیع رسید و خانه متولی
مرقد متبرک خواجه معین الدین چشتی قدس سره که مردی معزز و مکرم
آن بقعه بود اقامت گزید متولی موصوف بملاء عظم ستوده
اطوارش دختر خود را بعتد نکاح او در آورد چون آن دختر بار و رکب دید
و مدت شش ماه ازین حمل منتفی شد ایشان بیمار شده در
سنه هزار و هفتاد و پنج هجری رحلت کردند بعد سه ماه پسری
متولد شد پدر آن دختر این مولود را ولی محمد نام نهاد و پس از بلوغ
بابنت عمش که خدائی صورت گرفت و از بطن آن عقیقه
پسری متولد شد روزی فیما بین ولی محمد و عمویش نزاعی رود و ازین
جهت برهم گردیده همه پسر که محمد علی نام داشت بشهر
دهلی روانه شد و چندی در آنجا مانده بطرف دکن راهی گردید

و وار د کلبه که گشته در آنجا توطن گزید و چون شیخ محمد علی بس تمیز
 رسیده و جمیع علوم ماهر و بزیور فضل و هنر آراسته شده پدر آن
 سعادتمند صبیحه سید معصوم صاحب سجاده سید محمد کیسو در از
 قدس سره را که مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی است
 و در دیار دکن از جهت غایت احترامش بقلب بنده نواز
 میخوانند از برای او خواستگاری نموده و همان جادعوت حق را
 لبیک اجابت گفته محمد علی صاحب بعد پدر مرحوم معه زوج خود از آنجا
 نقل کرده عازم بیجاپور گردید و در شایخ پوره بنانه برادران
 زوجه خود فرود آمد پس از آن معه دایه شان خود عازم کرناٹک
 بالا گشت شده در قصبه کولار رخت اقامت انداخت و در آنجا
 چهار فرزند بود یکی شیخ محمد الیاس دویم محمد سیوم محمد امام چهارم
 فتح محمد در سنه یک هزار و یکصد و نه هجری رحلت نمود و شیخ الیاس پسر
 کلان در تسلیت برادران کوپنک کوشیده نظر پدرش
 بر جمیع اقربا گماشته راه سلامت روی می پیمود و فتح محمد از آنجا
 برداشته خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرناٹک
 پانین گماشت غرامید و محمد الیاس پسر خود را که چار ساله عمر
 و حیدر صاحب نام داشت معه برادران و متعلقان در خانه گذاشته
 به بخاور شتافت و در سنه یک هزار و یکصد و پانزده هجری
 از جهان فانی انتقال نمود فتح محمد که در آرکات بسر می برد پسرزاده

برهان الدین را از تنجاور طلب داشته دختر ایشان را که
 همشیره حقیقی ابراهیم صاحب میشد به ازدواج خود درکشید
 و خواهرزاده عروس را که بسن زنان رسیده بود با امام صاحب
 برادر خود بعقد مناکحت بر بست و فتح محمد مستور است خود را
 در کولار گذاشته بمیسور شتافت و در آنجا پسری شاهباز صاحب
 نام متولد گشت و بعد دو سال پسری دیگر ولی محمد نام بوجود آمد
 و در سن دو سالگی فوت کرد و از آنجا برداشته خاطر شده معه متعلقان
 خود عازم بالا پورگان گشت پس از آن در سنه یک هزار و یکصد
 و بیست و نه هجری در دیوان هندی پسری سکندر طالع دارا
 شوکت در آن ساعت که آفتاب عالم تاب در برج حمل بود بوجود آمده
 و دو مان خود را منور ساخت و موسوم به حیدر شاه عرف حیدر علی گشت ؛



تتمیم القاب مستطاب نواب ذی القربان خلیو رفیع الشان
 منیع التیوان نواب حیدر علی خان فرخوس آشپان ؛

نواب بهادر

یعنی سپهبد مظفر و پر دل صفر فیروز مند میدان رزم و جنگ رنجبر دار
 راه ناموس و تنگ نیکو ماهر فنون پایکار و عرسب و شیوه های
 طعن و ضرب ؛ و این خود لقبی بود که نواب حیدر علی خان را

کافه انام از خواص و عوام ممالک و کهن بدان میخوانند ؛
نہیں اس

یعنی شایسته القاب خجسته امیر کبیر خداوند صولت و ایالت
و سطوت و بسالت ، طرازندہ مسند جاہ و مکنت و فرازندہ
لوای دین و دولت ؛

صوبہ دار کشور سرا ، و بادشاہ مرزدہوم کنرہ و کورگ ؛
سلطان حکمران ممالک چرکولی و کالیکوٹ کہ محتویست
بر چندین ریاست کوچین تراونکور و غیر آن ؛
نواب بنگلور و بالاپور و باسپتن یا بنگر ؛
مرزبان فرماندہ فرازستان و شیبستان یعنی سلسلہ کوہستان
دادیہ آن ؛

بہادران بہادر

و طرفدار فرمانفرمای جزائر دریای یعنی جزایر مالدیوہ کہ در حساب و شمار بیشتر
است از چیز گفتار ، و میگویند کہ عدت شان بہ دوازده ہزار میگذرد ؛
و خاصگان دولت حیدری آنجناب را بنام حیدر شاہ و بہادر شاہ میخوانند ؛

سبج نواب نامدار حیدر علی خان بہادر

بہر
لافتی الا علی لا سیف الا ذوالافتار
بہر

*From Scurry's Captivity under Nawab Hyder Allee Khan and
Tippoo Sultan.*

چون درین اوراق محمد صفات و مکارم ملکات نواب حیدر علی خان
برنگاشته شده حالا اندکی از بیهرحمی آن شیرصورت که با اسیران اعادی بکار
می برد از کتاب اسکریس کپٹیو طی (یا اسیری اسکری) نوشته
می شود تا خوانندگان این کتاب مولف آنرا بتهمت طرف گیری و مداهنت
یعنی برحتگرائی و از مدست کناره نمائی متهم نگردانند *

سطر اسکری مینویسد که مدتی بانواع زحمت و رنج در اسیری
قوم فرانسیس بسر بردیم؛ آخر کار ما اسیران انگریزی را که پانصد
نفر بودیم در مختلف جهازها در نشاندند و بعد از تقضای ششماه در قلعه
گده لور رسیدیم؛ پس از چندی از اینجا بچیلیبیروم که از قلاع حصین
حیدر علی خان بود نقل کرده شدیم در جای مختلف آنقلعه جوق جوق
مردم را افتاده بل مرده دیدیم باقیماندگان نژند را کار از گرسنگی بجائی
رسیده بود که اگر استخوانی پوسیده در پاییدی افتاده میدیدند دهن شره
کشاده میدیدند قوت مادرین مقام منتهی بود در برنج گنده و گوشت
گاو نتیجه این غذا و سکان شوره زار این بود که بسیاری از جماعه مایزاری
مردند و اکثر مردمان قوی جثه را دیدیم که در عرض یکساعت از بیماری
تشنج اعضای ایشان تباه و درم میگرددید؛ آنچه سبب بود که جماعه
فرانسیس ما را حواله این چنین بیرحم و سنگدل نمودند نیز مقام حیرت
بود که کار گزاران انگریز چرا از تخاریص ما دست برداشته بودند؟

و لیکن این اہمال انگریزان بسبب تباہی و ہد حالی شان بود کہ در ہندوستان در ان مبتلا بودند؛ درین مقام قریب دو ماہ بسر بردیم نوزدہ نفر از میان ما با لفظ نط و لسن قصد گریز کردند و گلیمی چند کہ با خود داشتند از ان ریسما ہنہا بر تافتند و در شب تار بد ستادیزان از بالای دیوار قلعہ فرود آمدند؛ و لیکن نہ استند کہ یکجا روند در آخر نوزدہ کس روز دیگر دست بر کتف بستہ آوردہ شدند و ششخص بیستم ہنگام عبور رودی غرق شد؛ لفظ نط و لسن را بر منہ کردہ شاخ سمر ہندی سخت زدند و دیگر انرا دست و پا بزنجیر بر بستند؛ و بعد دو روز بزند انخانہ استوار نقل کردہ شدیم و ساقہای ما را در قیود آہنہا بن سفتند و عدد پاسداران دو چند گردانیدند و بعد دو ماہ از نر و حیدر علی خان حکم آمد تا ما را بہ بنگلور ببرند؛ بنا بر ان قیود پاہا شکستہ دست ہر دو کس در یک زنجیر بستند؛ و بد ان حال نرند بر منہ پا از قلعہ روانہ شدیم نمیدانستیم کہ قضایا بر سر ما چہ خواہد آورد؛ درینحال ہیکو نہ امتیاز نبود جز اینکہ منصبداران با ہم و سپاہیان با یکدیگر بر بستہ شدہ بودند؛ انقضہ پس از انقضای بیست و یکروز در گوناگون محنت و بلا بمقام بنگلور رسیدیم بعد سہ روز چند تن مسلمان و برہمن از اعیان قلعہ برآمدند و ما را در سہ زمرہ منقسم ساختند آثر مرہ کہ من در ان بودم بموضع ہرام پور کہ بر سافت سہ روزہ راہ از بنگلور واقع است فرستادہ شد تا چار

با چشم های گریان و سینه بریان از هم جدا گشتیم چون در زندان
مقام معهود رسیدیم بند های دست شکسته پا را بنجیر بستند
و تاده روز پنج گنده بخوراک داداده پس از آن پنج را برای یعنی سده
بدل کردند و ازین غذای ناملایم چندین کس جان دادند ؛ بعد سه ماه
پانزده نفر نوجوان را که من یکی از ایشان بودم برگزیدند و بند ها را
شکسته به بنگلور فرستادند و گفتند که در اینجا تیمار داری شما خواهد شد
چنانچه پس از سه روز بمنزل مقصود رسیدیم و با چندین نوجوانان
انگریزی دوچار شدیم که مانند ما از دیگر زندانخانه ها بریده در اینجا
فرستاده شده بودند بدین بهم شادمان گشتیم و چون از ما
حساب گرفتند همگی پنجاه و دو تن بودیم ؛

پس از سه روز قاعده دار ما را طلبید ، و ظاهر اچشم مرحمت
بسی مانگر یسته چند ثمر بهما بخشید و اعلام نمود که حیدر علی خان
نسبت بهما گمان نیک دارد و بجای فرزندانش می پندارد
بدین خبر برخی از ما متفکر و برخی خافل ماندند بعد از آن سه یرنگاپتن
روانه ساختند و درین سفر خرام ما آسان بود و تو ششم ما فردا آن
پس از نه روز بسر یرنگاپتن رسیدیم ، در میان دو دروازه قلعه نامه
ساعت ما را نشانیدند ، تا دیر تماشاگاه مردمان بودیم و از اینجا
بسوی چوتره برده همان ملاحظت و مداراکه نسبت بهما داشتند
سلوک نمودند ، ولیکن یکماه با نهایت خوشحالی سپری شد

بعد از آن نزد ما جمعی از حجامان حاضر شدند بدین قصد که موی سر بتراشند
ازین کار سر برکشیدیم و ایشان در اجبار ما کوشیدند و در عین
این سلوک مردی فرنگستانی در زی سلطانی با عمامه و سبیل
طولانی بر ما گذر کرد و بدوش مردم آرم پیش سلام کرده گفت
که مرا قلعه دار فرستاده است تا در اتمام کار موی سر و غیره
بکوشم و اگر سرکشی کنیم بجبر و قهر کار معهود بعین آورده خواهد شد
پس این اندرز دوستانه او را پذیرفتاری نمودیم؛ چون اینها
کرده شد یک هفته دیگر ما را بطور خود واکذاشتند سپس چاشتگاهی همان
حجامان بادوا زده نفر بغایت قوی و تاور در آمدند؛ و مرد فرنگستانی که بالا
مذکور شد بر ما عیان کرد که حیدر علی خان به خندان تان و باسلام آوردن
شما فرمان داده است؛ اگر چه ازین خبر هوش از سر ما پرید ولیکن بجز
تسلیم چاره نبود؛ القصه معجون منشی هر یک را خورانیدند؛ پس
بور یای و چادری از برای هر یک آورده شد و فرموده شدیم تا در
دو صف بران بور یا بنجوائیم چون اینها بعین آمدنگهبانان و حجامان
و آن دوازده تن تاور که بالا مذکور شد در میان ما آمدند و نخست
رندال کا دمن را گرفته بر دیگی بر نشاندند و حجام کار خود کرد؛
بر سبیل نوبت بر هر کس از ما این ماجر اگذاشت
و درینحال بعضی از سکر معجون میخندیدند و دیگران می نالیدند الحق
این حال نکبت اشتمال با ضمیمه درو که داشتیم دیدنی داشت

و تماشا کرد فی شامگان بر سر ماسه هنگان را متعین کردند تا عراست
ما از ستمگری و خوارگی موش و ششی که در آن ملک بکثرت می باشند
کرده باشند؛ پس از دو ماه که درین حال نرشد بسر بردیم بحز دوش همه
به شهریم چون این رسوم دینی و سنن اسلامی ملی شد ما را
به تهنیت و مبارکباد اختصاص بخشیدند که اکنون است
پیغمبر و مقرب نواب گشتیم؛

بر پروهندگان سیر نواب حیدر علی خان مغفور و طیب و سلطان
میر و پو شیده نماید که آن عداوت دیرینه که این حضرت است
نسبت یحیایه انگریزان که در تسخیر ممالک دکن و عویدار
سایم بل حریف مزاحم ایشان بودند اندرون سینه می پروردند
و آن تغذیب و تحقیر که نسبت با سیران این طبقه روا میداشتند
نه از آنم قوله است که احدی از راویان اخبار ایشان در آن
خلاف کند، روایات سطر اسکری متضمن گوناگون
محنت و عقاب و نقت و عذاب که حالی جز دی از آن
برنگاشته آمد اندکی است از آن محن و بلا یای سیاه که اسرای انگریزی
در قید و بند ایشان کشیده اند و جرعه از آن تلخابه ای جانکاه که بنده یان
انگریزی قدح قدح نوشیده؛ دفتر؛ درین باب ساخته و طومار؛
پرداخته شده است روایت محن و ستم بر شطرنج که در اسیری
ده ساله ایشان کشیده فردیست از آن دفاتر غم پرداز کوه

خاراموساز، و سیاحت دوانله کنبل در قیست از ان اسفار
محنت بار، بسیاری ازین پیجارگان در دمنده در حالت قید و بند
بانعالیت خانکامی جان دادند و چندین ازین یکسان مسکین
بگوناگون شکنجه و عذاب کشته گشتند؛ در اکثر جنگ و پیکار
پس از فتح و فیروزی بر مجمر و خان بقیة السیف کمتر ابقا می کردند
در محاربه کوهستانی که یحناک ییالی شهرت دارد چندین هزار
سپاه هند وستانی و فرنگستانی از طرف انگریزان کشته و صد
نفر از ایشان اسیر و بانواع اذیت پابز بخیر گردانیده شدند؛
و همچنین در جنگ کرنیل بریتویط که بر کنار رود کولیرم
صورت گرفته و طیپو سلطان در ان مظفر گشته جسم غفیر از طرف
انگریزان کشته شدند و بقیة السیف اسیر گشتند و بانعالیت
محنت و عذاب سریرنگپتن روانه ساخته، اگر قدم
شفاعتگری موشیرلای در میان نیامدی همانا مستقیسی از باقیمانده گان
جانبه نگشتی همچنین در هر رزم و پیکار که فتح و فیروزی در ان
نصیب حیدریان گشتی مرحمت و ابقا بر مجمر و خان وزنده
ماندگان کمتر، و عقاب و تغذیب اسیران بیشتر بودی؛
با اینهمه بیرحمی و سنگدلی ایشان، آنقدر بخشایش و مرحمت
و بخشش و مکرمت از انگریزان مرحمت پرور و معدلت
گستر بعد بخیر سریرنگپتن بر اولاد و اخفاء حیدر علی خان و طیپو سلطان

بجمل آمده و هنوز می آید ، که بغایت ممنون و مشکور در سایه
عاطفت سلطنت انگریزی با عزت و عرمت و آسایش
و آراش زندگی میکنند و بدعای ترقی جاه و دولت ابد مدت
ایشان مشغول میباشند ؛

از کتاب نشان حیدری

جلوس نمودن خدیو والایشان طیب و سلطان بوسریو
سلطنت دکن و لشکر کشیدن جنریل لانگ و جنریل
اسطوارط بسمت واندیو اش با دیگ-رکیفیات ؛

چون آفتاب دولت و اقبال نواب بهادر از سمت الراس
کمال بهبوط و زوال گمراید ارکان دولت و اعیان مملکت
که درین واقع حاضر بودند چون غلام علی خان شوشتری و عبیدالمجید خان
کابلی و سردار خان و اسد الله خان قندهاری و محمد علی کمیدان و
بدر الزمان خان و مهمامزاد خان و محمد رضا خان و حیدر علی بیگ و
سید حمید خان و غازیخان و ابومحمد و پورنیا و کشتن را و سر رشته
انتظام مهمام ریاست از دست نداده شرایط نمک خواری
و خدمتگزاری به تقدیم رسانیدند و بدستوریکه در حیات نواب مرحوم
ضبط و ربط مهمات ملکی بظهور می پیوست جاری داشتند و پس از

تقدیم لوازم تجوید و تکفین صندوق نعش با عایت اخفا شباشب روانه سریر نگین نمودند و در گنبد رفیع البیان در پهلوی مسجدی عالی شان در میان لال باغ که هنگام توجه نواب پائین گاه است با حد است آن عمارت مذکور فرمان رفته بود و در آن زمان صورت اتمام پذیرفته مدفون گردانیدند؛ و خدمتگزاران واقف اسرار راجد اجداد محبوب ساختند تا این راز از پرده خفا بر ملا نیفتد و بحکم مصلحت ملکه اری بال فعل شاهزاده که بین صفدر شکوه عرف کریم شاه را بجای پدر بر سرند حکومت نشاندند و او نیز مهمات مملکت را چنان حال داشت که سرموی در آن خلل و فتور واقع نشد چنانچه عوام و خواص شکریان بصحت و سلامت ذات نواب مطمئن خاطر بودند بنظرمان کریم شاه از بهر اطمینان کلی فوجداران و عهده داران ممالک محروسه تقسیم ماهیانه بآئین حیدری بپل آورده شد و هم از دزد و هزار سوار سمت نیلور و دوهزار بسوی لشکر انگریز روانه کرده و مهمانزاد خان با عرایض ارکان دولت متضمن این واقعه و التماس قدم موکب دولت و اقبال علی اسرع الحال بحضور خیر و گیتی ستان طیبو سلطان که در آن هنگام رونق بخش نواح کونبالتور و پالیکهاست بود روانه ساخته شد سلطان عظیم الشان پس از توقف بر حقیقت حال اگر چه از مرزای فدویت شمار در خلوت بایمان شدید اطمینان کلی از جانب سرداران لشکر حاصل ساخت

(۷۰۴)

دلیکن از جلوس کریم شاه بر سنده ریاست گونه تردد خاطر داشت
بهر صورت چون بمشردولت و اقبال بگوشش هوش آنجوان
نخست فرخنده فال این ند امیداد ،

قطعه

همین بنه پای عزیمت در رکاب ای شهریار
تا دود اندر رکاب دولت فتح و ظفر
شاهباز از صجوه نهر اسد میندیش از عریف
چون ترا اقبال یار است و سعادت راهبر
بناچار ملتسم دولتجو امان صمیم را با جابت مقرون ساخته بصوب
شکر بایلغار در رسید یکسر سرداران و عهده داران مع کریم شاه
باستقبال شتافته بزین بوسی جناب عالمیان مآب مشرف
گشتند و بعد تقدیم مراسم تعزیت بساعت فرخنده روز یکشنبه
آغاز سال یک هزار و یکصد و نود و هفت هجری آن پیرایه بخش مملکت
بر سر سلطنت جلوس فرمود اعیان دولت دارگان
مملکت رسم تهنیت و مبارکباد بجا آوردند و نذرانگه را ایندند
وساطت قدر دان فراخور مراتب نیکو خدمتی و هواخواهی شان
هر یک راجد اگانه بنوازشات شائانه نواخته بمناسب مناسبت سرافراز
فرموده بترتیب بزم عشرت و سرور جشن شادمانی و سورفرمان داد ؛

مثنوی

سران سپه خفل آراستند همه دست بر سینه بر خاستند
 بگفتند کای شاه گردون سریر همه چاکرانیم فرمان پذیر
 سرماست بر خط فرمانبری ز تو حکم گردن زما چاکری
 مگر سیم از آتش و آب و خاک فدای هواخواهیست جان پال
 چو سلطان لقب یافتی از نخست کنون تخت و تاج شهی زان تست
 پس در جهان آن بود نیک نام که بر تر نهی از پدر چند گام
 زر خسار چون ماه برکش نقاب نهان چند داری بابر آفتاب
 چو ایند ترا داد فرشی بتقدیم فرمان مکن کوتهی
 سکنه رصفت ملک تسخیر کن سر دشمنان زیر شمشیر کن
 بزن سکه خویش بر سیم و زر که از سکه نامش همان شد سمر
 بر جایه تاج شاهنشاهی بنه پای بر تخت فرماندهی
 بفتح و ظفر پای نه در رکاب جهانگیر شو چون بلند آفتاب
 بسی نامداران و گردنکشان پی خدمت تنگ بسته میان
 اگر تکم سازی بوقت و غا چو جوهر در آهن سازیم جا
 بفرمانت ای شاه مالک رقاب بدریا بتازیم همچون عباب
 ز فرمان گریست باذر رویم نذاریم غم چون سندر رویم
 باقبالت ای سرور دین پناه رباییم از فرق کیوان گناه

خدا یاور و بخت یار تو باد جهان از کرم زیر بار تو باد
 سریر تو باد اسپهر برین سم مرکبت باد تاج زمین
 سر حاسد ان زیر پای تو باد همه عیش عالم برای تو باد
 شمرای فصیح زبان و ندمای ملیح بیان درر آبدار نظم و نثر نثار
 کرده از خوان احسان سلطان نوجوان بهره مند گشتند پس از
 انتضای مراسم سوره سوره سلطان معدلت نشان نظر
 بر انتظام امور مملکت برگماشته قاعه داران و عملداران
 ممالک محمود را بذریعه ارسال فرامین بعنایات سلطانی
 امیدوار دستظهر گردانیده هر یک را بدستور سابق بکار دهند
 خود بحال داشت همدرین زمان سپهبد ار فرانسیس دوهزار
 مرد فرنگستانی را بسرداری موشیر پندش بحضور لامع النور روانه کرد
 سلطان و الاشان بعد نظم امور معه لشکر نصرت اثر کوچیده مباحث
 کادیری پاک از فرزند دل رایات همایون رشک اغزای سپهر
 بقامون ساخت و چون لشکر انگریز بسرداری جنریل اسطوارط
 و جنریل لانگ از راه جنگل پیته بعزم مقابله سلطان بواندیو اش
 رسید بمحترداستماع این خبر باتماهی لشکر ظفر پیکر از راه دوشی مامیرد
 بدفع اعدا نهضت فرموده به فاصله سم کرده از داندیو اش
 محل نزول جاه و جلال فرمود روز دیگر میمنه و میسر و قلب بآئین
 درست آراسته و توپخانه پیش رود داشته صف آرای جدال

و قتال گردید اگر چه سرداران انگریز با سپاه خود مستعد جنگ شدند اما تعبیه افواج ظفر امواج و صف آرایی فرانسیس مشاهده نموده آن روز صلاح جنگ ندیده بجای خود قایم ماندند و فردای آنروز بر حسب فرمان گورنر مدراس سرداران مذکور قلعه داندیوایش را شکسته با تمامی اساس و اسباب بدراس معاودت نمودند سلطان نیز از آنجانب مراجعت فرموده بسواد ترواتور مقام کرد جاسوسان خبر رسانیدند که ایاز خان متبنائی نواب مبرور که بایالت ممالک نگر و کور یال بندر و غیره از حضور نواب مغفور ناهزد شده بود درینولاراه نفاق و بیوفائی پیموده تمام قلاع آنولایت را با نگریزان سپرده خودش با توابع و اسباب و اساس بسیار و زر و جواهر بی شمار بر چهار نشسته داخل بنبئی گشت و انگریزان بران حدود تسلط شدند و فتنه جویان که منتظر فرصت بودند از هر گوشه سرخوش برداشته در مقام عناد و فساد درآمدند چنانچه انجی شامیا که سردار داک خانه دار السلطنت بود با قلعه داران آنجا یکدل و یکزبان شده در فکر خانه خرابی مخدوم خود در افتاده فتور عظیم برپا ساخته است و سید محمد خان داماد عبدالکلیم خان افغان کرپه قابو یافته پیاده و سوار جمع ساخته عهود موافقت با نگریزان مچھلیپتن و رباب تسخیر کرپه بایمان موکر ساخته هنگامه و شورش دران حدود بنا نهاده ؛

ذکر توجه دایات ظفر آیات سلطانی باستیلاص
نگرو کوریال بندر و غیره و غارتیله شدن جوقی از لشکر
بنیایی بدست غازیان و تقریر صلح فیما بین سلطان
وانگریزان و انتقال محمل عالی شجیع ؛

چون فتنه انگیزی ایاز و تسلط انگیزیان در آنجا و بغاوت
قلعه دار دار السلطنت و غیره سموع سلطان گردید دفع
شورش اشقیار و دجه همت والا نهست ساخته
بدر الزمان خان را با هفت هزار تفنگچی و صلابت خان بخشی را
باشش هزار سوار و میر غلام علی بخشی را با ده هزار پیاده و سوار
محبوب معین الدین بهادر سپه سالار از بهر تسکین فتنه
پایین گهاک و ستوری داده خود بدولت با تمامی فوج دریاموج
گهاک چنگم عبور کرده محمد علی شجیع را مع جمعیتش به بند و بست
دارالامارت و عزل بدخواهان و نصب فدائیان حال نمک
پیشتر کوچانید و میر قمر الدین خان بهادر را با لشکر گران بدفع
سید محمد خان مختار کل کرده سمت کرپه رخصت فرمود و خود
باموکب اقبال از راه دیون هلی مدگیری و صوبه سرا کوچیده چیتل
درگ را مهرب غلام نیرت اعلام ساخت و دو لنگان فوجدار آنجا از راه
دولتخواهی مع توابع حاضر شده بشرف زمین بوسی مورد الطاف سلطانی

گشته از سرفروخت بجای یافت و از انجار ایات سلطانی
پیش آهنگ گشته پرتو نزول بر وادی گهات نگر انداخت
و محمد علی که از حضور عالی برای تنظیم دار السلطنت رخصت
گردیده بود بر سبیل ایلغار از راه بنگلور شتافته در دامن کوچه
کری گشته بر کنار جو فرو آمده از راه گرگ آشتی طریق مدار ایستاده
قلعه دار باغی را این پیغام فرستاد که اگر اجازت باشد یکشب
تنها بنخانه خود میروم و بملاقات مردمان خانه و فرزندان سرور
گردیده بآدابان حسب الامر سلطان و الا نشان از بهر بند و بست
نگر از راه کرگ میشتا بم قلعه دار مذکور سخنان ابله فریب ادگوش
رضانها ده. محافظان قلعه اجازت واگذاشتنش داد چون اد
کار بر حسب مراد دید وقت شب با جمعیت خود عبور جو نموده
و متصل دیوار قلعه سپاهیان خود را در کمینگاه واگذاشته فرمان داد
که هرگاه من اندرون قلعه رفته کرنا بنوازم بلا توقف اندرون بیایید
و بر فسیل و برج و باره قلعه یزک بندی نمایید پس خود بدرقه
پنجاه مرد دلاور اندرون دروازه قلعه رسیده کرنا بنواخت و محافظان
دروازه را مقید ساخته همراهیان خود را بر دروازه قلعه قایم گردانید
. بمحرد استماع آواز کرنا کمین داران چاکلی بکار برده یکبار داخل
قلعه شده یزک بندی نمودند و شبیج دلاور پیش دستی نموده
بنخانه قلعه دار و انچه شامیاد دیگر اهل شورش و باو آور آمده ایشانرا

اسیر گردانید و بتجویز والده ماجده سلطان بعضی را از توپ برانید
 و شریکان انجمنی شامیارا بردار کشید و خودش را با طوق و زنجیر
 در قفس آهنی محبوس ساخت تا نفسی چند که از حیات
 متعارش باقی است لذت نمک حرامی بچشد و قلمه داری
 دار السلطنت بسید محمد خان مهدوی تفویض نموده عراست
 قلعه بزمه اسد خان رساله دار که مرد شجاع و باتدبیر بود گذاشته
 با فوج خود از انجا راهی شده پس از طی مسافت شرف
 اندوز جناب سلطانی گشته تحقیقت واقعه معروض حضور
 ساخت سلطان از حقنزاریش خوشدل شده او را بعنایت
 پدک الهماس و مال مورد ارید و خلعت سرفراز ساخته روز دیگر فرمان
 عبور گهاٹ داد تا سپاه ناموس پرست بزور بازوی شجاعت
 و مردانگی راه های کتل را که افواج انگریزی باتوپ و تفنگ
 بسته بودند گذاشته از جانب دیگر صعود کرده در عقب ایشان
 رسیده شلک نامی نمودند افواج مذکور بآئین خود داری یکجا جمع
 شده بتدریج و سالم داخل قلعه گردید پس فدائیان
 سلطان کشورستان قلعه را محاصره کرده مورچال قایم نمودند
 و بر شکست حصار هست برگماشتند قضا را سنگی که از
 مورچال بزور باروت در قلعه می انداختند بر مورچال قلعه که
 ز دیوارش چاهی بود افتاده دیوار آن طرف را شکست

پنهانچه آن چاه از خاک دیوار ریخته برگردید ازین سبب قحط
 آب در قلعه افتاد و بی آبی تاب از جان و قرار از دل محصوران
 ر بود پس شبی قریب هزار مردم تفنگچی باد و سه هزار مزدور
 و دیگر سکنه آنجا با خیمهای سی و گلی از قلعه بیرون آمده از تالابی که متصل
 قلعه واقع است آب بردند فوج سلطان بر این معنی اطلاع یافته شب
 دیگر راه تالاب بر بست باز قلعیان بدستور اول آمده
 هر چند به بردن آب خون ابر گردند قطره زن ساعت تردد
 گشتند اما از دست برق اندازان رعد صولت بعضی غرق خون
 شدند و بعضی دست و پایی جرات از آب یاس شسته
 به پناه قلعه در شدند در آخر پس از جنگ دوز و قلعه را تسلیم
 گماشتگان سلطانی کردند و سلطان از آنجا بلا توقف روی توجه بجانب
 کورتیال بندر آورد در اثنای راه با فوج انگریز که سرداری کرنیل
 کپل که کیمک قلعه نگر معه رسد گران میر سید دو چار گشته
 گردش گرفت سواران پالیکاز را معافی اسباب غنیمت
 ویناگران و ساجداران را و عده دو صد روپیه عوض هر اسب
 کشته بتاراج آن لشکر دلیر گردانید قضا را دران میدان معرکه
 دو تالاب پر آب بفاصله نیم فرسنگ واقع بود و حسب الحکم
 رساله های تفنگچیان و پیادگان شیر صولت و باند اران
 برق نشان توپ خانه را براه تالاب اقام کرده با آتش

افروزی اشغال ورزیدند و سواران غارتگر را برای پریستانی
 بهیمر و بنگاه بر لشکر غنیم نامزد فرموده خود بدولت با چند خواص
 و سواران خاص مشغول قراولی گشته لکن جنرل کیل
 تانصف النهار به ولادری تمام عرصه رزم قایم داشت آخر الامر
 بسبب قلت سرب و باروت و بی آبی سلسله جمعیت و بهادری
 آنجماعه که چهار هزار سپاه و هزار و دو صد پیاده اهل فرنگ و هفت
 ضرب توپ بود از هم گسیخته و چشم زخم عظیم بدور رسیده
 القصه سلطان جمیع اسلح و سامان عرب و پیکار فوج مغرور را
 متصرف شده و جانبازان خود را بکافه دست طلائی و پدک التماس
 و مالهای مردارید سرفراز ساخته بسرعت پیشتر کوچیده
 پاینت بندر را بیک حمایه گرفته سپاه دولتخواه را بر محاصره قلعه
 فرمان داد غازیان جنگ آزا مادر اندک مدت با وجود موسم
 برشکال که در آن حین شدت تمام داشت مورچال شدید
 و صلابت کوچههای متعده ساخته مشغول آتش اندازی
 به تفنگ و توپ و بان گشتند و راه دریاز آمد و شد رسد
 مسدود ساختند و اهل حصار به برج و باره هجوم آورده کوششهای
 مردانه نموده تا دو سه ماه داد جلاوت دادند آخر الامر از استداد
 ایام محاصره و قلت اذوقه بتنگ آمده قاصدیرا بحضور روانه نموده
 امان خواستند و به پناه دامن دولت سلطان در خزیدند و هر یک

فراخور حال خود از منصب و نوکری عهده ناصیه ارادت را بنقوش
 فدیت متجلی گردانیدند چون منگلور و بنادر و غیره بضبط ملازمان
 سلطانی در آمد موکب سلطان مظفر و منصور به سمت کورگ
 و بل مراجعت فرمود از قضایای دل گداز این جزو زمانه اینکه
 محمد علی شجاع که از فدویان خاص و حاکمزاران با اختصاص بود
 بقضای الهی ازین جهان ناگهانی در گذشت و داغ حسرت
 و افسوس بر دل هواخوانش داگذاشت القصه بعد این واقعه
 سلطان گیتی ستان قلاع آن نواح را بدلتخوان سپرده و
 بدر الزمان خان را که از لشکر سید صاعب بعد جنگ کورپور
 که بجای خود مذکور خواهد شد طلب فرموده بود بفوجداری و ایالت
 الک نگر نامزد فرموده طرف کورگ روی توجّه آورد درین زمان
 مسطر شبلرز و کرنیل و الیس بنا بر استحکام مبانی اتحاد حسب الحکم
 گورنر مدراس در حضور سلطانی آمده در تمهید قواعد موافقت
 و مصادقت کوشیدند و زر و گوهر بسیار به نذر گذرانیدند و
 سخنان سنجیده از خاطر اشرف غبار کدورت و نزاع را
 شست و شودادند پس از توثیق مصالحه مقضی المرام معه نواب
 عبید الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان که در دار السلطنت
 مقیم بود و دیگر اسیران اهل فرنگ مراجعت نمودند پس
 از ان قلعه داران و عمال مخالف از ممالک محروسه بر طرف

کرده شدند چون سلطان از جهت مصالحه مطمئن گردید
 عزیمت دارالسلطنت پیش نهاد اہمست ساخته نهضت
 فرمود و در حدود قلعه بل سراپردہ خاص را باوج مہر واہ برافراشت
 و آنرا بہ مظفر آباد موسوم ساخته بہ قلعه داری دلیر و اسپرود
 بہ ایالت اُنٹائی کوتل گزین العابدین خان ہمدوی را کہ دو لشتر واہ
 خاص بود سر فراز فرمودہ در بارہ تنبیہ و تادیب شرارت
 کیشان و باغیان آن نواح تاکید فرمود و قلعه صوبہ نشین را
 کہ پرکرہ نام داشت بہ ظفر آباد اسمی ساخته خان موصوف را
 جہت اقامت در آنقلعہ مرنض نمود و خود بہ دولت دانیل
 دارالسلطنت گردید اکابر و اعیان دارالسلطنت از مہادات
 و موالی برسم استقبال بیرون شتافتہ بہ مہادات تقبیل
 رکاب ظفر انتساب فایز گردیدہ بانواع عنایات سر فراز
 گشتند و خود بہ دولت بہ بند و بست ملک و لشکر و کارخانجات
 وابستہ ریاست اہمست معروف داشتہ قواعد مراسم ملک داری
 بعنوان جدید ایجاد فرمود سابق برای این ایام در حین جہات نواب
 مرحوم اصطلاحات مقررہ سپاہیان و عرب و بیکار بردش
 فرانسیس بود سلطان قلم نسخ ہران کشیدہ شجویز زین العابدین
 شوشتری کہ برادر حقیقی ابوالقاسم خان المناطیب بہ میر عالم
 شوشتری نایب نواب نظام الملک بود الفاظ قواعد سپاہیان

پسارسی و ترکی موافق اسامای مندرجه فتح المجاهدین که نوشته
است مقرر فرموده شد ؛

ذکر تردد و تگاپوی میر معین الدین عرف سیک صاحب
سپه سالار سلطانی که در پائین گهات بود و خصوصیات
جنگ و پیکار که فیما بین آن سپه سالار و انگریز و فرانسیس
صورت گرفت و طلبیله شان سیک موصوف بعد تقرر
صالح واقع سنه یک هزار و یکصد و نود و هفت هجری ؛
چون خدیو گیتی ستان متوجه نگر گردید سید صاحب در ان زمان
معه فوج خود بر جوی دالیندل مقام داشت جاسوسان خبر
رسانیدند که جنریل لانگ بهادر در مع لشکر از طرف ترچناپای
برشتافته به تخییر کرده اند یگل و غیره همت برگماشته است بمحرد
اطلاع این معنی بدر الزمان خان حسب الحکم حضور مع تمامی
رساله های تفنگچیان جانباز و اتواپ برق آشوب بدفع خصم
پشت روانه کرده شد خود بدولت نیز عقبش با جمیع سپاه نهضت
فرمود چون خان مذکور بطریق ایامخار به ترور پاله رسید عثمان خان
قلعه دار کرد و با وجود کثرت سپاه و وفور ذخایر و اسباب جنگ بفتوای بدلی
قلعه را حواله جنریل مذکور کرده خود نزد روشن خان و سرپست راو
که جهت تنبیه سران شرارت کیش نامزد شده بودند پیاده چون جنریل

موصوف تهمانه در ان قلعه گذاشته از انجا کوه چیده قلعه اردا کرچی را محاصره کرده هواکشانش سعی نمود خان سطور بر سرس هجوم آورد این طرف جوی امرادتی را محل نزول معسکر خود نمود بنریل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبردار گشته بترک مورچال پرداخته آن طرف جوی مذکور مقام کرد چون روز دیگر جمعیت سلطانی را ببکامیه دیده بلا اندیشم باز قلعه را گرد گرفته توپ اندازی شروع نمود خان سطور از رساله داران خود قمرالدین خان کابلی را مع قشونش انتخاب ساخته بامر قلعه داری و دفع خصم تاکید نموده بار ساله همت خان بختیاری و در ساله بیرعلی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو در ساله دار بمر دانگی و جرات تمام بر منقلای انگریز زده قمرالدین خان را مع قشونش بمقابله رسانیده برگردیدند بنریل مذکور از رسیدن کمک آگاه گشته بتاکید تمام سپاه خود را فرمان داد تا توپچیان و تفنگچیان در عرصه شش ساعت دیوار قلعه را از یکجانب با خاک برابر ساخته بر قلعگیان هجوم آوردند محصوران هر چند بدافعه آن سعی کردند بجائی نرسید و همه شان کشته شدند و سپاه انگریز فتحیاب گشته بعد ضبط قلعه رو بمقابله فوج خان مذکور آورد آن مسکین گریخته ملحق لشکر گردید بدر الزمان نان طاقت مقابله با سپاه انگریز در خود ندیده سمت دهاراپور شتافت

اماردشمن خان در اؤ مذکور بعزم پینما گری گروا گرد آن لشکر
بودند و سید موصوف بعد چهار پنج روز بآن سمت رسیده
عثمان خان قلعه دار کرد و رابا ثبات حرام نمکی بردار کشیده
افواج بدفع لشکر انگریزیار است در این اثنا خطی از موشر
بعوسه سپهدار فرانسویس بدو رسید متضمن اینکه تمامی لشکر انگریزی
بعزم جنگ بگود پور میرسد شما هم با جمعیت خود زود معاودت نمایند تا بعد
دفع غنیمت ما و شما بالا اتفاق متوجه بند و بست آن نواح شویم پس
سید صاحب بمجروح وصول مکتوب روشن خان و بدر الزمان خان هر دو
سپهدار را تائید کرد تا نیکو کوشیده نگذارند که من بعد آسیبی از سپاه خصم
بر عایا و سکنه آن نواح رسد و خود از راه تاتشکار پستی به توتم سبلی
رسیده یکروز مقام کرد در آن حال جاسوسان خبر رسانیدند که
رسد و اذوقه لشکر انگریز در قلعه کمر پلم آماده و همین معدودی چند
از یزکداران نگهبان آن مقام اند بشنیدن این خبر رساله دارا باندوق
همراه خود گرفته بمحاصره آن قلعه پرداخت اما وضع قلعه مذکور چنان
بود که اطراف آن نهرهای جوی کاویری جاری و اهل حصار اگر چه
از صدوسی زیاده نبودند اما غایت سعی در دفع اعدا بظهور
رسانیدند سید موصوف غارتگران را فرمان داد که فردای آن روز
معه اتواب و نزد بانها در تاخته حصار را تسخیر نمایند و بعوض
تخانه داران مقتول آردا اگرچی تخانه داران انگریزی راته تیغ کشند

مخصوصاً آن تاب مقاومت در خود ندیده همان شب قدری
از ساز و سامان برداشته و در بقیه آتش زده راه تر چنان پای
گرفتند و سپس سید موصوف از آنجا کوچه دگر پور رسید و خان
مطور رساله داد و اب بکمالک موشیر بهوسیله بتاعه
فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلسله شتافت البته لشکر
انگریز بسر کردگی جنرل اسطوارط ایلغار کرده از راه پهلیمیری
و ناگور رسیده غربی قلعه برجوی کورت فرود آمد فرانسویس
یکبار در دپانصد سوار خود را باد از ده توپ پانین لشکر انگریز
پیش قلعه داشته بود رساله های سلطان بنام نان سطور بردست
راست منقله فرانسویس ددمه احداث نموده مقام داشتند
بعد دو روز چینی که جنرل بهادر بر کوچه که پیش رو بود وقت
شب اتواب قایم کرده ستعد آتش افروزی بود در ادل
ساعت بامداد چهارمی از طرف مدراس رسیده سه کتوله
جانب قلعه پر ایند اهل ددمه بتماشای چهار متوجه بودند که ناگاه
از آن کوچه اتواب متواتر سدا ده شدند و نهایی انگریزی
بر جماعت فرانسویس و رساله های سلطان تانته قریب
رسیدند بوقوع این حال جمعیت فرانسویس تیار شده
توپ ها را بجا گذاشته بطرف قلعه برگردید و رساله های مذکور
توپها را گذاشته بطرف دریابگر سختند اما بهادر خان رساله دار

و ببر علی بیابک بدلاوری تمام توپ های رساله خود گرفته برخندق
 قلعه رسیده آسودند و جماعه انگریز دمدمه را استصرف شدند بمشاهده این
 حال سپه سالار فرانسیس هزار و پانصد جوان فرنگستانی خود را
 تیار ساخته بی توپ بسرداری موشیر پیلس و موشیر کرمیو کرنیل
 بدفع انگریز نامزد ساخت پس فرانسیس باین درست
 قدم جرات در میدان رزم کشادند و سپاه انگریز که مجموعا چهار هزار
 بودند بریزش گلوله های توپ اکثری را تلف کردند اما سرداران
 فرانسیس هر اس را در خاطر خود راه نداده کارزار سخت بظهور
 رسانیدند تا یکپاس کامل بازار پیکار گرم بود بهادران را کار
 از تفنگ گذشته با سنان دست و گریبان گشتند و از
 هر دو جانب چنان چپقلش سخت روداد که از معائنه آن
 زهره فلک آب شد و از صدمه تردد در ستانه فولاد تنان زمین
 ستوه آمده با وجود سنگینی زمانه جفا کار برکشگان آنحر که زار زار
 بگریست و بهرام خون آشام از بیم خون ریزی دلیران در پنجم
 حصار مینافام گریخت پس از آنکه تا دو ساعت جدال و قتال
 شدید بعمل آمد فوج انگریز تاب نیاورده پس پاشد در اخلال
 قشونها کرنا تکی از میمنه و میسره تاخته بازی بردند پنج شش صد مردم
 که از فرانسیس زنده مانده بودند برگردیده بقلعه درآمدند و نیکه
 در شوکت دم سادات با فلک میزد از قلعه بعزم مدافعه خصم برآمد

درین اثنا سپاه انگریز بفرودگاه معاودت نموده جنگ بر فردا باز داشت و جمعیت فرانسیس قریب قلعه قیام ورزید و بعد دو روز هنگامیکه انگریزان در دفع خصم و فرانسیسیان در عزم مدافعه ایشان تردد مینمودند صلح خبر که فیما بین انگریز و فرانسیس در ولایت قرار یافته بود رسید نزاع و پر خاش از میان برخاست و سرداران هر دو طرف بر یک میز به اکل و شرب پرداختند و همان زمان بمعرفت فرانسیس و صوابدید محمد علی نان فیما بین سلطان و انگریز عهد و پیمان مصالحت مضبوط گردید و التماس بدر الزمان خان و سید صاحب هر دو مشو به تردادی شدند و بعد تقرر صلح به اجازت سردار فرانسیس پیشتر کویچده حدود پایور را مضرب خیام ساختند؛ و همدرین اثنا منشور لامع النور متضمن واگذاشت ملک پائین گهاٹ و غیره با انگریزان و معاودت کردن از ان بسید موصوف غرضدار یافت بموجب فرمان قضا جریان همه قلعه داران و عالمان را از اطراف آن ملک جمع کرده بعضی قلاع کوہی و زمین دوزی را معہ شهر پناه صوبہ آرکات که از سر نومرست شده بوه شکسته با تمامی سپاہ و حشم بحضور سلطان فائز گردیدند و همدرین ایام کفایت شعاری میر محمد صادق که در کوتوالی آرکات بظہور رسانیده بود منظور نظر کیسیا اثر گشته عہدہ دیوانی برد مقرر گردید

و بعد رین اشناطوط کار پرداز پونه و ناظم حیدر آباد ششمن مبارکباد
جلوس با جواهر گران بهار سید ؛

ذکر تستیر کوه نرکوند و شرارت راجه بنکود و متعین
شمان قشون ها و استیصال وی و مرمت یافتن رحمان گره
در سنه یکم هزار و یکصد و نود و هشت هجری ؛

اخبار نگاران ساحل جوی تنب بهمد را معروض داشتند که
اکثر باغزاران درگاه دین پناه طریق بغاوت پیموده و دست
تظاول دیداد بر کافه عباد دراز کرده اند و حاکم نرکونده ابواب مکر
و خد بردی رعایا کشته و مبالغ پیشکش دو ساله نیز عاید بندگان
درگاه نکرده و بر قایمیه سدم که داخل سرکار گرم کنده است در تاخته
دانت متعلقه آنرا غارت کرده و اکثری را جام شهادت نوشانیده
است و راجه مدن پلای نیز بااد موافق گشته باستماع این اخبار شعاع
غضب سلطانی مایه تب شده و فاهیت و آسودگی رعایا را
بر ذمت است لازم دانسته همان زبان سید غنار را مع قشونش
بر یافت حقیقت حال بدان سمت رخصت فرمود
سپهدار مذکور در آن حد و رسید و دریافت که ان شرارت
کیش باغواهی بر سرانم ناظم مرچ هوس ریاست باین جوی کشنا
و تنب بهمد را در سردار و دو خبر نزول فوج ظفر موج شنیده بهرم

جنگ مستعده شده است چون سپهبد ار مذکور صورت
 واقعه را بعرض حضور پرداخت بران الدین خان سپه سالار با پنجهزار
 سوار خوتخوار معه سه قشون شجاعت مشحون تسخیر کوه
 واسیر کردن آن طاغی دستوری یافته و شیخ عمر سپهبد ار معه
 دو قشون و دو هزار سنا و شش ضرب توپ باستیصال
 راجه بنکور و مدن پلي و دیون پلي راهی شده و سرحد بنکور رسیده
 به پند و نصیحت او را بجاده اطاعت رسانمونی فرمود اما آن شش
 بقدم مخالفت پیش آمده باد و از ده هزار پیاده سر راهش گرفته
 مستعد رزم گردید و در روز در سواد رام سمندرم که سرحد او بود
 آوینش سخت روداد اما هر روز غازیان سلطانی به ضرب تیر
 و تفنگ و شمشیر آبدار سر و سینه کفار چاک می نمودند آنرا لامر
 سپهبد ار شجاعت آثار به ضرب شمشیر سر آن سر کرده اشقیار
 از تن جدا کرد از مشاهده آن حال جماعه کفار رو بغرار نهاده کوهی
 پهلوی کنده را که پیرامونش بیابان عظیم است پناه گاه نمود و مانتند
 عساکر مضوره در قتل و غارت آن دیار کوشیده قاصد رام سمندرم را
 تسخیر کرده و بطرف پهلوی کنده روی توجیه آورده در عرض پنجه روز
 آرا مفتوح گردانید و راجه آنحد و که یک رابل نام داشت بمجنرد
 استماع شکست سپاه خود را سامان شده قاصد بنکور را بدلیه ان
 سلطانی سپرده بقتله کوه اول پلي که مخاطست بجنگلی کشیف پناه

گرفته چهار هزار پیاده جزا فرام ساخت سپهدار مذکور را و لا
 محاصره قلعه بنکوه پرداخته بمضرب توپ رعد آشوب حصار قلعه
 شکست و قلعه را بامینان کار گزار سپرده بر تسخیر کوه مذکور
 هست گماشت از آنجا که تراکم اشجار مانع عبور غازیان بود سپاه
 دشمن سد راه ایشان شده آماده جنگ شد سپهدار موصوف
 تا یک ماه سعی موفور بظهور رسانید اما شاهد مراد رخ نه نمود
 بناچار بحضور عرض شد است نموده ملک درخواست امام خان کابلی
 سپهدار مع قشون خود بامداد وی رسید پس هر دو سپهدار بر مینائی
 سکنه آن نواح از دو طرف جنگ کنان در بیابان غزیده
 در عرصه مفتاد روز قله کوه را بشرف خود در آوردند راجه بامعدودی چند
 بعد و دپتور فرار نموده خود را از سطوت افواج سلطانی دار نمایند و هر دو
 سپهدار سالها و غانما را جمعیت نموده سعادت سلطه بوسی
 استسعاد یافتند و سایر غنایم و فیل داشت بر بنظر همایون در آورده
 مورد عنایات و نوازشات سلطانی گشتند؛



ذکر افتتاح کوه ترکمنه بزور بازوی میر قمر الدین خان و
 حضور طلب شنش باد دیگر وقایع سنه یک هزار و یکصد
 و نود و هشت هجری؛

چون بران الدین خان سپه سالار از حضور مرخص گردیده در حدود

دهاتر دار بسید غفار ماحق شده در حدود کوه ترکنده مضرب خیام
فرموده حاکم آنرا پیغام داد که اگر هوای ملک داری در سر داشته
باشد کوه را حواله قاعه دار سانیانی نماید تا از سر نو ملک و دولت
بردی از زانی داشته شود چون از ان کوهستانی جواب درشت
شنید فرمان داد تا سپهبدان و دو لخواه سید حمید و سید غفار بدلاوری
تمام پیشدستی بکار برده کوه را از نظام وار در میان گرفته بتوپ
و بندوق بشکست حصار اشتغال نمودند تا حاکم آنجا شبی قابو
یافته ببنیون زده صلابت نان بخشی را باد و صد سوار شربت
مرگ چشاید و ساعی سپهبدان ان شجاعت توانان از
پیش رفت و انگاه ترددات شایسته بعل آورده مور پال
تا پای حصار رسانیدند اکنون حاکم مذکور هراسان شده از ناظم مریق
دکار پرد از پونه مدو طلبید، ناظم مذکور پنج هزار سوار با مانت او فرستاد
و سواران مذکور بر کنار رودی که در عین غلیان بود متنام کرده انتظار
آن ده هزار سوار که از پونه بلمک می آمدند میکشیدند سپهسالار
این حال را معروض حضور سانس منشور لامع النور بنام قمر الدین
خان متضمن کوچید نشن مع جمعیست خود بد آن سپه سالار و تنبیه
غنییم و تسخیر کوه ترکنده شرف نفاذ یافت مخفی نماند که درینجولا
سید محمد داماد حلیم خان حاکم کریمه انتهاز فرصت نموده با جمعیست
پانصد سوار و دو هزار پیاده بانگیزان محملی بندر در ساخته یک پاتن

و دو ضرب توپ از ایشان گرفته بعزم استخلاص حدود کرپه
 و تخییر قلعهجات آن نواح هست برگماشته بر جناح استیصال
 نهضت نموده قتل و غارت کنان به بدویل رسید و در آن زمان
 که یزید اران سرکار را که در قانچه بدویل بودند بانعام زر خوشدل
 ساخته بصوابدید ایشان جوقی از ملازمان خود را در آن قلعه
 فرستاده رهگرای کرپه شد قمرالدین خان از حضور سلطان و سوری
 یافته وارد آن نواح گردید ستیزه آذین سخت بین الغریقیین
 از صبح تا دو پاس رسد داد آخر خان مذکور بغریب دادن اعدا
 با سپاه خود از پیش غنیم در جنگلی که پیش آن تالابی پر آب بود
 و کواچ در وسط او پنهان گشته فرصت وقت نگاه میداشت
 سید مذکور بر فتح مظنون خود نازان شده همانجا مضرب خیام لشکر خود
 ساخت و سردار انگریز هم خاطر خود از وسوسه نزد غنیم خالی کرده
 عقب آنجماعه آرید و حینیکه سواران سید مذکور بی سلاح
 از بهر نوشاندن آب اسپانرا بر تالاب آمده بودند فرصت
 وقت غنیمت شمرده سواران خان دلادر بر سر غنیم ریختند
 اکثری از آنجماعه بطرف لشکر خود گریختند و غلغله آمد آمد برداشتند
 سواران خان دلادر پاشنه کوب رسیده ایشانرا پایمال
 سم سواران ساختند چنانچه احدی از ان معرکه جان برنش
 اما سید مسطور و سردار انگریزان با هزاران محنت از ان مهملکه

برآمده جان سلامت بردند خان ظفرمند قانچم بدویل و کهمم را
 بضبط خود را آورده ستعد گوشمال اعدا گردید. مجبور رسیدن منشور
 هایون با چهار هزار سوار خوشنوار رود کشتنار عبور نموده بیک
 شبنون لشکر مرهتته را در بحر خون غرق ساخت و اکثر ایشان را
 اسیر کرده مظفر منصور غارم کوه گردید و شیخ امام سپهدار خود را
 بکامک سید غفار فرستاد چون حاکم کوه از رسیدن سردار
 و شکست مرهتته خبردار گردید کمر بستش بر شکست و پیغام
 صلح و سپردن قلعه به خان مذکور فرستاد و ادفردای آن حاکم کوه را
 قولنامه بصحابت سید حمید و سید ربانی بیاب رساله دار فرستاد
 و از کوه فرد آورده معه عیال و اطفالش مقید ساخته به بدرقه قشون
 احمد بیگ و مرزای مذکور بحضور روانه کرد و نکوست کوه
 بدست دولتخواهی امین و اسپرد؛



که کوفت باغیان کو رنگ و توجه رایانست ظفر آیات
 سلطان گیتیستان به تنبیه اهل و شرارت کیشان آن نواح
 و اسیر آملان هشتاد هزار مرد و زن معه دیگر کینفیات که
 در سینه یک هزار و یکصد و نود و هشت هجری واقع شده؛
 چون زمین العابدین خان مهدوی فوجدار کو رنگ از جهت قدامت
 مختار کل شده جمیع ممالک محروسه برهم ساخته مهمات را

بر حسب هوای خود انجام میداد و دست شهوت پرستی
 بر ناموس رعایا دراز کرده. بحبر زنان خوبزد را هم بستر خود میساخت
 بمشاهده این اعمال ناشایسته تمامی اهل کورگ مستعد جنگ
 شدند و همگی نایر در ننگانیر کار برداران راجه آنجا همه رعایا را
 فراهم ساخته ظفر آباد را گرد گرفتند و اطراف آن تاراج نموده احوال
 بر محصوران چنان تنگ ساختند که از قلعه بیرون آمدن مجال نبود
 خان مذکور از کرده خود پشیمان گشته جاسوسی را مع عریضه
 متضمن حقیقت حال بحضور روانه ساخت سلطان گیتی
 ستان. بمحرم مطالعه عریضه بسزای اهل کورگ فرمان داد تا
 اعلام بیری و خیمه زنکارگون در سواد سلطان پنبته برافراشتند
 و زمین العابدین شوشتری سپهدار را مع قشونش
 بارسد موفور و دوهزار پیاده احشام نصرت انجام بدانصوب
 روانه ساخت و ارشاد فرمود که بلا توقف داخل قلعه ظفر آباد شده
 شرارت کیشان را تنبیه نمایند چون سپهدار مذکور تا در دازه
 گهات رسید مردمان باغی از اطراف هجوم کرده به تیر
 و تفنگ حواس او را منتشر ساختند چون ادگایی جنگ مردان
 نیاز موده و عمر خود را بنار و نعمت صرف کرده بود همست در باخته
 در سداپور شهر بند گردید هر چند رساله داران و سپاهیان همراهش
 ترغیبش به پیش رفتن می نمودند اما سپهدار هول زده عارضه

تپ و لرزه و پیچش را بهانه ساخته قدمی پیشتر نگذاشت
چون این معنی معروض حضور گردید بر جبین و بددلی او نفرینها کرد
بعد دو هفته سلطان دادگستر با جمعیست بیست هزار بار و دوازده هزار
سوار جرار و بیست و دو ضرب توپ به پانزدهم شهر ذیحجه
سنه مذکور با شوکت و حشمت تمام بآن حدود نهضت فرمود
چون رایات سلطانی مقبل خار بند کوزگ نزدل نمود خود بدولت
بایادگان دشتونها با سامان جنگ چون شیر غران و هر بر زبان
قدم میمنت شیم در آن دشت هولناک نهاد ؛

دیت

چه گویم زاد صاف دشت عجیب بلرزد قلم از هجوم نهیب
تراکم نیستان چون زلف سلسل زنگیان و نشیب و فراز
آن سر زمین چون است از باب سخا و بخیل ناموار
دپست و بلند و شاخهای اشجار بلند مثل ساگو ان و صندل
درال سفید و عود نام و غیره از طوبی سر رفعت بر افراشته بود
و گیاه فلفل گرد دام فریب بر بالای هر درخت و شاخ گسترده
و از کشتزار هیل مانند کشتزار جو و گندم اطراف کوه و دشت
سر سبز گشته و درختان دار چینی چون طارم فلک سایه بر زمین
در افکنده و ثمرات گوناگون باستان در کام جان پاشنی شهب

و شکر داشته انهار در ان سرزمین همیشه جاری و آبشار و حوضها
 و آبگیرها در آشنای راه لیل و نهار روان و گل‌های رنگارنگ تخته تخته
 هر سو شکفته و فیلان کوه پیکر چون جاموشان دشت پیا
 گردیده و بچه های اخیال چون طفلان حبشیان با توگان غرطوم با هم
 در شط و بازی عمارات آن دیار زیر کوچه ها و اندرون اشجار
 واقع و پیرامونش حصار استوار و در میانش باغخانه و حجره های
 بسیار و خندق عمیق از برای حفاظت گرد خانه ها که اکثر اوقات
 از دست برد فیلان خراب و تاراج میگردد کننده می باشد ذکور
 مانند بالا و خوبرو و لباس شان پیراهنی گنده دو تود و خسته از گلو تا شالنگ
 و ستارچه سیاه بر میان بسته دکاهه عرم بر سر نهاده اما همگی سپاه
 پیشم سوای تفنگ و تیاه و اساطوری پهنادر از میان
 آویخته دارند و انباش با حسن و لطافت جمال رشک مهوشان
 چین و چگل در سر و بالائی و سیم تنی و خوبی لب و لجه محسود خوبان
 ترک و تاجیک در ان ریاض رشک جنان مانند خوران
 میخراشند اما همه از حسن پیرایه عاری همین یک پارچه شش
 دستی از ناف تا زانو و دستارچه دو دستی بر سینه می بندند
 مردان آن نواح خنک و سرد و زنان نسبت بمردان
 بد لکرمی و تیز طبعی معروف در مذہب ایشان جایز است
 که اگر در یکخانه چهار برادر بوده باشند همین یک کس از ایشان

که خدا گردد و دیگران باز نشن هم بستر شوند چون نواب
مرقوم بران مرز بوم تسلط شده این رسم پوچ از میان برداشت
و اکثر زمان آنقوم را بزور گرفته باشکریان خود بخشید برودست سرما
دران دیار بحدیست که هر روز آفتاب با آن تابش و حرارت
همواره لحاف ابر بردوش میدارد و هر شام ماه سریع السیر
باندیش سرما در بارانی نیلگون سرد تن میپوشد این شدت
برودت که مرقوم گردید برودت موسم تابستان است
هنگام زمستان جوانان تیر قاست گرم دم از دست بردیر ما
برنگ طلقه کمان پاسبینه کشیده در حمزه تنگ میخوانند
تا مدت ششماه مردمان آن نواح از پاتا سر بامد گلیم پوشیده
از وقت چاشت تا انتضای سه پاس روز بهر کار حرکت
نمیکنند کثرت زلوحه دیست که چون بلخ بر جسته بر تن آدم
و داب می چسبند و سخت ایذا بر دم میرساند از دران
و ماران مردم ربا و عقارب زهر بار که جانداران از سوزش
نیش ایشان بنور جان میدهند دران دیار بسیارند و چون
مور و بلخیشمار القمه چون سلطان دین پناه دران از راه
شگل عبور کرده اینطرف در دازه خار بند که رن مندل نام داشت
مضرب خیام ساخت و روز دیگر دو سپهدار را فرمان داد
تا مع قشونهابر در دازه مذکور که اهل شرک و ضلال در پیش

آن خندق عمیق حفر کرده اطرافش دیوار کشیده بودند حمله کرده جنگ آغاز کردند اما اهل شرک اکثر غازیان را مجروح و مقتول گردانیدند سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذار باد و باران دشوار بود گذشتة خلقی بسیار از شرکان را به دار البوار فرستاد از یکطرف قشون فرنگستانی بسرکردگی مو شیر لالی در ساله های اسد اللہی (یعنی چیلہ های که پرورش ساخته نواب مرحوم بودند شاه دین پناه ایشان را بقیب اسد اللہی ممتاز ساخته بود) از باب ضلال را طعمہ ننگ تفنگ و سنان ساختند و از یکطرف پیادگان جلودار بجماعت تمام اعدا را بر سر نیزه برداشته سرنگون به قعر جهنم در انداختند و هزار کفار را بزور مردی با سیری آوردند چون سلطان بر اعدا ظفر یافت پیشتر کوچیدہ بر سواد ہلکلی بار مقام فرمود سپاہ ساطانی بر خوشحال پور تاخت و غارت نموده جمع کثیر را از اهل ضلال با زنان و فرزندان اسیر کردند و حسب احکام حضور چہار رسالہ سپاہ با اذوقہ و ساز و سامان جنگ بقلعہ ظفر آباد روانہ شد و خود بدولت پانزدہم ماہ محرم الحرام سنہ یکہزار و یکصد و نود و نہ بحری ازان راہ نہضت فرمود کہ امرا و خوانین بموجب فرمان قضا عریان پیشتر رفتہ جنگل دیستہ آنرا بہ یستم و تیر ہر روز قریب دو کردہ بریدہ و سوختہ در عرصہ قلیل کار براہل یستم تنگ نمودہ بودند و از پیادگان

بمکار به دوسم هزار نفر را از ایشان تلافی کرده و بعد طی منازل شرعی
 آن مقامه مطرب خیمه و خرگاه ساخت چون کفار حال تباه خود
 مشاهده کردند و قوت مجادله با لشکر اسلام در خود ندیدند
 بکوهستان و جنگل کثیف پناه گرفتند سلطان لشکری گران
 به قصد گوشمال کفار و تسخیر آن ولایت نامزد فرمود چنانچه
 موثیر لالی را بطرف کوه الاهی از بهر اتقای شراره شرارت
 کیشان و قشون شوشتری را بادیگر قشون ببرداری
 حسن علی خان بخش بیطرف عترب تار و غیره روانه نمود
 و میر محمد محمود و امام خان بخاری و غیره را بجانب تھل کادیری
 و خوشحال پور مرخص ساخت و دو سه ماه خود بدولت هانجا
 مقام فرمود پس بخشی مذکور بر باغیان تاخت آورده هشت
 هزار مرد و زن اسیر کرد و موثیر لالی نیز از اطراف کوه سطور
 انبوه کثیر چون رمه گوسفند و گاو فراهم ساخته بجهت معاودت نمود
 پس از آن سلطان بیست و نه هفت فرموده جنوبی کوه تھل کادیری
 که منبع رود کادیری بر بالای آنست را بت نصرت آیت
 برافراشته سپاه منصور را به تنبیه باغیان بیست و کوپانید تا سپهبداران
 شجاعت پیش از اطراف و جوانب مجهوم کرده اهل
 ضلال را که نسل فساد ایشان منتطع کردن صلاح دولت خود
 دانسته بودند بکوشش نمایان جوق جوق گرفته آوردند در عرصه

هفت ماه و چند روز هشتاد هزار مرد با زن و بچه اسیر گشتند و سرداران کفار بدست سعي موشير لاي برکوه الاغي دستگیر شدند و ديگر سرکشان در حلقه قُديت درآمدند سلطان والا شان بعد بندوبست آنجا و تياري چند قلعه چو يها که لکر لوت گویند بغراغت خاطر از راه سد اپوره مظفر و منصور بدار السلطنت معاددت فرمود محمودي ناير کار پرداز در عرصه قُريب در گذشت در نگاير بردست سلطان دين پناه شرف شرف اسلام و مختون گردید و موسوم گشت. شيخ احمد و بعهد رساله داري سرفراز شده بجای فرزند پرورش يافت و بليابانو حاکمه کنيار تور که از قوم ما پناه است بر سواد تهل کاديري شرف ملازمت فايز شده مبالغ پيشکش دو ساله معه افيال کوه شکوه و اسپان و ديگر تحايف نذر گذرانیده سرغرد با خلایع شاهانه مرخص گشت چون سلطان بدار السلطنت رسيد از اسيران اهل کورگ که همه را اسلمان کرده بالقباب احمدی خوانده بود رساله ساخته بتر بیت شان رساله داران قدیم را تعين فرموده چنانچه سرداران مذکور باندک سعي بتر بیت ایشان پرداخته بقواعد جنگ واقف ساختند هر رين اوقات سلطان جهان پناه پدک های طلا و مرصع بسرداران جیش و عسکر اسد اللهی و احمدی عطا فرمود لباس آبردم از قسم پارچه ببری بود که به اختراع تازه با فایده

ایشان را پوشانید و از ملازمان شش هفت هزار مردم از قوم
شیخ و سید منتخب فرموده برای آبادی شهر کورگ روانه فرمود
تا در آن شهر سکنا گیرند ؛



ذکر لشکر کشی مرهتّه و ناظم حیل و آباد بعزم تسخیر
ممالک خداداد و مفتوح کردن شان چند قلعه آن نواح و
متوجه شدن سلطان گیتیستان بدفع اعدا از راه دهونی
و افتتاح آن دوسنه یکمیز و یکصد و نود و نه هجری ؛
نانا پهرنویس بانظام علی خان یکدل و یکربان شده بغیر اتم آردن
سپه هزاران افواج پرداخت چون در اندک مدت تمامی
امیران پونه با سپاه جمع شدند نظام علی خان با شیرالهاک و سیف
جنگ و تیغ جنگ و غیره با چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده از
حیدرآباد کوچیده بطرف قلعه بادامی که سرحد سلطان بود نهشت فرمود
و نانا پهرنویس با اشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه
ضرب توپ همانجا رسید و هر دو امیر متفق گشته به تسخیر
قلاع آن نواح دست برگماشتند و قلعه بادامی را که قلعه دارش
مردی بددل بود محاصره کردند افواج شان به تیاری مورچال از بهر
شکست حصار اشتغال ورزیدند و بعد اتمام هزاران مردان کار و
انقضای ایام نه ماه برگرفتند پس از آن از بهر اعداد رسد دیگر سامان

جنگی هماغجا سکونت در زیده امیران خود را به مفتوح ساختن دیگر
 قلعات و ضبط قصبات بهر ناحیه مرخص کردند و ایشان قلعه دهار دار
 و جالی هلی را تسطیع قلعه دار هر دو حصار که حیدر بخش نام
 داشت بسی هزار رویه در قبضه خود آورند و قلعه دار ناسپاسکنزار
 معه احوال و انتقال به پونه رفت و نیز قلعه کچن گده و نو لکنده
 و زکونده و تهاست مرزد بوم آنطرف جوی تنب بمدرار اقلعه
 داران نمک حرام بامیه نوکری عمده و قدری زر نقد حواله ایشان
 نمودند و راجگان آن نواح مثل راجه سرتپی و دمل و کنک گیری
 و آلی کنده با ایشان در ساختن چون جاسوسان این خبر معروض
 حضور ساختند و امراد خوانین و دولخواه بدافعه اعادی ترغیب کردند اعلی
 حضرت با جماع سپاه دادوات حرب و بیکار فرمان داده از
 دارالطنت بتاریخ ششم شهر شعبان المعظم سنه مزبور
 بالشکر جرار و توپخانه یستهار بصوب بنگلور نهضت فرمود
 چون در ان مقام رسید با حضار راجگان فرمان داد تا با سامان جنگی و اذوقه
 لشکر بمحافی پیشکش تا انقضای ایام مجادله با غنیمت فرمان داد
 و راجگان اطراف رای درگ و چیتل درگ و هرین هلی و غیره
 با جمعیت شایسته حاضر حضور شدند الغرض بعد انقضای لیله القدر
 از تقسیم ماهیانه تمام لشکریان فارغ گشته اسباب شکر
 و غیره بحر است پور نیادیوان گذاشته جریده بایانگار یستتر کوچیده

بر سواد کنگلی یک شب نزول نموده بمحرد رسیدن صبح در ظاهر کودهای ادهونی
 بهرا دل شکر رسید و ناظم ادهونی که نواب مهابت جنگ
 خلف نواب بسالت جنگ داماد نظام علی خان بایالت آنجا
 نامزد بود چون از ورود عساکر منصوره وقوف یافت هر اسان
 شده اسد علی خان دیوان خود را به بهانه عرض داشتن پیام
 صلح روانه حضور ساخت و در این فرصت اسباب نمود را معر زانه
 برکوه رسانید چون وکیل حاضر حضور گشته پیام ناظم ادا کرد سلطان
 بزبان مبارک ارشاد فرمود ما را با شما هیچ عناد نیست اما چونکه
 نواب صاحب بی موجب با ما عداوت و دشمنی پیدا کرده
 و با مرهقه متفق گشته در مقام استیصال این دولت شده است
 و پاس دین و اسلام گذاشته با نصیم قدیم این دولت در ساخته
 و بر دیار سالاران مسئولی گشته کار بجای رسانیده که عبده او شان
 در مساجد و اماکن اهل اسلام آتش زده و غارت ساخته
 علم شور و شر در ولایت خداداد برافراشته اند صلاح آنست که ما شما
 سه رشته یگانگی را مستحکم ساخته بر دیار پونه شکر کشیم و از بهر
 تقویت دین متین و خوشنودی خداداد امنیت خلق اسد مکر غزا
 و جهاد بر میان جان بندیم چون ناظم موصوف بر ارشادات
 حضور کار بند نگرید و بر جنگ مستعد گشت بنابر عبرت و اظهار
 رعب فردای آن روز فرمان داد تا سپهبداران حمله کرده

شهر را بضبط آورده بجار و ب غارت پاک بر فتنه و چون
 ناظم آنجا راه آشتی نه پیمود از هر دو جانب آتش کارزار
 افروخته شد تا سپاه منصور و داروغه آتش خانه روی توجه به تسخیر
 آنحصار گردون آثار آوردند و مرکز دار در میان گرفته باستعمال
 آلات قلعه کشائی چون توپ و منجنیق اشتغال نمودند
 اما هرگز اراده تسخیر آن قلعه در دل رحمت منزل سلطان نبود ؛
 بلکه مصلحت نظر فیض گسترش آن بود که چون صبیح نواب
 نظام الدوله در قلعه جا دار و اغلب که نواب موصوف باستماع
 خبر محاصره پیاس ناموس صالح نماید پس بمحاصره قلعه فرمان داد
 چون بامدادان سپناه منصور حمله کرده تاور وازه قلعه شکست زان
 رسیدند و دیدند که در وازه قلعه کشاده و قلعه گیان بخوف جان
 بر در هجوم آورده و ترس محارب به غازیان شیر صولت بر محصوران
 مستولی گشته بمشاهده این حال بعضی امرای دولت به حضور عرض
 کردند که برای مفتوح کردن این حصار وقت امین است اگر حکم
 شود قلعه به ضبط خود آورده بمابست جنگ را بمحضور حاضر سازیم
 درستم جنگ و مو شیر لالی فرانسیس نیز مکرر عرض نمودند سلطان
 اغماض نموده فرمود که هرگز برین کار اقدام ننمایند انشاء الله تعالی
 تا فردا پس فردا کلید فتح خود بدست ما خواهد آمد راقم بطور
 هم در آن معرکه حاضر بود انقصه بعد دو بهر روز حاکم محصور به بند و بست

قلعه فرمان داد تا ملازمانش که هفت هزار مردم بودند عهد قلعه داری
 بزمه خود گرفته بدافعه حملات سپاه منصور مشغول گردیدند چون ناظم
 حیدر آباد بر این معنی وقوف یافت با نهایت اضطراب کارپرداز
 پونه را ازین معنی آگاه ساخت و با امیران خود درین باب
 مشیادرت کرد بعضی از عقلای ایشان گفتند که چون قلعه سرحد
 بادامی که چندان استحکام نداشت بسی ناه و آن نیز بطریق
 مصالحه مفتوح گردید و تا مدت یک سال هیچگونه بند و بست واقعی
 آن صورت نداشت ازین مهم چه طرف توان بر بست
 چون سلطانین در غیبت بادشاه خود در شمار به قصور نمیگردند و در حضورش
 چه مساعی که بظهور نخواهند رسانید انسب آنست که چند سپهبد ار
 را با فوج شایسته بشهریب محاکم سلطان نامزد فرموده هر دو
 امیر کبیر بدرالریاست خود مراجعت فرمایند چون رای مذکور
 پسندیده ایشان افتاد ناظم حیدر آباد مشیرالملک و تیغ جنگ و سیف
 جنگ را بالشکر گران بکمک ادهونی نامزد ساخت و کارپرداز پونه
 جونت را دهل و لک و پیرسرام ناظم مرچ و هری پندست و غیره
 را با دیگر امراد تمامی سوار و پیاده و توپخانه بمعادنت امیران حیدر آباد
 و تاراج ولایات سلطان دستوری داده هر دو امیر به بهانه کسل
 مزاج بدرالریاست خود معاودت کردند سلطان با شماع این خبر
 بر خیر قلعه ادهونی تاکید فرمود و سرکردگان لشکر تاییست روز در

کشایش قلعه و شکست حصارش دست و پا زدند و لیکن چون آنحصار بنا نهاده عادلشاه بدان استحکام و حصانت ساخته شده بود که از صدمه توپ قیامت آشوب گردی بدامن خاک ریزش نمی نشست شاهد مراد رخ نه نمود بعد از آن حسب الحکم سلطانی شیران یستم شجاعت از طرف مقبره بسالت جنگ رسید صاحب و قطب الدین خان و دولت رای از طرف دروازه تنبل و مو شیر لالی و امام خان سپهبدار از بالای کوه انجم آورده و حسین خان و محمد حلیم نزد بانها راست کرده آهنگ تسخیر حصار کردند مردم حصار بدافعه شان پرداخته خاکی کثیر را ته تیغ کشیدند زیرا که نزد بانها از بلندی حصار کمی کرد سپاه منصور اگر چه نزد بانها بر حصار نهاده بدست و نیز طناب بلارفتند اما فتحیاب نشدند ازین معنی غبار که درت بر خاطر اشرف نشست تا چند روز دیگر سپاه منصور را بجز بر فروختن آتش پیکار کاری دیگر نبود و از صبح تا شام نایره جدال التهام میداشت و در آنزمان که نزد بانهای بلند دست تحکم بهرسانیده باطناب و کمند ستعد یورش گردیدند شیر جنگ و سیف جنگ معه لشکر مرهته بکمک قلعه دار رسیدند سلطان بدریافت این خبر از آنجا حرکت نموده کوهستان نگر را خیمه گاه ساخت و اطراف و جوانب آنرا بطلایه مضبوط کرده ستعد رزم گشت بعد دو روز فیما بین طلایه داران سلطانی

و مرهه آویزش سخت روداده. بسبب نا تجرب کاری عیدر
 حسین بخشی ملحد ار که با مقصد سوار غاز بخان از راه خود پسندی
 بر لشکر ده هزار سوار مرهه در تاشته بود تا ب محاربه انبوه کثیر نیارده
 هریمت خورد اما غاز بخان با همان جمعیت که حاضر داشت میدان
 جنگ را قایم داشته تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت داده
 آخر زخمهای کاری خورده از معرکه برگشت اهل غنیمت تعاقبش کرده
 چند کس را از رفتنانش بقتل رسانیدند و دو صد راس اسب
 مع سوار اسیر کرده مراجعت نمودند قادر خان رساله دار با سواران
 در تاشته هفتاد سوار رساله خودش و پنجاه سوار غنیمت بدست آورده
 بحضور رسید و هر رین زد و خوردی نمود و متجاوز هر می دوز بخیر فیل
 و هشت مهار شتر و پنجاه اسب غارت کرده از لشکر
 نواب آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی با تمامی سپاه کوس جنگ
 نواخته چنان پاشنه کوب در رسید و اتوا سپهر کرد که طلایه داران
 از کمال جبن و هراس در معسکر خود در غریزند و هر دو لشکر هریمت
 خورده بقاعه پناه گرفتند و باز روی بمیدان معرکه نیاروند آنگاه سلطان
 و قشون ظفر شمشون را بمقابله اعدا گذاشته بنزد و گاه معاودت
 نمود و فردای آنروز شیر و غیره حاکم آنجا را مع زنانه و سامان خردری
 بقاعه رایمپور بردند چون با سواران این خبر بشخو و رسانیدند همان
 زمان میر صادق را با جمعیت شایسته بضمبط قلع و شخصیت فرمود

میر مذکور قلعه و حویلی خاص ناظم ضبط کرده تمامت اسباب
توشکخانه و سلاح خانه و کتب خانه و فراش خانه نواب بسالت
بنگ مغفور داخل توشکخانه حضور گردانید و بعد فراغ این کار حصار
پایین قلعه و کوه را شکسته قطب الدین خان و دولت
رای را بایالت آن صوبه مقرر ساخت ؛



ذکر توجه رایات نصرت آیات بگوشمال فوج مرهتته که
آنطرف جوی تنب بهمدرا شورش افزا بودند و تسخیر
کنین گره و عبور کردن سپاه منصور از جوی و متاربات
بانهنیم ؛

چون از تسخیر ادهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان
به عزم تنبیه مرهتته از راه کنین گره نهضت فرمود و چند سوار را بنا بر
اسیر کردن زن حاکمه آنجا که پس از مرگ شوهرش بجاوست
می برداخت روانه کرد زن مذکور ازین حال آگاه شده شباشب
خود را مع چند ملازم از آب تنب بهمدرا عبور کرده جان سلامت
برد اما فرزندش اسیر آمد و بشرف اسلام بشرف
و مختون گشته به علی مردان خان موسوم شد تفصیل احوال خاندهنش
از آنچه راقم سطور در کیفیت کنین گره علامه ترقیم کرده روشن
خواهد شد پس موکب سلطانی از آنجا پیشتر نهضت فرموده

بطرف سونده در آمد حاکم آنجا گویند برادر زاده مرار را
 که بعد اسیر شدن راوند کور به پونه رفته از سرداران پونه
 التماس نامه سفارشش موسومه ملازمان حضور سلطان حاصل
 ساخته فائز حضور گشت سلطان عطا پاشا شش خطا پوشش بهاس خاطر
 سرداران پونه بعد گرفتن اقرار نامه بدین منضمون که از سرکار سلطان گاهی
 بغاوت نخواهد ورزید تعاقب سونده برد بخال داشت بعد بدست
 آنمکان حضرت فلک رفعت دست کپلی نهضت فرمود
 قلعه دار آنجا چنگ سب بعد گشت هر چند امرای سلطان به پند
 و نصایح او را باطاعت را نمونی کردند اما نفیذ نیفتاد پس سب احکام
 حضور سپیداران تهور نشان و موشیر لالی او را تسخیر کرد
 و بنابر عبرت دیگر اشتیاق بغارت گری معموره و تاراجی عصمت
 کفار پرداختند و نقد و جنس بیش از خانه های سوداگران و عام و کاران
 بدست آوردند و اکثر زنان آن قوم باندیش تاراجی عصمت خود را
 در آب جو که طغیان تمام داشت زده از بان در گذشتند
 و قلعه دار نیز کشته شد آنحضرت خبر تاراجی زنان شنیده سپاه
 خود را برای شایسته داد و کناره جوی تنب بحد را مغرب
 خیام فرمود چون سنگام طغیان آب بود چندی در عبور توقف رو
 داد درین فرصت غنیمت تمامی ملک آنطرف جو تصرف خود
 آورده بعزم مقابله سپاه اسلام رسیده بر ساحل آنطرف جو

نزول ساخت در راه عبور سپاه اسلام بتوپ و تفنگ
در گرفت و سرداری را با جمعیت گمران بمفتوح کردن کوه کپل و
بهادر بنده نامزد ساخت سردار مذکور بد آنسودر تاخته و محاصره هر دو کوه پرداخته
سپاهی دو ماه بهادر بنده که چندان استحکام نداشت مفتوح نمود اما
قلعه دار کپل از سپاه غنیمت فریب نخورده مردانه می جنگید و بار بار
بر مورچال زده اهل شرک را پریشان می نمود چون آب
جوخیلی طغیانی داشت که عبور سپاه اسلام میسر نبود سلطان
فرمان داد که بیست و یک غرب توپ گمران بر کنار آب نصب
کرده غریطمبار و ست از یکیک به پراشت چون گولنه از آن
حسب فرمان عمل کردند همان زمان آب کم شد و غنیمت از صدای
شلک توپ گمان برد که از دو حال خالی نیست یا کمک
از فرانسس رسیده یا انجمنیان لشکر سلطانی سمت حیدر آباد
تاخته ناظم آنجا را مقهور کرده باشند بهر صورت اقامت آنجا مناسب ندیده
بطرف شانور شتافت و دو دوازده هزار سوار بر ساحل جو گذاشت
چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان بعبور آن فرمان داد
تا اول دوشون جیش و دوازده هزار سوار وقت شب معه
توب خانه عبور کرده بر سواران غنیمت که غافل بودند در افتاده
به تیغ و تفنگ دمار از روزگار آنها بر آوردند هفت صد راس
اسب معه فیل نشان و شتر کوس غنیمت یافتند و

بقیه السیف اسپان خود را با اموال داد و است محاربه و اگذاشته
 بطرف لشکرگاه خود گریختند و از عبور سلطانیان بسردار خود
 خبر کردند و دیگر سلطان خود بدولت مع سپاه عبور کرده نیمه
 برکناره مقابل برافراشت و در احد است مورپال تایکاه اتفاق
 اقامت افتاد و غنیمت هم بهرم مقابله مع لشکر و توپ نانه رسیده
 بمقاصه چهار فرسنگ فرود آمد و روزی سلطان با تمامی سوار
 و پیاده و توپخانه بمقابله اعدا دو فرسنگ پیش آمد و کب
 گم دید و غنیمت نیز معرکه آر اگشت سپه داران نو کب
 سلطان تفتنگیان را در شیب زمین نشاند و اتوایپ را تیار داشتند
 و سواران ناص با شان و تجمیل با سواران شهبانست دستگاه
 بر فراز زمین ایستاده بود پس غازیخان و دلی محمد خان و ابراهیم
 خان و غیره سپه داران بفرمان سلطان بر لشکر غنیمت در تاختند و
 چون اعدا بدافعه ایشان پرداختند سواران غازیخان و غیره از راه ندرخ
 راه گریزی می نمودند و افواج غنیمت تعاقب شان کرده تا توپ نانه
 رسیدند آنگاه کمین داران بریزش توپ و تفنگ دند ان های
 جرات غنیمت را کند ساختند و سواران از عقب شان در آمده
 آشوب قیامت برانگیختند و آثار مردی بظهور رسانیدند و
 در عین گرمی پیکار باند اران آتش ایشان بانها فروخته جمعیت
 غنیمت را متفرق و پیرشان ساختند و سرداران غنیمت مع لشکر

راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ
 تعاقب کرده گرده گرده از ان انبوه قلیل و اسیر نمودند بعد این فتح
 شاه ظفر پناه مظفر و منصور پیشتر کوچیده بمیدان وسیع اعلام
 ظفر تمام برافراشت نقشه فرودگاه لشکر آن روز چنان بود
 که اطراف را قلعه بندی نموده بود قشون نامه اتواب و در
 قلب لشکر خیمه خاص و بر میمنه رساله و دسته های سواران و بمیسره
 سواران و پیرامون سرپرده درگاه اسداللهی و احمدی و
 در چند اول احشام و کنداچار و یلداران و معماران و لشکر راجگان
 و سواران و سواران منتقله بفاصله یکفرسنگ بامر
 یساقی می پرداختند و غنیم نیز با سپاه خود تیار شده بعزم رزم
 برزهرکتگ فرود آمده سلطان شبی بعزم شجخون قشونها آراسته
 شیخ امام و شیخ عمر و امام خان سپهداران را با سامان
 جنگ و توپ و بانداران و غازیخان را بادهزار سوار بسرداری
 حسین علی خان و مهمانزاد خان بصوب لشکر غنیم پیش
 آهنگ ساخت چون سپهداران و بخششیان بوقت
 سپاس شب متصل طلایه داران غنیم رسیدند شیخ عمر که
 پیش رویشان بود جای آتش افروخته دیده لشکر غنیم
 انکاشته بی اطلاع سرداران توپ سرکرد و بانها پراپند از
 صدای توپ و بان سپاه غنیم خبر داده شده راه عافیت

پیش گرفتند و بعضی حمله کردند اما بخششیان دانا فوراً برگردیدند
 بحضور این ماجر عرض نمودند سلطان بغضب تمام شیخ عمر را
 معزول و قتلش بفاضل خان رساله دار حواله فرمود و
 روز دیگر بر ساحل جوی بالاترول نمود غنیمت هم بر ایرتشر نظر
 پیکر بفاصله سه فرسنگ فرود آمد شب دیگر امام خان
 و فاضل خان و میر محمود سپهبد اران را با سامان جنگی و
 ده هزار سوار و هزار باند اسیر داری قادر خان و غازی خان
 از بهر تاخت و تاراج نمودن لشکر غنیمت رخصت فرمود
 سپهبد اران باهوش سپاه خود را گلیم پوشانیده غلب
 افواج غنیمت رسیدند چون طلایه داران غنیمت مزاحمت گشتند ایشان
 بزبان مرهشی خود را از ملکیشان لشکر مغول دانموده اندرون
 لشکرش خزیند و هنگامه نبرد گرم ساخته شیراز و جمعیت
 شان از هم گسیختند سرداران غنیمت بر اسپان بی زمین سوار
 شده بطرف توپخانه خود گریختند و سپهبد اران مظفر با غنیمت
 بسیار از نقت و جنس و سایر ادوات جنگ و هزار و پانصد
 راس اسب سواری و اکثر زن و فرزند سران کفار را اسیر کرده
 بحضور رسیدند با نعمات پدک التماس و مال مردارید و تاقه دست
 مرصع کار سرفراز گشتند اما سلطان مرحمت نشان زنان اسیر را
 یا خلیع گران در پاکیه هانستانده بادر قه باند اران بلاشکر غنیمت فرستاد

نامز چهارم زنجیر فیل و هفت راس اسب عراقی صبار فتار
نقد گران بر سیل اخفا بنام هری پندت در استیه و نادهو بایستی
مشحوب زنان روانه داشته آنها را بنده فرمان خود ساخت التمه
نخیم از انجا پیشتر کوچیده بطرف سرهشی رفته مقام کرده؛



ذکر باز پس برگشتن سلطان کشور گیلو بنابر مصلحت
و تعاقب کردن نخیم و رسیدن سپه سالار سلطانی با سپاه
شجاعت شعار و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار نگر
و ضبط کردن شانور و فوارنواب حکیم خان و مهاربات
که در میان لشکر کفر و اسلام واقع شده؛

چون سلطان بعد شش بخون شب دیگر کوچ کرده بر سوادی که بجوی بالا
در ان باتب بهمد رانی پیوند و مقام فرمود سپه سالار سلطانی از طرف
انوتی مع شکر خود فایز حضور گردید و بدر الزمان خان بار سه مو فور
از نگر رسیده شرف دستبوس دریافت و آنگاه بایلخار تعاقب
نخیم کرده بفاصله دو فرسنگ در پس شکر ظفر پیکر مقام کرد
چنانچه طلایه داران هر دو شکر بدفع حملات یک دیگر پرداختند
پس جناب سلطان فکری کرده صبح و شام قشون را میفرمود
تا به بهانه ورزش سلاح شوری گردد میدان کردند و تفنگ
مردمند از صبح تا یکپاس روز و از سه پرتایک ساعت شب

همین معمول بود درین میان میر معین الدین را باد قشون و پنج
ضرب توپ و رساله فرانیس بطرف میمنه لشکر غنیم
نامزد فرمود بران الدین را با سه قشون و شش ضرب توپ بسوی
میمنه آن روانه ساخت و خود بدولت باده قشون و سواران خاص
و پیاده های احشام اتمت بر شکست قلب خصم برگماشته
پس آهنگ گردید چون تاریکی شب بر تپه اتم بود هزار
محنت راه طی کردند اما وقت صبح کاذب بران الدین از
همه سبقت کرده بر افواج هری پندت و راستیه ابواب بلا
بر کشاد میر معین الدین اتواب کلان عقب گذاشته با
ده ضرب توپ فرانیس بایلغار بر لشکر سبقت کرده
هنگامه رستخیز بر پا ساخت خود بدولت نیز سرعت
تمام رو بقلب دشمن آورد چون اطراف میدان بر غنیم
تنگ گردید و سرداران که در باطن با خفرت رسوخ
داشتند خود را از ان معرکه کناره گزیدند و لشکر نواب
نظام علی خان تمام و کمال منهزم و اموال و اسباب پایمال
سم ستوران مجاهدان گردید دیگر سران مرهقه بر اسپان
سوار شده رو بگریز نهادند سامان لشکر و اموال و خیام
و اعلام و اخیال و اشتر و اسب همه از آن ملازمان سلطانی
گشت اما بعد دو ساعت سپاه غنیم باز رو بآجماخ آورده بقاء

یکنفر سنگت بدان نمط توپ بمقابل نهاده سر دادند که اکثر سپاه
 منصور را غرر کتی رسید نایره قهر سلطانی بر جرأت غنیم
 مالداسب گشته بدفع آن فرمان داد تا سید حمید و شیخ انصرد
 احمد بیگ و دیگر سپهبدان را با فوج مو شیر الی روی بجانب
 توپ خانه غنیم آوردند قضا را در اثنای راه با سپاه غنیم که در
 تالابی خشک پنهان شده بودند و از بهر تاخت بر مجاهدان ظفر توانان
 فرصت وقت می جستند مقابله روداد سپهبدان را و لیر و
 فرانسیس بنادیق راست کرده چنان شلکه ها زدند که سپاه
 خصم بسبب پرتابش فوراً باز گشتن نتوانستند و بناچار میانه ای
 خود را هدف تیر و تفنگ و سنان ساقه چون پنجره ششک
 گشتند؛ دوسه دار نادر کشته شدند و دیگران دست از اموال
 شسته خود را از آن مهلکه بیرون انداختند الغرض در طرفه العین
 هفت هزار سوار غنیم تلف گشتند و بقیه ایفند روی
 از آن معرکه بر تافته پست رفتند سلطان مظفر معه اسباب غنائم
 شاد یانه نواخته داخل خیمه خاص و روز دیگر بطرف شانور راهی
 گردید مخفی نماند که نواب عبدالحکیم خان حاکم آنجا بعد انتقال نواب
 مرحوم پیمو جب با سلطان راه عناد پیموده با مرهقه طرح موافقت
 انداخته بود اکنون چون سلطان گیتیستان را بطرف خود متوجه
 دید چون پید بر خود لرزیده شباشب گریخته بالشکر غنیم در پیوست

و فرزند خود عبد الخیر خان را بشهر گذاشت چون سلطان بر این
معنی واقف گردید متعجب شده وقت شب سید حمید و سید
غفار و غیره سپهه داران را بضبط شهر روانه کرد و خود بدولت در ظاهر
معموره فرود آمد و میر صادق را باهمدی خان بخشی فرستاده تاکید فرمود
که همه اساس و اسباب دولت و ثروت که خوانین پیشین
جمع ساخته اند بحضور ترسیل دارند فرستادگان حسب الحکم
سلطان هر چه از نقد و جنس یافتند حاضر ساختند منظور نظر همایون گشته
داخل توشتخانه گردید و اتواب و غیره بتوختخانه پیوست و اتواب
عبد الخیر خان سعادت ملازمت دریافته سرخروئی حاصل نمود
سلطان با وی گفت که پدر شما را چه پیش آمد که خود بخود اداره دشت ابدار
گشت مابه هیچ نوع متعرض احوال ایشان نشده بودیم بلکه ملوک
شایسته بجالش روز افزون بود و ای برخویشی شما که باغینیم ما
موافقت کرده نرد مخالفت باما باختید و در جواب عرض
نمود یقین است که ایشان بی غردی بکار بردند فدای برین ماجر
ایچ و قوف نداشت والا البته مانع میشد بعد از ان ادرانزد
خیمه خاص خود جاداده در نظر بندی داشت *

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هریمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تماسته با آنچه افواج که بیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پانده پجیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ما هر دقایق کارزار بیشتر ک از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده و دی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

و کوثور و غیره نامزد گشته و رابع به بند و بست قلعبات و تعلقات
 راجگان و غیره رخصت یافته و سلطان خود بدفع لشکر غنیمت خواهد پرداخت
 اعدا از اجتماع این خبر مضطرب شدند و میر معین الدین به ترغیب
 سید حمید و سید غفار شجاعت شمار در شب کوچیده
 بر سدرگی درگ که تخته غنیمت بود تاخته بیک آن کوه را مفتوح ساخته
 فوج غنیمت راته تیغ کشید و معموره را غارت کرده بوفور سامان رسد
 و ز روزیور بسیار مراجعت کرد و بران الدین بطرف بنگاپور
 و مهری کوته که در ضبط غنیمت بود آتش قتل و غارت برافروخت
 سلطان کشورستان بطرف لشکر نکبت اثر ایشان
 متوجه گردید اما غنیمت بر چند اول فیر و زی حمله نموده طوفان بلا بر اهل
 بنگاه برانگیخت و ده هزار جوال پر غله از بنجاره غارت کرده برد
 پس حضرت فلک در جت بسر کرده آن لشکر پیغام
 فرستاد که بی گناه بار بار خلق الله و رعایا را رنجاندن شایان
 از باب هست نیست شایسته مردی و پردلی همانست
 که معامله مجادله و محاربه در یکروز کوتاه کنیم چون غنیمت را بر بهادری
 سپاه خود اعتماد بود بجنگ مطاظی رضاداد پس سلطان بر سواد
 نهر کتک هر چهار فوج را جمع ساخته بآیین رزم صفوف آراست
 و قشونها بر چپ و راست نامزد کرده خود بدولت فیل سواره
 با جلوداران استاده اول شجیعان بارگاه را حکم محاربه در داد

تا دسته دسته در میدان جنگ صف آرا گشتند غنیم نیز سلاح
و مکمل بمعزم جدال در تاخت و فیما بین آویزش سخت روداد
اما چنان تقرر یافته بود که هر دسته همین تا نیم ساعت داد شجاعت
در دهد تا مرا اسم جان سپاری و دلیری تمام سپاه و سردار بظهور
رسد پس هر یک شجیع فدائی دار کوشیده ناسخ
داستان رستم و اسفندیار شدند تا دهر بازار جنگ چنان
گرمی داشت که دلیران از شمشیر و نیزه گذشته دست و گرمی
به غنیم و جمد هر گشتند هر دو طرف از کشته پاشته مانمودار شد و پهلوان
بارگاه سلطانی و سلاحداران خونخوار بازوی مردانگی کشاده چهره میدار
از خون اعدا چون شفق رنگین ساختند سرداران غنیم به پندار
کثرت سپاه خود خواستند که یکبار حمله کرده سلطانیان را مقهور
گردانند بدین عزم با سپاه خود که زیاده از هشتاد هزار سوار بودند
از جای خود حرکت کردند سلطان غنیم را چون از مقر خود جنبان دید
بتو پشیمان اشاره فرمود که بریزش توپ و بندوق برگشته بختان را منهنم
گردانند چون غنیم آواره دادی فرار گشت سواران لشکر فیروزی اثر
تا دو فرسنگ تعاقب کرده سه هزار اسب و ساز و سامان بنگاه داده
غرب توپ گرفته مراجعت کردند غنیم تا دو سه منزل شبگیر
زده رفت و هر ی نایک راجه کنایه گری که بغنیم سازش کرده بود
چون بند و بست کارش ملاحظه کرد و بخدمت سلطان حاضر

شده سر فرود گشت پس ازان سلطان معه لشکر خود بطرف
 بنکاپور نهضت فرموده قریب شانور نزول فرمود اما چند سوار
 ینماگر که بقصد تاراج کردن محالات در تاخته بودند قضا را طلایه داران
 غنیمت راه شان گرفتند و بیک حمله همه را کشتند سلطان
 باستمع این معنی دیگر ینماگران و سواران خود را حکم فرمود تا احدی
 بیرون طلایه لشکر نبی رخصت نشاید پس یکماه در انجا سکونت
 فرموده بار سال زر و مال بسیار چند سران مرهقه را مطیع و
 پرستار امر خود ساخت تا آنکه روزی بر حسب اشاره سران مذکور
 هر چهار چیش را برای شبخون تیار ساخته روانه فرمود طلایه داران
 غنیمت که ملازمان هر ی پندت پهر کیه بودند دیده و دانسته راه دادند
 چون نزدیک لشکرش رسیدند شخصی بر سیدن
 افواج قاهره واقف گشته بهو لکر خبر کرد که سلطانین بقصور طلایه داران
 در لشکر در آمده اند. بمجد استماع این معنی پایاده از راه خیمه
 بیرون شتافته آتش افروزی بان و شلک و بنا دیق
 نزدیک دیده و شنیده راه گریز سر کرد و حرم خاص که منظور نظرش
 بود در خیمه بر بستر راحت گذاشت و دیگر سران راه
 خود گرفتند تمامی لشکر غنیمت غارت شد و فوج مغول یکسر
 به تاراج رفت و بمجده زن سرداران آن قوم بادر دگوهر
 به اسیری در آمدند چون روز روشن شد سپه سالاران مظفر منصور

معه غنائیم اعلام و خیام و افیال و شتران و خزانة و چهارده ضرب
 توپ مراجعت کردند اگر چه غنیمت با جمیع بقیة السیف سر راه
 گرفته سعی مردانه بظهور رسانید اما کاری نكشود ناکام برگشت
 تا سپه سالاران بشفرب بساط بوس شرف گشته
 اسباب غنیمت مع زنان اسیر بنظر سلطانی گذرانیدند
 سلطان فیضسان تمامی سردار و سپاه را که مراسم جان نثاری
 بتقدیم رسانیده بودند دو ماهه مواجب انعام و ربعی از غنائیم بخشیده
 بمناسب ارجمند خوشدل و سرفراز فرمود و زنان اسیر را بدین
 وعده که هر حیله شوهران خود را از جنگ باز خواهند داشت سلطان
 ایشان را باز یور و اسباب شان بمرست تمام بلشکر غنیمت
 روانه فرمود چون شوهران ایشان بگمان رخنه گری عصمت
 زنان که بدست مسلمانان افتاده بودند در خیمه های خود بارندادند
 زنان زبان لعن و طعن بر بنی همی ایشان کشاده حسن ساوک
 و رعایت سلطان بیان ساخته بر مصالحه کردن اصرار نمودند
 چنانچه سران لشکر که درت بدگمانی و کینه از سینه پاک زدودند
 اکنون بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی آورده مصاف
 آرمی شد ایشان ازان معرکه بر میگشتند چون سلطان کشور گیر
 ستعداد محاذ له در سپاه خصم شاهده ننمود بعد یکماه نظر ترجم
 بر خلیق اند مرغی داشته بر حسب اشارت سران لشکر غنیمت

و مغول مساله جنبان آشتی گشته بدر الزمان خان را بادیگر خوانین
 معه خطوط مصالحت و تقدی نمایان و تحایف نادر العصر و خلع
 و جواهر گران بها که از انجمله یک گلوبند مرصع بود که پنج لک
 روپی بهما داشت روانه پونه فرمود و هو لکر و غیره سرداران لشکر
 که بارها از دست سپاه منصوره گوشمال خورده و مال و ناموس
 بخت داده بجان آمده بودند حقیقت جرأت و شجاعت
 ملازمان اعلیٰ حضرت بتفصیل برنگاشته در باب صلح ترغیب
 کردند چون حاکم پونه با اعیان خود درین باب مشورت کرد
 عرض کردند که صلاح دولت همین است که از پنجار سولان
 با تحایف و هدایا فرستاده خاطر آزرده آن حضرت را از عیار کدورت
 پاک گردانیم که اتفاق کردن بابادشاه اسلام موجب انتظام
 سلطنت ما خواهد شد و گرنه چون جرأت و بهادری آن شوکت پناه
 اظهر من الشمس است هرگاه که عنان عزیمت باینصوب
 معطوف خواهد داشت بی رحمت بر ملک و مال ما استیلا خواهد یافت
 و محالست از قبضه تصرف ما بیرون خواهد رفت چون سخنان
 ناصحان بر دل او کارگر آمد و نیز خبر درود جهازات فرانسیس با عانت
 آنحضرت سموع شده بود استرضای آنحضرت درین باب
 از مختصات شمرده عیار کدورتی که بین البجانبین بود به آب آشتی
 شست و از طرف خود نیز رسولی با تحایف بسیار و زر و جواهر

و اسپان پری تمثال و فیلان کوه پیکر روانه حضور سلطان
 کشورستان نموده بجای خود آسود اما تعلقه نرگونده و نوکنده و جانی مال
 بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناه بنابر مصالح التماس
 او را بدرجه اجات مقرون ساخته سنده هر سه تعلقات فرستاد
 و قلعتجات و مکانات آن نواح که بضبط سپاه خصم بود باز بسرکار
 خداداد منتقل گردید درین ضمن هری پندت بسرکار فیض مدار
 التماس کرده است تعفای جرایم نواب حکیم خان نموده صوبه شانور
 بردی باز جال گردانید چون خاطر اشرف از جمر مصالحه جمع گردید
 مظفر و منصور مراجعت فرموده شانور رسید و هری پندت پهرکیه که
 حلقه اطاعت در گوش جان انداخته بانی صالح بود تعلقه کنجین گده معه
 مضافات با چند قریه دیگر بطریق جاگیر بوی داده پیشتر نهضت
 فرموده بر تالاب محال درو جی پرتو نزل انداخت و راجگان
 رای درگ و هرین هلی بی طلب داخل شکر فیروزی اثر گشته
 امیدوار مجرب بودند چون سلطان کینه از ایشان در دل داشت
 زیرا که بروقت طلب حاضر نشدند و خیال بدخواهی در دل داشتند
 وقت شب قشون را فرستاده معه جمعیت شان اسیر
 کرده به بنگلور روانه فرمود و همه ملک و دولت ایشان بضبط
 درآمد و سلطان از انجا نهضت فرموده داخل دارالسلطنه
 گردید؛

ذکر بنک و بست دارالسلطنت و تمامی ممالک محروسه
و تغییر میو صادق دیوان و باعثه بنای مسجد اعلی و معاودت
کردن و کلا از حضور سلطان روم که در سنه یکهزار
ویکصد و نود و هشت هجری روانه شده بودند و فرستادن
و کلا بتیپ را بآباد واقع سنه یکهزار و دویست هجری؛

چون رای جهان کشای بتنظیم ملک و لشکر اقتضای فرموده درین
اشنا تغلب و تصرف دیوان که بصوبه ادهونی و شانور بعین
آدرده بود معروض حضور گشته معزول شد و اثاث خانه اش
حسب الحکم ضبط در آمد ده لک روپیه و لک هون محمد شاهی
برآمد و خودش محبوبس گشت و مهدی خان نایب یحیی او بخندست
دیوانی مقرر گردید و مسجد اعلی که در سنه یکهزار و یکصد و نود
و هشت هجری در قلعه دارالسلطنت اساس آن نهاده شده باعث
احداثش اینک در چینیکه که منتهی را و نخل دل بعزم استیصال
دولت خدا داد برخداوند نعمت خود شورش افزا گشته و نواب مرحوم
جریده به بنگلور شافته و آن شتی محمل زنانه نواب رابعه سلطان
که هفت سال بود در خانه محبوبس ساخت که پیش
آنخانه دیری و صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان
بمقتضای سن در صحن آن دیر که طفلان در آن بازی میکردند

از خانه بدر آمده بتماشای آن اشتغال میداشت اتفاقاً
 روزی فقیری صاحب دل بدانجا رسید و مرده داد که ای طفل
 دولت مند بزمان آینده تو بادشاه این ملک خواهی شد در آن
 زمان سخنم یاد آری و این دیر را شکسته مسجدی بناسازی
 که یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده فرمود اگر بادشاه شوم همچنان
 خواهم کرد چون بعد پدر دالی ملک شد دیر را شکسته بنای مسجد
 نهاد بهر طرف شش لک روپیه در دو سال با تمام رسید
 چنانچه نماز عید الفطر در سنه یک هزار و دوصد و چهارم بجزای در آن
 ادا ساخته آنرا مسجد اعلا موسوم فرمود و همدرین روز پیرامون هر
 شهر و قصبه و قلعه بنحاصله یک فرسنگ خار بند استحکم تیار
 ساخته چهار دروازه مقرر فرمود ویز که در آن پر دل در انجا برگماشت
 تا احدی را بدون پروانه قلعه دار آنجا نماند و بنمایین سرحدات
 ممالک محروسه و علاقه کرنا تک پائین گهاست و از حد دند یگل و کرد و ر
 تا گهاست بدویل و سرحدات که هم خار بند کشیده و دوازده هزار
 پیاده جرار و ده هزار سوار و خنخوار نگهبان گذاشته تا کسی
 از پائین گهاست بدیار او پانندد و از بالا گهاست احدی بآن
 سمت نشاید و در همین سال غلام علی خان و غیره را با سامان
 شایسته و تحایف بایسته مع بنادیق نوساخته و ده لک روپیه
 نوزب و قماشهای فاخره و زر و جواهر گران بها برای نذر سلطان

روم روانه کرد و از آنجا با سپهر و شمشیر مرصع و جواهر زد اهر و
 عنایت نامه متضمن مبارکباد جلوس مراجعت کردند و اشیای
 مرسوله تمام و کمال بنظر انور رسید و آنگاه سلطان بر حسب ایامی
 سلطان روم همه اسباب سلطنت آماده ساخته تخت
 شاهی را بوضع نو از طلا و جواهر گران بها بخرچ مبلغ خطیر بر شکل
 شیر تیار فرمود چنانچه تخت مذکور تا حال در انگلستان موجود
 است و در هر سال یکبار روز جشن سال گره بادشاه انگلستان
 در بارگاه شاهی بادیگر نفایس نادر العصر که بعد تسخیر سریرنگپتن
 از سرکار سلطانی برده شده بود در نظر حفصا در بار عام جلوه داده می شود
 و هنرمندان ماهر و پیشه واران نادره کار را از قوم انگریز و فرانسویس
 جمع کرده در ساختن اتواب و بنا دیق و مقراض و چاقو و آله ساعت
 نما و گنج های چینی و غیره بتأکید مشغول فرمود این نوع کارخانه
 در چهار جا مقرر بود یکی در دار السلطنت دیگر در بنگلور سیوم
 در چیتل در گ چهارم در نگر اما اوقات همایون را در فراهم آوردن
 مردمان جنگی صرف می نمود سپاه کهن و منضبه اران آزموده جنگ
 را که نواب مغفور به صرف لکها روپیه از هر دیار و بلاد جمع کرده بود
 یکسر از پایه اعتبار و اقتدار در انداخت و جوانان ادب باش
 و ناتجربه کار بجای ایشان منصوب ساخت ازین سبب در بنیاد
 مملکت و سلطنت در اندک مدت ظلمت را در افتاد ؛

ذکر لشکر کشی سلطان بطرف کلپکوت و کیفیت درتاختن
بر کوچی بند و تعلقات حاکم ملیبار و چشم زخم رسیدن
بر سپاه منصور و مفتوح شدن بندر من کور و واقع سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری

پس چون سلطان عالمگیر از بند دست مملکت فراغت یافته
جاسوسان خبر رسانیدند که نائران نواح کلپکوت خیال
بغاوت در سردارند و ارشد بیگ خان حاکم آنجا اگر چه
باستقامت ایشان می پردازد و بانعام تالیف قلوب مینماید اما از
اهل ضلال باطل خاطر جمع نیست سلطان بمجدد استماع این
خبر با چهار قشون و سه رساله سواران خونخوار و توپخانه آتشبار مستوجه
آن صوب گردید ایشان از توجه سلطان بر جان و مال خود
ترسان شده بکوه و جنگل اداره شدند حاکم مذکور به استقبال
شتافته سعادت ملازمت دریافت سلطان از روی عتاب
فرمود که تالیف قلوب و بند دست آن ملک از شما
بواقعی صورت نخواهد بست پس مهتاب خان بخشی را
بایالت آن صوبه نامزد فرموده خود بدولت بدر السلطنت
مراجعت نمود مهتاب خان بخشی هر چند رعایای آن ضلع را
دلدهی کرده غلبه داشت اما آن گروه گمراه باغوائی اهل کوچی سرفتنه

از هر گوشه برداشته آماده جدال و قتال گردیدند چون این معنی معروض
 حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت با لشکر خوتخوار
 از راه سستی کال و کور کال به کایکو ت نهضت کرد و سپاه را
 بتخریب بلاد اهل عناد نامزد فرمود ایشان آتش بیداد
 در قصبات و قریات زدند و آنچه در دست راست و چپ غارت
 رفته شد و جمیع کثیر از اهل فساد و ارباب عناد بباد نیستی
 رفتند و بقیه السیف عاجز گشته حلقه بندگی بگوشش جان انداخته
 مطیع شدند درین میان چند قزاقان بحدود ترچناپلی در تاخته آرا پایمال
 ساختند سردار قلعه ترچناپلی بحضور عریضه گذرانید که فیما بین سرکارنداد
 و سرکار کنینی انگریز بنیان موافقت و مصادقت مستحکم است
 و قزاقان نادان محالات متعلقه این صوبه را غارت کرده
 میخوابند که نهال اتحاد از بن برکنند ایشان را ادب ضرور
 سلطان در جوابش فرمود که سپاه حضور هرگز بدون اطلاع اقدام
 نمی نمایند اغلب که راجگان سرحد شما از مدت جوایمی چنین
 وقت بوده جرات پرداز گردیده باشند بهر صورت از جواسیس
 کیفیت کوچی بندر دریافته با تمامی سپاه و حشم در تاخت
 اهل کوچی بعزم سلطان واقف گشته مورچال و خندق عمیق
 حفر کرده مستعد جنگ شدند سلطان وقت شب
 بکشایش آن فرمان داد فدایان بدلاوری تمام مفتوح ساختند

خود بدولت فی الفور عازم پیشتر گردید هوا خوانان عرض کردند که
پیشتر راه ناصاف در دو خانه عمیق اند شبگیر زدن مناسب
نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهزم شوند رای فدویان
نامنظور کرده همان زمان خود پالکی سواره باد و پاتن و دوهزار سوار
در شب تار راهی گشت فدویت کیشان حضور یک حمله
اعادی را از پیش رانده حصار را تسخیر کردند و اعادی گریخته
بطرف قلعه رفتند و سلطان همانجا قیام ورزیده هر کاره را
باعضا رقتون و توپخانه فرمان داد چون ایشان دو قشون را که
مستقلی لشکر و ستعد جنگ بودند روانه کردند و دیگر قشونها
تیار میکردید که یک ناگاه سپاه مخدول از روی دغا هنگام
و میدان صبح سد آب بشکستند تار و دو خانه پیرشد و راه ملک
بر سپاه منصور سد گردید درین فرصت اعادی بر اطراف
لشکر منصور محیط شدند سلطانینان هر چند بدفع اهل ضلال
کوشیدند بی نیل مقصود گریختند انواع بلا گردیدند و چهار صد
سوار جانباز که اشرف قوم بودند داد مرادنگی داده و بروی
خسرو عالی مقدار مجروح و مقتول گشتند در آن حالت قمرالدین خان
که متصل سلطان بود بسر و قش رسید و بزودی از
پالکیش بیردن آورد و از آب گدرا نیده سلامت بشکرگاه
رسانید لیکن احدی از سوکب سلطان جان سلامت نبرد

و پالکی خاص مرصع کار که موسوم باورنگ بود و بهر ف
نه لک روپیه تیار شده با فرش و یک قبضه کتار که دسته اش
از یکدانه زمره ساخته بودند بدست اعادی افتاد الغرض آنحضرت
وقمرا بلدین خان از در طه هلاک پیردن آمده بار دیگر عبور رود
خانه نموده براهیل شرک و ضلال تیغ بی دریغ نهادند سپهبداران
حسب الحکم سلطان بنهر ب تیغ و تبر اقدام نموده هر کبیر و صغیر
که بنظر آمد و دوشش از بار سرسبک ساختند و بقیه السیف
دست از ملک و مال شسته بطرف مایبار گریختند سلطان
کشد و رگیر داخل حصار بندر مذکور گشته امکی اسباب و اموالش
معه اتواب و غیره ضبط نمود؛



که کرفوج کشیدن جنریل مینتاس بهادر بتمایت راجه
ملیبار و وقوع جلال و قتال فیما بین انگریز و سپاه
منصور در نواح ستنی منگل و توجّه رایات ظفر آیات
بصوب پائین گهات و بیان فتوحاتی که رونموده؛

چون خدیو جهان کشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت
از راجه ملیبار خراج طلب فرمود او از بیم شمشیر ساه نصرت
پناه چون مید بر خود لرزیده بگور نر در اس استغاثه نمود و جنریل
میدستس بهادر بمقابله سلطان مامور گشته به تهرنگر رسید و از آنجا

بحمایست راجه مذکور پیشتتر کوچید و در سواد کوئنباتور دوستی
 منگل بانوج هرادل سلطانی سخت آدیزش روداد و بصدای
 شملک توپ و بندوق و بان شور قیامت از هر دو سو
 برناست و قزاقان در جنگل اهل بنگاه اعادی را از مردوزن اسیر
 کردند سپاه هر دو طرف بدافعه یکدیگر پرداخته برابر مانند انا دقت
 شام جرنیل مذکور دامن کوئی را اقامت گاه خود ساخت و سپاه سلطانی
 بمحاصره اش سخت کوشیده مانع گاه و پیله و رسد شدند
 روز دیگر جرنیل پیشتتر کوچیده قلعه سنی منگل را گرفته چندی
 برآسوده بطرف کوئنباتور که مغرب خیام ظفر انجام خاص بود
 شتافت سلطان جهان ستان با شماع این خبر با تمامی
 سپاه و حشم حرکت فرموده بر سرش رسید و بترتیب
 جنگ صفوفها آراست اما آن روز جرنیل بر جنگ اقدام
 ننموده بر جوی بهرانی فرد آمد و کرنیل مکسویل که از بنگاله با پنج پاتن
 هزار مرد از اهل فرنگ رسیده بود مع لشکر راجه کالستری
 و ینکت گری و غیره کوچیده و در دانهباری و ترپاتوز محافظان
 گذاشته بطرف گهات پور نهضت کرد سلطان برای این معنی
 اطلاع یافته سید صاحب سپه سالار را بدافعه آن روانه فرموده
 و خود بدلت درنگر مقام داشت چون سپه سالار موصوف
 باشکر خود ایاغار نمود کرنیل بهادر که بطرف دهرم پوری رفته بود

فوراً برگشته بجوار کندی رسید سپید غفار باقر آکان از لشکر
 سپه سالار پیش آهنگ گشته بر هر اول فوج انگریز حمله برده
 صد و پنجاه سوار ترب و دوصد تفنگچی را اسیر کرد کرنیل
 بهادر آردزد در جنگل و کوهستان سر برده بطرف کادیری پهن
 راهی شده چون سپاه منصور را برگرد خویش مجتمع دید و امن کوه
 و دشت از دست نداده راه گهات پتور گرفت و جنریل
 میندس هم بر سیل ایلعنار رسید و زیر گهات مذکور بدو ملحق
 شد اما پیشتر کالحاق فدائیان سلطانی در میان آمده داد
 مردانگی داده دستبرد نمیان بعمل آوردند و سرداران
 انگریز بر سپاه منصور حمله برده آشوبی عظیم برپا کردند خود بدولت
 باقش و نهایی اسد اللہی و توپخانه سرعت تمام بر عقب
 شان تاخته نوعی کار بر غنیمت تنگ ساخت که بهیچ وجه طریق
 نجات پیدا نبود جنریل با سپاه خود قلعه بسته بهیر و بنگاه در میان
 گرفته باز بطرف سستی سنگل رو آورد فی الجمله چون عرصه دوسر
 ماه در نزد و محار به یکدیگر منتفی گردید رسید و آذوقه لشکر انگریز
 تمام شد و عسرت تمام روداد و امید رسیدن رسید و آذوقه
 و اسباب ضروری نمائند جنریل بهادر باتمامی لشکر بصوب تر چنایی
 عنان عزم معطوف داشت سپاه منصور در میدان سستی سنگل
 سر را پیش گرفته از هر جانب بروی فروریختند و آنچنان داد

بهادری دادند که سرداران انصاف دوست آفرین کردند و از حدت
 تیغ و تبر دلیران نزدیک بود که شکستی تمام بآن لشکر راه یابد
 اما شب پرده تاریکی بر روی شمشیر بازان فروهشت لشکر سلطان
 بیاسود و جرنیل بهادر دست از جنگ باز داشته و اسباب
 گران باز پس گذاشته پیشتر نهضت کرد باز سواران
 یغما گرفت و آنها گردش هجوم کرده محاربه نمودند قضا را سپهبد ار
 هر ادل سپاه سلطانی شربت شهادت چشید و
 سلطان رحیم دل بر قتلش افکند و در آردز سپاه خود را
 از جنگ باز داشت هر چند سپهبدان و سرداران سوار
 در تاختن و انگیزختن اسپان و یکسو نمودن قضیه محاربه حکم خواستند
 اما فرمان نیافته دست حیرت بایکدیگر مالیدند این فرصت را
 جرنیل موصوف غنیمت شمرده بلا اندیشه طی منازل
 کرده داخل قلعه ترچناپلی گردید سلطان قمرالدین خان بهادر را
 به تسخیر قلعه سستی منگل رخصت کرد و سواران را بتاخت
 و تاراج محالات ترچناپلی و تخریب قصبهات و قریات تنجادر
 نامزد فرمود جرنیل بهادر از راه ساحل دریای معه لشکر بدراس رسید
 سلطان تعاقب آن لشکر کرده تا حدود چنجهی و پرتوکل گده رسید
 قمرالدین خان بهادر محاصره قلعه سستی منگل پرداخته از اطراف
 هجوم کرده در شکست و ریخت حصار حمله آورگشت اما

پیش از آنکه سپاه منصور فتح یاب شود سردار آنجماعه
از قلت رسد و آذوقه و عدم اسباب جنگ و آب هراسان
شده و کیلی فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعه بگماشتگان سلطانی
سپه و خان مذکور معه اسیران فایز حضور شد فرمان لازم الادغان
شرف صدور یافت که سرداران را معه میجر سانسرقیه کرده
بدار الطفت برند و سپاهیان را داخل قشونها نمایند
چون جنرل مذکور بدراس رسید سلطان رساله های سواران را
به تسخیر و تخریب اطراف و جوانب رخصت کرد چنانچه
قمرالدین خان به تسخیر کوه پرموکل متعین شده با فوج خود آنجا رسید
هزاره غریباده رعایای اطراف که با محاط تهاجمهای انگریزان آن کوه را
پناه خود ساخته بودند خراب و تاراج گردانید زیرا که بمجرد
درد و عساکر ظاهر سردار قلعه که پیشتر چندی در قید نواب مرحوم
بود از کثرت سپاه نصرت اشتباه و صوابت ایام سابق یاد کرده
به بهانه درد سردر حجره خزیده بند دست قلعه را بصوبه داران
وا گذاشت چون ایشان نظر بر پریشانی کارخانه آنجا کردند جنگ
مناسب ندیده بر حسب مرضی سردار خود قلعه را تسلیم
نمودند ؛

ذکور رسیدن گورنر جنرل لارده ازل کارن والس بهادر
 از بنگاله و اتفاق کردندش بانظام علی خان و مرهتہ و لشکر
 کشیدن ہر سہ سہ ہزار بعزم استیصال دولت خداداد و
 تسخیر بالا کھارت و ہزار باتی کہ فیما بین سلطانیان و سپاہ
 ہر سہ لشکر روداد معہ دیگر حالات کہ در سندہ یکم ہزار
 و دو صد و شش ہجری واقع شدہ ؛

چون منہیان اخبار دریا خبر توجہ سلطان پائین گھاٹ بسمع
 گورنر جنرل بہادر رسانیدند کہ تمامی خطم کرناٹک پائین گھاٹ
 بہاد فنا رفتہ و سپاہ منصور سلطانہ بر اطراف آن سرزمین محیط
 شدہ و جنرل میندس چندی تردد کردہ بسبب ناداری رسد
 و دیگر اسباب لاعلاج شدہ مراجعت بد راس نمود اگر بدافعہ
 سپاہ خصم زد و پند از ندیم است کہ آتش فتنہ تر و خشک
 این ملک را ہم پاک بوزد و بزودی از قبضہ شرف
 بدر رود مقارن این واقعہ ابوالقاسم خان مخاطب بمیر عالم
 وکیل نظام علی خان کہ پیش ازین بتجویز مشیر الملک دیوان
 ناظم حیدر آباد بہ بنگالہ رفتہ بگورنر جنرل موصوف ترغیب
 در استیصال دولت خداداد می نمود درینولا کار بروقف مراد خود یافتہ
 جہد بایغ در اتمام آن کرد پس گورنر جنرل موصوف مکتوب ناظم

چیدر آباد و سر دار پونه متضمن اتفاق یک دیگر و تسخیر و تقسیم
 تمامی ملک بالا گهات ترقیم ساخته و تاکید تهیه اسباب
 جنگ و ذخیره فراهم سازی سپاه بنام سر داران مدراس
 ترسیل داشته در بند و بست کار خود بود و ناظم چیدر آباد
 و مرهشته که از بهر اخذ مالک خداداد و سپاه میجستند بموجب
 نوشته گورنر جنرل موصوف بترتیب لشکر و آلات
 حرب و پیکار مستعد گردیدند و سر داران انگریز با جمیع آلات
 و اسباب رزم و پرتاشش پرداختند و کرنیل ریست داروغه
 اخبار نویسان که بحر است انور گره نامزد گشته بودند ابیر
 صایه و بزر پاشی و شیرین زبانی را بجان بالا گهات را که
 از دست تطاول نواب مرحوم دلی رحیمی سلطان فیضان
 جلای وطن اختیار کرده بودند قولنامه بشرط فراهم سازی رسد
 و بهرسانی دیگر اسباب فرستاده اجازت تصرف حدود
 تعاقبات خود بدیشان در داد و نقشه تمامی ملک بالا گهات با وجود
 چنین بند و بست که اخذی از موضعی بموضع دیگر بی اجازت حاکم
 آنجا رفتن نمی توانست بهر طرف مبالغه ذخیره و بوسیله ارسال جاسوسان
 و انا و منشیان کامل عیار با لباس اسباب تجارت طلبیه چند
 سر دار و عهده داران سرکار خداداد از احوال خود سنان متظر
 و دردد گورنر جنرل موصوف بود اگر چه سید امام خفیه نگار

که نیل ریست که در دارالسلطنت پاشا اقامت داشته
 علاقه نوکری سلطان پیدا کرده بود اخبار واقعی متواتر می فرستاد
 ولیکن رازشش فاشش گم‌دیر آخر الامر نامبرده بحضور آورده
 و پرسیده شد که آنچه کرده اگر راست گوئی جان امان یابی آن
 ناخبر به کار اسامی چند سر دار دیگر نیز که نزد و غایب بوده اند نوشته بحضور
 گذرانید چنانچه پانزده کس بدست جلا دادان سپرده شدند چون از
 خفیه نگار پرسیدند که تو نمک مانورده چنین معاوک کردی برای تو
 چیست او ناموشش ماند حکم شد که با دیگران او را هم بقتل
 رسانند امام الدین اخبار نویس دیگر که بهمین کار مامور شده
 بطرف کولاردندی گده اقامت داشته بدریافت این
 خبر شبگیر زده بکر نه است متعلقه ساکنه شرافت ولیکن باوجود
 فاش گم‌دیدن راز جاسوسانش و مقتول گشتن ایشان که نیل
 ریست دست از آنکار باز نکشید چون خبر تیاری لشکر و خیره
 بگورنر جنریل بهادر رسانیدند همان زمان او با پنج هزار سپاه بنگاله
 و دوهزار سپاه بیان فرنگسوار جهاز شده بدراس فرود آمد و بعد یکماه
 بانظام تمام با چهار پاتن و شش هزار اهل فرنگ و سه هزار سوار
 بعزم نخییر بالا گاهست نهضت کرده برای ویلور رسید در آن
 حین که سلطان با سردار فرانسیس پهلجری جواب سوال ملک
 میکرد جواب فرانسیس خبر کوچیدن سپه سالار مذکور بمسامع جا و جلال

رسانیدند محمد خان بخشی از حضور بدر یافت این کیفیت
 با جمعیت گران رخصت یافته از گداه است جنگم به تریاتور رسید
 یکصد و پنجاه انگریز که در آن قلعه بودند و سردار علاقه دار راجه کاستری
 که با سیصد پیاده بجز است آن قلعه می پرداختست همه محافظان
 پیش از طلوع آفتاب از قلعه برآمده راه انبور گده گرفتند
 و سواران جرّار در تاخته یک حمله ایشانرا تاراج نمودند و سرداران
 مغرور را اسیر کرده برگردیدند نظام علی خان با چهل هزار سوار
 و بیست هزار پیاده مع امر او و پنجاه و سه کسند راجه پسران خود
 از حیدرآباد کوچیده بر پانگل اقامت داشت و امرای خود را با فوج
 کثیر به تسخیر ممالک محروسه کوچانید چون گورنر جنرل
 بهادر از گداهت موکلی و نیکست گری عبور کرده در موپردا کل
 و کولار و مسکوته تنهائها گذاشته راست بکست نراج پور که بر سر کوهی
 بنگور است رسید سلطان باستانخ این معنی بر سبیل ایافار
 در تاخت نفی نماند که چون سردار فرانسیس شهر غریمت لشکر
 انگریز و احوال برهم خوردگی حدود بالا گداهت شنید بانهایت
 خیر خواهی و اخلاص که بنجد مست آنحضرت داشت اراده
 نمود که هزار مرد سپاهی را در خدمت سلطان روانه نماید
 اما بعضی نوکران حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال و افعال
 ایشان داشت از روی دودلتخواهی عرض کردند که جنود اسلام را

بهیچ وجه احتیاج بتأید لشکر فرانسیس که با میچکس وفاداری
 بر نمی برند نیست چنانچه تنه با سپاه خود عزم مدافعه خصمان
 قوی بازو فرموده بمیان شب قزاقان و بان واران را حوالی
 لشکر انگریز با آتش افروزی دستوری داده خود بدولت
 به بنگلور شتافت ایشان شب را بترکتازی و بان پرانی
 بروز آوردند گورنر بهادر بلا اندیشم پیشتر کوچیده از شهر بنگلور
 بمقامه یکنفر سنگ خیام بر پا کرد سلطان سید حمید سپهبد ار را
 معه قشون بحراست دوم قلعه مقرر کرده محمد خان بخشی و بهادر خان
 قندهاری را با مقر قلعه داری نامزد فرمود و شیخ انصاری سپهبد ار را
 بمقامه روانه کرده خود بدولت عازم پیشتر گردیده در سواد
 تنگی حکم نصب خیام فرمود و ناموز خیام خاصه و غیره ایستاده نشده بود
 و سواران برای همیشه و گاه با طراف رفته و چهار قشون
 پیش و اسد المهری و سه هزار سوار اصطبل خاص پیرامون
 سواری حلقه زده بودند که کمر نیل فلانده معه تمای سوار ترپ اقدام
 کرده بغزو گاه سلطانین در تاخت و یکایک بر روی توپ خانه
 رسید توپچیان و سردار قشون سدر اه شده بضرب توپ و تفنگ
 هزیمتش دادند قضا را کمر نیل مذکور گلوله بر کله خورده یارای زبان
 کشادن گم کرد و دیگر سرداران رساله تاب جنگ نیاورده
 روز از معرکه بر تافتند سواران ظفر مند داد شجاعت و مردانگی

در دادند و چهار صد سپاه انگریز را معه اسپان اسپر کرده
 بردند بقیة السیف افتان و خیزان متوجه لشکر خود شدند
 روز دیگر کرنیل مورس و جنریل میندس با سپاه گران
 بر شهر یورش کردند بعد تلفات هزار و مردم طرفین شهر تسخیر
 کرده شد آنقدر مال و متاع و زر و گوهر غنیست یافتند که افلاس
 شان بغنا مبدل گردید کرنیل مورس کشته شد و آنگاه
 مورچال ساخته نود و هفت در شکست حصار کوشیدند و قمرالدین خان
 حسب الحکم سلطان بالشکر خود درین مهم بود قلعگیان
 می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان بخالی
 کردن قلعه فرمان داد کشتن را و تمامی اسباب و توپخانه
 و خزانه و سامان دیگر کار بخت را روانه دارالسلطنت نمود
 فقط سه پاشا در آن گذاشت پس به تجویز بعضی دولتمندان
 چنان قرار یافت که قلعه را به عیاست موشیر لالی فرانسیس
 گذاشته و میر قمرالدین خان بهادر و سید صاحب را با سپاه
 کثیر بدفع لشکر غنیمت نامزد ساخته خود بدولت بمقابله نواب
 نظام علی خان و هر هفت ششاید چنانچه سردار فرانسیس هم رخصت
 یافته تا تالاب کاریز رسیده بود که کشتن را و نمک بخرام
 براین معنی اطلاع یافته هر کاره های انگریز را که بابا سس نوکرانش
 نزد خود داشت اشارت کرد تا ایشان اهل مورچال را

خبردار کردند که وقت یورشش و تسخیر قلعه امین است پس
 خود بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با سردار فرانسویس برخورد
 و دستش گرفته چندی بمباران نشاند به سخنان بیسوده اشتغال
 داشت سرداران مورچال بر حسب اشاره همان زمان سپاه
 خود را تیار ساخته بحد نیمشب به یکبار حمله کردند سپید حمید سپهدار
 و قلعه دار آن بر حسب حکم همان خانه برانداز رفقای خود را که
 مستعد دفع اعدای بودند بخوردن طعام و سخت و پز شغول داشته
 خودشان با معدودی از یزکداران جرأت کرده سپاه اعدا را
 از زنجیر دروازه برگردانیدند پس از آن فوراً مردمان فرنگ شراب
 نوشیده در تاختند و تا فراهم گردیدن سپاه منصور حمله کنان بر برج و باره
 برآمدند سپید مذکور بنی جمعیت قیام آنجا مناسب ندیده متوجه لشکر
 گردید و هر دو سردار پیشش دروازه قلعه پای مردی ثابت کرده
 با چنمیل و پنجه رفیقان خود مقتول شدند و شیخ انصاری سپهدار
 معه سپاه اسیر شد قلعه مفتوح گردید و محصوران با اهل
 و عیال اسیر گشتند خان مزبور و سیه صاعب در حمله بردن
 بر لشکر انگریزان سلطان حکم خواستند فرمود الحال وقت
 فرصت از دست رفته سپاه را هرگز پراکنده نکنید هنگام صبح
 پیشتر که چیده در حدود اکتری بفرسب خیام فرمان داد و بعد چهار روز
 گورنر جنرل بهادر سه هزار سپاهی و شش صد فرنگیان را

بحر است قلعه گذاشته بآن سمت که راجگان چک بالا پور
 و بنگور و مدن پلي قلعهجات و قصبات و قریات موردی خود از
 قلعه داران سلطانی بعضی بجنگ و بعضی بصالح گرفته رسد و مواشی
 بر حسب قرار داد خود فراهم کرده بودند نهضت کرد اگر چه قمرالدین خان
 بهادر سر راه گرفته کوشش اعدا شکنی بظهور رسانید و قزاقان
 بر عقب لشکر زده اهل بنگاه را متفرق ساخته مال و متاع کثیر
 غنیمت بردند و بدفع سپاه غنیمت سستی موفور بجا آوردند اما چون فتح و
 نصرت مساعدت نه نمود کنار کشیدند گورنر جنرل بهادر
 فردای آن پیشتر کوچیده سواد دیون پلي مطرب نیام عسکر خود
 ساخت و قلعه دار آنجا ابر صلیح آورده تمام ذخایر و غلام هر قسم که در آن
 بود بسپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز پیشتر کوچیده متصرف قلعه بالا پور
 خورد و فرود آمد و قلعه دار آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن
 نواح گردد حسب التکم و الاقلعه خالی کرده با تمام سپاه داد و ات
 نگ بکوه تندي درگ شتافت و فوج هر ادل لشکر انگریز
 بی زحمت داخل قلعه شده اسباب و ذخایر آنرا مستغرق گردید پس
 گورنر جنرل بهادر بر راجه آنجا حتم کرده بعد تفرک روپه نذر
 قلعه معه توابع حواله او نموده بطرف ابنای درگ نهضت کرد
 چونکه بعد مدت طالع راجه یادری نمود ساعت سعید داخل
 قلعه گشته بعد بندوبست آن ناظر جمع شده به سمت تلکا کونده

بشافست سلطان کشور کشاینگت نایر را با سر داران انگریز
 که در قلعه ترپاتور اسیر آمده بودند و جوگی پندت نایب صوبه
 آرکات را که آنحضرت پیاپی بلند رسانیده براج رام چند مخاطب
 نموده بسر رشته داری همگی تعلقات بنگور ناعز فرموده بود و اکنون
 با مخالف یکدل شده همگی ایشانرا با راجگان هرین هلی و رای
 درگ به تیغ سیاست مقتول ساخت و کشتن را در از بهر
 بند و بست دار السلطنت و ارسال خزانه بنا بر خرج سپاه
 منصور رخصت کرد و خود بدولت با حشم و تجملات متعاقب
 لشکر انگریز نهضت فرموده به بالا پور خور در سید چون طلعه اعلام
 نهرت انجام ظاهر گردید اهل حصار از غایت جهل به برج
 و باره کوس و کرنای جنگی نواختند سلطان فرمان داد تا شیران پیشه
 دلاوری قلعه را مفتوح کردند اگر چه اهل حصار داد دلاوری داده
 و هزار غازیان را تلف نمودند آخر عاجز آمده کشته شدند و سید
 پیاده را که زنده اسیر آمده بودند بنا بر عبرت دست و پا شکسته
 گذاشتند الغرض در طرفه العین شور قیامت در آن مکان
 نمودار گردید پس حضرت والا منزلت از انجا کوچیده در سواد
 سالکته مقام فرمود و گور نر جنریل بهادر انباجی درگ را از دست
 محمد خان کابلی برگرفته و قلعه را منهدم ساخته و روز مقام کرد درین
 فرصت راجگان مرقوم الصدر سامان رسد و مواشی و غیره به شکر

انگریز سنانند سپیس از انجا کو چیده در سواد میرک تله فرود آمده درین
 اثنا سد علی خان و بهر آمل دیوان شیر الملک با پنج هزار سوار
 داخل شکر شدند و روز دیگر از انجا کوچ کرده از راه چیتا سنی
 و موپروا کل به ینکیت گیری بالار رسیدند هنگامیکه سلطان عالی شان
 با سپاه نمرت شمارست بعد جنگ بود از دار السلطنت
 منتهی از حضور والدہ ماجدہ آن حضرت رسیدہ در خلوت بعرض
 رسانید کہ کشتن را دیا بعضی حرام خواران اتفاق کرده است
 اغلبکہ تا حال در دار السلطنت فتنہ کہ تدارکش با سانی میسر
 نگردد حادث شدہ باشد یا عنقریب خواهد شد و از بنبی شکر
 انگریز طلبیدہ است بمحمد و استماع این معنی سید صاحب را
 یا شکر گران بسدر غنہ دار السلطنت رخصت فرمود؛



ذکر بند و بست دار السلطنت و سزای عمل را و بنا کردار
 و رسیدن آن حضرت بسار السلطنت و کیفیت شورش
 نواب نظام علی خان و مرہٹہ در مملکت سلطان
 و تشریب آن؛

چون سید صاحب مرخص گردیدہ نیم شب قریب
 دار السلطنت رسید فوج خود را اینطریق جو فرود آورده خود با پنجم
 سوار بر دروازہ قلعہ آمدہ پیش از دیدن صبح صادق بافتتاح

باب قلعه صدای برزد اسدنان رساله دار که بحر است
 آن باب می پرداخت از رسیدن سید موصوف خوشدل شده
 واکرد پس او داخل قلعه گشته و داران خود را بر بعضی کار خانات
 گماشته خود ادب زمین بوسی والدۀ ماجده شاه هما یون بارگاه بجای آورده
 به کچهری حضور جلوس کرد قلعه دار و دارالسلطنت که رازدار کشن را و
 بود بخدمت صاحب موصوف شتافته سخنان دو تنخواهی خود و ناہنجاری
 او بر زبان رانده بر حبس او اصرار نمود صاحب موصوف
 چو بداری را با حضارش فرمانداد و در جواب گفت که باشما کاری
 ندارم اکنون گمان فسادش به یقین مبدل گشته بجا ضران تاکید فرمود
 که در خانه اش غزیده او را تہ تیغ ساخته لاشش را بر مزبانه انداختند اما
 هنگام قتل آن جسمی گفت آتشی که افروخته ام تا دم زندگی سلطان
 انظما نخواهد پذیرفت و همچنان شد القصہ سلطان ہم بعد روانگی
 سید صاحب ده هزار سوار خوشخوار را بسرداری میر قمر الدین خان نامزد
 فرموده که وقت فرصت بر لشکر و بنگاہ اعدا تاخت می نموده
 باشند و خود بدولت عثمان توجه به بندوبست دارالسلطنت
 معطوف فرمود گور نرجسریل بہادر با ذخایر آذوقہ و افواج بحرامواج
 بہ بنگلور شتافت سپہدار سلطان متوجہ لشکر مخالف گشته تاکید
 ساخت تا قراکان باباس لشکریان مغول بر چند اول لشکر مخالف
 در افتادند و دقیقہ از غرابی فرو گذاشت نہ نموده پنجہزار اس گاو

پرغله بادو صد سوار غنیمت بردند الغرض هر روز سلحداران و قزاقان
 و افغانه دو کهنیان پروانه دار خود را بر طلایه و قراول هر دو لشکر مغول
 و انگریز زده خدشی کثیر را طعمه تیر و تفنگ میساختند و راه آمد و شد
 مخالفان چنان سرد و دشمنودند که احدی پا از دایره لشکر بیرون
 نمی نهاد و چون در مقدمه جدال بعون ایزدی و از شجاعت
 و لادوران رعب و هراس بیقناس بر خاطر مخالفان راه یافته بندار
 باطل که از عدم مقابله حضرت سلطان فی در سرداشتند بخوف و بیم
 مبدل گشت و بغایت متوحش گردیدند حال نظام علی خان و مرهمه
 این بود که نواب موصوف در پاشگل منزل گزیده امر را
 به تسخیر ممالک محروسه رخصت کرد چنانچه عیسی خان
 یار جنگ با افواج خود قلعه گنجیکو و تار پتری و تار مری و غیره را
 بعد چند ماه بضبط خود در آورد و حافظ فرید الدین مخاطب بموید الدوله
 باشکر گران بطرف گتئی در تاخت و قطب الدین خان
 دولت زنی با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اما روز اول
 روی فیروزی مشاهده نه نموده برگردید روز دیگر در پیش
 مخالف صف آرا گشته تردد نمایان بظهور رسانید و ران
 اشنا بحضور طالب شده معه فوج خود متوجه دار السلطنت گشت
 حافظ مذکور چون طاقت مفتوح کردن حصار گتئی را در خود
 مشاهده نه نمود آنرا با خال برابر ساخته متوجه کمر په گشت پس

به ستمی اندک شهر کرپه و قلعه سد هوت بنصب خود آورده با چهار هزار
سوار و پنج هزار پیاده و نه ضرب توپ بمحاصره گرم کنده پرداخت
و بارها حملات بعمل آورد و خطوط فریب روانه داشت اما قلعه داران
حصار کوه و پائین و غده را بخاطر خود جان داده از انواع آتشباری
و شلک توپ و تفنگ روی مخالفان را سیاه میکردند
و سرداران مرهته از کار پرداز پونه رخصت یافته بر تخییر
قلعجات متصل سرحد خود هست گماشته در تاختند چنانچه
پرسرام ناظم مرج بعضی قلاع و بقاع آنطرف یکنگ و بعضی بصلح
تخییر کرده ضمیر ملک خود ساخت و بدر الزمان خان صاحب
صوبه قلعه و آردار باذخایر و آلات حرب محصور مانده نه ماه داد
بهادری داد و در آخر چون سرب و باروت و ذخایر طی شد بناچار
قلعه را بعد عهد و پیمان بمخالفان واسپرده خود با جمعیت دو هزار
مرد جنگی در گوشه قلعه ماند غنیمت لیسیم بکار پردازان خود تاکید کرد
که خان مذکور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرستاد چون این خبر
باستماع خان موصوف رسید بر قول و قرار ایشان لاجول
خوانده دلیرانه همراهیان جنگ کنان سمت نگر راهی گشت
مخالفان چون مور و مانخ هجوم کرده باتیغ و تبر در آویختند سلطانیان
تا مقدور بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران کفار خان شجاعت
نشان زخم برداشته دستگیر گشت و محبوس در ترکونده ماند

و اتباعش پامال سم ستوران مخالف شدند پس تمامی
 قصبات و قریات آن ضلح سپاه غنیمت گردید و هری پندست
 هر گیه از راه هر پن مای بعد ضبط اطراف و جو انب رسید
 شوم مشنکر راجه آنجا را بر مسند دراشتند نشانند و صوبه سرا
 بضبط خود آورد و بر سر ام ناظم مرچ از بند و بست و تار و تار و انکوله
 و مرجان و شانور و غیره فراغت یافته به چیتل درگ رسید و قولنامه
 بدین مضمون بدو لتخان قاعه دار آن فرستاد که بشرط تسلیم
 نمودن قلعه با گیه چهار لک ... روپیه بدو داده خواهد شد و بهال و متاع
 او آسیبی رسیده نه دو لتخان ظاهر باقبال این معنی پرداخته گفت هنگام
 شب آمده روپیه حسب درخواست و خواه سوال و جو اسب در دست نخواهم
 داشت غنیمت برین معنی خوش و خورم گشته مستظرف بود چون شب
 شده دو لتخان باد و رساله اسد الهی و هزار پیاده هزار از هزار بیرون
 مشتافه باین اراده که بنیمه اش رسیده بازوی سیمی بکشاید متوجه
 لشکرش گردید چون در وسط لشکرش رسید تفنیاتی که شرا سب
 خورده بود در حالت نشه بنزدق سرگرد تمامی لشکر عادی از صدای
 بنزدق هراسیده تیار شد دو لتخان بازوی شجاعت کشاده
 جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند سپاه خیم متفرق شده
 با سردار خود راه سرا گرفت دو لتخان اعدار را مقهور گردانیده
 با همه سالمان آن لشکر و خیام و پنج صد راس اسب و آلات

حرب و بیکار مظهر بد را را مقرر مراجعت نمود و ناظم مرجع از سر کویچیده
 به تدگری رسید و خواهر زاده خود را که ماد هونام داشت
 به تسخیر کوه تدگری نامزد کرده خود با سامان رسد و مواشی بعزم
 الحاق لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار انگریز
 بهادر بنده بست لشکر خود کرده عازم دارالسلطنت گشت
 و پیاده های سپه سالار سلطانی که در جنگل تدگری در کمین بودند
 دستبرد های رستمانه بر لشکر غنیهم نموده هر شب موازی پنج
 شش صدر راس گادان پر غله از بنجارا گرفته گوش و بینی
 دشمنان برید و عبادت می نمودند هر که بینی یا گوش بریده می آورد
 یکون می یافت و یک راس گاد پر حوال را پنج روپیه و اسب را
 ده هون انعام مقرر بود و هر روز قزاقان گرد و پیش هنگامه آرا
 گردیده اکثر سپاه خصم را تصدیح کمال می رسانیدند و بارها اهل
 بنگاه را پریشان می ساختند و تمامی گادان پر رسد و ذخایر را می
 بردند چون لشکر انگریز به نواح گری گشته رسید هیچ اثر رسد
 و ذخیره در آن لشکر نماند و رود گادیری طغیانی تمام داشت اما
 قبل از ورود لشکر انگریز سلطان والا شان چهار پنج مورچال
 پیش رود بنا ساخت سپهبد اران با سپاه رستم نهاد
 در مورچال قیام ورزیدند و پیش از دیدن صبح گورنر جنریل
 بهادر حمله کرده دو مورچال را تسخیر کرد و جنریل میندس با انبوه

کثیر بر کو آنچه گری گشته در تاخت سپهر ار آنجا که سید حمید بود
 از بالای کو آنچه گری گشته شایکهای توپ و بنادیق چنان سر کرد
 که از صد تاش پراگندگی تمام به جمعیتش روداد و بعد تلف
 هزاران مردکاری بنی نیل مقصود برگردید در آن استاد و رساله اهل
 فرنگ روی رزم بطرف فردگاه حسن خان خلیل سپهر ار
 که پائین کو آنچه مذکور و قلعه بود در تاخت آن مرد دلدار از دور توپ
 اندازی نمود چون نزدیک رسیدند توپ ها گذاشته بروی
 مخالفان صفت کشیده پای ثابت فشرده در امر محاربه غایت
 سعی نمود آخر کار دادش بجاعت داده مجروح و اسیر مخالفان
 گشت و سپه سالار انگریز بهادر بسیار فکر و تردد در قلعه
 کشائی بعمل آورد اما مفید نیفتاد و از جهت فقدان اذوقه
 فغان السجوع از هر سو برخاست یک سیر برنج بشش
 رویه و آرد منده به سد و دال بچهار دروغن بشانزده هم بهم
 نمی رسید اهل شکر تاب فاقه نیارده حسب التاکید
 سرداران گادان توپ کش را ذبح کرده میخوردند چون
 گورنر جنرل بهادر حالت تباه شکیان خود مشاهده کرد
 و استماع نمود که رسد گران که از طرف مایبار به بدرقه شایسته
 می آمد قزاقان غازیخان و سلحداران سید صاحب همگی
 بغارت بردند و اهل بدرقه یکسر تلف شده همه سامان داخل

ظفر کوب گردیده بعد مشاوری و تجویزات توأب را زیر زمین
 پنهان و تمامی چوبینه آلات را آتش داد و اسپان لانرا را
 کشته از راه گمری گت مراجعت نمود سلطان بدریافت
 این معنی بطریق مزاج پنج شش بنهنگی میوه از طرف منشی
 خود بمنشی گورنر جنریل بهادر تبلیغ داشت بعضی سرداران
 آن شکر بمزاحش می برد میوه آوردنرا انعام داده بنهنگی را
 واپس فرستاده جواب دادند که بالفعل منشی این شکر حاضر
 نیست القصه شکر انگریز به تصدیع تمام راهی گردید چنانچه
 توپهای جلوی راه سپاهیان خود میکشیدند هر روز از صبح تا دوپهر
 یک فرسنگ راه طی میشد بمشاهده این حال بعضی امرا و خانیان
 دولتخواه بحضور عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر
 حکم شود با سپاه خونخوار تعاقب کرده یکبار رادست بسته
 حاضر سازیم اما رای عالم آرای و عقل دوربین صلاح درین باب
 ندید و گورنر جنریل بهادر بی اندیشم روی به اثری درگ آورد
 قلعه داران کوه انبوه کشید دیده معه کلید حصار استقبال کرده
 مورد لطف گورنر جنریل بهادر گردیدند ذخیره و مواشی بسیار
 در انهمکان دستیاب شد اگرچه آتش جوع اندکی تسکین
 یافت ولیکن شره فاقه زدگی اکثری حرف گوشت خورده
 از مرض پیچش درگذشتند آخر کار سه سال و چند راس گاو

بهر ساینده بکار تو پکشی داد و از آنجا که چیده بطرف سوند کیه
 بعد یکماه رسید درین مقام بر سر ام مرتضیٰ مع سامان رسد و ذخایر
 فرا رسید تا لشکریان انگریز از دست بر وجوع خلاص یافتند
 و کرنیل ریست بهادر هم آذوقه و رسد و گله های گوسفند و گاو
 بکثرت باشکری ساینده مورد نوازشات گورنر بهادر گردید
 و در جلدی این نیکو خدمتی به تحصیلداری بنگور و غیره سر فرازی
 یافت سپس آن سپه سالار نامدار چند سرداران را معه فوج
 شایسته به کشمیر ماکری درگ و تندی گره دستوری داده چنانچه
 کرنیل کوری با سه پادشاه و یک رساله فرنگی نند یگانه را
 محاصره کرد و کرنیل ریست هم از کولار باشش صد سپاهی به کشمیر
 آن کوه شتافته سعی موفور بکار برد و با وجود زخم تیر و تفنگ
 به ایجه روز مفتوح ساخت اما شب یورش جنرل میندس
 در مور چال آمده اهل فرنگ را بمعافی اسباب غارت
 و زنان محصور حکم یورش داد و محصوران بهاس ناموس از بالای کوه
 پائین آمده جان خود را فدای عصمت ساختند بخشی لطیف علی بیگ
 و سلطان خان قلعه دار اسیر و ماکری درگ هم بچنگ سردر
 بصالح سحر گردید ؛

در کورسیل بن سکندر رجاه فولاد جنگ بن نظام علی خان
 بامشیر الملک و سپاه کشور باشکر گورنو جنریل بهادر از
 نواح پانیکل و تاخت و تاراج کردن فتح حیدر شاهزاده
 فوج متعاصر مل گری و کشته شدن حافظ فویدالدین
 خان در سواد گرم کنده و تاختن گورنو جنریل بهادر
 کورت ثانی بسریونگ پتن و رسیدن مرهقه بالشکر
 خود در انجا و تقریر صلح فیما بین سلطان و انگریز
 صوابدیل هر دو شرکاء همه دیگر کیفیت واقع شده یکمزار
 و دو وصل و هفت هجری ؛

بعد معاودت گورنو جنریل بهادر سپه سالار بنیل مقصود
 سلطان ذی شان پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر
 شاهزاده را باشکر گران و مبلغ ماهیانه یکساله محصوران گرم کنده
 که برا خدا ابواب بلا کشاده بودند مرخص فرمود چون شاهزاده
 والا قدر بطرف صوبه سرادی توجیه آورده و لشکر خود را بیپناه جنگل
 کاواری و بوکا پتن فرود آورده خود با سواران جهان باز از تنهایی
 ساه انتخاب نموده بر سبیل ایامغار بطرف گرم کنده روانه و
 حافظ فریدالدین محاصر قلعه ازین معنی خبردار شده بمقابله شتافت
 شاهزاده جوان بخت مع میر علی رضا خان و دیگر جان بازان

دست و بازوی شجاعت برکشاده سر حافظ را از تن
 جدا ساختند اتباعش یکسر منتشر گشته بطرف کتر په راه گریز
 پیمودند شاهزاده منصور اساس و اسباب مشهوران را
 بقاعه روانه کرد و زرمواجب حواله قلعه دار نموده خود بدولت
 بطرف مدگیری شتافت سکندر جاه و مشیر الملک
 که با هشت هزار سوار و سه هزار پیاده در سواد سورس پای
 دیلمه باری که هفده کرده از گرم کنده است فرود آمده بودند با ستماع
 این خبر استقرار آنجا قرین صلاح ندیده در کوهستان سنگل پاله
 پناه گرفتند شاهزاده شیر صولت از آنجا شبگیر زده در میان
 فوج محاصر مرهه هنگامه رختییز برپا ساخته سرداران فوج را
 مهربانانه مظهر و منصور بحضور رسید و قمرالدین خان هدرین روز
 بگردآوری رسد و مواشی و غیره بطرف نگر شتافت بعد
 یک هفته سرداران نواب نظام علی خان بالاکر خود در سواد
 خانخان هلی با گور زربهار ملحق گردیدند و جنریل مینه پس بعد
 تسخیر کوه تندی گره با جمعیت گران بعزم تسخیر کشنگیری
 در تاخت و هنگام شب بران معموره حمله کرده غارت ساخت
 و بر کوه تادروازه حصار رسیده بود که محافظان قلعه بریزش توپ
 و تفنگ و حقه های آتشین هزیمتشان دادند بلکه بر عقب منهران
 شتافته اکثری رانده را به مرگ رسانیدند جنریل از آنجا معاد دست

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هریمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تمناست با آنچه افواج که بیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پاندیجیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ماهر و قایق کارزار بیشتر ک از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده و دی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

که در آن شب محافظان حصار مذکور را بی حکم حضور بیبهانه تقسیم
 ماهیانه طلبیده پیش دروازه قلعه جمع ساخته برج و باره خالی افتاده
 بود یک حمله مفتوح ساخت چون این خبر بمسامع جاه و جلال
 رسید با تمامی سپاه متوجه دارالسلطنت گردید و در سال
 اسداللهی با تتراع نمودن مورچال که بشب انگریزان
 برگرفته بودند نامزد کرد چون روز روشن شد رساله های مطور
 بران مورچال حمله کرده پیاپی حصار رسیدند اما چون گورنر جنرل
 بهادر در آنجا بود همراهیانش حمله آوردان را ناکام را برگردانیدند اگرچه
 کمرات و مراات حملات بمل آوردند اما شاهد مرادر رخ ننمود
 و اکثر کشته گشتند در آخر سلطانین بتلقه معاودت نمودند سلطان
 اطراف و جوانب قلعه دارالسلطنت را بتوپ و منجیق
 و انواع آلات آتشباری آراسته دستخفان شجاعت
 نشان را در همه جوانب گذاشته تمامی سواران را بطرف
 میسور روانه فرمود بعد دوپهر روز پیرسرام وهری پندت باشکر
 خود بر سواد پیرکوی فرد آمدند و فولاد جنگ و شیرالملک با افواج خود
 بر موتی تالاب مقام گزیدند چون معلوم بمسکنان شده بود که ایام محامره
 و محارب با سواد خواهد کشید و ختم مناقش باستانی صورت نخواهد بست
 و خلقتی بی شمار تلف خواهند شد هر سرشکر کای خود
 در تجویز مصالحه بودند و گورنر جنرل بهادر مورچالی آنطرف کجنام

از انبیا نهمین چهل هزار مرد جنگی بود و بس، که از ان سی
 هزار سوار بود و ده هزار پیاده، و ازین ده هزار شاید دو هزار هم بند و قبی
 نبود و دیگران از انگونه بند و ق داشتند که در هندوستان آن را
 لکپاش میگویند؛ مگر قائد افواج پیادگان مردی بود و پدر
 عبد الرحمن خان نام که ادا از بد حالی و تهی و سستی فوج خود که تنخواه
 ایشان موافق ضابطه ادا کرده نمیشد نیکو آگاه بود؛
 جنود سواران در کوفت و فرسودگی و نداشتن بکارت جنگ بسیار
 بهتر بودند و زنها را نمیخواستند که جان و مال خود را در جنگ
 بمعرض خطر در آورند، هر سردار با استقلال مالک رساله خود بود؛
 این سردار ان افواج، حاکمان ذوالاقتدار خطه های دکن بودند یکی
 رام چندر سردار مرهت و سم نواب از قوم افغانان شانور و کرپه
 و کانور، همراه لشکر شری عظیم بود از اهل حرفه و تجارت و حشم
 و خدم اسیران لشکر و زنان طایفه دار و غیره؛ حوزه معسکر بمسیره
 ایشان نیکو وسیع و فراخ گردیده بود بمشابه که اگر تجربه و یتقظ نواب
 حیدر علی خان در میان نبودی باسانی شکار سپاه انگریزی گشتی؛
 افواج صوبه دار دکن اگر چه در کار جنگ و پیکار مستج ثمری شایسته
 نبود و لیکن در عزت و اعتبار نواب حیدر علی خان خیلی کارگر
 پنداشته میشد؛ و بسیاری امیران دکن را بهو و خواهی نواب
 موصوف در آورده بود؛ و لیکن از رهگذر بدگمانی بجاکه حیدر علی خان

پر کرده در پی سر دادن بود که کرنیل مالکم جنریل اجنٹ بر صدای
 طپانچه اندرون خیمه دیده طپانچه از دست او بر بود و سپه سالار
 خبر رسانید و او بخیمه اش آمده دستش گرفت و گفت بالفعل
 صلح صلاح وقت است اگر چه قلعه گرفتن و سلطان را اسیر
 کردن آسان است اما از جهت شهر کاکه در ملک و مال
 سلطان مشارکت دارند عائد کنینی بسیار کمتر خواهد بود بنا بران
 مصالحه مناسب حال میدانم جنریل بدین سخن متسلل گردید
 الحاصل بمشاوره و تجویز هر سه سردار ان هم عهده مصالحه بر این بجه قرار
 یافت که سلطان ملک سه کمر در روپیه برایشان واگذارد
 و سه کمر در روپیه بدیشان دهد و تا وصول مبالغ مذکور دو شاهزاده را
 بطریق نوازند گورنر جنریل بهادر روانه فرماید چون سلطان
 عاقبت بین همه کارهای سلطنت خود بسبب قصور و فتور اعیان
 حرام خوار ابر دید لاجرم باقبال این معنی پرداخته ملک بار احمال
 و ملایم و انور انگری و سنکلی درک دزدیگل و کایکوت و غیره
 بانگریزان واگذاشت و بوم و برکنزیه و تار پتری و پار مری و بلاری
 و غیره تفویض نواب نظام علی خان کرد و تمامی ملک آنطرف
 جوی تنب بھدر ابره ده داد و کمر در روپیه نقد با تحایف و نفایس
 بدیشان فرستاد و بر حسب استعدای نواب گورنر جنریل سلطان
 عبدالخالق و سلطان معزالدین را با جمعیت شایسته و تجمل

بایسته باتالیتی غلام علی خان و میرعلیرضا خان را بوکالت نزد
 نواب گورنر جنریل بهادر ردانه فرمود تا ایشان خس و خاشاک
 دشمنی و عداوت از میان برچیده همه مخالفان را بتایف بدهد یا
 موافق سازند شرکای انگریز بهره خود از مبلغ مذکور گرفته بدیار خود
 مراجعت نمودند و گورنر جنریل بهادر باشاهزادگان جوان بخت
 بدر را پس نهضت نمود و کرنیل و فطن را بمیر سامانی شاهزادگان
 مقرر کرد و ادب و ادب خردانه ناز برداری ایشان می نمود ویز کند این
 انگریز از تمامی مملکت خداداد بر خاسته به بند بست باراجل
 و غیره شتافتند و منادی امنیت در تمامی مملکت بلند آوازه
 گردید چون سپه سالار بهادر بدر را رسیده اندرون قلعه
 عمارت عالی شان خالی کرده شاهزادگان را فرود آورده فرمان داد تا
 همه سامان و اشیای خردی مهیا گردانند نواب محمد علی خان
 و الاجاه هم ورد الجویی شاهزادگان و الابرار دقیقه نامرعی نگذاشته
 همیشه بار سال فواکه و هدایای امصار بنامی مصادقت و موافقت را
 استوار می ساخت ؛

ذکر روانه شدن افواج سلطانی به تنبیه واجگان اطراف
و بنک و بست ممالک محروسه و تعمیر قلعه دارالسلطنت
بادیگر کو ایست سنه یک هزار و دویست و هشتاد و هشت

از ان تاریخ که هر سه شهر کا بد یار خود مراجعت کردند سلطان
بدر یافت کو ایست ممالک محروسه و امتحان خیر خواهی اعیان
دولت و عملد از ان و مهاجنان است گماشت و از یکدیگر
حساب اعمال برگرفت از قراین نیکو معلوم اوشه که
مهدیخان مدارالمهام با چند ساه و کار کرنا تکی و دیگر حرام خواران
یکدل شده قدم در جاده خلاف گذاشته میخواهد که سلطنت
مخدوم خود را بر باد دهد چنانچه توپهارادر عین کار زار بر حسب
اشارت همان بد بختان بریگ و گل انباشته از کار انداختند چنانچه
یکی را بسزای اعمال خود رسانیده خانه های آن عاقبت خرابان
بنارست در داد اما میر محمد صادق علی باز بمسند دیوانی متمکن
و گرگ مردم خوار پاسبانی ایشان نامزد گردید پس آن
کهنه گرگ که عداوت دلی با سلطان از زمان عزل خود
داشت اکثر امرا و نو این را که دولتخواه قدیم بودند بفقور و قصور
بدلائل پوچ دلی معنی میهم رسانیده حسب الحکم قتل میکرد در ان
حال بعضی امیران و جاسوسان بمسامع جاد و بلال رسانیدند که شمایی

دارالسلطنت از هر گوشه و بیشم فتنه جویان و راهزنان سربر کرده پای
 عناد و افساد بلاد پیش نهاده در ایدای رعایای ممالک محروسه مکر
 سنجی بسته اند چنانچه شخصی بدستور راجگان تهری خود را از اولاد راجگان
 مرگسی دانموده مدگیر را بضبط خود آورده است و دیگری رتن گیری
 را گرفته در مقام حرب و قتال آمده و مقارن این حال سید محمد خان
 آصف چیتل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که
 شخصی اجنبی که بقول بعضی یکی از متوسلین راجه هرین هلی است
 خود را بنام پشپانایک مقتول شهور ساخته هوای سرداری
 در سردار دو و چهار هزار پیاده فراهم ساخته هوچنگی درگ و قلعہ کو تور
 مضاف صوبه هرین هلی را استظمار خود ساخته است بمجرد
 استماع این خبر سید صاحب را با فوج سنگین بسزای ارباب
 ضلال بطرف مدگیری و غیره نامزد فرمود و میر قمرالدین خان را
 با فوج گران به تنبیه شقی هرین هلی دستوری داد خان مذکور
 بر سیل ایلتار در تاخته قلعہ مذکور را مفتوح ساخت و سمت
 هوچنگی درگ شتافت آن متهم قلعہ را بدخایر و آلات
 حرب پستی داده باد و هزار پیاده در دفع سپاه منصور کوشیده
 تا هفت ماه جنگ نمود روزی خان موصوف بهم برآمده
 با سپاه خود به تسخیر آن حصار سوار گردید سپاه منصور از کثرت
 هجوم دشمنان اندیش نموده روی بعزم انتقام آن شقی آوردند

و بد لادری تمام بر برج و باره بر آمده کوس و کرنا نواختند و کفار هم
 بجان کوشیدند چنانچه خود خان سطور زخمی گردید آخر کار
 آذاره دشت ادبار گردیدند و شقی منخول با چهار صد کفار
 اسیر شد و شوم شکنگر برادرزاده نایک مقتول که بجهانیت
 مرهقه اکثر تعلقات هر بن هلی بضبط خود آورده در نار این گیرا
 سکونت داشت با تمام این خبر شتافت خان
 مشار الیه بعضی اسیران را بنا بر عبرت دست و پا شکسته
 و اکثر پراختی ساخته آزاد کرد و تخار که هر بن هلی و غیره را منهدم
 ساخته مراجعت نمود و ببر جنگ صوبه دار که در پیتل درگ
 پناه گرفته بود عازم آتند و شده آتی گندی و کنگاگیری را باز بضبط خود
 در آورده هر ی نایک را به کنگاگیری را اقولنامه فرستاده طلبید و
 بدادن سند محالی تعاقب مع فاجعت و یک زنجیر فیل با عمار ی
 نقره باستمالش پرداخت چنانچه نامبرده خود را یکی از بندگان
 سلطان شهره مطیع گشت و سید صاحب موصوف گوش
 و بینی اکثر منخولان بریده معاودت نمود و سید حمید سپه دار
 در جلد وی یکو خدمتی بانوبت و نقاره و فیل مع عمار ی طلا و نخطاب
 نواب سرفرازی یافته بایالت حیدرنگر نامزد گشت انصه را بجان
 آن نواح یقین دانستند که دشمنی بآن حضرت فلک مرتبت
 نمودن خود پهای شقاوت در دام رفسن است از کرده های خود

پیشانی گشته مطیع و مستقاد گردیدند و راجه بنگور بوسیله سفارش
 گورنر جنرل بهادر بشرط واگذاشت لک روپیه سالیانه
 سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسود و همان
 زبان سلطان و الاثبان خاطر اشرف از سیاست و تغییر و
 تبدیل اعیان دولت و عمال برداشته رای صوابی اندیشیده
 مقرر نمود که هر سال آصفان از تعلقات و پرگنات خویش
 مع عمال و اهل دفتر در شهر ذی حجه حاضر حضور شده بعد ادای نماز
 عید الاضحی پیش منبر کلام الله بر سر گرفته عهد کنند که تصرف
 در زمین حاصل و تهاون در ارسال آن بظهور نرسانند و روادار
 ظلم و تعدی بر غیر باور عیان شوند و بزهد و تقوی و ترک مناهی اوقات
 خود بسر برند چنانچه ایشان بدین معنی عهد و پیمان می بستند
 اما چون آن بیباکان بعد قسم کلام الله به پرگنات خاص خود می رفتند
 پاس عهد از دل خود بر طرف ساخته هر گونه ظلم و ستم بهل
 می آوردند چون سلطان از قوم هندو نفرت کلی داشت بنابراین
 اهل اسلام را که از نوشتن خواند بهره داشتند جمع کرده بخطاب
 میرزای دفتر سرفرازی بخشیده تحریر دفتر را بخط فارسی مقرر فرمود
 و در همه ممالک محروسه بر هر پرگنه آصفی و بر هر محال که متاصل هزار
 هون از آن بود یک عامل و یک سر رشته دار و یک مجموعه دار و یک
 امین و یک خزانهچی از اهل اسلام مامور فرمود و قانون گویان را که از

قوم برهن بودند یک قلم موقوف کرد اما این قوم بخوش آمدگویی
 و معامله دانی با علما و آصفان در ساخته بدون اطلاع حضور و خیل کار
 و بار می شدند چنانچه آصفان و علما کار ملک را بی روبرایشان
 گذاشته خود شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند
 و آن زنان داران تمام تعلقات را سبب و استواء غارت
 ساخته نصف حاصل باصفان میرسانیدند و نصف در تهر نشین
 خود می آوردند اگر چه از خارج اینهمه اخبار مستمع شریف میرسید اما
 نظر بهمد آن بدعهدان نموده گرفتاری نمی کرد و دیگر آنکه سلطان دین پرور
 از نیای دنی دل برداشته بکارش التفاتی نمیکرد و این معنی
 شاهد این دعویست که خود بدولت اوقات شریف را در نماز
 و قرآن خوانی و تسبیح و تهلیل مصروف میداشت و تارک
 المساواة و زانی را دشمن بانی می انگاشت و فرمان جهان
 مطاع بر علما و قاضی داران متضمن این معنی اصدار میفرمود و چنانچه
 یکبار فرمان که اجبارست فارسی بمهر بادشاه دین پناه نایب و سلطان
 انار آمد برانته شماره سنه ۱۷۹۲ هم بود انکس کربیل بان مارس صاحب
 برش کرسیپ اسکویر بمقام کاکته ترجمه نموده بود که تلاصه اشش
 این است که هر یک از علما و قاضی داران را باید که کوایف
 مواجب نقدی و اقطاع معافی قاضیان و خطیبان و مؤذنان مساجد
 بحضور والا بلاغ دارد و این معنی مطابق سندشان عمل آورد و جمع آوردن

و تعلیم کردن اطفال مسلمانان قصبات سی و کوشش کند
 و در طریق داد و ستد راستی و دیانت مرعی دارد و اخبار
 تعلیم و تربیت بحضور مرسول نماید و قاضی شائقین و تعلیم دین
 و ایمان پرداز و نام نوسلمان بسناک اسامی اهل ایمان
 درج سازد و سوای قاضی کسی دیگر احدی را مسلمان نسازد و بجای
 که مسجد نبوده باشد مسجد پنج گنبدی تعمیر کند و خطیب آن
 به مشاخره ده مومن مقرر نموده بوجه مشاخره او زمین که حاصلش مسادی
 آن باشد از بهر او واگذارند و نیز زمینیکه حاصلش از بهر روشنی و فرش
 مسجد و غیره کافی باشد وقف کند و برای تعلیم و تربیت اطفال
 اهل اسلام داد نمودن نماز پنجگانه با جماعت باشندگان را
 فرمان باید داد و اگر احدی از رعایایین اسلام شرف شود
 از وخراج زمینیکه دارد گرفته و محصول زمین خانه اش معاف
 کرده شود و اگر تاجر باشد محصول اشیای تجارتی او نباید گرفت
 چون سلطان. محض پاس اسلام از مصالحت ملک گیری
 و ملکه اری و باز پرس عمال و غیره دست برداشت بنا بران
 هر یک در مقام خویش بی باک گردیدند و از نیر و که رای عالی
 اقتضای آن فرموده که هر یک از اهل اسلام از خوان نوال
 او بهره مند و متمتع گردند و اصاغر و ادانی نیز از مراتب بلند بی بهره
 نباشند خلل و فساد در اساس دولت راه یافته و یکسر

اراکین و خوانین بدگمان شده با اتفاق هم با عیث قتل و فساد شدند
 میرصادق مذکور بسبب نوازشات شاهانه ابواب مکر و غدر
 بر روی اکابر و اصاغر می کشود تا آنکه زمام اختیار جمیع ممالک و مهمام
 سلطنت در قبضه اقتدارش در آمده کارش بر تبه بالا گرفت
 که باد غرور در دماغش راه یافته اکثر مهمات ملکی و مالی را بی رضای
 اشرف فیصل میگرد و جمیع مملکت را پر فتنه و فساد ساخته کارهای
 عمده را بهر جای خود سرانجام میداد و از عزیمت خوانی و دعوت
 تسخیر ذات والا نموده در مهمات کلی و جزوی هیچکس را ادنی
 نمیداد و فرمان مشتعل بر تشنگاست بی توقع بولایست میفرستاد
 و اخبار کار ناخجاست و مالات را بیا و واقعات ممالک
 محروسه بحضور فیض کبیر نمیرسانید چون سرداران دولت
 خواه مشاهده این حال نمودند دست و زبان از امر خیر خواهی
 در کشیدند درین میان سلطان بتمیر قلعه دار السلطنت هست
 گماشته طرح تازه انداخته و حصار قدیم را شکسته بطرف رود
 حصار سنگین و محضدق عمیق و برج و باره و بسوی جنوب
 پنج حصار مستحکم بنا ساخته ؛

ذکر معاودت شاهزادگان از مل راس در سنه یکم هزار
و دو صد و هشت هجری و تقرر کچهریها بحساب اسماء الحسنی
و سرمایه مباحات اند وختن اراکین بلقب میر میران
و بسالت غربت و آوارگی رسیدن شاهزاده ایران و ظهور
مراسم شادی کتختائی شاهزادگان و الاتبار باد دیگر
واقعات از ابتداءی سنه ۱۲۰۸ تا سنه ۱۲۱۲ هجری ؛
چون یک سال و چند ماه شاهزادگان در چیناپتن سکونت
داشتند شرایط موافقت فیما بین درست ساخته مبلغ موعود
بمعرض ایفاد را داده بخد مت پدر بزرگوار فایز گشتند سلطان
دین پناه مردم بدرقه را با انعام شالانه نواخته مرخص ساخت و محفل
جشن و سرور ترتیب داده هر یک را از امیران و منصبداران
بعواطف خردانه و مناصب ارجمند معزز و سرفراز گردانید ؛

نظم

بیفزودشان پایه عز و جاه بانعام شه گشت خورم سپاه
همه خوشدل و شاد و خورم شدند ز بار عطا جمالگی خم شدند
اعیان نامدار را بلقب میر میران مخاطب و کچهریهای کارخانجات
خود را بحساب اسمانی الحسنی که نود و نه نام است مقرر
فرموده در هر کچهری چهار هزار سپاه را متعلق ساخت اکثر

پیرزادگان و مشایخ زادگان که از هنر سپاه‌گیری و شجاعت
 معرّه بودند منظور نظر سلطان دین پرور گشته میر میران و صاعی
 نوبت و نقاره گمردیدند طره های مردارید و جواهر معده یک های مرصع
 بدیشان عنایت شد همدران ادا ن شاهزاده ایران بسبب
 مخالفت و تسلط آقا بابا خواجه سرا آورده شده فایز حضور سلطان گشته
 حضرت عالم نواز با ادعواطف خردانه مرعی فرموده سوای
 نلایع و فروش و اسباب لازم ثروت و اغذیه و اشربه مبالغ
 ده هزار روپیه ماهواری از بهر او مقرر فرمود چون امکی همت و الانهت
 باتفاق و ارتباط سلاطین اهل اسلام مصروف بود بنابران از روی
 اخلاص و صدق نیت رسولان خود را با تحف بی پایان و فیلمان
 کوه نشان و مکتوب محبت اسباب از بهر تمهید مقدمات
 امداد نزد زمان شاه درانی والی کابل روانه ساخت و آن بادشاه
 و الاچار رسولان را با نلایع فاخره و انعامات و افره ممتاز فرمود
 و ایشان با تحف و هدایای آن نواح و جواب مکتوب
 متضمن انتظام مهمام مصادقت و استکام مبانی مخالفت
 معاودت نمودند نزد زمان با صدق و اخلاص تمام بر یک سراط عام
 با جمیع امرا و غیره شیر برنج خاصه تناول کرده بزبان مبارک ارشاد
 فرمود که ما همه برادران دینی هستیم و خلیفه ماها نیست که پیاس اسلام
 کینه از دل بر آورده یکدل باشیم و خالصا و جبهه مکر جهاد بعزم شهادت

بر میان هست چست بندیم پس خلعت‌های سرخ همه را
 عنایت ساخته فرمود این را لباس شهادت تصور باید نمود ولیکن
 باینده نواز شات شاننه سنگین دلاان عاقبت خراب
 طریق سعادت و فدویت نه پیمودند درین میان رای
 سلطان دین پرور چنان اقتضا فرمود که محفل شادی کتختایی
 شاهزادگان ذوالاقتدار بپاراید پس حکم جهمان مطاع بسراجم
 این امر شریف نفاذ یافت تا کار گزاران سلطانی اسباب
 طرب و نشاط مهیا کردند و از برای همگی شاهزادگان از خاندان
 نهمه پرده نشینان عصمت بهم رسانیده بآئین شاهی و عروسی
 بر تخت مناکحت جلوه گر ساختند و همدرین ایام شاهزاده ایران
 از حضور مرخص گردید و در ابا نواع تشریفات و نشئه و جنس بسیار
 و داع کرده فرمود میخواستیم که بعد بند و بست سلطنت ایران
 ما و شما بازمان شاه اتفاق کرده به تنظیم و تسبیق هندوکن کوشیم
 ادهم اقرار این معنی نموده پیش ازین بار بار بانی میر صادق
 زطفه شیطان بیوفائی و بدخواهی مهندیان که راست باز و حلال
 نمک بودند و آن مانعون از آن قوم اندیشه تمام داشت
 معروض حضور گشت آن حضرت پیاس خاطرش آن
 قوم را بازن و بچه از قلم رو خود اخراج فرمود پس بمقتضای عقل
 دور بین خود از جملگی شیوخ و سادات ساکنان سریرنگ پاتن

و کولار و اسکوته و دیون خلی و صوبه سرادبالا پور کالان و اهل تنبادر ده هزار مردم منتخب کرده بزمه خاص نامزد فرمود (چنانکه درلند آن پارلمنت برای تمهید امور ملکی مقرر است) اهل این زمه بر تمامی کار خانجات سلطنت استیلا یافته و خیل کارگردیدند چنانچه از آنجهامه میرندیم ناتجربه کار بقاعه داری دارالسلطنت مقرر گشته اگر چه حضرت اعلا اعتبار تمام بران اهل زمه داشتند اما آن بی دولتان در ظاهر مطیع و منقاد و در باطن پیردرای میرصادق بودند و آن بدبخت فکر معقول در تاراجی سلطنت شده و مخیش کرده اول بر شکست شکر و خوانین و امرای قلیل شاهره و عزل از منصب است گماشت سپس بقتسم کلام الله خاطر اشرف را از خود جمع کرده تمامی درباریان را از ان خود ساخت تا آنکه عرض بیکی حضور و بعضی ندیم لیسیم دیساوان و چادشان و خادمین و جاسوسان جز صوابدید و استر ضاییش عرض پرداز حضور نمیشدند و عمر ایض ملکی و مالی که از ممالک محمدسه میرسید بی اطلاع حضور خودش مطالعه نموده چاک میکرد و مکتوبی دیگر حسب دلخواه نگاشته بحضور میفرستاد دیگر میر آصف میران حسین ادبانش زانی و شارب بود که در تعلقات و محالات در پالکی بردش لولیان برهنه برداشته در کچهری میگرددید بعضی اوقات قوالان و لولیان را بی چادر و قبا جمع کرده

ساختن آن سپهدار دولتیار گویي تمامست سپاه و توپخانه
 خود را بسرگردگی محمدوم علی خان خسرو پوره اش، و بدر رفتن
 پانده پجیری از تصرف جماعه فرانسیسیه و بناچار ناکام
 برکشتن نان موصوف و بمعرض عتاب و خطاب حیدر علیخان
 در آمدنش بادیگر خصوصیات وابسته آن واقعه، مشعر بر گونه طرفی
 و منبئی از شهامت و کرمیت و حریت و مرحمت نواب
 حیدر علیخان بود که اساس این مختصر بر اعلام امثال این چیزها
 نهاده شده، و صاحب تذکره نواب حیدر علیخان که این ادراک
 از ان مترجم شده گوئی، آنرا یکباره قلم انداز کرده بود، مناسب
 چنان نمود که این مقام از کتاب مآثر حیدر علیخان بهادر
 برنگاشته موسیرم دل ط فرانسیس ترجمه کرده باصل
 کتاب ملحق گردانیده شود، و همچنین دیگر مآثر و اخبار شایسته یادگار
 از ان کتاب برگرفته باقتضای مقامات خویش برین مختصر
 اضافه کرده خواهد شد؛ اکنون بر سر حرف باید شد؛ در سال یک هزار
 و هفصد و شصت عیسوی در آن زمان که حیدر علیخان بهادر بحماییت
 مکننت و اقتدار خودش از سطوت و دستبرد جماعه مرهقه
 اشتغال میداشت پانده پجیری مستقر جماعه فرانسیسیه
 از صولت انگریزان بمعرض خطر عظیم بود بنا بران بر حسب
 استدادموشیرلای، حیدر علیخان هفت هزار مرد جنگی را از سوار و

خود عمل می نمود چنانچه غازی خان رساله دار را که خیر خواه بلا اشتباه بود بی مبالغه بجرم متهم سازش شیرالملک کرده حسب الحکم مجبوس ساخت ؛



ذکر لشکر کشی جنویدل هارس سپه سالاران گریز حسب الحکم لارده مارنگطان بهادر بتجربو نیز ابو القاسم خان شوشتری و مشیرالملک بهادر دیوان حیدر آباد بسریرننگ پشن و واقع شدن جنگها فیما بین سلطان و سپه سالار من کور و مستشرق گردیدن قلعه دارالریاست و شهید شدن سلطان عالم پناه که در سنه یک هزار و دویست و سی و نه هجری واقع شده ؛

چون سلطان بلا مشورت بر مهمات ملکی اقدام می نمود و عرض هواخوانان پسند ناظر اشرف نمیشد درینو لا دکارا با تحنف و هدایایکی را نزد زمان شاه با مکتوب محبت اسلوب فرستاده سر رشته اتحاد و مودت را استحکام داد و دیگری را بطرف سلطان روم رخصت فرمود و درین اوقات از بندر مورس چند فرانسیس بسرداری موشیر بوسی بحضور رسیدند چونکه فیما بین انگریز و فرانسیس از هفت سال در ولایات شان ناعه جدال و قتال سر بشمار کشیده بود از فرد آمدن فرانسیس امرای انگریزان را اندیشه

در دل افشاده ترسیدند و در استیصال دولت خداداد چپاله
 انگیزخته و درود فرانیسان را بهانه غریمت خویش کرده بتجويز
 مشیرالملک و میرعالم مفصل این اخبار را ابلا رد مارنگطن بهادر
 که در کاکته بود نوشتند لار د موصوف که جویای چنین وقت
 فتوحات بود ب سرعت تمام با چهار پاتن شهر شعبان المعظم
 وارد مدراس گشت و شکر را جمع کرده ب سرداری جنریل
 هرس بعزم تسخیر سیرنگ پاتن پیشتر کو چانید سپیس
 از حیدر آباد لر نیل را پست و کرنیل دال با چهار پاتن
 شریک جنریل موصوف شدند و میرعالم با شست هزار
 سوار و ردشن رای باشش پاتن بال شکر انگریز در پیوستند
 پس لار د موصوف برای اتمام حجت متواتر مکاتیب در حضور
 حضرت ظل سبحانی بدین مضمون ارسال نمود که بفسخ عهد
 و موافقت کوشیدن شایان اتحاد و وفاق نیست لازمه اخلاص اول
 آنست که چند فرانسیس نو وارد در اسپر داین خیر خواه فرمایند
 و مامول ثانی آنکه سفیر انگریز بهادر در حضور سلطانی استقامت
 داشته باشد و مطالب ثالث آنکه قلاع کو تر یال بندر و منگلور
 و تهاور و غیره که محل عبور جہازات است تفویض سرکار
 انگریز بهادر نموده شود در صورت اقبال این مطالب مزید
 اتحاد متصور است اگر چه اقبال این مطالب محال نبود مگر

از آنجا که خاطر اقدس بانعوائی میر صادق مایمون از جاده
مصالحات دور افتاده بود جواب یکی هم ابلاغ نیافت پس
جنرل موصوف حسب الحکم لارده معظم باجنرل فلامد و
جنرل بر جس و غیره بدوم رمضان المبارک سنه ۱۲۱۳
هجری بچندین کوچ بزواج رایکوته رسید در آنوقت بعضی اهل
نمروض و میر صادق کاذب بحضور عرض کردند که فوج انگریز
مع فوج نواب نظام علی خان که جمله چهار پنج هزار باشند
میرند اما سر دارپونه بایشان اتفاق نکرده است
آنحضرت باستماع این خبر پوریا میر میران را با فوج گران
دو یگر میر میران بدفع اعدا روانه فرموده خود با حضار امرا و سپاه
رزم آرا فرمان داد و چون میر میران مذکور در بسوی لشکر انگریز
آورد سوارانش منتشر شده به پناه جنگل در تاختند تا رساله های
ترپ انگریز بعزم رزم صف آرا گردیدند و سلطانین حلقه زده
بر رزم است گماشتند جنرل بهادر بر سواد آنیکل منزل گزیده
بود که سواران سلطانین بمنقلای انگریز تاخته جوقی را طعمه تیغ
ساختند ولیکن عوض تحسین و آفرین از میر میران دشنام و انعام
یافتند که چراجرات پرداز شدند پس معلوم هر کدام گشت که
عزم سرداران برزم نیست لهذا دست دلیری و جرات
باز کشیدند تا مانند اهل بدرقه پس و پیش شکر غنیمت را بی

می شدند چون تمامی سپاه چشم زیر ظل رایست سلطانی جمع گردیدند
 سلطان از استقرار سلطانیت نهضت فرموده در ساعت
 چن پتن قبه خیمه را با دوج ماه رسانید زیرا که معاندان نمک عرام
 خبر آمدن فوج انگریز را از همان راه نشان داده بودند اما جنرل
 مذکور از آنصوب رو تافته بخان خان اہلی رسید و چون این
 خبر معروض حضور گردید بیامغار متوجه آن طرف گشته در سواد
 گلشن آباد سر راه خصم گرفته مستعد رزم و پیکار گردید و سپاه
 خصم نیز آماده جنگ شد؛

نظم

ردار و برآمد ز راه نبرد ہزار ہر در آمد بمردان مرد
 غبار زمین بر ہواراہ بست عنان سلامت بیرون شد زد دست
 جگر تاب شد نعرہ های بلند گلو گیر شد طاقہ های کند
 چو از ہر دوسو لشکر آراستند یلان سوب و مرد می خواستند
 سیاست در آمد بگردن زنی ز چشم جہان دور شد روشنی
 ز بس خون کہ گرد آمد اندر مغاک چو گوگرد سرخ آتشین گشت خال
 دد لشکر چو سور و مانج تاختند نبرد می جہان در جہان ساختند
 اگر چه در آمد دزد سہ داران دولت خواہ کہ غاشیہ اخلاص بردوش
 داشتند و مردن در میدان جنگ بہتر از تحکم میر صادق مردود

می پنداشتند در جنگ قصوری نکردند و قریب بود که مقدمه رزم
 بهامروز فیصله شود مگر چون شهریار نامه از بر میر قمرالدین خان اعتماد کرده
 او را بجهاد کردن فرمان داد قضیه منعکس شد زیرا که چون آن
 تیره باطن ضایع ساختن مردان کاری را در دل بدستگالش قرار
 داده بود جوانان انتحابی فوج سلطان را همراه گرفته بر آتش
 توپ خانه جنریل بهادر زده خود کناره کشید بهادران بیک
 شیلک بنادیق و اتوآپ هریدند و بقیه السیف از آن
 محرم که بدر رفتند سپاه انگریز فتحاب شده قرین سرت
 گشت درین اشنا خبر رسید که از طرف بنی لشکر انگریز
 بو فور سامان رسد سرداری جنریل اسطوار طبعوب
 دارالسلطنت می آید سلطان چند سردار را با سپاه جرار
 بر روی خضم گذاشته خود با تمامی حشم بر سرش رسیده
 فرمان محاربه در داد سید غفار که در شجاعت و دلخواهی بی قرینه
 بود از یکطرف حمله کرده با فوج غنیم در آویخت و از یکجانب
 نواب حسین علی خان آتش کارزار را بر فلک رسانید
 و دیگر میر میران در مدافعه اعدا کوششهای بلیغ نموده
 بضرب شمشیر و توپ و تفنگ آنها را اداره داشت
 انهم ام گردانیدند انگریزان تاب حمله نیاورده دست از
 بعضی اموال و اسباب خود برداشته به جنگل در خزیدند سپاه

منصور تعاقب نموده بدفع آن جماعه مساعی جمیله بظهور رسانید
درین اثنانواب محمد رضا خان از حضور رخصت حاصل ساخته
باسپاه خود چون هزاره یان دست و بازوی شجاعت
برکشاد قریب بود که جماعه سپاه اعدایمال حوادث شود
اما چون کار گزاران قضا و قدر در پی شکست اهل اسلام بودند
قضا را گلوله تفنگی به نواب موصوف رسیده جیب وجودش را
از نقد جان خالی ساخت سلطان نعلش آن شهید را روانه
دارالسلطنت فرموده خود بدولت برمدافعه غنیمت هست برگماشت
درین اثنا جوایس خبر رسانیدند که لشکر عادی روی از
مقابله تافته بطرف کالیکوت کوچید آنحضرت بدارالسلطنت
معاودت فرمود و جنرل هارس بغربی قلعه فرود آمد و روز
دیگر رساله های انگریز حمله کرده چند مورچالهای قلب را که سلطانینان
در ظاهر قلعه برپا کرده بودند بعد جنگ و تلف اکثر سپاه گرفتند
همان روز نواب حسین علی خان بشجاعت تمام خود را
برصنف سپاه خصم زده شربت شهادت چشید سپاه
انگریز بغربی قلعه مورچالی تیار کرده بشکست و ریخت
حصار سعنی موفور بعمل آورد سلطان والا نشان چون ابتری کار از آن
فتنه که پیرامون دارالسلطنت برخاسته بود مشاهده فرمود
حمیت و پردلی شاهانه جایز نشد که دارالسلطنت را

گذاشته دیگر جانحضرت فرماید یا طریق مصالحت پیماید بناچار راضی
 بقضای ایزدی گشته از باعث و فور غیرت خندق عمیق گردد
 محاسن از باروت پر کرده آماده داشت که اگر خدا نخواسته قلعه بدست
 نفیسم افتد آتش داده آنرا پیراند پس برج و باره دار السلطنت را
 بحر است اهل زمره گذاشته متوجه رزم گردید و قمر الدین خان قابوچو را
 با لشکر گران بتاراج رسد آوران لشکر انگریز و فوج کومکش
 نامزد کرد و فرمان داد تا شاهزاده مهین سلطان فتح حیدر باتمامی
 عساکر باپور نیامیر میران و غیره در میدان کمر یگانه آماده جنگ
 باشند چنانچه سواران سلطانی گاه گاه گرد لشکر انگریز میکشیدند اما حکم متعارف
 از سرداران خود نیافته دست حیرت می مالیدند فی الجمله لشکر
 بنبی فرار سیده سواد بهادر پوره را معسکر نمود ساخت چون
 غازیان اسلام را جزا فروتن آتش کارزار کاری دیگر نبود هر روز
 سلاح و کتله بر سپاه خصم چون پروانه بر شمع میسوختند و بیجهت
 دفع فتنه سعی مردانه بنظمور میرسانیدند اما چون زمانه دل از تائید سلطانین
 برداشته بود مصالح کار از دست شان رفته چنانچه سید غفار
 که در مهتاب باغ پای ثبات قایم کرده سده راه فوج انگریز بهادر بود
 بتجویز میر صادق و معاندان مشغور آن سپهبد اردو است خواه را
 از آن مکان بتلقاعه طلبه داشته دیگر برادر آنجا گذاشتند پس
 انگریزان همان روز یک حمله آنرا گرفته تگرگ دار بارش

گوالیل بر قلعه آغاز نهادند در آن حین سلطان موشیربوسی را
 بحضور طلبیده فرمود که الحال چه مصیبتی پیشی اود عرض نمود
 که صواب دید قدوی آنست که خود بدولت با جمعیت
 سواران خاص و غرانه و زبانه از قلعه برآمده بطرف سرادچیل
 درگ روانه شوند و سپاه را بدفع غنیمت نامزد فرمایند یا قدوی را
 معه همراهیان بانگیزان سپارند تا پر خاش از میان برخیزد
 یا عراست قلعه بقدوی و شیرلالی حواله شود سلطان فرمود که اگر
 برای سلامت شماست شهادت مانتف و تاراج شود راضی و خوشنود
 هستیم پس شهریار نادر میرصادق بی ایمان را بحضور دالا
 طلبیده در باب تفویض قلعه داری بموشیربوسی و موشیرلالی
 مشورت خواست اوحسب مرکز خاطر خود این چنین بیان
 نمود برزای نالتم آرای نیکو ظاهر است که این قوم با کسی وفا نکرد
 حضرت یقین تصور فرمایند که همینکه قلعه بحر است ایشان
 واگذاشته شد به تخییر انگیزان در آمد زیرا که هر دو پیاس
 قومیت یکدل و یکزبان هستند چون آن بدبخت بچنین
 کلمات آنحضرت را از راه صواب باز داشت آنحضرت
 نظر بر آسمان کرده آه سرد بر کشیده فرمود که هر چه رضای
 حق جل و علی است بدان راضی هستیم حاصل کلام خبر شکستگی
 دیوار قلعه نیز کسی بسمع شریف نرسانید تا آنکه بیست

و هفتم ذیقعه از خارج فتور و قصور بعضی حرام خواران دولت
 سمع مبارک رسیده فردای آنروز باید اذان سلطان و الاشان
 نام چند کس از نمک حرامان بخط ناص بر کاغذی نوشته و پیچیده
 بدست میر معین الدین داده فرمود که امشب برای این نوشته
 عمل باید نمود تا امور دولت منظم گردد اما او غافل از شعبده
 بازی فلک ناسازگار سردر بار کاغذ واکرده مطالعه نمی نمود در اثنای
 مطالعه فراشی از فراشان سلطان که از نوشته خواند بهره داشت
 و در اینجا حاضر بود بران کاغذ گوشه چشم منبوس خود انداخته دید
 که اول نام آن کاذب نمک حرام نوشته بود فی الفور این خبر
 باور نمایند که امشب شماراکور خواهند کرد و باستانغ این معنی
 در عراست خود کوشیده وقت دوپهر محافظان جانب دیوار
 شکسته قلعه را بیدارانه تقسیم مایه یانه طلبداشته نزد سجد اعلی جمع
 کرده جویای وقت بود که خبر و مایه یان شوکت بیست و هشتم
 ماه مذکور سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده کرده بیایداران
 را بر دست آن امر فرمود و سانبان زرنگار برای تشریف
 داشتن خود بر فعیل برافراشته مراجعت نموده در محل زنانه
 بنگاه رفت چون اهل تنجیم و میر غلام حسین منجم هم از
 روی حساب آنروز را منبوس دانسته عرض نمودند که تا دوپهر
 دو ساعت روز برداشت آن حضرت گران تراست

لهذا مصالحت آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف
 فرما شوند و صدقه در راه خدا بدهند این معنی هم پسند رای والایانده اما
 به تهیه سامان صدقه که رد بای ارضی و سماوی از آن میتوان شد
 فرمان داد و پس از آنکه از حتام برآمده بود یک زنجیر فیل باطل سپاه و چند
 آثار در و گوهر و نقره و طلا در چهار گوشه جل بست به مستحقان بخشید
 و غریبان و مساکین و محتاج را جمع کرده رویه و اشراف معیار چه تقسیم
 نموده سفره خاص طلبیده همین یک لقمه خورده بود و دیگر لقمه تا بدان
 مبارک رسید اما مقصود نبود زیرا که در همانم ناگاه فغان و ادیلا
 بسمع شریف رسید که سید غفار و دستخواه جان نثار گردید پس
 دست از طعام برکشیده فرمود که ما هم عنقریب میرسیم و انگاه براسپ
 سوار شده از راه دریچه بطرف علم مورچال متوجه گردید اما معاندان
 قابو جو بمحروث رسیدن سید برحق از قلعه با شاره پرانیدن
 رد مال های سفید سپاه انگریز را که بکناره جوی جمع شده متحد
 حمایه بودند آگاه کردند تا بوقت دوپرو و دیگری روز سپاه انگریز
 با دیگر رساله ها از راه حصار شکسته پیش از آنکه سپاه
 منصور به برج و باره آنطرف حصار مجتمع شده خبردار شوند صعود
 کرده باندک سعی قلعه را تسخیر نمودند اهل حصار اگر چه در مقام
 دفع آنها بتدریج آمدند و به تیغ و تیر راه ها گرفتند اما از هر جانب چنان
 فتنه انگیز شده شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردید تا جمله سپهر انداز شدند

مقدارن اینحال آن بدبخت قابو جو همی نکه سوار ی خاص
 بطرف علم مورچال رونق افزاید از عقب رسیده دریچه را
 بند کرده راه معاد دست بر سلطان دین پناه سد و ساخته خود
 به بهانه آوردن کمک اسپ سواره بیردن در تاخت و تاسیوم
 دروازه گنج نام رسیده بدربانان گفت که زود بعد رفتن من در را
 بند سازید در آن حال شخصی پیش آمده زبان طعن بر کشاد
 و گفت ای ماهمون بادشاه دین پناه را بمخالفتان سپرده بان خود
 بسلامت میبری سزای کردارت بکنار تویی نهم پس یک
 ضرب شمشیر ادر از اسپ بر زمین انداخت و بعد چهار روز
 بر در قلعه نعلش ادر ابدون کفن دفن کردند و تانال مردمان شهر
 بوقت آمد و رفت عهد ابر قبرش بول می کنند و تنفی اندازند
 و کفشهای کهنه بر قبرش انبار می سازند میر معین الدین زخمی شده
 در خندق افتاده انتقال نمود و شیرنان میر آصف چنان گم گردید
 که نشانش پیدا نشد چون سلطان دین پناه نیکو مشاهده
 کرد که فرصت جرات از دست رفت و ما زمین خود صریح
 و غاکردند بر در آن دریچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن بدربانان
 امر فرمود اما کسی متوجه حال سلطان بنیاد هم نگشت و طرفه اینک
 میرند یک قلعه دار خود با چند سپاه در پس آن دریچه استاده بود
 اما مطلق پاس نمک نکرد قصه کوتاه چون حمله آوران شیلیک

زنان متصل رسیدند آنحضرت باپردی تمام بر آن جماعه
 حمله کرد و باوجود تنگی مقام چند کس را بمضرب شمشیر کشته
 و زخمهای کاری بر روی خود برداشته جام شهادت نوش فرمود
 خرابی حال اسلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان ناگفته به
 اما فرانسویسان بر در حرم برای خاص جمع گردیده بر حمله آوردان
 شیلک پراپنده دست از جنگ برکشیدند پس بمجموعه
 خرابی و اموال و اسباب شوکت و دولت خداداد
 که خارج از حیطه حد و شمار بوده بدست انگریزان افتاد تا سپاه
 انگریز که از افلاس جان باب بودند یکبارگی تو نگر شدند
 و شاهزادگان معه محل زنانه و کریم شاه اسپر و دستگیر
 گشتند اما فتح حیدر میر شکر با تمامی سپاه و فیل خانه و پایگاه و اسباب
 سلطنت و جاه در سواد گری گشته منزل گزیده بود باستماع این واقعه
 جایگاه از آنجا کوچیده بطرف چند رای پتن شتافت پس
 سرداران انگریز بعد تجسس بسیار نعلش مبارک سلطان شهید را
 در پالکی انداخته شب در تو شکخانه داشته باندان تمامی شاهزادگان
 و خدمتگزاران و ندمارادید از آخری نموده اجازت دفن دادند
 تا در لعل باغ اندرون مقبره منوره نواب مرحوم مدفون گردیده از
 کشمکش حرام خواران دارست آه آنهمه شان و تونزک و خیل
 و چشم یک گردش پرخ شعبده باز کسی ندانست که چه شد

نظم

که ام دود اقبال سر بحر رخ رسیده که مصر اجلش عاقبت زینخ نکند
که انهد فلک تاج سردری بر سر که بند حادثه بردست و پامی اودنکند
این چند بیت که مصرع اخبرش مخبر از تاریخ این واقعه است
بطریق مرثیه مظلوم گشت

مثنوی

طیو سلطان شهید شد ناگاه خون خود ریخت فی سبیل الله
بدر ذی قعدة بیست و هفتم آن که شده روز شنبه ششم بیان
هفت ساعت ز صبح بگذشته خون ز دیوار و در روان گشته
زیست پنجاه سال با اقبال بادشاهی نموده پنجاه سال
داشت در دل همیشه عزم جهاد گشته آخر شهید حسب مراد
آه تاراجی مکین و مکان خون بگریید ای زمین و زمان
شده خورشید و ماه بدر و شریک آسمان سرنگون زمین تاریک
چون غم ادب بخزد گل دیدم سال ماتم ز در دیر رسیدم
گفت ماتم ز نیم آه به تفت نور اسلام و دین ز دنیا رفت
تاریخ دیگر این مصرع است ع حامی دین شهر زمانه برفت
و تاریخ دیگر که میر غلام حسین منجم گفته این است :

شاه ما چون بملک برتر شد حاضر مجلس پیمبر شد
روح قدسی بعرض گفت که آه نسل حیدر شهید اکبر شد
ماده تاریخ آه نسل حیدر شهید اکبر شد بعد یک هفته قمرالدین
نان که آبخنان روز از خدا میخواست بخوشی تمام بخدمت
بنمیل حاضر شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از گرم کنده
است نموده سند بجالی حاصل ساخته کوس شادمانی زمان
بدان صوب شتافت و سلطان فتح حیدر هم استخوان
عرب و نرم که ادرابر تخت خوانند نشاند از زبان سپه سالار انگریز
و دیگر سرداران شنیده عزم پیکار از دل محو ساخت اگر چه
شجاعت کیسان کار گزار مثل ملک جهانخان که بعد شهادت
سلطان فردوس نشان از قید ربائی یافته بخدمت فتح حیدر
سلطان حاضر گشته بود و سید ناصر علی میر میران و غیره از آشتی انگریز
منع کردند و ترغیب بر جنگ نموده عرض کردند که سلطان فقط جان خود را
فدای رضای حق ساخته است ولیکن تمامی ملک و قلاع مستحکم و بقاع
قلب در ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر با سامان عرب و پیکار موجود اگر
عزم ملک گیری و دم بهادری باقی است همین وقت است یحکنید
مافدائی و ارمیکو شیم اما آن حیدر منش با آنهمه پردلی و شجاعت
ذاتی باغوائی پور نیاز ندارد که در شکست آن دولت کمر جهد
بر بسته بود و دیگر بد خوانان حضوری فریب خورده دل برضای

ایشان نهاد و التماس بخواهان یک قلم نامنظور ساخت و دست از دولت و سلطنت برداشته بملاقات جنرل هارس بهادر رفت بعد از آن کار گزاران انگریز طفلی پنجساله را از نسل راجگان میسور برای نام بر مسند میسور نشاند و ملک سی لک هون بدیوانی پور نیاز دارد و بحال داشتند و تمامی فرزندان و خیال خان سلطان نادر آشیان را مع کرم شاه برادر سلطان مغفور و لواط و توابع ایشان بست و رای دیار روانه کردند و در خرج شایسته از برای یکیک شاهزاده مقرر نمودند اسمی شاهزادگان و الا بتار این است فتح حیدر سلطان محمد الخاق سلطان شمس الدین سلطان معز الدین سلطان محمد یاسین سلطان محمد سبحان سلطان شکر الله سلطان سردار الدین سلطان جامع الدین سلطان منیر الدین سلطان محمد سلطان احمد سلطان ازان پس جنرل موصوف بحمیج و جوه ملتان خاطر مشده تا چیتل درگ رفته تمامی قلاع کوهای و بتاع بضبط خود آورده با کرنیل رید و جنرل فالد و غیره روانه ولایت گردید و خطه گشی و رتن گیری و مرگسی و هرین های دانی گندی و پنوکنده و مرگ سرداد غیره که در حصه نواب نظام علی خان از ممالک سلطان شهید داده بودند در سده یک هزار و دویست و پانزده بحری باز بدولت انگریزی منتقل گشت و لیکن ملک جهانتخان بهادر که از مغفور سلطان فتح حیدر نامیده گردیده

بایک اسپ راهی شده بود در اندک مدت بحسن سعی
 وقوت بازوی خود ترقی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده مابین
 رود کشتنا و تنب بهمد را هنگامه آرا گردید و بپیر جنگ و غیره
 نیز با او متفق شده بودند در کولاپور بیک حمله شیرانه سر کهوگاه
 مرهته و پیرام ناظم مرچ از تن جدا ساخت و در آخر با فوج انگریزی
 تا چند گاه بجنگ و جدال بسر برد، اگر چه درین مدت فتوحات بسیار
 کرده و غنائم بیست و سه بار بدست آورده ولیکن چون هیچ قلعه نداشت
 که پناهنش باشد و از عهده جنگ انگریزان بدر آید بعد دو سال
 بسبب قصور افغانه کرپه و کرنول در سواد کوتال بهمنو از دست
 سپاه انگریز بهادر شهید گردید و جز نانی پیادگار زمانه نگذاشت
 و میر قمرالدین خان که از یافتن جاگیر پدر کلاه نخوت کج نهاده بود
 بمکافات اعمال گرفتار مرض جذام شده بحسرت و ناکاهی
 جان داد و چند سردار سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان
 و علی رضا خان و چند میر میران و سپهبداران و غلام علی خان بخششی
 و غیره پیاداش تخریب مملکت سلطان دین پرور مواجب شایسته
 از سرکار کمپنی انگریز بهادری یابند هزار آفرین و تحسین بر است
 شان باد و در سنه یک هزار و دویست و پانزده هجری فتح علی نانی ابن نواب
 کریم شاه بهادر خروج کرده بطرف ملک مرهته رفت *

ذکر اخلاق و اطوار و دستورات العمل فرمانروائی سلطان

دین خوش خرام چهارچمن جنت برین ؛

اخلاق و اطوار پسندیده آن زینت بخش سریر سلطنت

اگر چه از بس اشتها و محتاج شرح و بیان نیست اما بر سیل

اجمال نگاشته می شود که سلطان مغفور از هر علم بهره دانی

برداشته انشا پر د از در ست سلیمه دانای عصر و فرزانه

و هر بود و در معامله فهمی و تمشیت همای بر انمو فی تیری محتاج

نه سیر ستوده و اطوار پسندیده داشت بهر شناس

و قدر دان اهل علم و هنر بود و در تربیت و پرورش اهل

اسلام جهد بایغ میفرمود از صبح تا دو پهر شب در دربار

می نشست و بعد نماز پنج بقرآت قرآن شریف همیشه

تا وقت داشت و همه اوقات با وضو و تسبیح در دست میبایند

و از سلخ ماه محرم الحرام تا سیزدهم بر سر منبر می نشست

و طعام و آب بعد افطار یک وقت نوش میفرمود و هرگز

با مور ملکی و نانگی متوجه نمیشد و شب تلاوت میکرد و طعام

لطیف و لباس نفیس بقرآت و ساکین می بخشید تمامی امرا

و شاهزادگان هر دو وقت بر سفره ناص حاضر می شدند و در آن زمان

حکایات از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر

بیتکی چند در بیان اجمالی خصوصیات جنوبی
 بهر هندیستان که جهت قرب خط استوا و اعتدال
 از منته ظلمات و ضیا زاینده خیرات حسان و برکات
 بیکران است و متاع نواب مکارم انتساب حیدر علی خان
 فردوس مکان که موسس بنیان حکومت اسلامی
 سریر نگین، و فرازنده لوای فتوحات تا اقصای ممالک
 دکن، و مناقب بادشاه سلطان نشان طیب و سلطان جنت
 آشیان، که طرازنده سریر سلطنت و زیننده افسردولت
 و مکنیت بوده، مذیل بتوصیف لطائف صفات و شرائف
 ملکات ارکان دولت سنیّه بر طنیّه که حالا بر تمامت
 ممالک هندوستان بسزادارائی، و از سواحل شرقی ارض
 جزیره نماهای هند تا سواحل غربی آن و از اقصای دکن
 تا کوهستان شمالی هندوستان فرمان روائی دارند،



همایون کشوری خرم زمینی	طرز احرز بومی دل نشینی
وطن گاهای نشاط و خرمی را	طرب گاهای پری و آدمی را
صفای آب شیرینش روان بخش	ریاح باد مشکینش توان بخش
مزاجش را اعتدال استوائی	بعنبر پیزی و گوهر فزائی

اما از دامن کوه کمریگته تا عقب لشکر مخالف راه پرفراز
و نشیب است اگر بعد شب بخون لشکر از آن راه بحرکت
آید بمقصد میتوان رسید از اطلاع این خبر نواب محمود
ملک ثانی اختیار کرده بروز یکشنبه تاریخ پانزدهم ماه منی
رقعه متضمن اراده شبخون بنام سرداران فوج انگریز نوشته
فرستاد و بوقت ده ساعت شب خود با صاحبان دیگر
بر اسب سوار شده متوجه شبخون شدند و باد و برق و باران
که در آن شب بوقوع آمد نواب معالی القاب در آن تاریکی
شب و تاریکی راه باجنود و توپخانه و غیره بوقت دمیدن سفید
صبح بر فوج مخالف رسیدند بعضی کسان که بتقاضای حاجت
آمده بودند فوج انگریز را دیده خبر کردند مورچال نشینان فی الحال
روی عرابه اتواب بجانب گذرگاه لشکر نظر میکردند و دیده
توپ میگردند نواب معالی القاب ازین معنی متوهم شده
به آمستکی تمام سمت مورچال حمله کرده بوقت برآمدن
چهار گهری روز یکم بگوله اندازی فرمود و تاد و پیر و گهری جنگ
توپ و تفنگ چنان گرم ماند که هزاران مردم از جانبین کشته
و زخمی گشتند اما صفوف فریقین چون سردرین قائم مانده
با شوال آلات عرب چنان گرم بودند که از خود خبر
نداشتند بمعاینه این حال اسد علی خان بهادر سپهدار

نواب آصف‌جاه بهادر بوقت باقی ماندن شش گهری روز
 با سواران خود بر مورچال مخالف ریخت از آنجا که پیاده را
 بمقابلہ سوار یارای کارزار نمی باشد یکبار در جمعیت مخالف
 تفرقه راه یافت درین فرصت سپاهیان انگریز بتعاقب
 مسلمانان پرداختند نوزده توپ کلان و چند نشان بدست
 بهادران لشکر ظفر پیکر افتاد هر چند پلتن های گوره و سپاهی
 بتعاقب گریختگان تا به یول کریگت که برکناره رود کادیری
 واقع است پرداختند ولیکن چون طغیان آب مانع عبور بود
 بناچار باز گردیدند تا سه روز آب دریا از طغیان باز نماند و جای
 خاطر خواه هم برای تیاری مورچال میسر نگشت و قسطنطنیه در لشکر
 ظفر پیکر بدرجه کمال رسید و هرگونه اشیای خوردنی حکم عفا
 گرفته و کاه دانه و آب نایاب گشته انبوه جانوران هلاک
 گشتند و چون از جهت موسم بارش یارای جنگ
 نبود جناب لارده صاحب تسخیر قلعه سه یرنگپشن تا انقضای
 آنموسم موقوف داشته بتاریخ نوزدهم ماه می سنه ۱۷۹۱ عیسوی
 در موضع کنیم باری نزول فرمودند در آن مقام بسبب ناتوانی
 گادان توپ کشی یازده ضرب توپ کلان را شکسته
 و گوله ها را بدریا انداخته و گردون های باروت را با آتش سوخته
 در صد ردانگی بیشتر بودند که دالیه های میوه مرسله سید علی رضا

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هریمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تمایست با آنجه افواج که پیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پاندیجیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ما هر دقایق کارزار پیشتر که از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده بودی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

مرهقه نمودار شد و دوسوار در لشکر ظفر پیکر آمده بحضور لارده صاحب حاضر شده از طرف سرداران خود عرض نمودند که امروز از تعب راه لطف ملاقات چنانکه باید متعذر می نمایم فردا بخوبی ملاقات خواهد شد نواب معلى القاب اجابت این معنی نموده به نصاب خیام اذن دادند و اکثر مردمان جهت آوردن غله در لشکر مرهقه رفته برنج فی رویه و دسیر و آرد گندم و دودنیم سیر و روغن زرد یک و نیم سیر خرید کرده آورده و در رنگ بشت بر چهره اهل لشکر بتازگی پدید آمد صباح آرد و متصل موتی تالاب با سرداران مرهقه ملاقات شد و نهم ماه چون هر دو لشکر بالاتفاق کوچ کرده بناک منگل و از آنجا به اوترلی درگ نزول فرمودند و در ان مقام این کنکاش باهم بعمل آمد که تا استداد ایام برشکال انتزاع قلعجات کوه با شکوه که بقضه مخالف بوده مستظهر و ماوای جماعه مقامیر شده سنگ راه آرندگان رسد و غله لشکر فیروزی اثر است موقوف باید نمود و در اوایل فصل بهار قصد سریرنگیستن باید کرد چنانچه برای صواب نمای جمیع سرداران عظیم الشان این کنکاش مقبول افتاد دوم ماه جولائی از آنجا کوچ کرده بموضع کمری ماتھلی مقام کردند بوقت دوپهر خبر تسخیر قاعه کنچی کوته به سعی مجاهدان لشکر نواب آصفجاء بهادر رسید لشکر ظفر اثر بموضع چهره وارد بود که قاعه دار

قلعه مذکور را بی جنگ گذاشته گریخت باستماع این خبر جناب
نواب معالی القاب کپشان اسکاوت واحد العین را بقلمعه داری
آنجا امور ساخته بموضع بنور نزل فرمودند بوقت دوپہر از لشکر
ہری پندت تا تیا خبر فتح قلعه و شمار دار رسید از آنجا کوچ نموده
متصل قلعه ہماہل درگ نزل فرمودہ حاضرہ بر آن قلعه انداختند روز
دویم قلعه دار آنجا قول گرفته قلعه مذکور را تسلیم نمود و ضیافت
نواب معالی القاب بندیرہ تا تیا صاحب بہادر بہل آمد بتاریخ
سی ام ماہ آگست بموضع اگر ار نزل فرمودند و برای عشرہ
محررم تا نہم ماہ سبتمبر در آنجا مقام ماند چون فرقه سپاہ ہندوستان
یادہ گودنی ادب اند علی الخصوص اداط الناس کہ در عشرہ
محررم تبدیل ہیئت و تغیر لباس نمودہ بطور فقیر آزاد صد اوندای
فقیرانہ در مجلس تعزیه می کنند و بعضی موسی سر پریشان کردہ
و خاکستر مالیدہ فحش گوئی را شععار خود ساختہ در کوچہ و بازار
می گردند و قبل از ایام عشرہ محرم جمیع فرقه سپاہ مغایہ و مرہطہ را
یقین خاطر بود کہ قوم نصارا مخالف دین اند ازین مخفی نام خورد
و بزرگ صاحبان انگریز را کسی بتعظیم بر زبان نمی آورد بلکہ مسلمانان
ملک بنگالہ کہ بسبب پاس نوکری صاحبان عالی شان را
خداوند نعمت و صاحب میافتند مردمان آن ملک برستی
دین و ایمان آنها خوردہ می گرفتند و غیر از لفظ کانر یا فرنگی اطلاق اسم

صاحب بر این صاحبان کفر میدانستند بنا بر آن در میان خود عهد کرده بودند که در عشره محرم بشکر فرنگی بناید رفت و اگر کسی از ملازمان و متعلقان نصارا که ظاهرا اهل اسلام و بیاطن کافرانند در لشکر اینطرف برای زیارت تعزیه خانه مادر آید او را سیلی زده از مجلس تعزیه بیرون باید کرد شاید این خبر بسمح صاحبان انگریز رسیده یا نه این را تحقیق گفتن نمی توانم مگر در نهم ماه محرم در رجمنیت ترک سواران چند جای مجلس تعزیه ترتیب یافته بود آنها برای گشت علم با حشر انبوه سینه زنی کرده و دهل و نواخته برآمدند نواب معلى القاب آنها را رو بروی خود طلبیده پهای ادب استاده سلام بر تعزیه ها کرده نذر گذر اینند این خبر در لشکر مغلیه و مرهته مشتهر گردید یکیک دود و گرده تعزیه دار علم بدست گرفته و دهاها نواخته لعن و طعن کنان بنزدیک دیره نواب معلى القاب آمدند نواب محمد وح آنها را نیز بتعظیم تمام معرفت چیر یصاحب بحضور طلبیده بصدق ارادت و صفای دل بمعاینه شده از جابر خاسته ادای تعظیم بنحشوع تمام نموده فراخور رتبه هر کدام در تهالی نقره رویه ها نهاده بدست خود نذر گذر اینند و بعد قبول نذر دوسم قدم پس پا شده آداب بجا آوردند چون این خبر در لشکر مرهته و مغلیه اشتهاار یافت هر روز کم از پنجاه گرده تعزیه دار بدیره خاص نواب

معلى القاب نهي آمدند و جناب پير صاحب استقبال آنها
 کرده بحضور مي آوردند و نواب معلى القاب نيز بعبادت
 معبوده از غيمة برآمده سلام ميگردند و نذري گذرايندند از ابتدای
 هفتم محرم که اين ساوک از طرف نواب محمد ج با تعزیه داران
 لشکر مرهنة و مغایه اجل آمد البته قريب چهار صد روپيه در ميان
 سه روز بهمه جهت خرچ شده باشد اما ذخيره نيك نايي آنقدر
 اندوختند که از زبان همان مردمان که اين صاحبان را کافر مي گفتند
 بيانگ بماند بر مي آمد که اين قوم نصارا از اهل اسلام بسيار
 افضل تر اند من بعد کسی اطلاق کفر بنام صاحبان موصوف نکرد
 تا آنکه عشره محرم در گذشت و از آنجا کوچ کرده متصل قلعه
 ندي در گ عرف گردون شکوه ذيره نمودند در شب مسطور
 بهادران لشکر نظر اثر که از سابق بمخامره قلعه مذکور است فعال
 داشتند بالای کوه که تخميناً سه کرده ارتضاع دارد برآمده مفتوح
 نمودند مال بسيار و جواهر بنی شمار از بتخانه ندي من قبيل زيور
 مرصع و سنگا سن الماس و چتر پر از جواهر گران بها منجمه مال
 کرد و روپيه بتمرف سپاه انگريز در آمد و سواي آن از وقت
 يورش تا دم صبح آنقدر مال بغارت رفت که شمار آن
 در احاطه تحریر گنجایش پذير نيست هر گاه روز روشن شد
 مناهي گرديد که احدی متعرض حال و مال رعایا نشود و سيد عثمان

قلعه دار و محمد برهان سرخیل و دیگر چند نفر پیاده و سوار را که گره فزار
 شده بودند بشکر فیر دزی اثر رسانیدند نواب معلى القاب في اسامي يك
 روپيه و بجهت مصارف اهل خدمات بهر واحد سه روپيه يويمه
 مقرر فرموده در بنگلور فرستادند و خود بدولت از آنجا کوچ کرده بموضع
 بودي گنده دازان پس بگنجور و ناک منگل آمدند بیست و چهارم
 ماه سبطنبر بموضع سارکي متصل بنگلور وارد بودند که خبر تخییر قلعه
 بسوراج درگ باهتام امیر البحر کار نواس بهادر برادر کوچک
 جناب نواب گورنر جنریل بهادر رسید جناب نواب
 محمد وح باستمع این خبر سرور گردیدند اما از سوانح عجیب
 و غریب قلعه مذکور که بسمع سودا در اوق در آمد تحریر آن
 ناگزیر گشت پوشیده نماند که قلعه مذکور من مضافات ملک
 کلیکوت ساحل دریای شور بآن عظمت و صلابت
 واقع شده که دیده هیچ جهان دیده نمانده باشد بنای قلعه بر فراز کوه
 شامخ است و دریای شور از سه طرفش محیط گونی بقدرت
 الهی از وسط دریا سر آورده با فرق فرقدان همسر گشته طولش
 غرباً و شرقاً یکصد و چهل و چهار فرسخ و عرض جنوباً و شمالاً
 تخمیناً سی و پنج فرسخ خواهد بود هر چند کوه مذکور از سنگ لایخ
 است اما اقسام زراعت و انواع فواکه بالای آن کوه پر شکوه
 پیدا می شود طرفه اینکه چشمه های آب خوشگوار بیرون قلعه

بسیار است لیکن درون قلعه آب شیرین بمشابه آب حیات
از میان دو پاره سنگ منفجر گشته از بالای دوقد آدم فرد
میریزد راجگان ساف که قبل از ظهور اسلام حکومت آنجا
داشتند تمثال گوساله بر منفذ آب مذکور تعبیه کرده اند تا آب
از دهن آن تمثال فروریزد و پائین آن حوضی از سنگ ر نام
ترتیب داده و از روی تیمین نام آنرا گاو مکره نهاده اند البته نواب
معلی القاب پانزدهم در سنبر بمشابه قلعه ساونتی درگ نزول فرموده
طرح جنگ انداخت و بیست و دوم بهادران انگریز آن
سد شکنند ری را مفتوح ساختند قلعه داران آنجا کشته شدند
و بتیة السیف اسیر آمدند درین اثنا خبر رسید که قلعه دار
رام گره بمحرد رسیدن افواج قاہرہ امان طلبیده قلعه را با اموال
و اسباب تسلیم نمود و بیست و چهارم ماه سپتمبر خبر آمد که
ادیری درگ را کرنیل اشطون صاحب گرفتند ؛



ذکر تسخیر قلعه ماکوری درگ ؛

چون خصوصیات این مقام از آغاز تا انجام بمشاهده مسود اوراق
در آمده ارقام آن لازم گشت تفصیل این اجمال آنکه هرگاه
فوج طنز موج از فاصله نیم گروه جنگل بریده راهی به پهنائی یک
و نیم کنز تا نزد یک قلعه پیدا ساختند و با وجود پرنایم واری و نشیب

و فراز که در آن راه واقع گشته مدبران اهل فرنگ باصول فن
جرثقیل که در رفع و نقل اثقال بکار می برند و استعمال آلات
و ترکیب آن در آن مقام دیدنی داشت باکمال آسانی توپها را
از آن راه دشوار گذار بمنزل مقصود بردند و بمحاصره قلعه پرداختند ؛



ذکر بعض خصوصیات قلعه ها کتبی

این قلعه بدان رفعت و ستانت بر قلعه جبل واقع شده است
که طایر خیال را قرنهای باید تا بدروه فلک سایش بال پرواز
تواند کشاد و غاریکه پیمای دیوار آن حصار گردون اقتدار واقع
است آن ژرفی و عمق دارد که فهم دانشمندان روزگار پیاپی
عقل تجربه کار بغور بسیار از تنگ آن نشان تواند داد انبوهی
جنگل و کثرت اشجار خار دارد در حوالی آن بر تپه که باد را مجال
عبور از آن دشوار است هفت خوان رستم و اسفندیار
نسبت به پیچ و تاب راه پرفراز و نشیبش آسان تر از
صحن چمن و خیابان گلشن و در روئین ماژندران در برابر
حصانت و ستانت آن حصار کمتر از خانه خاک بازی
طفلان از غایت رفعت و شان آن مکان عجب نیست
که بگاه نگاه ماه از سر گردون افتد القصه چنان اعجوبه افزا مقام
نه چشم فلک دیده و نه گوش روزگار شنیده و د کوه رفیع و منیع

محمادی هم بنامه پنجاه گز از سیط زمین بر شده و بار تنفاع پانصد گز
 به بلندی گمراشته سرحد و کده بهم پیوسته گویا از یک گریان
 سر بر آورده اند بین الجبلین غاری عمیق واقع شده چنانچه اهل
 حصار آبی را که در موسم برشکال از بالای کوه در آنغار میریزد
 بقدر احتیاج که در غیر موسم باران غار مذکور از آن بهره یز تواند بود
 بالای کوه سنگهای گران سفید بسته میدارند تا وقت ضرورت
 هنگام حرب و پیکار بیشتر بکار می آید طرفه اینکه درین یورش
 از یکنونه تدبیر هیچ بعمل نیامده بعرضه دوازده روز قلعه مذکور مفتوح شد
 و نواب معلی القاب شکر آبی بتقدیم رسانیده مرثه افتتاح
 قلعه مذکور بمیر ابو الناسم خان و هری پندت فرستادند درین اثنا
 خبر فتح قلعه اوتري درگ بسی کر نیل اسطوار ط بهادر رسیده
 بر شادمانی خاطر عطا فرزد پنجم ماه فبروری سنه ۱۷۹۲ خبر تشریف آوری
 نواب سکندر جاه خلف نواب آصفجاه بهادر بکمرک سپاه
 کنپنی مع مشیر الممالک و غیره بجانب نواب معلی القاب
 رسید و بتقریب استقبال بامصاحبان خود و جمعیت ترک
 سواران رجمنت کر نیل فلیت بهادر مع جنرال منیدس
 بهادر تادیول سومیسر که بمسافت یک و نیم کمره از دایره
 شکر ظفر پیکر واقع است تشریف برده منتظر بودند که
 سواری نواب سکندر جاه رسید چنانچه هری پندت تا

و نواب مشیرالملک بہادر کہ بر فیل سوار بودند نزدیک
شامیانہ فرود آمدہ باجناب نواب معالی القاب لارڈ کارنوالس بہادر
معائنہ کردہ خیریت مزاج یکہ یگراستفسار نمودند ہمدردین عرصہ
فیل نواب سکندر جاہ بہادر نیز متصل شامیانہ آمد نواب موصوف
پیش رفتہ بتعظیم از فیل فرود آوردہ خود بدولت و جنرل
منیدس بہادر بانواب صاحب معائنہ کردہ درون شامیانہ آوردہ
ساعتی کلمہ و کلام دوستانہ نمودہ رخصت کردند و ہری پندت
تایا و نواب مشیرالملک بہادر باجناب لارڈ صاحب
گفتگو ہا کردہ روانہ گردیدند و لارڈ صاحب بہادر شادان و فرحان
بدیرہ خود مراجعت فرمودہ داخل خیمہ شدند و بیست و ششم
ماہ جنوری از موضع اکل کوٹھ و پترہلی کوچ کردہ بموضع ہلہیل
درگ مقام کردند چنانچہ تا آخر ماہ جنوری در آنجا مقامات بود و روز
سہ شنبہ سی و یکم ماہ نواب سکندر جاہ و نواب مشیرالملک
و ہری پندت تایا و غیرہ بدیرہ لارڈ صاحب تشریف آوردہ
بمجلس مشورہ نشستند و بوقت شام رخصت شدند و دہم
ماہ فبروری در موضع کیر کوڈ ہوالی تہانہ از طرف سرکار نشانیدہ
متوجہ سریرنگپتن گردیدند چنانچہ روز یکشنبہ پانجم فبروری بطرف
مشرق کوہ ہرور کہ از آنجا قلعہ سریرنگپتن دو کردہ بود و تمام برج
و دیوار آن حصار از دور جلوه میدادیکروز در آنجا متوقف گشتہ

اراده شب خون بر شکر مخالف نمودند چنانچه ششم ماه فبروری
 بوقت دوپهر پنجگهری جناب لارده صاحب بیرون نیمه بالای
 کرسی جلوه فرمودند اول جنرل منیدیس بهادر و کرنیل هارس
 بهادر بالای اسپ همزمان به پیشگاه نواب معالی بانه رسیده
 سرگوشی نموده جانب شکر خود پاشنه کوب شتافتند
 من بعد کرنیل کاکر میل صاحب و کپتان دمل صاحب سرگوشی
 کرده رفتند بعد از آن یکی دو دوسر در تاشام سرگوشی
 کرده میرفتند همان زمان جناب نواب محمد وح پجیه صاحب
 حکم فرمودند که دو قطعه ششم یکی بنام هری بندت تا یاد دوم بنام
 نواب اعظم الامرا متضمن اراده شبخون و عدم حرکت افواج
 منلیه و مرهته از مقام خود و تا وقتی که احوال شبخون مفصل معلوم نشود
 و در روشن نگردد بطوریکه در جای خود قایم اند در لوازم پاسداری
 و حفاظت بهیتر و بنگاه خود زیاده تر معروف باشند اینجانب
 بعد شبخون بخند مست ایشان معروض خواهد داشت مطابق
 آن بعمل خواهند آورد جناب موصوف مسود اوراق را
 طلبیده بار قام شجاعت مذکور امر فرموده بنده درگاه بر دو رقعہ نوشته
 بدیره لارده صاحب رفته بملا اعظم جناب ندایگانی گذرانید جناب
 محمد وح مزین بدستخط مانعته بالای میز بنظر نواب معالی القاب
 گذاشتند نواب موصوف آن بر دو رقعہ را بفردی حواله فرمود

با خدا یگانی چیزهای ارشاد فرمودند جناب خدا یگانی موصوف به بنده
 گفتند که جناب لاری صاحب بشما حکم میدهند که این هر دو رقعہ را
 نزد خود نگاهدارد هر گاه آواز توپ اینطرف بشنود رقعہ را
 بدست هر کاره داروانه لشکر مرهتہ و مغلیہ ساختہ بدست لشکر
 ظفر پیکر رہنگرا شود بنده حسب الحکم حضور آن دو رقعہ را عرض جان
 خود ساخت و جناب نواب محمد دوح به جمع رفقہ و اصحابان
 که هر یکی پلنگ عرصہ ایجاد نہنگ در یابی و غا و بآئین رزم
 و قوانین بزم مہارت کلی دارند سوار شدہ روان شدند چون
 از دایرہ لشکر بیرون رفتند بایمای نواب معالی القاب موصوف
 لشکر رسم گمرودہ شدہ ایستادند نواب معالی القاب جنرل
 منیدیس بہادر را جہت مقابلت بمورچال مخالف جانب
 عید گاہ مامور ساخت و گمرودہ ثانی را شریک خود داشتہ بدست
 لعل باغ کہ مورچال خاص طیبوسلطان موصوف بود نامزد فرمودہ
 گمرودہ ثالث را بسرکردگی کرنیل مکسول بہادر بسوی مورچال
 کردیگتہ تعیین نمود چنانچہ آن ہرسم سردار ہر یکی براہ مقصد خود
 پویان گردیدند تا آنکہ متصل چورپہرہ سواران شب گمرودہ شکر
 سلطان موصوف کہ بان وردست بان شعلہ جوالہ
 بگردشکر خود می گردیدند رسیدہ متوجہ پیشتر شدند سواران
 مذکور اول از طرف عید گاہ بان ہر کردند و مقارن آن از طرف

لعل باغ هم دسته های بان برق جولان رو بآسمان بجه و حساب
 چون تیر شهاب التهامی یافت و در لمحۃ البصر از جانب
 کمریگه نیز موشک دوانی و آتش افشانی پلایه بان سر بآسمان
 کشید بی شایه اغراق از مورچال عیدگاه تادامن کمریگه که از
 یک و نیم کمره زیاده خواهد بود بر تیر بان اندازیه نمودند که بعینه جلوه
 آتش بازی شب برات بنظر آمد اما از لشکر سرکار جز راه
 رفتن حرکت دیگر بظهور نیامده لاچار سواران باندار از کسب و کار
 خود عاری و فراری گشته خبر یورش فوج انگریز باهل لشکر و مورچال
 نشینان رسانیدند بمحرد استماع این خبر جمیع سرداران
 لشکر مخالف که در آن وقت بتقسیم زرتخواه سپاه مشغول
 بودند سر اسیر و ارب خاسته توپ اندازیه نمودند چنانچه از مورچال
 عیدگاه لعل باغ تادامن کوه کمریگه از لمعات صاعقه اتواب
 و بوارق چقماق بنادیق شعله بر جسته بان خط کهکشان نمودار
 و از ریزش گوله و بان و مهره تفنگ آتشچنان عرصه جنگ
 بر لشکر ظفر پیکر تنگ شده که مجال تردد مردم نماند اما نواب
 محمد دوح از غایت تمکین اصلاطین بر جبین نیاروده متوجه اقتزاع
 مورچال مخالف گردیده حکم دادند که وقتی که از فوج مخالف فرغ شود
 یا مفرد سوار ی مانند شرار از آتش جسته قصد این طرف نماید
 بلا تامل قصد هلاک او باید کرد چنانچه بهمین تدبیر و تردد دریای

کادیری عبور نموده نزدیک بارسیکا کاهی که آن درختی است
 خاردار که در انبوهی جنگل آن هیچ قسم دواب نمیتواند گذشت
 سلطان موصوف در حین تیار ی مور چال بمنزید احتیاط جهت
 انسداد راه یورشش بر مور چال سطور در برابر تفت مذکور
 خندق عمیق کنده آب دریا بریده در آن رسانیده لبریز کرده بودند
 و بمقابل آن مور چال قائم ساخته توپها بر آن چیده بنفیس نفیس خود
 در بر مصالح جنگ شده نام آنرا سلطان بتیری قرار داده باستقامت
 آن مستعدی بودند نواب معالی القاب از چند جا تفت مذکور را
 بریده با فوج ظفر موج از آن خارزار کثیر الاخطار و از سر غاری پایان
 و کنار گذشته حکم کرد که توپ نامرکننده و شیلک بنادیق زنند حسب
 لشکر مرداران لشکر توپ انداز یها پراختند و از طرفین
 نایره جدال و قتال بر تبه اشتعال یافت که تقریر آن در حیطه
 تحریر نمی گنجد چنانچه در آن هنگام قیامت اثر بسیاری از سپاه
 کشته و زخمی گشتند کپتان فوج که سرگرم محاربه بود یک ناگاه
 از غریب گوله مور چال جان بحق تسلیم نمود چیری صاحب
 بهادر بمعاینه احوال کپتان بمقتضای تهور ذاتی کمرچ کشیده بجایش
 قائم گشتند تا وقتی که سردار دیگر بجای کپتان متوفی قائم گرد و بکمال
 جگر داری حسن انصرام نمودند و کرنیل مگسول بهادر نیز از جانب
 کمریگه مور چال مخالف را بتصرف خود آورده متصلی شهر

گنجام رسید و از جانب عمید گاه نیز هزیمت نصیب مورچال
 نشینان شد اما جنرل پسند و سیهادر بعد از خیر مورچال مذکور
 راه گم کرده بتأید نواب محلی القاسم تبارست رسید
 اگر چه از اجتماع افواج قاهره نواب محلی القاسم را اراده دیگر بود
 اما بعد از دست دادن اراده فی الجمله متغیر نماند گشته با سپاه همراهی
 خود زده زده مورچال محلی باغ گرفته قلعه قلعه نمودند درین اثنا کرنیل
 مگسول نیز مشهر گنجام را استنفر کرده فوج همراهی نواب
 موصوف پیوست و ششمست بی شمار از شهر مذکور و از مورچال
 محلی باغ افتاد و پنج ضرب توپ کان بدست لشکر ظفر پیکر
 درآمد چنانچه آن هر دو فوج ظفر موج با هم شده متوجه استیصال قلعه
 گردیدند چون که منهران در قلعه پناه گرفته بودند بمحور و میدان شنیده
 صبح هشترانه مانند خطوط ششماعی آفتاب شمشیر کشیده بر منزه
 افتاد و اکثرین چیست و جد تموم هم نهادستان گشته بدان
 افراد و کثرت بر لشکر ظفر پیکر ریختند و کشت و خون آغاز
 کردند که شرح نمیتوان کرد و از بالای قلعه سلطان خود و همشهر جنگ
 توپ و تفنگ گردیده توپ اندازیها میکردند تا چیرگی
 مقام میر موجب ترس و بنای پیش قدمی مبارزان تهور نشان
 گردیده بمحرکت منقلب چون را اس و ذنب بمورچال متصرف
 پیوستند نواب محلی القاسم باجماع اینک تمام شب سایر سپاه از تردد

احشام مستحکم نمود عبدالحکیم خان که پیش ازین چند بار
 سرچنگ رسای خورده بود این بار بتوفیق خرد مال
 اندیشش براه راستی خرامیده و اظهاری خلوص و اتحاد نموده
 بگام شوق طریق استقبال پیمود و اظهاری قلّت مداخل
 و کثرت مخارج نموده خرج یک روزه شکر ظفریکر
 که یک لک و سی و پنجاه روپیه تخمیناً قرار یافت
 داخل خزانة فیض نشانه نمود نواب دریادل از انجام
 نقاره اقبال بلند آوازه ساخته از راجگان سری هندی
 و دتل و کیل گری پیشکش های شایان بممرض وصول
 آورده بنواحي بیجا نگر عرف آنا کند تی خیمه جاه و جلال
 برافراشت و تراج را که حاکم آن مقام بود بحضور طلبداشت
 اما از آنجا که تراج از نسل کشن راج و رام راج قوم
 چوهری بوده و بکسی سلام کردن مرسوم آن گروه
 نبود و در ایام سابق تمامی ممالک کرناٹکی و ملیبار تاکنار
 رود کشنادر قبضه تصرف آنها بود و آخر کار در محاربات
 سلاطین قطب شاهیه و عادل شاهیه و نظام شاهیه ملوک
 بسیار از قبضه تصرف شان بدر رفته و در عهد خلافت بادشاه
 جم جاه اورنگ زیب محی الدین عالم گیر بادشاه غازی
 صوبت بسیار بحال آن خاندان راه یافته بر چند محال

کرده از موضع مذکور است قیام گزیدند لیکن چون فوج مخالف
 بمقتضای سوره تدبیر هیچ بند و بست آنمکان نکرده پاره جمعیت
 سوار و پیاده گذاشته وقت شام داخل قلعه شدند بعد معادوست
 آنجماعه تیره اختر جماعه سپاه انجم اشتباه مقبل موضع مذکور رسیده
 عند الغفلت بران خون گرفته که بجز است آنجا مامور بودند چنان
 شش یا یک یازدند که اکثری زخمی گشته در میدان افتاده ماندند و بعضی
 سمت قلعه گریختند و فوج ظفر موج دران موضع قیام گشته
 آنچنان با مستحکام آن پرداختند که صباح آن هر چند فوج سلطان
 موصوف جند و جهد نمود کار گران نشد و نواب معالی القاب
 جواب خط بعنوان خواهش دوستی نوشته بعد دو روز روانه
 فرمود در اشای این حال تا سه روز فوج مخالف بالشکر پیروی
 صاحب جنگیده قلعه بند گردیدند و از طرف لعل باغ بنود ظفر و دو
 به تیار می مور پال درختان سرود شمشاد را بریده از شاخ و برگ
 تنه درختان مذکور پشته را بسته برای پیدن انوا سپ
 مرطه م ترتیب داده سه ضرب توپ کلان بالای آن پشته
 نشاندند علی الصباح جانب قلعه سر کردند چنانچه یک گوله آن
 در محل سرای طیبو سلطان موصوف و دوم در صحن مسجد و سوم
 بالای پشته نشان که در آنجا خود بدولت سلطان ایستاده
 بودند افتاد پس آن شب سلطان موصوف به صلاح اندیشید

مستنفسی بران کنگاش اطلاع نیافت چون شب پیاپی رسید
 خطی بنام هری پندت تایا و بنام نواب معلی القاب در جواب
 مفاد و مهر معاوضه متضمن بر فرستادن معتمدان جهت دوستی
 دایمی نوشت بدست سردار هرکاره باشکر هری پندت تایا فرستاد
 هرکاره مذکور در شکرتا و بهادر رفت و گزارش پیغامها نموده از آنجا
 معاودت کرده جمیع مراتب مخفی بعرض سلطان موصوف رسانید
 همان زمان سلطان خطوط بنام نواب شیرالملک و هری پندت
 تایا متضمن استدعای صلح دایمی فیما بین سلطان و هر سردار
 ارقام نموده روانه فرمود. بمحدر رسید خط مذکور هری پندت تایا
 بهادر بشب در قیره نواب شیرالملک بهادر تشریف
 برده بمشورت یکدیگر بنای مصالحه بعنوانیکه پسندیده خاطر
 گورنر جنریل بهادر تواند بود نهاده علی الصباح میر عالم بهادر و بجاجی
 پندت را بنا بر استمراج این معنی بدیره نواب گورنر بهادر
 فرستادند چنانچه چیری صاحب بهادر قایم جنگ قیام و استحکام
 پیغام سلطان چنان بمعرض بیان در آورده که مزاج نواب
 معلی القاب را جز باقبال آن هیچ عذر در میان نماند مگر در باره
 تلافی اخراجات سرکار کمپنی درین مهم اسراف طلب
 بطریق کنایت از زبان مبارک چینی ارشاد فرمودند از اطلاع
 این معنی آن هر دو معتمدان پرتدبیر سلسله تقریر را بر سیل دلبند

تحریر یک داده ادا ساختن مبالغی از زر در عوض خسارت
و نقصان سرکار است متشکر که بر ذمت سلطان واجب
و لازم گردانیدند که هم موجب خشنودی سلطان موصوف
و هم باعث کفایت هر سه سرکار گردید چنانچه نواب
معلی القاب باستماع مفصل مراتب و بدریافت مضامین
خط سلطان موصوف در قبول صلح فلاح شمرده بآدن
معتقدان سلطان اجازت دادند چنانچه معتقدان سلطان
موصوف تشریف آورده در مقام عیدگاه قیام گرفتند نواب
معلی القاب برای دریافت مرکز است سلطان از پیغام
معتقدان مذکور چنین مقرر فرمودند که از طرف هر سه سرکار است
نیز معتقدان رفته پیغام آنها شنیده عرض نمایند چنانچه از طرف
سرکار کمپنی سوال و جواب این معنی مفوض بوکالت بیرنان
کنبود و لاور جنگ بهادر گردید و بتاریخ چهاردهم فبروری معتقدان
دیگر سرکار است متشکر که نیز حاضر آمده بطلب و کلامی سلطان
موصوف هر کاره با فرستادند معتقدان سلطان موصوف بدیره
ولاور جنگ بهادر تشریف بردند و میر تمام بهادر و ولاور جنگ
و بجاجی پندت تاتش باورخانه باستقبال رفته معتقدان مذکور را
دست گرفته دردن خیمه آورده با همه عز و امتیاز نشاندند از
جمله معتقدان سلطان سید تمام علی خان بهادر مرد عمده و عالی نشان

بود چنانچه سابق ازین مشارالیه از طرف طیبو سلطان
 سفارت سلطان روم رفته در اثنای راه بالای چهار
 از مرض تشنج لنک شده متعذّر الحکمت گردیده ولیکن
 بذوفنونی و چالاکی خود چوکی از طلا ساخته بران نشسته تا پاییه
 سیر گردون مهیر رفته ادراک سعادت ملازمت
 نموده از تقریر و تمهید شایسته باند نامی سلطان بموقوف
 عرض بار یافتگان حضور رسانیده منشور کرامت شور
 بنام سلطان موصوف آورده ازین معنی قدر و منزلت
 خان مشارالیه نسبت بدیگر امرا پیش سلطان موصوف
 بسیار افزوده معتمد علیه سلطان گشته بود درین هنگام برای
 بذوبت صلح سلطان او را شایسته این امر جلیل القدر
 دانسته خطیب علی رضا را که او هم در هر گونه معاملات علی الخصوص
 در امر سفارت مهارت کمالی داشت باتفاق خان موصوف
 نامزد بوکالت خود ساخته فرستاده چنانچه خان مذکور بهمان
 عزز لنک بالای چوکی مسطور نشسته نزدیک سند
 دلاور جنگ آمده تواضع تکیه گرفته پا دراز کرده نشست و از
 هر دری سخن در پیوست حاضران مجلس بر سخن طرازی و زبان
 آوری مشارالیه حیران ماندند بعد گفتگوی بسیار مقدمه صلح
 بواگذاشت ملک اسم کرد و در رویه از ممالک محروسه

سلطان دادای نقد سه کروتر رویه در وجه اخراجات افواج متعینه
 سه کار است متشاکر که بعد رود بدل بسیار فیما بین دکلای چهار
 سه کار تقرر یافت و شرط کرده شد که تمامی اسیران طرفین که از آغاز
 این یساق گرفته شده و آنانکه از عهد نواب حیدر علی خان بهادر
 مرحوم مقید اندراثبی یابند و منجمه زر مصالحه نصف سه دست
 و نصف موافق میعاد مودا گردد و تا مدت است بر ممالک مقسومه
 دادای باقی زر صلح بموجب اقتضا و دوشاهزاده سلطان دالشان
 در لشکر سه کار کمپنی از بهر مزید توثیق عهد تشریف داشته باشند
 بهمین قول و قرار بنای صلح استوار نموده آن هر دو معتمدان شاهنامه
 مجمل شرایط عهد و پیمان نوشته پیش سلطان ذیشان
 رفتند تا این همه مراتب را ذمین نشین سلطان موصوف
 سانه فرامه کاغذ خلاصه مذکور حاضر شده تقدیم ملک علی السویه
 کرده شود و نصف زر مصالحه نیز تا آنکه مصالحه تمام ملک بعرضه
 سه چهار روز رسانیده و بتیاری عهد نامه مفصل پرداخته هرگاه از طرفین
 عهد نامجات بهر دو دستخط رسیده یکدیگر داده خواهد شد
 دوشاهزاده و الا تبار نیز در لشکر سه کار تشریف خواهند آورد
 بعد رفتن آن هر دو معتمدان دلاور جنگ بهادر بخشور نواب
 معالی القاب آمده مشروطات احوال بنواسب و سوال ظاهر ساخته بدیره
 خود رفت روز دوم پگاه نواب معالی القاب مستطرحه یصاحب بهادر

را نیز حکم کردند که معه منشی در مجلس عقد مصالحه حاضر بوده بمواجمه
 و کلامی طرف ثانی عهد و پیمان دوستی را قلم بند نمایند چنانچه خدایگانی
 موصوف بنده را بحضور طلبیده ارشاد فرمودند که من بدیره دلاور
 جنگ خواهم رفت شما نیز بیایید بنده بدیره دلاور جنگ بهادر
 رفته بتحریر تفصیل کائنات ملکی و حصه داری آن بتقید جمع
 بندی مواضع متعلقه هر سه حصه پرداخت چنانچه دکلای سلطان
 تقسیم حصه هر سه سرکار بموجب سر رشته و قاطر علی السویه
 نموده داده تیار ساخته معرفت خدایگانی بحضور گورنر جنریل
 گذرانیدند بعد ملاحظه بمهر و دستخط رسیده بیست و چهارم ماه
 فبروری در باب موقوفی جنگ حکم کردند بیست و ششم فبروری
 معتمدان مذکور موافق قول قرار مندرجه عهد نامه شاهزاده عبدالخالق
 و معزالدین را با جمعیت پیاده و سوار و غیره سوار فیلان کوه
 تمثال خوش منظر که عماریهایی طلا و جواهری کار چوبی بران بسته
 بود از قلعه برآورده به تخیل تمام می آوردند باستماع خبر آمد شاهزادگان
 و الا تبار نواب معالی القاب سترچیر صاحب بهادر و دلاور
 جنگ را برای استقبال تا کنار رود فرستاده خود بدولت از
 پیشگاه خیمه گردون فرستادند و در سه پانتن گوره استاده کرده
 و درون خیمه فرش چاندنی گسترده بالای آن کرسیهای زرین
 نهاده منتظر بودند در آنوقت جنریل میندس بهادر بدیره نواب

ممدوح تشریف آورده چه سخنهای گفت که هیچکس دریافت
 کردن نتوانست اما جنریل مذکور اندکی خشم گین برآمده
 لب لزان بدیره خود رفته پستول برآورده بر شکم خود زد چنانچه
 گلوله آن از پهلوئی چپ پوست خراشیده گذشت و بی هوش
 افتاد نواب معلى القاب با سماع احوال جهالت جنریل
 مذکور متغیر خاطر گشته برای ظاهر داری داکتر ایست و کپتن مارتین
 صاحب را طوعاً و کرهاً جهت خبر گیری مومی الیه فرستاده خود
 منتظر تشریف آوری شاهزادگان موصوف مانند پون سواری
 شاهزادگان رود را عبور نمود و لا در جنگ و پیروی صاحب هرکاب
 شده تایشگاه خیمه فلک سار ساندند بمبرد رسیدن
 سواری شاهزادگان موصوف جمعیت سپاه مشهور بتوانند
 سلامی بند و قبا بر زمین زده سرعت تمام شلک نمودند
 چنانچه از دیدن این حال شاهزادگان موصوف را که خور و سال
 بودند خوف و هراس بخاطر ناگرفت میر علی رضانان بهادر وکیل
 که در خواصی نشسته بود به سلیت پرداخته متصل خیمه آورده فیلان
 را نشانید نواب معلى القاب پیش قدمی کرده دست هر دو
 شهرزاده گرفته از فیل فرود آورده و درون خیمه برده به همین دیوار
 خود بر کرسی نشانیده باطنف و شفتت تمام استفسار
 خیریت مزاج نمودند و سید غلام علی نان بهادر و علی رضانان بهادر

از طرف سلطان عرض کردند که با صفای مروت و شفقت
 ساعی این دو فرزند گرامی را برای تربیت بنده مست سپرده ایم
 بر احوال ایشان زیاده از پدر عالقدر توجهات بزرگانه
 مبذول باید داشت این سخن گفته علی رضا بر خاسته دست
 هر دو شاهزاده گرفته بدست نواب محمد وح سپرد نمود
 نواب معلى القاب دست آنها را بر سینه خود نهاده فرمودند
 که حق تعالی ایشان را بر خوردار گرداناد من زیاده از طفلان
 خود عزیز بلکه بغزت مافوق رتبه بزرگان تصور میدارم تا وسع
 امکان بنده متکذاری و مزاج داری این شاهزادگان قصور نخواهم کرد
 شما از طرف من این سخن بساطان بر نگارید ساعتی این
 گفتگو کرده تواضع عطر و پان نموده رخصت ارزانی داشتند
 وقت برخاست شاهزادگان موصوف بیست و یک ضرب توپ
 سلامی سر شد بعد ازان شاهزادگان محمد وح بدیره که متصل دیره
 دلاور جنگ بهادر نصب شده بود بفرخی و فرخندگی داخل شدند
 صبح آرد نواب معلى القاب برای بازدید بدیره شاهزادگان
 تشریف بردند میر عالم بهادر و سماجی پندت هم عقب
 آنجناب در آنجا حاضر شدند و تا دوپهر مجلس ماند بعد از آن
 لارده صاحب بدیره خود تشریف آورده وقت برخاست
 آنجناب توپهای خوشی بالای قاعه سیرنگ پتن سر شد روز دیگر

نواب مشیرالملک بخند مست شاهزادگان حاضر شده بتقریب ملاقات نواب سکندر جاه بهادر آنها را بدیره نواب موصوف برده ملاقات کنانیدند چنانچه نواب سکندر جاه بهادر استقبالی نموده بتعظیم تمام معانقه کرده بر فراز مسند خود نشاییده بانواع تملطف و دلکاری سخنها گفته وقت رخصت خوانهای جواهر و خلعت همفده پارچه معه سپر و شمشیر و اسپ و فیل و عماري طلا برای هر دو شاهزادگان و خلعت شش پارچه معه جیغ و سرپیچ و مالای مردارید و غیره بهر دو مقعد ان تواضع کرده رخصت نمودند نواب مشیرالملک بهادر ایشان را بدیره خود برده خوانهای خلعت و جواهر و اسپ و فیل از طرف خود تدرکندرا نیده رخصت ساخت شاهزادگان موصوف وقت معاودت بدیره تاتیا صاحب تشریف برده ساعتی در انجا نشسته خلعت گران و جواهر از تاتیا صاحب تدرک گرفته و انل نیمه شدند هنوز عهد نامه از طرف سلطان بمهر و دستخط رسیده و انل سرکارات متبشار که نشده بود که در باب تعیین تعاقبات سرحدی هر سه سرکار با املاکاران سرکار سلطانی معارضه در میان آمد سلطان موصوف ازین معنی متغیر ناظر گشته باوصف اینکه شاهزادگان موصوف را بطواع رخصت خود بشروط مندرجه عهد نامه مجملی در ذیل عطا فرست سرکار کمپنی

بمحافظت جناب نواب لار و صاحب بهادر سپرده بود از راه
 خشونت سر رشته دوستی را برهم زده بقصد ششخون بر فوج
 سرکار نامدار جمعیت جرار تعیین ساخت از آنجا که سواران
 مذکور از عقب کوه هر دو راه در آن طلی کرده بر پشت افواج سرکار
 اراده ششخون کردند بسبب بعد مسافت حسب الاراده بمقصد
 رسید بوقت دیدن سفیده صبح که اهل لشکر بعد نظر صلاح
 و اطمینان خاطر از آمدن شهزادگان در قابوی انگریز بهادر از لوازم
 پاسداری تیخبر بودند یکبارگی بر توپخانه سرکار ریخته زد و برد آغاز نمودند
 از صدای سم سمندان سردار متحینه توپخانه بیدار شده بسرعت
 تمام چند ضرب توپ که از سابق برگرفته داشته بود بر سواران
 مذکور زد و چنانچه قریب بیست نفر سوار مع اسب بکار آمدند
 بهمانه این حال سواران بطور عطف عنان نموده گریختند
 نواب معالی القاب ازین معنی متعجب گشته پلتن های گوره
 سپاهی برای آوردن خیمه شهزادگان موصوف در قلب لشکر
 خود تعیین ساختند و سرداران پلتن حکم کردند که شهزادگان را
 در پاکی نشانیده با احتیاط تمام آورده نگاهدارند سرداران بطور
 عب الحکم حضور مع پلتن متصل دیره شهزادگان موصوف
 رفته محاصره کرده شهزادگان را در پاکی نشانیده بحفظ و عراست
 تمام بلشکر آورده بمقام قلب لشکر ظفر پیکر داخل خیمه و چوکی و پهره

جای ایشان مقرر ساختند و در باب تیاری مور پال حکم فرمودند
چند روز این غرضم در میان ماند آخر باصلاح هری پندت تا تیا بهادر
رفع خلش از جانبین بعل آمده بتاریخ نوزدهم ماه مارچ عهد نامه بمهر و
دستخط سلطان موصوف نزد شهزادگان رسید چنانچه شهزادگان
موصوف بدیره نواب معلى القاب تشریف آورده بانواع
معذرت عهد نامه مذکور گفته را ایندند نواب معلى القاب از پا
برنامه عهد نامه را از دست سلطان عبید الخالق شاهزاده کلان گرفته
ملازم کرده حکم سرکردن توپهای ملایم دادند بعد از آن شهزادگان
رفتارست شده بدیره نو و تشریف فرما گردیدند همانروز بوقت
دو پاس دو گهری بطریق خیافت نواب معلى القاب
خوابهای الوان اطعمه خاصه مرسمه سلطان و الاثان بختیاری پو بهار
رسید نواب معلى القاب بنوشدی تمام خیافت قبول نموده پو بهار
مذکور را دو شاله انعام و دو صدر و دیر نند مرسمت فرموده تقسیم انعام
بسر داران فوج نموده بابتی. مطبخ خاص فرستادند که در وقت انعام بالای
میز مشور در چینند و تانصف شب پو بهار مذکور بدیره رسید
ادراق بود پس از آن عهد نامه سرکار کمپنی بمهر و دستخط خود
مزین ساخته نواب معلى القاب اول بدیره دلادر جنگ
بهادر رونق افزاشده ساعسی در آنجا نشسته میر عالم بهادر و بجای
پندت را پیشتر بدیره شهزادگان مذکور بدست اطلاع خبر

تشریف آوری خود فرستاده بعد لمحہ پیادہ پادیرہ شہزادگان
تشریف بردند شہزادگان والا تبار با استقبال آمدہ نواب
موصوف را درون خیمہ بردہ بگفت و شنود دل آویز
در تمشیت مہبائی اتحاد پرداختند بندہ در گاہ نیز عہد نامہ مذکور را
بدست گرفتہ حاضر بود کہ نواب محلی القاب عہد نامہ مذکور
از دست بندہ گرفتہ بدست سلطان عبدالخالق شہزادہ کلان
دادہ تہنیت گفتہ با کمال خوشدلی با ہم نشستند درین اثنا
توپ های سلامی بابت مرثیہ تشریف آوری آنجناب
و دادن عہد نامہ مذکور بدست شہزادگان موصوف از بالای
قلعہ سریرنگ پشن سرشد با شماع آواز اتواب جناب محلی القاب
گوش بر آواز بودند کہ سید غلام علی خان بہادر عرض کرد کہ این
توپ خوشی بابت تشریف آوری آنجناب بالای
قلعہ سر میشود از اطلاع این معنی نواب موصوف دست
بر نہادہ سلام کردند و بخوشی دل از آنجا برخاستہ بشہزادہ
معانفتہ نمودہ پادیرہ خود تشریف آوردند از همان روز یقین خاطر
ممکنان شدہ کہ فضائل حقیقی بر احوال خلایق رحم کرد و صورت
نجات ازین مخمخہ شبانہ روزی رونمودیدست و ششم ماہ مارچ
سنہ ۱۷۹۲ حسب قرار زر مصالحہ چند شتر بار از طرف
سلطان در ہرسم سرکار داخل شد چونکہ اقسام ہون و کاس و چکری

و غیره از جنس طلا و نقره مسکوک بیشتر ناقص عیار است و سواى
ملک سریرنگپتن و اطراف آن رواج ندارد بنا بران سرافان
اردوی ظفرقرین از شناخت آن عاجز آمده عرض نمودند که در گرفتار
این قسم زرها خسارت کلي بسرکار غاید نواهد گشت مگر
اشرفیه های حیدری و کاس و قلم و روپیه که مشروب بنام حیدر است
طلای بیخش و نقره کامل عیار دارد و در وزن هم از هون و روپیه
و قلم و کاس مرده ملک چیناپتن و حیدر آباد و پونه و غیره چند باشد
و چند جو زیاده است گرفتار آن بنرخ بازار که فی هون چهار
و نیم روپیه سکه مقرر است مضایقه ندارد و سکه های که عیار را
گذاخته هر قدر طلای بیخش و نقره نالغ از آن حاصل آید آنرا
حساب باید نمود و نواب محلی التائب این معنی را پسند
فرموده بمقتدران سلطان شروما این مراتب را گفته فرستادند
مقتدران مذکور اقرار نمودند که فرودگین نیست این معنی نمونه طلا
و نقره که بعد گذشتن و تصافیه نمودن چقدر کمی و نقصان در اوزان
هر رقم از مسکوکات بطل آمده پیشش سلطان والا فرستاده
جواب طلبیده رفع نوشته خواهیم کرد و چنانچه در عرصه یک هفته
بموجب تجویز سرافان سرکار از طرفین رفع مناقشه گردیده عوض
نقدار است و نقصان دیگر چند ششتر بار زر نالغ بنجرانه سرکار رسید
در رسید آن مهر و دستخط بناسب نواب محلی التائب

بمختصر سلطان والا شان مرسل گشت و از طرف سرکارات متشار که
 نیز رسید زری می مصالحه بهر دو دستخط رسیده داخل سر رشته
 گردید فردای آن روز مراجعت لشکر ظفر پیکر از آن مقام مقرر
 گشته سلطان بمقتضای دوستی و نزاید یک جهتی بطریق
 ضیافت نواب معالی القاب پانصد و پنجاه دیگ کلان از
 الوان طعام و هشت صد و نود و یکم پراز قلیه و قورمه و دو پیازه و غیره
 و هفت صد خوان شیرینی و لوزینه و سنبوسم و غیره بران اضافه
 کرده چنگیرهای گل همراه داده قطعه مجتب نامہ متضمن این معنی
 که از راه دوستی و اتحاد ما حاضر مختصر مرسل است بذایقه آن محنون
 باید ساخت معرفت محمد علی چو بدار و غلام قادر خالمان
 بحضور نواب نامدار فرستادند نواب محمد و ج بمعاینه ضیافت
 سردانی بنظر سرت و شادمانی آنرا ذایقه فرموده چهار صد روپیه
 نقد و دو جفت شال و جواب خط بهر دو رسول داده رخصت
 نمودند و آنگاه نواب معالی القاب مع شاهزادگان از موضع هر دو
 با هزاران میمنت و سرور دو گروه اینطرف کوه مذکور مقام نمودند
 در آن مقام اسیران قوم انگریز که سابق در جنگ نواب
 عیدر علی خان بهادر و خالادر جنگ سستی سنگل و غیره گرفتار
 شده بودند بحالت تباہ در پیشگاه کیوان بارگاه نواب
 محمد و ج رسیدند احوال آنها ناگفته به همین چرم دستخوان

در مقي از جان باقي بود چون از آنها پرسیده شد که سلطان باشما چه معامله داشت گفتند که ما را پاي بجزير کرد بکار گل داشته بودند بعد از ان نواب معلى القاب بجهت استخلاص اسيران جانب سلطان که در قاعه بنگلور وظيفه بمقدار جو صلاه نمود از سر کار يافته بآرام تمام بودند چتسي بنام کر نيل متعينه قاعه مذکور نوشت چنانچه حسب الحکم نواب معلى القاب نلعي يافته روانه سیرنگپتن شدند پس از ان در باب واپس دادن قاعه بنگلور و تندي درگ و ما کر ني و غيره قاجات متعانه سیرنگپتن پرداخت بنام سرداران متعينه قاجات مذکور بدین مضمون نوشته فرستادند که جمله اسباب جنگ که در حین انتزاع قلعه از قبضه قلعه داران سرکار سلطان در شان درون قلعه يافته اند و بعد از ان نظر بارتاد عرصه جنگ هر قدر سلطان جنگي و اذوق و غيره که از تردد خود در درون قلعه ذخيره کرده باشند همکي آنرا تعليقه نموده منتظر درود بنود عاکر منصوره باشند تا در نالي کرده دادن قلعه بدست اهلکاران سرکار سلطان هنگام مرد و مو اکب منصوره بخواهي قاجات مذکور به پنج نوع ثالث منتظره باقي نماند بمجرور رسدن افواج بحر امواج سرداران متعينه سرکار فرد تعليقه معه کلید قلعه سپرد اهلکاران سلطان نموده با جمعيت خود از آنجا برخاسته داخل لشکر نظر پیکر شدند و بهمين مضمون پرداخت انگریزي

رئیسان قبیله دالتوس، که در موس بلندی نام و از دیادنگ
 و ناموس بهد استانی و پای مردی ایشان خاصه در این چنین زمان
 در ممالک توران دایران مصدر امور جلیله میگردد، رنگی
 بر روی کار آورده؛ و نه بهر افراشتن رایت امانت یا ولایت
 و گرد آوردن نفاق بدعوت چنانچه اکثری از پیشینیان
 و کمتر کی از پسینیان بدان حیل و بدین وسیله از مرتبه ولایت
 و پیری بدرجه علیّه نگامست و امیری رسیده اند، از حقیض مردوسی
 باوج ریشی ارتقا نموده، بلکه بمحض سعادت طالع
 و بلندی فطرت و علوی هست و مزید هوای جاه و کنت و غرط
 آرزوی بلندی نامی و رفعت که توانائی و صلابت اعضا و تیزی
 و قوت حواس ظاهر و نه و مندی و اصابت قوای باطن و کمال
 تفرس و تنظن و دقت نظر و دیداری در مهمام ملکه اری و تطلع بر آثار
 و اخبار دور و نزدیک از بلاد و عباد و تفحص از ضمایر و سیر اعدا
 و تحیل شاق روز ایجاد بخشش و بخشایش بجای و تدبیر و مشورت
 در مهمام عظام و مانند آن خجسته صفات و فرخنده ملکات، ادرا
 نیکو شایسته آن هوا و این آرزو گردانیده بود از حقیض
 سپهداری باوج گرانمایه کشور خدیوی و شهریاری تدقی نموده؛
 هست و الان همست او در هوای کشور کشتائی و مندی خدیوی همین
 مقصور بود بر اینکه دولت دوده تیموریه از آب و تاب رفته را

برای ایشان نموده رخصت ارزانی داشتند فردای آن
 فوج مرهقه از شکر ظفر پیکر جدا شده رهنگرای سیمت پونه شد روز
 دوم نواب معلى القاب بدیره نواب سکندر جاه تشریف
 بردند و ناحت و جواهر داسپ و فیل تواضع گرفته از انجا
 رخصت شده آمدند بعد از آن هفتم ماه اپریل نواب سکندر جاه
 و اعظم الامراء سیف الیک درای رایان درای شام اعلی
 بهادر دست رخصت بدیره لار و صاحب تشریف آوردند
 ازین طرف نیز سبب الراج همه رسمیات اتمل آمده
 و انگاه تفرقه فریقین روداد پس از آن نواب معلى القاب
 شهرادگان را همراه گرفته با چندین کوچ و مقام شانزدهم ماه می
 متصل قلعه ابو رپر تو نزل افکنند فردای آن سود اوراق
 با چند کس از رفیقان خود که اکثری متوطن آنمکان بودند
 بدیدن قلعه رفته بانی این قلعه را بهر بود بکمال شوق و نخوت
 از نسل پاندوان که تمام ملک کر ناک کر از سر حد
 باغ ارم تاسیت بن را میسر بقبض و تصرف خود داشت
 و چون بملک بالا گشت از قوم نایر قهرمانی بود پر صولت که بنخیر
 ملک پائین گشت اراده میداشت چنانچه در میان
 هر دو راجه همیشه جنگ میماند ازین جهت راجه ملک کر ناک
 برای حفاظت ملک خود قلعه مذکور ساخته بود در زانت

و متانت قلعه مزبور را از اینجا قیاس باید کرد که از وقت
احداث تا این زمان قریب هزار سال گذشته هنوز عمارت
قلعه روی کهنگی نهیده و ترمیم طلب نگردیده اگر این حصار را با
دژ و دین ماژندران نسبت دهند بجاست بعد از آن اضعف
الخلايق. تقریب سیر مکانات درون قلعه رفت استحکام
در دیوار و متانت سقف مکانات قلعه مذکور آنچه بتحریر
در آید محال است تعجب تواند بود لاجرم عنان شبه یز قلم را انعطاف
نموده بمطالع می پردازد که از ستم ماه می بگو چه های ستواتر بتاریخ
بیست و نهم ماه مذکور داخل شهر چینا پتن شده نواب
معلی القاب بسوی امیر باغ عمارت کرده نواب والا جا بهادر ره گرا شدند
و نواب والا جا و عده الامر ا بهادر که با حشم و خدم منتظر مقدم
فیض توام بودند بمحدر رسیدن سواری خاص باستقبال رفته
بانواب معلی القاب معانقه و مصافحه نموده رونق افزای
آن مکان گشتند و شهرادگان را درون قلعه بحویلی دل
چسپ و عالی شان فرستادند هنگام عبور لشکر از شهر
چینا پتن عجب انبوهی و طرفه شکوهی از نظار گیان بنظر درآمد که
هر ضیاع و شریف از انانث و ذکور بالباسهای رنگارنگ
و ساز و سامان گوناگون بیرون شهر دورسته ایستاده
تماشا میکردند و اهل سواری بر اسپان خاصه زمین زرین

بسته و سلاح بران راست کرده نمودار می شدند و جمعی پالکی
 سوار با طمطمراق بسیار برسم استقبال می رفتند حتی جماعه نسوان
 هم بیاعشه شوق از بالای سقف و رخنه دیوار و نظارگی
 بدایع قدرت آفریدگار بودند که قادر برحق چگونه بنده خاص خود را
 بافتح و نصرت از بلای قحط و عسرت غناهم و سلام باز آورده
 بنون جان در تن و روح در بدن در این ملک متمکن گردانند
 سوقیان و اهل حرفه در دورسته دکانین هرگونه تفایس
 و رغائب فراهم چیده بازار بیع و شری گرم داشتند بهوم تماشا نشان
 و از دحام نظارگیان بشوق مشاهده جمال باکمال آن یوسفیان
 زندان فرقت و غربت و عزیزان مصرعست و عزت
 یعنی شهرادگان و الادودمان که همراه لشکر ظفر نشان بودند
 بان زلیخا جو یای لقابدهان درجه بود که توان گفت که تراحم
 انظار حاجب تماشا گردیده کم کسی را دیدن جمال جهان
 آرای ایشان اتفاق افتاد الغرض آن نورچشمان سلطان
 ایشان را چون مردم دیده غایب از چشم زخم مردمان
 در حدقه قاعه چینا پتن که از آشوب فتن مامن بود نشانیده سلامی توپها
 سر کردند تا آن زمانکه جناب نواب معالی القاب دارد آنجا بودند
 بعد یکروز همیشه برای دیدن شهرادگان و الایار درون قاعه
 تشریف فرمایی شدند بعد چند می با ناظر گرفتگی خاطر شهرادگان

محمد و ح که دوام تمکین در یک مکان اگر چه روضه جنان باشد
 موجب آن میگردد این معنی را خاصه از متقیضات طبع بشری
 قیاس کرده متصل قلعه مذکور قطعه گلزمین فردوس برین که
 عمارات رنگین و فضای دلنشین و است برای سیر
 و تفریح طبع شهزادگان تجویز نموده بنظر اینکه طبایع صیان
 مائل گلگشت باغ و بستان و لهو و لعب می باشد چنین
 مقرر ساختند که هرگاه خواسته باشند از قلعه برآمده مع استاد
 و اتالیق که به همراهی ایشان از حضور سلطان ذیشان مامور بودند
 روزهانه بسیر و تماشای آن گلزمین و شبانه درون قلعه آمده بآرام
 و استراحت می پرداخته باشند

روایات منشی حمید خان ملازم نواب گورنر جنرل لارڈ
 کارنوالس بهادر که درین مهم حاضر بود با تمام رسید؛

ذکر تولد بادشاه والا شان طیب و سلطان و خصوصیات
تعلیم و تربیت ایشان ؛

سلطان گیتی ستان حضرت طیب و سلطان یستم شهر
ذیحجه روز شنبه سنه ۱۱۶۳ هجری قمری مطابق ۱۷۴۹ م بولادت
پرسنمادت خویش دودمان پیدری را سوز گمردانید مادرش
دختر نواب میر معین الدین بود میگویند که این بانوی پاکه اسن
بر وفق عادت و عقیدت ستمره هندوستان بزیارت
پارسی طیب و ستان نام که دران بلاد بکشف و کرامت
واجبت دعوت شهره آفاق بود رفته در یوزه است در باره
سلامت و صیانت آن بار گمران امانت نمود دعوتش
قرین اجابت گردید و آن مرد پاک نهاد را بشارت داد
که فرزندش بادشاهی عظیم الشان خواهد گردید و فرمود تا او را بنام
طیب و موسوم سازند چنانچه بر حسب اشارت آن مرد پاکیزه خو
آن فرزند ارجمند با اسم طیب و خوانده شد پدر بزرگوارش
فاضلان ماهر هر گونه دانش و هنر و استادان کامل هر نوع علم
و ادب از هر کشور و دیار طلبیده فرزند گرامی خود را بتاکید تام فرمانداد
تا بذل جهد در اکتساب علوم نماید و هست خود را بر اقتنای
کمالات دانش و هنر مقصور فرماید چنانچه طیب و سلطان از همه

علوم بهره دافنی اند و نیز در آداب سپاه‌گیری و مصارعیت
و تیراندازی و گوی بازی و اسپ تازی و غیر آن در صغری سن
تربیت یافته و در سن بلوغ آداب حرب و ضرب
و قواعد رزم و جنگ فرنگ نیکو آموخته بود نخستین بار که مهارت
و چابکی او در فنون سپاه‌گیری و مصاف آراسی جلوه ظهور نمود
در سال ۱۷۷۷ ع و ۱۷۷۸ ع بود هنگامیکه حیدر علی خان بتاخت
و تاراج کرناٹک اشتغال داشت در ان زمان سلطان نوزده ساله بود
و بر پیشانی گران از سواران سبک‌جنان سپهسالاری داشت و مصدر
نهب و غارت عظیم گردیده حدود مجاور مدراس را یکسر خراب
و ویران ساخت کافه سپاهیان اهل سیف و عامه دیوانیان
اهل قلم عظمت و جمال عهد سلطنت او را پیش از وقوع
از صفحات آثار و اطوارش مطالعه می نمودند در ماه جولای ۱۷۸۰ ع هنگامیکه
افواج حیدر علی خان مانند سیلاب جوشان و دمان بر بوم دبر کرناٹک فرو ریخته
سرکردگی فوج میسره تفویض سلطان نموده شده بود و این بهره
شکر که از هر ده هزار سوار و خوار و دش هزار پیاده برآرد
و دوازده ضرب توپ میدانی یا جلوی وجود پذیرفته از بهر تسخیر
مرز بوم سرکار است شمالی نامزد شده بود ششم سپتمبر با جمعیت
مستطوره باضمیمه هشت هزار مرد دیگر که بکمک او در قیادت خالش
میر علی رضا خان بهادر که ملحق او گردیده بود بر سر فوج کرنیل پیلی

در حدود پریپالتم حمله آورد ولیکن پس از ستیزه آویزد رشت
از میدان کارزار کناره گرفت اگر چه بر اعدای بکام دل مظفر و فیروز
نگر دید باری بغارتیدن ذخیره و بنگاه ایشان را بروز سیاه هرست
خوردگان نشاند در جنگ دهم روز همان ماه فوج انگریزان یکسر نیست
و نابود گردانیده شد و پس از آنکه اربابه های باروت کمریل بیلی را
سوخته و برانیده بود سواران خود را پیش رانده بر افواج انگریزی
زد و از هم پاشید مورد غایت تنه استین و آفرین داله مابعدش گردید
و از آن روز پس مردوشن اکثر خود را از مبدین سپیداران و گزین
سیر لشکران پنداشت در آن هنگام که حیدر خان بمحاصره آرکات پرداخته
قلمگیان را بر تسلیسم مضطر ساخته طیو سلطان ناصر بود و بر کارهای قلعه کشانی
مبتنی بر کمال مسروری و چابکی و زور مندی ناظر و از آن پس خودش
بنفیس نفیس بمحاصره ویلور و چنگاپیط و دند یواش اشتغال در زید
و در سال ۱۷۸۱ع هنگامیکه حیدر علی نان با بنو و خود متوجه سمت بنوئی
شده بود تا بر سرتر چنایلی حمله برد طیو سلطان را با جمعیتش پس
گذاشته تا کار محاصره ویلور و دند یواش با انجام رساند ولیکن با ستم
خبر فیروزی سرسری کو طدر پور و لونو و از تمامی جهه و جهه که در استفتاح
این قلاع بکار می برد دست برداشت و هر دو کس بدر عالی گوهر
و پسربانده اکثر است برنگاهداشت فوج جدید و بهر آنهمه نقصان
که درین رزم و پیکار صورت گرفته برگماشتند بعد ازین طیو سلطان

بتجدید کار نامه رستمی پرداخته و نام مرده دلیری در هندوستان
 زنده ساخته فوج کرنیل بریتانویطرا در میزدهم فبروری سال ۱۷۸۲
 برکناره رودخانه کولیرن تمام ترزد و خست میگویند که اوجنانکه
 درین رزم دستینز جوهر مردی و مردانگی خود بر خویش و بیگانه دانمود
 همچنان سنگدلی و بیرحمی خود را نیز هویدا گردانید و اگر موشیر
 لالی و دیگر منصبداران جماعه فرانسیس شفاعت و جاتجشی
 اسیران دشمن سعی نمودندی متنفسی از فوج هریمست یافته
 انگریزی از دست سیاستش جان سلامت بنزدی بسیاری
 از منصبداران انگریزی که زخمهای کاری خورده بودند روانه
 سریرنگپتن گردیدند روزی این اسیران سکین در تاب آفتاب
 می سوختند و شبها در خیمه تنگ مانند میشان و گادان درآورده
 میشدند پس ازین واقعه انگریزان با جماعه مرهته عقد صلح و صلاح
 موبد بستند و در ایشان یارای آن پیدا گردید که افواج خود را
 باستخلاص کرنا تک بفرستند چنانچه فوجی گرانمایه براه دریابسرکردگی
 کرنیل منبرطن در ماه آگست از جزیره بنیپی فرستاده شد تا
 برمرز و بوم مایبار یورش کند کرنیل بطور در کلیکوتت فرد آمد
 و در عرصه قلیل آن شهر را بتصرف خود در آورد سپس بدین فیروزی
 قوی دل گشته کرنیل مذکور در اندرونی بهره مایبار دستیازی
 نمودن آغاز کرد و راه پالیکاچری برگرفت و قلاع پانیاری درام

گرمی و جنگاری کوتاه بادیگر بقاع عصین و استوار که مشرف اند
 بشارع هاسیکه جز آن عبور شکر را راهی نبود سحرگر دایده
 سیر حاصل محال است تنجاد و مالوده را از تباهی لازم یورش و لشکر کشی
 دار نمایند بمحدر رسیدن خبر تگ و تاز کر نیل منبر طن سلطان
 بسرعت بادوزان با فوج دریاموج خود قطره زمان در رسید
 تا بد افعه یغا گران پردازد لشکر انگریزی نهم ماه اکتوبر بظاهر شهر
 یالیکا پری رسید ولیکن چون کر نیل منبر طن آن مقام را استوارتر
 یافت از آنچه گمان داشت و خبر وصول لشکر گران دنبال اودر
 افواه عوام افتاده بود بنا بران صلاح وقت و بده از ان مهلت که کناره
 گزیده ولیکن در اثنای کوچ اول روز فوج محافظان نظام و جمعیتی گران
 از سواران سلطان که بیشتر از فوج انگریزی رسیده بود بتعاقب
 فوج انگریزی پرداختند و اسباب و اذوقه ایشان را بسیار
 بغارت بردند سلطان عزیمت آن داشت که بهر هیچیک دست دهد
 افواج خود را در میان ساحل دریاد خود انگریزی در اندازد و بدینوسیله
 راه نجات و گریز برایشان سد و دگر داند اگر چه تدبیر آن
 سپهبد ارناهار بالمال هو شمندی و پایکی بکار رفته بود ولیکن از غایت
 حزم و احتیاط کر نیل منبر طن منصوبه آن سپهبدار ستوده فرجام
 نیک انجام نگردید و فوج انگریزی سلامت بستم نونبر
 بموضع یانپاری رسید پس از آنکه گوناگون زحمت و مشقت

از رهگذر تعاقب و حملات سواران سلطانی خاصه در درود
 پسین کوشش بر کشید قلعه پانیاری متصل دهنه رودی بزرگ
 بر ساحل دریای شور بقرب چهل میل انگریزی بر جانب
 کلیکو واقع است کرنیل مکلوقه با فوجی سبکامیه باعانت
 کرنیل همنبرطن بدو پیوست و کرنیل مکلوقه نسبت بکرنیل
 همنبرطن بزمید قداست خدمت امتیاز داشت سرکردگی لشکر
 بدو باز گردید پس از آن بزودی افواج خود را بمقام شایسته
 کارزار متصل دریانها ده میسره و میمنه و مقدمه آن را بمورچال و پشته
 مستحکم ساخت و سپهبداران جهاز است پادشاهی چونودهند سیجری را
 فرمان داد تا هر قدر نزدیک تر بساحل ممکن باشد لنگر اندازند
 تا بتوپهای مراکب بحماییت لشکرگاه پردازند هنوز درین
 نظم و نسق بودند که لشکر سلطان که از هشت هزار پیادگان خوشخوار
 و چار صد مرد فرنگی و ده هزار سوار جرار و بیمر حشرینما گران وجود
 پذیرفته بمقابله معسکر انگریزی فرد آمده چند روز بسر دادن اتواب
 پرداخته آخر سلطان موصوف پیادگان خود را در سم رده منقسم
 ساخته موشیر لالی با جوانان ملک خود بتقیادت یکی از آن
 سم رده پرداخته بر صفوف افواج انگریزی پردانه بتواتر حمله آورد
 ولیکن ناکام بازگشت و دو صد کس از فوج سلطانی کشته شدند
 و جنود قاهره از رود پانیاری عبور نموده بر جانب دیگر رحل

اقامت انداخت شب یازدهم ماه دسنبه منتهیان اخبار
 وحشت بار و حلت دالده بزگوار ادر اگو شکزار سلطان
 کردند بناچار بر جناح استیصال بصوب سر یرنگپتن نهضت
 فرمود دسنبه ماه دسنبه سنه ۱۷۸۲ ع بر سنده کوست جلوس
 فرمود پس از داگزارش رسوم ماتمداری و ضبط در بطغردری
 امور مالکداری بصوب ممالک آرکات بازگردیده بقصدی
 منصب بلبل سپهسالاری افواج پرداخت ولیکن خبر تسخیر
 جنرل میتهوسس ادر نور راد تکرار استماع اخبار فیروزی افواج
 انگریزی در نواح بدتور در جوار سابل مایبار سلطان را بران
 آورد که از تمامی فتوحات حالی و فیروزیهایی متوقع استقبالی
 در ممالک آرکات دست واکشیده متوجه حمایت و عراست
 ممالک محروسه خود که در نظرش یسشتر قدر و منزلت
 داشت گرد و چنانچه افواج سلطانی از راه چنگامه در ادال ماه مارچ
 سنه ۱۷۸۳ ع برگزشتن آغاز کرد تا آخر ماه متفلسی در مملکت
 آرکات نماند سلطان موصوف با نایب سر عت کوس
 ادر حال بصوب بدتور پرداخت و با حشم بیز از افواج در ادایل
 ماه اپریل در ظاهر بدتور نمودار گردید جنرل میتهوسس که ساوک ادر
 درین مهم یکسر مقارن خطا و غفلت است بجای آنکه مقام
 جنگ شایسته و دره تنگ کوستان که پناه گاه مستحکم

بودی بدست آوردی تا از آنجا بهنگام ضرورت و اضطرار
ممکن بودی که بسوی او نور یا دیگر بقاع محکم و حصین بازگشتی و در آنجا
هرگونه مدد و اذوقه از راه دریای رسیدی خود را در شهری پناه
بدنور عرضه یکسرافواج بحر امواج میسور که قیادت و سرکردگی آن
بنفس نفیس اسپر صائب تدبیر باز بسته بود ساخت و بناچار
تن به بیچارگی و مجبوری و محصورری در داد فوج انگیزی ششصد
مرد فرنگی و یک هزار و ششصد سپاهی هندوستانی بود با این جمعیت
سبکمایه جنرل پخته کار ما مقصدی آن گردید که بی محابا به دفعه و مقابله
شکرگشن سلطان که یک لک نفر میرسید پردازد و لیکن
در اندک زمانه بگام اضطرار راه فرار پیمود و بحکم ضرورت در حصنی
متحصن گردید و شهر بر غنیم مظفر و اسپر دیس از آنکه پانصد مرد را
از بهمین جوانان خویش بکشتن داده بود برخی از سپاه گران خود را
سلطان فرمان داد که محاصره حصن پردازد و جمعیتی گرانمایه را
از آن بسوی شاهراه روانه کرد تا در آنجا اقامت گزیند و در
کمینگاه اعدای هوشیار نشیند بدین منظر راه بازگشت بر قلعگیان
بر بست چنانچه پس از هفده روز بخت برگشتهگان اهل
حصار بدنور بر سبیل اضطرار سر تسلیم پیش نهاده تن با سیری
در دادند این بود قول و قرار با قلعگیان که حرمت اهل قلعه سالم
داشته شود و اسلحه شان بر پشته قلعه توده کرده شوند آن مال

و خواسته که خاص ازان ایشان است نزد خود نگاهدارند و آنچه
از آن سرکار کهنی بهادر باشد تسلیم کنند و باید که ایشان از
کوتاه ترین راه تا ساحل بروند و از آنجا برجهماز نشسته به بابی
روانه شوند در راه و منزلگاه باوقه و دیگر جوایج یاری کرده خواهند شد
و صد کس از سپاهیان جنرل خودش با اسلحه خویش
پاسداری وی پردازند بیست و هشتم اپریل سنه ۱۷۸۳ ع
سپاه سطور از قلعه پیردن آمدند و سلاحهای خود را توده کردند و
چون قریب یک میل راه از بد نور علی کرده بر نیل اقامت
انداختند کرداگردشان جنود سلطانی منیط بود روز دیگر بر جنرل
و علمدارانش چنان فرمان رفت که در حضور امیر حاضر گردند
و پس از پر و امش در قید سخت داشته شدند بعد دو روز
منصبداران لشکر و بخشی فوج و دارو نگان طلبیده شدند و ایشان
در بند و قید داشته بخشی بخیره گاه باز آمد و منصبداران بار سوایی
تمام پیشش امیر برهنه ساخته و پرده میدهند و بسیار
نزدشان یافته شد شانزده روز در آفتاب گرم برهنه تن پابرنجیه
تا آنجا بجات که در اندرون بی بهره مملکت اند رفتند اگر چه
این محنتی متیقن است که جنرل در سختی تمام مرد ولیکن در
کدام اذیت خاص مرد هیچ معلوم نیست و احتمال قوی است
که با تعذیب سخت سرش بریده باشند و منصبداران

دیگر نیز همین تنجابه جانگزا چشیدند و سلطان شرایط تسلیم را نسبت به تنجاییان مسطور بشکست و بدین گونه عذاب شدید ایشان را عقوبت کرد بعلت آن مال و متاع دزدی که جنریل میتیموس در بدنور یافته و هوسناکانه ساوک آنسپاه در باره یورشش کردن و گرفتن بعضی محال را که در مملکت محروسه او بود چنانچه این همه مراتب را سلطان خودش بیان میکرد بهر صورت این معنی نیز قرین قیاس است که مجبور گردیدن او از تسخیر مملکت آرکات از جهت ناخت و تاراج که این فوج انگریزی در ممالک محروسه او مصدر آن شده یکی از آن بواعث بود که او را برای گونه سیاست و عذاب بر نهج انتقام تحریض نمود پس از استخلاص بدنور سلطان موصوف بزودی بالشکر جرار و شمریشمار بجانب منگلور نهضت نمود و ازین رو که آن مقام از بنادر نامدار ممالک محروسه او بود امتزاع آن بتخصیص وجهه است والا نه است ادگشت اگر چه قشون چهل و دوم و چند پلتن از سپاهیان هندوستانی در قیادت میجر کنبل بجز است آن مقام بنکوا اشتغال می نمودند ولیکن با وجود انبوه سجد که همراه سلطان درین یساق بود کار محاصره و هبام قلعه کشائی همگی بر فوج فرانسین که محد و معادن او بود افتاده چنانچه همین جماعه بیز آدرن

پیش ازین واقعه خبر داشت ماین همه بفتوای پخته کاریش
درین واقعه نامرضیه اظهار شکفت و استعجاب نموده انگشت
حیرت بدندان گزیده یعنی از چنان فرزانه نیکخواه اینچنین
اندیشه های تباه کی میسزید و پس از استشاره از دوستان
خیر سگال عزم جزم کرد که آن دستور خیانت پیشه را از پایه
وزارت دکامگاری بر دز سیاه عزلت و خواری بنشانند؛
از بهر اتمام این عزیمت پس از چند روز بهمانه ملاقات
بممنزل دستور میه و د بعد از آنکه جمعی از سپاه خود در دانه اش
مینشانند، و با معدودی از باند اران برگزیده اش در دانه در آمده
بی هیچگونه مدافعه و مزاحمه احدی او را اسیر میکند و آنگاه جماعتی
از سپاه تسخیر دولتهای راجه فرمانفرمای میسور میفرستند؛
ولیکن راجه ازین واقعه تنگدلی و پریشانی را بخود راه نداد و اظهار
اطاعت و انقیاد کرد و حیدر علی خان را طلبیده با کمال اعزاز و
اکرام تاقی نمود و در بارگاه غام بر سر انجمن چنین فرمود که راه و روش
نند در ارج از چندی آنچنان از بناده راستی و اعتدال منحرف
گشته، و از جهت ارتکاب امور نامرغیه، اد افتد و قانون مرا
نسبت بخود فاسد کرده بود که پیش نهاد ناظر حق گزین من
همین بود که رقم عزل بر جریده روزگارش کشیده شود و دست
وزارت بچنین سپهداری کفایت پیشه زیب و زینت

از مدرا س بمحسب سلاطین رسیدند و در یازدهم مارچ عهد و پیمان
 مصالحه بسته شد بدین شرط که آسرای طرفین از هر دو سو خلاص کرده
 شوند و محالاتی یکی که هنگام جنگ و پیکار در تصرف دیگر در آمده
 بخند اند آن تفویض نموده آید چنانچه حصار منگلور و او نور و دیگر قلاع
 که انگریزان متصرف آن شده بودند باز داده شد اگر چه در باره
 تسلیم قلاع و ضیاع از طرفین شرط معاهده باتمام رسانیده شد ولیکن
 در خصوص شرط دیگر که اطلاق اسیران باشد زنهرا از طرف
 سلاطین موصوف ایفای آن صورت نگرفت پیشتر که توثیق
 عهد و پیمان با انگریزان رفتار جماعه ناسنهار مرهقه سلاطین را برافروخته
 کرده بود و چون درین زمان لشکر جرار و مظفر در زیر فرمان
 داشت و روزگار موافق بنا بران فرصت کار مغتنم شده
 خواست تا معامله خصوصیت را با آنجماعه پر خاشخمر بمیانجی
 تیغ آبدار یکسو و کوتاه گرداند چنانچه بر طبق این غریمت همالاک
 مالیه بار را داگنداشته از راه بد نور در خطه سیر حاصل شانور در آمد این خطه
 از قدیم الایام در تصرف اسلاف نواب عبید الحکیم خان بود
 و چار یک خراج آن بجماعه مرهقه داده میشد در سال ۱۷۷۷ع
 حیدر علی خان بهادر برین مرز بوم تاخت آورده نواب آنرا بزور
 در سلک خراج گزارانش منسلک ساخته و دختر او را بزنی پسر
 کو چکش کریم شاه برگرفته اگر چه نواب شانور را بد و دمان حیدری

بدینمطرا بطور پیوند صورت گرفته بود و لیکن در دود سلطان را بدین
 سرزمین و ملاقات او را ناپسندیده انگاشته در ممالک هند و سر
 مرهقه در آمد این حرکت از دیر طبع غیور سلطان ناگوار آمد و اینوای
 انتقام آتش را یکسر تاراج و غارت کرد و دولتسرای او را منهدم
 و غراب گردانید و قلعه بنکا پور را سوخته با خاک سیاه برابر مملکت
 و از شانور بر قلعه ده هزار دانه بادامی جمله برده هر دو را گرفت و از
 جهت تسخیر این دو قلعه مملکت هند و سراد بر تمامی مملکات
 جنوبی ملوک جماعه مرهقه که در میان رودخانه کپوریه و کشتنه واقع
 اند مشرف گردید بدین فتح و فیه دژی مستطیل گشته غرض است
 آن کرد که رود کشتنه را عبور کرده افواج خود را در ممالک
 مرهقه در آرد و آشوب محشر بر پاسا زدارگان دولت پونه
 از لشکر کشی او ترسان و اندیشناک گردیده بار سال
 سفیران هر سب زبان خواستند که سورت غضب او را
 ساکن گرداند و عهد پیمان صلح و صلاح در میان آرند در اواخر
 سال ۱۷۸۲ عهد و میثاق آشتی بسته شد و مقتضای عهد اینکه
 سلطان موصوف بر تمامی ممالک مفتوحه نال خود متصرف
 و فرمانروا باشد بجز شانور که بواسطه آن باز دهد بدین شرط که او بار
 یک ناصل آفرابه پیشوای جماعه مرهقه میداد باشد چون سلطان
 نامدار بدین نمط صلح و آشتی غالبانه با تمامی اعادی خویش در میان

آورد و مظفر و منصور بدار الملک میسور سریر نگین بن نهضت فرمود
 اکنون سلطان اقتدار و حکومت خود را مستقل و پایدار می یابد
 و جمهور رعایای ممالک محروسه اش را مطیع حکم و فرمان و
 امیران و همتران جوار را معترف رفعت و علو شان خود
 می بیند و نفوای جاه و جلال دارائی بر سریر فرمان روانی جلوس
 میکنند و در سال ۱۷۸۵ سلطان موصوف بر خطم ادھونی که جاگیر
 مہابت جنگ خواہر زاده نواب نظام علی خان بود بجمہر متسلط
 گردید نیز بقیہ بہرہ ریاست نواب کمر نول و کمر پہ را کہ بہرہ گلان
 آن را بہر بزرگوارش در سال ۱۷۷۸ و ۱۷۷۹ منضاف ممالک
 محروسہ خود ساختہ بود بہ تصرف خویش آورد و بدینوسیلہ
 اورا بر قلعہ امتیاز گدہ کہ از قلاع حصین و نامدار در ممالک ہندوستان
 شمرده می شود و نامہ تہدید نواب مرحوم حیدر علی خان و جماعہ
 سرقتہ بدان چشم طمع برد و ختہ بودند تسلط و تصرف پیدا آمد
 چنان معلوم می شود کہ سال ۱۷۸۶ از سنین دارائی سلطان والا شان
 در ضبط و ربط امور خانگی و ملاحظہ قلاع و حصون ممالک محروسہ و
 پروہش خزاین و ذخایر سر شد چون از نظم و نسق امور
 ضروری و اہراختہ بسریر نگین مراجعت نمود فرمان داد تا ہرگونہ
 اشیاء الملک بادشاہی را بر شمرده و فترتی منقح پرداختہ شود
 و جواہر و زیورات و دیگر نفایس گہ ان بہار را تقویم نموده

بمعرض حساب درآرند چنانچه تمامی غزاین سیم و زر و دیگر
نقائس همین پس از تقویم مساوی مبلغ هشتاد و دو
روپیه گردیده بدست زنجیر فیلان به منتهی رسید و ششمار قطار
شتران بشش هزار و سی هزار اسب تازی و پارس
را سی کاور و یک لک کاور میش و شش لک میش
و سی لک قنطاری توره دار و سی لک قنطاری پنوق و ده لک
شش شیر آیدار و بیست و دو هزار غریب و سی لک قنطاری
و ده و بیست و دو هزار بار و دو دیگر جنگی اسباب است این بود
تفصیل اشیای منقول و وابسته سرکار دولتدار سلطان با
اماناک غیر منقول چون شمار است و باغات و کاروان خاست
تجارتی و غیره ازین شمار بیرون است از انچه یکصد و بیست
و پنج قطعه باغ از آن سرکار سلطانی بود و قیاس دیگر اماناک برین
توان کرد که گفته اند بیست و پنج قیاس کن ز کستان من بهار مرا
و عدد افواج جنگی مع سوار برار و پیاده های فوجوار مرتب و مسلح
یک لک و چهل و چهار هزار و غلامان آن یک لک و هشتاد
هزار پیاده جهت عراست و حمایت حدود ممالک و غزاین
بودند سلطان دستور نواز بهر افواج خویش بروی کار آورد
یعنی از بهر بخشهای مختلف لشکر اسبای نوایجا کرد و انظار
فرمان که سپاهیان را بوقیست رزم می دهند پیش ازین

در زبان انگریزی یا فرانسوی بود حالا در زبان فارسی
 و ترکی مقرر نمود نیز فرمان داد تا ذخیره غله که تا مدت یک سال
 از برای یک لک فوج کفایت کند فراهم ساخته در انبار خانه
 سریرنگ پاشا نهاد شود و همچنین در قلاع دیگر نیز بر حسب مدارج
 شان ذخیره آماده کرده آید در سال ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸ است سلطان
 تهاشیر معروف تسخیر کورگ و خطبه های ملایبار بود راجه کورگ
 پس از مدت چهار سال که در اسیری سلطان بود از زندان
 گریخت و مصدر آنگونه شورشش و هنگامه گردید که آخر کار در آن
 فیروز مندگشت و لیکن نائران ملایبار برخی ستاصل گردانیده
 شدند و اکثر در جرکه سلمان در آورده و بعض دیگر بممالک
 انگریزان یا هواخواهان شان فرار نمودند میگویند که سلطان دین پرور
 هفتاد هزار نفر اینان را که از سرز بوم ملایبار با سیری برده بود بایک
 لک هندو کسوت اسلام پوشانیده و آنچه مطمح نظر سلطان
 از توسیع حوزه اسلام و تکثیر توابع و خدام بود بظهور رسید زیرا که
 چون این مظلومان در دمند کیش و کنش فرمانفرمای خود برگزیدند و در
 جرکه سلمان در آمدند در عدت جماعه اسلامی در ممالک
 محمد و سلطان افزایش بدید آمد اراده سلطان در اجرای
 شرایع اسلامی مقصور بر ساکنان ملایبار نبود بلکه باشندگان کوینباتور
 و دیگر بخت برگشتگان هندو که بمعرض عتاب او در می افتادند

همین زهر آبه می چشیدند و آخر نوبت بدیوان نامدارش پورینه
نیز رسیده بود اگر شفاعت والده ماجده سلطان که خاتونی بود
مومنین دل پاک طینت در میان نیامدی او نیز با جبار سلطان
میاشته شدی و در همین زمان فرمان سلطان صاور گمردید که تمامی معابد
و میاکل ممالک محمد و سید را یکسر منهدم و دیران سازند و رسم
خرید و فروخت اشعریه سکره از میان بردارند و یکسر درختان
فرما و تار را از بینج و بن برکنند و در آینده نه نشاند پس از عهد
و پیمان با انگریزان در سال ۱۷۸۴م سلطان موصوف سید
غلام علی خان و دیگر دو سفیر بدو دولت فرانسیسه فرستاده بود
از بهر مباحثه و نظاره در باره مصالحه کردن آنقوم با انگریزان
و شریک رنج در اجتناب گشتن باد دشمنان سلطان موصوف
داز بهر تحریض کار گزاران آن دولت بر تجدید مخالفت و منازعت
با انگریزان و هدایای گران بها و مکاتیب موصوفه سلطان روم
و بادشاه فرانس معذوب ایشان ساخته شده در بهی از
شهرورسنه ۱۷۸۴م سفیران سطور از هندوستان روانه
فرنگستان گردیده بدار الملک فسلطنیه رسیدند بر استخباران
آثار و اخبار پوشیده مباد که سفیر چرب زبان و آداب دان
سید غلام علی خان دو مرتبه از سرکار سلطان بدولت عثمانیه روانه کرده
شده مرتبه اول هنگام جلوس طپو سلطان بر سر فرمانفرمانی با هدایای

جزیره رفته و مشمول عواطف سلطان روم با تحایف خاصه آن بلاد
از برای سلطان دکن بازگشته و بار دوم همان سفیر صایب تدبیر
با مکتوب محبت اسلوب ارسال نموده شده و بانامه سلطان
روم که در کتاب مندرج ساخته شده مراجعت نموده از آن
باز که سلطان بر تخت حکومت جلوس فرمود تا زمان ارتحال
زینهار از تگاپوی برهم زدن و تباہ نمودن اقله از انگریزان
در ممالک هندوستان نیار امید و چون هیچ حیل و وسیله از بهر اتمام
این مرام قرین قیاس ادنی نمود جز اینکه با جماعه فرانسیس که عریف
انگریزان در هندوستان و در کار دانی و دفنونی همعنان ایشان
اند نیکو در ساز و دو بمقتضای این * مصرع * شاید کوفت آهن
جز بآهن * بکفایت این هم پردازد بنا بران از ناکام بازگشتن
سفیرانش از ممالک فرانس خواست که باز سفیران
ستوده فن شیرین سخن به دارالملک فرانس بفرستد
بنا بران از میان ارکان دولت و اعیان حضرت خویش
محمد درویش خان و اکبر علی خان و محمد عثمان خان را برگزیده روانه
منزل مقصود فرمود چنانچه ایشان نهم ماه جون سنه ۱۷۸۸ ع در شهر
طولان از مرکب فرود آمدند بادشاه فرانس بسان لوئیس شانزدهم
ایشان را با کمال احترام و اکرام تلقی نموده بار دیگر سیوم آگسٹ
سفیران سلطانی بار داده شدند ایشان سالت امداد و اعانت

حالی از زبان سلطان دربار همدردان گرده انگریزان از قاهره
هندوستان نیکو دانمودند و گفتند که در پاداش این یاری و همکاری
نیمه غنائیم که از کسر و نهیب اعادی دستیاب و نیمه ممالک
که از کشتش و کوشش افواج دولتمین فرانسیسیه و میسوریه مفتوح
خواهد گردید هدیه دولت علیه فرانسیسیه نموده خواهد شد اگر چه پیغام
این سفارت و تقدیر اینگونه اساس ثروت بادشاه
فرانسیسیه را بسیار دلتوازی بود ولیکن از دسترس او بیرون بود
که در نواستهای سلطان قبول نماید زیرا که در آن زمان گردنش
در زیر بار گران دام می فرسود بنابراین همین قدر در جواب آن
پیغام و پیشکش باسفیران گفت که ما خواهی و صداقت
او را خاطر نشین سلطان کنند و امین که از کفایت مهمات ناانگهی
یا خطوب مالکی نویش برداخته می شود با اعانت و یاریگری سلطان
اشغال نموده خواهد شد پس از آنکه سفیران سلطان چند ماه در شهر
فرانس بسر بردند و باوازم مهمان نوازی و مراسم پر شکوه
ضیافت اختصاص داده شدند باز بر مرکب فرانسیسی بعزت
و احترام بر نشسته روانه هندوستان گشتند و در ماه می سنه ۱۷۸۹
بدار الملک سریرنگ پتن رسیدند و چون بدان عرض که مظهر نظم
سلطان بود فایز نشدند باغایت بی التفاتی و سرد مهری از حضور احتشام
کنجور سلطان پذیرفته شدند اگر چه سلطان از آن اعانت که از جماعه

سینجیلا

بسم الله الرحمن الرحيم

—❦—

الحمد لله الواجب الوجود والشهود، مبدأ كل موجود ومشهود، والصلاة
على سيد طوائف الاسلام، مقتن شرايعهم والاحكام، ومنزله الاطهار
اصحاب التقى والسداد، وصحابته الاخيار ارباب الهدى والرشاد؛

گفتار عبرت بار، وابسته بی ثباتی این نشأت
ناپایدار، و تبتد عوالم کن فکان، بتبتد انظار
پاک یزدان، که دنباله اش باجمالی بیان فوائد
مطالعه اسفار مآثر و سیر، و ترجیح بعضی از آن
بر بعض دیگر می کشد، و خاتمه آن باظهار
سبب تالیف این اوراق تواریخی می انجامد
که قطره از آن دریا، و ذره از آن صیواست

اگر چه درین منزگاه اسکانی دایرمان سرای فانی، که بسبب
تجدد انظار یزدانی نسبت بدین تیره خاکه ان هیولانی، جنود
وجود در هر زمان و هر مکان، قافله قافله آیان و روان است، و هر
کونی از اکوان در هر سنی از اسنان، در دیگه وضع و شان،
بل در هر دو آن نایکان مان،

اود درین یساق کشته شدند و چون این سلاوک سلطان که ناقص
 آن عهد و پیمان بود که در بنگلور بسته شده و در آن حیانت
 مرز بوم راجه مرز بوریکی از شرایط گرانمایه بود سبب ناخوشنودی
 جماعه انگریزان گشته بنا بران ایشان چند پلانتین باید ادر ابراهیم فرستادند
 ولیکن سلطان باین همه از عزیست و ایستادی نغمه زیراکه
 در ششم مارچ سال ۱۷۸۹ بار دیگر بر آن سرحد حمله آورد و باز
 به عزیست خود اکنون توپخانه سنگین از سیرنگپتن طلبیده
 پانزدهم ماه اپریل یورشش و جویش عام تمامی سرحد را بقبضه
 تصرف خویش در آورد افواج راجه تپار از آن سرحد بدو سب
 دار الملک خود باز گشتند سلطان به تعاقب ایشان لشکر فرستادن
 مصاحبت وقت ندید بلکه بنور متوجه یورشش گزشتا تور گردید
 و پس از تمامه شدید بزودی آنرا ستیغ کمر دایند و بیگانه و پادور
 و کوریا پالی و چند قلاع دیگر را باستانی تسخیر کرد و چون شهابی
 باو کاست ترادنگور مفتوح گردانیده شد سلطان فرمان داد تا آن سرحد
 را یکسر منهدم و ویران گردانند چون این همه جاسارت و
 پیشدستی سلطان در پندار انگریزان همعنان نقض پیمان
 و اعلان جنگ بود بنا بران فوجی بسرگردگی کمر نیل هر ظلی باعانت
 راجه فرستادند و بر جنود بنیسی و مد راس فرمان رفت تا یقینا و ت
 سپه سالاران خویش آماده غریب و پیکار گردند و مقارن این حال

پیغام آشتی. جماعه مرهقه و نظام علی خان از جانب انگریزان
پیش کرده شد تا ایشان با انگریزان همدستان شوند و از
بهر جنگ سلطان شکر آرا ایند چون جماعه مرهقه و نظام علی خان
از سلطان دله پیر داشتند بفور لیک اجابت گفتند سلطان
ازین خبر افواج خود را از دستبرد تراونکور باز داشته بسریرنگپتن
برگشت و مکتوبی بکار گزاران مدراس ارسال نموده خواست
که سفیری روانه کنند تا بوجه شایسته خاطر نشین ایشان گرداند
که باعث شکر کشیدنش بصوب تراونکور چه بود جنرل
میدوس از اجابت پیغام سلطان ابا نموده گفت که سلطان
در نگرستان اسرای انگریزی بر حسب شرایط سنه ۱۷۸۲
مرتکب نقض پیمان گردیده است و با همه عهد همدستانی بر بوم
و بر هوا خواه انگریزان دست جبر و تعهدی کشاده پانزدهم چون
سنه ۱۷۹۰ شکری گران که سپه سالاران جنرل میدوس
بود بممالک محروسه سلطان در آمده قلعه کمرور را تصرف
کرد و از آنجا جنرل مذکور به داراپورام و کونبنا تورا متوجه گشته
متصرف هر دو مکان گردید و کرنیل اسطوطا و دند یگل و پلیکا چری
راستخاض گردانید و جنرل میدوس غریمت آن نمود که از
راه که مات معبر فیلی داخل میسور شود و مادامیکه شکر انگریزی
در تحصیل اذوقه و غله در کونبنا تورا اشتغال داشت کرنیل

فلاید باقشون خویش از بهر تسخیر سیمنگل پیش فرستاده
 شد چنانچه این مهم را جنرل مذکور باسانی تمام سرانجام نمود در عرض
 این دستبرد که از افواج انگریزی بظهور رسید هیچگونه مدافعه
 و مقابله از جنود ساطانی بعمل نیامد همین رساله سواران سید
 صاحب و جمعی از سواران پند آره گاه گاه بتاراج بنگاه و اسباب
 میامیان می برداشت و پس داندگان افواج را میکشست چون
 هیچ نهر از جنبش سلطان سموع نشد و پنهان معام شد که سلطان هنوز
 در حدود مجاور سریرنگ پنهان سکونت میدارد ولیکن سید دهم سپهسالار
 فوج متعینه کمر نیل فلاید تقدیم آلتیش ساطانی را مشاهده نمود و پس
 از ساعتی چند فوج سلطان موازی چهار هزار کس با توپخانه گران
 در میدان کارزار نمودار گردید و از گوله و گلوله بر افواج انگریزی
 باران سخت بارید باز از رزم تمام روز گرم بود و از هر دو سو
 مردان کار بسیار کشته شدند مشبه بامشام از میدان کارزار
 دور رفتند کمر نیل فلاید خواسته بود تا بمحسک انگریزی ملحق شود
 ولیکن از رماند عدم پناز پایان بارکش بر سبیل اضطراب
 بهره گرانمایه از بنگاه توپخانه باز پس گذاشته باقشون خود چهار دهم
 سپهسالار روانه گردید و افواج ساطانی بزودی دبان آن گرفتند و تمام امروز
 از هر دو سو گوله اندازی های دور و دربر شد ولیکن به هنگام پناز ساعت
 شامگاه . محلی که آن قشون رنل اقامت انداخته بود چنان سنگین

صورت گرفته تا سه ساعت قایم ماند و در آخر چون سلطان
 بازگشت فوج انگریزی بی دغدغه بسوی دیلاقی کوچ کرده روز دیگر
 به انجار رسید جنرل مید دس. بمحرو شیندن خبر رسیدن فوج
 سلطانی به فور بمکمل کرنیل فلاید شتافت ولیکن رهبران
 بجای راه ستیمنگل او را به امیکوت بردند و هر دو فوج یکدیگر را نادیده
 از هم در گذشتند و لیکن سلطان کوچ جنرل مید دس را حمل
 بر حیا نموده پنداشت که او بدین نظم پیخواهد که فوج خود را در میان
 سریرنگپتن و جنود او جایل گرداند بنا بران باز پس گشته رود و بانی
 را باز عبور کرده بر شمالی ساحل آن محل اقامت افکنند اما امیکه
 افواج انگریزی با هم متلاقی شده به کوئنباتور بازگشتند از رهگذر
 چابکی و کثرت چار پایان بارکش و نیکو توانا بودن شان بر حمل
 و نقل ذخائر و اسباب افواج سلطانی با کمال سرعت و شتاب
 و همواره آماده بودن سواران ینجا گرش بگردگشتن حوالی جنود او و
 خبردار بودن شان از جاسوسان انگریزی که هر کرا از ایشان می یافتند
 بی دریغ می کشتند و هر دم اخبار کوچ و مقام افواج انگریزی بساطان
 میرسانیدند انگریزان یکسر از جنبش سلطان بی خبر می بودند و او از
 کوچ و مقام ایشان نیکو آگاه می بود چون کار گزاران مدراس
 معلوم کردند که جمعیت سپاه جنرل مید دس از ان کمتر است
 که مصدر اثری شایسته در مقابله جم غفیر جنود سلطان تواند گردید

بنا بران کرنیل مکسویل را فرمان داده شد که باجنود خود متوجه کوئینباتور
 گردیده باجنریل میدوس ملحق شود منتهی بیان این واقعه را بسلطان
 رسانیدند و ادبزدی از بهر مقابله کرنیل روانه گشت و تا سه روز
 هنگامه گوله اندازی بر قشون کرنیل گرم داشت و لیکن کرنیل
 مستور از مقابله او کناره گرفته انتظار وصول لشکر جنریل
 میدوس میکشید چون نهم ماه نو بهر از وصول جنریل موصوف
 بسلطان اعلام نمودند بزودی روانه پولایتی گردیده افواج خود را
 فرمان داد که بی مقابله غنیمت بدو پیوندند و ازین رو که سلطان درخود یارای
 مدافعه افواج اعادی ندید عزیمت آن کرد که درین خصوص بردش
 مستمرا له مرحوم خود اقله کند و رفتار او را در امور کارزار دستور العمل
 خود گرداند و بجای حراست و حمایت ممالک متصرفه خویش
 بلاد و عباد مملکت اعادی را با آتش و آب تیغ طعمه عرق و غرق
 چنانکه بنا بران بجای نهضت نمودن بمیسور کوس ارجال
 بصوب جنوب از نواحی شمالی نواز بدین نیست که در بوم
 ویرانجور دراید و بیک ناگاه برتر پناهی حمله آورد و لیکن چون برود
 کلیردن رسید بمشاهده حال رود که در عین طغیان بود بغایت
 دلتنگ گردید زیرا که غیور کردن رود اگر چه ممکن بود و لیکن افواج
 اعادی در تعاقب او بودند و میخواستند که راه بازگشت را بروی
 بسته سازند بنا بران بسوی دست پستپ بازگردید و در اثنای راه

آنهمه دلاست را که دید یکسر بنهب و تخریب آن پرداخت
در ماه دسمنبر تھیّاگده را محاصره نمود ولیکن اثری بران مترتب نگردید
پس از هفتده روز محاصره برآه ترنابلی و چتاپست و داندیواش
پشت رفت و در اثنای راه از عادت معهود خویش که
تخریب بلاد و اسیری برهمنان و آلوده گردانیدن معابد باشد
و ایستادن فرمود و بعد از آن متوجه پانده پجیری گردید شاید بدین امید که
از جماعه فرانسیس امدادی یابد بادیشان تجدید عهد وفاق و اتفاق
کند ولیکن چون حاکم ایشان با انگریزان عهد کرده بود که ز بهار
باعانت طرفی از فریقین پند از دازان جانب ناکام برگشته قلعه
برماکیل را در تصرف خود در آورد در زمان این جنگ و جدال
سلطان مایقه سپهداری و هندو شمن شکسنی و ذوفونی خود را در امور
کارزار نیکو آشکار و بر روی کار آورده سودای انگریزان را بچاکی
و جلاوت خویش یکسر خام و ناتمام گردانیده چنانچه انگریزان بجای
آنکه بهره اعظم از مملکت میسور بتصرف خود در آرند چنان مشاهده
میکنند که سلطان برحد و مجاور مدراس لشکر کشیده ساکنان آنرا
شاید بگو ناگون محنت و تشویش مبتلای گردانند ولیکن وصول
لارڈ کرنوالیس در سال ۱۷۹۱ باعث گرانمایه سپاه و مبلغ
فراوان از سوی مملکت بنگاله و توجّه افواج مرهّته و نظام علی خان
از پونه و حیدرآباد بامداد انگریزان بزدی هوای روزگار دیگر

فرستادن راجه میسور جیشی بسر کردگی کناری را و از
بهر محاصره بنگلور و هریمت یا فتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهها از مطلق بقلعه سویرنگپتن
و پس از متبوس گردانیدن راجه خودش با الاستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منجه دم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تماسته با آنچه افواج که پیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پانده پیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعه داران خویش که بخطر حصارهای دانیل
نکو متش می پرداختند برمی نگارد تا بجز است و حمایت مقامات
مفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرست پیش بردن کار و حمله آوردن
بر صریف ماهی دقایق کارزار پیشتر که از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مقامات می شمرده بودی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسر کردگی سپهسالارش کناری را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو گذرند ؛ ولیکن حیدر علی خان

تن با سیري در دادند بوقوع این روداد سلطان بلار دکار نو الیس
مکتوبی برنگاشت متضمن آشتی موقت ولیکن چون این پیغام
سبب و نحوه پذیرفته نشد افواج خود را بقیادت سپهبداران
واگذاشت تا جنبش اعادی را در نظر دارند و خودش متوجه سریرنگپتن
گردید تا بعد از اسباب حمایت پردازد بیست و هشتم ماه
مستور لار دکار نو الیس از بنگلور نهضت نمود تا با جنود نظام
علی خان و افواج بدرقه که از مقام انور کوچیده بود ملاقی گردد و سیزدهم
اپریل لشکر انگریزی با فوج نظام علی خان که پانزده هزار سوار
بود پیوست لار دکار نو الیس در ماه اپریل سنه ۱۷۹۱ به بنگلور
باز گردید و سیوم ماهی آغاز نهضت سریرنگپتن نمود و دو مقام
اراکیری را مضر خیام لشکر خود ساخت سلطان افواج خود را
بر شمالی ساطل کادیری آماده جنگ گردانیده که پیش
آن زمین نمناک بود که پافرو رفتی پانزدهم ماه مذکور لار دکار نو الیس
بر دحمه برد پس از ستیزه آدیز سخت بطریق اضطراب از آنجا
برناسته در پناه گاه اتواپ قلعه منزل گزید چند روز بیشتر
رسیدن فوج مدراس جنود بنبنی در قیادت جنرل ابر کرنبی
رسیده بود لار دکار نو الیس میخواست که هر دو لشکر بنبنی و مدراس
را با هم پیوسته گردانند ولیکن چون موسم برشکال بود و رودها
در طغیان این غریمت در حین تعویق ماند ازین رهگذر داز سنج

ساختن آن سپهدار دولتیار گویي تمامست سپاه و توپخانه
 خود را بسرگردگی محمدوم علی خان خسرو پوره اش، و بدر رفتن
 پانده پجیری از تصرف جماعه فرانسیسیه و بناچار ناکام
 برکشتن نان موصوف و بمعرض عتاب و خطاب حیدر علیخان
 در آمدنش بادیگر خصوصیات وابسته آن واقعه، مشعر بر گونه طرفی
 و منبئی از شهامت و کرمیت و حریت و مرحمت نواب
 حیدر علیخان بود که اساس این مختصر بر اعلام امثال این چیزها
 نهاده شده، و صاحب تذکره نواب حیدر علیخان که این ادراک
 از ان مترجم شده گوئی، آنرا یکباره قلم انداز کرده بود، مناسب
 چنان نمود که این مقام از کتاب مآثر حیدر علیخان بهادر
 برنگاشته موسیرم دل ط فرانسیس ترجمه کرده باصل
 کتاب ملحق گردانیده شود، و همچنین دیگر مآثر و اخبار شایسته یادگار
 از ان کتاب برگرفته باقتضای مقامات خویش برین مختصر
 اضافه کرده خواهد شد؛ اکنون بر سر حرف باید شد؛ در سال یک هزار
 و هفصد و شصت عیسوی در آن زمان که حیدر علیخان بهادر بحماییت
 مکننت و اقتدار خودش از سطوت و دستبرد جماعه مرهقه
 اشتغال میداشت پانده پجیری مستقر جماعه فرانسیسیه
 از صولت انگریزان بمعرض خطر عظیم بود بنا بران بر حسب
 استدادموشیرلای، حیدر علیخان هفت هزار مرد جنگی را از سوار و

و گلوله‌ها در رود اندازد و یکسر عرابه و گردون آلات لشکر کش
 بسوزاند و در بیست و ششم ماه می بسوی بنگلور مراجعت
 نماید درین تقریب شلکه‌های مبارک باده از قلعه سریر نگپتن بلند
 گردید و در تمامت شهر سریر نگپتن شباهنگام چرخان شادی
 افروخته شد و اهل دربار و مقر بان سلطان بتقدیم رسم تهنیت
 پرداختند که دشمنان صعب را در جنگ دوم هزینه داده
 بی بهره و ناکام باز گردانید ولیکن سلطان که هر روز اخبار فیر و زنده‌انه
 فرارسیدن جماعه مرهتّه بد و میر سید نیکو آگاه بود که اگر چه این
 بلای سیاه از سردار الملک اندکی دور شده ولیکن یکسر منفع
 نگشته است بنا بران مکتوبی به لارڈ کمر نوالیس متضمن خواهش
 صلح و صلاح برنگاشت چون از مضامینش مفهوم شد که مقصود
 سلطان همین است که عقد اجماع و اتفاق که در میان انگریزان و
 هواخواهان شان مرهتّه و نظام علی خان بسته شده است منحل گردد
 و ادباجماعه انگریزان تنه‌های میثاق هواخواهی و اتفاق استوار گردانند
 لارڈ کار نوالیس در پاسخش نوشت که هیچگونه پیغام و درخواست
 سلطان را که هواخواهان انگریز مرهتّه و نظام علی خان را در ان
 مشارکت و مداخلت نباشد از در امکان نیست که او
 آنرا پذیرد ولیکن پیش از صورت پذیرفتن هیچگونه عهد
 و میثاق در میان فریقین این معنی پیر ناگزیر است که سلطان

تمامی اسیران انگریزی را داسپار و سلطان یحیی و انمود که
 هیچیک از اسیران انگریزی در دست ادنیست و چون
 نزد او بمعرض شوش در رسیده که لار کار نوایس از آن
 معاهده که با او خوانده اند دارد از دم نه و فسونش کناره نتواند گذرید
 در صد آن نشد که دیگر بمحمدان را از آن خود گذرد اند یا از محمدی
 باز آرد و خود را عرضۀ اخطار جنگ دیگر با جماعه انگریزان سازد
 چون به پیوستن جماعه مرهتۀ محسار انگریزی با ذوق تنلی بفرانی
 تبدیل یافته بود لار کار نوایس را توانائی آن پیدا گشت که
 چندی در خواهی به یرنگیتن بسر برده لیکن چون این معنی از
 در امکان نبود که بزودی آنهمه ساز و سامان جنگی که عذر سبب
 تلف گردانیده شده بود باز بهم آورده شود و بدین آن تجارت
 نمودن بر محاصره دشوار بود لار کار نوایس مردم شکر خود را فرمان
 داد که راه آمد و شد در میان کرناک و میسور پیدا کرد تا حمل
 و نقل اسباب و ذخائر بخوبی صورت بندد و در بنگلور ذخیره
 و از وقت و سامان جنگی فراهم آرند ششم ماه چون افواج متفقۀ از راه
 ناکنگل و مولیدرگ و او تریدرگ و ساوندرگ به هشتم جولائی در جواهر
 بنگلور رسید و مرهتۀ بصوب پیتل درگ و سواران نظام علی خان
 بسوی کیشیکوته نهضت نمودند و فوج انگریزی به بنگلور کوچ کرد
 و در اواسط جولائی باره او سور را جمعیتی از سپاه انگریزی منحص

گمردانید و بر دژ نامیچه که در آنجا یافتند چنان منکشف گمردید که سه کس
از مردم فرنگستان در آن دژ بحالت اسیری بنفرمان سلطان
کشته شدند لشکر انگریزی در جوار او سوار بر دژ و باین رفته
گمردانیه که از کرناٹک می آمد با هم پیوست و در عرض سه ماه آگست
سپتمبر اکتوبر چندین دژ و باره در حین تسخیر سپاه انگریزان
و هواخواهان شان در آمدند تا در ترین قلاع باره انجیتی و در گم
داد قیه در گ و رای کوه و نندیدرگ بود و درین هنگام منیهیان سلطان
را چنان گزشت گذار میکنند که محال کوئنباتور که در تصرف
انگریزانست سپاه محافظ آن قلیل اند سلطان فرصت
کار مختنم مشرده قشونی را به تسخیر آن نامزد فرمود بمساعی کمک
سنگین که بقیادت میر قمر الدین خان سپهبد ار فرستاده شد
آن محال بر گرفته و لفظنظ کالمرس با تمامی جمعیتش که یک هزار
سپاهی بود اسیر گمردید مقارن این روزگار سلطان بالشکر جزار
بصوب بد نور نهضت نمود از بهر تلاقی با جمعی از سپاه بد رفته
که از آنجا رانده شده بود و وصول سلطان فوج مرده را که بر کردگی
پرسرام بهداد محاصره قاعه چیتلدرگ می پرداخت هول در دلهما
انداخت ولیکن سلطان از کاریکه متوجه آن بود پرداخته متوجه
سیرنگپتن گمردید چون لارڈ کالمرس را میسر راه آمد و شد در میان
کرناٹک و حیدرآباد اگشاده بود و عزیمت آن نمود که آنحصار را

که در میان بنگلور و سریرنگیتن واقع اند مستخاص سازد ازین
 حصون ساوند رگ و ادتری درگ بغایت گرانمایه و نامدار
 است و ساوند رگ آنچنان محکم و استوار که جمہور انام آنرا از ان
 قلاع می انگارند که دست تدبیر قلعه کشایان از افتتاح آن بسته
 است و پای سعی شان از تسخیر آن شکسته و هوای اطراف
 و جواسب آن آنچنان روی و نامایم طبایع است که ازین جهات
 آنحصار بقلب جبل ابل خوانده می شود و سلطان آتند رود ثوق
 بخصانت این در و در است و ایش میداشت که بنگامیکه
 منہیانش بد این جنبه رسانیدند که انگریزان عزیزست سفیر
 آن نموده اند با کمال شاشت بر زبان آورد که نیمه فوج انگریزی
 بآب شمشیر غازیان تلخابه مرگ خواهد چشید و بقیه السیف
 از دستبرد هوا بر باد خواهد گردید و ہم ماه د سنبر سنہ ۱۲۹۱ لارۃ
 کار نو الیس بدین حصار همکین رسید و پس از حصار دیارده
 روز برگرفت ادتری درگ نیز بیست و چهارم د سنبر مستخاص
 نموده شد افواج سلطان آتند رونوف زده بودند که بمحمد دیدن
 مردم فرنگستان از حصار بگریختند را گندھی و غیبه بی زحمت تسلیسم
 نموده شدند و سرتاسر آن بوم ویرانکم نهاد که در میان بنگلور و رود کادیری
 واقع است بشرف انگریز بهادر در آمد بنود نظام علی خان از آگست
 تانوبه بمحاصره گرم کنده اشتغال در زیدہ قلعه پایین مفتوح نمود

و جمعیتی گرانمایه از سپاه بسرکردگی مویه الدوله مشهور بنام
 حافظ جی بخر است و حمایت بقاعه مفتوحه ماند و باقی لشکر بسرکردگی
 اسیر سکندر جاو در اواسط دسنبر سوی کولار روانه گردید
 بیست و یکم دسنبر شاهزاده فتح حیدر با جمعیت دوازده هزار
 سوار با سرعت یاد و زان چون سیل کوهستان که بر نشیبستان
 ریزد بر سر پشته فروریخت و تمامی جماعه مغلیه را که بخر است آن مقام
 می برداختند با سیری برگرفت و محافظان قلعه را بتجدید کماک
 نیر و مند گردانید و چندین خاندان سرداران را از قلعه بر آورده سالم
 و غنیمت بر سریر نگه داشتن مراجعت نمود چون در ماه جون فوج مرهقه
 بسرکردگی پرنسرام بھاو بصوب چیتلدرگ نهضت نموده از اوضاع
 آن حصار چنان پنداشت که برگرفتن آن بزور از حیز اسکان
 بیرونست بنابراین بر شوت چاره گری نموده بتطبیع کوتوال
 پرداخت تا قلعه بدوا سپارد ولیکن فایده بخششید چندی در حوالی
 آن طرح اقامت ریخته بتخریب آن مرز بوم اشتغال ورزید
 پس از این بجانب غربی آن محال متوجه گشته بدو گاری فوج
 انگریزی به تسخیر هو لی مانور و چند قلعه دیگر سرمایه فیروزی اندوخت
 چون بمسین مرز بوم کاناره و بد نور از محالک محمرد سر سلطانی
 از صدمه تاخت افواج متفقہ خنوظ مانده بود سلطان ازین محاللات
 اذوقه و علوفه می محتاج می طلبید ولیکن چون میسر رسید که مبادا یغما گران

مرهقه رود تنب بجهه روه را عبور کرده دست قطاول و تعدي بران
 بوم و بر واکشانيد بمقتضای دور بيني و احتياط فوجي گرا خمايه بقیادت
 نواب علي رضا خان بجهه است آن برگماشت اين سردار بقریب
 لب غربي رود تنب رتل اقامت انداخته بوضعیکه محسن سمو که
 در پنجه اول یاساقه او بود بیست و پنجم د سنبر سنه ۱۷۹۱
 فوج مرهقه از رود بجهه روه و روز دیگر از رود تنب که هر دو دران زمان
 پایاب بود برگزشت و فوج انگريزي بيار يگري جنود او بر شکر
 میسو ر تمامه آورد و پس از کوشش بسیار مظهر که دید نواب
 موصوف با جمیعت بکرا از و پانصد پیاده و پارسه سوار بکنصار
 کلید رگ که بر مسافت سیزده میل از بد نور واقع است
 و نواب موصوف بیست و شش ازین فیلمان و خزینه خود را بد انجا
 فرستاده بود پناه برد سي و یکم د سنبر مور پال از بهر تخیر
 در سمو که بر آورده شد و پس از مشاهده چهار روز در او اسپردند
 پرسه رام بهما و معه فوج در بهوار سمو که تمامه بخوري سنه ۱۷۹۲ چندی
 اقامت در زیده پس از ان بکنصار بد نور رسیده فرمان داد
 تا بر بعض مکانات بیرونی آنتامعه تمامه کنند و لیکن چون او شنید
 که قمرالدین خان بهادر از سپهبداران نائي سلطان بالشکر
 جزار از بهر تمایلت بد نور توبه نموده است از ان عزیمت
 دست برداشته بر حسب عهد خواست که بلار د کار نوالیس

پیوند و تاد در محاصره دارالملک سلطان باو یار باشد چنانچه
 پیرسرام بر حسب این عزیزست کوچ نمود چون خبر هزیمت
 نواب علی رضاخان بساطان رسید فوراً بقمرالدین خان فرمان داد
 تا از بهر حفاظت بدین نوربشتاید ولیکن بدو این چنین فرموده بود که
 زنهارد و ربنده تعاقب جماعه مرهقه نباشد بلکه این جماعه مگس طینتان
 پر آشوب را بباد حمله سواران و غازیانش پراکنده فوج خود را
 بفراهم ساختن اذوقه مشغول گرداند و هرگاه فرصت دست دهد
 آن را بسریرنگپتن روانه سازد مقارن همین حال سلطان
 قشونی را از سواران ینما گرش بصوب کرمانتاک روانه کرد
 تا بنهیب و غارت آن بلاد پردازد و مطمیح نظر ازین ارسال
 همین بود که بشنیدن این خبر بعضی از افواج انگریزی که بر سر
 مملکتش هجوم آورده آمد بحماییت مرز و بوم خودشان البته باز
 خواهد گردید و بناچار بارش و فساد اعدای گونه بخت خواهد
 گزاید ینما گران سلطان بر حسب فرمان تا انجار رسیدند
 که مدراکس از آن سه میل مکتر بود مردمان را گشتند
 و چند قریه را آتش زدند ولیکن چون سلطان در آخر دریافت
 که در این چنین نهیب و غارت هیچگونه بهبود نیست بنابراین
 بتجدید از لارده کارنوالیس درخواست آشتی و استجارت
 فرستادن سفیری میکند ولیکن چون لارده کارنوالیس

از جهت شکستن عهد گذشته آشفته گیرها داشت همان زمان
 بر سول سلطان فرمود که هیچگونه نامه و پیام مصالحه پذیرفته
 نخواهد شد تا آنکه تمامی اسیران را که او در کونابا تور برگرفته است
 خلاص نمیکند لارده کارنوالیس پس از آنکه تمامی مایحتاج محاصره
 و هرگونه اذوقه مهیا گردانیده بود انتظار نمودن بر سرام بهادر را
 بجاصل تصور نموده در غره فبروری سنه ۱۷۹۲ ع بهرایی بنود
 نظام علی خان دهری رام پندست از مقام او تر در کیشتر
 جنبش نمود و سواران سلطان قریب یک هزار در صد دآن بودند
 که بغارت و غلبه پردازند و لیکن چون درین عزیمت
 ناکام ماندند دست را که در اثنای راه واقع بود آتش زدند
 و مواش و باشندگان آنرا یکسور اندند پنجم ماه الفواج متعلقه در
 نظرگاه میرنکپاتن رسیدند و بقریب رود کاویری رشت اقامت
 انداختند سلطان سپاه خود در جایگاه استوار فراهم آورده
 مصاف جناب آراسته بود و نصاب بنود سلطان درین
 رزمگاه چهل و پنج هزار پیاده و ده هزار و یکصد سرب
 توپ بود لارده کارنوالیس در نه ساعت شب روز
 ششم فبروری با شش هزار و هفتصد پیادگان انگریزی بدون
 توپ متوجه آن گردید و جناب عظیم روداد و پنجم ماه سلطان
 چند بار سارت نمود تا مقام شمالی رود را بدست آورد

د انگریزان را از جزیره بیرون راند ولیکن اثری مترتب نگردید
 و چون دل سپاهش شکسته بود جم غفیر از خدمت سلطان
 کناره گرفتند و جماعه فرانسیه نیز که ملازم سلطان بودند از جهت
 نظر کردن بانجام بدکارزار خود را تسلیم لارده کار نو الیس نمودند
 بر شرقی جانب جزیره سریرنگپتن بوستان نیست شاننه خوش
 و غرم بنام لعل باغ درین بوستان چندین قصر بلند و شیمنه های
 دلپسند است که بشرف انگریزان درآمده بود لارده بهادر
 حکم ضرورت مردمان را اجازت داد تا درختان بوستانی را بریده
 مورچال سازند و مقارن اینحال قصرهای شاننه و حجرهای عبادتخانه را
 بیمارستان رنجوران و تیمار جای زخمیان نیم جان گردانیدند ؟

دبیت

آری چه عجب داری کانه ر چمن گیتی
 چنند است پی بلبل نوحه است پی الحان
 سلطان بهاشای این عبرت فرا انقلاب که همان باغ دلکش
 و بوستان نشاط افزا که در ساختن آراستن آن هزاران هزار
 رویه صرف شده بود و بشوای

دبیت

جائیکه بود آن دلستان با دوستان در بوستان ،
 شد ز اغ و کمر گس را مکان شد گمرگ و روبه را وطن ؛

خراب و دیران گردانیده شد خیلی دختسته و پیریشان گشته فرمان داد
 تا گلوله های اتواپ بی هم از قلعه بران باغ و بتاع که تالادر
 تصرف اعادی بود سردادند اگر چه بعضی ازین گولها بمعسکر انگریزی
 که برکناره مقابل رود واقع بود رسید ولیکن ایچیک گره از کار
 فرد بسته اش نکشود چون سلطان نیکو دید که ایچیکونه صورت به بود
 در آئینه خیالش بگوه نمی نمود باز عزیمت آن کرد که دیگر بار
 سلسله آشتی بجنبانه بنا بران از بهر تمشیت این مرام لفظی
 کلمه س و ناس را که در هم کونیا تور در دست سلطان اسیر افتاده
 بودند پیش خود طلبیده این چنین خطاب کرد که منخوانم نزدی
 از قیدتان را بنی بخشتم و چون از دیر باز خواندن آشتی و مصالحه ام
 بنا بران شماره را حامل این مکتوب بنام لارده کارنوالیس که
 درین باب نوشته ام می گردانم باید که بواسطه آن بمن بازسانید
 و آنگاه مکتوب بطور بدست لفظی کلمه س سپرد و دو تاشال
 و پانصد روپیه بداد و دعه کرد که اسباب و ابستان او
 از پس فرستاده خواهند شد پس فرمان داد که سواران
 و ملازمان سلطانی او را بار فیتش در معسکر انگریزی ببرند پناهنده ایشان
 فردای آنروز در خیمرگاه انگریزی رسیدند شانزدهم فبروری فوج بنی
 بسرکردگی جنرل ابرلر بنی بلارده کارنوالیس بدست در این فوج
 دوهزار جوان فرنگی بودند و پانصد هزار سپاهی هندوستانی در شب

هیند هم مور چال بر جانب شمالی قلعه بر آورده شد و نوزدهم فوج که
 قاید آن جنریل ابر کر نبی بود رود کاویری را عبور کرده بر جانب
 جنوب شرقی مقام برگرفت بدافعیت این یورش سلطان
 نفیس نفیس باجنود سنگین از پیاده و سوار کوشید و لیکن پس
 از کوشش سخت بر سریرنگپتن مراجعت نمود بیست
 و دوم بران محال که جنریل ابر کر نبی برگرفته بود با کمال سطوت
 و شدت حمایه آورده شد و لیکن دلیران میسور ناکام باز گردیدند
 در انشای این جدال پیام عهد و پیمان مصالحه نیز آورده می شد چهاردهم
 ماه و کیلان سلطان دوکای سرداران هندوستان در خیمه که بتخصیص
 از بهر تلقی رسولان طرفین زده شده بود سلامتی شدند و گفتگو در میان
 شان بعمل آمد و لیکن هیچ امری متعین نشد و قطع تنازع صورت
 نگرفت اکنون مواد از بهر آوردن مور چال آماده ساخته شد
 و خبر وصول پر سهام بهما و از بهر اعانت انگریز گرم بود پس
 سبب درخواست لارده موصوف سلطان بفتوای ضرورت
 قبول میکنند که نیمه مملکت خود را بسرداران همه عهد و اگذارد
 و در عرض دوازده ماه سه کبر و دروسی لک روپیه نقد بدیشان
 بدهد و تمامی اسیران انگریزی که خودش و والد بزرگوارش برگرفته
 بود از بند را کند و دو تا فرزند و بلند خود را از بهر توشیح ایفای شرایط
 منظور بدیشان و اسپارد بیست و ششم شاهزادگان

موجود باکمال اختتام و تمکین بمسکرا نگریزی در آمدن دلار و کار نوایس
 باجماعه از منصبداران بر در نیمه ششمانه نویسن شش هزار دکان را
 پذیرفتاری نموده و پس از معائنه ایشان باکمال دلجوئی و ملاطفت
 در دن نیمه آورده نشاید دلار و کار نوایس بوکیل سلطان و شهرادگان
 فرمود که هر گونه دلجوئی و ملاطفت در نور مرتبت و منزلت شان
 مراعات کرده خواهند شد سپس بهر یک ازان شش هزار دکان
 سامتی زرین گرا به با بطریق نشان ملاطفت و معافیت
 داد و بعد از آنکه عطر و پان بدیشان داده شده بود بناسب دلار
 صاحب تافیل سواری شان بر رسم شایعت پرداخت
 و آنگاه باز ایشان را معائنه کرده مراعت نمود و شهرادگان بخیمهای
 خود با همان تواضع و تکریم آورده شدند که هنگام وائل شدن نیمه دلار
 صاحب بمل آورده شده بود روز دیگر دلار و کار نوایس بر رسم باز دید
 بخیمه شهرادگان رفت و در ان مقام مراسم تعظیم و تکریم نسبت
 بلار و صاحب بتقدیم رسانید و هنگام معاودت دو تاشمشیر
 پارسی بخیمه خواهر نگار بر رسم خدمت بدیشان داده شد مهر و آرم
 که دلار و کار نوایس نسبت بشش هزار دکان بتقدیم رسانیده بسبب
 شادمانی سلطان و ناتوانان عزم برای او گردید و پس ازان سلطان
 عهدنامه را بمهر و دستخط خود اختصاص بخشید نهم ماه مارچ شش هزار دکان
 موصوف با همه ششم دندم از بهر سپردن عهدنامه بخزنی مهر کرده

سلطان بخیمه لارده کارنو الیس در آمدند لارده صاحب ایشان را
 با اعزاز و اکرام تمام پذیرفتاری نمود و پس از طی شدن قال و مقال
 رسمی شاهزاده عبدالخالق سه قطعه عهدنامه جزئی را بدست لارده صاحب
 دستبرد پس شاهزادگان موصوف رخصت انصراف گرفته
 بخیمه خود مراجعت نمودند و این صیح این معنی بشبوت پیوسته
 که پس از مراجعت سرداران همه عهد از حدود سریرنگ پاشا
 سلطان در حالت غم و غصه که ازین صلح مغلوبانه عائد او شده بود چندی
 در گوشه تنهایی در میان دولت سرای خویش کناره گزین
 گشت آخر کار زاری و الحاح خاتونان حرم سرای خود را که در باره
 بد آمدن ازین کنج خمول می نمودند بشمع رضا قبول در آورد
 و مقربان درگاه خاصه میرصادق دیورنیار بحضور خود خوانده در خصوص
 اصلاح امور ریاستش استشاره فرمود و در پرکردن خزانه عامه
 بایشان رایها زد و درین کنگاش آرای شیران بران قرار گرفت
 که به بهره از مال و نعمت خویش یاریگری خواجده نمایند تا تکافی آن
 مبالغ زر که از خزانه اطانی با عادی داده شده صورت پذیرد سلطان
 بتقاضای مرحمت و جواد می که داشت از ان مبالغ سه کمر و رد
 سی لک روپیه که بدان آشتی و اخریده بود سی لک روپیه
 و اگشته چنین فرمان داد که باقی سه کمر و رد را بطریق اضافه بر غراج
 معمول بر رعایا بر عایت تناسب توزیع نمایند تا برایشان حیف نرود

اگر این زر اضافه بطریق راستی و انصاف از رعایا خواسته
 شده‌ی بران درو مندان سبکین چندان جور و پیداد نبودی ولیکن
 مقام وادیا اینجاست که تحصیل از این زر حکم سلطانی را بهانه
 میفروشند و ستمانی خود ساخته تا که این صوبجات را نیز بر شوت
 درین اعمدی و تقاضا شریک خود ساختند تا بجای سه که در
 رویه ده که در بعضی تحصیل درآمد و آه و ناله ایشان ز بهار بگوش
 سلطان نمیرسید سلطان پس از بلاوس بر سریر فرمانروایی دفتر
 نو و بسته خود ابط باج و خراج تیار گردانیده بودند و الا نعمت
 سلطانی پس از اتمام در باره اضافه نمودن معروف برنگاه داشتن
 فوج جدید بود و اگر چه مردم با دواعی نمودند که مبلغ زر کاسته خراج
 حالی آنقدر گنجایش ندارد که بدان این چنین جمعیت موفور سپاه
 نگاه داشته شود سلطان در جواب ایشان همین می فرمود که من
 نمی خواهم که یک رساله یا قشونی از قشونهای معهوده کم گردانیده
 حکم سلطانی چنین صادر گردید که تعداد دیوار آن در ثواب قایم را که قاضی داران
 و در بانانش در حمایت و حراست آن به مقام یورش و حملات
 اعادی چنانکه باید نگوشتید و بودند منجمد گردانند و نسبت بقاعده
 بنگلور که از بهر افواج انگریزی کار ذخیره داری و انبار ننگی نمود آشنان
 شت سبکین و آتش خانه گشته که فرمان و اتابانیه و حد اکثر که در بر آوردن
 آن خودش و بزرگوارش اکبر و پیه هیچ که در بودند باناک برابر

سازند پیش از وقوع جنگ و جدال گذشته سلطان راه مراست
 بایتمو ر شاه پسر احمد شاه ابدالی فرمانفرمائی کشور افغانستان که
 در میان ایران و هندوستان واقع است واکشاده بود و اکنون
 بایسر جانشین او که زمان شاه باشد بزبان قلم این چنین التماس
 میکند که وظیفه دینداری و حمیت اسلامی همین اقتضا میکند که او
 با مسلمانان هندوستان اتفاق کند و به تسخیر ممالک و هلی
 لشکر کشته نیز دکامای ذوفنون چرب زبان او بدیوان دولت
 پیش و او دولت رام سیند هیه و نظام علی خان فرساده شده
 بودند تافته و آشوب برپا سازند و آن عهده و پیمان اتفاق و هواخواهی
 یکدیگر که ایشان با جماعه انگریزان بسته اند بحیاه انگیزی شان
 بشکنند و دربار دوست قدیم و هواخواه صمیم انگریزان که نواب محمد علی خان
 باشد نیز از سازش و بندش یا فسون سازی و چاره گری سلطان ذوفنون
 پاک نموده بود پس از آنکه سلطان بایفهای تمامی شرایط عهد و پیمان گذشته
 پرداخته بود فرزندانش اجازت انصراف داده شدند چنانچه ایشان
 باید رفته شایسته بسرکردگی میجره وطن بیست و هشتم ماه مارچ سنه ۱۷۹۲
 بمعسکر سلطان پدر بزرگوار شان در دیونهبی رسیدند روز دیگر میجره وطن
 بحضور سلطان رفت و شاهزادگان را و اسپر و سلطان میجره وطن
 را با کمال ملاطفت و معاطفت اختصاص بخشید و او تا ششم ماه
 اپریل در معسکر سلطان اقامت داشت و درین عرصه چند بار

بمختصر سلطان حاضر شد و هر بار سلطان را بذکر خیر قوم انگریزان
 تر زبان یافت؛ و زید نط انگریزی که در پونه بود باعلام گورنر جنرل
 پرداخته بود از مراسلات پنهانی که در میان سلطان و جماعه مرهتته
 در آن زمان بوده القعه از آن باز که عهد آشتی و مصالحه در میان
 آمد تا سال ۱۷۹۶ هجری سپیدار یا شخص نامور از ایران تاهمند وستان
 و از دکن تا کوهستان نیپال بود که مکتوب یا سفیر سلطان
 بدو رسید به باشد بالتاس اینکه او بسلطان مای دین اسلام اتفاق
 کرده این گمده براه طلب را از هندوستان بیدون کند درین روزگار
 چنان می نماید که آن سلطان یاور و معین او گمده بود که از بهر
 بهنگالی انگریزان دشمنان نوییده گذشته و در دولت و احوال آن
 شان نزاع و نزاع و دست ننگی در میان آمده تفصیل این اجمال آنکه
 در سنه ۱۷۹۴ هجری فیض الله خان رام پوری به دار قوم ره دلیله و فاست
 یافت و فرزند کانش بنشین او گمده دید این سره دار زاده
 سنده نشین بدست عیاران برادر کو پکش غلام محمد خان کشته
 گمده دید و غلام محمد خان سنده آرای ریاست کشت انگریزان
 با یانست و حمایت فرزند سنده از قتل بر ناسنده و غلام محمد خان را
 پس از منهرزم ساختنش در بناس اسیر کردند و به دارالاماره
 کاکته فرستادند در انجا و بنیاده رفتن سنده بجزا و تیج بیت الله از
 انگریزان رغبت اندر افس یافته بر باز نشینست و احتمال قویست

که بمضمون مصراع مشهور *ع* این ره که تو میروی بترکستان
 است * بعض بنادر متصرفه طیبو سلطان را مکه پنداشته از چهار
 فرد آمد و از آنجا بزودی با سفیران سلطان متوجه کابل شده بنای
 بدسگالی و هنگامه آرائی نسبت با انگریزان نهاد و زمان شاه
 دالی کابل را بران تحریض نمود که بنهیب و غارت هندوستان
 لشکر کشند و همینکه او بدیلمی میرسد یکسر جماعه رو میسازد استانی
 کمر هوا خواهی خواهند بست فتوحات عظیمه که نصیب
 دولت رام سیندهیه شده بود و فراوانی سپاه که گرد او فراهم آمده بود
 عرق رشک و حد ارکان دولت پیشوای پونه
 در حرکت آورده ایشان را بران داشت تا از سیندهیه
 در خواستند که بهره شایسته از مبلغ خراج ممالک مفتوحه اش
 داخل خزانه دولت پیشو نمایند ولیکن بجای ایصال مبلغ زر
 آن سردار از روی حساب پیشین مبلغ خطیر زر یافتنی از آن
 نمود بر ذمه آن دولت بر آورد و با شکری جرار متوجه دارالملک
 پیشو اگر دید نادعوی خود را ببران قاطع شمشیر بمعرض اثبات
 در آرد این چنین حریفی غالب از میان اتباع دولت پیشو
 پیدا گردید و سنگ تفرقه در جمعیت آن انداخت و از
 همان زمان از رهگذر سوح ستیز و آوین خانگی یکیک رکن
 از ارکان آشکو متزلزل گردانیده شد این بود حال دولت پونه

در آن زمانه اکنون سرگذشت دولت حیدر آباد باید شنید که
 در آن جزو زمان چون بود غایت دیرینه سالی نواب نظام
 علی خان و حدودش ناخوشنودی گوناگون دلالت نمایان بر آن
 میداشت که آفتابش بر لب بام است و روز عمرش در حد و
 شام بنابر آن پسران جاه طلب آن امیر از بهر سبب خلافت
 در حد چهار دوتدبیر در آمده از هر سو استداده میشوند سلطان پنهانی
 به و خواهی امیر زاده فریدون به میل فرموده به بهانه تحصیل نمودن
 زر خراج از سرداران خراج گزار فوج سبکین بسرکردگی سید
 غفار به آن ناحیه روانه میکنند و در نفیبه بدان سپه دار چنین تعلیم
 میدهد که در آن خصوص نیکو متیظ بوده چنانچه مقتضای حال باشد
 بلا تعویق بهل آرد ملاعظم تمامست این خصوصیات بالا گذشته
 در برانگیختن بدگمانی انگریزان و آماده سازی شان بر اعدایان جنگ
 همچگونه کی نکرد در اوایل سال ۱۷۹۷ فوجی از افغانان که قایم شان
 زمان شاه بود از رود اتک عبور نموده متوجه دهللی شدند لیکن جماعه مانگیان
 پنجاب آنقدر بمقتال و مقابله کوشیدند که ناکام بگام اعظم ار مراجعت
 نمود احتمال قویست که عزیمت زمان شاه فرمانفرمای
 افغانستان نتیجه اجابت دعوت سلطان بوده بر حسب
 منصوبه نخستین ادتایر سرانگریزان لشکر کشد خبر سوج این
 واقعه ارکان دولت انگریزیه را آنچنان قرین سهم و هیبت

لشکر یانش عقد ه کار نمیکشاید وسیل خون از تن اجل گم فنگان
 فوج او هر روز روان میگردد دست از جنگ باز کشیده کوه را
 در میان گرفته است بر ضیق محاصره گذاشت و قطع کردن راه
 رسد بشکر اسلام منظور داشت آخر کار نواب کوه و قار چون
 ملاحظه فرمود که رسد از هیچ جانب نمیرسد خوشم پر دین که بنظر
 می آید بر آسمان است و قطره آبی بر داند چون آبر و عزیز
 در بختن آن بر خاطر اگران تشریف بردن به دارالاماره صلاح
 وقت دیده توپخانه را از عقب کوه بعد قطع اشجار انبوه
 فرود آورده روانه فرمود و خود سواران و پیادگان بار از
 دامن کوه پای شجاعت بر آورده بشکوه تمام گام سنج جاده
 تمنا گردید چون راه عقب کوه نهایت نامموار و از آب
 برنده سیاهها تمام زمین شاخ شاخ گردیده و مغاک های بسیار
 پیدا شده بود گذار توپخانه سخت مشکل بل متعذر افتاد همین
 که هزار مشقت و دسم فرسنگ راه طی شد شب پیاپیان
 رسید در دزدان بد میدیز که اران غنیم چون خبر بسردار
 رسانیدند او فی الفور فوجی قوی زور به انتزاع توپخانه گسیل کرد
 و خود هم سوار گردیده بد آن طرف تاخت درین عرصه نواب
 عالیقدر در حینیکه متصل گری کوره از دارالاماره بمفاصله سم
 چهار فرسنگ ره نوردی فرموده زبانی هر کاره بعرض رسید

جنرل هندوستان رسید بنا بران بزدی از دیوان دولت
انگریزیه فرمان فراهم آوردن فوج جرار صادر شد و در اندیشی که
گورنر جنرل هندوستان درین مهم بکار برده منحصر در ممالک
محمودیه خودش نبوده بلکه درین امر اهتمام رفته که جماعه طرفداران
مسلطان و جماعه فرانسیس را که در دیوان حیدر آباد اندیکس مستاصل
گمراشته نواب نظام علی خان را بران باید آورد که شریک
و همکار انگریزان در هزیمت و کسر دشمن عام گردد و نیز بر اینمحنی
اهتمام نموده شده که تعارض فریقین که در دولت پخته پیدا شده
از میان مرتفع شود و لیکن از راهی که بدگمانی و دورنگی که سرداران
مهره با هم داشتند و بعضی از ایشان هواخواه سلطان بودند این امر
از حیث اسکان پیشوایان بود که با آن مخالف و تعارض با فضای
عهد و میثاق که با انگریزان بسته بود پدیدار درین حرب و پیکار
با ایشان مشارکت کند اگر چه گورنر جنرل بدینمط تهمینه استیجاب
هزیمت دشمن نموده بود با اینهمه نمی خواست که درین مهم اسراف
طلب دقیقه از دقایق آرمیدگی و تانی نامرعی گذارد بنا بران مناسب
چنان دانست که نخست برای مناصحت با سلطان پوید تا او تنازع
و تخاصم و دلالتین را بوجه شایسته قطع کند و بشراط بندیده پسندیده طرح مصالحه
ریزد و از سر کینه و پرخاش برخیزد بنا بران چند قطعه مکتوب با سلطان
نوشت و در آن ایچگونه اشارت به سبب و قتال فرمود بلکه

از استعمال آنگونه الفاظ احتیاط و احترام واجب انگاشت میبندد
 باعلام سلطان پرداخت که مراسلت و مخاطبت او با جماعه
 فرانسویسان بنهال و کمال دانسته شد و از دلتماس نمودن تا سیر و وطن
 از طرف سرداران همه بخدمت او فرستاده شود تا نظم
 و نسق امور متنازع فیه بخوبی صورت پذیرد ولیکن نامه های سلطان
 که پاسخ این مکاتیب فرستاده شدند همه پر حيله و فسون بودند
 و دلتماس فرستادن میجر و وطن یکسر ابا نموده شد مقارن این حال
 خبر کوچ جیش فرانسویس در شمالک مسر و نیز خبر در چهار نشستن
 مو شیر و یک در طرنگبار بطریق سفارت از قبل سلطان
 بدولت فرانسویه بگورنر جنرل رسید از آگاهی این اخبار
 بمه فبروری سنه ۱۷۹۹ فرمان صادر شد تا افواج انگریزی و جنود
 سرداران همه بیکر آماده تاخت بر مملکت سلطان گردند
 و تاخیر درین باب جایز نشمارند و درین اثنا از سلطان مکتوبی
 بگورنر جنرل رسید بدین مضمون که چون از قدیم طبع من مایل
 سیر و شکاری باشد بنا بر آن از شهر برآمده ام امید که میجر و وطن را
 با ساز و سامان مختصر بسوی من روانه سازند باز و هم فبروری فوجی
 بقیادت جنرل مارس از دیلور کوچ کرد و بیست و هشتم همان
 ماه در مقام کاریمنگالیم بجنود نظام علی خان که در آن شش هزار
 سپاهی بود پیوست چهارم مارچ افواج مجتمع بقریب ریالکاته

بسرحد میسور اقامت درزید و از آنجا مکتوبی از طرف گورنر
جنرل سلطان ارسال نموده شد بدین مضمون که مکتوب
سلطان رسید و دیگر خصوصیات بتفصیل بواسطت جنرل
در سن معاوم سلطان خواهد گردید پنجم ماه بنای عرب و قتال
بتسخیر کردن قلعه نیلر گم و اشیائی آغاز کرده شد و نهم ماه افواج
متفق که از سی و هفت هزار مرد جنگی و جو پذیرفته بود در جوار کلا منگالم
مجموع شدند یشت ازین فوج بنیانی قریب هفت هزار مرد
از سائل ملایبار کو پییده و در مرز بوم را به کورگ در آمده بر سر
راهنما رسید اپور و رسید اسیر تمام گزیده و دو منگامیکه انادی
سلطان بدین کثرت رسید بودند عدت سپاه سلطانی کتبه بود
چون خبر وصول انادی در حدود مملکتش سلطان رسید با کلا نته
بهره از لشکرش نهفت نموده در مقام مآذ و متقبل شایع عام
که به بنگاور میگذشت اقامت کرد و از آنجا چندین جماعت از
سوارانش بهر سو روانه گردانید تا آن بر دووم را دیران کنند و در
تمامی اذوقه و غلوفه که در راهنما را انادی با شش آتش زنند در راهنما
مقام ناسوسان خبر آوردند که فوج بنیانی بقریب سرحد شرقی
مملکت خمر و سه سلطانی رسید و در چند بهره منقسم شده پیدا اسیر
د رسید اپور و انمو تینست را بقریب پیام خود ساخته تا بران
سیوم مارچ از مآذ و کو پییده افواج خود را که از دوازده هزار مرد وجود

پذیرفته بود بمصاف جنگ آراسته در پناه جنگلی بیشتر شتافت
 تا بر مقدمه سپاه پلتن انگریزی که سر کرده آن لفظ نط کرنیل مانظر یسار
 بود تاخت آورده در میان گرفت و اگر چه ایشان با کمال
 پایداری و دلیری بحماییت خود پرداخته بودند البتہ یکسر کشته
 گردیدند اگر بکمک دیاریگری شان فوجی سنگین بر سر کردگی
 جنریل اسطوارط نمیرسید افواج سلطانی پس از ستیز و آویز
 سخت از میدان جنگ کناره گزیده از پس این شکست
 سلطان بسوی پریایاطن باز گشت و در اینجا تا یازدهم مارچ اقامت
 ورزیده بر سریرنگ پلتن متوجه گردید و در اینجا مردم لشکر خود را تا چهار
 روز در استراحت و آرامش داد داشته باز کوچ کرد تا با فوجیکه
 در قیادت جنریل مارس بود بمصاف دهد افواج متفقہ دهم مارچ
 از مقام ملا منگالیم نهضت نمود و چهاردهم مارچ مذکور سواد منگلور را
 مغرب خیام گردانید در اثنای این چهار روز سواران سلطان
 با کمال چابکی و چستی بنا بود گردانیدن هر گونه اذوقه و علوفه و سوختن
 دلت که در راه گذر عبور افواج اعادی بود استتغال ورزیدند
 افواج متفقہ درین خیمره گاه تا پانزدهم مارچ اقامت نمود و از اینجالت
 رساله دار سواران سلطان چنان استنباط نمود که سرداران
 افواج متفقہ میخواهند که بنگلور را باز ذخیره گاه شکری گردانند بنابراین
 در تمامت دلت که در حوالی آن بود آتش زدشانزد هم

ماه جنریل مارس از راه کانگینلی و سلطان پیته متوجه سیرنگپتن
 گردید بیست و سیوم مارچ از جانب سلطان در باره مدافعه
 افواج بسیار غفلت و اهل حال صورت گرفت که بنهایت
 حصین و استوار اقامتگاه خود را که بر کناره رود ماده در داشت و عبور
 دشمنان را از آن معبر بر وجه شایسته در آن مقام ممانعت
 توانستی نمود و گذاشته مقام موالی را مضرب نیام خود ممانعت
 روز آینده افواج متفقته همان مقام را که در تصرف سلطان بود
 خیرگاه خود ممانعت بیست و هفتم جنریل مارس بموجب موالی
 نهضت نمود و چون در آن مقام رسید دید که افواج سلطانی
 آماده جنگ اند از گلوله و گوله شفت آتش باریدن گرفتند
 و از طرف اعادی سلطان نیز قصوری نرفت ولیکن سلطان کناره
 گرفتن از میدان جنگ مشاقت وقت دید و چون جنریل
 مارس در تعاقب افواج سلطانی چندین فایده انداخت سپاه
 خود را فرمان داد تا بشیرگاه خویش باز گردند سلطان درین رزم
 سه سپهبد ارشد اردو یک هزار سپاه خود را بکشتن داد بیست و نهم
 جنود متفقته آغاز عبور رود گادیری نمودند و سلطان پیادگان خود را فرمود
 تا باتوپخانه متوجه سیرنگپتن گردند و خود بدولت با جماعه سواران
 رود را عبور نموده دوم اپریل آنقدر نزدیک رسید که افواج
 انگلیزی را نظاره کرده پیادگان را چنان فرمان داد که مقل بناسب

شرقی و جنوبی قلعه رحل اقامت انداخته بدافعه عادی پرداختند پنجم
 اپریل آن سپاه که در سرکردگی جنریل هارس بودند در مقابل
 غربی جانب سریرنگپتن مقامی استوار برگرفتند روز آینده
 جنریل مذکور پس از مقادست شدید جمعی را از افواج سلطان
 که در آبراه و دلت ویرانه رویاروی محسوس انگریزی مقام گرفته بودند
 از جابر داشت چون سلطان مقام عادی را نیکو نظر کرد
 دانست که آنچه مورچال و دمدمه که او بجانب جنوب
 و مشرق بر آورده بود برایشان هیچ کار نخواهد کرد فرمان داد تا
 دو خندق جدید بجانب غربی قلعه بر هر دو جانب رود کنند خندق
 غربی کناره رود از پل پریا پاطم تا جنوبی کناره کاویری حصد شده
 تمامی آن قطعه زمین را که در عهد محاصره گذشته سوارانش در تصرف
 خود داشتند احاطه نموده بود ششم ماه جنریل فلاید با چار قشون از رساله
 سواران از راه پریا پاطم فرستاده شد تا با جنود بنی پیوسته شوند بشنیدن
 این خبر سلطان تمامی جمعیت سواران خود را بر سرکردگی میر قمرالدین
 خان سپهدار روانه نمود تا بتعاقب افواج مرسله پردازند و اگر میتوانند
 این هر دو فریق عادی را از تلافی بازدارند و جمعی که این سپهدار
 درین خصوص بکار برد چنان می نماید که زنهار فراخور دلبستگی و اهتمام
 خواجه اش درین باب نبود چه او آنگاه بفوج متعینه جنریل میر
 که با جنود بنی پیوسته بود و آن نیز بعزیمت مقادست و مقابله

نبود بلکه همین در عقب آن فوج بطمع کشتن پس ماندگان و
 برگرفتن بعضی از اسباب جنگاه ستر صد می ماند نهم ماه چون سلطان
 از هجوم اعادی متوهم گردیده خواست که با سپه سالار انگریزی
 راه مراست بکشد شاید بنا بر آن مکتوبی بنفشه من این محنتی بدو میفرستد
 که گویا بنهیل لارده مارنگان بهادر مکتوبی بمن فرستاده بود که انتقال
 آن موقوف است بمطالعه شما خواهد رسید من بشرایط عهد
 و میثاق خود نیکو قایم و استوار مانده ام نمیدانم باشد فوج کشتی
 انگریزان بر ملک من چیست آگاهی بخشند زیاده چه برنگارد بنهیل
 مارس جواب بدین انتصار برنگاشت که سلطان مکاتیب گورنر
 بنهیل را نیکو مطالعه فرماید که در آن هر چیز تفصیل برنگاشته خواهد
 یافت یازدهم ماه چون کار مورپال بندی و نقد بندید گرد بجزیره
 با تمام رسیده بود بهره از افواج پیادگان سلطانی اندرون آن مقام گزیدند
 و روز آینده سلطان فرمان داد تا بر حاکم انگریزی کاو له باران کنند اثری
 بران مترتب نشد چهاردهم ماه جنود بنهیلی با فوج بنهیل مارس
 پیوسته شانزدهم ایشان از رود کایری عبور کرده مقامی استوار
 بر شالی کنار آن رود برگرفتند سلطان که از بالای حصار این چالش
 را مشاهده کرده بود بزدی جماعه از سپاه را فرمان داد تا عبور رود نموده
 در ده اکرام مورپال برپا سازند ولیکن بنهیل اسطوار ط برایشان
 تانست آورد و ناکام باز گردانید بیستم ماه بنهیل مارس بر مورپال

که بر جنوب غربی کناره رود بود حمله برداگرچه آن مقام بشرف
 یک هزار و اشتصد نفر از سپاه سلطان بود انتزاع کرد با تمام این تعدی که
 از جانب اعدای صورت گرفته سلطان شش هزار پیاده برار را
 که تمام مردم فرانسیسیه قائد شان بودند فرمان داد تا رود را عبور
 کرده در تاریکی شب بر فوج جنریل اسطوارط حمله آرند تمام این مهم
 بر دست میر غلام حسین و محمد حلیم که هر دو سپهبد ارناهدار بودند
 حواله رفت و ایشان با کمال جرات و جلالت بر لشکر
 بانبشی تاخت آوردند ولیکن همین چند ساعت برین حمله پایداری
 نموده بودند و شش یا هفت هزار کس را بکشتن داده و بشنیدن خبر آمد
 جنریل اسطوارط با تمامی جنود خویش باز گشتند بیستم ماه سلطان
 باز مکتوبی بجنریل مارس برنگاشته التماس آشتی نمود و بیست و دوم
 ماه مسوده متضمن شرایط که سرداران همه به بران اتفاق نموده بودند
 که اگر سلطان بدان راضی شود عقد صلح باز در میان خواهد آمد
 سلطان فرستاده شد شرایط مسطور از یازده بابست وجود پذیرفته
 و اعظم شان این بود که سلطان بزودی تمامی مردم فرنگستان که ملازم
 ادیند از خدمت خود بر طرف کند و یکسر از اتفاق و مراسلات
 مردم فرانسیس دست بردارد و یکنیمه از مملکت خویش
 بسرداران همه به واگذارد و دوده دادن دو کمر و آرد و پیه نباید بدین نمط
 که یکنیمه آن زر نقد بدهد و نیمه دیگر در عرض شش ماه ادا کند و

تمامی اسیران را رها کند و چار کس از فرزندان و چار نفر از منصبداران
 نامدار خود را از بهر نیکو وفا نمودن عهد بسته حواله نماید و مهمات
 بیست و چهار ساعت سلطان داده شده بود که بدان شرایط
 همد استانی نماید یا از آن سر اباتاید نهم ماه جماعتی از افواج سلطانی
 هنوز بهره را از خندق مور پال دارد و از مور پالی که بر غمر بی کناره رود بود
 بشرف نمود داشتند و از بر آوردن دمد مد های سر کوب قلعه عایق
 و مانع بودند و سید غفار بایک هزار و پانصد کس بظناظت آن خندق
 میپرداخت که جنریل هارسس پیام بیان خود فرمود تا برین جماعه
 حمله آرند بیست و ششم ماه بران حمله آوردند اگر چه پیام بیان
 سلطان درین اساق سختکوشی را نیکو کار بستند ولیکن بر مدافعت
 حملات شان توانا نگشتند و بناچار پس از کشته شدن یکصد
 و پنجاه نفر از انجا کناره گرفته رودخانه را عبور نمودند بیست و هشتم
 ماه سلطان مکتوبی بجنریل هارسس فرستاده بدین مضمون که مکتوب
 سرت اسلوب شما محمدره بیست و دوم بمن رسید
 و کاشف مدعا گردید از نیزه که شرایط مندرجه آن گرانمایه اند
 و بدون وساطت سفیران عرب زبان نمی نمودن آن دشوار
 بنا بر این اراده دارم که دو کس را از معتد ان خود بفرستم که امور
 شرایط شرح و بسط بمعرض اعلام در آرند زیاده به برنگاشته شود
 جنریل هارسس چنین پاسخ نوشت که بابت های پیش کرده

تاریخ بیست و دوم شرایط ناگزیر اند که بدون آن سرداران همه در
 زهار در آشتی و اتفاق همدستانان نخواهند نمود و جز آنکه رسولان
 مصحوب گردگان و مبلغ زر در خواسته بیایند مقبول و پذیرفته
 نخواهند گردید فردا تا سه ساعت انتظار جواب کشیده
 خواهد شد و پس شب غره ماهی باتش باری از گلوله های
 حصار شکن شگافی در دیوار قلعه پیدا گردانیده شد و چون میوم ماهی
 منهبیان خبر آوردند که در حصار فراخو ر یورش راهی پیدا گردید
 نزد بان داد دیگر اسباب یورش آماده ساخته شد و روز دیگر
 تمامی افواج در پس پناه گاه آماده ماندند تا بمحرم اشاره که یابند
 بشتابند سلطان از آغاز محاصره قریب حصار سکونت
 اختیار کرده بود تا نزدیک مقام حمایه و یورش بوده باشد اکثر بزرگان
 شجاعت ترجمانش گذرانیده که تادم واپسین در حمایت
 قلعه خواهم کوشید چه تلخایه محاسن همین یکبار چشیده نیست
 چهارم می سلطان بسوی دیوار غربی رفته رخنه های آن را نیکو نظر
 کرده دریافت که مقام او حالا خیلی عرضه اخطار است باینجه
 ایچگونه آثار یمناکی از ظاهر حاش پیدا گردید بلکه او سید غفار را
 که بفرمان دمی سپاه که در حد در خنه حصار در کار بودند اشتغال
 داشت با کمال آرمیدگی و درستی فرمان میدهد که چنین و چنین
 کند هنگام بازگشتن سلطان بمکان خویش بر امان منجم

خبر دادند که امروز بلای هولناک نسبت به دینپور رسید نیست مگر آنکه مدافعه آن بمسألت دعا از نیکان و ایصال خیرات به مستمندان و بیچارگان پرداخته شود. بهر تقدیر از گفته منجمنان سلطان بمشکوی بادشاهی رفته فرمان داد تا رسوم نذر و نیاز که ایشان تعیین نموده بودند نیکو تقدیم نموده شود و برهمنان را به هدایای شمیین اختصاص بخشید. نواب میر علی خان فلد مکان با قوال منجمنان بسیار اعتقاد داشت و بدین استجازه ایشان در هیچ مهم آغاز نمیکرد بنابراین این جماعه را بنار و نعمتی پرورد ولیکن مال سلطان دین پرور بر خلاف مال نواب مزوم بود و جز درین واقعه مانشیده ایم که از برهمنان پرسش نموده باشد هنگام نیم روز سلطان بدون ملاقات مردم عزم برای بیرون رفت درین زمان سلطان قبای از پارچه نیرنگ در برداشت و دستاری شانیه بر سر و شمشیرش از کمر آویخته بود و بر بازوی راستش حمزوی از ادعیه و قرآن مجید چون بکالنی قیدی یعنی در دازه خورد رسید منتهیان اخبار و منصبداران مشغول کار بمعرض اعلام در آوردند که از تباری فوج انگیزی چنان استنباط نموده می شود که ایشان امروز خواه هنگام روز یا شب بر قلعه یورش خواهند کرد سلطان جواب داد که زنهار قرین قیاس نیست که هنگام روز ایشان حمله آورند و شباهنگام آنچنان حزم بکار برده خواهد شد که هرگونه جرات

و حصار است اعدای را بنی ثمر در ایگان خواهد گردانید پس نوز برین گفتگو
زمانی دراز نگذشته بود که سلطان خبر آوردند که سید غفار بضرع
گوله کشته شد با شمع این خبر وحشت اثر سلطان خیلی
متأثر گردید و بر زبان آورد که سید غفار مرد دلادر بود و از مرگ نمیتوان سید
آغزیده رجه شهادت فایز گشت بگویند که محمد قاسم بجایش
بفرماند می سپاه متعین رخنه حصار پردازد درین هنگام سلطان
پیش از آنکه از طعام فارغ شود شور و شغب یورش بگوش
ادر سید فوراً دست از طعام ناخورده باز نشست و شمشیر
حمایل کرد و فرمود تا تفنگهایش پر کنند و آنگاه از راه جنوبی فصیل
سوی رخنه حصار غربی شتافت و چاکران و خدمتکاران
بیار با اسلحه و آلات کار در عقب او رفتند و چند سپهرار
با جماعتی پیاده از بهادران همراه شدند هنگامیکه سلطان نزدیک
رنه حصار رسید با جماعتی گریزان دوچار شد و معلوم کرد که مقدم
رده سپاه انگریزان از رخنه حصار آمده بالای فصیل بر شده اند جهد کرد
تا ایشانرا از گریز باز دارد پس نزدیک دیوار مقام گزیده
جماعه فراریان دلباخته را هم بگفتار و هم بکردار خود دل میداد تا
و ایستادی کنند و درین اثنا چند بار تفنگ را بر جماعه غنیم سرداد
و چند کس را از سپاه غنیم کشت با اینهمه کشت و کوشش
چون سپاه غنیم نزدیک سلطان رسیدند اکثری از بهادران

و منصبدارانش او را داگذاشته بودند و نیز از سپاهیانش متفقسی
 پا او نموده بود با وجود آن غیرت بسالطتش دون مرتبه خود شمرده
 که از مقام خویش پاپس تر گذارد درین حال سپاه غنیمت مردم
 دروازه تفنگک اسردادند گلوله از ان در شق اسر سینه
 سلطان رسید باینجه خواست که از ان میان بزد و بیرون آید ولیکن
 در همین تنگ و بوی جماعتی از سپاهیان فرنگستانی از اندرون
 دروازه تفنگک اسر دادند و گلوله از ان بر شق اسر رسید در همین
 اثنا اسپی که بر ان سوار بود زخمهای کاری برداشته از پا در آمد
 و سلطان بر زمین افتاد و درین حال زاریکی از ملازمان سلطان
 عرض کرد تا خود را برانگر یزان ظاهر کند و ایشان از جهت شمول
 رافت که لازمه شانت هر گونه التفات را که شایسته
 مقام ادست مراعات خواهند نمود ولیکن غیرت سلطانیست
 ازین معنی باستحقار تمام ابا نمود برین ردداد زمانی نگذشته بود
 که فریتی از سپاهیان فرنگی را در ان راه گذار افتاده و یکی از ایشان
 بر دال گرانجههای شمشیر سلطان نظر کرده خواست تا از او در باید
 ولیکن سلطان بصر و ج که هنوز قایم شمشیر در دست خود داشت
 بر ان سپاهی زده در حدود زانویش زخمی کاری رسانید
 و آن سپاهی هماندم تفنگ خود را بر سلطان اسرداد و گلوله
 بر شالی سلطان خورد و بان شیرین بجان آفرین سپرد

از انبیا نهمین چهل هزار مرد جنگی بود و بس، که از ان سسی
 هزار سوار بود و ده هزار پیاده، و ازین ده هزار شاید دو هزار هم بند و قبی
 نبود و دیگران از انگونه بند و ق داشتند که در هندوستان آن را
 لکپا حش میگویند؛ مگر قائد افواج پیادگان مردی بود و پدر
 عبد الرحمن خان نام که ادا از بد حالی و تهی و سستی فوج خود که تنخواه
 ایشان موافق ضابطه ادا کرده نمیشد نیکو آگاه بود؛
 جنود سواران در کرب و فر خود نمائی نسبت بکار جنگ بسیار
 بهتر بودند و زنهار نمیخواستند که جان و مال خود را در جنگ
 بمعرض خطر در آورند، هر سردار باستقلال مالک رساله خود بود؛
 این سرداران افواج، حاکمان ذوالاقتدار خطه های دکن بودند یکی
 رام چندر سردار مرهتیه و سمنواب از قوم افغانان شانور و کرپه
 و کانور، همراه لشکر شری عظیم بود از اهل حرفه و تجارت و حشم
 و خدم اسیران لشکر و زنان طایفه دار و غیره؛ حوزه معسکر بشیمیه
 ایشان نیکو وسیع و فراخ گردیده بود بمشابه که اگر تجربه و یتقظ نواب
 حیدر علی خان در میان نبودی باسانی شکار سپاه انگریزی گشتی؛
 افواج صوبه دار دکن اگر چه در کار جنگ و پیکار متج شری شایسته
 نبود و لیکن در عزت و اعتبار نواب حیدر علی خان خیلی کارگر
 پنداشته میشد؛ و بسیاری امیران دکن را بهو و خواهی نواب
 موصوف در آورده بود؛ و لیکن از رهگذر بدگمانی بجاکه حیدر علی خان

و قرائین و امشاد و سه بار و تخته و یشتن از شمار گلوله و گوله
 نوپ و زنجیری گوله و غیره یافته شد چون جنریل مارش فرمان
 داده بود که هر گونه عرصت و بتجیل که ممکن است نسبت
 بندش سلطان مرحوم مراعات کرده شود بنابر آن قاضی القضاات
 شهر سیرنگپتن رسوم تشوین و تکفین سلطان و مغفرت عنوان
 بوجه شایسته و منطبق با رسم تشوین رسم رسانید ایچاگونه کنایت زر
 درین خصوص بایز مشوره نشد و رسوم جنازه که پسین سواری
 آن سلطان زینده تفت و عمارت بود بدین نوزک و شکوه که
 مقتضای حال و مقام باشد بجا آورده شد از پالکی سلطانی جنازه ساخته
 چهارپایه تنزیب کنن و بر زینت یشتن بهابالا پوش نموده بودند
 پنجمی وقت یشتین جنازه سلطان همراه چهار کنبشی از سپاهیان
 فرنگ معتمد داران از قلعه روانه شد چاکران سلطان مرحوم
 جنازه او را بردوش گرفته بودند و شاهزاده عبدالخالق دوم پسر
 سلطان مرحوم بسیار مویه کنان و قلعه دار و قاضی و مفتی و دیگر
 مسلمان سیرنگپتن از پس جنازه میرفتند چون جنازه بدروازه
 لعل باغ رسید تمامی سرداران و سالاران فوج نظام علی نان بجنازه
 میوستند از هر کوچه و برزن که جنازه سلطانی گذشتند ساکنان آن
 دور شده استاده بدیده سرت می نگرستند و اکثری خود را
 بر خاک انداخته زار زار می نالیدند و مویه میکردند چون جنازه

به دروازه مقبره نواب حیدر علی خان فردوس مکان رسید
 سپاهیان از دو طرف رده بسته بفرد کردن سلاح خویش رسم
 تسلیم و تعظیم بجا آوردند آنگاه قاضی نماز جنازه خوانده متصل
 قبر والد بزرگوارش در گور نهادند و بر رسم خیرات پنجهزار
 روپیه برفقرا و مساکین که همپای جنازه رفته بودند تقسیم نمودند
 از آن باز که جنازه سلطان برداشته روانه لعل باغ شده بودند
 تا آن زمان که جسد سلطان در گور نهاده شد از قلعه شلک
 ماتی توپها سرداده میشد همان روز شامگان طوفان عظیم
 از باد برق و باران صورت گرفته اکثر جا صاعقه افتاده خصوص
 بر مسجد و دیوانخانه و محسرای سلطانی گونی این واقعه ایله را
 بانجام رسانید؛

قطعه

تاریخ شهادت متضمن تعزیت بادشاه جم جاه طیب و سلطان
 فردوس مکان که در ماه ذیقعد ۱۰۳۷ هجری واقع شد؛

مویه کنید ای مهان سینه زیند ای گوان
 در غم تاج شهبان دانه فخر انام
 مرگ چنان باذلی واقعه نیست خرد
 قتل چنان باسلی خطبی باشد عظام

کز گهر داز هنر داشت کلاه و کمر
 و ز بهی مجید و غطر کو چش بود و مقام
 صاعب سیف و قلم و ااسب کوس و نلم
 کاسه بیت القنم عام بیت السلام
 سرور و الانب هنر زیبا حسب
 ضر و بیضا لقب طیبو سلطان بنام
 حامی دین متین ماحی کفر مکین
 داشت تاج و نگین از بهار بو الکرام
 والی ملک و کهن پیر و لشکر شکن
 چون همیشه بوالحسن صندر عالی مقام
 رزم ندیده پواد پهلوی اعدا گداز
 بزم ندیده پواد ضر دی شیرین کلام
 هند نیارده بر چون ادرانی و گمر
 در فرد برز و هنر الجکابی کشفه ام
 ذکر اخبار او شیرین سازد زبان
 نشر آثار او مشکین سازد مشام
 چون ز جهان بست رخت داد بجان و تخت
 با این فرخنده بخت پور مهینش تمام

پیر و گام پدر در ره ننگ و خطر
 ایک از دپشته در دین بنهاده گام
 قاتل اعدای دین از پی کسب ثواب
 رنجبر و گرم کین از پی تحصیل نام
 از نیرنگ خان جوقی رذل از صغار
 دزکمر ناکسان مشتی نذل از لیام
 بر دست دشمنان گامده از هر کران
 کشته شد آن پهلوان ناکام و ناکام
 کشته شده ای فغان مظلوم آن نادر
 کوراد دولت کنیز بود و جلالت غلام
 در صف نادر و عرب اول مردان کار
 در هین طعن و ضرب ثانی دستان سام
 با فرس و با حسام بود بجان مهر و زر
 در سفر و در محضر مونس شان بر دوام
 اسپش تازی نسب تیغش هندی نژاد
 اینست جواهر فشان آنت مرصع ستام
 هندی اد چون نهنگ تشنه خون عدد
 تازی اد چون پلنگ گرسنه انتقام

تیغ و را اقرین ۴۴۰ دلا رام جفت
 اسپ در از یر زین رانش را گشته رام
 سلطان بد شاه مرد دین دو نجاج امش
 داشته از مردیش هر دو را شاد کام
 هر دو بغزش بهم ادم د هم مقدم
 این آن را هر کلب آن این را اسیام
 بیوه شده هر دو تن از مرگش دز عز
 پاک زنان پیرهن ناک سر مستهام
 سال شهادت از ان نامه مجهر بیان
 گشت عزادار هم ادم گفت دسام

۱۱۵

۱۰۹۸

سنة ۵۰۰ هجری

۱۲ ۱۳

سلطان هنگام وفات پنجاه ساله بود بشده اش
 سبزه رنگ داند اش قوی بالایش قریب شش ذراع
 ردیش گرد و چشمش بزرگ و سیاه گونه کبشی سر بینش
 چهره را نیک نمایش داده بود سبالت بزرگ میداشت
 دریش را می تراشید و از ردی فطرت چست و پاباک

بود سواری اسب بسیار دوست میداشت و اکثر تاد در پیاده رفتن خو کرده بود اغلب بهره روز مش بمطالعه قرآن مجید و کتب بسر میشد در عهد زندگانی والد بزرگوارش اد خیلی محبوب دلبا بود و لیکن پس از آنکه بر تخت سلطانی جلوس نمود بتاون و بی ثباتی اطوارش اکثر مضربه اران و مردم خانواده نامی از و دلگرفته و ناخوش نمود می زیستند و با این همه از جهت تعصب دینداری و دودلدی اهل اسلام عامه ساکنان مملکت خود را با خواسته خود ساخته بود و از حمایت دین محمدی باغایت عزت و اشتهام به ربه علیای شهادت رسیده و از ده شهرزاده از اولاد سلطان و برادرش با سیری گرفته و با اهل و وابستگان خود به دیوار و از آنجا در سنه ۱۸۰۶ به بنگاله نقل کرده شدند و سرکردگان و سپهداران او از ایران هم عهد جاگیر و وظیفه یافته ؛

اجمالی رودادهای اولاد و احفاد سلطان جنت آشیان
پس از ارتحال او ازین سرای گذران ؛

چون قلمه سر برنگیستن مفتوح گردید و دولت اسلامی مبسور که
مومنین بنیان آن نواب حیدر علی خان مغفور بود پس از انقضای
شصت سال تقریباً بقبضه اقتدار انگریز بهادر درآمد رای
اصابت انتهای ناظم ممالک هند ارل مارتنگطن در میان

دیگر مهمام وابسته تنظیم و تنسیق ممالک مفتوحه درین دو مهم
آینده اعتنا نمودن از بهر مصالح فرمانفرمانی ناگزیر انگاشت اول
دلیجویی مضبده اران نامه ارداستر خانی قلعه داران والا مقدر
دوم روانه سازی دابستان نواب حیدر علی خان فردوس
مکان و اولاد و اعتماد سلطان بنیت آشیان از داراللماک
سیرنگپتن بقلمه رای دیلور متعاقبه مکتومست مد راس و پس
از آنکه از سرکار دوله اردکنپنی بوجه مد معاش یکیک
از ایشان مالیانه پنجاه هزار روپیه تعیین نموده و سوپرنتند نظای
ملاطفت پیشم زبان دان که بدله اری شاهزادگان بگوید
تواند پرداخت بر گماشته شده تاباعزت و انتظام در دیار
غریب بسر برند چند سال برین منوال با خوشحالی
و شادمانی سپری شده تا در عهد مکتومست لار دولتم بنگاک واقع
وشت افزای باوای سپاهیان ملازم سرکار کنپنی بهادر
و بغاوت و عصیان ایشان در دیلور رخ نمود که تفصیل آن
در ادراق آینده بمعرض اعلام خواهد آمد اگر چه بر است مساعدت
شاهزادگان درین باب بر بناب گورنر بهادر و ار باب
کونسل مد راس بر دبه نیکو روشن و به من گردید ولیکن
بمقتضای عزم و دور بینی آرای ار باب کونسل آن چنان
صواب دید که بجز قتی چند از مستورات دوده سلطانی همگی

شاهزادگان نوردوکلان بموجب ملک بنگاله از ان قلعه گسیل
 کرده شوند چنانچه بر حسب این عزیمت پس از اقامت
 قریب هشت سال شاهزادگان از راه تری دستور است
 از راه خشکی بگلکته روانه گردانیده شدند ازین حضرات کلان
 ترین ایشان نواب صفدر علی خان عرف کریم شاه بهادر
 برادر کوچک سلطان جنّت آشیان بود که برخی از حالات
 جلالت ساست او در ادراقی پیشین مرقوم گردید باد و فرزند
 ارجمندش نواب صفدر شکوه عرف غلام علی و نواب عیدر
 شکوه عرف امام بخش دوازده تن از اولاد صلیبی سلطان بدین
 تفصیل فتح حیدر سلطان عبدالخالق سلطان محیی الدین سلطان
 معز الدین سلطان محمد یاسین سلطان محمد سبحان سلطان شکر الله
 سلطان سرور الدین سلطان جامع الدین سلطان منیر الدین سلطان
 محمد سلطان احمد سلطان و چهاردهم ایشان نواب حیدر حسین
 نان داماد سلطان مغنرت نشان این حضرات با توابع خویش
 در سنه ۱۸۰۶ در مقام رسا کیناداده شدند و پس از انقضای
 مدتی اولاد نواب سید شهباز مرحوم که نواسه سلطان غفران پناه
 می باشند بدیشان ملحق شدند و جمیع شاهزادگان در مهند آسایش
 و آرامش بانواع ناز و نعمت پرورده شدند و ابواب هرگونه نوازش و آزادی
 از قید و بند بدرج بر روی ایشان گشوده شد در وجه مدد معاش

هر يك از چهار شاهزاده كلان فتح‌میدر سلطان و عبدالحق
 سلطان و محیی‌الدین سلطان و محمدالدین سلطان و هزار و پانصد
 روپیة و از هر يك يك شاهزادگان دیگر و هزار روپیة ماهیانه بصوابید
 جناب لارۀ مظلوم دارباب کونسل مقرر گردید و از برای
 نواب کریم شاه و حمید رحیمین نان و نوا سلطان سلطان
 شاهه شایسته معین گذشته پناجمه هر شان در سایه این دولت
 معدلت گستره خوشدل و شادمان ایام بیست بسر برد و اکثری
 از ایشان بر حمت حق پیوستند تواریخ ارتحال هر يك
 از شاهزادگان مرثوم بدین تفصیل است عبدالحق سلطان
 بتاریخ غمره شهر شوال سنه ۱۲۱۲ هجری بمعارضه بواسیه ازین
 نشیبستان فانی بنز ازستان بادوانی رحلت نمود محیی‌الدین
 سلطان بتاریخ چهارم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۲۶ هجری بمسب
 گلوله تفنگ از کشمکش این عالم دورنگان خود را در غایت
 فتح‌میدر سلطان بتاریخ بیست و یکم شعبان سنه ۱۲۳۰ بمعارضه
 مرسام ازین دیر فنار مکرای عالم بقا گردید و محمدالدین سلطان
 بتاریخ بیست و دوم جماد الاول سنه ۱۲۳۳ بمعارضه پیشه
 جامه عنقریب گناشت احمد سلطان بتاریخ دهم شهر شعبان
 سنه ۱۲۳۹ بمعارضه مرسام ازین دار الغرور ظله فی بدار السردور
 نورانی رحلت گزید نواب کریم شاه بهادر در سن هشتاد

و دو سالگی در ماه جماد الثانی سنه ۱۲۴۶ ازین دارهوان بنخله جنان انتقال کرد سرور الدین سلطان بتاریخ ششم جماد الثانی سنه ۱۲۴۹ بعارضه تب و صرع و دیعت حیات بخالق کاینات باز سپرد شکرانه سلطان بتاریخ بیست و چهارم جماد الثانی سنه ۱۲۵۳ بعارضه هیضه ازین نشیمن خاک بجوار یزدان پاک ارتحال نمود منیر الدین سلطان بتاریخ دوم شهر رمضان سنه ۱۲۵۳ بعارضه سپهر بنخله برین رحلت گزین گردید جامع الدین سلطان بتاریخ هفدهم شوال سنه ۱۲۵۸ هجری در دارالملک پارس از مملکت فرانسیس بافسح فرادیس خرامید سلطان محمد سبجان بتاریخ بیست و چهارم رمضان المبارک سنه ۱۲۶۱ بعارضه هیضه محتبس تلخابه ممات پیشید اکنون از اولاد امجاد سلطان جنت آشیان همین دو شاهزاده یاسین سلطان و محمد سلطان که مدت حیات شان چون عمر خضر الیاس در از باد باقی مانده اند شاهزاده محمد سلطان عرف شاهزاده غلام محمد بعلو فطرت و فطنت و مزید فتوت و مروت حسن نیت و پاک طوینت و مکارم صفات و محاسن ملکات ممتاز است عنان هست والایش امواره بافاضت خیرات و اشاعت مبرات معطوف و اوقات میمنت سماتش در اقتنای دولت ابد مدت نیک نامی و گوهر نبی بهای فرخنده فرجامی مهروف می باشد و تا پسر

دارد پسر کلان شهرزاده فیروز شاه جوانیست نیکو نهاد که فرخنده
 همنه نجابت گوهر او را در رونق و بهار بخشیده است و فضائل کسبی
 کمالات و عیبی او را در بالا گردانیده؛ از اینیه صورتی آن شاهزاده
 و الاثر آرد و تا سینه بلند بنیاد است یکی در مقام رسا با کمال رونق
 و بهاک از بنا است بنیان و متانت ارکان و سخت و غری
 مکان و نزاهت و دلگشایی آن این قطعه منبی از تاریخ اتمام
 آنمقدس مقام لفظی روایت میکنند؛

قطعه

تاریخ مسجد یکه در سال ۱۲۵۱ هجری در مقام رسا
 احداث کرده شد؛

نام خدا سجدهی پر زبها و صفا
 قبله اهل سجود لعل اهل قیام
 بامش گردون سنا بومش میوه نشان
 رضوان هر بامداد داده ز نلدش سلام
 گریه بنای جدید اسم بیت العقیق
 نیست وونی در گذر بیت اند خوانش نام
 پیوست عیرورش طالب حق را در آ
 اینک مرده صفا مزمن و رکن مقام

(۹۳۷)

سال بنایش اذان گفت سرودش اینچنین
گرنه دومی غاسی ثانی بیت المحرام

۱۲۵۳

۲

۱۲۵۱

و دیگر در ناف دارالاماره شهر کاکته بمقام ولکشاوت است
پرورد و موضع روان افزا و نشاط گستر که از جانب جنوب
مشرف است بر مرغزار مینافام مینو فست که از جهت
وسعت فضا و لطافت هوا از آینده صحت و بهجت است
و سیرگاه هر صباح و سارا از بهر اکابر و اعظم آن شهر خجسته بهر که
این قطعه شهر بر تاریخ تعمیر آن خجسته مکان از مزایای آن اندکی
از بسیار نکات میکند ؛

قطعه

تاریخ مسجید یکده در سال ۱۲۵۸ هجری در مقام دهر متله
شهر کاکته بنیان نهاده شد ؛

ابن سلطان طیبوی مغفور هم محمد بنام و هم به ثنا
نه محمد که بنده اش از دل پیر و دین او بصدق و صفا
کرده تعمیر این نشیمن پاک بهر ذکر و نماز و درود دعا
همچو سبع شداد محکم بام همچو ذات العباد خرم جا

(۹۳۸)

در تمنع چو کعبه اسلام در ترفع چو مسجد اقصا
خویشی چون مسجد اقصا داشت دوی اندر میانه ناپیدا
گفت روح الامین از آن تاریخ بهر اتمام او بطرز و عا
عمرک اند مسجد الاقصی بر رسول حق و باطل عبا

۱۲۵۸ هجری

الحق در دار اماره کاکته تامل اینچنین مسجد بنا کرده نشده و از
ابنیه معنوی آن زینت بخش لقب مهتمی این کتاب
کارنامه حیدری است که با تمام تمام و محتوا اثباتش در اکثر مقام
صورت اتمام پذیرفته و در سال ۱۲۶۳ هجری آن تواریخ گزیده
که لقب تاریخی آن نامه نامی و صحنه گرامی است پیه ای طبع

پوشیده؛

ترجمه رساله دیواز دهم جهان دانی

از کتاب رسایل مارکوس و یازلی

از ارل اف مارننگطن بلطفننط جنریل هارس و کرنیل
ارثرویلزلی و آنریل هنری و یلزللی و لطفننط کرنیل
ولیم کرکچاطرک و لطفننط کرنیل باری کلو زامینان
امورتنظایم دیسور؛

حضرات آزریم پیش

سند مشهور سابقه این نامه بر تحقیق زام آن بکف کنایت

شما و اسپهبدن مناسب انگاشته ام آگاهی خواهد بخشید چون اسور
 وابسته نظم و نسق میسور آنچه آن آسان می نماید که بی حضور من
 در سریر نگینتن انجام داده می تواند شد بنا بران اراده اقامت
 در مد راس کمرده ام و هر که ام سم کس از امنای ناسبرده
 هنگام رسیدن این نامه در سریر نگینتن حاضر باشند باید که بزودی
 پیرواختن کارهای سندن مذکور قیام نمایند و تعلیمات مندرجه را
 کار بند شوند قایم گردانیدن جانشینی از خانواده راجه میسور
 بر سندن راجگی مقارن تقسیم ملک در میان سرداران
 اممید که در آن سهم جماعه مرهقه است بقا گرد نیست نزد من
 اساسیست که بران بند و بست جدید مبتنی می نمایم
 و در عرض دور و ز شرایط معامله حال درست کرده بشما میفرستم
 باید که درین دو امر آینده اہمال جایز داشته نشود تا آن نظم و نسق
 که بطمیم نظر است بیکو سرانجام پذیرد امر اول وابسته
 است حالت مضبداران نامدار و استرضای قلمه داران چندین
 حصار که از طبقه اسلامی اند امروز وابسته وضع روانه سازی
 اہل خانوادہ سلطان مرحوم از مملکت میسور باہر چہ تمامتر
 و بجونی و آزر م کہ در چیز اسکان است در بارہ امر نخستین حالی
 بخندست مستطری و یانزلی خط اسمی میر عالم و نقل مکتوب
 نظام الدولہ اسمی راقم الحروف ارسال داشته ام و مراد ثوق

است که شما بذریعه آن در نیکو استر ضای نواسب میر قمر الدین خان
می توانید کوشید و بودنش در سریر نگین از رهگذر
عزت و اعتباریکه او نزد مردم دارد در استر ضای طبقه اسلامی
آن مقام نیکو موثر و مفید خواهد افتاد میخوانم که شما بتجلیل تمام او را
بران آرید که به گرم کنده روانه گردد و بدو دیگر سه کمر دکان اهل
اسلام آنچنان عهده و میثاق پیش کنند که احتمال بیم و نظره
ند و بست جدید از دلهای ایشان بدر شود و در تنظیم امور
همواره این معنی در نظر خواهند داشت که ناتوان خزانة سرکار
کنپنی متجلیل بار که ان اغرابات نشود و عهده توفیق تمامی
سواران سلطان بر ذمه سرکار کنپنی نیفتد بلکه امرای میران
تعاقد در اجد میسور توزیع باید نمود و از برای پس ماندگان
سواران سلطان مرسوم که درین جنگ کشته شده اند نیز
نظیف مناسب معین باید کرد از میان قلعه داران آنانکه حصون
تعیین نمود را تسلیم کرده اند و آنانکه هنوز متصرف قلاع نمانده
داند بشیعه تنخواه ایشان بابت ماه اپریل دمی البته از سرکار
کنپنی داده خواهد شد و تا آنست که حراست حصون بر ذمه
ایشان خواهد ماند مشاھرہ بدیشان ادا کرده خواهد شد و بعد
برای امر نخستین بر شما لازم است که اتمام امر دوم را که
تجلیل و تسهیل اهل نانواده سلطان مرسوم است و چه است خود

ساخته در آن باب آنچه ناگزیر است بعمل آید از بهر تفویض
 این مهم در دانگیز که از اتمام آن چاره نیست هیچکس از کار گزاران
 کپنی که از عهده این کار دشوار بر تواند آمد بحر کربل و یلزلای شایسته تر
 نمی نماید بنابراین زمام اتهام تمامی این مهم بکف کفایت او
 می سپارم لفظ کربل و دطن را بقاءه داری حصار دیور که اقامتگاه
 خانواده سلطان مرحوم خواهد بود متعین نموده ام و نیز کربل موصوف را
 مقرر کرده که وظایف ماهواری بدیشان میرسانیده باشد
 و هرگونه اسباب ضروری از بهر ایشان در دیور آماده نماید
 داین خود اراده نیست که از بهر ایشان وظیفه شایسته که ملازم
 او باشد است تواند بود معین کنم و ششمار لازم است که از
 برای مدد معاش یکیک فرد از ایشان و اغراجات زنانه نصیبی
 از زر معین کنید بدانش که مبلغ جماعه زر و وظیفه اهل خانواده از سه لک
 و بندهایت درجه از چهار لک هون سالانه تجاوز نکند پسران مرحوم
 سلطان را میرسد که ملازمان خاص خود را از بهر آوردن همراه خویش
 برگزینند مشروط بر اینکه جمعیت ایشان بدان عظمت نرسد
 که مظنه فراهم ساختن انبوه هواخواه سلطان مرحوم باشد
 این معنی تشخیص می نماید که علی رضا خان که یکی از هواخوانان کپنی
 و مهرورزان شاهزادگان است همراه ساخته شود خاتونان و فرزندان
 یکیک نانه از دودمان سلطان هر قدر زودتر که ممکن باشد پیر و شاهزادگان

گردانیده شوند کرنیل و یازلی از طرف من بدین بیان شبانی
حمایت و رعایت مرا خاطر نشین ایشان خواهد کرد و مکتوب
فارسی اسمی شهرادگان (که در ذیل مندرج ساخته شده)
بدیشان خواهد رسانید ؛ و لفظ بنریل نارس در بذل هر گونه چند

* صاحب بسیار مهربان استظهار مختصان سلامت

از اینجا که بالافعال مرده رسیدن آنهربان مع اختیار و العاقبت در قرب و یاور
که جای اقامت آنهربان تجویز شده است سرور افزا و فرحت پیرای
خاطر دوستی مائل گردید لهذا در دل خرد چنان قرار داد که بهترین تقریب
باز بدو به سعادت نامه بار قام مراتب محبت و رافت بطمانیت آنهربان
بردارد آنهربان یقین کلی دارند که خاطر انجمنیاب همواره در ایاز و اظهار
دلایل دوستی و خیر خواهی متوجه و مصروف خواهد بود و بهر صورت
مناظر خاطر بوده است که مکان سکونت در آنجا باشد حتمی است
بعد از آن چنانچه حکم هم نموده بود که در تدبیر و بندوبست آن دقیقه
از دقائق سعی و محنت فرو گذاشت نکردن از اینجا که هست اهالی
سوار کندی انگیز بهادر همواره در پاس و نامت و آرام آنهربان مصروف
خواهد بود و از طرف لفظ بنریل دقت بهادر نیز بجمع وجهه پیوسته
لوازم حسن ساوک در حق آنهربان مرعی خواهد گردید درینصورت
رجای واثق است که در اینجا هیچ نوع تصدیق و تکلیف نباشد حال آنهربان
نخواهد گردید و حتی الامکان از رعایت رفا و فارغ الیهایی آنهربان سرور
واقعی در دل سعادت منزل حاصل خواهد گردید و انجمنیاب را یقین است
که اظهار برگزیده و هبات پسندیده آنهربان همواره مستوجب ظهور و
از دیار لوازم دوستی و سعادت انجمنیاب خواهد گردید و آنچه بانتمنصیب
موجب خوشنودی خاطر دوستی مائل تواند بود ایست که بصفتی دل
و اشتیاقی در اظهار باز و اسوار با کرنیل صاحب مصروف طریق انتقاد و اعتبار
کلی مساوت دارند و صاحب مصروف آنچه مراتب صالح دهی آنهربان
ازین ایام مختص ثناء ناهای بر زبان باند آرد بسمع قبول اغما نمائند و ترمه
که همیشه هرچه مختص ظاهر گردنی باشد آنهربان آرد معرفت صاحب

(۹۴۳)

دستی در تسیر هر دشواری که در حالی انتساب امور میسر
صورت گرفته است از خود بتصور راضی نخواهد گردید. شنیدن
این سخن مرا خیلی حیرت دست داد که پس از تسخیر
سریرنگپتن محاسرای زنانه سلطانی از بهر خزینه پنهانی پرو میدند
دپاس نام و احترام کنینی نه نمودند چقدر افسوس می خورم که
چاکویم ای کاش بیگمات محاسرای سلطان ازین رهگذر
مشوش و پریشان خاطر ساخته نشدی آری هنگام جوش
تمامه و آشوب یورش اشغال این بی اعتدالی با
اوقات ناگزیرانه صورت میگیرد من بموارد نعره دادیلا خواهم زد
که این تعدی پس از انقضای جدال و قتال بزمانی دراز بعد
از آنکه تمام متنازع فیه تماما بقبضه اقله ارماتسلیم کرده شده
و اکبر و اعماغر آنطرف بحکمملکی مستقاد و فرمان پذیر ماگشته باشند
روداده باشد اگر نفیسی از نمایس یازیوری از زیورات
از منحل زنانه در ان ساعت نامیمون برگرفته شده باشد

موصوف بمعرض اظهار خواهند درآورد و اراده مخلص چنانست که بعد
اندک روز بارسال چیزی تدبک بطریق نشان دوستی خود معرفت شخصی
صاحب معتمد خود سرور افزای خاطر خود خواهد گردید ترصد که پیوسته
انتیجانب را خواهان خیریتها انگاشته بارقام مکاتبات مسرورت آیات مسرور
و عبتهم میهنه بوده باشند زیاده چه بر طراز *

(Signed) MORNINGTON.

مرا نیکو و ثوق است که سپهسالار فرمانده از جمله وظایف
 خود خواهد مشرد که در واپس دادن این چنین پیر می‌شوم
 نیکو بذل جهد فرماید با نهایت دلبستگی چشم داشت
 من این است که از آن باز که هنگام ارتحال ایشان میرسد
 در میانست و عراست اشیاء خواسته‌ای یکیک شاهزادگان
 دستور است اتمام تمام بکار برده شود سپاهیان انگریزی
 از بهر بردن اهل دودمان سلطان مرحوم بمادای متدرشان
 هر قدر که ضرور باشند از سپهسالار فرمانده البته فرمایند که نخست
 تا نیکو نه فتنه و آشوب راه بواز نیاید این معنی است
 می‌نماید که یکی از منصبداران سپاه که از اسب و اطوار این
 مملکت آگاه باشد تا فرارسیدن لفظ و لفظین همراه شاهزادگان
 ساقه شود و تا اینجائی از من نیاید در بند و بست صوبه کند باید
 مدخلت از مشایخ اهل نیاید به بنیاد اسطوارط اشارت
 رفته است که نظم و نسق چند روزه را در فرماندهی آن صوبه
 کار بند و تا آن زمان که از دست و حیات آن را در نیافته باشم
 در باره دستور اهل آن ناحیه کلمه قطعی دادن نمی‌توانم و امینان
 پیشین را که معطل شده اند از بناسبت من مراقب
 استخوان کارگزار بهای شان ناله نشین ایشان کنید
 و تمام و سپاسداری مرا باز ای نیکو خدمتهای شان برسانید

بنای این ضوابط برین رای نهاده شده است که سپهسالار
فرمانده را امواره اختیار در حکومت ملکی یا امور دیوانی نباشد
ویش از یک عصایان شان اعتمادی نزد خود نگاه ندارد
چنان در ناظر میکند که اگر محکمه شما از سریرنگپتن به بنگلور
نقل کرده شدی همانا نتیجه سودمند که بیرون آوردن جم غفیر
از سلیمان به بنویله باشد از سریرنگپتن مترتب گشتی
درین امر زودتر اتمام بکار رود که همیشه پر ضرر از بهر ایمنی ما
در مملکت میسور ؛

عهدنامه با وثیقه

عهدنامه که از بهر توثیق همک استانی در میان شرقی
هندوستانی انریبل کنپنی انگریز بهادر و نواب نظام الدوله
آصفیاه بهادر و پیشوارا و پندت پردهان بهادر و بناتمام رسانپین
نظم و نسق ممالک سلطان شریک بنو نگاشته شد ؛

چونکه سلطان مرحوم بدون آنکه باعثه از بواعث پر خاشبجی از جانب
امیران امهند نسبت باد صورت گرفته باشد با قوم فرانسیس
پیمان هندوستانی بسته و جمعیتی را از سپاه فرانسیس بقصد بنهاندن
بنک و پیکار با انریبل کنپنی انگریز بهادر و مواخوانش نظام الدوله
بهادر و پیشوارا و پندت پردهان بهادر در شکر خود در آورد

و از درخواستهای بجاکه انزبیل کنپنی انگریز بهادر و هواخواهاننش
 وابسته ضمانت و گروگان دادن از بهر حمایت و عراست
 خویش از عزایم متفقہ سلطان مرحوم و جماعه فرانسیس از مرحوم
 سلطان نموده بودند و سلطان مرحوم از ابابیت آن ابانموده بود
 حیوش متفقہ انزبیل کنپنی انگریز بهادر و نظام الدوله آصفجاء بهادر
 از برای حمایت حقوق خود و عراست ممالک خاصه خویش
 از انظار افواج بیگانه و نهیب و غارت اعادوی مستمکاره سلسله بعزم
 جنگ و پیکار متوجه گردید و چونکه قضای یزدانی بران رفته بود که امیران
 معتمد انزبیل کنپنی انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر مظهر و فیروز
 گم دند و سلطان مختور بردست ایشان گشته شود و رعایا و مستسببانش
 مطیع ایشان شوند و چونکه مطمع انظار امیران متعاهد آن بود که این
 اقتدار و مکنت بعد ید را که یزدان پاک بدیشان ارزانی فرموده
 و رتبه فی اغرابیات جنگ گنشته و امن و امان موبه از برای
 خود در رعایای ممالک خاصه خویش و هم از برای ریاسات بهادریه
 ممالک شان بکار برند بنا بران عہد و پیمان از بهر نظم و نسق
 ممالک مرحوم سلطان در میان انزبیل کنپنی انگریز بهادر
 و نواب نظام الدوله آصفجاء بهادر بنا لایسته شده بواسطت
 لفظ نظ بنیل مار یس سپہ سالار فرمانده افواج بادشاہ افغانستان
 و بنود انزبیل کنپنی انگریز بهادر که در کرناٹک و ایبارجی باشند

د انرئیل کرنیل ارثر دیلزللی و انرئیل هنری دیلزللی و لفظنظ کرنیل
 و لیسیم کرکیا طریک و لفظنظ کرنیل باری کلوز از طرف ریط انرئیل
 ریچارڈارل اف مارننگن گورنر جنرل و نواب میر عالم بهادر
 از طرف نواب نظام الدوله بهادر تابر حسب شرایط آینده
 که بتوفیق ایندو بمانه در میان اولاد و پس آیندگان امیران
 متعاهد تاخو رشید و ماه بر آسمان پاینده اند و بتو دستدام خواهد بود
 ایشان و انلاف و اعتاب شان لوازم آنرا بر سیل
 تشارک بجه مراعات نمایند؛

شرط اول

چون این امر قرین قیاس و مقتضای انصاف است که
 سرداران بمعبد بوسیله این عهد نامه با تمام نمودن مقاصد اصلی
 یعنی تلافی اغراجات که در باب حمایت و عراست خود شان
 صورت گرفته و عراست واقعی ممالک خاصه شان که در آینده
 از اعادی محفوظ تواند بود البته بگوشتند برای بمعنی اتفاق نموده شد
 که بر دهم مندرجه فردا که این عهد نامه بدان مذیلست باضمیمه
 سر راه که از ممالک مرحوم سلطان بیهره از املاک و اعمال کنپنی
 انگریز بهادر یا خواهان یا غراج گزارانش که واقع پائین گها تها
 بر بدو سواحل شرقی و غربی است یا بقلعجات که مجاور و
 مشرف بر همان راه اند مملوک و متصرف فیه دولت

انگريز بهادر خواهد بود و كنپني انگريز بهادر عهد ميكنند كه ادا از خراج همان بوم از براي نيكو تربيت و پرورش شهامي دابستانگان دوده مرحوم حيدر علي خان و دابستانگان مرحوم سلطان نصايي شايسته از زر كه كنتر از دو لک استار هون نباشد و آن از روي حساب دو لک و چهل هزار كانتر به هون مي باشد كه مسادي هفت لک و بيست هزار روپيه است و قيمت يك كانتر به هون سه روپيه مقرر خواهد فرمود چنانچه پس از وضع مدد معاش ناندان حيدر علي خان و دودمان سلطان مغفور از خراج بوم و بر كه در فردا سمرده شده بر حسب تعيين سلطان مرحوم در سال ۱۷۹۲ هفت لک و هشتاد و هفت هزار و يكصد و هشتاد كانتر به هون است در بهره شترقي هندوستاني كنپني پنج لک و سي و هفت هزار و يكصد و هشتاد كانتر به هون باقي مي ماند؛

شرط دوم

بمقتضاي شرط نخستين بوم و بر مندرجه فرداب مملوك و متصرف فيه و همواره منضاف ممالك نواب نظام الدوله بهادر خواهد بود و نواب موصوف بدین معني پيمان كرده است كه از خراج همان بوم و بر مدد معاش مير قمر الدين خان بهادر داهل و عيال و مستسبان وي مقرر خواهد فرمود و از براي اتمام اين مرام

باگیر ناص از بهر اود در خطر گرم کنده که حاصل سالانه اش سادی
 دودک دده هزار روپیه یا هفتاد هزار کانتریه هون باشد جدا خواهد
 داشت و نیز نواب موصوف عهد کرده است که علاوه
 باگیر مذکور بطریق جایداد محالی از بهر تنخواه جمعیتی شایسته از سپاه
 که از برای ملازمت سرکار نواب ممدوح بسرکردگی
 میر قمرالدین خان بهادر نگاه داشته خواهد شد نامزد او خواهد نمود و چون
 مبالغ عراج بوم و بر مندرجه فرد ب بر حسب تقویم مرحوم سلطان در
 سنه ۱۷۹۲ ع شش لک و هفت هزار و سیصد و سی و دو است پس
 از وضع باگیر ناص میر قمرالدین خان در بهره نواب نظام الدوله بهادر
 پنج لک و سی و هفت هزار و سیصد و سی و دو کنتریه هون خواهد بود؛
 شرط سیوم

از بهر نگاه داشت امان و اطمینان جمهور و بندوبست
 امیران متعاقد این معنی مناسب پنداشته شده که قلعه سرپرنگ پتن
 بکنف کنایت کنپنی بهادر داسپرده شود و اتفاق برین امر نموده
 شده که قلعه مسطور معجزیره و قطعه زمین که بجانب غربی جزیره
 است و سمت غربی محمد داس است بجوی که بنام میسور ناله
 خوانده میشود در رود کادیری بنزدیک جنگل گهات میریزد
 منخاف آن بوم دبر شمرده خواهد شد که در بهره کنپنی ممدوح افتاده
 است و همیشه در ملک و تصرف کلی او خواهد ماند؛

شرط چهارم

اینکه حکومتی ممتاز جداگانه در میسور قایم کرده خواهد شد و آن این است که مهاراجه میسور کشتنه راجه او دیادر بهادر که از اولاد قدیم راجگان میسور است قابض و مسترف آن بوم دبر خواهد بود که بعد ازین تجدید کرده شده است بدانشرایط که ازین پس مذکور خواهد گشت ؛

شرط پنجم

امیران متعاهد باهم اتنفاق کرده اند که بوم دبر مندرجه فردج که در ذیل این عهدنامه است بر مهاراجه موصوف بدانشرایط که مستاد در خواهد گشت البته داگذاشته خواهد شد ؛

شرط ششم

کپننی انگریز بهادر درین باب اختیار خواهد داشت که آن مبالغ زر را که از برای مدد معاش اهل نانواده نواب حیدر علی خان و سلطان مرحوم بر حسب نخستین شرط این عهدنامه متعین شده است وقت بعد وقت بر حسب اقتضای رودادای مختلف چون فوت رکنی از ارکان آن نانواده یا در صورت وقوع بغاوتی یا عسیان از رکنی از ارکان آن برکو مستداقتدار سرداران متعاهد یا بر غم امن دامن ممالک ایشان و مملکت راجه میسور محدد و موقت کرد اند یا یکسر آنرا موقوف سازد یا بهره از آن بکاهد چنانچه مناسب دانند ؛

شرط هفتم

پیشوا را و پندست پردهان بهادر از بهر همد استانی و اتفاق
 درین عهد و میثاق البته استدا کرده خواهد شد و اگر چه پیشوا
 موصوف درین جنگ و پیکار در اخراجات لوازم
 و جبهه آن مشارک سرداران همه عهد نبوده و زنها را استحقاق آن
 نداشت که در غنائیم و منافع ظفر بناچار سهم فریقین متعاهد که کنین
 انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر باشند گردد و لیکن از بهر پاس
 متوق و دستداری که در میان پیشوا بهادر و کنین انگریز بهادر
 و نواب نظام الدوله بهادر و چهار اجد میسور کشته راجه بهادر متحقق
 است برین معنی عهد و اتفاق کرده شد که آن بوم و بر خاص که
 در فردس ذیل این عهد نامه تفصیل آن مذکور است استبقا کرده
 خواهد شد که از آن او مانع شود تا بتمام د کمال محاکم و متصرف
 فیه و مشاف ممالک پیشوا بهادر بوده باشد بدین نخط که گوئی
 فریق از فرق متعاهد درین عهد نامه بوده است بشرطیکه پیشوا
 موصوف این عهد نامه را بتمام د کمال متاقی بقبول اندرون یکماه
 از ان روز که در ان بر حسب ضابطه امیر ان متعاهد باعلام این عهد نامه
 خواهند پرداخت گردد و نیز بشرط آنکه پیشوا موصوف در باره
 آن مقدمات که اکنون میان نواب و پیشوا محمد و ح
 مذنب مانده اند و نیز در باره آن مقدمات که به پیشوا

(۹۵۲)

موصوف از طرف کنپنی انگریز بهادر گورنر جنرل بانگریزی
رزیدت نزد پونه اعلام خواهد نمود کنپنی و نواب محمد وح راتشنی
و جمعیت خاطر بخشد؛

شوط هشتم

اگر بر خلاف چشداشت دستدارانه امیران بمحمد
پیش و موصوف سر ابا از قبول این عهد نامه یا از تشنی بخشی
در آن خصوصیات که در شرط هشتم بدان ایما رفته بر خواهد تافت
در این صورت استحقاق و نکو مست آن بوم و هر که ازین پیش
از بهر اداسبتنا کرده شده در شش ک قبضه اقتدار دولتی
کنپنی انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر خواهد ماند و انگاه
ایشان آن بوم و بر ر ابدان شرط و نایه از آن راجه میسور که متصل
ممالک ناص ایشان است بار ابد میسور بهادر له یا معاوضه
خواهند نمود یا بده دست آن بجهیز دیگر که مناسب دانند
خواهند کرد؛

شوط نهم

از بهر قایم گردانیدن مهار اجه میسور کشته بهادر بر مسند
مملکت میسور این معنی مناسب پیدا شده که راجه
موصوف بجمعیتی شایسته از افواج کمکی یاری داده شود و بر نمونی
اتفاق نموده شده که افواج مذکور آراسته کرده خواهد شد با تمام

کنپنی انگریز بهادر بر حسب شرایط آن عهد و میثاق
جد اگانه که بزودی در میان کنپنی انگریز بهادر و مهاراجه مذکور
بسته خواهد شد؛

شرط دهم

این عهد و میثاق متضمن ده شرط امروز که بیست و دوم ماه جون
سنه ۱۷۹۹ مطابق هفدهم خرم سینه ۱۲۱۲ هجری است در میان لفظنظ
جنریل جارج هارس و انرئیل کرنیل ارثوینزلی و انرئیل هنری ویلزلی
و لفظنظ کرنیل ولیم کرکپاتریک و لفظنظ کرنیل باری کلوز
از یک جانب بنام ریپت انرئیل ارل اف مارتنکطن گورنر
جنریل بهادر و میر عالم بهادر از جانب دیگر بنام نواب نظام الدوله
بهادر منعقد گردانیده شده لفظنظ جنریل جارج هارس و انرئیل
کرنیل ارثوینزلی و انرئیل هنری ویلزلی و لفظنظ کرنیل ولیم
کرکپاتریک و لفظنظ کرنیل باری کلوز یک نقل همین
عهد نامه را بدستخط و مهر خود موسوم گردانیده به میر عالم بهادر دادند
و میر عالم بهادر در نقل دیگر را به دستخط و مهر خود موسوم ساخته به لفظنظ جنریل
جارج هارس و انرئیل ارثوینزلی و انرئیل هنری ویلزلی و لفظنظ
کرنیل ولیم کرکپاتریک و لفظنظ کرنیل باری کلوز حواله نمود و
لفظنظ جنریل جارج هارس و انرئیل کرنیل ارثوینزلی و انرئیل هنری
ویلزلی و لفظنظ کرنیل ولیم کرکپاتریک و لفظنظ کرنیل باری کلوز

(۹۵۴)

و میر عالم بهادر از جانبین عهد و میثاق می بندند که عهد نامه سطور اندرون
هشت روز از روز تاریخ عهد نامه بدستخط و مهر گورنر جنرل
البته موثق و استوار گردانیده و اندرون بیست و پنجم روز
از روز تاریخ عهد بدستخط و مهر نواب نظام الدوله موثق
و استوار کرده خواهد شد ؛

مهر نواب نظام الدوله

موثق گردانیده در عیدر آباد نواب نظام الدوله تاریخ بیست و نهم
ماه جولائی سنه ۱۲۹۹ مخ موثق گردانیده در قلعہ سلف بابر بن
به ریٹ انر بل گورنر جنرل بهادر تاریخ بیست و ششم
جون سنه ۱۲۹۹ مخ ؛

AN ACCOUNT OF THE MUTINY AT VELLORE,

IN THE YEAR 1806,

BY J. DEAN, ESQ. M. D.

Translated from "the United Service Journal and Naval and Military Magazine."

1841. Part 2.

اخبار هنگامه و قتل عام که در قلعه ویلور در دهم جولائی
سنه ۱۸۰۶م واقع شد بر وایت مسطر جونز سرجیئن و مسطر
ج دین معین سرجیئن که از آنماز این سانس نامه میمون تا
انتهای آن حاضر بودند؛

سر کرده سپاه محافظ قلعه مذکور در تاریخ مسطور کرنیل سبط جان
فکورت بود و سپاه محافظ بدین تفصیل چهار کپنی از شصت
دویم رجمنت بادشاهی شش کپنی از اول رجمنت پیادگان هندوستانی
دویم دسته از بیست و سیوم رجمنت پیادگان هندوستانی
جمعیتی از گولندازان فرنگستانی همگی سپاهیان هندوستانی
یکهزار و پانصد هیچ گونه عرف و حکایت بدگمانی در میان نبود
از سانس واقع دهم جولائی سنه ۱۸۰۶م من طعام شام روز گذشته
با کرنیل ماکراس خورده از میدان گاه قواعد میرفتیم که در دو لختانه
قلعه هنگامه عیش و عشرت گرم تر یافتیم محل شهرآدگان
منور و روشن بود و از آهنگ رود و سد و آثار جشن

و شادمانی نمایان ز نهار خیال بلیه آینه پیرامون خاطر نمی گشت
 در اوایل ساعات صبحی روز دهم جولایی سنه ۱۸۰۶ م باواز
 شلک تفنگ بیدار گردانیده شدم چون از درچه نظر
 کردم دیدم که چندین کس دوان میروند در عرصه قایل
 دو منجبدار نوبه ان از بهان دست که من متعاقب آن بودم در خانه
 من آمدند و گفتند که سپاهیان فغانستانی در جمعیست و منم
 بیرون رفته اند و بنای آتشباری بر سپاهیان باقی نهاده گفتم
 من عالی رتبت پوشیده برآید و شلک سپاهیان
 میروم ایشان انتظار من نگردد و راه خانه خود را رفتند بعد از آن موزه
 می پوشیدم که لفظ لفظی از رجمت اول آمد و ظاهر کرد که زخم
 کلاه میانه می رسیده من او را برآید و خانه شلک و نس
 بر آن برده صورت واقع را بدو و انمودم او کشت سانه سهو مایین
 روداده است البته زخم آمد و بسته شد آنرا خانه ایطن
 نخستین دست اول رجمت پیاوگان هندوستانی رفتیم در آنجا
 مانده نفر اسلحه پاسداران هندوستانی گرفته آمد و شلک شدیم
 درین میان او از شلک بدوق از بهر بهر قلعه شنیده می شد
 و آتشباری کلاه صورت است نمودم بدو گرفته و نظر را شنیدیم که در راه
 سدر خانه در تنگ و تاز بودند و بنام بیمون آمدن در خانه را اندر
 و اگر داشتیم تا اگر کسی قصد در آمدن کند دیده شود اکنون جماعتی

از باغیان که قریب بیست نفر بوده باشند از کوچه بصره برآمده
 و آمدند و در صدر آن بودند که داخل ایوان شوند تفنگ
 برایشان سرداده شده چنانچه ایشان فی الفور باز پس
 گریختند و آنان را که از گلوله زخمی یا مرده بودند همراه خود بردند و باز
 از ایشان اثری پیدا نشد و چنان پنداشتیم که خانه سطر
 جونس از آفات ایمن تر است ازین رو که نزدیک بارک
 بود زمانی مترددماندیم که در بارک خود را دارسانیم ولیکن چون
 سپاهیان باغی گرداگرد خانه را برگرفته بودند اثری مترتب
 نگردید اکنون سپیده صبح نمودار شد چنان بگوش میخورده که
 بسیاری از سپاهیان در عقب خانه مایگر وند و راه در آمدن
 میبویند ولیکن ناآزمان که روز روشن شد هیچگونه دست و پا زدن
 ایشان بجائی نرسید در آخر جم غفیر از باغیان بنای بر شدن
 بر دیوار خانه های بیردنی عقب خانه مانمودند و ما آماده حمایت خود
 گشتیم همین یک دروازه بود که از آن در آن حجره که مقرر
 گرفته بودیم آمدن ممکن بود و دروازه دیگر در صدر که از آن بسوی
 برآمد و کوچه میتوان رفت اکنون سپاهیان باغی قصد
 تقرب بسوی ما کردند و چون بدیشان نظر کردیم بدیوار
 بر شدند و بنای سردادن تفنگ نهاده به حمایت دروازه
 پرداختیم و چنانکه ایشان نزدیک آمدند بسوی برآمده شتافتیم

دیجای گلوله بکشته تفنگ بدافعت شان برداختیم و ایشان
 بر ما گلوله می زدند من غریبی نخورده فردا خنادم درین میان مردم
 شصت و نهم رجمط آواز آتشباری شنیده در پیجه بارک را
 که بجانب ما بود و اگر ده بر ما بانگ زدند تا در بارک بیاییم
 شنیدن این آواز باغیان به بال داشتند و لیکن آتشباری
 ایشان باز داشته شد بدان گلوله ما که سپاهیان شصت و نهم
 رجمط از ان در پیجه ها که شرف بر براند بود بکفایت ما
 بر ایشان می دادند الله تعالی و سالم با آمد و بجز روح از راه
 در پیجه داخل بارک شدیم در این اثنا باغیان سه غریب
 توپ از سلاطانه آورده بر بارک قدیم زده بر بارک
 شصت و نهم رجمط که در میان شان راهی بود تنگ
 بر سیل استمرار بنای آتشباری انجامد ، گلوله های تفنگ
 از هر در پیجه بارک باریده می شدند و نام شیرو سلطان بر افراشته شده
 بوق بوق باغیان دیده می شدند که به تظاهراتی منسبه اران میروند
 نمایان را از میان برگیرند و دو تا منسبه ارانی دیده شدند که ناصیان
 ایشان را مانند بندهای بسوی قلعه می بردند و تمامت قلعه در تصرف
 این باغیان درآمد است بیست و یکم شبانی آشوب در بارک
 پیدا گشته بود سپاهیان بارک باید ادا ان پناه قلعه آن کرده بودند که
 راه دروازه بارک بزور در قبضه خود در آورند ولیکن چون توپها بران

ششرف بود بگولهای ایشان را بر خال انداخت و در آخر سپاه بیان
 بر این قدر دست یافتند که راه دروازه بارک را بسته ساختند باز
 آن گلوله های تفنگ از هر سو بر دریاچه های بارک متصل بهم می بارید
 و پناهگاهی که از برای دوسه دم در آن ملتی توان شد منحصر بود
 و در عقب پیاپی های بارک کپتان کلان فرصت کار از دست
 نداده فرمود تا همه ساز و سامان جنگی را فراهم آرند و هر کس که توانایی
 شرکت داشته باشد از راه دریچه های که متصل دیوار قلعه بود بیرون
 رود و پناهی از هر یک از آن دریچه ها و کس در یکبار بگونه رحمت
 بر آید و امید چنان بود که از آشباری اعداد در پناه خانه های
 سپاهیان زن و بچه دار سالم خواهیم رفت و نیز باعث قوی برین
 حرکت آن بود که نزدیک ذخیره خانه کوچک مقام خواهیم گرفت
 پناهی کپتان کلان همراه سپاهیان از آن دریچه باید آمدن و
 مستطربونس هر دو گاه سپاهیان بر سر نهاده و تفنگ
 در دست گرفته همراه سپاهیان بدر آمدیم و رفیق مجروح مانیز
 همراه ما بود البته مردم در پناه خانه ما میرفتند چند کس زخمی شدند
 و هر قدر که دیوار قلعه نزدیکتر می شدیم عرضه گلوله بیشتر بودیم
 تا آن بد آن ذخیره خانه رسیدیم دروازه آن را کشاده یافتیم
 معام شد که گلوله های آنرا با غیاب برده اند لافه های خالی از گلوله
 بهر یک از ماداده شده و انگاه بخصار بر شدیم کپتان کلان ما را

فرمان داد تا در آن برجی که نزدیک بود بنشینیم تا دیگر سپاهیان
 برسند معبد هندوان که بران باغیان بنا گرفته بودند مشرف
 بود بران برج که مادران بودند بم باغیان از آن معبد آتشباری
 شدید بر ما کردند پیش روی ما برقی و دمه دمه بود که بران توب
 بایدادی و شامگاهی سه داده میشد این برج را فوجی سنگین از
 باغیان بتصرف خود داشتند کپتان مگا کلن هنگام رسیدن
 جمعیت کافی از سپاهیان فرمان داد تا پیش روند و او نیز پیش
 سپاهیان میرفت زخمی کاری برانش رسید و فرود افتاد
 و در همین زمان کپتان باره که در زیر حصار قلعه با عیال خود زندگانی
 میکرد با جماعه سپاهیان مایه دست نزد دی برج و دمه دمه مذکور
 بدست آوردیم درین پناش چند کس از طرفین کشته شدند
 و در آخر باغیان آنمکان را داگذاشتند کپتان باره و همراهیان
 بسوی دروازه متوجه شدند و باز از معبد آتشباری با کمال شتابکاری
 بر ما صورت گرفت هنگامیکه متوجه بخششی خانه و فیه بودیم معلوم
 گردید که باغیان بخششی خانه را غارت کرده اند و کبیله های زر قریب
 حصار نهاده اوضاع از سپاهیان در جمیظت دست و نهیم که از حصار
 بداخل خانه میرفتند کشته شدند سپاهیان که در صدر برآمده بودند با از
 بلند گلوله میخواستند گفتیم که رویه های آرنکات را بجای گلوله بکار
 برند و چون این خانه حفاظت کرده شدند ما متوجه راه دروازه شدیم

آسمانیست بالفعل که گردون بکام پیش و ا بهادر گردیده لازمه
خردمندی آنست که بصبر باید پرداخت و جمیع پردگیان
حرم را راعیه شاهزاده های و الا تبار باید طلبید تا با اتفاق رهبرای
پونه شویم بعد فایز شدن بمنزل مقصود هر چه رای صواب نمای
پیش و ا بهادر در باره جناب اقتضا خواهد فرمود بعمل خواهد آمد
اما یاسین خان که مرد جهان دیده بود باقتضای این

رباعی

گر عاشق صادق ز نایاب منال پیدا گردد
دین عقده که بسته است و هست بخیاں هم دا گردد
در آبله افتاد بیای طلبت ز نهار مایست
شاید که همین بیضه بر آرد پروبال عنقا گردد
با آنکه خبری از صحت و عافیت نواب بهادر نداشت
لیکن حرف توکل بر خدا کرده و مردن خود برای سلامتی
ذات مقدس نواب که رزاق مطلق سلسله روزی
عالی بدستش سپرده بر زیستن مرجع داشته هرگز
لب به لا و نعم نکشود و از طرف نواب بهادر اگر چه
راه رسیدن خبر دار الا ماره باشکر ترکم چنان بسته
بود که هوا را بمجال نفوذ نمانده مگر از آنجا که نور شمس

جوق جوق باغیان در مختلف بهره قلعه دیده می شدند و آتشباری
 سخت بران مردم که در راه دروازه بودند بهل آدرده میشد چنانچه
 لفظ نظریکائیل منصبدار شخصیت و نهم رجمنظر را از ان گلوله به بند دست
 رسیده و از ریزش خون بسیار بی تاب شده اکنون در اینجا
 همین کپتان بارود وسط رجونس و من با سپاهیان باقی مانده
 بودیم یتاق سنگین در یکا من یخظر از آتشباری باغیان در بنای
 مختلف و اگذاشته سپاهیان مابا کپتان بارود در جستجوی
 ساز جنگی بدان سلاح خانه در مقابل قلعه که بالا نوشته شده متوجه
 شدند پیش روی مابرجی بودند نزدیک بیمارستان فرنگستانی
 و خانه کپتان فنکور طقلعه دار برج قلعه را باغیان با استواری تمام
 در تصرف نمود داشتند چون متصل آن رسیدیم عرض آتشباری
 خطرناک گشتیم به کپتان بارود و اقم عروف گلوله رسید مرا
 بر پشت پا که بدان چندان متاذهی نشدم ولیکن کپتان بارود را
 در ساق سخت زخم رسید که در رفتن محتاج بیاریگری دیگران
 گردید مرا سفارش کرد تا همراه سپاهیان بروم چنانچه بدیشان
 پیوستم و داتل برج شدم اگر چه درین مقام از مختلف باها سخت
 آتشباری بهل می آمد چون مردم رجمنظر شخصیت و نهم آراسترف
 شدند همه باغیان راه گریز می نمودند سپاهیان معلوم کردند که کپتان بارود
 بخروج گشته بچند اول برده شده ایشان گفتند که اکنون باقیدند اریم

گفتم من دستم بونس همراه شما ای کم و در هر کار خطر ناک
 شیک شهادتین مقام یکی از سپاهیان بیمارستان بهایوست
 و گفت که انبوهی گران از باغیان در بیمارستان آمدند و
 یکی سپاهیان بیمار را کشتند و من از انبیا گریختم چون
 بسیاری از چند اول بهایوستند آماده رفتن سلاح خانه مذکور
 شدیم در اثنای راه تفنگها بر ما سر داده و دس را از جان کشتند
 و دیگران را مجروح کردند و درین زمان چند نفر از سپاهیان با ما
 پیوستند اکنون از حصار فرود آمده در پناه دیوار انبار خانه بهیست
 مجموعی در آمدیم من قصد یکی از باغیان کردم او تفنگ سر داد
 و گاه از سر من بر افتاد این کس یکی از سپاهیان دسته من بود
 او را می شناختم گویی بی اختیار از زبانم برآمد چیست آدم خان
 چون گاه از سرم فرو افتاده بود مراد شناخت و فریاد کرد واکظر
 مناسب معاف کرد و معاف کرد اکنون ما متوجه سلاجخانه شدیم
 و هنگام گذشتن ما تفنگها سر داده شد بهر صورت با چند کس
 در سلاجخانه رفتیم و با مصیبتی تازه دوچار گشتیم تمامی یاقیان
 فرنگستانی و سپاهی پاسدار بقتل رسیده بودند و منصبدار
 در مال خواب بگلوله کشته شده خواستیم تا بدشنه تفنگ
 و غیره قتل سلاجخانه را بشکنیم میسر نشد چون بمسطر بونس
 اظهار این معنی کردم گفت که بحصار برشوم و خودش پائین آمد

و گفت که بکام دل رسیدم القصه نمی پراز بار دست بالای حصار
آدرده شد و لیکن گلوله نداشت چون از یافتن گلوله مایوس شدیم
قصه اینمعیسی نموده شد که باز بسوی سلاخخانه باید شتافت و در
راه عالم سلطان را از پایاید در انداخت چون از بارک سپاه بیان
دور تر بودیم چند کس را همراه خود گرفته بسوی برج قلعه بشتافتیم
دیدیم که سپاه بیان باغی مشغول بر بستن غنایم اند با اینجه
بمجرد دیدن ما تفنگ مارا سردادند باز گشتیم و ایشان در پناه دیوار
دو تخته پیروی ما کردند بزودی باریفتن باز پیوستیم و سردادن
تفنگ مارا در اختیاریم بدینمط جنگ کنان تا علم رسیدیم و در اثنای
راه از اصطبل شهرادگان و از باغ عرشه گلوله های تفنگ گشتیم
سه کس از ما آماده شدند تا بر چوب علم بر شوند نخستین گلوله کشته
شد بعد از آن سار جنت ما کمالی مقتدی این مهم گردید و در نالیکه
باران گلوله از خانه های متصل برومی بارید شخص سیوم پریویط
فایب باطم در قد نگاه نردبان استفاده بود تا بر تشدیر رسیدن
آسیبی بسار جنت ناکور خودش بالای آن بر شود درین میان
پنجمین کشته و مجروح شدند چون دوست من جو نس علم از سار جنت
بر گرفته بود ما بسوی راه دره از باز گشتیم اکنون مارا گزیر نبود از نیکه
آن مجروحان را از انمقام بهریم اگر چه درین میان عرشه کشت
آتشباری بودیم چه اگر اینان همانجا افتاده بودند بی شک

کشته می شدند این زخمیها را در بر چیکه نزدیک بیمارستان بود واگذاشتم
درین هنگام چند مضبدا را از آن بیکار پیش من آمدند و از راه کمال
مهر آزارم و انمودند که نزد شما اکنون نه اسباب جنگی مانده است
نه آذوقه و آثار مایوسی بهمه حال ظاهر و امید کمک منقطع بنا بر آن
چنان مناسب حال می نماید که از برای سلامتی جان چند کس
از بقیه اسیف طرح آشتی بر بهمین وجهیکه ممکن باشد ریخته شود
من بجوابش پرداختم که چندین مضبدا را که بیرون قلعه می باشند بعضی
از ایشان البته انهای این واقعه به کار پردازان آرکات نموده
باشند چه زنها قرین قیاس نیست که این چنین ساخته سهمگین
یکسرا از اخبار مهمل واگذاشته شده باشد و از آن پس گفتم اینک
راه صدر در وازه حالی در تصرف ماست و از میان باغیان
کیست که خود را بدو تسلیم نمایم و شک ندارم که کمک
نزدیک است و ما را باید تادم واپسین در تصرف و نگاه داشت
آهیم داریم بگوشتیم دوست من چون درین زمان از خانه
کپتان ما کراس برضما آمد من سخنان آن مضبدا را از آن بیکار بدو گفتم
او با من درین معنی یار شد که کمک حالی میرسد برین ماجر از مانی
در از برنگذشته بود که کرنیل گلپی و کپتان و سن فرمانده
نوزدهم در اگون متصل راه در وازه کمک رسیدند بر کرنیل گلپی
در اینجا و انمودند که جمعیتی کثیر از باغیان از راه در پیچ و پنهانی حالی

دیگر یزید چنانچه جمعی از سواران به انصوب فرستاده شدند
 پس ازان کرنیل حال من پرسید و ما هر دو بیرون حصار رفتیم
 و چون علم میسور را که برگرفته شده بود بدست کرنیل داد
 و حال کرنیل فنگورط پرسید و لیکن هیچ نتوانستیم گفت
 و از گاه خبر کپتان بارو رسید من اشارت به ان برج کردم که او در ان بود
 و چگونگی مجروح شدنش پرسید اما تنم پس از من پرسید که هیچ
 زخمی من رسیده من اشارت بتمه نمودم که نشان آن
 بر موزه من نمایان بود پس مرا گفت باید ان برج که کپتان بارو در ان
 بود همراه بروم تا علمهای بیست و سه هم را بجا از خانه کرنیل ماکراس
 بصدور دروازه قلعه آورده شده بود و زیر حصار نهاده سپاه سپی نام پادشاه را
 برداشت و همراه ما بیرون دادم رفت اگر چه در خانه شش سالگ
 باغیان در انشای راه شده بودیم سلامت به ان برج رسیدیم
 دیدیم که سواران دیگر با توپهای میدانی پویان از آرکاست
 بسوی قلعه می آیند هنگامی که از ان شستن برج ددم کرنیل کاسبی
 با کپتان بارو گفت یاری ندای پاک اتنا نام شایانم گرفت
 هنگامیکه بسوی دروازه باز گشتیم عرشه کلو له از معبد پیو بودیم
 تا آنکه در تر گشتیم چون به دروازه رسیدیم توپهای مکی بدرواز
 درونی آورده شد و کرنیل کاسبی فرمان داد توپها را به دست چنانچه
 لفظ نظر بلاک طین منضبطه را که با سواران از آرکاست آمد و بود این

کار را به ان خوبی بعمل آورده که دروازه در نخستین شلک واگشت
 حالا کرنیل گاسپی فرمان داد تا آماده جنگ شوند اگر چه در اینجا
 بیشتر از پنجاه کس نبودند که در خور کار باشند البته از حصار
 با کرنیل گاسپی روانه شدیم و یک رساله در اگون و یک
 رساله هندوستانی در عقب ما بود همینکه آواز پیش روید
 از زبان کرنیل گاسپی شنیده شد ما بسوی میدان گاه روانه شدیم
 بهر دو وصول ما در آن از معبد و بارک قدیم آتشباری سخت
 صورت گرفت جمعیت سپاهیان ما بسوی صدر دو لئخانه بیشتر
 رفت و چون نزدیک آن مقام که در آن سپاهیان بیمار کشته شده بودند
 رسیدیم باران گلوله بسیار سنگین بارید بسیاری از جماعه ماکشته
 و زخمی شدند البته بدین آتشباری نظام جمعیت ما برهم خورد
 و ما دامیکه کرنیل گاسپی ما را بسوی راست راه می نمود
 تا سواران در اگون را بجهله کردن فرمان دهد یکی از سواران که
 شاید زخمی شده بود از علف بیرون جست و کرنیل بصدقه
 آن فرد افتاد من و سارجنظ بر آدی او را از زمین برداشتیم
 اگر چه آسیبی سخت رسیده بود مگر تدرست مانده حالا
 سواران متوجه صدر دو لئخانه شده تمامی باغیان را که از دو لئخانه
 راه گریزی می نمودند کشتند پس از آن دیدم که کرنیل ما را بط
 از خانه بیرون می آمد من بکرنیل گاسپی نشان دادم و بزودی

نزدیک آمده بمصافحه اش پرداختم هر دو کمر نیل با هم در سخن بودند که ماداخل دولتخانه شدیم و مقام شگفت بود که از بام دولتخانه جمعی از باغیان تفنگها سردادند و راه فرار پیش گرفتند کمر نیل گلسپی مرا فرمود تا ایشان را مقید گردانم بعضی ازین باغیان سلاح افکنده بودند بعضی را از ایشان که تفنگ در دست داشتند گفتم تا آنرا بر زمین بزنند و بزنند اگر پشه باشد پاسبانان بر دروازه نشایده بودم تا ایشانرا از بیرون رفتن باز دادند آشگاه که بند ایشان را بر گفتم از جیب ایشان چند گلوله بر آوردم و بدان تفنگهای خود را پر کردم کمر نیل گلسپی و کمر نیل ماریط گفتگو در میان داشتند کمر نیل ماریط دانمود که هیچکس از شهرادگان از دولتخانه بیرون نرفته است و پنهان انداد دارم که هیچکس از ایشان درین هنگامه با باغیان مشارکت نداشته چون کمر نیل گلسپی در باره اندرون دولتخانه رفتن سخن میبرد مراد رحمن دولتخانه را گذاشت و فرمود تا در نگاهداشت قیدیان نیکو بگویشم این قیدیان از بیست و سیوم رجمند بودند هنگام رسیدن سواران بدروازه جماعتی از سپاهیان فرستاده شده بودند و بسیاری باغیان را که از دریچه پنجرهانی میکشیدند کشتند هیچکس از مضبدهاران با سپاهیان کار تامل بمن کمر نیل ماریط نه پیوسته بود کمر نیل گلسپی بمن گفت که من

شماره ایکی از منصبداران می شمارم برود بنگر که آنجا چه حال
است و اگر با منصبداري از رجمط شصت و نهم دو چار شوي
بگو تا بزودي با سپاهيانش باز پیوند من از میدانگاه درزش
بلا حخانه گذشتم با سار جعلي از در اگون دو چار شدم و گفتم
که من از برای تفتیش حال از نزد کرنیل گل سپی می آیم او گفت
که سلا حخانه حالی باتش پرانیده می شود از بهر خدادرون آن
مرد القصه اندرون رفتم و دیدم که هنگامه آتشباري در میان
در اگونان و سپاهیان که در انجا پنهان گشته بودند سخت گرم
است لفظ لفظ بلا که سطلی را در انجا دیده صورت حال را از پرسیدم
گفت باغیان در سلا حخانه آتش زده بودند بزودي خاموش
گردانیده شد چون از انجائی آمدم دو منصبدار را از شصت و نهم
رجمط دیدم و پیغام کرنیل گل سپی بدیشان رسانیدم تا بزودي
سپاهیان خود ملحق شوند کرنیل گل سپی را در ضمن دو لخانه یافتیم
و آنچه لفظ لفظ مذکور گفته بود بدو رسانیدم تمامی منصبداران که
بسمادت بخت از ستمگری باغیان کناره گزیده بودند
بزودي پیدا شدند من از دو لخانه متوجه خانه خود شدم دیدم که خانه
مرا تاراج کرده اند مگر اسپ و چند چیز دیگر از دستبرد ایشان
باقی مانده بود بزودي بر اسپ سوار شده باز بمیدانگاه درزش
رفتم دیدم که قیدیان را از دو لخانه برده اند و زیر دیواری نشانیده

سامان کشتن شان آماده کرده می شود چنانچه توپهای میدانی در قلعه
 آورده مقبل سپاهیان رجمط بیست و سیوم که موجود
 شورش و باواپنداشته شده قریب شصت نفر از
 ایشان بودند که گلوله های توپ برایشان سده داده شده
 کشته شدند بعد نیز از جماعه از سپاهیان باغی که باید ادا ان قلعه را
 واگذاشته عصار کوه را بشصرف خود در آورده بودند حاضر
 کرده شدند و بر اجساد کشتگان برنشانیده همان آتش در کاس
 ایشان ریخته و همان ناک بر سر شان ریخته شد بعد زمانی منگ شرف
 گردید که بیست و سیوم رجمط سر باواپند و بنگه نخستین رجمط
 اینهمه گرد مخت و بلا برانگاشته منصبداران هندوستانی که باید ادا ان
 وارانیده شده بودند بعد زمانی در محاکم جنگی داور ری رانده کشته گشتند
 بعضی گلوله توپ پرانیده و برخی بگلوله تفنگ زده و دیگران از
 دار آویخته این سیاست بعد چند هفته بعمل آمد هر دو رجمط
 بر طرف کرده شده و علمهای شان در میدانگاه ورزش سوخته یاد
 دارم که قریب چهار دینم صد از جماعه باغیه در قلعه کشته شدند
 اکنون بقیتم کلام بشمرون منصبداران کشته و خسته نموده می آید؛
 شمار کشتگان بدین تفصیل قلعه دار لفظ لفظ بنظر جان فنگو رط
 فرمانده سی و پانزده رجمط شاهی از رجمط شصت و نهم لفظ لفظ
 ایلی ان سین یونهم از نخستین دسته ادل رجمط کپطان میسر لفظ لفظ

طکیورن دریایی و اسماط از دوم دست بیست و سیوم رجمط
 لفظنظ کمر نیل جیمس ماکراس کپطان دیو دو و لیمن لفظنظ و پیشیپ
 لفظنظ رجالی اسمته اسکویئر بخشی من دیپوئی مکساری توپخانه
 سطرگیل کاند سطر همان توپخانه میجر چارلس ارم اسطرانگ
 فرمانده پیادگان هندوستانی شمار زخمیان بدین تفصیل از
 شصت و نهم رجمط کپطان بارو و مکاکلن لفظنظ میکائیل از نخستین
 دسته اول رجمط لفظنظ کطیکلیف همه شان زخم کاری خورده؛

روایات سطر جونس سرچین و سطر ج قین معین سرچین
 با تمام رسید؛

از طرف نواب حیدر علی خان بهادر فرمانفرمای ملک دکن
بکریم خان فرمانروای ایران مسوده لاله مهتاب رای منشی
سرکار حیدری مسروره تاریخ نهم رمضان سنه ۱۱۷۹ هجری؛

تا سطوع شمع نور شید در فشان و لموع شمع ماه تابان
بر سطح ارض و سما نور افشان و از فیض ابر آذاری چمنستان
شش جهت امکان سه سه دریان است شبستان
سلطنت و اقبال و گستان ثنائت و ابتلال صدر نشین
موفل عظمت و فرمانروائی و سند گزین بساط شکرت
دکتر کشانی زینت آرای و ساده ابدست و کامکاری
رونق افزای کارگاه بسالت و بختیاری بانی بنیان داد و دهی
و عدالت موجد قوانین نالغ نوازی و نغمت باستان پرتو
افضال نالغ نظام و انوار و باسترش اسباب الطاف
آفریننده نزان بهار روشنی ریز و نغمات خیر باد نامه عطوفت
آگین و صحیفه مهر تغمین مشعر اصناف نکت و دلا و عتوی
آلاف توبه و صفا را دایم چشم مشتاق بر راه انتظار جویای خیریت
بود و زمانیکه سعادت ازان در یوزه سعادت می نمود
صحابت سیادت اکثریاب و نجابت انتساب
شاه نورانه و عالیجنان و الامکان میرزا محمد سلیم و زین العابدین نان

لمعه و صول افکننده ساحت دل صفوت منزل را بغایت
شکفتگی رشک گلشن و دیده منتظر را مسرور و روشن فرمود
و تفهیم خصوصیات که بزبانی سیادت اکساب و عالیجایان
مسطور محمول بود محمود اعطاف نمود از آنجا که رب الارباب
و ثوق مراسم محبت و وفاق و ثبوت لوازم الفت و اتفاق
در میان جمهور انام شریف ترین صفتی آفریده خصوص فیما بین
حکام عظام و فرمانروایان ذوی الاحترام انضباط این امر اشرف را
منتج مصالح موفور و مورث فوائد نامحصور گردانیده بناء علیه
اخلاص منش باصغای خوبیهای ذاتی و صفاتی آن گوهر اکلیل
جهانبانی بمصداق اینک

مصاحبت چه ضرور است آشنائی را

هنوز بادین محو نکند عربی است

محرک سلسله موانست و موافقت گردیده نه الحمد آنچه از آئین
مروت و تفقه چشم داشته بود بمنصف ظهور رسیده بحسب
آرزو اساس موالات استخکام یافت و آفتاب موالات
بر کشور بواطن تافت زیب نگارش یافته بود که از بنادر
منعطفه ممالک ایران هر بندری که جهت لنگرگاه غرابات
و جهازات سرکار صداقت کیش مطلوب و مرکوز باشد
ایمانمند چون در عالم اتحاد ولایت طرفین حکم واحد دارد تمامی

سواحل متعلقه ممالک ایران از خود دانسته میشود و امید
آنست که آن زمینت بخش اورنگ فرماندهی نیز بمقتضای القلب
پهیدی الی القیاس همه بنادر و سواحل متعلقه ولایت این صافی
منش را از خود تصور فرموده هر بندری که پسند افتد بمقتضای اعلام و مستعملان
سردکار خود را در آنه آنتم تمام فرمایند که بجان منست تفویض نهاده آید
تا از انجا چوبینه و تخته ها و غیره سرانجام تیاری جهاز است که درین ضایع
بوفور است و هم تحایف و نوادر این دیار متواتر میرسد سیده باشد
دیگر مرانب از گزارش سیادت مآب سید نور الله
مهر این رای کشور کشا خواهد گردید ترسد از تلافی فاسی آنکه
پیوسته بامداد تحایف شرایف مشتق بشارت غیر
و عافیت ذات جامع حسنات و فرمایش کار و خدمات
سرت بخش ناظر نیاز مظاهر خواهند بود و آفتاب سلطنت
واقبال از افق اقبال لامع باد؛

صورت کتابی که زمان شاه فرمانفرمای افغانستان به طیمو
سلطان شهریار دکهین برنگاشته؛

پس از سنایش ایزدادار و در ددر سول مختار و القاب
سلطان مکتوب الیه کتاب اینچنین نقاب از رخ میکشاید؛
مکتوب بهجت اسلوب مشغون بگوز مودت و دلاء دشمنان

بر موز صفوت و صفا، منتهی از توجّه اہمست والاہمست بر اشاعت دین
 اسلام، و اسستہ سال بد کیشان نافر جام، و مشعر ہر نیکہ در روزای
 جمعہ پس از ادای نماز در ساجد جامع واقع ممالک آن سلطان
 ادعیہ ترقی حوزہ مملکت و فیروزی رایت نہرت آیت ما
 بدر گاہ باری عزاسمہ پیش کردہ می شود، و ہر نیکہ دیگر خصوصیات
 آنجا زبانی سفیران آن والا مرتبت سید حبیب اللہ و سید
 محمد رضا بر ممالک شرف خواهد گردید، و تحایف چند مصحوب
 سفیران مستطور فرستادہ شدہ اند، باضمیمہ درخواست
 اینکہ دو کس از سرکار ایشان در دیوان دولت ماموارہ
 حاضر باشند معہ دیگر خصوصیات مہر و موالات در اسعد
 ساعات رسیدہ چہرہ اتحاد و داد را رنگی تازہ بخشیدہ؛
 چون وجہ اہمست آنمعالی منزلت قلع و قمع بی دینان شقاوت
 شعار و اذاعت ملت بیضای رسول مختار است بمعنایت
 ایزد سبحانہ بزودی با افواج منصورہ بد انصوب نہضت خواہیم کرد
 تا با کفرہ بد آئین و سہ خوانان بطالت قرین مصاف جنگ
 آر ایمد بآب شمشیر بران آنممالک را از آلائش کفر
 شست و شود ہمہ خاطر مودت مظاہر درین باب قرین
 جمعیت باد کہ سگان آن بلدان عنقریب بداد خود خواہند
 رسید و بطمانیت و آرامش خواہند گراہید؛

در باره ارسال دو کس از آن سرکار که درخواست کرده شد
تا از بهر مزید استحکام بنای دوستی و التیام در میان ما و آن دالامقام
در دیوان دولت ما اقامت و رزند آرا بطیب خاطر پذیرفتیم؛
همراه سفیران آن دالامقام که مراتب سفارت
و مقاصد رسالت را که بدیشان واسپرده شده بود در وجه حسن
بمعروض تبلیغ در آوردند بنزدی از هدایای برنگاشته ذیل فرستاده
شده است تا دال باشد بر مزید توجه و التفات ما؛
امواره باخبار ضاهر و خصوصیات نویسی دلخواهی افزای ما باشند؛

درست در است ترجمه مکتوب انگریزی که ادلا از پارس
بانگریزی نقل کرده شده بود؛

فارسی ترجمه از انگریزی مترجم از عربی مکتوب
سلطان سلیم خونک کار روم موسومه شهریار دکهین طیبو
سلطان محترره هشتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۱۳ هجری که
از سرکار سلطان موصوف بمسطار اسپنسر اسمته که رزیتل
دربار سلطان مملوح از طرف پادشاه انگلستان است
حواله شده بود؛

بران سلطان برادر قدر دان واضح باد در بند زما که قوم فرانسیس

با اکثر ریاسات ولایت فرنگ جنگ و جدل در پیش
 داشتند مابعد است بهیچ نوع در قصد معاندت قوم مزبور
 شریک دیگران نشده پس اتحاد قدیم که با قوم مزبور منوط
 و مربوط بود ملوک طریق صلح کل و عدم جانب داری اختیار نمودیم
 بلکه در باره آنها چنان شفقت و لطافت بظهور رسانیده بودیم
 که موجب شکایت دیگر سرکارات بود بمقتضای همین قسم
 صداقت خاطر شفقت مظاهر مابعد دولت که در حق آنها مبذول بود و
 نیز بحسب اینکه اعتماد مابعد دولت بر اظهارات دوستی آیات
 آن قوم شکم بود سوالات چند در چند تمهیدات مماوات الاستغاثات
 سرکار مابعد دولت را که از طرف سرکارات جنگ آراسه منوط
 بجانب داری بعمل آمده بود. سماع رضا اصغیانماختیم بلکه
 نظر بر اقتضای قوانین علم و حق بینی که دستور العمل مابعد دولت
 است تا عدم وقوع سببی صریح از مناقشه آنها اجتناب
 در زیدیم و به ثابت قدمی در جاده بی طرفداری ستم ماندیم چنانچه
 این همه مراتب بر تمامی عالم ظاهر و آشکار است در همین حالت
 که اعلیٰ قوم مزبور دلائل عظیمه شفقت های مابعد دولت را
 مشاهده نموده بودند و مابعد دولت را جای انتظار این بود که بجای
 آن از طرف آنها نیز همان قسم ملوک محبانه مرعی خواهد گردید بر غم این
 چشداشت درینوقت که هیچ یک امر موجب موجب تحلل

سهرشته آتشی و مصالحت فیما بین مطابق عارض نشده بود اناطلی آنقوم
 مزبور ناگهان باظہار حرکات دغاد فریب پرداخته اند اول
 در تولون یکی از بنادر متعلقه ملک فرانسیس به تیاری جہاز است
 بظہر یکہ ادراک غایت آن دور از دہم و خیال دیگران بود پرداختہ
 بعد انجام سرانجام و لوازم روانگی جہازات مزبور فوجی تنظیم ہران
 جہازات نشاندند و نیز بعضی مردم دیار را کہ در زبان عرب
 مہارتی داشتند و سابق در ملک مصر رفتہ بودند ہمراہ دادند و سرکردگی
 آن موسی بونا پارلی کہ سپہ سالار آنقوم است مقوض
 ساختند چنانچہ موسی مزبور مع جہازات و غیرہ مرقوم الصدور
 بہ سمت جزیرہ مالطہ گہرا شدہ در انبار سیدہ آملہ بہ تخت
 تصرف نمود در آورده و از انجا بطرف اسکندریہ روانہ شدہ
 بتاريخ اخذ م شہر محرم الحرام سنہ ۱۲۱۳ ہجری قمری متناہی آن رسیدہ
 ناگاہ تمامی فوج ہمراہ خود را در انجا فرو دگنانیدہ نزد در اناطلی شہر گمردید
 بعد اندک روز در میان جمیع فرق آنجا اشتہار نامہات بزبان
 عربی باین مضمون مشتمل ساخت کہ عزیمت ما بہم آرائی
 بر سر کار عثمانیہ نیست حرف تنبیہ و سرای یک ای مصر کہ در
 اوقات ماضیہ نسبت بہ اہران قوم فرانسیس مجوز بی حرمتی
 و ظلم شدہ بودند منظور است و رابطہ صلح و آتشی با سگار
 ممدوح بدستور ہر قرار پایدار است و از مردم عرب کسانی کہ

با قوم فرانسیس موافق شوند ملوک مستحسن در حق آنها مرعی
 خواهد بود و گسایکه طریق مخالفت اختیار نمایند بعقوبت مرگ گرفتار
 خواهند شد و نیز در بعض جایی دیگر علی الخصوص در بعض سرکارات
 و اخواهان مابده دولت اینهم بر سبیل کنایه شایع گردانند که مهم
 بیکها باطلاع و استصواب مابده دولت بعمل آمد و حال آنکه
 این معنی در دروغ محض است بعد ازین شهر روضه را بتصرف
 خود در آورد حتی که نوبت جنگ با افواج عثمانیه رسید که از
 شهر قاهره در کمک آفت رسیدگان متعین شده بودند در میان
 جمیع اقوام و ریاسات قاعده ایست ستم که در اوقات
 ابقای صلح بر تعلقات یکدیگر تعدی نمی نمایند و در صورت وقوع
 هیچ یک حادثه هم که منفی بمناقضت شود اول از وجوآت
 آن بیکدیگر اطلاع می سازند و تا زمانیکه اظهار جنگ بطور علانیه
 بعمل نیاید بعزم تاخیر بر تعلقات یکدیگر مبادرت نمیکنند
 پس هرگاه در حالتیکه در میان سرکار مابده دولت و سرکار قوم
 فرانسیس نسبت بر سرشته صلح و آشتی مطلق رخنه بظهور نرسیده
 و هیچ گونه آثار ناموافقیت فیما بین بوقوع نیامده بود قوم مزبور چنین
 حرکات گستاخانه و بی موجب از راه دغا گهان بظهور رسانیدند
 این معنی دلیل ناطق بر خفت مابده دولت و بی ایمانی قوم مزبور
 متصور است و سرزمین مهرباب مقاربت که معظمه

که قبله مسلمین است و نیز بقار بست مدینه منوره که مرکز نظم و انضباط
علیه السلام است در میان جمیع اهل اسلام معزز
و محترم و هم سه چشمه رسیده و افوقه سکنه عرین الشریعین
است ماسوای آن از مشایین بلاش خطوط آنها که گرفته شد
نقشه عزیزست آنها چنین بوضوح پیوست که ملک
عرب را در سر کار است خود و منقسم نمایند و با مسلمانان
باعتدال و کمال داند ام دین و تقرب آن. مکار به دریایی پیش
آیند و بند ریج کل مسلمانان را از روی زمین منقسم سازند
پس به مقتضای اینها و به دست که بالاند او رشد بخاطر مایه است
تصمیم یافت که توکل بر خدا ای خدا و علی که به پیشین و اعانت
است داشته و بر شفاعت انگس که فخر انبیا است تمکیم نمود
بدانست این اعدا پر دازیم و به گونه ترو است جهت دفع این
خضر جان دین بر روی کار آری هم از آنجا که در تحقیق است سوامی و اسط
هم نهایی روابط یگانگی و اتحادیان برادر قدر دان که در کمال
پاسداری دین و اسلام بواجبی مشهور اند استقامت
و استقامت تمام دارد و نیز بر همه باخته در عالم اتحاد و سوم است
کرامت و مراتب فیما بین مایه است و آن برادر بهی آمده
و پذیرفته آن رشته از بناط مارین ممالک طرفین است حکام تمام
پذیرفته است در خجسته و رهایی و ابق از دالامشهی آن

برادر آندارد که بمقتضای ثابت قدیمی و میلان خاطر آن برادر
 مهربان در باب اصلاح اینحال عرق حمیت دینداری
 بجوش آمده در هم عزیمی مابدولت عتی الاسکان بتقدیم لوازم
 شراکت و امداد از طرف آن برادر دریغ نخواهد گشت
 و بسبب مابدولت رسید که درین روز قوم فرانسیس در اضلاع
 متعلقه سرکار انگریز در کشور هند بر حسب اقتضای ضوابط مستمره
 خود در اخفا انواع سازش بکار برده اند و در ضمن آن فیما بین قوم
 مزبور و آن برادر مرافقت کلی بعمل می آید چنانچه اعلی قوم مزبور
 وعده نموده اند که برای نوکری سرکار آن برادر والا قدر جمیعت
 افواج از راه مصر متعین خواهند ساخت مابدولت را یقین
 متصور است که نتایج و مقاصد تدابیر قوم فرانسیس که درین
 روز با ظهور می رساند از نظر فرست مظهر آن برادر مخفی
 و محتجب نخواهد بود و نیز بر اظهارات مگر آیات آن قوم توجه
 مصروف نخواهند داشت و چون از یکطرف اعلی سرکار
 انگریز بر سر مهم قوم مزبور مصروف اند و از طرف دیگر
 مابدولت در مدافعت شیر و فساد آنها متوجه ایم ازینرو که
 قوم فرانسیس معاند هر دو سرکار اند پس بمقتضای یگانگی
 فیما بین لازم که اعلی هر دو سرکار در تقدیم هر گونه اعانت و امداد
 یکدیگر که مقتضای مشارکت است سرگرم باشند و این معنی

مشهور عالم است که ایتالی قوم فرانسیس اتمت نمکبت
 سرشت در اضمحلال و انهدام جمیع دین و مذاهب برگشته
 مسیکی جدید را موسوم با اسم آزادی بنامیده اند و خود ملایق
 و هر اختیار نموده تا آنکه دست تجاوز از ممالک پایای روم
 که از آنه متنفذ بین آن سرزمین و در میان جمیع اقوام
 ولایت فرنگ محترم و عزیز است باز نداشته اند و نیز ریاست
 پیش گران هم که از قبیل ریاست المجمع بود با وجود اینکه ایتالی
 آن ریاست در هم فرانسیس از مخالفت آنها بکتاب
 داشتند بلکه در اثنای آن فتنه های قوم فرانسیس نمود و بدین
 تمامی ممالک آن ریاست از دست آریف ایتالی مزبور
 باتفاق دیگران انتزاع نموده در میان خود تقسیم کردند و گفته
 و نام آن ریاست را از دقت روزگار خود ساختند و درین معنی
 شک و شبهه نیست که از ثلث قوم مزبور بر ممالک سرکار نمایان
 و نیز از اراده بابت آن که بمقتضای مجمع دولت و نمایان بنده وستان
 در سر آنها پیچیده و متضاد همین است که بیرون از درستی
 نسبت به قوم انگریز تمامی ممالک هند را انانواست و سخر
 و هر یک سالار از ان بدو سازند و قصد انهم همین است
 که یکدیگر در ممالک هند داخل یابند تا هر کوزات و کنونات
 ناطق خود از کهن قوه بنعل آرند چنانچه در هر یک که داخل یافته اند به انهم

بهن آورده اند خلاصه اینکه فرانسیس قومیست که سازش
 بکارانه و داعیه های غدر انگیز آنها حد و حصر ندارند و سوای تطویل
 دست تضاد بر جان و مال مردمان و انجمن کمال بیان مذاهب
 و مالی در هر جا که قابوی آنها میرسد خیال دیگر ندارند پس هرگاه
 این همه مدارج باطلاع آن برادر قدردان خواهد درآمد امید قویست
 که بر حسب قوانین دین اسلام در اعانت و امداد جمیع
 هم مذہبان خود بلکه جهت محفوظ بودن ملک هند هم از شر
 تشویقات قوم فرانسیس لوازم تدهی و تردد دریغ نخواهند
 داشت در صورتیکه اشهار مریوطی روابط موافقت و
 مراقتت فیابین آن برادر قدردان و قوم مزبور که بشمع مایه دولت
 میرمد اصلی داشته باشد امید چنان است که حسن و قبح مراتب
 و تالیف حال و استقبال را که از روی این تقسیم روابط مستج می تواند
 شده در میزان عقل سنجیده آن برادر قدردان از ان احتیاط
 در زند و احیاناً اگر خیال مشارکت قوم فرانسیس یا قصد مهم
 آراخی برانگیزد در خاطر آن برادر قدردان راه یافته باشد رجا که
 اینستیم اراده را از دست خواهند داد الغرض بالتحقیق استدعای
 باید دولت اینست که آن برادر قدردان از ارتکاب قصد مهم
 آراخی برانگیزد دست بردار شوند و اظهارات قوم فرانسیس
 بسمع قبول اصغنانمایند و صورتیکه آن برادر را جای شکایت

بر سر کار انگریز باشد از کیفیت آن مابعد دولت را اطلاع دهند
 که هرگونه سعی مجتبهانه از طرف مابعد دولت جهت تصحیح آن
 مرعی خواهند یافت تمامی خواهش مابعد دولت اینست که
 موافقت آنقدر در آن با قوم فرانسیس بهر انقضا بر کار انگریز
 مبدل گردد و مابعد دولت را از انتشار کلی اینهمه منعی است که آن برادر
 بعد غور و تأمل مراتب سنده به این مکتوب دهنده در دست اعانت
 جماع مهم امده به بان درین جهات بنزد در لوازم مشارکت
 جهت استخفاف اصحاب مبارک از دست معاند بد کیش متشامی
 دین داری هرگونه تدبیر با اعانت این مهم که مانند جمیع به کار است
 است بنده هم رسانیده بذریمه آن اتحاد و یکپوشی ندیمان که بوجه
 اسن فیابین سرکار مابعد دولت و آن برادر خردان موقوف
 و مربوط است مستنکم دستم سازند زیاده به

جواب مكتوب خوند كارروم از شهر يار دكهن

طبيب و سلطان

الحمد لله الذي زين الاسلام بضبط الرؤساء العظام وشيّد اساس
الدين بتنسيق السلاطين الكرام والصلوة والسلام على رسوله محمد
 وآله وتحمده مويدي طريقته خيرا لا نام اما بعد فلا يخفى على جناب
 وارث المرتبة السليمانية جامع رموز الحكمة اللغمانية مظهر القدرة
 الالهية سرور الكرامة الغير المتناهية مجمع العلوم والحكم معدن معالي
 النعم مائدة جنود الفتح والظفر منتخب كتاب القضاء والقدر سلطان
 البر والبحر خليفة الله في الارضين سلطان الروم خلد الله ماله
 وخلقه ان كتابكم العالي المتعالي متضمنا عالمنا ومايم القوم الفرنجويان
 ومعاد انهم لاهل الاسلام وارادة استيصالهم جميع الملل والنحل من
 العالم وحمايد القوم الانكليزيان ومزيدة جنابكم العالي على التكفل
 بالتصفيه فيما بيننا وبينهم وامر جنابكم المتعالي لنا ببيان سبب
 المعاندة الواقعة بيننا وبينهم وصل اليها في احسن الاوقات وعلمنا كل
 مطويانه ليس مخفيا على جنابكم ان هممتنا الجهاد في سبيل الله
 وتنظيم امور دين الله والحق ما قلتم ان القوم الفرنجويان قوم ليس
 لهم وفاء ونحن نعلم ذما يديهم ولكن في هذه الاوقات قدم القوم
 الانكليزيان على حربنا وهيبا واسباب الحرب والضرب فلهذا وجب

ملینا الجهاد بل علی جمیع اهل الاسلام فالمرجو من جنابکم ان
یدعونا فی خاصۃ الاوقات و یعاونوا بدعائکم « ھمکم یرھو المستول
منکم واللہ یکفی لنا و انکم و کتنا ارسلنا الکتوب قبل ذلک زمان
بصحا بید علی « حمد و مدار الدین و صلیا علیہ و آله و سلم و علی
وات ارسلنا الکتوب الثانی برسانۃ یوسف و زبور من لوقا الموعود
الموعود سبطہ و علی « ابکم تمام المرحک و ذات مسرور و مسرور لسا
و صلی اللہ علی النبی محمد و آلہ و صحبہ و اولادہ و اولادہ



مکتوب دواز کویس و یلزلای نور نور جنس و یل بنیالہ
بد ریتان و یل و ایلم بنیالک نور نور ماس و (و ایلم بکصل
و چہال و ششم مکتوب است از سیدک سیوم کتاب رسال
و سبب آتیناب امارت ناب)

ند یومین

کاتب بہجت اسلوب مودیت است و نجم نوبہ شہل
بر انیل رقیہ کریل کنبیل فرماندہ و یاور مسمن رایت ملون
قل کنبی بامر شاہزادہ عبد اللہ اللہ امر و زریہ
پاس فرستہ عزت و نردان مودیت سید سلطان افشامی
آن میکند کہ ایشان از تکلیف مضامین عدالت با معارف
داشتہ شوند و لیکن این معانی نردوس خواهد بود بر توحید و کرامت

و لواقع ایشان ازین معافی بهره در نخواهند گمردید بنا بر این
کار گزار مامور عبدالخالق در باره این قتل مظنون البته پشوریده
خواهد شد تا بحسب ضابطه عدالت بر دی دادری رانده شود
و یکنمایی یا جرم عبدالخالق بمقام ثبوت رسد؛

در کاغذ متفحصین پرویش اظهار است که درین باب در ویلور
بهمی آمده چنان ملاحظه کرده می شود که آنکس که زهر پیش کنیز
مقتول آورده برین معنی اطلاع داده شده بود که همین براست گفتن
باننش از سیاست مامون خواهد ماند؛

این اطلاع بخشی پرویش عدالت و حکم سیاست را
از دی براستی موقوف نمی تواند داشت، ولیکن در باره
بریمه اش که بثبوت رسانیده شد اگر وعده از ان قبیل
که مذکور شد رفته است البته آن جناب را میرسد که بجان
بخشیش فرمان دهد؛

اگر پرویش گماشته مذکور اتهام بر عبدالخالق بمقام ثبوت
رسد سیاستی که بر دی بعل آورده است همین
گایش مشايره و افزایش شدت دقید و بند او خواهد بود؛

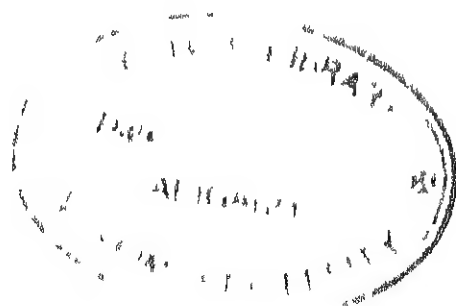
اگر بشهادت درست نیکو پیدا گردد که عبدالخالق مصدر
این کیره گشته است آنجناب را میرسد که بفرمانده ویلور
اشارت کند تا آنشایزاده را فرصت آن دهد که در تبریه و حمایت

(۹۸۸)

خود کوشید و بر استساعت خود برانجناب دانید و پس
از دریافت سخنانش که در تبریه یا انطباق پاکه امنی خود
برنگاشته است اگر نزد آنجناب بتبریه بعد اتفاق ثابت
گردد ، التماس من آنست که آنش یو بکا سنن لا اقل
نیمه شاهه اش و تشیق فید دینه من لا اقل تا ...
در قاعه دیاور فرمان دید :

این امر نازیباست که به دستور سرمدالت ...
بعد اتفاق نموده شود و این مسئله بشم ...
مأمورند و درست برستون را این سنن که ...
که لا اقل تا مدت ... و بدینا بیره ...
شماره ...

...



...

ONE

the date
I am
day the
ms.

T

